

١

اختیارات بدیعی

مناقب

کتاب اختیارات بدیعی فی طب

آباده
۲۰۰۲

کتاب بر شمر عبد القدر الحقیر المذنب الفناجی آید

فوالله نیر عبد القدر لا عفر الله ذنوبه

وستر الله عیوبه تحریر افی شهر

شعبان سنه

احدی مبعین

و تسع مائه



۶۵۵۴

خم مورد خم اهر خم ترخ خم و هل خم شاخسرم خم مرو خم خرز
 حب الآس لسان المصير قودمانا اهل بزرالرجان بزرالمرو بزرالبطح
 خم خیارزه خم خیاربانک خم کل خم نورک خم کلم خم سبناق خم مرغ
 بزرالقفا بزرالقند بزرالورد بزرالخرف بزرالکرب بزرالغاف بزرالغاف
 ندری ندری ندری ندری تراکبین ترخنی تره خاسانی ترید ترمس
 نوری نوری نوری نوری ترجی ترجی طحون بقده خاسانی م م
 تنبول ترشیک سکار تووال مس تووال هن تورک نوت سفید
 تانبول حاض م تووال الخس تووال الحیدر بقده الخفا نوت طلو
 نوت سیاه نوت سکل نوتیا تیغال طهوما النشاء
 نوت حاض نوت حوش م سکر العشر طهوج
 نفل مس نفل نقره نفل قلعی نفل روغن زیتون نفل روغن زعفران نفل صینی
 خنبالغاس خنبالغفص نفل طلعی زیتا قرقومعا اسبوس
 نبل باب الحیم جافوشی جافواب یک جابر النهر
 م طالط طالط
 حیرانک بخو جرداسک جز جز جرک گوش جربش کوش
تجلیج قنبر صرصر حبار وج دیح الافک سمین
 چشمک چشمک خوس جسمهای خوس جعفر جفت بلوط جکر جکر مرغها
تشمیم عیون الدک عیون الدب سلق م کبد کبد الطیلور
 جکر بز جکر میش جکر خ جکر سکیوانه جکر خوک جکرش جکر ورغ جکر کبک
 کبد لغز کبد الفان کبد الحار کبد الکلب کبد الخربزایی کبد الورد کبد العجل
 جکر کرک جکر کاو کوسفند کوسی جلعوزه جسم نجم جسم جلعویانا
 کبد الذیاب کبد الایل حب صرکبار م م م م

جخل جخل جوبک نشان جو جوبهده جوزالقی جوزعائل جواب جوب نفل
 م لک اذلو شعیر سلت م م مالشعیر قرقومعا
 جوب شونیر جوبه باب الحاء حاشا حب النیل
 سیاروه زبیتی م م
 حب السمه حب الحلب حب البلسان حب النشم حب القلت حب الغار
 م م م م م م
 حب السودا حب الراس حب البان حب الملوک حباری حورینی حورعسل
 شونیر م م م م م م م م م م م م
 حور مشق حور قبطی حور لاجورد حور الاحمر حور القاب و حور النمر حور النمر
 م م م م م م م م م م م م
 حور حبینی حور اسفنج حور اماطس حور الکوک حور الحوت حور الحافطوس
 م م م م م م م م م م م م
 حور الکلب حور خرفی حور الافروج حور دون حور با حرف حرف الفا
 م م م م م م م م م م م م
 حور جون حور نبل حورون حلیمو حلیث حاض حاضی حاضی حاضی
 م م م م م م م م م م م م
 حنا حور روی حی العالم باب الحاء خارخک خار آورو
 م م م م م م م م م م م م
 خاکستر جوب زر خاکستر خاکستر جوب بلوط خاکستر آشیانه پرستو خاکستر کاه قلی
 رماد حطب الکرم رماد رماد خشک بلوط رماد خشک لطیف رماد بن الباقلا
 خاکستر نی خار پشت خای مرغ خای کجشک خای کبک خای تعلق خای مرغابی
 رماد القصب قنفذ سیفی البعاج سیفی العصاره سیفی الحجل سیفی القلق سیفی الاوز

رفت یایی م ناخواه استوفندریو م م قلمونیا م

ح ۱۰۰

سطاریون سطرینون سطرخنیس سعد سفادیکوس سقونیا سقنقور

م م م م م م م م

سکینج سک سکالمسک سلق سلدانیون سم بز سماق سمیکه الصیدا سمور

م م م م م م م م

سماروغ سندر شنانی سندر بلور سندر آتش سندر شیم سندر لاجورد سندر خام

م م م م م م م م

سندر تیاب سندر جود سندر رمی سندر سکار سندر مانه سندر آهن ربا سندر حرر

م م م م م م م م

سندر خون سندر کفشگران سندر کارد سندر یرامی سندر عیسی سندر کوس

م م م م م م م م

سندر کارد دیکه حمام بایند سندر اسفنج سندر ماه سندر پرستوک سندر حبشی سندر رخ

م م م م م م م م

سندر معنی سندر کشت سندر گدان سندر سنا سندر سنده سندر روس سندر سحر سندر سجد

م م م م م م م م

سوزه سوس سورنجان سوسمار سولان سودج سوسپاهانی سییا سیوسیب

م م م م م م م م

سوزه سوس سورنجان سوسمار سولان سودج سوسپاهانی سییا سیوسیب

م م م م م م م م

سوزه سوس سورنجان سوسمار سولان سودج سوسپاهانی سییا سیوسیب

م م م م م م م م

سلیخه م

سنبله م

شبوط شتر مرغ شجره ابی مالک شحم حنظل شراب انکوری شراب خرمائی شراب موزی

م م م م م م م م

شراب عیسی شراب دوشابی شراب نارکیل شراب فانیذ شره شش شش و باه شش و ک

م م م م م م م م

شش و کور شش و قفل شش و ک شش و لود شش و یون شش و کا شش و کنبه شش و ک

م م م م م م م م

شش و شلم شش و شلم شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس

م م م م م م م م

شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس

م م م م م م م م

شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس

م م م م م م م م

شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس

م م م م م م م م

شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس

م م م م م م م م

شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس

م م م م م م م م

شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس شش و شمس

م م م م م م م م

شقایق م

ماهی شنه ماهی طریخ ماهلو مامیشا ماترک مارمرده مار مارومات
ربینا حماما م سام ابر حجر المهره حیه عقیقه لبی حاض

ماش ماشدار و مای زهره ماش و هندی ماش و سارخ مایوان ما الکافور
 م کانیطوس م اینجور قلت ارغامون م م

ماء النون ما العسل مارجويه منجن محموده شكك مثلث منك
م هليون مطنج سقمونيا م م

محروث محلب مخلص مدید مرجان مروارید مرزنگوش مرداسند
۲ ۲ ۲ مداد بسند لولو اذان الفاد مرداشنج

مرو خوش مرو تلخ مرو حر مرانیه حران مرغد مرطیس مرقشیشا مرقر
مرا حوز اشوسا م م م مرغوی م م م

مرغ سردار حصار مرغ خانگی مرغ کردانده مرغ در سگ مرغ موشخان
م رخم دجاج اوز کردناج مرزاطرد شک

مرک موش علی مسترو مستحل مس مشک مشکک گوشت مصل
دیک بردیک مازپون بوزیدان حاسی میک عضل م

مصطفیٰ معده مفات هندی مغز مغز حیدانه مقل ازرق
 ۲ م م کلز مخ لباب القرم م

مکس ملح منک منبیل دارو من موز مورد مورد بیابانی مومیانی
 ذباب جراد پنج پنجه م م غل مورد آفرم ۲

مولود بنانا موش در بندی موش صحرائی موفیون مورد موم مومیانش کو
م پونش در بندی یروج م آس که شمع قفر الیود

کل اورتطس کل مصری کل سرخو سرخ شیرازی کل زرد کل نیشابوری کلک کل کندی
طین اورتطی طینی مصری طینی فارسی طین اصغر طین نیشابوری کرکی خور خندم

کلیل الملک کلغز کوپی کم کجاء کشیر کمیز آدمی کمیز کودکان کمیز چهارپایان
اکلیل الملک فطر السایون فناد فطر ح بول الاقان بول الصبیان بول الدواب

کمز شتر کمز بز کمز سک کمز کاو کمز کاومیش کمز خوک صحرای کمز فر کمز بز
نول الال نول الموز نول الکلب نول البقر نول الحاموس نول الخنزیر البری نول الحمام بسلام

کنار کنار تر کنار خشک کندم کچند کلک کلکری کن ایلیس کندش کندر ۷
سدر نه طیب نیو ماسی حفظ سم حشفت صمغ شفت الکلیک کندش صمغ الکلی

کند در یابی کندنا کوزد کوزبوا کوزقلا کوزکنا کوخز که کوکور کوکرد کوشنای
کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای کوشنای

کرست گوشت پانک کوور کورک گوشت گوشت بره گوشت کوسفند

کوشت جوک کوشت بزر و ماده کوشت کاو کوشت کوساله کوشت کاو میش کوشت حبش

گوشت خسی کرده گوشت آهو گوشت خرگوش گوشت شتر گوشت خوک گوشت گوسفند گوشت

کاشت اسب کاشت خن کاشت و کاشت کره کاشت شترجه کاشت ددها

طعم العرس طعم الدب طعم الحمار طعم السنور طعم الخزور طعم السباع
كوبا كوك وكنيز كس كياه لادن كياه كس وبران كين زرد كين سرج

نام بر چهره الام لادن لاجورد لایعنه لالام الذهب لوجه بربری لوبیا
م لاجورد م م م سورخان م

موش موی موش کور مها میش میوه سایه میوه میوزیک میوزیک میوزیک
فار بنوع خفاش م م م م م م م م م م

مختار
اعلیٰ باب النون ناخن دیو نارمشک ناروین نارنج نان
اطفار العلب

ناوکیل مخوذ مخوش مرکبک زکس نشاسته نشاره نضار نقل خواجه
ناجیل حمص فاشرا زوک زجی نشا م نشاره م نقل خواجه

نقره نمک نمک حمزی نمک نفطی نمک نوشادر نمک فی نمک
فضه ملح ملح حمزی ملح نفطی زبد م متاع قصب قصب السكر

نیوند نیوند حرم نیلوفر نیله باب الوان ورس ورس ورس
مل حب الملب م نیلج م م م

وزغہ ورق بارتک ورق بنکو ودع وسمہ وسيق وھل باب
م لسان الحمل حشیش بزر قنونا م م م اہل

الحاء حده حُده حنوه حرشه حو هزارجشان هزار اسفند
ح م م لبلاد رغيدا فاشرا حمل

هشت دهان هفت تنک حکل حلیون حلیله زرد حلیله سیاه و میوزک
عود دهنی مازریون فقح م اهلیج اصفر اهلیج اسود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

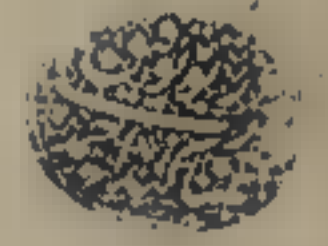
باسمیں محوئی یاسم یاقوت یسوع یربوع یشب یقطین
طیان یاسون م م م م م

ينوب يبتوت
 خزنوب نافسيا
 تمت الفهرست



مدون في بيت الحكمة سلطنة الانبياء
ملك النور والحرمان اكرم من الله
سلطان العالمين محمد علي وولده
واسمى العارفه وعلومه
احمر واقعته وانه حرك القوم
المعصين اذ كان اكرم من الله

عمره



بسم الله الرحمن الرحيم
ثقة

بسم الله الرحمن الرحيم

امداد محمد بی عدو اعدا سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر دورتی از اوراق و ثمری
از انبساط سمیت و وضوح یافته است و بر سر مری از انوار و زهری از انوار ایجاد یافته
پیست برک درختان سبز در نظر پوشیدار و هر دورتی در تزلزلت معرفت کردگار
بی احسن مکان او هیچ نبات از در پیک وجود لب بشکر خنده نشود و غامی کشاید و بی حکم فرمان
وای او سلطان صرصر وی برک کلی از هیچ کفالی را باید تا سحاب قدش ایاری بستان
روزگار نکرد تصویر نگار خانه آفرینش بر صفی و راق ظاهر نکشت و ماضی کشید حکمتش کلکونه
الوان بر جهره نباتات و حیوانات کشید نوع و شکل و الوان بر منصف ظهور جلوه نمود **شعر**
ففی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات پی پایان
حضرت خواج که غرض از نگوی موجودات وجود مبادک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل دین او علیه
من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها **شعر** فیا ایها الراجون منه شفاعته صلوات علیه و
سلوات تسلیها **اما بعد** برابر باب فطنت و احباب حکمت مخفی و مستور غاند که هیچ چیز از انواع مخلو
قات و اصناف موجودات از حکمتی زبانی خالی نباشد و هر چیز را اجتناب منفعی و خود صحت مضرتی
مزاجی صحت و هر چند معرفت ادویه بتمامها بجز از خالق بر هیچکس ظاهر نکشت و خود در کجینه افراغ و ابداع
خالق که راه تواند یافت اما بعضی که کاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرة آن روی از تنوع خفا و حجاب
ستر نموده با طهایه تعالی او با علامه تقدس بوده و نیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربه خود

خلافی کرده و غث و سمینی از یکدیگر جدا نموده اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر
بحاجی زین العطار اصلح الله حاله فی الدارین درین قسم بحسب المقدور و الامکان شروع نموده است
تا قول اصح و تجربی را بر جاز نماید تا جماعتی که نایره اشتیاق این علم داشته باشند بزال معرفت این کتاب
تسکین آتش نزاع و التباس کنند و نیز مدتی مدید است تا مجموع حکمت مصروف و عنان نعمت
مخطوف آن بوده که بوسیله خویشین را از تئیه به اختصار بهر حد شهرستان مشتری طالعی رسانند و دیده
بخت کراخواب خود را از فوتمه العافلین بیدار گردانند و این معنی به آنکه نسبت بزیل اشتیاق و حرمت
و توسل بستان الطاف و موهبت صاحب قرانی کنند که خاک درگاه او کیمیای مس هر هنر و
هوای بادگاه او که حیوون بخش هر صاحب هنر تواند بود و بی تواند بود و جز آنکه عقل دور بین و فهم دور
دور اندیش در عرصه امکان و فضای دوران دوران گرد بغير از آستان اسما و رفعت حضرت جنت
خضرة بلقیس زمین و زمان ملک تخت نشین سلطان نشان سلطان خوانین جهان **پیست**
آنکه در عهد جلالتش و هم را نابوده دست و آنکه بر سر عفافش باور انا بوده راه باو
دور باشد عفت و افتاب کی تواند کرد و اندر سایه جبرش نگاه زهره زهره دولت
اختر بر شرف شمس گردد و عفت سایه لطف آله عصمت الدینا و الدین بدیع الجمال جلالت
ایام سلطنتها و ابد آثار معدنها بدست بیاورد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیره اغراض دولت
خود بجز از نظر کیمیا خاصیت این صاحب قرانه که خاک درگاه او شفاء انواع حوادث و منتج حساب کارهای
و دافع علامات بر طالعی و منهاج طاق اقبال و جامع متفوقات جلالت نتوانست ساخت امید و آرزو
که بعین عنایتش ملاحظه گشته برابر باب بصیرت و احباب حکمت مبارک باشد و الله الموفق **بدانکه**
تاریخ این سده سبعمین و سبعمایه بوده و این کتاب مشتمل بر دو مقاله است اول در ادویه مفوده و اسامی
بلغة هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقاله دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیار
بدیعی نام نموده شد **فصل** بیاورد است که ادویه با نباتی است یا حیوانی یا معدنی اما نباتی مستعمل
از وی بر روی اوراق یا قصبان یا از مار یا عصاره یا غار یا صمغ یا طایا یا حبان بود که جمله وی مستعمل بود اگر

مستعمل از نباتات اوراق بود همچو ساج و ما زریون و تانبول و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود
تمام شده باشد و نبات حود رسیده بود پیش از تغییر لون و اگر برز بود مانند انیسون و کرویاد و کون و امثال آن
باید وقتی گیرند که در نفع مستحکم شده باشد و فقا حیه و مانیه از وی متمیز شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقر قضا
و بهمن و حبطلیا و امثال آن وقتی گیرند که اوراق و افتادن گیرند و اگر از مار بود مثل بنفشه و زکس و افخوان
و امثال آن بعد از تقیه تمام و پیش از تبدل گیرند و اگر قضبان بود همچو زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن
بعد از ادراک تمام و پیش از تبدل باید گرفت و اگر غار بود مانند قاقله و قرقفل و بلاد و امثال آن بعد از ادراک
تمام و پیش از استعداد سقوطه باید گرفت و اگر جمله وی مستعمل بود مانند اذخر و قنطاریون و قاصص و امثال آن
پیش از تبدل و بعد از ادراک تمام گیرند اگر تخم آور بود و هر ادویه که در اصول تشنج و در قضبان زبول کمتر بود و در برز
امثلا و سخن و در فواکه انتشار و رزاست بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و کوفتی ادویه نباتی در هوای صافی و لیر از آنکه
در هوای متعفن یا نزد یک بهوای تر و برتری از نباتات قوه بیشتر از نباتی بود و نباتات جلیله اقوی بود از بری و هر کدام
از نباتات که در لون خود اسبیخ بود و طعم اظهار و اچیده وی از کی در باب خود اقوی بود و اکثر قوه حشایش بعد از
دو سال تا سه سال ضعیف شود **مسئله** وقت گرفتن صحیح همچو بارزد و اشتی و جواهر و شیر و حلیث و مانند آن
بعد از انعقاد پیش از غایت خفاف گیرند و بیشتر صحیح را قوه بعد از سه سال باطل شود خاصه فرنیون اما گرفتن
طالع و سیطرح و ماهی زهرج و سلخه و امثال آن وقت رسیدن شجره وی و پیش از نقصان گیرند و گرفتن عصاره
مثل قاقیا و انیسون و حنظل و مانند آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند **مسئله** اقوی بود هر طبقه قوه بقیه و بیشتر
بود اما وقتی که یکی از این تازه و قوی نیابند اولی بود که ضعیف همین نوع را نگار برند کجای وی و اگر نیابند نگاه
و بر ابدل کنند اما حیوان مانند قرون و عماره و اکباد و واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع
و از اوج اراج و از رسیده تر و آنچه از وی گیرند بعد از گشتن گیرند و بچو املت مبیته التفات نکنند و از ایشان
ادویه بگیرند معدنیات مانند قلعند و قلعطار و زرا نیخ و امثال آن اولی آن بود از معادن معدوف گیرند
و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در لون تفاوت نبود و بر جان طعم مخصوص بود نگاه داشتن قوی
ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزا آن دار و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن و چودار

دوم خلط آن دار و با چیزی که حافظه وی بود و خاصیت همچو خلط کافور و یا جشیخ یا فلفل یا چو و خلط فرنیون
باست یا با قلا یا پوست یا دام تر و خلط طفل سفید یا با قلا و امثال آن بسبب قوه **اجزا سوم** صروف جنابکه
بعضی ادویه را واجب بود که در نظری کنند که سردی تنگ بود و سر آن بوم استوار کنند تا قوه وی بتأثیر هوای
نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و مشک اولی آن بود که در ظرف اسری کنند و اگر یافت نشود آبکینه و کافور در ظرف
آبکینه کنند و اگر یافت نشود در ده کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند برز و اوراق و بعضی
در انباده کنند مانند بقیق و لبه و کربا و امثال آن و بعضی گیس که باس کافی بود مانند قاقیا و بوسق و عصاره
چهارم آنکه جایگاه آن جنابکه خازن ادویه در موضعی بود که نیک گشته بود و حریر یا چ و دو خان بود بهمنند **بخش**
بنحوا و ادویه لازم بود که هر یک بجای خود یعنی نگاه دارد تا ادویه تازه مانند قنطاریون و ادویه که اقوی بود
مانند حلیث و کبکج و امثال در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن را هیچ داشته باشد بسبب آن جاذبه
وی ساقط گردد مانند بنفشه و سیوف و امثال آن بخشد چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین قسم بیرون نیست و هر چه
ازین قسم بیرون نیست از ادویه نیست **دو قول کلی** که دو از غیر نیز کند یا بدالست که اکنون بدانکه آنچه ماکون و مکرر
ادویه است ازین قسم بیرون نیست یا غذای مطلق و یا دوائی مطلق و یا اغذیه دوائی و یا ادویه غذای و یا سم و آنچه
حوزه شود یا سهیل الاستحاله بود و قوت بدن و ایما بروی غالب بود و آنرا بدل مایه جمل سازد آن غذای
مطلق بود همچو نان و گوشت و یا جان بود که اول بدن و بر تغییر دهند باز وی بدین این را دوائی مطلق گویند
مانند زنجبیل و قرقفل و سنبل و امثال آن یا جان بود که اول وی در بدن تأثیر کند ظاهر باز بدن در وی
انز کند و از ابدل مایه جمل سازد و این را غذای دوائی گویند همچون سرکه و خشخاش و کاه و امثال آن
و اگر قوه دوائی غالب بود آنرا دوائی غذای گویند مانند کون و ناخواه و کرویاد و امثال آن و یا جان بود که قوه
وی ثابت بود و ایما کیفیت وی بر بدن غالب بود و معند بدن باشد آنرا سم خوانند مانند پیش و مشک
و شوکران و امثال و الله اعلم چون کلیات معلوم شد روی مفردات آریم تا بیان هر یک جنابکه التزام کرد
شده کرده شود **الف** **الاف** **اظار** **لال** نباتات که تخم وی مستحکمست
و مانند تخم کرفس بود بر بزرگی و بکون کبود بود و بشکل زیره بود و نبات تلخ بود و آنچه سبز بود و قدر از آن بزرگتر بود

آنرا تخم خالی دان گویند و آن اطرا ایلاک است غیر مصری و این مولف گوید این نوع از اهورا خیزد و خشک و بر
رجل الطیر و رجل الخواب خوانند و حر ز الشیاطین نیز گویند و گفته شود انشا الله تعالی طبیعت اطرا ایلاک گرم و خشک
است در آخر درجه دوم و در مداواة بهق و برص بغایت سودمند است و بعضی تنجها مستعمل دارند و بعضی بکیم
از آن باد انگلی عاقر قرحا بسایند و بعضی بر شند و لعق کنند و یک ساعت یا دو ساعت در آفتاب بنشینند چنانکه
آبله بزنند و گاه باشد که همان زمان آبله بزنند و گاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله بزنند و بعد از آن آب زرد بسیار
از آن روانه شود بقدره حق جل و علاون آن موضع باز لون اندام شود خاصه که این زحمت در موضع کوشمندی
بود روز و تر و آسان تر زایل گردد و این مجرب است و بکرات جامع این کتاب امتحان کرده و این سری عجیب است
اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشد و بعد از آن این دو استعمال کند و باید که در تابستان بود و وقتی که آفتاب در غایت
گرمی باشد و بعضی گویند که یکسره و نیم اطرا ایلاک و پوست مار یک جز و دو ورق سذاب یک جز و مجموع کوفته و بچسته
پنج روز هر روز سه بار با شراب انگوری بیا شامند از برص شفا یابد باذن الله تعالی خاصه که در آفتاب هر روز نشینند
چند آنکه عرق کند و اگر سباید اطرا ایلاک تنجها و بعضی کف گرفته بر شند و هر روز دو بار با آب گرم بیا شامد یا نرود
روز متواتر البته برص بکلی زایل کند باذن الله تعالی و اگر اطرا ایلاک کوفته و بچسته در بینی زن دمنده بپندارد **اغریب**
بربان اهل دمشق و معروف بود و آن قشر اصل انبر باریس است پیار سی پوستی پنج زرشک خوانند و طبیعت
آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم و منفعت وی آنست که چون بچوشانند و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند
در هر دهی که بشود هر نوع قلاع که در بغایت مجرب است و اگر بچوشانند در کلاب و دجتم چکانند رطوبتی که باشد
خشک گرداند و سودمند بود بجهت رمی که عزم من شده باشد و اگر پیش از در دجتم استعمال کنند صحت
جشم نگاه دارد و اگر بطبع آن احتقان کنند سودمند بود جهت ریشهای روده و اگر شراب یا بسر که
بچوشانند و بپاشانند بغایت نافع بود جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گوید طبایع
مصر در داروهای چشم بدل مایران جینی و مایران مکی را غلیس میکنند **آبار** آنکه عرق است پیازی
سرف سوخته گویند صنعت بستانند تا به آهنی و اسرب بر روی تابه نهند و قدری کوکورد بر آن
اندازند و در کوره نهند و کاسه کواری سوداخی در بن آن کند و بر سر آن نهند و بدنه تا آنرا ماکه

سوخته شود بردارد و استعمال کند و این مولف گوید بعضی جو در تابه آهنین افکنند و کبریت بر زیر جو بچوشانند
سرب بر سر کوکورد افکنند و آتش در زیر بچوشد و آهنی میجانبانند و جو زیاد می کنند تا آبار نیک
سوخته شود آنگاه آبار را از خاکستر جدا کنند و چند نوبت بشویند و بکار دارند و در دستور دیدوس
در یکجا کبریت یاد کرده و در دیگر موضع نعی کرده و گفته که آبار را در تابه آهنین بر آتش نهند و بسوزانند
تا بگونه زریخ شود و ابوریحان گوید این نوع بهتر از آن بود طبیعت آن سرد بود در درجه دوم و منفعت
وی آنست که چون مغسول کنند شفت رطوبه و ریشهای چشم بکند و دانههای سودمند بود جهت ریشهای
مفاصل و ذکر خصیه چون بر آن موضع درود کنند و تجوین بوسیر و سرطان و ریشهای زشت و بدل
آن آلود است **ابو** اکیر یان زریق را خوانند و بر زبان ایشان زریق خیلی نام دارد و در زرافه
انشا الله اسمها و طبیعت آن و منفعت **ابکون** لباب الطح است و لباب الفوم و لباب
البر نیز گویند و آن لباب الحنطه است بعبی نشا گویند و پیار سی نشاسته و در نون کفته شود انشا الله
انقر دنفراست و گفته شود و اساسا **ابو خلسا** انجوسا است و حسن الحار و عاقر سمعا و سحرة
الدم و رجل الحامه و حمیر و حوفیلوس و شنفاد و کحلا و انقلیا گویند و سرای خالوما و بلفل و دیگر بالقوس
و کاهو خرنیز خوانند و این جمله اسم شجاری است پیار سی شکار گویند و هو جو و گویند و بهترین آن بود که ورق و
سیاه رنگ بود و بیخ آن ستر بود و ورق آن بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک در اول درجه دوم و منفعت
وی آنست که چون با سر که بود خواه خوردن و خواه ضما کردن بر نفوس ضما کردن سودمند بود و چون با
چنان زیر نهند تحلیل کند و ریشهای نارافع بود و هم وی آتش را نافع بود و شقاق مقعد و چون ورق آن
بریان کنند و با شراب بیا شامند شکم ببندد و چون بخانند و برگزند کان اخلازند کزنده بپزند و بیخ آن چون
زن بچوشند دارد بچوشند از ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد و بخود برگردند و در آب آن نشستن و حیض
براند بوق و مقدار مستعمل از وی دوم و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود یا کدره
ابریشم نیکوترین آن بود که پاک و نیکو بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک
بود در اول درجه و خبری گویند گرم و تر بود در اول طبع و سودا پاک کند و بدن را قوی کند و بدن بدعهد

و چون زایل کند و هن تیز کند و رشتانی چشم پیراید و چون در معاجین کباب کنند که شیرینی آن عسل کند تحت
را قه دهد و بفوظ آورد و منی پیراید و در معاجین بعد از آنکه سوخته شود مستعمل کنند یا موقوف صفت
سوختن وی مانند سوختن صوف بود و در صا د کفته شود و اسباب و اگر مقصود بود لطیف تر بود
از بزرگ قوه وی زیاده بود و چون سوخته باشد مانند موتی غام بود و جهت تقویت وی بقایت نیکو بود و خفقان را
سودمند بود و مقدار شربت یکم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم سودمند بود و بوشیدن
وی مسخ نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود و گویند بوسیدن وی شیش پیدا کند و معده را بد بود خصوص خشن
وی و مصلح رب ریاس بود و اترج **ابهل** جز الا بهل گویند و طرکه العود بر سر غنچه نیز خوانند و آن نثره
سرد و کوی است پیارسی تخم و حل گویند طبیعت وی گرم و خشک در درجه دوم و جالینوس گوید در سیوم
بهترین آن سیاه رنگ بود و در فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر بار و غنچه کچید بپوشا
در طایفه آهین تا سیاه شود و در گوشه ها کند که زایل کند و چون بگویند و بپزند و بر آله افشانند نافع بود و اگر
سرم و لعلی سفوف سازند که چهارم جمع بکشد و اگر پاشانند یا بعل بشنند سرم و لعلی کنند حیف بر اند و کچه
زنده بکشد و کچه مرده بزند از دو اگر نثره ا بهل ده م سخی کنند و پنج درم روغن کاد و پنج م عسل یا م بشنند و لعلی کنند
و بورا نافع بود و اگر سخی کنند و با سرکه بر دار الشعاب طلا کنند زایل کند و اگر زن بگویند بر کبر و یا بجز کند بپزند
و وی مغز بود و جگر و مصلح وی عود الحج است یا خولجان یا چار او بدل آن جوز السرو است و دار صینی مساوی
و گویند بدل آن یک وزن و نیم دار صینی است و سیل آن بوزن آن سیلخ و بوزن آن جوز السرو است **آبنوس**
و در نکست سیاه و طلوع و درخت آن بدرخت عناب مانند هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و این مولف گوید
آن نوع که طلوع بود و نوع است یک نوع طلعی او برنگ سیاه است و زرد فام و آن از سواصل رنگبار اند و تخم آن
پنج جناحی مانند وزردی و سیاهی او برابر افتد بخطی است و متفاوت افتد و نوع دیگر آن طلعی او برنگ
سرخ لکی و سفید صندلی بود و تخم آن نوع مانند فلفل بود و از این نوع دسته کارد و گوشه کا کنند و نوع
دیگر سیاه خالص است میانه جویت و مغز او که کرد اگر دوا افکند باشند و این آبنوس سخت تر از آبنوس طلعی بود
و کران وزون تر نیز بود و سیقوریدوس گوید که بهترین آبنوس آبنوس حبشی بود و عجبره آنکه در جنبه آبنوس

بکه آبنوس از اسفهان و فواقی از ناز و جریه ها قیرو بهترین آبنوس سیاه است املس و طبیعت آن گرم
و خشک در درجه دوم چون حک کنند بآب و کل سازند سفیدی چشم را ببرد و شکوری زایل کند و سود
است جهت سوختگی آتش اگر سوزانند در یک کوازی تا چون فم شود و بشویند بجا آنکه با غسل کنند
بقایت نافع بود جهت درد چشم که از پوست بود و جهت خارش چشم و نشانه آن موی بر ویاند و اگر پاشانند
سنگ کرده و مانند بریزانند و اگر نشانه آن سخی کنند بقایت و بر ریشهای رشت نشانند خشک کرد و اند و جامع
این کتاب گوید در خشک بند چاکه از زخم کارد و شمشیر بکابرند و چوب تر از نشانه آبنوس نیست و گویند
بدل وی جو کینار است و مصلح آن صغری یا شامه فریم بود **ایرکاکیا** و ایرکاکیا نیز گویند و آن نسج
العنکبوت است پیارسی کره گویند و پشیزی که تینه منفعت وی آنست که چون بر جاح است نهند خون
باز دارد و در ها نکند که آن جاح است ورم کند و چون سرکه بر آن جاکند و بر دمل بکنند در ابتدا آن ورم نکند
تا خشک گردد و سودمند بود و در ها نکند که دمل بزرگ کرده و باز گرداند و اگر نثره بد آن با کند جلال تمام دهد
و اگر کر تینه که در تابستان بود و کشیف و سفید باشد در پوست بپزند و بر باروی کسی که اورا تب ریح بود بپزند
زایل شود و این مولف گوید اگر بای عنکبوت بر کسی بپزند که اورا تب کیر داری بود و اگر جایگاه عنکبوت
بعلک بخور کنند که بگزینند و اگر نکرینند **ایرون** حی العالم است و گفته شود انشا الله
و مع ایرون الحی ابد است یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه سبز بود و زیر و در باب حی گفته شود
ایر القطة حی العالم است و گفته شود انشا الله **ایر** قافله الصغار است چون از غلاف بیرون
کنند لاجی خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است یک نوع بقدر جوز بود و مثلث شکل یک
نوع مانند استخوان بلیکه که در شکل بود و پوستی رقیق بر وی بود و هر دو نوع قافله کوجکست و حیل و حال
و خیر بود و شومخیر نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه سیوم و بهترین وی آن بود که بقایت
تیز دارد و منفعت وی و قوی وی مانند قنفط است جهت معده سرد و کمر سودمند بود و قی باز دارد و گویند لطیفتر
آن قافله بزرگست **ایست** تخم اترج است پیارسی کوشن ترنج خوانند و پیه بالنک گویند و بهترین آن کوشن

پانکست به است که آنرا با نون خوانند و کرم سیریان آنرا ترکست خوانند و اهل شبانکاره آنرا ابانست خوانند
و طبیعت آن گرم و تر است در درجه اول و چنان خوردن در هر هفت شود و معده را زایل دارد و قوی آورده
و اولی آن بود که هرگاه که **ابوعلی** کل خیری گویند و آن انو است و در باب حاکفیه شود انشاء الله تعالی
ابن عربی پارسسی را سوزانند اگر اندرون وی بکشیند بپاک کنند و خشک کنند سودمند بود و جهت
کرنده جانوران زهر دار و اگر خشک کنند و خشک کنند و مال از آن دفع ضرر باد سموم بکند و اگر دماغ وی
یا گوشت با سرکه بخورند صحرای سوزانند و اگر گوشت وی خا و کنند مفاصل را سوزانند و اگر خشک کنند و
با شراب پاشانند زهر مار نافع بود و اگر سوزانند در یکی مسین و خاکستر آن با سرکه بر نفس طلا کنند
سودمند و اگر خون وی بر خنجر یا نند سوزانند و اگر چشم وی خشک کرده معروض را دهند نافع بود و بعضی
گویند اگر کعب وی پیرون آورند آن زمانکه زنده بود و بر زن سهند استنشاق شود و درازی گوید اگر در
طعامی زهر باشد و این عرس چند فریاد کند و مویهای وی زهر است **ابوعلی** اشیت مانند زیره
باج اما عوض سرکه آب غوره کنند یا سرکه مصعد و قند زیاده باشد و هر چه جای وی با قدری عود در کبابی
سندند و در دیک اندازند و قند و بادام بکباب کنند و در آن بریزند و طبیعت آن معتدل باشد و در
خاصیت مانند زیره باج و موافق معده و حکم باشد و مفرح و مقوی قلب **اتان** خرما ده است و در
بجته مسلول بغایت نافع بود **اترج** پارسسی ترنج خوانند و است زردان گرم خشک در درجه
دوم و گوشت آن گرم و تر است در درجه اول و تخم آن گرم است و در وی اندکی رطوبت هست و ترشی
آن سرد و خشک است در درجه دوم و صفوت وی آنست کلف زایل کند چون طلا کنند و خفقان که از جوره
بود خوردن سود دهد و صفرا بکشد و اشتمای طعام باز دید کند و مالینی نیا که از صفرا سوزانند سودمند
و قوی دل برده و دفع خمار کند و در وی تریا قیه هست نافع بود جهت کرنده کی مار و جوره و کرنده کان مودی
و جهت بر قان نافع بود اما سینه و صهار از بایان دهد و مصلح آن شراب خنجرش بود و بدل آن آب لیمو
و بوبیدن آن دفع عفونت هوا و با بکند **اماد** دماغ کرم را زبایان دارد و مصلح آن بنفشه است و
قشر آن از ادویه قلبی است و مفرح و تریا قیه در وی هست و بوی دهان خوش کند چون در دهان

صیت

اعلا

نکاره دارند و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوه هضم بدهد و عصاره وی سودمند
است جهت کرنده کی افی و اگر چنان صفا کنند چنان عمل کنند و اگر در خمرانند زود تر ترش کند اما گوشت
وی بطلی اضمحلت است و معده را بد بود و قوی آورده و چون بحسب مر با کنند سالم بود اما دانه وی سودمند
بود جهت کرنده کی عرق چون دو مثقال منقش کنند و آب نیم گرم بپاشانند و شراب بخند و اگر بکوبند و بر آن
موضع طلا کنند نافع بود و در مفاصل تحلیل کند و اگر در میان عاها کنند نیز دوا حاکمه را کاندازد و خوردن
و دستوریدوس گویند دانه وی جزوی باد و جزو فلفل سفید صحت کنند وزن بپاشانند در حال در حال چید
و خوردن وی بوسیرا نافع بود اما قوی و رقی وی تحق و محلول بود طعام را هضم کند و صفی معده
بود و سده بلغمی بکشد و مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشا و منفعت وی نزدیکت بقشر اما ورق و
قجاج وی لطیفتر بود از قشر **اترا** انباریس است و اثر از نیکویند و امیر باریس هم خوانند
و آن زرنک است و پارسسی زرنک خوانند و زارچ گویند و گفته شود انشاء الله **اشد** کل اشقی
است پارسسی سرمد خوانند اصغمانی و آن معدنیت و بهترین آن بود که شفاف و بی سنگ بود و از این
کا و جب کنند و سوزانند تا اندک نفلی سیاه که بر آن باشد بسوزد پس بپایند و بکار برند و طبیعت وی
سرد است در درجه اول و خشک در دوم و صفوت وی آنست که اگر در چشم کنند آب رفتن از چشم باز دارد
و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با پیر بر سوختن آتش طلا کنند نافع بود و اگر چنان سوده
بر جراحت تازه بر آکنند سودمند بود بغایت اما چون نیک شود اثر سیاهی بماند و بچنین ریش قضیب
و اعضائی که خراج بخشک گراید و فولس کو بکشد چون با اعلیها و غسل گرفته رقیق در چشم کشند صدمه از این
کند باید که در جانب مصدع کشند و اگر زن بچوشتن بر گیرد خون حیض باز دارد و اگر در پنی دمنده خونی که
از غشای دماغ آید باز دارد و بدل وی آبار است و وی مفرط بود بیش از مصلح وی سکر و کثیر بود
اترا انبار است و گفته شود **اشلق** ارند است و سبستان و سر ساد و اعین السراطین
و سنگبویه و سنجبویه و اغلیس و حب الفقد و طاهره و فلفل فلون و ذوقه و راق این جمله قشمت خجسته
و فنجکشت و بنجکشت و بنجکشت است پارسسی فلفل بری خوانند و شیرازی تخم دل آشوب خوانند و در کنار

رود هار وید و تخم این کرم و خشکست در درجه سیوم و جوب وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در باب ذال در
 ذو خسته اوراق گفته شود اسبابه **افل** نوعی از طر فا است و در ط کفنه شود اسبابه **اجاص** در نوع
 است سیاه و سفید از آن سیاه عیون البقر خوانند و از آن سفید شاه بلوط و صفت وی آن در شین گفته شود
 و از آن سیاه بهار سی الوی سیاه خوانند و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده بود و بزرگ و شیرین باشد و طبیعت
 سرد است در اول درجه دوم و تراست در آخر درجه آن و منفعت وی آنست که طبع را بر آید و اگر
 اگر آب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند بر روی که مسهل صغیر بود و تشنگی ساکن کند
 و حرارت دل نباشد اما مرغی معده بود و حوله ظریفی مانی باشد دفع مضرت بکلفند کنند و بویند مفر است
 بسر و مصلح وی غنایت و صاحب تقویم گوید مرغی معده بود و مبرد آن و مصلح آن کلنگین بود عیال
 و گویند بدل وی تر هندی بود **احد اق المراضی** الفواست و بهار و عرار و عین البقر و میوه چار و عین
 اعلی و کا و ختم و کا فوری نیز گویند بهار سی بابونه کا و خوانند و در ریحان منفعت و طبیعت آن گفته شود
 انشا الله **احریضی** بهرمانست و فروع و عصاره و مرغی و نقد نیز گویند و در عین در صفت اصغر
 گفته شود انشا الله منفعت و طبیعت و انواع آن **احلب** را شبرم است و گفته شود انشا الله
اخیون را سن الانعی خوانند و آن غر نباتیت مشابه بر اس الانعی و پنج آن از انکشت باریکتر
 بود و برنگ سیاه بود و منفعت وی آنست که چون با شراب پاشانند کزندی مجموع جانور از آن نافع بود و اگر
 پیش از کزندی پاشانند اگر بکزد حج مضرت بوی نرسد و پنج آن و خر و ورق مجموع این خاصیت دارد
 و اگر پنج وی با شراب پاشانند در دشت سکن گرداند **اخیوس** اخیر و س خوانند و از آن خردیند و
 و خود گویند و بعضی گویند که آن کندی ناکشته است که در حواها وین آنجه تحقق است نباتیت که نزدیک آبها
 روان و آبهای استاده روید و نری سیاه کوچک دارد و کلی سفید و دانه وی در داروی چشم و گوش استعمال کنند
 اگر دانه وی مقدار دوم با چهار دم غسل پامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبه آن چشم کند و اگر عصاره وی
 با کوک و دونه و نل و پامیزند و در گوش جگانه در گوش ساکن کند **اخریطه** طبیعت آنست و گفته شود انشا الله
اداد است و گفته شود انشا الله **ادرک** نیست و سیست بهار سی الوی گویند و الوی جلی

و الوی کشته نیز گویند و طبیعت آن سرد تر است در درجه اول و مسکن حرارت است و مسهل صغیر بود
امارخی معده بود و مصلح وی قند است **ادار** است و دلی حذیست از جمله سموم است و در طلاها
 استعمال کنند مانند کلف و جوب و قوبا و این مولف گوید در طاعون نیز طلا کردند و مناسب افتاد اگر بر
 عرق النسا خفاد کنند نافع بود و بعضی در قوبخ ریج استعمال کنند و طبیعت آن بغایت گرم است و سم مجموع
 حیوانان است که دنبال داشته باشند و آنرا پارس و هندی کجله خوانند و اگر کسی بخورد مداوی وی بقی
 و شیر تازه و روغن بادام کنند و عرق اسفید باج حرب العامت بار و غنی کل نافع بود و وجهه قلعه است
 مفید بود و این مولف گوید جمعی از مخا دیم آورده اند که اداراقی کف در یاست و این سهو است ادارقی نوع
 از کف در یاست و اداراقی کجله **ادریاسی** تا فسیاست و نفسیا خوانند و اهل مغرب در یاس خوانند
 و گفته شود در باب تا انشا الله **اذناب الخیل** کیا حکلیست که بعضی اذناب الخیل گویند و بر روی حو
 حو فسطید لس و با صفهانی شنک و آن حلیه التیس است و بهار سی اسبلنج گویند و در حلیه التیس منفعت
 و طبیعت آن گفته شود **اذربو** اذربوید گویند و آن پنج خار است و کلی زرد رنگ دارد و آن پنج را فلار و قنار
 و کلیم شوی و قصب شوی گویند و آن پنج عطینا است و قعیلا سوس نیز گویند و وسط بنون هم خوانند
 و بشرای حیوبک نشان گویند و بخور مرغ نوع از آنست و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم منفعت
 وی آنست که چون با سرکه بسایند و برداء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق
 طلا کنند سودمند بود و چون زن بخورد بر کبریکه پندارد و این ماسویه گوید سودمند بود و جبهه زهرهای کشنده
 خاصه کزندی جانور این چون با مثلث یا با شراب پاشانند و اگر زن که آبستن نشود بخورد بر کبریکه آبتن گردد و رازی
 گوید در دوزکین را سودمند بود و دفع سده مصفاة بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایت معطر است بود و اگر زن
 آبتن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن بود که بچه پندارد و وی مضرب بود با حشا و مصلح آن رب جوز بود و بد
 آن بوزن آن حب اترج است و چهار دانگ وزن آن لبن التین و نیم وزن آن باد آورد **اذان الفار**
 آن علس است و مسق و سمیون و دیکان داود و شمشیر او عیسوب و غنق و مرد قوش این جمله اسم مرزنگوش
 است و مرزنجوش نیز گویند بهار سی مرزنگوش گویند و بیروانی مروس قلعی و معنی آن اذان الفار بود و جوبی

مرزنجوش

وی آنست که بوی **دهان خوش** کند و قوه دل و دماغ دهد و در دماغ و هاضما نافع بود و قوه بین و بیدار دهد
و اعصاب قوه دهد و اگر مردم کرم ضما کنند نافع بود و خوردن آن در چشم را سودمند بود و شکم بپزد و مصلح
آن جلاب بازر قطونا بود و بدل آن جوب کادی **ارطاماسیا** ارطیبیا گویند و آن اطمیا است
و لیخاسف و رنجاسف گویند و گفته شود انشا الله تعالی **ارز** درخت صنوبر نر است که برینده
و از وی زفت سازند و در زمین بسیار بود و طبیعت آن کرم خشکست **ارسطا** بیخ است و گفته
شود انشا الله **ارز** بیارسی برنج گویند و طبیعت وی سرد خشکست در دوم و گویند معتدلست و گویند
کرم است در اول خشکست در دوم و بهترین وی کربابی بود و بعد از آن خوارزمی بعد از آن کیدانی منفعت
وی نیست که شکم بپزد بستی با اعتدال اما برنج سرخ شکم را حکم بپزد اما برنج کربابی چون بشویند و باروغن
با دام یا دنبه و یاروغن کچید بپزند سودمند بود جهت که نزدیکی معده و اگر آب خشکانه بپزند سده تولد نکند
و طبیعت را نرم دارد و اگر آب کربابی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند با بعضی ادویه قافی حقنه کنند جهت تسخیر
روده نافع بود اما برنج سفید لون رو یا صافی کند و بد زانو بگرداند اما مفید بود با صاحب قوی و مصلح آن
شیر تازه است یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح وی غسل و شکر سرخ است و جالبینوس کیم بپزد و چون
با شیر بپزند منی بپزد و بدست و بدوس گوید برنج فارسی بشکود جهت شکم خون رفتن و علت کرده و مثلاً
و اختناق رحم و ترخرا انقباض نافع بود و جالبینوس گوید بدل آن است جوبت **ازید** بزیید و اشیست
مانند پارسکا فته که از سیستان خیر و منفعت و نیست که چون بر بوسیر طلا کنند نافع بود و اگر پاشا منده خون
بر اند بوقه **اراه** مصطک است و حلال نیز گویند و آن علق رو میست و کیم نیز خوانند و گفته شود انشا الله
ارشد حجر النور است و گفته شود **اردم** از برونست و گفته شد **ارسطو** خیا از او نرطوبت
و این اسم شقی از ارسطو است و گفته شود در زانسانا **اردق** نایبیت هوای و در طلاها
بکار برند جهت که نزدیکی جانوران خاصه زنبور و جهت در چشم طلا کردن نافع بود و آن قنار الحار است
و گفته شود انشا الله **ارمینا** طیبیا گویند و آن نوشادر است و گفته شود انشا الله **ارقان** روقنست
ورقان و ایرقان و فو لیون و برنا و این جدا اسم حنا است در حاکفه شود **ارشد** اثلقت

و گفته شود انشا الله **ارکشیان** نوعی از مرو است و در میم گفته شود **اربیان** طبع دریانی است
و از اجاد البحر خوانند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ سارس منیث دریانی خوانند و ماهی ربیان گویند
و اگر صاحب جامع بخوید فول آورده است که بلفه اهل شام نوع از بابونه است و قوی دیگر آورده است که آن
بهار است و هر دو قول خلافت آنچه حق است گفته شد و طبیعت آن کرم خشکست و گویند تربت بهترین آن نر
بود و منفعت وی نیست که باه را زیاد کند و طبع را نرم دارد و گویند غذا اصالح دهد اما اصح است که خلط غلیظ
بدرزوی محل شود و نکسود آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن ریشک و باقی منفعت وی در
گفته شود در صفت رو بیان **ارجان** لوز البهر است و گفته شود **ارجوان** بهار درختی بود بیارسی
از ارغوان خوانند و آن بهار تخمیان میخورند و طبیعت آن سرد خشکست و پوست بیخ آن اگر بپاشند و آب آن
بپاشانند قی تمام آورد و این حجر تبت و اگر خوب وی بسوزانند و برابر و مالند موی بر دیانند و سیاه و انبوه گردا
و اگر ار بهار وی شربابی سازند منع خوار بکند **اراجو** طحیست سیاه مد و شکل بغایت صلب و در میان عدس
می پشد و گویند بیارسی از اسیسک گویند منفعت نیست که چون آردوی با سرکه و آب بپاشند و شش ساعت
در آفتاب نهند و بعد از آن بآب تنهادر بپاشند نیک و برورهای کرم صلب ضما کنند نرم گرداند و در
آن زایل کند **ارح** حیفته نباتیت که از ارزیر خوانند و گفته شود صفت آن **ارمیت** این چهل
گوید قلقل است و در قاف گفته شود صفت آن **ارنب** بری لاغورس و لاغورس لاغوسی خوانند بیارسی
و گویند بهترین آنست که لون آن بسپاهی زند و سپایی بود که سکه صید کرده باشد و طبیعت وی کرم خشکست
خون وی چون کرم بود برین و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کنند دفع سموم بکند و مصلح آن نافع بود
و ختم را جلاد دهد و دماغ وی بریان کرده جهت ریشه که بعد از زخمی حاد شود بغایت مفید بود و این طریف
گوید اگر نیم کوش با صبر و دقان کنند و سفید نیم مرغ بر سر بایان دریده بکشد منع خون رفتن بکشد و چون دماغ وی برجا
و ندان ضما کنند زود برود و در خواص آورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نشود مادام که پاوی
باشد بقراط گوید سروی چون بسوزانند و با پنه خرس و سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و بنیر مایه وی چون
با شکر یا روغن یا غسل حل کنند و با سرکه بپاشانند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز پاشانند بکشد

منع آبستنی بکند و اگر زنی که هرگز آبستنی نشود بعد از طهر بختین بکشد و آبستنی کرده و آن پاد زهر مجموع زهرها
گشاده است باذن الله تعالی خاصه که زنی که افعی و گویند چون بد زراجوی وی بخور کنند اسر و اذیتی زسد اما گوشت
وی خون غلیظ از وی حاصل شود و مرق آن در نفوس و معال نزدیکست بفعل مرقی ثعلب در آن نشستن گوشت
اولی آن بود که بار و غنما پیروزند مثل زیت و اگر بریان کنند بخار آب بهتر بود وی سحر آورد و مصلح وی ابار
تر بود **ارنب بحری** حیوانیست در ریاسی کوچک صدفی شکلی سرخ رنگ و بر روی سنگ باره است
اگر سر وی بسوزانند و خاکستر آن نافع بود چنانچه دانه ثعلب خاصه که بایه محس طلا کنند البته موی پرویاند و اگر در
جسم نکند آن خاکستر جلاد بعد و آن جلد سحر قتاله است و خون وی کرم بر بوق و کلف چون طلا کنند زایل کند و
خاکستر آن جو سنون سازند دندانرا جلاد دهد و علامه خوردن آن ضیق النفس سرفه چشم و سرفه خشک و دشواری
بول و نفث دم و درد معده و درد کرده و رنگ بول بنفش بود و شش را دریش کند و از آن جلد است که گشاده بود
معالجه آن بلعابات و موی با دام شیرین و شیر زنان و خبازی و خطمی کنند چنانچه **ارسطو**
زرنج زرد است و گفته شود در صفت زرنج **ارطو** اطالاست و گفته شود اسال الله **ارطو**
نباتیت که بکلی مانند خنثی شش بری بود و بلون نزدیکست بقایق النعمان و مرد باشد که فرق بکند آن میان شقایق
و مولف که یکد بهیاری آنرا اما میثا و سحر گویند و منفعت وی آنست که ریشهای چشم را پاک کند و ورق آن
چون ضما د کنند بر چشم ورم آن ساکن کند و در وی قوه جلاد و خلیل بود **آزاد درخت** درختیست
در کردگان و ایران زمین خوانند در شهر ری درخت حمیلید و در طبرستان طاهک بهیاری درخت طفک
خوانند و پیارسی طاق گویند بهترین ویستانی بود که بسیار مایل بود طبیعت آن کرم است در سیوم
و گویند در دوم خشکست در آخر در اول و ورق آن اگر بجایم بخور دلیله و خوب وی نیز همین عمل دارد
و عصا وی نافع بود جهت دفع سم چون بسل پاشانند و جهت قوی نافع بود و سده بکشاید و مقدار
ماخوذ از وی سه مثقال بود و غره وی مولف که به جهت سرفه بلفی نافع بود اگر در صاحب منجم صاحب
جامع آورده اند گشاده است اما جلد آنکه امتحان کرده شد خلافت و غره وی اندک جلادتی داشته
باشد و صاحب منجم کوبید بغایت تلخ است و بختین است و ورق وی موی را در اگر داند اگر بدان

سر بشویند و بدل آن در دراز کردن موی ورق شمشاد پنج است **ازور** د خند قوتی است و گفته شود
انشالله **اسفیداج** پیارسی سپید است و نیکوترین آن پاک و سفید و خوشبوی بود و طبیعت آن سرد
و خشکست در دوم و گویند خشکست در سیوم و جالینوس گویند ریشهای و سعه و بیره و دار الثعلب
و دار الحید چون بروغن کل طلا کنند بغایت مفید بود و در سقورید و س کوبید هر دو احتیاجی بود که در ظاهر
بدن باشد چون در حرم رفت استعمال کنند و ملین او رام بود و دانه های چشم را سودمند بود و سفیداج
قلعی چون بر زردی عرق بحری و شبنم بحری ببالند نافع بود و جهت شقایق نافع بود **اسفیداج** اسری
و جهت درد چشم چون با دو بیا خلط کنند نافع بود و ریش آنرا نیک کرد اند و مسکن ورم بود کرم بود
طلا کردن و خوردن اسفیداج گشاده بود و مداوه وی بقی و مطبخ تخم کوفس و انیسون و رازیان و
افستین و عسل کنند و صاحب تقویم کوبید اصلاح وی بقند و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص
خشب الرصاص بود **اسفنج** ویرا بر کهن گویند و ابر مرده گویند و گویند حیوان دریایست بدان
سبب که چون دست بروی نفی خود را در کشد وقتی که گیرد آب بر آب با حل اندازد و گویند نبات دریایست
و این محققاتی باقی خلقت و بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی کرم است در اول خشکست در دوم
منفعت وی آنست که چون بسوزانند خاکستری در زخمی که در ساعت زده باشند خشک بند نافع بود و اگر
بپاشانند خون دفتن باز دارد و محققه او رام بلفی و ریشهای بود و اگر خاکستری بشویند جهت درد چشم سودمند
و جلای تمام بدهد و شیخ الرئیس گویند چون بازفت بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی مفید بود با حشام
و مصلح وی رب غوره بود و یار پیاس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب آب حمر ج بود ویرا در آن اندازند
ابا حید بگیرد و اگر خواهند که قیاس مستعمل کنند بقوافض پاره کنند بجا و ن بتوان کوفت و بک و غلظت باشد
نجانده زنبور مانند بلغم عرب هر سه خوانند پیارسی شکر دکان و نران و در مصر کاندان آنرا در آب می کنند و آب
بر میگرد و در جامه می مالند **اسطوخودوس** معنی آن موقوف الاله و اح است و آن خرب که از آنجا خیزد
نام آن خربزه سحر است و آنرا شامسفریم رومی خوانند و طبیعت آن کرم است در درجه اول خشکست
در دوم و بهترین وی آن بود که تازه بود و بلون وی بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافه بود و منفعت

وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سده با کشاید و مرضهای عصبانی را سودمند بود
و عرق السودا و بلغم لرج را براند و محلول و مفتوح بود و طبع وی سهل خلط سوداوی بود خاصه از سر و مفتوح و مقوی
دل بود و مقوی مجموع اعضای باطن و وجه بدن است و در تقویت دل و تزکیه فکر بغایت شریستی از وی مقدار رسم
بود و معده و احتشاد از اخلاط بد پاک گرداند و بعضی را نافع بود و وجه زخوی که خورده باشد و گزنی جانوران
نافع بود و اگر طبع وی بر مفاصل ضحاک کنند در ساکن گرداند و اگر در جزوا از اسطر خود و س و یک جزو پوست
بچ کبر کوفته و بچخته با غسل بشوند و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای سرد سودمند بود و بدل وی در سبوس
است بوزن آن و لو بنید بدل آن بوزن آن حرو و کوبند بدل آن افقیون است و وی مضر است بشش و عثیان
و کرب آورد و صاحب منجھاج گوید که مصلح وی حماما بود و کوبند باز در صاحب تقوی گوید مصلح وی
صنع عربی و یک نیز بود **اسرخ** از پنج سرخ است و صفت از پنج کوفته شود در باب **اسیوس** کوبند
نمک صینی است و آن سنگیت سبک که زود ریزان شود و از غم دریا نمک روی می بندد و از راز حرة اسبوس
خوانند و جالینوس گوید سنگیت است و مانند سنگها دیگر صلیبیت و سفید رنگ بود و نوعی زردی زرد و چون
نزدیک بان برند زبانه را بزرگتر مسفت وی است که چون با آرد با قلاب بر نفس طلا کنند نافع بود و جهت ورم سبز چون
با کلس و سرکه طلا کنند بغایت مفید بود و جهت ریش شش غسل لعن کنند سودمند بود و قوه زحوی را بجز زیاده
بود و کوبند و ترانوی بود چشم را قوه دهد و جلا بخشد و سفیدی که در چشم بود یکی را بکشد چون چشم کنند **اسموس** انمو
ساینر خوانند و آن نوع از حرو است و در باب میم کوفته شود انواع آن انشاء الله **اسرخ** سلقیون کوبند و اهل غز
زرقون خوانند و یونانی سند و قس و آن سرخ است و در سین کوفته شود **اسسا** **اسقور** **اسقور** است و در سین کوفته شود **اسقور** است و در سین کوفته شود
که از آب سیاه خرد کنند و آن انشاء الله است و کوفته شود و کوبند نوعی از ابریشم است **استطلس** کوبند و قرا الیهود است
و کوفته شود **اسقنقور** سقنقور است و سقنقور نیز کوبند و کوفته شود **اسود** **اساخ** حبة السودا است و آن
نوعی از مار است بیارسیه مار خوانند **اسقیل** بصل الفار خوانند و بصل القی و آن بصل الغنصل است و بصل الفار
از بجر آن کوبند که موش را میکشد و بیارسی بیازد شتی خوانند و در میان ترکس یا بدو و چون از زمین برگرفتند
حضی باید کرد و دماغ تا قوه باطل نکرد و حضی کردن وی جنانست که نره او را از میان برگینند و ذاع خبان کنند

سفالی آذر کون کنند و برین آن فخذ و مشوی کردن وی جنانست که در خمیر کبرند و بعد از آن در کلهی کبرند و در تنور
تافته طی فخذ تا بچخته شود انگاه پوست وی باز کنند بجای دو چوبین دو پاره کنند و در رشته گمان کنند جنانکه از یکدیگر
دور باشند و در سایه پیاویزند تا خشک گردد و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و جنین کوبند و در سوم بهترین وی
آنست که بغایت خود کسیده بود و سردی کشیده بود و در طعم وی شیرینی بود و مایتری و تلخی و گرمی منفعت وی نیست
که چون غسل بردارند و ثعلب طلا کنند بغایت سودمند بود و در جرب و رازی کوبند و جهت صرع و مالینو بغایت
نافع بود و خوردن وی تیزی چشم را زیاده کند و جهت مریبو و سعال حزن و صلابت سپند و عرق النساء و یقین
و استقار بغایت مفید بود و شریف کوبند چون بریان کنند و با شش چندان غلط خلط کنند و دمال از آن
بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی از ریشه بن وی بیاشامند قی معتدل آورد و منفعت مستقیم
و چون پنجم از وی با پوست م روغن زیتونی بچشانند تا بچخته گردد و بعد از آن صافی کنند و بردارند و چون خوا
که استعمال کنند در هر دو کف پای بمالند و در جاحواب رود و بخشد و غوطه تمام آورد و اما باید که پای بر زمین
نخند و هفت روز جنین کنند که قوتی تمام بخشد و وی مقوی معده بود و بول براند و صاحب منجھاج گوید
مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی حماما بود و مصلح وی حماما بود و صاحب تقوی گوید مصلح بود و در آورد و
مصلح وی سکفین سکری بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعاً استعمال نکند مگر بچخته
و مصلح آن شیر تازه است که بعد از آن بیاشامند و استعمال کنند و وی کوبند مضر است بسفل و مصلح آن
آرد کسته است و سرکه وی در باب حام منفعت و صفت آن گفته شود و پنجم وی جهت قولنجی که سخت
بود و دواوی آن نبود نافع بود چون بکوبند خرد و با شراب بپوشند و حب سازند هر یک بقدر بخوردی و یک
حب از آن استعمال کنند و از عفت آن آب گرم که بوره ارمنی در آن جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص
ورق وی یکی نیست که اگر کرک بر روی وی استند در رنگ کند لنگ گردد و کوفته باشد پیرد فقیارک الله
احسن الخالقین و بدل آن بلبوس است و کوبند اسقور دیون و کوبند لوف و کوبند فر دما و و ج
اس قیطس خوانند و عمار کوبند و سحر و رند نیز کوبند بیارسی مورد کوبند بهترین آن خسرویه
بود تازه و طبیعت آن سرد است در اول خشکست در دوم منفعت وی نیست که شکم بندد و عرق و خون

که از جمله اعضا زود باز دارد و شکست اعضا بطول کردن نافع بود و سوختگی آتش چون بران باشند بجا
 سود دارد و جهت ورم جگر گرم و قوی دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم وی سوزد و نافع بود و شکم بپزد
 و جهت کزندی عقرب و رتیل سودمند بود و بوسیدن مورد نافع بود جهت بخار گرم تر و اگر عصاره وی در تخم
 کشند قوه جشم بخشد و آب رفتن جشم زایل کند و چون بخوشانند در آن نشینند جهت بیرون آمدن مقعد
 و رحم بغایت سودمند بود و خون رفتن رحم باز دارد و مویبر و دیان و خاصه روغن وی و قوه موی و دهر و لون
 آن سیاه گرداند و اگر تخم وی بخوشانند و پیش از شراب خوردن قدری پاشانند منع خمار بکند و اگر زن مورد در آن
 خود بخورد کز خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی نشاند و بی باز دارد و بدل آن ورق توت است و گویند عصاره
 زرشک و وی طبیعت بنزد و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود **اسی بر** مورد اسفوم است و دریم گفته
 بشود انشا الله **اسقو لوفند ریون** سلو لوفند ریون است و حقیقته الطحال نیز گویند و در مهر کف
 الفهر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود انشا الله اما اسقو لوفند ریون یونان کاویت در دریا و قند ریون
 آنرا خوانند که طحالش بنوبه بسیار این دارد و در گذر اندین سبز این را نام نهاده اند و گویند پنج کبر و میت و گویند
 نوع از اسفیل است و این هر دو قول خلافت است که محقق است بنایت صفی بنیرازی آنرا زنگی از خوانند و
 در سین طبیعت منفعت گفته شود **اسقور دیون** اسقور دیون خوانند و ثوم الحیه نیز گویند و آن ثوم برست
 بیارسی سیر خوانند طبیعت آن گرم و خشک در درجه چهارم و منفعت وی نیست که حیض براند و از او برتر یا
 فاروق است و منفعت وی در باب ثاد در ثوم الحیه گفته شود انشا الله و بدل آن ثوم الذکر است و گویند غنصل
 کو حجب **اسفند اسفید** خود اسفید است و حرف سفید نیز گویند و در حاکفته شود **اسار یون** پنج کیه هیست
 بر آن مانند برک لاون خرو تر و شکوفه وی در غوان رنگ بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم پنج بود و بعضی
 شکوفه وی بنفسی رنگ بود و تخم وی مانند خشکدانه بود و در کوههای روم و در مصر و در سمه دان نیز می باشد و آن
 و نوع بود غلیظه و دقیق و از یک پنج ریهای بسیار بود بشکل نار دین اما ریشه نار دین بار یک تر بود و رنگ
 نار دین زرد بود مانند امیران اما اسارون آنچه میان باریکی و ستری بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشکست
 در درجه دوم و گویند اسارون پنج سبیل رو میت اما منفعت اسارون سودمند بود جهت دردهای اندرون

نبات م

و ملطف و مسخنی بود اگر یک مالک باشد آب پاشانند جهت عرق النساء و جمع و رک و مفصل مفید بود و ستره
 جگر کشاید و مشمل بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه را از باخ ده کند و بوی دمان خوش کند
 و جهت نزول آب و سبیل و دالتی و حیات نافع بود و قوی معده بود و نسیان را سودمند بود و کثرتی از وی
 سه مال بود با مار العسل و نافع بود جهت استسقا و حیض براند و سودمند بود جهت صلابه سبز و مثانه لاقوه
 دحدو کرده و در خواص آورده که چون بگویند و با شیر تازه بشنند و ضماد کنند میان هر دو و درگاه بر آن گذارد
 و انغاطی تمام آورد و مجرب است و گویند مضر است لبش و محفص العصار او مصلح میوزج است و گویند مصلح
 وی میوزج است که در روغن بادام خولسیانین باشند و بدل آن یکشدن و نیم آن وج و دانگی وزن آن
 حماما و لینیوس گویند بدل آن زنجبیل است و این مولف یه این ماسویه آورده که بدل اسارون دروا
 ر و های جگر حبلسان است و در دیگر علتها قردمانا بوزن آن و سیک آن وج و سیک آن حماما **اسفرم**
واسمار هر دو اسم است و گفته شد **اسفیون** اسفیون است و بر غوثی نیز گویند و بیونانی
 فله فسلین و آن بزر قنونا است و گفته شود انشا الله **اسفاناخ** پیارسی سباناخ گویند و طبیعت
 و سرد تر است در اول و معتدل بود میان حراره و بروده طبع بود و سرفه و سینه را سودمند بود و
 و در وی قوه جلا بود و زود از معده بگذرد و طبع نرم دارد و در پشت و موی را نافع بود و در کسیده و شش را که
 از گرمی بود سودمند بود و مضر بود طریقه های سرد و مصلح وی مری و لعل و در چینی بود **اسقورون** حبث
 الحدید است و گفته شود انشا الله **اصطفین** اصطیفین است و اسطون نیز گویند و آن جزا
 و گفته شود **اسطون** اصطیفین است و گفته شد **اسد الارضی** گویند ماز ریونست و صاهت
 جامع گویند بحقیقه که آن حبابا است و پیونانی خاما لاون اسم حبابا است و خاما لاون اسم زریون است
 و این بدین سبب کرده اند و این مولف گویند چنان که بعضی از ما دیدیم آورده اند که اوراقی اسم کف دریا است
 و ایشان نیز از اوراقی سخاو کرده اند و جم صاحب جامع گویند که بعضی متاخران گفته اند اسد الارضی بنایت
 که پیونانی خاما لاون ماسی گویند و معنی ماز ریون سباه است صفت ماز ریون و حبابا هر دو گفته شود
 انشا الله **اسخار** پیونانی لوسیمون گویند و آن تودریست و گفته شود **اشکیل چشم** عوسجبت

و گفته شود انشا الله **اشنة** شنبه العجور خوانند و کرسن با بیدادی کویند پیارسی و داله کویند و در
و داله مسک نیز خوانند و آن بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن پیچیده شود و بهترین آن سفید خوش بوی
و آن نوع را مصری خوانند و آنجیسیاه بود به بود آن خمدلیت و اشنة در گفتن نم باید کرد تا زود کوفته شود
و طبیعت وی جالینوس گوید در گرمی و سردی معتدل است و در وی قبیض اندک است و جنبی گوید گرم بود در اول
و خشک بود در دوم منفعت وی است که سودمند بود بخوری جهت صرع و اختناق رحم و اگر کجاشاند و در آب
آن نشیند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و وی قی بنده و معده را قوه دهد و خفقا را سودمند بود و قو
دل بد دهد و سده رحم بکشد و اگر برور هم گرم طلا کنند ساکن گرداند و تحلیل صلابات مفصل بکشد و در دگر ضعیف
را سودمند بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شوه باه پیفزاید و منی پیفزاید و قوه قضیب
بد دهد و شیر زنان زیاده کند و چون بسایند و در چشم کشته جدا بد دهد و اگر در شراب پیزند و آن شراب پاشانند
سودمند بود جهت کزندی جانوران و از جمله منومات بود و اگر نیز در شراب بقیع کنند مقدار یکم تا دوم همین
عمل کنند اما اشنة مضر بود بروده و مصلح آن اینست و بدل آن **اشنة بوس** در شیشعانت
و در داله گفته شود انشا الله **اشتر غار** زنجبیل العجم خوانند و تفسیر اشتر غار شوک الحال است و آن پنج اجزا
خراسانیت و آن نوعی از رافه است و انجدان از بهابان مرور از بلاد روم خیزد و بهترین آن رومی بود و صفت
انجدان گفته شود و طبیعت اشتر غار گرم و خشکست در آخر درجه سیوم و یو حنا گوید گرم و خشکست در دوم
و مصلح وی سرکه بود بعد از آن که در سرکه پرورده باشند استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نافع
بود و قوه وی بد دهد و اشتها بیاورد و در مضم را یاری دهد و اشتر غار مسخ معده بود و دفع مضرست سموم
بکند و تب ریح که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود بخا صفت و سرکه وی نزد یک بهر که غرض فصل و بدل
آن انجدان است و فوس گوید جرم وی مغنی بود و مصلح وی شراب غوره بود و ریاس **اشنان** داور زوقا
خشکست و گفته شود انشا الله **اشموسا** اسموسا است و گفته شد **اشقاق** قشقال و شقاق و شقاق
و حشیفیل و حشیفیل نیز گویند و آن جزا قلیط است پیارسی کز البر کویند بهترین آن ستر بود که لون آن
بردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت وی جالینوس گوید گرم و تر است در سیوم و گویند گرم و خشکست و گویند

گرم است در سیوم و خشک در دوم و منفعت وی است که باه را زیاده کند و قضیب را قوه دهد و در آب بکشد
و شیر زنان زیاده کند و اگر زن بخورد بر کردی بیدازد و ورق آن چون بکوبند و با غسل پیامیزند و بر ریش
خویند و نهند پاک گرداند و شربتی از وی سرم بود و مضر بود لبش و مصلح آن غسل است و بدل آن
جلغوزه و بابوزیدان بود و باقی منفعت آن در باب شین در صفت شقاق نقل گفته شود انشا الله **اسخین**
درخت گرم دانه است و آن نوع از مازریونست و از اخلاط لوقس کویند و تفسیر لوقس سفید بود و بعضی قسیا
خوانند و در کو هستان شیراز بسیار بود و از امیسوزانند و بشیرازی و یاباروشی پیچ خوانند و با همزم آورند
حالاون ماسن تفسیر ماسن سیاه بود و در حارز یون صفت هر دو گفته شود انشا الله **اشق** اشخ خوانند
و کلیانی نیز گویند و آن لزان الذ صفت لزان الذ گفته شود انشا الله اما اشق صاحب جامع گوید که
نه صمغ تر قوت است و صاحب مناج گوید که صمغ تر قوت است و مولف کتاب گوید که صمغ نباتیت که آنرا بشیرازی
گویند و طبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم و خشکست در اول و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم و بهترین وی
آنست که سفید و دانه درشت باشد و دیسقورید و س کوید صمغ سده جگر بود و سنگ بریزاند و تحلیل صلابات
سپرز بکشد چون بر وی طلا کنند و اگر مقدار یکم با سرکه بخورند و درم سپرز بکشد از اند و اگر با غسل خلط کنند و لعنی
کنند مفصل و عرق النساء و صمغ را نافع بود و خناریر را بغایت سودمند بود و گرم عصیان را نافع بود و در
مای آن ساکن گرداند و چون دو سوا سوا سوداوی را بغایت نافع بود و در دماغ و عینه را سودمند بود
و بدل وی در نفع جنون یک وزن و نیم آن حرا حشان و حبار دانه آن سعد و در مصر بود بالآت بول
و مصلح آب حب آلس یا بلوط باشد **اصابع حرمس** فقاح سورنجان است و زرد بود و سفید
بود و صاحب جامع گوید شنلید و رقی سورنجان است و قول صاحب جامع محققست که شگوفه سورنجان
است و گرم و خشکست در درجه دوم و صبح گوید در سیوم در دماغ را سودمند بود و در شمای کفن را نافع
بود و نفوس را ضاقد کردن سودمند بود و بقرط گوید تریاق در دماغ بود خاصه در وقت نزول و حباب
منهجا گوید در قوه مانند سورنجان بود و بوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در دماغ بود
بشکند و سده آن بکشد و باه را زیاده کند خاصه باز جیب و زیره و فودنج **اصابع الفتیات** الجوسک

است و گفته شود انشا الله **اصابع العنبر** نوعی از انکور سیاه است دراز مانند بلوط انرا انکور زیتونی خوانند و طبیعت آن گرم و تر است و در صفت عین گفته شود انشا الله **اصل السوس** اصل المثلثت پیارسی پنج مملی گویند و با صفه های آنند و بکرمانی پنج مده طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت خفونی سینه و قصبه نشش و حلق و تشنگی بنشاند و در سقور پیرس گوید چون عصاره وی وقتی که تر باشد در چشم کشند نافه میرود و جهت دشواری را درون و حلقه بول و اختلاج و وجع عصب نافع بود و اگر پنج مملی خشک سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد و نافه و گوشت زیاده ببرد و عصاره پردی حبه در دجبر و جرب بنانه و در در کرده نافع بود و رت وی و طبع وی انواع سرفه را جمع نافع بود و بدل پنج مک نیم وزن آن رت السوس است **اصول الاربع** پنج کاسی و پنج رازیانه و پنج کرفس و پنج کبر را خوانند و جدا گانه گفته شود انشا الله **اصل اللوف** دیونا فرنیطس خوانند و آن پنج بیجوش است و پیونافه در اقیطون گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه سیوم اخلاط غلیظه لزج دفع کند و سده جگر و سبزه و کرده بکشاید و جهت ریشتهای بدن نافع بود و اگر با سرکه که من بر بهق طلا کنند سودمند بود **اصل المرجان** لبد است و گفته شود انشا الله **اصل القصب** پیارسی پنج فی خوانند و در وی قوه حادیه هست اگر بگویند و بر عصفه که آهسته شده ضا کنند پیرون آورد و چون سحق کنند و با سرکه بپزند و بر در دمنه ضا کنند سودمند بود و اگر با ترمس بر کلف طلا کنند نافع بود و اگر خاکستر آن بچندان حباب بپزند و بر سر نهند مویرا قوه دهد و تر بود **اصل الراس** پنج راسن است و ترکان آنرا اندزمی خوانند و آن نوعی از فیله نش است و در باب راد و صفت راسن گفته شود انشا الله **اصل اللیلوفر** گفته می است و فاعیه نیز خوانند و گفته شود انشا الله **اصل السوسن** **الافس** پنج سوسن سفید است و در روم در میان بنفشه می پرورند و با طراف می پرند و آن مشهور است به پنج بنفشه و آن قسط شیرین است و در باب قاف صابیه و گفته شود انشا الله **اصل السوسن** **الاسما** بخونی آبر سا است و گفته شود انشا الله **اصل اللفاح** میروح است پیارسی نیرک گویند و گفته شود در باب یا صفت میروح الصنم و انواع آن و هوا همان انشا الله **اصل الفلفل** فلفله است و گفته شود انشا الله **اصل الحبه** انرا اس است و گفته شود **اصل الکرفس** پیارسی پنج کرفس گویند و صفت

وی در باب کاف در کرفس گفته شود انشا الله **اصل الهند** پیارسی کاشنی گویند و در باب گفته شود و صفت وی و صفت هند با **اصل الرزیا** پنج پیارسی پنج رازیانه گویند و در رازیانه گفته شود انشا الله **اصل الکلب** پیارسی پنج کبر گویند و طبیعت آن عیس گوید گرم و خشک است در سیوم صفت وی است که اگر برخا زیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النساء و بواسیر نافع بود و مقطع و لطیف بود و پوست آن حبه در دندان که از سردی بود نافع بود و چون لبر که بپزند و بدان مضغه کنند یا تنها بچایند و اگر با سرکه بپایند و بر کلف و بهق طلا کنند نافع بود جهت سیر زنجبیت سودمند بود خوردن با سرکه و یا با سرکه غسل طلا کنند و اخلاط غلیظه لزج را قطع کند و با بول پیرون آورد و وجع و رگین را نافع بود و حیضی براند و چون بدان مضغه کنند بلغم را قطع کند و اگر کوفته بر ریشتهای بدن بپاشند یا ضا کنند بصلاح آورد و در ریه های صلب بگذازند و مسهل بلغم بود و مضروب بنشاند و مصلح وی غسل بود و بدل وی در ادویه سیر زنجبیم حلیثت با سکنجبین بود **اصطفین** اصطفین است و گفته شد **اصل العرطین** آذر بخت و گویند **اصل** **الاجندان** **الخراسانی** شتر غار است و گفته شد **اصل اللوز** **المس** پنج بادام تلخ چون به پزند و نیک بگویند و با سرکه و روغن کل بپایزند و بر پشانی ضا کنند صداع سرد را نافع بود **اصل الکبر** است و گفته شد **اصل طرک** سطرک گویند و آن صفت برنگ عناب جرحانی سرفه که بسیار می مایل بود بغایت خلوقی رنگ و در سقور پیرس گوید که نوعی از میوه است و گویند صفت که از رخت روم حاصل میشود و جالبینوس و غیر وی گویند صنع زیتونست و دخان وی قایم مقام دخان کند و در همه چیز و آنچه محقق است صنع زیتونست و طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک در اول و رازی گوید گرم و خشک است در سیوم صفت وی است که جهت سعال و نزله سرد سودمند بود و حیض براند و صلابه رحم را سودمند بود چون پاشا کنند و یا بخورد بر گیرند و صاحب مناج گوید که مصدع بود و مصلح آن رازیانه است و شربتی از وی یکم تا یکم و نیم بود و صاحب تقویم گوید مولد سبب است و صداع باشد و مصلح وی خمیره بنفشه یا شراب نیلوفر بود و بدل آن گویند خند بیدستر بود **اصفوط** اطاط است و گفته و اطوط نیز گویند و گفته شود **اصراس الکلب** سفاغ است و گفته شود انشا الله

اطیب فیصوم است و گفته شود انشا الله **اطماط** صاحب جامع کوید اطوط و اطاط و اطبوط
 و هر سه بنیق هندیت که از ارته خوانند صاحب مناج کوید وای هندیت بقوة بوزیدان و همو کوید بزرگی
 کوید ان انگلت است و این سه است خطا صاحب جامع کوید بعضی کوید فوغل است و همو کوید خطا است و بنیق
 کوید انچه تحقیقت نوعی از باقلا هندیت سخت بود و نقطه های سیاه بروی و بصلیبی شبیه بود بهندقی هندکی
 و طبیعت آن کرم و تر است در دوم و تر است در اول مسفت دی است که بهق راز ایل کند و باه راز
 زیاده کند **اطرب** بیارسی رشته خوانند و از آرد فطر سازند و طبیعت کرم تر است و در هضم نافع بود
 جهت سینه و سرفه و خشخوش چون قندور و غن بادام اضافه کنند با نشتک اگر با بقلة الحقا پزند یا لسان الحلل سودمند بود
 جهت نفث دم و منخ و بعلی الاخذار بود و مصحح وی فلفل و ستر و فوج بود و بعد از آن مثلث یا غسل یا زنجبیل
 مر با خورند **اطار** درخت غریب است و در غین گفته شود انسا الله **اطار الکلبه** مخاطبه و پیر نیز گویند
 و آن پستان است و گفته شود انشا الله **اطفار الطیب** نافع بویا کوید و نافع بریان خوانند و بشیرازی
 نافع دیو خوانند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و ماس جوم کوید در سیوم مسفت و نیست که چون زرد
 کیر حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر در رحم را سودمند بود و رازی کوید اگر با کر
 بیاضا مندرش کم رازم کند و بسیار وی سیج آورد و مصحح وی کل فختوم یا قبر سی بود و بدل قصب الزریه بود
اعین السراطين سنکسبویه است و گفته شود انسا الله **اغیرس** جوز و میست و گفته شود انشا الله
اغلیس اطلق است و گفته شد **اغرسطی** نیل است و گفته شود انشا الله **اغبر** توتیای
 مرکبست از شیخ و توتیا کرمانی و نبات میمری و در مرکبات گفته اسما الله **اغلیقی** بزبان یونانی میخج
 را کوید بیارسی و خشخوش مسفت آن در مرکبات گفته شود انسا الله **افاسون** و همی الفجل است
 و در مرکبات گفته شود انشا الله **افلاطون** مقل است و گفته شود انشا الله تعالی **افلجمنشک**
 فرخمنشک و بلنمنشک و فلنمنشک و فلنمنشک و برنجمنشک نیز خوانند و بشیرازی با نشتک و زرد و بسیار
 و نقل بستای گویند و در بستانار وید و در کنار آب روان بسیار بود و طبیعت آن کرم و خشک است در اول و در دوم
 بویدن آن سده و ماغ را کشتاید و جهت خفقان کمان از بلغم و سودا بود نافع بود و جهت بوسیر بغایت سودمند بود

و جگر و دل و معده و در راتوة بخشد و غذای غلیظ را هم کند و بوی دماز خوش کند و دند از سخت و بویندن
 آن مضر بود بدماغ کرم و مصحح آن بنفش بود و بدل آن قرنفل شد **افرسنج** این مولف کوید کشتوست
 و گفته شود انسا الله **افاویه** این مولف کوید خولجاست و گفته شود انشا الله **افریبون** فریبوست
 و گفته شود انسا الله **افستین** خنرق خوانند و آن انو است خواسانی و رومی و سوسی و طر
 سوسی و بنطی و سوری و کوید نوع و از دریمه است و مولف کوید نوع از برنجاسف کوید است و کل آن شکل
 اقوان بود و کجکتر و بغایت تلخ بود و کل اقوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت
 کرم است در اول و خشک است در دوم و در دهن کس شده را سودمند بود و جهت سرد بغایت مفید بود
 و سهل صفا از معده بود و قوه بدن بدهد و نوزائیکو کرد اند و اگر بر درم مصلح باشد کشته نافع بود و بول
 و حیض براند چون با غسل بخورد بر کبرند و جهت کزندی عرق بغایت سودمند بود و در تقویت معده و جگر نافع بود
 و جهت تهای کفن و بوسیر و شقاق مقعد و صلابات اندر دنی ضا کردن و انشا میدن نافع بود و در دار
 النعلب و حیه تخمین اما بجهت معده کرم مضر بود و مصحح و مصلح وی اینون بود و با مصطک و بدل آن جعبه
 یا شیخ ارمنی بود و در تقویت معده اسارون یا نیم وزن بیلید اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده کرم
 بود و پاک کرد اند از اضطرار و حاره و جهت مقل بغایت نافع بود و چون سبب آن خلطی کرم بود و چون با کر که پزند
 و بر سیر ضا کشته نافع و اگر با درغن بادام پزند و اندکی زهره بزا اضافه کنند و در گوش کاشند محقق ریاخ بود
 و گوش را پاک کند از جراحت و نافع بود جهت کری **افیلون** شیخ جبلی بود و گفته شود انشا الله **افلجی** فلنجی است
 و گفته شود انشا الله **افیون** عصاره خشکی ش سیاه است مصری و از ابن الهثلی ش خوانند باید که در آب
 اندازند زرد و حل شود و در آفتاب کرم نهند نرم شود و انچه مغشوش بود را بر از رد کند و درست بماند و خشخوش
 وی با مینا و لبن خش بری کنند و انچه بغایت براق بود غش آن بضع میکنند اما طبیعت وی سرد است
 در درجه چهارم و خشک است در سیوم و اسحقی کوید سرد و خشک است در چهارم مسفت و نیست که خج بود
 و مسکن است و جها بون چون طلا کنند و شربتی از وی مقدار عده ای بود و از دود آن کشته یاده نکند و ریشمار خشک
 کرد اند و سودمند بود جهت و در مای کرم و اگر باز در دهن مرغ بریان کرده بر نظر طل کنند در ساکن کرد اند

و خواب آید و اگر بخورد برکند تر حواس و دهد و اگر بار و غن کل و زعفران در گوش جگانه در دساکس کند و اگر
با شیر زنان در چشم کشند در چشم زایل کند و اگر روغن کل بر سر مالند صداع را بکشد و جهت حج و حبس سهال نافع بود
و دوم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است و دارچینی و جندبیدستر و فرفیون و بعد از آن قی و حقه و شراب
کنه بسیار و بعد از آن حمام و بعد از آن حمام آتشی حرب و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی یا عود
الوج و بدل آن سوزن آن بزرالنج و یک وزن آن تخم لقاح بود **افتیمون** آن برزی و زهری
و فقهانی خرد است و بهترین وی اتریطی بود یا مقدسی که تخم وی سرخ بود و تازه و طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم نافع بود جهت صرع و تشنج و متلاسی و سمل سودا و بطن بود و جهت مالتجولیا نافع بود اگر با
افستین پیاشا مند و یا شهاب باید که در مطبوخ بسیار بکشد که قوه وی باطل شود و غشیان و قی آورد و در شراب
از وی و مطبوخ آن پنج م تا هفت م شاید و گویند ده م و صاحب مناج آورده که شربت از یک م تا دوم بود و اگر
گوید از چهارم تا ششم و محتاج مصلح نیست و صاحب مناج آورده است که بروغن بادام حرب کنند اگر شما استعمال کنند
نه در مطبوخ و این ماسویه گوید حطام مصلح وی آنست که پیش از آن روغن بادام استعمال کنند و اگر تخم خشک استعمال
خواهند کرد شربت از یک م تا دوم و اگر نقوع خواهند کرد از دوم تا چهارم و بدل آن رازی گوید در سمل سودا بود
آن ترب و دود آنکس حاشا و گویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و گویند بدل اسطوخودوس است و بسفاج
و مضر بود و لیش مصلح آن کثیر بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب صندل بود یا رب سبب داین مولف
گوید افتیمون شکوفه بنایت که بسعتر ماند و سرشاخهای او با یک و چهارم زکریا در حاوی گوید اگر شش می افتیمون
باد و دقیه کاسکنجین بخورد صاحب سبزه دهند در روز شفا یابد **الحوان** اهداق المرفی خوانند و گفته
شد در مصر که کاش خوانند و بیوانی قربانیون و در موهل بشجره الکافور و پیارس کا و چشم خوانند و بیوانی عین البقر و شیرازی
بابونه کا و خوانند بهترین وی آنست که برگ وی سبز بود و برون کل وی سفید و اندرون زرد و در طعم وی تلخ بود و نوعی
که برگ سفید بود و اندرون زرد و در طعم وی تلخ بود و نوعی است که برگ سفید نرزد و طبیعت وی گرم و خشک است
در دوح و جنبین گوید که مست در سیوم و خشک است در دوح و سمل بلغم و سودا بود و سنگ کرده نیز خوانند و در حق بر اند و محتل
خون را بفرده و نا صوره نافع بود و صلابه رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و زنی را که خفص بسته بود

و زنبه اندی برکند و بکشد و اگر تخم خشک کرده بگویند و با سکنجین و یا با کاس پیاشا مند مسهل بلغم و قوه السودا بود و
جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بکیرند و بر اعضا نزدیک انشین و در کین طلا کنند قوه جماعت
بدرام و اگر دمان بوسیدن آن کنند سبب آورد و اگر مردی بوسید خواب آورد و مقدار شربت از وی سم بود اما
مضر بود و معده و سبزه و مصلح وی انیسون است و گویند کشنده نیز و قند **اقولاسمون** دهن البلسا است گفته
شود انشا الله **اقاقیا** عصاره قرظ است و قرظ خاریست که ادیم بوی دباغت میکند و جالینوس گوید صمغ
اوست و بعضی گویند رب شجره خربوب است و گویند عصاره پوست انار است و این اقوالها خلاف است آن عصاره قرظ
است و در مصر سنط و صمغ خوانند و قرظ پیار کرده گویند و آن مصری بود و قلقل نیز خوانند و طبیعت
آن سرد است در درجه دوم و محفف است در سیوم و عیسی گوید سرکه است در اول و خشک است در دوم و بهترین وی
آن بود که صلب باشد و سبزه سیاه رنگ و یا سرخی و سفید وی آنست که چون بخورد برکند قطع خون رفتن کند
و چون پیاشا مند جهت حج را نافع بود و سهال دمی و استرخا و معده و شکم ببندد حقه کردن و خوردن
و جهت آنکه چشم نافع بود اگر با دار و ما بود و در ششانی چشم آورد و در طلا جهت شکستگی اعضا نافع بود و اگر بر
در حاکم طلا کنند سودمند بود و بدل آن حنظل بود یا صندل و عدس مقشر بوزن آن **اقحاح الزمان**
المعدی نار خشک و گفته شود انشا الله **اقسوس** گویند دین است و گفته شود انشا الله
و تقدس **اقارود** عود البرج و گفته شود انشا الله **اقلیما** قلیما گویند و در باب
قاف گفته شود انشا الله **اقوملی** ماء العسل است و گفته شود انشا الله **اقط** پیارس کاشک گویند و پیو
گویند و روستایان شیران حصار خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شکم ببندد خاصه بر بایان کرده اما در عضم
شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن کلنگ پیس بود **اقطی** خان گویند و آن گویند در پوست بزرگ
و کوچک خان بزرگ شنبوقه گویند و کوچک خان اقطی و گفته شود مکر در صفت آن و قرآن بل گویند **اقطون** بلغم
اهل یمن ماضی است و گفته شود انشا الله **اقشا لوتی** پیوانی میوه آن شوک البیضا است و آن باد آورده است
و گفته شود انشا الله **اقشایا راشقی** پیوانی معنی آن شوکه العرب است و آن شکال است و گفته شود انشا الله
الک قفاح بری است و آن عرو است و گفته شود انشا الله **اکرفس** کرفس است و گفته

شود انفع ان الساسه **اگر و هک** انزوت است و گفته شود انشا الله **اکشوت** اکشوت است
و شکو تا و خولک نیز خوانند و صفت آن در باب با در بر زور گفته شود الساسه **اگر و قس** جو زردی است
و گفته شود انشا الله و انیس نیز گویند و گفته شود **کلیل الملک** کینای قیصر خوانند پیارسی کلیل الملک
گویند بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و نزدیک زردی بود بسفیدی مایل بود و چون بشکافند دانه وی زرد
بود طبیعت آن گرم خشکست در اول منفعت وی آنست که عقل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و احتیاج باشد و اگر
با انستین بر در حمال و سبزو احتیاج باشد و کشف مافع بود و چون بشارت یوشانند و پاشانند در معده سگ
گرداند و عصاره وی چون تر باشد با میخچه پیامیزد و در گوش جگانه در گوش ساکی کند و چون بلیمچه بپزند و بر
در حمال گرم که بر خنم ورم و مقعد و انشین بود ضما دکنند نرم گرداند و چون بلیمچه پاشانند اخلاط بکند از اندوختنی
از وی مقدار کم باشد اما مضرب و انشین و مصلح و بدل وی فراسیون بود و وزن آن لبان ذکر یا بوزن
آن با بونج و نیم وزن آن ورق انجیر **التمک** صاحب منیج کوبیده جو پست هندی و همو کوبیده بنیق هندست
و گویند الطوط است و این اقوالهای صاحب منیج همه سهوست و خطا و قول صاحب جامع در اینجا معتبر است که
از انجیر العقاب و حجر النور و حجر الولا ده خوانند و میونانی اما طیطسین و معنی این اسم آنست که آن سنگست
که زانیدن آسان میکند و مولف مانند حجری بقدر جوز به تیره رنگ بود و چون بجنبانند مغزی جدا اندرون وی
بجنبند و بغایت اطلس و صلب بود و دشوار شکن باشد چنانچه پندارند سنگست و صلب بود و چون شکسته مغزی
درا اندرون وی بود سفید و تلخ طعم و بشکل شاهیلوط بود و نیز از آن اکتی ابلیس خوانند یعنی خصله ابلیس
منفعت وی آنست که زنان آلتین و مجموع حیوانات چون در شیب ایشان نهند ایشان بزانند و اگر در صرة بنند
و بر آن زن آلتین بندد زود بزاید و از خواص وی آنست که چون در ایدم کیر ندو بر ساق جیب بندد آسان
بزایند و اگر سحی کنند با شیر زنان و بغم را بدان بیالایند و زنی که نزد خود بر کیر و برمان حق تعالی آلتین کرد
و شریف در خواص آورده است که چون در دست کیر ندو با کسی محاصمت کند خشم بر وی غالب نیاید و اگر در دختی
بندد که بری اندازد و دیگر بر بندد از دوا این سامویه کوبیده که بدل وی فاوانیا است **الموزان** دمی الحام است
و گفته شود الساسه **اکل نقه** فرقیو نمند و گفته شود **السا** آموس است و انیس نیز گویند و

و سام و آن ناخواه است و گفته شود الساسه **المنطوط** کشت بر کشت است و گفته شود **الطنی** لک است
و گفته شود **السنة العصافیر** لسان العصافیر است و گفته شود انشا الله **الوج** نوع از نبات مخلصه است
بیشتری از کازر سیک گویند و در میم در صفت مخلصه گفته شود **السط** غام است و غاما و غام الملک
نیز گویند و هر قویون و آن سیسبر است پیارسی سه سنبیل گویند و گفته شود انشا الله در شین **الانون**
راسن است و گفته شود انشا الله **الیه** سارسی دانه گویند و طبیعت وی گرم و تر است و نیز هم نمند و غذا بدهد
که متر از پیه و غلیظتر بود و نافع باشد جهت عصبهای کوفت خورده چون بدان صفا کنند و این سامویه کوبیده
مقصد معده بود و محلل اورام صلب و مصلح و زنجبیل و فلفل است و دار جنبی و حری بود بعد از خوردن
وی جوارشات خوردن نافع بود **امامون** حاما است و گفته شود انشا الله **اموس** و انیس
ناخواه است و گفته شود **امعار الارض** زغار گرم خوانند و آن فراطین است و گفته شود الساسه
امعاسین بلغة رومیان عصیر حصرم است پیارسی آب غوره گویند و منفعت آن در صفت حصرم گفته
شود **امبر باریس** انبر باریس خوانند و گفته شود **امج** پیارسی آمله گویند و بهترین آن سیاه بود طبیعت
آن سرد است در دوم و گویند سرد است در اول و خشکست در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشکست
و خلاف منفعت وی آنست که مقوی معده و مقعد و اعصاب و دل بود و اشتهای طعام باز دیکند
و مقوی همه اعضا بود و موی رسیاه کند چون آب آن دخنا خضاب کنند و اگر دوم از آن کوفته کنند
و در شراب شیرین جوشانند و ساعت بعد از آن صافی کنند و سه نوبت در خنم بجانند سفیدی که در خنم باشد
سودمند بود و این مجربست و شربتی زردی سدرم بود تنها اما مضرب و پسر و مصلح آن غسل است
و بدل آن شیر آمله **امغیلان** در حقیقت پیابانی و معروف بود بشوکه الضربه و طبیعت آن سرد خشکست
و قابض منع و خون و اصناف سیلان از رحم بکند و ورق آن ورم طهارة و سفلی را نافع باشد
و خون ببندد **الجنبار** نباتیست که در کنار جویار و دید کسرخ رنگ بود و گویند در میان آبست
روید و وی زردی زرد و تخم آنرا شید خوانند و شلک گویند و الجنبار نادویه شریفه است خاضع عرق
آن و عصاره آن مانند آب توت بود و بغایت کسرخ رنگ و منفعت آنست که یک مال از آن نیم کوفته

بجوشانند و با قدری قند و منیج پاشانند جهت نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه نشی و حجاب
سینه و سبج امعاء و بواسیر و کثرت سرکها و قوی امعاء و شکم بپزد و بی آنکه زخم رساند و ریش
شش پاک کند و قطع قی بکند و شکستک اعصارا نافع بود و خاصیت وی بسیار است **انجل**
غسل است و کل ویر اکثر المنفعة خوانند پیارسی خفگی گویند و گفته شود **انجل** پیارسی زرشک
خوانند و زارح خوانند و زرنک هم گویند و بهترین است که بغایت خود رسیده باشد و لون وی بسخی مایل
بود که بسیار زند شیر و دار طبیعت آن سرد و خشکست در درجه دوم صفر انبکند و قوه معده و دل
و جگر برده و فی باز دارد و تشنگی نبشاند و سبج را نافع بود و ورهای کرم را صفا کردن فایده مند بود و قطع
نزف دم بکند و معوی جگر کرم بود چون باد و کرم مثل سبیل خلط کشند و کرمی که از سردی جگر روانه بود
ببندد و جهت معده که ضعیف شود بسبب بلغمی نافع بود اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود و مصلح
آن حلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم کل و چهار دانگ وزن آن صندل بود **انجر** حرز بخوش است
و در آذان الفاکنه شد **انقون** رازی گویند و در منق است و در او گفته شود انشا الله **الحفظینا**
بلوسیطون گویند و سبطوس و غم و حد گویند و آنرا خمره شوک میگویند پیارسی کلنار خوانند و بجرای
کلنار و بشیرازی کل صبرک و در باب چشم گفته شود انشا الله **الجلیل** حشیشة الکلب گویند و شربت
نیز خوانند و صوف الارضی آن فراسیونست گفته شود **ایسون** پیارسی رازیانه رومی گویند بشکل ناخواه
بود آنچه غیر رومی بود و بفرمان نماند و این مولف گوید که این نوع در شوشتر میکارند و بهترین آن بود رومی بود
و طبیعت آن کرم و خشکست در سیوم و در روی قبضه اندک بود بول براند و با که در شکم بود تحلیل کند و
از آن مجموع بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی نبشاند و شکم ببندد و چون در
جگر کتد صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده جگر بکشد و شوره جماع برانگیزد و دفع منقعه سحوم
جانوران بکند و اگر سخی کرده بار و غش کل خلط کنند و در کوشن جگانش در کوشن را نافع بود و جهت
استقوانف معده و قراقر بغایت نافع بود و چون در چشم کشند سیل کهن ببرد و نافع بود تبها و کفنه
وسده جگر کسر و مثانه را و رحم را بکشد و اگر سخی بکود سنون سازند کند و هین که سبیل آن عفونت

بن دندان بود نافع و اسخی گویند مضر است اما بعد از مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم شبت و گویند بدل آن
کرویاست **انارکیو** گویند خشتخاش است و گفته شود انشا الله **انسا** تار بیب الجبل است و از امیوتج
گویند و گفته شود انشا الله **انجلان** و نوعست پیارسی بکدان خوانند و انکوان گویند و آن درخت
حلیث است و محروث اصل آنست و حلیث صمغ آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود بهترین
آن سفید طیب بود و از آن سیاه منق بود و حلیث طیب صمغ انجلانست طیب و حلیث
منق بود صمغ انجلان منق و انجلان رومی سیالیوس است و تخم آن کاشم خوانند و گفته شود انشا الله
و انجلان فراسانی پنج آن اشتر غار است و گفته شود شد اما طبیعت آن کرم خشکست در سیوم بود
مند بود جهت زهرهای کشنده و بر خنار زخمها کردن تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن
سوسن حبه عرق انسا نافع بود و اگر با مسکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر نافع و اگر با شکر
باد زهراد و نیک کشنده بود اما مضر الهمیم بود و مضر بود بمثانه و سود مند بود با سر البول و سردی معده
و حیض براند و رطوبه معده خشک کند و نفوذ آورد و مسخن کرده و روده بود و چون با مسکه بود
لطیف کتده غذا بود و زود هضم کند و بدل آن پنج آن یاد و دانگ وزن آن حلیث طیب بود
و گویند بدل آن روفرا است و گویند تخم کوز **الفاق** زیت است و آن از زیتون نارسیده
گیرند و در باب زکفته **انجسا** انجوسا گویند و آن شخار است و گفته شود انشا الله **انسیا** شقایق
است و گفته شود انشا الله **انطونیا** کاسنی سنای را گویند و طبیعت آن سرد است در اول
نافع بود جهت جگر کرم **انب** حلق است روغن و مغذ و کبرک حیصل نیز خوانند و آن باد نجان
و گفته شود انشا الله **انزروت** صمغ خاریت که از اشا بیکه خوانند و سرخ و سفید شود
و هر دو از یک خار اصل آید و چون هارت اقیاب در وی نرگند و کفنه شود سرخ براید و آنرا غنوت
و غنوزر کچده خوانند و شیرازی کوزد گویند و آن از کوه شباهکاره خیزد و لور و جان و بهترین آن سفید است
که برزدی زند و طبیعت آن کرم باشد در دوم و خشکست در اول و بغایت تلخ بود اگر با سپیده تخم مرغ یا شکر
سخی کنند و در چشم کشند در چشم نافع باشد و بخا صیت مسهل بلغم لرج بود و صفر و شربتی از وی نیم درم

تا یکم باشد و مضروب برده و مصلح آن صمغ عربی باشد و نافع بود جهت در جشم و حسیدن چشم و رمض
که در جشم آید و آب آمدن چشم باز دارد و منفع و در همان بود و محلول و اگر سختی کنند با قدری نظرون و برور حیا
که بر کردن بود مانند خنایر طبل کنند تحلیل کند و اگر قلیل عسل بیالایند و با نرودت سوده بگردانند و در
در گوش که ریش بود و ریم آید بنهند چند روز صحت یابد و مجرب است و بدل آن بوزن آن صبر بود و مصلح آن
صمغ عربی بود **اشله سودا** جد و در است و گفته شود **انالیقی** انجره بود و گفته شود **انجوع** عود است
و در عین گفته شود اساده **انفخ** پیارسی پیغمبر مایه گویند و طبیعت مجموع پیغمبر مایه گرم و خشک باشد
و لطیف و محلل و در مجموع تر یا قیة هست و مفصل گفته شود **انفخ الارنس** پیارسی پیغمبر مایه خرگوش گویند
چون با سر که پاشا مندر صمغ را نافع باشد و نیم مال باز هر کند که جانوران بود و ماسر جو به گوید یک قیر اطرازی چون
با شراب که نه نخته بیاشا مندر نافع جهت که کند که مار و عقرب و مجموع کند که آن و اگر زن آلبین پیغمبر مایه خرگوش
تر یا خصیه وی با شراب عروج بیاشا مندر فرزند ز آورد و اگر پیغمبر مایه مده بود فرزند مده آورد و اگر مقدار با قلابا
سخت پاشا مندر تب ربع را نافع باشد و مجرب است و اگر کودکان پاشا مندر صمغ این پاشا مندر نیم مال یا این خاصیت
دارد خاصه خرگوش و اگر آب برشند و در پنی نهند خون رفتن باز دارد و اگر بچه شیر خواره تی کند و شیر در شکم
وی بسته بود و چون قدری بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد از طهر پاشا مندر سه روز منفع آستنی کند و اگر بعد از طهر
با خشک بخورد بر کبر و بربستی یاری دهد و امساک سیلان رطوبت رحم کند و شکم ببندد و بچ رود و زرف
دم را نافع بود و اگر با خطل و زیت بر عضوی نهند که خاریانی در آنجا باشد پیرون آید **انفخ الفرس** سود مندر
جهت اسهال مزمن و ریش روده و درون آن **انفخ الحیدی و النظبا و الحمر و الحشی و الحشف و الحجل و الحاموس**
والایسل سود مندر جهت دفع زهر شوکران و فطر و شربتی از وی نیم مال بود چون با سر که پاشا مندر موافق بود
جهت سستی شیر در معده و **انفخ حشف** که آن یک زینه ابل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر کبر و آستنی باز دارد و
انفخ الحجل صاحب مخرج آورده که اگر پیغمبر مایه شتر مقدار خودی آب نیم گرم پیش با محبت بیاشا مندر قوه باه از پودها
باهی بد و پیغمبر مایه خردشتی و آهو و کوسفند کوهی چون با سر که پاشا مندر نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و **انفخ قونی**
در قوه مانند چند پید ستر بود و اگر پاشا مندر جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع **انفخها** انجبه بسته بود بگردانند و انجبه

که راحت بود بیند **انفخ اللدب** این زهر در خواص آورده که پیغمبر مایه فرس و زهری آورد چون پاشا مندر **انفخها**
بر وی ملا در است و معنی وی آنست که مانند دل است و آنرا اثره البلاء در گویند و در باب با گفته شود انشا الله
انار منک نار منک است و گفته شود **انجوع** در صفت بر گفته شود در باب **با اور مالی** و او مالی بزرگویند
و پیونانی معنی دهن العسل و عسل او و د عسل السلام نیز خوانند و آن رو غلیظ است که از ساق درختی حاصل می آید مانند
عسل است بسطیری و شیرین طعم باشد و بهترین آن بود که کند و غلیظ و صافی بود و طبیعت وی گرم تر است
و سودمند بود جهت جوب زهر چون طلا کنند و در مقال را نافع بود و جهت تار یک جشم چون در جشم کشند نافع باشد
و اگر پست م با چهار یک آب پاشا مندر اخلاط تمام بر اند اما خوردن آن سبب است و ستر خا آورد و باید که انگش که
خورده باشد تا عمل تمام نکند بخسفد البته **او مادا** او نو دیا خوانند و آن عصاره قشار الحار است و در قاف
گفته شود **او سید** نوعی از نیلوفر بود و خند نیست و طبیعت گرم و خشکست محلول ریح غلیظ بود و در طب
بکدار اند شربتی از وی یکم بود **او داسالیون** کفس جلی بود او داهویانی جلیست و سالیون کوه
و آن فطر سالیون است و گفته شود ان شا الله **او قین** پیونانی با در و ح است و گفته شود **او قطاریون**
غاف است و گفته شود **او ز** پیارسی مرغابی گویند و آن نوع بزرگترین مرغابی بود و طبیعت آن گرم تر بود و زهری
آورد و لیکن بدتر از فضلای غلیظ بر کند او آن بود که پیش از کشتن قدری پوزه سوده در حلق وی مندر و با بایر
گرم به پزند و او آن بود که اگر بریان کنند بریت بریان کنند تا سهولت ببرد **او ز** پیونانی آب را گویند و در باب
میم گفته شود **انوطلی** پیونانی شراب عسل است **اهلیج** **اصفر** سارسی هلیج زرد گویند و بهترین آنست که
زرد بود و طبیعت وی سرد است در اول خشکست در دوم جهت جشم که آب ریزد در جشم کشیدن نافع بود و خوردن
فایده دهد و سهولت صقل و اندکی بلغم نیز براند و شربتی از وی هفت م مده م باشد و اگر نقوع کنند و اگر غیر نقوع
از دوع تا پنج درم بود و معوی معده و دباغ آن بود و جهت ستر خا معده نافع بود و مضروب و بسفل و مصلح وی
اگر کوفته با آب گرم خورند قند بود یا تر بچین و اگر در مطبوخ بود غناب و پستان و آلو سیاه خوانند و
شیرین مصلح آن بود و بدل آن پوست انار است **اهلیج** **اسود** پیارسی هلیج سیاه خوانند و شیرازی
هلیج موی رنگ و بهترین وی هند است و طبیعت وی سرد است در اول خشکست در دوم سردی وی کمتر

از کابلی بود و گوشت کر مست لوز را صافی کند و جذام را سودمند بود و در سپرز و در مسهل سودا بکوبد
بود و اگر بریان کنند شکم بیند و اگر در چشم کشند قوت باصره بد و شربتی از وی منقوع از پنج تم ماده م بود
و غیر منقوع از سه تم تا پنج تم و خوردن آن مضر بود بجز مصلح آن غسل بود و بدل آن هلیله کابلی **هلیله**
کابلی بهترین وی آنست که فرب بود و اگر در آب اندازند فرود و طبیعت آن سرد و خشکست و گوشت
کر مست باعث ال هقل و حفظ پیوسته و در سرد است و قهقهه ای که از ایل کند و اگر بریان کنند شکم بیند و بریان
نا کرده مسهل بلغم باشد و سودا و قویج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از پنج تم ماده م بود و غیر منقوع از دوم
تا پنج تم و بد رستی که مسهل صفا بود اما بجا صفت مسهل خلط های غلیظه مثل بلغم و سودا بود و خفقان را نافع
بود اما مضر بود لبس و مصلح آن غسل بود و در آب آن موی معده بود و مضم طعام بکند و خل معده حکم
دارد و اگر یک سال هر روز یک هلیله پرورده بخورند سیاهی موی را نگاه دارد **ایلیع** شیان است
و قنطادوم الاخوین نیز خوانند و در باب دال گفته شود **ایلیقان** جرحه پیا بانیست و در جرحه گفته شود
السایه **ایلی** چهار نوعست یک نوع در چشمها و کنار رودها و محرابا کرد و آن نوع زرد رنگ بود و
لطیف ترین انواع ایل است و یک نوع در کوههای یحیی و عمان باشند و از آنجا بخور خوانند و یک نوع دیگر در
خوانند و در کوهها و میان درختان گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگر اند و نر ایشان چون خسته شود مار
بخورد و صحت یابد و بقر الوحش پیارسی کا و کوهی گویند و وی پنی بر سوراخ مار نهد و نیفس مار را بخورد
کشد و مار بتجمل بیرون آید مانند آهن که بقنطاطیس جسد و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار را صطرب کند
تا جای از اعضای وی بکشد و چون تمام خورد حدتی در وی و سوزشی در چشم وی پیدا کرد و آب از چشم وی روانه
شود و در کج چشم وی کودی هست انجا جمع میشود و می بندد و بر روز کار مانند و سخی کرده جناحه در گوش
می بندد چون وی را بکشند آن و سخی برگردند و دفع سم عمل تر یاق فاروق میکند و این مولف گوید کا و کوهی
چون مار خورده بعد از آن سرطان طلب کند و بخورد و جهت دفع سم آن کا و ماده چون زادی که دان خود را بخورد
و این سبب است که پوست وی علت نفاس را فایده مند بود و صاحب منیاج گوید که دنبال ایشان چهار
کانه سم انجا جمع میشود خاصه کا و کوهی که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که در وقت کشتن در مردمان

تا هر دو با هم چون یکی کشد یکی دنبال بیند از دو جانین کوی خونی که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظه بود و گوشت
ایشان در مضم شود و شنج رئیس گوید که گوشت ایشان با وجود غلظت زود از معده بگذرد و بول براند و از وی گوید
بهترین آن بود که تازه بود و در زمانی گرم صید کرده باشند و باید که در چختن مهر کنند و بار و فنی به نرند و بعد از آن بخیر
و مار العسل یا شامند اما قون ایل دیسقورید و س کویید چون بسوزانند و دو مال از وی با کثیر اسپاشا مند جهت
نفث دم و قره امعاء و اسهال کس و یرقان و در دمانه سودمند باشد و جهت زنان حایض که سیلان رطوبت
از رحم ایشان آید و غرض شده باشد نافع بود چون با دو یه که موافق بود این زحمت را پاشا مند **صفت**
حوق آن بتانند شانه او و در یکی کوازی کند و در یکی کیر در نون حمام و یا در شیب آتش نهند تا سفید
کرد و مانند آقا قیاس بنشیند موافق بود جهت جشم که از سیلان ماده و ریش در وی بود و اگر مسوزند سنون کنند و نر
جلا دهد و اگر بخور کنند کزندگان بگریزند و چون به نرند بزرگ مضمضه کنند و در دند انرا نافع بود و در خواص آورد که
قرن ایل سوخته سفید با بر که بسیارند و بر روی طلا کنند در افتاب بیرو و اگر پاشا مند سپرز از رو دفع کنند
ماکر بار و غن کابیشند و بر سقاق دست و پای طلا کنند و ایل کنند و اگر بر دمان کوهان که قلاع داشته باشند
طلا کنند نافع بود و چون برستان و زمار طلا کنند حمض براند و گویند قرن ایل بر زن آبتنی بندند بی درد
بزیاید و دیسقورید و س کویید پنی مایه نر وی چون زن بعد از طهر سه روز بر خود کیرد و منع آبتنی کند و گویند
په وی چون بر شنج عاقلند نافع بود و این زهر گوید اگر پاره پوست وی با خود دارد هیچ مار کرد وی نگردد
البته و دیسقورید و س کویید خون وی چون بریان کنند جهت قره امعاء و قطع اسهال نافع باشد و چون پاشا
جهت سم سهام از منی نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند و سخی کنند و پاشا مند باه را بر اندکیزد و غوطه
آورد و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسند و هیچ کزنده کرد وی نگردد و این زهر در خواص آورده است
که چون دنبال وی بچنان با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سخی کنند با شراب و بر قضیب طلا کنند
همین عمل کند و سم او کوبد این را زهر نیست اگر تیرین بوی زنند و بیکان در وی بماند چون مشکطرا شنج
بخورد و بیند از دو گویند قرن ایل حرق در و قویج را نافع بود و با جلدی که گویند در ساعت ساکن کند
ایر ساچ سوسن آسمان کونست نام وی ایر سا انبر آن گویند یعنی قوس و قزح و کل وی زرد و سفید

ولا جودی بود و بهترین وی پنج آن سیاه و صلب بسیار کرده بود خوشبوی و طبیعت وی گرم و خشک است در دوزخ
وی آنست که فایده تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتی لطیف بود و اگر بر کلف و غش طلائع کند زایل کند و سینه
و شش را از احتلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بر کندی جانوران و مار بر موضع زخم ضامد کردن نافع بود
و جبهه سرفه بلغمی بغایت مفید شد و اگر با سرکه پاشانند جبهه کندی جانوران و مملو از بغایت نافع بود و اندوه
اندر و ماخسی کوید سودمند بود جبهه حده زهرهای کشنده و ادویه سمیه و اگر هفتام از وی با ماد اله العسل پاشا
بلغم غلیظ و مره الصواب براند و خواب آورد و جالینوس کوید عرق النساء و فایده بغایت نافع بود خاصه روغن که در وی
جبهه باشند و اگر با عسل فرجه کنند وزن بخور گیرد که بپندارد و چون مسلوب کنند و بر خنار میز و در حمال صلب
ضامد کنند نرم گرداند و اگر سخت کرده بر ریشی که ناصور شده باشد پاشند که گوشت بر ویانند و اگر بار و غن کل و سرکه بر
سضامد کنند در سر نافع بود و چون در پنی حکا کنند پنی برود و اگر بطیخ وی مضغه کنند در دندان و ملازه را نافع
بود و اگر در آن نشینند صلابه رحم و در آن که از سرکه دی بود نافع بود و روغن وی چون در گوش جهانند با سرکه
در گوش به بر و منخ نولات بگذارد و روغن وی مفتی افواه بواسیر بود و راری کوید بدل وی در اسهال آب و دودک
وزن آن مازنیون با سه و قیه لبن لقاح است و اسحق بن حنین کوید ایر سامع بود لبش و صلیح ان عسل
باشد و ایر ساپارسی پنج سوس صحرائی را خوانند و در دشت رون بسیار شد و مؤلف کتاب کوید خم وی
از مومات بود و اگر پنج وی قدری بر دندان نهند که در دکنند بر زانند البته و باید که بدندان دیگر نرسد
باب الساء بادج

راج گویند و آن نار حبل است و گفته شود **باقلا** جو خوانند و قول گویند و طبیعت وی سرد و خشک است
باعتدال و گویند سرد است در اول و خشک است در دوم و در وی رطوبتی فضل است خاصه تروی و بهترین
وی آنست که فریه و بزرگ بود و خشک و تر بود و کلف از ایل کند و بوقا کوید غذا نیکو و مدد صحت بالکاه
و چون مقشر کنند و بهر رویند و بر زخم که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ
پیاویزند مرغ از خایه باز آید و چون بگویند و بر زمار کوید دکان طلائع موی سستی باز دارد و همچنین
اگر مکرر کنند بر موضع که موی سترده باشد همین **عقل** کند و بهر راز ایل کند خاصه با پوست و با قلا سینه و سرفه

و نفث دوم را نافع شد اما بغایت نافع بود و در شخار بهضم شود و خواصهای کثیفه نماید اگر ضامد کردن بر
ورمها و ورم انشیس و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع او را بول بکشد و چون
بالارد حلیه و عسل پاشانند محلل و مایل بود و در رماء بن کوشش و در رمای شیب چشم و اگر با شیب
یانی و زیت عتیق بر خنار میز ضامد کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند سهوا
که از روزه امعا بود و اسهال که مزمن بود قطع کند و اولی آن بود که چون یک و دو جوش بزند آب بریزند و پنج
در باز جای نهند و آن کمتر بود که تازه و گوشت بدن زیاده کند و از روی چون رقیق بپزند و روغن بادام
و قند اضافه کنند و پاشانند سرفه و خشونت سینه و حلق را نافع بود و آنجا با پوست پزند و روغن وی زیاده بود و خا
رشی بدن بادید کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطبخی کنند و با نمک و سعه و زیره و دارچینی
و فلفل و انجذران و فودج بخورند و بعد از آن زخم پیل پرورده یا بعضی از حور شات نافع بود **باقلا قیطی**
جامسید است و گفته شود **بارز** دفته است پیارسی پیرزد و بیشتر از پیز گویند و آن سه نوع است
بحری و بری و جبلی و گویند و عرو نعمت یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی نرم بود و رنگ مانند
عسل صافی تیز بوی و این نوع بهترین بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و گویند
تر است جبهه عرق النساء و نفث بغایت مفید بود معذاردوم و خون زن بخورند و در شیب خود بخورند
حیض براند و یک بپندارد و چون با شراب و مرصافی پاشانند که بپندارد و دفع زهر را بکشد خواه ما و خواه
عقرب و از درم کم کنند و بر خنار میز ضامد کنند نافع بود و گویند اگر دوم با آب پاشانند بواسیر را ببرد و چون
سه نوبت پاشانند دیگر مرکز عود نکند و رازی کوید و در فراج نشاید که احتمال کند و شنج الریش کوید سود
بود جبهه صداع سرد و در گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل دهد بی ازیتی و جبهه جرب چشم نافع بود
رازی کوید محلل ریاچ و منبت خم بود و شنج الریش کوید مفید خم بود و اگر حل کنند عسل و لعن کنند شده
کرده بکشد و سنگ آن بریزند و زانیدن آسان کند اما مضر بود و بهر مصلح آن اشق است و جالینوس
کوید بدل آن دوزن آن سکچین است و اسحق کوید بدل آن بوزن آن سکچین است و بوزن آن
جاوشیر **باقلا مصری** ترمس است و گفته شود **بادر** کجوبه بادرنیوی گویند و باد رنگ و ترکیان و

و یقلیه ترجیه نیز گویند پارسسی بالنگو گویند بهترین آن نازه بود و طبیعت آن کرم خشک است در دوم سودمند بود
جهت علت های بلغم و سوداوی و بوی دمان خوش کند و سده دماغ بکشد و نافع بود جهت دماغ و قوه دل و جگر
بدید و مفرح تمام بود در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و هضم صافی کند و مقدار شربتی از آب
وی پستام بود اسحق گویند مضر بود جهت بول و مصلح آن صمغ عربیت و اگر ورق آن با اثر اجناد کنند بر کزندی عقرب و
دقیقا و سگ دیوانه نافع بود و اگر پاشا مندمین عمل کند و اگر بطیخ آن مضمضه کند جهت دندان نیکو بود و اگر با ملت
ضما کنند بر خناریر تحلیل کند یا بد و بر تخمین بر درد معاصر ضما کردن در دساکن کردن و از خواص وی آنست که چون قدر
ارتم و ورق و پنچ آن مجموع خشک کرده در فقه کنند و با بریشم حکم بینند و در چوب نگاه دارد مادام که با خود دارد هر کسی
ویرا بپند دوست دارد و محبوب خلایق گردد و ایم شادمان بود و مولف گویند بغایت تجربست و خوردن وی مقوی
دماغ و جگر و دل و معده بود جهت خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و از امراض قلب
الطوفان خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج **باد زهر** حجر التیس است و گفته
شود و انشاء **باد آورد** شوکه السفاک و بند و نبات وی در زمین یک بوم و دامن کوهها بیشتر روید و ساق وی
بستبری آنست بر بود و قد آن مقدار یک کز باشد و کمتر هم و بیشتر در روی زمین بهمن شود و در اول که برک برون کند
گیاه باشد و آفر خاگرد و شود و کل وی بنفش و سفید رنگ بود و سرخ و سفید نیز بود و تخم وی مانند خشکانه بود
و نبات وی خار ناک بود خارهای دراز و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و نازه و طبیعت آن کرم خشک است
در درجه اول گویند سرد است در اول و پنچ وی سرد و خشک است و مفتحت آنست که مسهل بلغم لایح بود و در روی قوه
محلله و مفتحت است جهت تخم و نافع جهت اورام بلغمی و نفث دم و تهمای بلغمی کینه و ضعف معده و در دندان چون بلغم
آن مضمضه کنند و کزندی عقرب و جانوران چون روی ضما کنند نافع بود و دیسکوریدوس گویند پنچ وی چون بکشد
بجهت نفث دم و درد معده و اسهال کینه نافع بود و بول براند و بر اورام بلغمی ضما کردن نافع بود و اگر تخم وی پاشا
کرا از اسود دارد و کزندی جانوران و اگر دار الثعلب به پنچ آن حک کنند بغایت سودمند بود و شربتی از وی یکم
و نیم بود اما مضر بود بیش و مصلح وی فستقین بود و پنچ آورده که بدل وی در تهمای بلغمی شایع بود و در سوس
و روستایان شیر از آنرا سرد و خوانند و بیش از وی هم **باد نجان** انب و مخد و و غد و صدق خوانند بهترین

سفیدم

پارسی شیرین بود نازه طبیعت وی کرم خشک است در دوم اگر در دمنج بریان کنند شکم براند و اگر در ساق بایر که
بزند اسهال کند و درد معده و خاصره آورد و سرد چشم را بد بود و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و
سده آورد و بول و از سیاه کردند و پنچ رئیس گویند کینه وی بد بود و نازه سالم بود و جذام و صدمات و پنچ وی آنست
و مولد کلف و سرطانات و سده جگر بود و اگر لبر که بزند سده جگر بکشد یا با بول اسیر آورد و لیکن کل وی در سایه خشک
کنند و صحت کشته طلالی نافع بود جهت بول اسیر اگر با دمنج نهد و بار دمنج بزر بپزند و از آن روغن موم روغن سازند
و بر شقاق کعبین مالند و میان انگشتها طلا کنند بغایت نافع بود و اگر کل وی بار دمنج با دمنج ملخ هم جندان بکوبند و بروغن
بنفشه لبر بشنند و بول اسیر طلا کنند بهر دو برفان حق تعالی اگر با دمنج بسوزانند و خاکستر آن با سرکه لبر بشنند و بر نایل
طلا کنند ببرد و نایل شیرازی کوک خوانند و گویند مقوی معده بود و قطع زرف دم بکند بجا صلیت خوردن وی و
اولی آن بود که در آب و نمک بکوبند تا مسلولی کنند و بار دمنج بکوبند و یا با دمنج بریان کنند یا با سرکه و کروی یا
باب پنجم پارسسی بابونه گویند بهترین آن بود که کلی وی زرد بود و بزرگ و طبیعت وی کرم خشک است در اول منفوت
وی آنست که ملطف و مفتحت و محلل بود و بی جذب و در رمای مصلب نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع بود و همه تباراگاه
که از عقوبت سرد او بلغم بود و در رمای احشا و اگر کوبند و در آب آن شعله کنند سنگ کرده بریزند و حیض
و بول بپزند و کینه بپزند و اگر پاشا مندمین و حیض براند و کینه در وقت زادن سهل برون آید و بزرگ پاک
گرداند تنقیه تام کند و اگر بر جرب تر ضما و کنند ببرد و قوه اعصاب و دماغ بدید و بول و دم جگر ضما کردن نافع
بود و بخار وی در آخر زلفا صحت بغایت سودمند بود و اگر آب و سرکه بپزند و در آخر مرد سره بر بخان آن دا
رند چشم و اپاک گرداند و در دسر زایل کند و اگر چشم بآب بابونه تنها بشویند در دساکن گرداند اما اسحق
بن حنین گویند مضر است کلبی و مصلح وی عمل است و بدل آن در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سرد
بر بخاسف است **باد زهر** حرک خوانند و آن نوعی از ریحان کوهیست و در دامن کوهها باشد
طبیعت وی کرم است در دوم و خشک است در اول و گویند رطوبتی فضله در وی است و بهترین وی آنست
که خوشبوی بود و مفتحت وی آنست که از ادویه قلبی بود و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا دهد
و رطوباتی که از چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تا یکی چشم آرد و شکم نرم دارد اما باه را بر

بهترین وی نیست که خوب آن بر خن زنده و طبیعت وی معتدل است در گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی دارد سرم
از وی صندل بلغم و سودا بود خوش و سینه را از فضل غلبه پاک کند و بگذارد و بر قان و سپرز را نافع بود و بول
و حیض براند و سنگ بریزد چون پاشا مانند شکم بکشد و شیشه برون آورد و کزندی سک و دیوانه را نافع بود و دیگر جانوران
موزی چون بخراب پاشا مانند و تخل و ططف بود و در الشعلب را نافع بود و موی بر داند و خناریر و در نباتات تحلیل
کند و اگر پاشا مانند بود و بر قان و عشر البول را نافع بود و اگر مالون و دروغن موردی و دروغن سوسن و زوفا و شراب پاشا نیزند
و بر موی که ریزد طلا کنند و دیگر نیز در پنج آن محکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر و کل مانند موی بر داند و جهت خوب چشم نافع بود
و اسحق کوید مضر است بسیار و مصلح آن مصطکی است و در آری کوید بدل آن در سودمندی و بوزن آن بنفشه و نیم وزن
آن رب السوسن **پرشوم** بلغم اهل بخار است و گفته شود انشا الله **بزرگ قطونا** پیارسی پیغوش گویند و پیوسته
فلسیون و معنی آن بر غوثی بود و نیز از نیکی گویند و آن دو نوع است سفید و سرخ بهترین آن سرخ است که میل بسیاری زنده
و فریب بود و چون در آب کنند درین آب نشینند و سفید سرد تر از سیاه بود بغایت و طبیعت نیکو سرد و تر بود و در
دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و در بنفشه و نشنکی ساکن کند و اگر بریان ناکرده دوم
بجلا بکرم پاشا مانند طبیعت براند و اگر بریان کرده بود بار و غن کل شکم بکشد و در سحر را نافع بود خاصه بچه کارا
و لعاب وی جهت خنونه دهن و سینه و لذع معده نافع بود و برور رمای کرم ضا و گردن سودمند باشد و جهت نفوس
یا سر که وجهه صداع با جلاب سودمند بود و نشاید که نیکو کوفته خود استعمال کنند که کشنده بود و شربت آری مقدار دو
دریم بود و در او ای کسی که نیکو کوفته خورده باشد با سفید باج و فلفل و حلیث یا نمک کنند و دو اونس و بدل وی
در تلخین طبیعت بر دانه بود یا تخم حرد در تبرید و تر طبیعت تخم تورک **بزرگ الکروستنیستانی** تخم کرفس طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم بول و حیض براند و سده جگر و کزندی و کرده بکشد و فوا که از امتلا بود سود دهد و شربت آری
سرم بود و جهت کزندی جانوران نافع بود و در دیور را نافع باشد اما مضر بود و شش و مصلح آن حماما است و شریف
در حوامی آورده که تخم کرفس کوفته با تخمندان قند بر دهن کا و جرب کنند و سه روز پاشا مانند باه را زیاد کنند بخت
اما باید که بعد از کوشش فریب خورده و بدل تخم کرفس فطر اسالیب و گویند یک آن افستین و نیم وزن آن
فطر اسالیون **بزرگ الکرفس الجبل** فطر اسالیب و گفته شود انشا الله **بزرگ الحباری** پیارسی تخم خرد و گویند

و بگرمی و نیکو طبیعت آن معتدل است در حرارت و در طوبت و در عمل اقوی بود و بهتر از تخم خطی بود
خنونه سینه را از بل کزندی و در شش روده را بغایت نافع بود و جهت کزندی زشتی و سموم نافع بود و چون در ادویه
حقنه داخل کند دفع مضرة ادویه حاده بکشد و بدل وی تخم خطیست **بزرگ الخطی** بهترین وی آن بود که سیاه
ورسیده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند معتدل است در حرارت و در طوبت و اگر با سر که بر بهی طلا
کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و جهت سرفه گرم سودمند بود و خون رقیق شکم بکشد و در ضماوات که جهت
ذات الجنب از نافع بود و سنگ کرده بریزد و بدل وی تخم خبازی بود **بزرگ الرطب** بزرگ القلاح و بزرگ
الصفصف و بزرگ القنت و بزرگ القنداد و بزرگ القصب گویند و آن بزرگ العلق است پیارسی تخم اسپیست
گویند بهترین وی بزرگ و در فیه شد و طبیعت آن گرم و تر است و در وی نفی باشد باه را زیاد کند و مجامعت را
قوة دهد و شیر زیاد کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزرگ الجرج** پیارسی تخم کبکیر خوانند و کبکیر گویند
بهترین وی است با سینه و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و سودمند بود جهت عشر البول
و بر شش طلا کردن نافع بود و باه بر انگیزد و در ساقین را نافع بود و مقدار یکم و اگر بکچنی و آب گرم پاشا مانند
تو بلغم آورد اما مصلح بود و معنی زیاد کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سخن کنند و بر کلف روی طلا کنند
برد و اگر بگویند و بعضی نمک سوده بزرگ و تخم مرغ غیر شست کنند و پاشا مانند مجامعت را قوه دهد اما شکل
خود بود و مضر بود و بختانه و مصلح وی کثیر بود و بدل وی را زنی گویند نبات و لیت و گویند بدل وی تو دری است
و مجهول گویند بدل وی تخم کند ناشت و دیسوری و در کوبید در طبع بدل آن خود است **بزرگ المظح** حب
القلقل است و گفته شود انشا الله **بزرگ تخم خیمه** است سارسی شفتک گویند و با صفهانی خاکش و به
تبریزی سوارون و بهرگی مراشوه و در باب خاکفته شود انشا الله **بزرگ السرمق** بزرگ القطف بود
و صفات آن نقاف گفته شود انشا الله و طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودة و خشک بود و در آل
و گویند گرم است و در وی جلا و تلخین بود و مضر است بقل و مصلح وی قند و کلاب بود **بزرگ الحرفه** بقلة
الحمما است و در جلد و فرج و بقلة المبارک و بقلة الزهر و بقلة لینه گویند و دندان ساو کف و
فرخیز و فرغینی و حقوق نیز گویند پیارسی تخم تورک گویند و با صفهانی تخم پیرین و بگرمی و نیکو

و به تیزی تشنگان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت آن سرگرم در درجه سیوم سودمند بود و جهت در دهان
که از گرمی بود و تپهای خاده را مقدار پنج گرم از وی بگویند و شیر و بانیات پاشانند و اگر جلاب خورند
جهت سرفه که از خوار است بود نافع باشد و جهت لرغ معده نافع بود اما مقطع شته بود و وقتی که افراط کنند و مفرط
بسیار و معده بلفی و مصلح آن قند است و بدل آن بزرقطونا بود **بزرگمان آبک** حبث العقل است و گفته
شود بر **الجزر البتلی** پیارسی تخم کرز کونید نافع بود جهت ریشهای خورنده چون بگویند و بران فضا کنند
و اگر بخورند باه را بر انگیزد و بول و حیضی براند و ریشهای عفن پاک کند و مستقار نافع بود و کزندی جانوران
و نولس گوید که در دساقین را یکدم تخم کرز بایکدم قند پاشانند نافع بود و بدل آن بوزن ان انیسون
بود **بزرگجزر البتلی** دو قواست و گفته شود انشا الله **بر السد اب** پیارسی تخم سداب خوانند
و بهترین آن سیاه فربه باشد و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم نافع بود جهت فواق بلفی و ساکنی کذا
و اگر یکدم نادم پاشانند و اگر بکشراب پاشانند جهت دفع زهر نافع بود و کزندی جانوران خاصه که با
انچه خشک و مغز گردان است و جهت عرق النساء نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است
یا علی و بدل آن سداب **بزرگ الحنتی** پیارسی تخم کاهو کونید و بهترین وی آنست که بسانی سیاه بود
و فربه و گویند سفید تیزی طبیعت آن سرد و خشکست مخدر و منوم بود و سنه قوام را ساکن کند
و کسی که دیر اختلاج بسیار افتد خون پاست مدافع بود و قطع شته کند و تقطیر منی و خشک گرداند و مقدار
یکم نادم مستعمل بود و ضما کردن جهت صداع سودمند بود و منع سیلان مواد چشم بکند چون بر پیشانی
ضما کنند و وی سبات آورد و مصلح وی مصطک بود و بدل وی دم الاخری **بزرگ البیج** پیارسی تخم منک
گویند و بلفظ دیگر خذاع الرقاب و آن سه نوعست سفید و سبز و سیاه بهترین آن سفید است و بعد
از سفید سبز و اما سیاه کشنده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در درجه سیوم و از آن سفید سرد است
در اول درجه سیوم و خشکست در دوم عصاوه وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث دم با فرط را سودمند
بود و در دساقین کند و بفرغ سی طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود و مسبت و خدر و تباه کننده
عقل بود و خنثی و جنون آورد و در رم زبان و ضیق النفس و ماریکی چشم و گاهی کوش باز دیگر کننده و او

وی بقی کنند بآب گرم و روغن و عسل و بعد از آن شیر تازه و مرق اسفید باج طرح و گوشت بزره فربه و بدل
آن افیونست بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع بود و خدر احتشام مصلح آن عسل است و انیسون و اگر بر برص
طلا کنند بغایت نافع بود و قوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و در دجکرمس را سودمند بود و بانی
بزرگ الفجل پیارسی تخم تر تیز خوانند و بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت وی گرمست در سیوم و خشکست در دوم
جهت غش و کلف و بقی سیاه و سفید و اثر زخمهای نافع بود چون آب را زبانه طلا کنند بقی سیاه و سفید با
کندش و سر که در حمام طلا کنند بغایت نافع بود و نفثی که در شکم بود تحلیل کند و محلل قوی بود و مقدار دوم مستعمل
دارند اما مضر بود و جگر و مصلح وی پستان است و اگر مایه که پاشانند قوی آورد و بول براند و دوم سپهر را تحلیل
دهد و اگر بکنجش پیزند و بد آن غرغره کنند تخم کرم خنثی را نافع بود و در دفع زهر و کزندی جانوران
قایم مقام تر پاک بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کشیز و سکر بود و جهت در دساقین
شده بغایت نافع چون سه م و زهر روز دوم گفته و بخت با کنجش پاشانند و بدل آن حبث الرشا بود
بزرگ المرو پیارسی تخم مرو کونید و شیرازی مرو خشک گویند بهترین آنست که نازه و فربه بود که بون آن سرخی
رند طبیعت وی گرم و تر است با اعتدال اگر بر بیان کنند نافع بود جهت دسقا و یا و سج و شکم بند و منفع
و رحما بود و دسقا و بر بیان کرده سهل اندکی بلفی بود و مقدار دوم مستعمل کنند و مضر بود بیش و مصلح آن
جلنا باشد و بدل آن بزرقطونا و در انضاج بدل آن بزراکتان بود **بزرگ الکاکج** حبث کاکج است و گفته شود
انسا الله **بزرگ الهوه** بلغة اهل خراسان تووری را کونید و گفته شود و بلفظی دیگر شند که کونید و قصبه نیز گویند
بزرگ بلا سقیس حرف بالیست و گفته شود انشا الله **بر القنب** شهداچ است و گفته شود **بزرگ الخدق**
پیارسی تخم انده قوق کونید و دیو است کونید و جاقا و در قی نیز کونید و بهترین وی آنست که فربه بود و بری و طبیعت
وی گرم و خشکست و معده را پاک کند مقدار نیم و نافع بود جهت کزندی جانوران چون بکنجش پاشانند و از او پی
بایی بود و منفع باه بود تخم و گیاه وی نیز لیکن خوب آورد و مصلح آن کثیرا بود و بدل شلیم است **بزرگ لسان الحمل**
پیارسی بارتنگ کونید و به تیزی تخم بزوشه خوانند و طبیعت آن سرد و خشکست و بهترین آنست که فربه بود
و سیاهی که بر سرخی رند نافع بود جهت سده جگر کرده و عرق النساء قابض بود و مقدار رسم مستعمل بود و چون بیاض

نفث دم که از سینه بود نافع بود و فصول که از شکم و آنه بود و اسحق گوید طبیعت آن کرم خشک بود و مضر بود
بشش و مصلح آن غسل بود و بدل آن تخم حماض بستانی باشد **بزرگ الحاض** حب الرشا کونید پیارسی تخم ترشه
کونید و شیرازی تخم ترشینگ کونید بهترین آن بود که فربه بود و سیاه که بر سرخی زرد طبیعت آن سرد خشک است
بغایت و قایض بود و حره صفا بستاند و روده را پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که سبب خلطی
کرم بود اما مضر بود بکرمه و مصلح آن قند بود و در خواض آورده که تخم حماض اگر در قوه بندد وزن بر بازوی حب
بندد آستان نشود و رازی گوید تخم حماض بر می اگر پیش از کندی عقوب خورده باشد و عقوب بکرمه هیچ مضر است
نرساند و تخم حماض بستانی بهتر آن بود بسیار مایل بود و طبیعت آن سرد خشک است در دم سودمند بود و جبهه
ماده صفا و تب غلب و دموی و مقدار دوم مستعمل بود و مضر بود و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس است
بزرگ الکمان پیارسی تخم کمان کونید و کشد آنک خود اند و شیرازی بزرگ کونید بهترین آن بود که تازه و فربه باشد
و طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی و کونید معتدل است در گرمی و سردی و خشک است
در اول و منفع ریشها و در معده و خواجه و کرم و خواجه و زرم سرد اندرونی و بیرونی و کلف و برص نافع بود و دفا
وی زکام را سودمند بود و اگر بریان کند شکم ببندد و اگر خام پاشد شکم براند و مقدار مستعمل از وی سه م بود
و اگر در بول کند و اگر بپزند وزن در آب آن نشیند و در حباسیه که در رحم بود تحلیس یابد و معده را بد بود و شخار
اسقم شود و غذا اندک دهد و مضر بود با نشین و مصلح آن کلنگین بود و عسل و جالینوس گوید نافع بود جبهه شقا
مقدور ریش شش و هر جراحی که از پیرون بدن بود بصلاح آورد و مقول اعضا بود و دیسکوریدوس گوید
چون بسوزانند و سحق کنند و بر ریش مقدور افتاد خشک گرداند و زایل کند و بدل وی عصاره باقلا بود و کونید به
حلبه و در خواص آورده اند که چون با سوم و عسل بر برص نافع ضا و کنند البته بیز و چون بخورند معنی زیاده کند
و در دسینه رافع بود **بزرگ النعام** پیارسی تخم سیسنبه کونید و بهترین وی بستانست سیاه رنگ و طبیعت
وی گرم و خشک است حیض براند و زانیدن آسان کند و مقدار سه م مستعمل بود و جبهه باد که خشک بود نافع بود و
فولاق امتلائی و بغایت سودمند بود اما مضر بود بشش و مصلح وی کثیر بود و بدل آن تخم نفع و تخم بالنگو مساوی
بزرگ الدند الاسود جبلزنگ است و گفته شود انشا الله **بزرگ الیلون** پیارسی تخم مارچوبه کونید و مارکیا خوا

و بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی گرم و تر بود و در دوح منی پزاید و شموله جماع را بکشد و مفتوح بود و شیر زیاده
کند و مقدار دوم مستعمل بود اما مضر بود بصر و مصلح آن عسل است و عسل بول رافع بود و عرق الشا و قویج بلغمی
و میخی و کزندی ریتلار اسودمند بود و بدل آن حنجل است **بزرگ العصفر** قرطم است و گفته شود انشا الله **بزرگ الکفوش**
زجبول خوانند پیارسی تخم کشونف خوانند و بر بانی دنیار و سنگو تانیر کونید و طبیعت آن معتدل است در سردی
و گرمی و خشک است سده جگر و سپر نکشاید و معده را پاک کند و غلطای عظمی از عروق بیرون آورد و شمار کعب از بلغم و عصاره
رافع بود و اگر با سر که پاشد مانند فوای را ساکن کند و چون بکشد شکم ببندد و قوه معده مدید و بول و حیض براند و
سیلان درم رافع بود و عصاره وی چون تر بود باقند جبهه برقان نافع بود و اگر طبع وی عصاره وی پای را بشویند نفوس
رافع بود و مقدار دوم مستعمل بود و بطعم بغایت تخم بود و در منفعت مانند تخم کاسنی بود و اگر حالات و کونید مضر بود
بشش و مصلح آن عسل است و کونید صمغ عربی و بدل آن کونید چهار دانگ وزن آن افستین است **بزرگ الدند البهار**
تخم کاسنی کونید و بهترین آن سیاه رنگ و سناه بود و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک نافع بود جبهه
تهمای صغری و سده جگر و برقان و مقدار دوم تاسه درم مستعمل بود و کونید مضر بود بصر و مصلح آن سکنجبین باشد
و بدل آن تخم کشونف باشد **بزرگ الالبخره** قریض و ساسار کشت کونید و آن کرته است پیارسی تخم انجبه کونید و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیفی هست و کونید تر است و در مهای بن بخش صلب
رزم کند و باه را نه زیاده کند چون مثلث یا با شیر کا و تازه بود و جربست و اگر بکونید و بر ریشهای خورنده که سرطان
افشانند نافع بود و چون پاشد مانند مارا صغری و بلغم و قویج و استفاد نافع بود و مقدار نیم مالک باب کرم عسل و اگر بکونید
مقدار سه م بشار یا شیتازه پاشد مانند محاموت رافه دهد و شریف آورده است که چون بکونید و با عسل پاشند
و بر قضیب طلا کنند قضیب را ستر گردانند زیاده و اگر با سکنجبین پاشد مانند جبهه مد کرده و سپر رافع بود و اگر بکونید
و عسل بپزند و لعق کنند و شخاری نفس رافع بود و صاحب تقویم گوید مفرج کرده بود و مصلح آن صمغ عربی باشد
و کثیر و بدل آن حرف است و قردمانا کونید بدل آن تخم کندا است و کونید تخم جربست و از بسیار خوردن وی
سرفه پیدا شود و دواوی آن شراب بنفشه و حویب بود **بزرگ الرزایاج الرومی** اینوست و گفته شد
بزرگ الرزایاج در گفته شود در صفت رزایاج است الله تعالی **بزرگ الفنجکشت** حب القند خوانند

سارسی تخم خشکست خوانند و بیزاری تخم دلا شویب کویند و غلیظ کوی نیز خوانند و در کنار رود جاری و دید بیزاری
آن بود که بوی آن تیز بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوزخ اگر دوزخ از وی باده م سکن چسب پاشا مندرجه درم
سپرز و استقامت نافع باشد و اگر ماسکه بچو شاستد و بپرز ضیا و کنند نافع بود و اگر بپاشند فتح سده جگر بود اما صلیح
آرد و محقق منی بود و مصلح آن غیر و زنجبیل است **بزر الکراش** سارسی تخم کدنا کویند و بیزاری آن شامی تازه
فریه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و کویند سرد است و جنبین کویند گرم و خشکست در سیوم اگر بخورد کفند با
قطران در شیب دندان که گرم داشت باشد بکشد و پندارد و اگر در شیب مقعد بخورد کفند بوسیر از ایل کند و دوزخ
اروی بادوم تخم مرغان بود و جسته نفت دم که از سینه بود و تر و خوجه کسی که شتوش مقطوع شده باشد یکم نافع
بود و سنگ کرده بیزاند و اگر با جبالر شاد بریان کنند تر که از سردی و بلیغ بود و بغایت نافع بود و مضر بوشش و مصلح
عسل است و کویند محقق شش است و مصلح آن لعاب بدانه است و بدل آن تخم جرد و از خواص وی است که اگر کسی
در سر که اندازد ترشی ببرد و کویند اگر کسی خواند که مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت بوی نرسد تخم کدنا بخراب پاشا منند
بزر الفت سارسی تخم شلغم کویند و بیزاری آن است که سرخ رنگ باشد و طبیعت دی گرم و تر است
باده را زیاده کند و نافع بود چون در معاجین بود و دفع سحوم و اودی قنار بکشد و شریف کوید در خواص که چون تخم شلغم
بر گردان بند نافع بود و جسته درم اربیه و جربست و اگر پاشا منند غوطه آورد و در دما که از سردی بود و قولنج سخت شده
را بغایت مفید بود اما مضر بود و بپرز و مصلح آن تخم خربزه است و مقدار استعمال از وی دوم بود و مؤلف کوید که از خواص
وی آنست که چون کهن شود و رنگ در میان آن نیو و لکار نکرنب بر ویر و این جربست **بزر البصل** سارسی تخم پاز
کویند و طبیعت آن گرم و خشکست و دوروی و طوبی فضل است و باده را تحریک دهد و در اجزای سرد **بزر السلق**
سارسی تخم خفند کویند آن دو نوعست و گفته شود انشا الله و سلق و طبیعت دی سرد است و در وی اندکی خشکی بود و مده
بد بود و سنگ براند سنف و مقطع بلیغ بود و بدل وی تخم خنجر بود **بزر القش** سارسی تخم خیاره کویند و تخم خشکیار کویند
و بیزاری آن بود که فریه بود و طبیعت آن سرد بود و تر و بیزاری تخم خیار بود و بدل براند مقدار تخم مستعمل بود باده م کویند و بیزاری
طلا کنند و اندام نیکو گردانند و اسحق کوید مضر بود و مصلح وی سکنجین بود **بزر القش** سارسی تخم خیار کویند و بیزاری
خیار پانک و بیزاری آن بود که از خیار زرد گیرند و فریه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود و جسته احتراق صفا و درم

که در جگر و سپرز بود و در شش گرم و ریشی اسحق کوید مضر بود و بانیش و مصلح آن کثیر است و بدل آن بزر انقبا
بزر البطحه سارسی تخم خربزه کویند و بیزاری آن بود که شیرین باشد طبیعت آن گرم تر است دوده را پاک کند و مجامعت را زیاده
کند و منی بپزاید و شیر دی جسته سرفه گرم نافع بود و در دمسینه که از گرم گرم تولد کرده باشد و خشونت دهن و خنجره و خلق را نرم
گرداند و تشنگی نباشد و تهای حاده و تبی که سبب آن صفا و سوخته بود و درم جگر گرم را سودمند بود و سده آن بکشد
و بول براند و محاربی کرده و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و بقیق و درمهای گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق کوید مضر بود
بپرز و مصلح وی عسل است و مقدار دوم تا پنج م مستعمل بود و صاحب نفوس کوید بسیار از وی مضر بود و با حشا و مصلح آن
عصاره زرد سکه است و وی شیر زیاده کند و منی بپزاید و غوطه آورد **بزر الورد** تخم گل بیزاری آن بود که از گل فارسی
گیرند و طبیعت آن سرد و خشکست و قابض بن دندان حکم کند و قلع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و در دشم را نافع
بود و معده و روده را پاک کند و مقدار استعمال از وی دوم بود و نافع بود و جسته اسهال را وی دور و پنج را سود و خوردن آن
شش اسحق مضر بود و مصلح آن کثیر باشد **بزر الریحان** تخم شاهسفر هم خوانند و بیزاری وی آنست که سیاه و فریه بود و
کوچک و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشکست و کویند و مقدار است در گرمی و سردی نافع بود و جسته دوزخ و رفاف و قیام
صفاوی و مقدار نیم م بریان کرده سحر را نافع بود و تخم بپزند و چون بیکه آب سرد یا کلاب تر کرده فرو برند قطع
اسهال عرض بکشد و کویند مضر بود مکرده و مصلح آن حزن نکوش است و بدل آن تخم خرد **بزر الشب** سارسی تخم شبت
کویند و بیزاری تخم شرد و بیزاری آنست که فریه بود و طبیعت آن گرم و خشکست است با معتدل شیر را براند و بوسیر
قطع کند چون بسوزانند و بر بوسیر ضا و کنند و مقدار دوم مستعمل بود و لیکن منفی بود و مضر بود و بپزند و مصلح آن عسل
است و بدل آن دو وزن آن شبت **بزر الکرنب** سارسی تخم کرنب کویند و بیزاری تخم کلم بیزاری آن فریه تازه بود
طبیعت آن گرم و خشکست و فراز نافع بود و اگر بخورد منع مستی سراب بکشد و در برست شود و منی زیاده کند و مقدار یکم
مستعمل بود و مضر بود و بپرز و مصلح آن عسل است و این ماسوی کوید که هر کس که دوم تخم کرنب آب کاذب یا پاشا منند
و شراب خورد و در برست شود و کل وی چون فرجه از آن بپزند و زن خرد بکشد و در شکم بکشد **بزر الاسفناخ**
بیزاری آن بود که سرفه خلیل بود و طبیعت آن سرد و تر بود و نافع باشد جسته در دهن بپزند و مقدار یکم مستعمل بود و مضر بود
بپرز و مصلح آن طین مخموم بود **بزر بقلة الحقا** بزر خرفه است و گفته شد **بزر غوره** خواص است

و بشیر از حرکت گویند و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و شیرین وی میل بکرات دارد و در وی قبض بود طبع وی شکم
ببندد و آنچه سبز بود و در وی بیشتر بود و در نخور از هضم شود و مضروب بدین و دندان و مولد ریاح بود و سده
و مصلح آن سکنجبین ساده بود **بستیلاج** خشک است و گفته شود **بسفایح** قشینیان گویند و از اس الکلب
نیز خوانند و قشیری و ثاقب لظ و کثیر الارجل نیز گویند بهترین آن قرنی فلطیم سبز بود که چون بشکند اندرون وی فستقی
بود طبیعت وی گرم است در اول و معتدل است در قوی خشکی و گویند که مست در دوم و خشک است در سیوم و سهل سودا و
بلغم نری بود و مقدار سرم در سهل سودا مستعمل بود و با سنج ۹ و سی پنجم سهل بلغم بود و اسهال وی بغیر مفض و کرب بود
و شربتی زوی دوم نایم بود و قوی بکشد و محلل نفوذ و رطوبات بود و مفرغ نه بذات سبب آنکه ماده سوداوی جوهر
دل و دماغ و جمیع بدن مستغرق کند و از خواص وی آنست که شیر را ببندد و از آن بسته را حل کند و اسهال کوبیده مفرط است
بکرده و مصلح وی هلیله زرد است و بدل آن اقیقون بوزن آن و دانگینم آن مصلح **بسد** اصل الرطوبت
و آن سه نوع بود سرخ و سفید و سیاه و بهترین آن سرخ است و مار یک پارسسی آنرا خرچک گویند طبیعت آن سرد
است در اول و خشک است در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند **صفت سوختن** آنست که در کوزه کوازی نو
کنند و بگل حکمت گیرند و در شور خیابانی نهند شب و با باد برون آرند و در وی قبضی و تحقیقی بود اما تا تخفیف وی
زیادت از قبض بود نرف دم قطع کند و چشم را قوه دهد و چون در چشم کشند آب نقش مانوی بار دار و باید که بعد
سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و از ریشها را بکشد و مقوی دل بود و در ریش روده را نافع بود و طبع البول
و مقدار یکم مستعمل بود و در سنون و دندان از اجلا و مد و رازی کوبیده در کتاب خواص از قول اسکندر آن کسبدا که بگوید
مصرع بنزد و یا بر پای نقوس نافع بود و هر موضع که خون از وی روانه بود که با سوده یا بسید بدان باشند بار دارد
و بدل وی در حبس خون دم الاخرین باشد و اسهال کوبیده مضروب بکرده و مصلح وی کثیر است و این مولف گویند بسید
سم کلاب است و موش **بستا** **افروز** و بستان ابرو نیز گویند بهترین آن بود که در سایه خشک کنند و طبع وی سرد
و خشک است و معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر سکن کند و چون طبع وی سکنجبین باشد مانند مقدار دوم
مستعمل بود و اسهال کوبیده مضروب و بستان و مصلح وی کثیر است **بباسب** شیرازی بر باز خوانند و بهترین وی است
که زردی بود که بسرخ زرد و خوشبوی بود طبیعت آن گرم گرم و خشک است در اول و رطب و گویند در دوم

و در وی قبض بود و گویند معتدل است و گویند سرد است و لطیف و اندکی حراره در وی است محلل نفخ و مصلحانه غلیظ
بود چون در قیر و حل کنند و بوی دمان بخش کند و شکم ببندد و معده را قوه دهد و سپهر را نافع بود و در رحم را بیکو بود و سنج
و نفث دم را سودمند بود و سلس البول که از سردی بود و در ریش روده را نافع بود و وجه سلس البول استعمال
خوردن و ضما کردن بلکه ضما کردن بقره تر بود و هر دو یک که وجه سلس البول استعمال کنند ضما کردن نافع بود که خورد
و بر ناف ضما کنند و تقار و دیقوریدوس گویند مقوی معده و کسینه شش بود و منی بفرزاید و باه را قوه دهد و نفوذ
آورد و خصوص کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصلح بود و مصلح وی صندل و کلاب بود و سادوق کوبیده بدل آن
چهار دانگ وزن آن جوید و او گویند بوزن آن **بشید** کشمیر است و گفته شود اساده **بشویون**
بر رطوبتا است و گفته شود **بغلشکه** جنطیانا است و گفته شود **بشیش** در رن حنظل است و صفت حنظل
گفته شود **بصل** پارسسی پیار گویند و بهترین وی سفید بود طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و در وی رطوبت
فضلی است و گویند گرم و خشک است در چهارم و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم و حسین کوبیده که مست
در چهارم و تر است در سیوم ططف و مقطع بود و جذب خون کند و پیردن بدن و باه را زیاده کند و شنه بر
انگیزد و آب گردش را نافع بود و چشم را اجلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید کند و آب وی در گوش چکانند
طنین را نافع بود و سودمند بود و جته آب نزول و سفیدی چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بگویند و باطل
برقوباب و حتی طلا کنند زایل کند و اگر بر باغن ستر طلا کنند تنگ گردانند و بر داء الثعلب طلا کنند سودمند بود و بر گزندگی
سک دیوانه و افغی سودمند بود و حیض بر اند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند که آنی گوش بر برد اگر پیاز سفید بریان
کرده با پیاز و روغن یارده نیم خرگ کوفته بر معده ضما کنند و درم از تخم لیمو و در و سکنجین سازد و بوبیدن و خوردن دفع باد
سموم بکند و چون لیمو که نهند معده را قوه دهد و گفته وی کم کنند و چون در خوردن مسهلات بیوشند دفع غشیا بکند
و بوی دار و نشود اما خوردن وی مصلح بود و بسیار خوردن وی سبب بود و مضروب و بعل و لعاب بسیار آورد و
افواه بوسیر بکشد و مصلح سرکه و ماست و با باکاسنی خورند **بصل الریز** بلوچ است و بصل ماکول نیز گویند
و آن پیاز لیز است و پیاز نکه خوانند و بهترین زری گویند طبیعت وی گرم خشک است در اول و در وی رطوبتی فضلی
است و جالبینوس کوبیده که مست در دوم و بسیار خوردن وی فریبی آرد و باه را بکشد و قوه ثبوت بدید و هم طعام

و غوطه آورد و برهق و کلف طلا کردن را بکند و باندازه تخم مرغ بر نایل طلا کنند نافع بود و در **بیطخ** که از سردی باشد
ساکن کرده اند و سودمند بود جهت سها و گزندگی عرق و تبیل خوردن و ضاها کردن چون با انچه بود و اگر با غلظ
سحق کنند و بر معده ضاها کنند در معده ساکن گرداند و اگر با سر ماهی بریان کنند و بر بهق ریش ریح افشانند
نافع بود و در ازوریش سر اسودمند بود و بسیار خوردن وی تخش خشک و زبان بود و مضر بود بحصب
و بعضی آورد و نفاق بود و مصلح وی کاستی بود و بعد از این شیر تازه و صاحب تقویم گوید مصلح بود سپید
کلاب و کافور بود بدل آن **بصل الغنصل** است **بصل الغنصل** است و گفته شد **بصل الذنب**
بصل البربر است و گفته شد **بصل الفار** **بصل الغنصل** است و گفته شد **بصل الجرس** بسیار سی پاز در کس خوانند
طبیعت وی گرم بود چون با سر که برداشته و غلب طلا کنند نافع بود و چون جبار درم از آن با مار العسل
پاشا مانند بچه مرده و زنده بیندازد و چون دو حال بصل پاشا مانند آورد و گرم را در شکم بکشد و مفتح و در رها
گرم بود و شریف گوید که اگر قضیب بوی عاقلند شما و ادمان کنند قضیب را سیر و قوی کند و اگر سه عدد پیاز
نرگس در شیر خویسانند یکساعت و روز و سحر کنند و بر قضیب طلا کنند بخیر و سردان ادمان کنند اگر عینین
بود کمال صحت باز آید و فعلى عجب اوست **بصاق التمر** رغوة التمر و زبد التمر گویند و آن حجر التمر است
و گفته شود اساده **بیطخ** بسیار سی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین و قول اکثر آنست که سرد است
در اول درجه دوم و تر است در آخر آن بعضی گویند که مرمت بحقیقت خوشتر نیست و تر بود در اول کند و سنگ نمائند
بریزانند و برهق و کلف و سحر را بکند و در تخم وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی جسفانند
منع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ تراشد خاصه از آن کرده و سحر وی دوم چون بکوشانند و پیا
شامندی بی رحمت آورد و خربزه استحیل کرد و بدان خلط که در معده زیادت بود و مخرج احشا بود و معده و
همیشه آورد و اگر در معده تباه شود سم کرد و مصلح وی سبچین ساده بود که بعد از آن بخورند و باید که میان دو طعام
خورند و اگر در معده تباه شود البته قی کند و در معده را نمائند و اگر پوست وی در حمام بخورد مانند اقام را پاک
گرداند خاصه در النون براق و مدو اگر خوشتر کرده عوض ایشان بدان دست بشویند و هوسه را بکند و اگر
پوست وی با گوشت کاه و پزیز رود از معده بکند و اگر پوست وی خشک کرده در یکی که گوشت غلیظ بود اندازند و زد

بخته و سحر اسازد **بیطخ** و **بیطخ** هندیت و **بیطخ** سندی نیز گویند و خربزه هندی خوانند بیشتر از خیار
کند و تبریزی اسند و آن گویند بهترین آن بود که ابدار و شیرین بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم نافع بود
جهت مرضهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای گرم و دفع تشنگی بکند و اگر با سبچین پاشا مانند بول براند و نمائند بشوید
و آب وی با قند چون پاشا مانند تبریز زیاده نکند و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خورن ببارزوی حاصل شود در
حکرو بلغم بگیرد و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند بود عسل یا باوی خورند یا بعد از آن **بیطخ** گوشت وی بسیار
رطوبه و حرارت بود و تر از مرغهای آبی بود اما دیر از معده بگذرد و پیوسته وی مسکن و جها و لذت نما که در معده بدن پاشد
و فاضله از مجموع مرغها بود و گوشت وی نوزاد صافی کند و از راه و باه را زیاده کند و خربزه آرد و چون همضم شود
غذا بسیار در لیکلی در همضم شود و ثقیل بود و خون تنگ از وی متولد شود و خلط تنگ و مصلح وی آنست که
با سر که و ابا ز گرم پزند و اگر بر بیان کنند بر غن زیت جرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند و اندرون وی
بکشند و کرفس و سداب و میوه و دانه سیر خشک پاک کنند **بیطخ** بسیار سی بن خوانند و صفت آن در باب
حادر حبه الخضر گفته شود اساده **بطر اسالیون** فطر اسالیون است و گفته شود انشاده و معنی آن کرفس حبلی بود
بطر ابونانی کوه است و اسالیون کرفس **بطر بن** بلغة یونان سرخش است و گفته شود انشاده
بطر الاون بلغة یونان دهن الحمر است و آن نقطه است و گفته شود انشاده **بطباط** عجمی الراعی است
و گفته شود اساده **بعر الغنصل** بسیار سی سرکین سوسمار گویند و بشک سوسمار کم گویند بهترین وی سفید بود
و گرم تر بود بر ص و کلف را نافع بود و سفیدی کدر چشم بود زایل کند و چشم را احلا دهد و قوه باصره بدهد و عکرا
نافع بود و بشیرازی آنرا سرکین مازنگ خوانند **بعر الحما** بسیار سی سرکین بر خوانند و بشیرازی بشکل بر و طبیعت
آن گرم و خشک است قناریر را تحلیل دهد و قوه و درم سپرز و درمهای صلب و چون خشک بود زنی بیستم بازه بخود
برگردد سیلان رحم باز دارد و اگر سختی کرده عسل بپوشند و طلا کنند در و مفصل را نافع بود و بشیراب بر گزندگی عرق
ضما کنند نافع بود و خاکستر آن با سر که بپوشند و بر گزندگی مسک دیوانه طلا کنند سود دهد و سرکین بر گزندگی و اشعل
نافع بود و محلل صلابات مفاصل و درم آن بود و مستحق در افتاب طلا کردن نافع بود و با سر که بر گزندگی زنبور و جا
نوزان نمند سم آن جذب کند **بعر القمان** بسیار سی سرکین کوسفند گویند و بشیرازی بشکل کوسفند اگر با سر که بر نایل طلا کنند

افعی

سودمند بود و بر سوختن آتش ضداد کنند نافع بود و با جرم روغن بر کونشت زیاده نافع باشد
بحر الجبال شیرازی شکل شتر خوانند چون بر ثانیل بنشیند و بخور کنند قطع کند و خون رفتن بینی باز دارد
چون خشک کرده بپایند و در بینی دهند و گویند چون باد و بیه جبهه صحرای پاشا سودمند بود و محل خاکی را
و دانه ها بود و چون توی ضداد کنند در دمقال و درم آن نافع بود بقمع جوب در خست که از طرف استخیزد
و زنگبار و صباغان مستعمل کنند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم کونشت بر جراحت برویاند و قطع
خون از هر عضو که باشد بکند و ریشها خشک کند و اندک بقس پیونانی بقیس خوانند و اهل شام شمشاک گویند
و ورق آن مانند ورق مورد بود و قابض بود چون بیاشامند شکم بندد و غریف گویند نثاره جوب
چون با خاکی ریزند و بر سر ضداد کنند صداع را نافع بود و اگر با سفیده تخم مرغ و گرد سیاه بپزند و بر روی
ضداد کنند سودمند بود و این مولف گویند شمشاک آنو است نشا بوری و هر بوی و بغدادی و روضی
شمشاک نشا بوری و هر بوی گرم و تر بود و شمشاک بغدادی بزرگتر از انواع شمشاک بود و چون از زمین
براید راست برود و لبر مانا نازل باشد و اول که سرماند بر کنش سیاه شود و شمشاک هر بوی بزرگتر باشد
بقلة الحما بقلة المبارک است و اسمهای دیگر وی در بزرگتر از آن گفته شد شیرازی گویند
بهر بوی تازه بود طبیعت وی سرد و تر است در سیوم و گویند در آخر دوم صغرا بشکند و فی باز دارد چون
ده درم از آب وی پاشا مندرغ نرف بکند و ثانیل بوی حک کنند رایل و اگر بر درمهای گرم که مخوف بود
ضداد کنند نافع بود و آب وی جو پاشا مندرغ را بکشد و گزندگی جانوران را سودمند و اگر بار و روغن کل بر
سر کنند جبهه در و سر که از قصاب بود نافع بود و سوزش نشان دهد و آن سود دارد خوردن و جبهه در جیم که از
کرمی کو بیضداد کردن نافع بود و عصاره وی جبهه نفث دم و معده و جگر گرم سودمند خوردن و ضداد کردن
و جبهه روده و اسهال حراری حقیقه کردن نافع بود و تبهای حلاوه را سودمند بود لیکن باه را مضرب بود و بسیار
خوردن وی تار یکی جنم و شکبوری آورد و مصلح وی کرفس و جیره و نغناغ بود و گویند مضرب بود و
مصلح وی مصلح بود **بقلة خراسانی** بقلة خامنه خوانند پارسای تره خاسانی گویند و طبیعت وی
گرم خشک است در وسط دوم و گویند در اول شکم را بندد و معده را سودمند بود و اشتها طعام باز دید کند

چون نقصان شد و از حرارت بود و محرومی مزاج را نافع بود و بطن مزاج را مضرب بود **بقلة مبارک** و **بقلة الزهر**
بقلة البینه بقلة الحما است و گفته شد **بقلة الغزال** مشکطرا مشبع است و گفته شود انشا الله تعالی
بقلة الملك شاه است و گفته شود انشا الله تعالی **بقلة ارجیه** با در بنویس است و گفته شد
بقلة بارده لبل است و گفته شود انشا الله تعالی **بقلة الانصار** کرب است و گفته شود انشا الله تعالی **بقلة الغنم**
با در بنویس بری است و گفته شد صفت با در بنویس **بقلة الخطاطیف** صاف جامع گویند و روغن الصفر است و گفته
اما آنچه محقق است دو الخطاطی است و گفته شده انشا الله تعالی **بقلة الذهبیه** قطف است و گفته شود انشا الله
بقلة العرس فتوح بری است و گفته شود **بقلة اهل جند خیار** جبر است و گفته شود انشا الله
بلوط الارض پیونانی کا در یوس را گویند و گفته شود انشا الله **بلوط الملك** به بلوط است و گفته
سود انشا الله تعالی **بلوط** در وی قبض بیشتر بود که در سا به بلوط و در قشوی که آنرا جفت خوانند قبض
زیاده بود که در بلوط و بهتری وی تر و فربه بود بزرگ رسیده طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول
و گویند خشکی وی در سیوم و گویند گرم است در اول منفعت وی است که منع ظرف دم و نفث بکند خاصه جفت
وی و غذای بسیار و مد و جبهه صلابه با پیله بزرگ بوی نافع بود و اگر بسوزانند جبهه ریشها و قلاع نافع بود و جگر را نافع بود
و جکیدن کیر و جبهه زهرمانا نافع بود و شکم بندد و اگر طبع وی کسی اسهال مزمن و حراره امعاء دارد و پاشا مد شود
باشد و اگر از طبع وی و از وی فرزند سازند و نطفه بخورد بر گیر و سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذای
فقیل بد بود و در تخم از هضم شود و صداع آورد و اسهال کوبید از پیستیم زیادت نباید خورد و مضرب بود و نماند مصلح
وی آنست که بر بیان کنند و باقی بجزرند و بدل بلوط بوزن آن خرنوب است بنطی باشد **بلوط سی** پارسای
بلید گویند بهترین وی آنست که زرد و رسیده بود و طبیعت وی گویند سرد است در اول و گویند در دوم و
خشک است در سیوم و در وی قوه مطلقه و قابض بود و معده را قوه دهد و استرخا و رطوبت از آن نافع بود
و معده را دباغت کند و گویند شکم بندد و بعضی گویند ملین فقط بود و روده را نافع بود و مقعد و جیم را قوه دهد
و اگر در جیم کشند آب رفتن باز دارد و طبیعت نزدیک یا مله بود و **بلوط کاملی** و مقدار شربت از وی
سه م بود و مغزوی نزدیک بقدق بود اسحق گویند مضرب است بصل و مصلح وی غسل بود و بدل وی

اسحق بن عمران گوید آبلج است و گویند بدل وی فاعنه خشکست و دو دانگ وزن آن آس و نش
یک آن هلیله سیاه بود **بلادر** آنقدر یا خوانند و ثمر البلاد در نیز گویند بهترین آن بود که سیاه فرید بود
که چون بشکند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم سودمند بود جهت کسی که بغم و رطوبت
بروی غلبه کرده باشد و استرخا غصبت نیان و فاج و لویه را بغایت نافع بود و قوه حافظه برید و زنی
را نیز گرداند و هر مرضی که در دماغ باز دید کند که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار استعمال نیم درم بود و
خطر بود و اگر در شیب بواسیر و و کشند بواسیر را خشک گرداند و عسل وی بر دار الشعلب بغمی بماند نافع
بود و از جمله مسخومات بود و سوزنده خون بود و حلاطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع در خلق
و اندرون و سوزش دهن و لذع و معده و روده و تبهای حاده باز دید کند و در مثقال این عمل کند و سم
بود و گاه باشد که کشنده بود و این مولف گوید کسی که او را بلاد داده بود و نه که خبثت بوقت اعضای
وی ببقا و دجنان بود تا ببرد و اگر با منکر کرد کان بخورند مغز ترسانند و این از خواص است و اگر شکر نیز اضافه
کنند بهتر بود و مداوای کسی که بلاد در خورده بود بدوخ کا و جواب و رخی بادام و لعاب بدهد که کشند و در
آب برف نغاند و عسل وی استعمال بود در معاجین و عسل از وی جنان گیرند که انبری آذکون کشند
و بن بلاد در پندارند و بلاد در را نیز گیرند و بنفشه از نفع عسل از وی برون آید و بعد از آن بار و رخی کا و
جوشانیده پیامیزند و رخی کردکان و در تخم کشته و بدیغورسی گوید بدل وی پنج وزن وی مغز فاق
و دانگ و نیم وزن آن روغن بلسان و شش یک آن نقطه سفید بود **بلس** عدس است و گفته شود
انشاء **بلس** تین ابيض است و گفته شود **بلتجاسف** برنجاسف است و گفته شد **بلوسیطون**
جلنا ر است و گفته شود **بل** میوه هند است مانند قنار که گویند نار است و گویند نار هند است
و گویند نار دشت است و گویند قنار هند است بری و پوست و بر امثل خوانند و شحم ویرا ایل خوانند و حب
ویرا ایل گویند و هم بر زکریا گوید بل میوه هند است از درختی حاصل میشود مثل درخت زنده الوای و مو
گویند میوه هند است بقدر یک زرد آلو کرد شکل و ایشان آنرا ایل خوانند بکسر یا و بلام زده و بهترین
آن بود که شیرین باشد و درخت و بر احام اقلی گویند و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم

و گویند در سیوم قابض بود و احشار اقوة در مد و صلابت عصب و رطوبت آنرا نافع بود و مرضهای سرد
مانند فاج و لقوة و استرخا را سودمند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم بیند و باد بشکند **بلنگشک**
فرنجشکست و از نجشک نیز گویند و گفته شد **بلج** چون سبز بود و لیمو خوانند و جلال نیز گویند فان خون
سبز بود بشکافند و پیرون آورند و آن را پارسى غوره خوانند و چون در غلاف باشد طلع گویند و صفت وی
در طلع گفته شود انشاء و طبیعت بلج سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم بیند و خاصه که شراب که غشقی
پاشانند و سیلان رطوبات رحم باز دارد و خون که از پیو کسیر آید باز بندد و معده را دباغه کند و اسهال را و شش را
بد بود سبب خشونت که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دمد و سده هجر آورد و بسیار خوردن
حظهای غلیظ بشک باز دید کند و عسل بول بود و مصلح وی غیره بنفشه بود که بعد از وی بخورند **بلیوس** بصل
الیز است و گفته شد **بلسان** شجره مصریت و برک وی بیکر سداب مانند اما سفید بود و در موضعی
که از عین الشمس خوانند پیش بنود و روغن وی بهترین و فاضله از حب وی بود و حب وی بوقت ترار
عود وی بود و صفت عود در عین گفته شود انشاء و صفت حب در حاد و صفت روغن در باب
دل در صفت دهن البلسان **بنفشه** پیارسی بنفشه خوانند بهترین وی لا جوردی بود و طبیعت وی
سرد است در دوم و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول این مولف گوید بنفشه چهار
نوع است بکنوع بنفشه کارزی گویند و اول بنفشه وی در رسد اگر از کنار آب گرم بکشند و در باغ بکارند
زرد شود ویرا آب گرم باید و یک نوع را بنفشه طبری گویند و اندر ماه اسفند از و فروردین بشکند و بکنوع
را بنفشه اصفهانی گویند و آن نوع سفید باشد آن در بهار تا آخر فروردین بشکند و بکنوع را حرعی گویند و هیچ
نوع در شیراز بهتر از وی نیست و اندر بهار گاه نیکو بشکند و چون بخوراد ماه رسد مگر بشکند و ممکن اورد
حار بود چون بروی ضما دکنند با آرد جو صلیع که از گرم بود ساکنی گرداند و بیدن و ضما کرد و سرفه گرم را
نافع بود و سینه را نرم گرداند و سهل صفا بود و شربتی از وی از دوم تا چهارم بود و چون آب پاشانند
خناق را و صرع بجلکان که آنرا ام الصبیان گویند نافع بود جهت درد مقعد و شقاق و ورم آن ضما کردن
بغایت سودمند بود و مسهل بود بقوه جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بجزوه و خونی که صا ح معدن از وی حاصل

و اگر روزه معده و جگر گرم ضما کنند نافع بود و چون بابا بویج بنزد آب آن بر سر ریزند جهت صداع که از
حرارت بوده باشد نافع بود و خوردن وی مضرب بود بدل و مصلح وی آنست که با اینسون خوردن و بوییدن
وی از کلام سرد را مضرب بود باید که با خیری مزین شود و زکام کرم و زلات که در سینه ریزد نافع بود و
خوردن و بوییدن حرقة مثانه را سود دارد و ورق دی چون بکوبند و با قند بکودکان که مقعدشان پیرون
آید دهند بغایت نافع بود و شریف **کوبیده ورق** وی طلا کردن بر جرب صفراوی و دموی بغایت سودمند
بود و بدل وی ورق خباز می است یا نیلوفر یا کازبان و کوبیده بدل وی نیلوفر و پسیا و شانه **بخشکست**
ذو خسته اوراق خوانند و ذو خسته اصابع هم کوبند درخت وی در کنار رود و مار وید و ورق مانند ورق شمشاد
بود و مستعمل از وی کل وی بود پس ورق و تخم وی و جوب وی شاید که استعمال کنند بهترین آن تازه بود و
طبیعت آن گرم است در اول کوبند در سیوم و خشکست در سیوم و در وی قبضی هست با تفتیح و محلل بود
و ملطف بود و جهت صداع سرد ضما کردن نافع بود و سده جگر و صلابت سبز را با سکنجبین نافع بود و
اگر در شیب پشت بسترند منع احتلام و غوطه کند و زبان چون شمه بر ایشان غلبه کند در شیب خود دود کنند
زایل گردد و از دود وی کنند کاکر بگزیند و خوردن وی کنند که مار را نافع بود و بر کزندی سک دایودند و
بایم ضما کردن نافع بود و مقدار شربتی از وی یک مال بود لیکن مصدع و سبب بود و چون بریان
کنند در دس کمتر بود و چون بریان کنند کمتر بود و مضرب بود لطایفه و اسحق کوبیده مصلح وی ضمع و عریت
نبات است صمغ البطم است و گفته شود و الله **بسیج** منج کوبند و بر بی سیکران خوانند و پارس می کند
کوبند و صفت آن در برزخ **نبطان** بخشکست است و گفته شد **بنقومه** خرفطان کوبند و این
مولف گوید نباتیت که بر درخت زیتون و بادام و اخرو و دیگر مانند کثوث و طبیعت آن سرد و خشکست
بندق بیارسی فندق خوانند بهترین وی بزرگ تازه بود طبیعت وی گرم است با بعد از آن که خشکی و کوبیدیم
است در سیوم و تر است در اول پوست وی قابض بود اما مغزوی باه را نافع بود و زیاده کند و کزندی جانور را
خاصه کزندی عقرب چون با انجیر و سداب بخورند و ضما کنند بغایت نافع بود و کوبند عقرب از وی میگزیند
و اگر پیش از طعام بخورند سیوم را نافع بود و اگر بعد از سیوم فندق با انجیر و سداب خوردند بغایت نافع بود اما فندق

و معده را اند بود و اگر سختی کنند و با مال العسل بپاشند سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و صحن کنند و با پیچ
کهن و با پیچ خوک یا پیچ خرس یا میزند و بر آتش تلبطل کنند موی بر وی اند و بعضی کوبند بندق سوخته چون با زیت
ببایند و بر میان سر طفل که جشم وی از رقی بود طلا کنند از رقی سیر و سیاه گرداند و موی نیز سیاه گرداند و بوقا کوبند
خوردن فندق دماغ را قوه دهد و پوست وی شکم چنند و مغزوی منقح و مولد ریاخ بود و معده و مصدع بود و مصلح
وی فایند است و بدل آن مغز جگر و کوبند جلفوزه است **بندق** رسته خوانند و آن طری است عقد از فندق اما
کو جگر بود و لون آن به تیرگی زرد و بغایت اطلس بود و چون از رسته نیز کوبند و طبیعت آن گرم و خشکست در اول اگر با سکه
بر خنار بر طلا کنند تحلیل دهند و قوه را چون سه روز سوط سازند و در خانه تاریک بپاشند رطوبه از بینی وی روان
شود و صحت یابد و صرع و سدر و مالخو بیار نافع بود و جهت نزول آب کحل کردن سبیل و شکروری سوط کردن با
مرزنگوش نافع بود و با انجیر کحل کردن احوالی برد و دوم از وی رهور او همیضه را سودمند بود و اگر حل کنند و فزجه
سازند وزن نخود بر گیر و حقیق بر اند و بچه پیرون آورد و عصاره وی سهل سود او بلغم مائی و صغرا بود و بی اگر ای و بر
و کلف را و بر قانرا نافع بود و با سکنجبین قلیج را سود دهد و تب ربع و وی تریاق کزندی عقرب و رتبلا و مجموع
زهر مالود و قوه اعصاب بر بند و فاج و قوه را بغایت نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوه نافع به بد و اگر
بر اعضا شست طلا کنند سخت گرداند و اگر سنج وی دوم با شراب بپاشند ذات الحجب و ریه و سرفه کهن و نفث دم
که از سینه بود سودمند **بندق** مانند قشور است که از بیخ امفیلان از این خیزد سفید و زرد بود بهترین وی زرد است
سبک خوشبوی و سفید فر به بود و طبیعت وی گرم و خشکست در اول قوه اعضا به بد و جلد را پاک گرداند و قوه
رطوبات که در شیب جلد بود و بوی بدن خوش کند و قطع بوی بوزه بکند و معده و جگر سرد را قوه دهد و چون از
پیرون ضما کنند یا مالند و بوی وی دماغ را قوه دهد **نبات الرعد** گاه است و گفته شود انشا الله **نبات النار**
انجیر است و گفته شد **بن** بیارسی ابکامه کوبند و موی ابکامه بخاری خوانند و ابکامه رقیق کوبند و در مسم صفت
وی گفته شود انشا الله تعالی **بنق** در قوه مانند عدس است و طبیعت آن معتدل است در پوست و قی
بود مانند عدس بر فتن و فیل کودکان ضما کردن نافع بود و شکم بیند و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود و
بیش از این از مشهور خوانند **بنیر** پستان است و گفته شود انشا الله **بجکر** و ان لسان العصاره است و گفته

شود و انشا الله **بوزیدان** بری مستعمل گویند و صاحب جامع گوید که در مصر مستعمل بود و بوزیدان مستعمل میکنند و این
 سهواست بوزیدان تحقیق مستعمل است و هم صاحب جامع گوید از نقل این رضوان که بوزیدان نوعی از
 مستعمل است و صاحب مناج کوی خشیب هندیت و صاحب جامع همین گوید و این هر دو سهواست
 بوزیدان بنیر از مصر در هیچ جای دیگر نباشد و این مولف گوید بوزیدان در شوشتر می باشد اما آن خطوط
 ندارد که در مصری و در طرف هند طری که بخطای تعلق دارد هم می باشد اما مثال مصری نیست زیرا که آن مصری
 سفید و سنگین و سخت است و از آن دیگر مواضع آن خطوط کمتر دارد و سبک وزن بود و اگر صاحب مناج گوید
 و صاحب جامع آورده که خشیب هندیت مقصود ایشان آن نوشت که از طرف خطای رند و بهترین وی نیست که
 سفید و سبک بود و خطوط بسیار بر وی بود و تازه باشد و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و در وی رطوبت
 فضلی است و جالبینوس گوید که در سیوم و خشکست در اول و گویند بقوه همین بود و وی لطیف بود و مفصل
 و نفوس را نافع بود و باه را زیاد کند و زهر را اسودد و میگردم از وی سمل ملاء صفر بود و نافع بود و در حیطه
 سر و بلیغ و عصب را پاک گرداند و منی پفراید و زنان حبه فرابی استعمال کنند و فربه بکنند است چون پشیر
 یا با آرد برنج حلوا سازند فربه کند و لون را نیکو گرداند بغایت و منافع وی در در و مفصل و نفوس باشد و سوزنچان بود
 و **سحی** گویند مضروب بانیشتین و مصلح آن خردل است و گویند مصلح وی کچم گز است و قند و شکر تبارزی مقدار دوم
 بود و در معاجین بدل وی و وزن وی بهمن بود یا بوزن وی و ج و نیم وزن آن زرباد و وی حب القوع است
 و که حرما دیگر بکنند و شیر پفراید و این مولف گوید زنان شیر از آن شیر را خوانند و شقاق را هم شیر را خوانند و وی عده پاک
 کند و اشتها پیاورد و استقار نافع بود و سده جگر و سپرز **بورق** انواع آن بسیار است بهترین آن از منی بود
 و آنرا نظرون گویند و افریق از ایشان بقوه تر بود و از منی تنگ و سفید بود یا در وی طبیعت آن گرمست و را قودر
 دوم و خشکست در اول سیوم و عیسوی گوید که گرم و خشکست در دوم جلا بقوه دهد و اطلاط غلیظ قمع کند و معضرا
 ساکن گرداند و اگر بگویند و با منی حبه پاشا منند و طبع را نرم دارد و باد را را بکشد و بر جگر و بر ص طلاء کردن
 نافع بود و در طهارت نفع دهد و چون با آب خلط کنند در کوش جانند در کوش پیو و باد که در کوش بود و در طوی

که در کوش بود مجموع را نافع بود و اگر با سکر پامیزند و در کوش جانند چک کوش را برون آورد و پاک گرداند و چون
 سحی کنند با سکر و بدان غوطه کنند علی که در حلق حبسیده باشد پیفتد و باادویه قاتلات دود که در حلق را بکشد
 و پیرون آورد و همچنین اگر بچشم و ناف مالند و نزد یک تش نشیتد همین عمل کند و اگر با شرباب در کوش جانند
 کزیرا اسودد و درازی گوید اگر دوم از وی با سکر و روغن زنبق بسانند و بر قضیب مالند الفاظ تمام آورد
 و محمد گوید چون بغایت سحی کنند و غسل بکشند و بر قضیب طلا کنند و خضیه و کرد اگر در آن نوعی تمام آورد و کوش
 گوید بوا سیر و ناصور که در مقعد بود چون سحی کرده بار و روغن کل بکشند و بران کنند زایل کند و کمال صحت
 آورد و ریخته استقبا با انچه صناد کردن نافع بود و اگر غسل در چشم کنند سفیدی بکند و را ببرد و در سطا طالیس
 گوید نافع بود حبه رحم زنائی که رطوبه بسیار در وی بود تشف رطوبه بکند و قوه دهد و زهر را نافع و در اغلب
 و دار الحیه و بر ص را اسودد و چون سه روز هر روز دوم از وی غسل بخون سازند و پاشا منند و چون
 بار و روغن بنفشه سحی کنند و در کوش جانند حبه گرم کوش بغایت مفید بود و در حقه مقدار مستعمل از وی یکم بود
 تا دوم و بسیار حوزدن وی لون را سیاه گرداند و فسد معده بود و مصلح آن صمغ عربست و گویند کلنگین یا فاقا
 و بدل آن نمک تلخ یا نمک اندران بود و گویند بدل وی بوزن وی و نیم است و بوزن آن نمک اندران بود و بدیقه در
 گوید بدل وی یک وزن و نیم نمک بود **بوریطش** عرقش پاشا است و گفته شود اسال الله **بوریطش**
 در دار است و گفته شود **بورطاش** است و گفته شود **بورطانیه** کرمت السودا است و آن فاشر است
 و گفته شود **بورلویون** یونانی معنی آن کثیر الارجل است و آن بسفایح است و گفته شد **بورغلص** بزبان
 یونانی یعنی لسان الثور و آن کا و زبانت **و گفته شود بورنگ** با ذر و ج است و گفته شود انشا الله
بورحاشیشیت با پیش رو گوید ترایق پیش است و از آن جمله زهر مار و بیخ آن جد و است که از ابغولی
 ما و فرغین خوانند و گفته شود در حیم اسال الله **بورطرخون** یونانی یعنی کثیر الشعر و آن پر سیا و شانت و گفته شد
بول الناس کینه آدمی من با خاکستر رز بر جای که خون آید ضا د کنند با ناسته و سود منند بود حبه حله و
 سعه و خراز و بر ص خاصه با بوق و آب جاض طلا کنند و حبه مطولان عجب سود منند بود و نافع بود حبه
 کزندی افنی خاصه صحرای شامیدن و بران ریختن و با نظرون حبه کزندی سکه بواند و هر کزندی که باشد نافع بود

وجهه مجموع زهرها و چون بمانند در پوست اندارد در گوش جگانه کرم که در گوش بود پرون آورد و مومف کوبید چون
 کبیر کشند و کفی که بر روی آن بایستد بر نایل مالند قلع کند **بول الصبیان** کبیر کوه و کان چون در طرف مسین
 باغسل بریند نافع بود وجهه سفیدی چشم و دانه و ریش و رمد و تاریکی چشم برود و دردی بول که در بی طرف نشیند
 چون جند بران بگذرد بر عمره پندارند ساکن گرداند و چون باروی حنا سحی کنند وزن بخود بر گیرد و در رم
 راساکن کند و احتیاق آن را نافع بود وجهه کزندی افعی و عقوب کرمی و صحرای و کزندی سگ دیوانه با بورق
 وجهه حله و برص و جرب و جذام نافع بود وجهه ماده کوش که رفته اند بود چون پوست انار یا میزند و در
 گوش جگانه نافع بود وجهه کزندی همه حیوانات سودمند بود **بول الدواب** کبیر چهار پایان سود
 بود وجهه درد مفاصل چون نطوکنند یا در آن نشینند **بول الابل** کبیر شتر بهترین بول جل اعرابی بود که از ناخوب
 خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست و در روی بعضی نافع بود وجهه خاز چون ندان بشویند و شریف کوبید سود
 مند بود وجهه ورم حکو و باه را زیاد کند چون پاشانند و مفتح سده مصفاة بود بوقه و اگر در گوش جگانه ریش
 گوش را نافع بود **بول الکلاب** کبیر سگ چون بگیرند و ریخته کنند که منعقد شود موی را بدان بشویند سیاه کرد
 و بهترین خضابات بود و بر نایل استعمال کردن نافع بود بملق قلع کند **بول المعز** کبیر بز نافع بود وجهه درد عضا
 تخم آنکه تشنج و امتداد سوط کردن وجهه استسقا اشامیدن مفید بود **بول البقر** بهترین کبیر گاو و
 بود بوق را زایل کند و خراش را نافع بود و اگر با بر بگذارد و در گوش جگانه در گوش که از سردی بود زایل
 کند و چون در آن نشیند در و معده سرد که از یواسیر بود سودمند بود **بول الجاموس** کبیر گاو میش چون مرد
 صبر با وی بیامیزند و در گوش جگانه در گوش که از سردی بود زایل کند با حرارت تعالی **بول الخنزیر البرقی**
 کبیر خوک صحرائی سودمند بود وجهه سفیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند **بول الحمار** کبیر خر کوبید چون پاشانند
 در کرده زایل کند **بوش در بندی** شیا فلیست که از ارمن می آرند و آن نباتیست که تخم آن می کوبند و غلیظ
 میازند طلا کردن بر روی کرم و نفوس کرم بغایت نافع بود و طبع و مبرد بود و بر بثر طلا کنند سود
 مند بود و طبیعت وی سرد و خشکست در آخر درجه اول رازی کوبید چون با آب غلب بر توش
 طلا کنند منفعه تمام دید و بدل آن حوض بود یا شیا فلیست یا **بهار الخواست** و گفته شد **بهر ارج** و

کوبید و ضویران نیز و عطش هم خوانند و آن کل پد بلخی است بیارسی بهد مشک خوانند و بتبریزی کله موش و
 بکرمانی کوبید و طبیعت آن معتدل است نطوکن کردن محتل نفخ بود آن در عضو که باشد و بوبیدن آن محتل باد
 غلیظ بود از سردی شکم براند و محروم را نافع بود و در دوسر که از بخار مره صغیر بود ساکن گرداند اگر با کبیر برورند
 مانند بادام بنفشه و روغن رازی بکیرند بغایت خوشبوی بود و در صفت او مان منفعت وی گفته شود
 انشالله و اگر بعضی کبیر بادام کند لطیفتر بود **بج** بوزید است و گفته شد **بهم** دو نوعست سرخ و سفید
 و بهترین وی سفید بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و مسیح کوبید کرمست در دوم و ترست خفقانرا بطیم
 نافع بود و دل را قوه و مدرومنی پیفزاید و باه را انگیزد و فریبی دارد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد
 مقدار شربت رازی بکرم بود و اسحی کوبید مضر بود بسفلی و مصلح وی اینسون بود و بدل وی بوزن وی تودری
 و نیم وزن وی لسان العصار **ببقیه** بنقه است و گفته شد **ببض** بهترین وی تازه بود از خرغ خانگی و زر
 ده وی فاضلترین بود و باید که نیم برشت کنند و صفت نیم برشت آنست که اگر با پوست در دیک آب خوشا بپزند
 اندازند سفید بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بعد از آن بردارند و زرده آن کرم و تر بود و سفید
 سرد تر و با هم یک معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت زود بهضم شود و غذا بهتر و در جگر
 و سرفه و سسل نافع بود و باه را زیاد کند و زده وی بریان کرده فایض بود و چون غسل بر کف طلا کنند زایل
 کند و سوختگی آتش را نافع بود و منع و رهما بکند و در حقه جبهه فوطا معا سودمند بود و سوختگی از آب کرم بود
 بهضم بران بماند نافع بود و جراحت معقد و خضیه را نافع بود و اگر در سر که بریزند شکم بندد و دود و سفطار یا از نافع
 بود اما در بهضم سود خاصه منعقد آن و اگر او مان آن کنند در خوردن کلاف آورد و مطبخ وی بهر بود سنگ کرد
 نوک کند و تخم آورد و قویج آورد و اولی آن بود که فلفل و زیره و در صینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل تر با
 حوزند و سفیده آن اگر در گوش جگانه که ورم کرم بود سرد گرداند و در ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بماند سودمند
 و اگر صوف بدین ترک کنند و بر خیم بندند در خیم که از کرم بود ساکن گرداند وجهه درد خیم بغایت نافع بود و در خیم حکا
 نیدن و اگر تخم مرغ خام تخم پاشانند کزندی جانور را نافع بود و نیم کرم اشامیدن قوه مثانه و قرحه کرد و

خوشه سینه و نفث دم و نزل را سودمند بود **بیض اللوز و النعام و البسط** خایه مرغابی و شتر مرغ و ببط بهترین
آن تازه بود نیمه شب معتدل بود در گرمی نیک غلیظ بود و مقرب بود بقلج و ریاح و دوار و مصلح آن صغیر و نیک
بود **بیض العصاره** پیخته کجشک باه را زیاد کند بیشتر از همه بیضها و همه بیضها این عمل کند **بیض الحجل** نیکو
ترین پیخته کجشک تازه بود و لطیفتر از پیخته مرغ خانگی بود نافع بود در جبهه ناقصان و پیخته نذر و مرغ خانگی و کبک
مقوی دل و مستجمع اوصاف ثلثه باشد و مضرب بود با صواب که مصلح آن مثلث بود **بیض الحباری**
و اللقلق خضایی بغایت نیکو و مفید بود **پیش بدترین** زمره است و در غایت گرمی خوشگی بود و نزل
نافع بود بر برص طارکدن و جذام با آلوده دیگر و وی سم قتل مملک بود مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی
پیش موش است و فاد زهر ماسک و مافوقین که آن جداوار است و وی از سم افی زود تر نفوذ کند و فرو
سبیل نوعی از آنست و گفته شود انشاء **پیش موش** پیشایوها است و گفته شد اما پیش موش
حیوانیست مانند موش که معروف بفاره الپس و درین درخت پیش جای که دارد نافع بود در جبهه برص و جذام
و تریاق پیش بود واقعی و هرگز هر که باشد **باد التاء** تا نبول تا مول نیز کوبند
و تنبول خوانند و آن در قیست مانند ورق نارنج و در دریا بار بسیار باشد و بسیار خورند و طعم نزدیک بقرنفل
بود جبهه درد دهن سودمند بود و بوی دمان خوش کند و اشتیای طعام باز دید کند و باه را قوه دهد و دندان را سرف
کند و نشاط آورد و بد زرقه دهد و خون بن دندان باز دارد و معدود دندان و بن دندان را قوه دهد و خاییدن وی
و صاحب مناج کوبید طبیعت وی سرد است در اول خشکست در دوم قابض و محفف بود و شریف کوبید گرمست
در اول خشکست در دوم قوه جگر ضعیف بدید و چون بخورند و بعد از آن آب پاشانند نفس را خوش کند و
زایل کند و اهل هند عوض خمر بعد از طعام تنبول خورند و مفرح بود و غم زایل کند و باید که با کلس صدق و شیخ
دانگی و باره فوفل خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعم وی نیابند و تنویر بخشد و تنبول خمر اهل هند است و رازی کوبید
بدل وی قرنفل است که خشک شد تا **سمشست** حاض است بزبان اهل بربر و در اترج صفت آن گفته
شد **تا کلوب** بزبان بربری فریبوست و گفته شود انشاء **تا عتدست** بزبان بربری عاقور حاض است
و گفته شود انشاء **تب** که اذخر است و گفته شد تبر و هب است و گفته شود **تا السقبیر**

حرف است و گفته شد **سندرج** بسیار سی کند و خوانند و گوشت وی بهترین گوشت مرغ است و منفعت
مانند دراج بود و گوشت وی گرم بود و داغ و فم را زیاد کند و در خواص این زهر آورده است که زهر وی چون
بدان سقوط کنند خیال و سواسی زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم بخورند رحمت زایل
شود **سندرج** کسب است و گفته شود **ترمس** با قلاع مصری خوانند و شامی کوبند بهترین و سفید فربه بزرگ بود
طبیعت وی گرمست در اول و کوبند در دوم خشکست در دم منفعت وی آنست که کلف و بقی و برص بایل کند
و ریشها و انا که بر روی پدید شود و صلابت با غسل و سرکه طلا کند سودمند بود و آرد وی چون غسل پامید و لونی
کند یا با سرکه پاشانند گرم را بکشند و در شکم و آرد وی چون با سرکه ضما کنند بر بوق النعاس سودمند بود و آرد وی
چون با آرد جو با آب سرد بر درمهای گرم طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و آب آتش فاسی ضما کنند سودمند
بود و ریشهای ترک در سر بود و ریشهای پلید و جرب و در ابتدا **زنجبیل** و آثار که در بدن پدید شود و دانه که پدید
آید سودمند بود و چون با حر و غسل پامیزند وزن بخورند و پاشانند حمض براند و یک پند از دود وی بفر
را صافی کند و هر آنی که بود از رجم و غیر آن میرد و سده سپهر بکشد و جگر خاصه چون با غسل و سرکه و سدا
بپزند و چون بکوبند و با سرکه پاشانند غشای ساکن کند و مقدار سه مستعمل بود و طبع آن گرم را بکشد
و براف بچکان طارکدن همین عمل کند و اگر با پیچ مار پیون بپاشانند و بکوسفند که جرب داشته باشد
بنشیند البته زایل کند و اگر آب بپاشانند و پاشانند بول براند و شکم بپند و این ماسویه کوبید منع از وی نه شکم
براند و نه بپند و بد بود و در شخو ر هضم و خلطی خام از وی صافی آید و در عروق چون تمام هضم شده باشد و چون
تلخی از وی پیرون آید غلیظتر بود و در تر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زود تر از معده بگذرد و باید که با سرکه
یا آنجا که با نمک و صغیر یا آنجا که خورند و جالکینوس کوبید بدل آن در جلا و وزن آن با قلع بود و کوبید بدل
آن فوئج است و کوبید بدل آن شیخ ارمنی است و چون با سرکه بپزند و بر مفضل سرد ضما کنند نافع بود و در
بلغمی تحلیل دهد و در خواص این زهر آورده است هر دانه که خورد آن بسیار کشته باشد و فرد از ایشان که کوبند
چون بطیخ آن ترش بنشیند زایل کند و جرب چهار پایان زایل کند و شریف آورده است که چون جسته شد و بپزند
کشد و پوست آن جدا کنند و در یک مسین کشند و فیرانه بر آن ریزند و فیرانه که از او پاشانند و بپاشانند

تا ششتر نشف کند بعد از آن تندوی روغن کاو بر سر آن کنند و چنانچه تا منعقد شود و از آن صفا کنند ششتر
الصفا و حره السود او خلط خام لرج بود پس اگر خواهد که مسهل صفا بود در غرقه کنند کرم کرده و بر آب پخته
کنند اسهال صفا کند و اگر سودا را ببرد و خلط خام خواهد مابین و رگین صفا کند و این صفا و از اسهال
کثر است و این معالجه جهت طهیران و پیران که محل داروی مسهل باشند که مجرب است **ترید بشری** آن
صینی بود **جَبَبُضْ** مدور مستطیع محوف که در سوزنی سخیه تر شود و زرد و کوفته کرده و بر مایه وی جمع بود و کهن
و بار یک بنود و بستری میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و بپزند هیچ شیشه بر سر زبان ماند و تنگ سوراخ
باشد و باید که بوقت خراج کردن اول بخراشند و بروغن بادام حب کنند آنکه بکوبند و طبیعت وی کرم
و خشکست در سیوم نافع بود جهت رضای عصافی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از هر دو رو
و ما سر جو به کوبید مسهل خلط غلیظ لرج بود و واضح است که شما مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقوی کنند مسهل
بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی پیوسته و خنق در بدن پیدا کند و مضروب با مبع و بعد از آنکه خراشید باشند
بر روغن بادام حرب کنند و کثیرا اضافه کرده استعمال کنند و اگر تقوی وی بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود
اما شما مسهل غلیظ نبود و ترید زرد سیاه زهر بود مانند خرب سیاه بود و مداوی کسی که آن خورده باشند
مانند مداوی کسیست که خرب سیاه خورده باشد کنند و همان تدبیر کنند و ترید سفید محوف چنانکه وصف کردیم
نافع بود جهت درد معال که بلغمی بود و رخ را پاک کرد و اند تنقیه تمام خوردن و حقه کردن نافع بود جهت درد آن
نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت در دیست و دماغ پاک کرد و اند از بلغم لرج و مغلوب و صروج را نافع بود
سرفه که از رطوبات غم معده بود سودا و علامات این رخت آن بود که خندان سرفه باید که تا آن کند
تا خلط لرج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر با هلیله کابل خلط کنند و دای نیکو بود مصروع را و بدل آن نیم در
آن غار بقون و دالکینم آن صبر و دالکینم آن حفظ و کوبند بدل آن ترمس است و صاحت جلیع در موده آورده است
که بدل آن پوست پنجه درخت نوت است بودن آن و شربتی از ترید از نیم م تا یکم بود **ترجبین**
بهترین وی تازه سفید بود و طبیعت وی معتدل است در حرارت و برودت اما میل بحاراة دارد و لطیفتر از
قند بود و در روی رطوبتی است و طبع بود نافع بود جهت تهرای کرم و سرفه و سینه را نرم کرد و اند و خشکی

نشانده و مسهل صفا بود بوفی بخاصیت و سربل زوی تازه دهم تا پست مال شاید و شریف کوبید کرم و ترکت
در اول حفظ را نافع بود و اسحق کوبید مضرت بسیار و مصلح وی آب تهرندی بود و کوبند بدل آن مال الحام
باقند بود و کوبند جو آب و قند و کوبند بدل آن شیر خشک است **تراب القی** لنگر در است و گفته شود انشا الله
ترجبان یا در بنو است و گفته شد **ترابان** غافت است و گفته شود **ترفاس** کاه است و گفته شود
انشا الله **تراب الحاک** شک است و گفته شود **ترایق روستایان** نوم است و گفته شود **ترایق ترکی** مومیا
است و گفته شود انشا الله **ترایق الحیه** در کبج چشم کاکوهی و بزکوهی می باشد و از آن کاکوهی بهتر بود و در
صفت ابل گفته شد منفعت آن و بیش از آن از ارس بران خوانند **ترایق فارسی** حجر التیس است
و گفته شود **تشمیزج** سارسی چشمیزج کوبند و کاه کوه خوانند و ابل حجاز نشاء خوانند و بیش از آن چشمک
و بلغلی دیگر اطرا الیس کوبند و روستایان شیر چشم کوبند و حقه السودا شونیز را خوانند و طبیعت تشمیزج کرم و خشک
و قابض بقوت در چشم نافع بود بغایت و ابوسهل آورده است که چون بغایت سخن کنند شهادت بر پزند و
بریش قضیب کنند زرد نیک شود و بهترین وی آن بود که زرد بود بغایت سیاه و براق باشد **تشتیان** و تشمیر
نیز کوبند و آن بسفلی بخت و گفته شد **تفاح** یا سسی سبب کوبند و معتدل ترین وی شامی بود و بعد از آن
اصفهان پیس فوقانی و طبعی و آنچه تقه بود بد بود و همچنین نارسیده و تقه سرد و تر بود و آنچه ترش بود و قاقا
سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود و میل کبری دارد و آنچه ترش بود و نافع بود سرد و خشکست و شیرین
که رسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت و مصری کوبید شیرین کرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک
نور در دوم و آنچه سرد بود معتدل بود در سردی و تری منع نفول بکند خاصه و رقیق آن و تفاح مقوی دل بود و
مفرج غایت و روح را لطیف کند خاصه شامی و قوه معده ضعیف بدید و اگر در میان خمیر بران کنند سودا
جهت قلت شهوة طعام و نافع بود جهت کرم و دوسنطار یا و سوبق وی مقوی معده بود و منع قی بکند و عموم
نافع بود و تفاح شیرین چون کجته کنند و بر چشم نبندند که در کند ساکن کند و تفاح ترش که نشانده لازم صفا بود
و فی باز دارد و طبیعت بیند و رازی کوبید تفاح مقوی غم معده بود و محروم را نافع بود اما طبیعت المضم بود و
منفخ و اولی آن بود که چون از وی ثقل در معده یا بند آب سرد و طعام ترش بر سر آن بخورند بلکه شاداب خورند
سدا

ورق اسفند باج و مطبخ با خوردند و اطبا گویند بخاصیت نیان آورد و سبب ترش خلط سرد لطیف
از وی حاصل شود و سبب مر خلط معتدل از وی حاصل آید و شریف گوید چون ورق وی بکوبند و ده م از آن
پاشانند دفع زهر را بکند که کرم باشد و کوندکی جانوران بکند و شرب او بی جهت کزندی عقوب و هر زهر کرم که بود
نافع باشد و تقویت معده تمام بد شد و سبب ماکسیده مولد عفونت و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده بود
نیکی باشد و آنچه نه بود و مجموع میوه جانین بود و ادمان خوردن وی در اعصاب اهداث کند خاصا آنچه
رسمی بود و آنچه ترش بود دفع مضره وی بکوشش فتنه کنند و کف کنند در خواص این زهر آورده است که بوی
پوئیدن وی سودمند بود جهت موسوسان و مذبولان و قوه دماغ بد اما خوردن وی ریاح در عروق
اهداث کند و او جاع عضله را بکشد که بسل کشد از زهر آنکه چون هضم شود خونی که از وی حاصل شود بعضی
مخل شود بر ریاح لطیف در عروق و بعضی در عضله چون تندی در عروق پیدا شود اکثر آن که بکشد
و چون شکافته شود در شش زرد و سی پیدا شود بحال و نا در افتد که نباشد **تفاح الارض** بابوئخ است
و گفته شد **تفاح بری زرد** است و گفته شود **تفاح الحن** غریب و ح است و گفته شود **تفاح ارمنی**
شمش است و گفته شود **تفاح فارسی** خوش است و گفته شود **تفاح مانی** اترج است گفته شود
نفسیانا فسیا است و گفته شود انشا الله **تقده** کزبره و کشره خوانند و گفته شود **تقوه** زیزه روئیت
پارسی کرو یا خوانند و گفته شود **تلول** قناری است و گفته شود انشا الله **تمتم** سلق است و گفته شود انشا الله
تمر پارسی خرما گویند و طبیعت آن گرم و تر است در لول و گرمی وی زیاده از تری بود منی پیواید و صراع آورد
و دندان و بن دندان را تباه کند و خون غلیظ از وی حاصل شود سینه و شش و روده را نیکو بود و بسیار خوردن
صراع و درد و قلاع و خناق و درد دندان آورد و مصلح آن با دوا و خشخاش بود و بعد از آن سکجنین ساده
خوردند و چون در شیر تازه خویسانند و بخورند نفوذی تمام آورد اگر ادمان کنند در رستان خاصه چون دار صیفی
قدری کوفته و کشیدند از زنده زرافه بکند و باه را زیاده کند و لوز انیکو گردانند بغایت و مزاجهای سرد را جهت
در دلالت و در ک نافع بود **تمر هندی** مر خوانند و ضبارا هم گویند لطیفتر از اجاص بود و در طوبیت
کمتر و بهترین وی زرد تازه میوه دارد و بغایت ترش طبیعت وی سرد در سیوم و کوند در دوم و شنج

الرئیس گوید در خشک در سیوم و ماسر حوبه گوید سرد است و در وی رطوبه بود و مسهل بود جهت قی و تشنگی و تب
و غشی و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارند و شربتی از طبع وی نیم رطل کباب بود و کوبند
مسهل خلط محرق بود و حله نافع بود اشامیدن و جهت قلاع مضغه کردن و خفقان از اسودمند بودن از
کرم بود و دانه وی جهت حشر مستعمل کنند اما از هندی مصر بود و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل
آن الوی سیاه باشد **متساح** پارسی لنگ خوانند سر کین وی جهت سفیدی کینه و نو که در چشم بود بغایت
نافع بود و بوی جهت کزندی وی در ساعت درد ساکن کند و چون بکشد از زنده و در کوشش حکمانند در کوشش نافع
و اگر بدان ادمان کنند کرمی را بیل کنند در خواص این زهر آورده که اگر بر صاحب تب ریح باشد نافع و شریف گوید به
وی چون بکشد از زنده بار و غش کل در دلالت و کرده را نافع بود و باه را زیاده کند و خون وی بابلبله و امل خلط کنند و
بر سفیدی طلا کنند لئون آن باز لئون اندام کند و بر پیشانی طلا کنند در سردی و بر صد غین بمانند در خشکی را
نافع بود و گوشت وی چون با سفید پیوند و کسی را نگوید بخورد فربه شود اما غلیظه بود و زهره وی چون در چشم
بکشد سفیدی را بیل کند و عکروی چون بخورد کف در شیب بخون جنون از وی برود و اگر دندان وی از جانب
راست بگیرند و بر باروی راست بنهند جماعت را قوه دهد و حرکت تمام بود باه را و در خواص این زهر آورده است که
همه حیوانات فلک زیرین ایشان در حرکت باشند **المتساح** که فلک زیرین و پی وی با سوم بپوشند و قیو سازند و بفرزند
در زهری با در پشته صفادع قطعاً و از کنند ملاام که آن فیتله فروخته بود و چون طوف کند با پوست وی در پرون
قریه پس یاد زنده و سطح و هلیز آن قریه در آن دینه تکرک بنار دوا که پی وی بر پیشانی کشی چنگلی بماند که بشیرازی کشش با
غوج خوانند هر غوج که بر بروی آورند از وی بگریزد و اگر چشم وی بکشد وقتی که زنده بود و مجذوم بکشد نافع بود و آن
علت را بیل کند و زهر را بکشد که زیاده شود **تنبول** بانبول خوانند و گفته شد **شکار** دو نوع است معدنی و مصنوعی
و طبیعت آن گرم و خشک و لطیف نافع بود جهت درد دندان و کرم آن بکشد و آب خوردن باز دارد بخاصیت
و جلا آن بد و آنچه مصنوعی بود صفت آن چند نوع است یک نوع کفته شود نمک بکشد و یک جز قلی و بوره سه جز و اگر
نظرون کنند بهتر باشد و شیر کاه یا کاه و میش آن مقدار که از آبپوشانند بر آن کشته و بچوشتان مقدار سخت
شود و بعد از آن بافتاب بیاورند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است یک نوع بچ

مانند است و میگوید برف آنچه بریده باشد آنرا برنگ خوانند و آنچه نبریده باشد آنرا خنک خوانند و باید که
 بروغن جرب کنند و در جایی که باد راه نیابد نگاه دارند تا نبرد آنرا خنک خوانند و آن نیکوتر بود **توتوب**
 صنوبر که حکمت و گفته شود و از روی قطران گیرند و زفت و تخم آن قضم قریش خوانند و مینوت نیز گویند و گفته
 شود انشا الله **توت خلوص** ضد طمانند پارسای توت سفید خوانند و قایم مقام آنچر بود در انضاج آلاوی غذای
 بد و مد و معده را بد بود و خون فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرینی بود و طبیعت وی گرم است در اول و
 تراست در دوم و گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما در از زوده پیرون رود و بول براند
 و معده را بد بود و اولی آن بود که پیش از طعام خورند و بعد از آن سکنجبین پاشانند و ورق آن و ورق آنچر سیاه
 و ورق آنکور آب باران بچشانند و مویر ابدان بشویند سیاه گردانند و چون بگویند و باریت پامیزند و بر سوختگی
 آتش ضما که کندنافع بود و اگر بطیخ و ورق وی مضغه کنند در دندانها ساکن کنند و طبع پوست وی همین عمل کند
توت حامض معروف است بشامی بهترین وی سیاه بزرگ بود و بار سیده وی چون خشک کنند قایم مقام **خاق بود**
 و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تراست و گویند خشکی وی در اول است و در وی قبیض بود در دوم
 و آن و خلق را نفع بود و ورق وی خنای را نافع باشد و عصاره وی خشک کرده ریشهای بدر را نافع بود و خشک
 کرده وی شکم را بپزند و دو سطرار یا را نافع و پوست درخت وی تریاق سوکران بود و آب و ورق وی مقدار سه
 با نخجده چون پاشانند جهت کندی ریشها نافع بود و خوردن وی معضی آورد و مصلح وی اطریفل که حکم بود و حق
 گوید مضر بود بشش و مصلح وی انار بود **توت و خشک توت** العلیق است و پیش از وی توت سه کل خوانند
 و در علیق گفته شود **تودری** تودری که گویند و بزرگ و طحله و قصبه نیز گویند و پیش از وی تودری خوانند و صفتها
 قدیم و بیکرمانی مادر دخت و به تبریزی و رتیه طبیعت آن گرم است در دوم و خشک و عیسوی گوید تراست
 در اول و تودری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ و کلکون بهترین آن زرد بود و سودمند بود جهت سرطان
 که ریش شده باشد و آب طلا کنند و اگر آب پامیزند و بر سرطان باطن ضما که کندنافع بود و در معده
 و در معده بن کوشی و صلابت توتس نافع بود و ریشهای که در جشم بود پاک گردانند چون با غسل در جشم کنند و چون
 در شراب به پزند و پاشانند باه را زیاد کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظه که در گریه بود

در شراب

و شش بود **توتیا** انو است و بهترین آن هند است و بعد از آن زرد و بعد از آن کرمانی تنگ طبیعت آن
 سرد است در اول و خشک در دوم و جنبی گویند که سرد و خشک است در دوم و آنچه شسته بود و فاضلترین
 بحفقات بود و در بسیار نافع بود حتی سرطانات و در جشم را نافع بود و منع فضول بود در عروق چشم
 از نفوذ در طبقات بکند خاصه معقول وی و صحت چشم نگاه دارد و در هر هم حبه ریش قضیب و خصیه بقی
 نافع بود و معتقد و در معده آن و گویند بدل آون بوزن آن شاد و نیم وزن آن تو بال بود و گویند بدل
 سرطان بحری بود **صفت غسل آن** بکیرد توتیا کوفته و پنجه و آب پامیزند و در صره بنند که تنگ باشد
 نه غایت و در ظرفی سبز کنند و آب باران بر سر آن کنند و در آب می جنبانند بس آنچه لطیف رفیق بود با آب پیرون آید و آنچه
 غلیظه و در معده و در خرقه بماند بعد از آن آب را در ظرف دیگر کنند و دیگر آب بر سر آن توتیا کنند بچکان که اول و دیگر
 همان عمل کنند بعد از آن ابا بر کیرد و توتیا از وی بگیرد و اگر در معده درین آن باشد بپزند و توتیا خشک کنند و استعمال کنند
تودریون میگویند است و در شیش در کران صفت آن گفته شود انشا الله **توبال النحاس** لطیفتر از فسیس
 سوخته بود و آن خون مسافه گویند از آن در فسد و بهترین آن قیر سی و سیاه که میل بسرخ داشته باشند و رفیق بود تا
 بوستی و اولی آن بود که بر شش ز سخی چند بوبت بشویند چون خواهند که در در وی چشم بکار برند و طبیعت آن گرم
 و خشک بود در سوم قافض بود و کوشش زیاده را بخورد و خشونت اجفا را سودمند بود و تا یکی چشم زایل کند و جدا
 بد و اولی آن بود که حده دی بنشاسته بکشد و خاصیت وی در اسهال بلغم و آب زرد است و آن خنای مستعمل
 بود که نیم مال سخی کنند و بایک مال ملک السطیم حباب زنده و فو برند و مسهل بلغم بود و توت و گویند یک مال با ماء العسل بدهند
 این عمل کند اما بعد از آن قدری سر که پاشانند تا در اندرون نماند **توبال الحیدر** اقوی از توبالها بود و چون آهن
 سرخ شده گویند از آن در فسد و آن تحف و مقبض بود نافع بود جهت ریشهای بد **تو مالون** نوعی از توتعان است
 و آنرا غلقا خوانند و ورق آن مانند ورق کبر بود که در شکل و شاخه دارد و چون شکستند شیر بسیار از آن روان گردد
 و بغایت محرق بود **توتین رطب** آنچر تر از بهترین وی و زبری بود پوست باز کرده بعد از آن آنچه میل بسفیدی
 دارد بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود و آنکه گویند گرم است در اول و ابتدای درجه دوم و تراست
 در دوم و خام وی سردی مایل بود و در وی حلائی بود و بر تایل ضما کردن و بهی نافع بود و آنچه رسیده غلبه تر از

مجموع میزاید و در زود تر بکشد و در هر چه راناق بود و خوشه حلق و سینه را می کشد و تشنگی را از بین می برد
 که در اندک کرده و مثانه را سودمند و از رمل و هر چه باشد پاک کند و خاکستر خوب وی در دستار یا راناق بود و اسهال را
 حوزون و حقه کردن مقدار یا بچندم و لبن وی سودمند بود جهت کزندی عقرب و رتلا مالیدن و نارسیده وی بکشته
 کزندی که دیوانه و ریشتهای که رطوبه از وی روانه بود نافع بود و همچنین ورق آن با کمرسته و شراب بر کزندی این
 عوس خلا کردن سودمند بود و حوزون انجیر همین سازد از سکوم و قضبان وی چون پاکوشت کاه و صلب بر پزند و بتر
 مهر اسود و انجیر طبعی دارد و ورق آن طبعی و خوب آن طبعی و لبن آن طبعی و ورق مسخی قوی بود و لبن آن
 حادی لطیف بود و لبن آن خون کداخته و شیر بندد و از آن بسته بکشاید مانند آنچه و اگر بر صوف نهند و در دندان
 گیرند از خوردن پاک کنند و جرم کشیدن با عسل جهت ابتدا از اول آب نافع بود و انجیر در وی نفخ بود و موکد مره بود و معدله
 بد بود و مصلح وی بکسی بن ساد بود که بعد از آن پاشا مندا شراب از ج یا ریاس و غذائی خوردند باید که مری در وی
بن یا بس بهترین وی مدلی بود و طبعی آن گرم است در آخر در اول و معتدل بود در زری و خشکی
 لطیف بود و منفتح و محلل و بر در رمای صلب ضما کردن نافع بود و دامیل را بفتح دهد و صرع را سودمند بود
 و خوشه حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی سرکه طی راناق بود و سده جگر و سیر بکشاید
 و کرده و مثانه را سودمند بود و خوردن وی از سم این بود و چون آب وی غوغه کشد خنای را تحلیل دهد و لجه آن بدید
 و بکشاید و خوردن وی خونی بد از وی متولد شود و ادمان حوزون و کیش در بدن پیدا کند و سرد خرا نافع بود
 و در دشت و تقطیر بول را نیکو بود و مسخی کرده بود و انعاظه آورد و شکم براند و سینه شش را از اخلاط پال کند
 و مضر بود جهت جگر و سیر که متورم بود و اولی آن مع مزه کردن و مزه با دم حوزون با فوچ و سحر و حاشا نفع
 کرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی سرکه شراب خویاستند نه شبانه روز و بعد از آن بر سیر
 ضما و کشد نافع بود و اگر هر مایه از چهار دان انجیر در سرکه خویاستند و جنانچه ذکر رفت بخورند سیر را بکشد از اند و ضما ده
 کردن نیز بغایت نافع بود و جانینوس کوید بدل وی در الضاح حب صنوبر است و الله اعلم
باب الشا **ثانی الفیاض** که گویند و بنیون هم خوانند و آن
 ضعیف سداب کوبی بود و گویند ضعیف سداب بری و سداب بری حرم است و گفته شود الشا الله و سداب

کوبی برک آن بکوبد و لیکن در از تر و پس تر بود شایه وی در از بود و بوی عظیم منق دارد و تخم آن خالص است
 بود و طبعی وی بغایت گرم بود و محرق و مسخی قوی بود و محقق و در وی رطوبتی فضلی باشد و حقی
 بغایت کند از عرق بدن و موی بر ویاند و پوست پخ وی تر بردارد و الثعلب مالند بغایت نافع و استرخا
 و نفوس و مفاصل سرد را بغایت سودمند باشد و حقه کردن جهت عرق النساء نافع بود و نفث دم و فضول
 طلا کردن نافع بود و شربتی از وی در استقائیم بود با با العسل و سهل و مقوی بود و اگر زیادت از این بود
 بول و طبع بندد و در رم زیاد کند و ترا قزو سوزش حلق و معده و سرخی روی دارد و باید که غشی و ضیق النفس
 پیدا کند علاج وی بقی کشته بعد از آن بیره و مسکه و جواب بدهند و هر بشیر تازه در روغن کل و ازادویه تخم سداب
 بغایت نافع بود و این از خاصیت است و جانینوس کوید بدل وی در دار الثعلب حرف است و وی مضر بود بپناه
 و آلات بول و مصلح وی حب التامس و بلوطه باشد **ثانی** در خواسته آن لوبیا است و گفته شود انشا الله
ثانی حرف با بلیت و گفته شود انشا الله **ثانی** **الحجر** بفتح است و گفته شد
 در باب **ثانی** پیارسی هستان گویند و صرع بستان چهار پایان بود و نندی از آدمی گوشت وی مانند
 دشت بود و طبع وی شیرین بود و بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند و طبعی آن گرم تر بود و گویند مزاج
 وی سردی مایل بود و غذای صالح بود و سیر چای زیاد کند اما جود بلغم بود و در وی غلظی بود و مصلح وی سقتر
 و غک بود **ثانی** پیارسی رود باه گویند چون آب بریزند و بر مفاصل طلا کند بغایت نافع بود و خاصه
 بچنانان زنده بریزند و زمان نیک در آن آب نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند و پیه وی در مفاصل را کشد
 باشد و در گوشت سیر چون در گوشت جلا کنند و اگر بد آن امان کنند گوی سیر و در گوشت هر دو شش وی خشک
 کرده ساییده پاشا مندا بود و سرفه راناق بود و پیه وی چون در دهن گیرند در دندان را پاک کند و در جرم راناق
 و غریف کوید پیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بپایزند و الثعلب راناق بود و مجرب و زهره وی آب کف
 و اشع بکوزند مسادی و سوط کشند در پی کسی که ابتدا اجزام کرده باشد در هر روز یکبار سوط کند بغایت کمال نافع
 بود و اگر آدمی دندان وی در دست گیرد این از بانگ سنگ باشد و پیه وی چون بازیت اتفاق کنی بکوزند و بر بتر
 و مفاصل مالند نافع بود و پوست دی بغایت گرم بود از نیم پوستها مسخی تر بود و هر طوبه بچای را شاید پوشیدن

و محو و مزاج نشاید و کسی که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی زیاده بود سخو نشود و بی شتر بود و لایک
 زن آن بلغم مزاج و پیران باشد و در خواص این زهر آورده است پیه وی چون طلا کنند بر نازیان یا جوب و در
 اندرون هر خانه که بنهند مجموع کیلان بر آن جمع شوند و این موی کوبید اگر بادام تلخ را مغز بکوبند و بر گوشت
 افشانند و در دانه بخورد و بهوش شود **تخاریر** در داب است و کفنه شود انشا الله و بلغم اصل شام شمشام
 شام خوانند و سارسی و سنبویه خوانند **تقاه** حرف است و کفنه شود **نشان** طولید و
 و فتانیز کوبند و آن غلبه است و کفنه **سارسی** برف کوبند و صفت جلد و جلیه در صم کفنه شود انشا الله
نیل صبی سنگی سفید است که در سرها بخار بر نهد جبهه جلد و چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی سرد
 و خشکست و این ببطار کوبید زهره اسبوسی است و در الف صفت آن کفنه شد **غرة الحر** جوز الابهل کوبند
 و در الف کفنه شد در صفت اهل **غرة الطرفا** عذبه است و فرماز نیز کوبند و کفنه شود **غرة النوک المصری**
 جلنار است و کفنه شود انشا الله تعالی **غرة النوک** ارم مقل می است و کفنه شود انشا الله تعالی
غرة العلیق نوت علیق است پارس در کوبند و بشیرازی نوت سه کل کوبند و در علیق کفنه شود **غرة الکبر**
 حاشیخ خوانند و غرة الاصف نیز کوبند بشیرازی کوبند خوانند و شفیق قنار الکبر کوبند و طبیعت
 آن گرم است در سیوم و کوبند در چهارم و تر و کبر چون بارنگ و سر که بر پروردند لطیف بود و سده جگر کشاید و
 پسر و موده را پاک کند و طبع را نرم دارد و در کبر منفعت می کفنه شود انشا الله **نور سارسی** سیر کوبند و بستانی و بری
 بود و بری اسقور دیونست و کفنه شد و نوت کانی مرکب بود و قوه از نوت و کرات و طبیعت نوت گرم و خشکست در چهارم
 و کوبند در سیوم و در حرارت و پیوست از فصل قوی بود و محل نفخ بود و آب کردش را نافع بود و خاکستری و بیهی
 ما عسل طلا کنند نافع بود و در **الغلب** با عسل و روغن حبالبان پامیزند و با لند موی بر ویانند و جوب و قو بار
 سودد و خوردن وی خام یا بریان کرده یا چخته حلق را صافی کند و سرفه کن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی
 گرم را بکشد مجموع و علق از خلق پیرونا آرد و چون بکوبند و با سر که بدان غرغره کنند و چون در طبع و ورق وی ساق وی
بسته حیض براند و شیشه پیرون آن و وی نافع بود جهت که نندکی جانوران و سگ و پوانه و رتیل و این عس و عوقب
 و انفعی با ثرب خوردن و ضحاک کردن و طبع را نرم دارد و بول براند و در دهه را نافع و قتی که بی تب بود و مقوی به بود و قو

و ورق انشا نافع بود اما صداع آورد و در صدف چشم باشد و چون بکشد و حرارت و دانه وی کمتر بود و مصلح
 وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه و صاحب تقوی کوبند که مصلح وی بفتد و بلیله بود و بول نوت گرم
 نوت بستانیست **نوت الحیه** نوت بری را کوبند و آن اسقور دیونست و کفنه شد بعضی از منافع وی او
 دیگر منفعت وی آنست که رضای سرد و فاج و قوه و حذر را نافع بود و جالبینوس کوبند فاج و قوه و جذام
 و برص و این را سودمند بود و جوی با عسل کفنه پاشانند و دیقور بدوس کوبند بر صی و جوب
 و لبق را زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند بکیر نوت نوت بری و خورد بکوبند و آب را زایل کند
 و تخم را زایل کند و کفنه و چینه و عسل کفنه در حمام مثل نوره طلا کنند و در هر سه روز یک نوبت و در با کنند
 تا با عرق فرو آید و معنی کوبید جذام را زایل کند چون پاشانند در هر پنج روز چهار ماه با عسل و آب منفعت
 در با بکشد در شتر دیون کفنه شود انشا الله **نوش** حاشاست و کفنه شود انشا الله **نیل** بخیر و خیل
 و بجه خوانند پارس سید کیا کوبند و آن نوع از حشفت بود و طبیعت وی سرد و خشک است در اول و کوبند
 معتدل است و نافع بود جهت بر احتمای تازه و منع تر که کنند و پنج وی و تخم وی منع می بکشد و ادر او بول کند
 تمام و اسهال باز دارد و از تخم وی حقوق سازند سنگ کرده بر بزند و طبع آن ریش مثانه را سودمند
 بود با حراره تعالی الجلیل **باب الحیم جادی** لبه گرم و قور و زنهقان
 و خلوق کوبند و سحر الصعالبه و آن زعفرانست و کفنه شود انشا الله **جاری** سه نوعست
 یک نوع دخن کوبند و آن پارس از زن کوبند و بشیرازی الم و یک نوع جادوس هند خوانند و آن ذره است
 یارسی زره کوبند و یک نوع جادوس کوبند و پارس کاوش و بشیرازی کال خوانند و طبیعت آن سرد است
 در اول و خشکست در سیوم لطیف بود و در همه حالها بهتر از زن بود و خشکست در سیوم قابض بود و
 محقق بخیر لذب شکم پیوند و بول براند و خون بدازوی متولد شود و در صم شود و غذا اندک تر از مجموع
 حبیب و مکره ایشان مان پزند و چخته میزدند و مصلح وی است که با شیره تازه بزند یا آب سیوس و روغن
 مادام یار و روغن کاو یا روغن کخیج و جلوی جربا زبسی آن خوردند و بول وی در شکم بستی پنج است **جادی**
 حجر البقرا است و کفنه شود در حالت انشا الله **جادی** ضمیع در خیت که سانی کوتاه دارد و بر آن

حار و گرم و کوبند و آن صم

به برکت انچه می ماند و اما کرد تو کو حکمت بود و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و قول اصح بود که برکت آن کردست
 و برکت زیتون در از و ساق وی مانند خیارزه کشیده بود و کل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوشبوی و تیز بود
 وضع از وی چنان گیرند که ساق وی کنند تا پیرون آید و بهترین آن آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیزبوی
 بود و زود در آب حل شود و اول که از ساق پیرو آید سفید رنگ بود و چون خشک کرد زرد شود و چون بآب
 بکوارند برنگ شیر شود و اگر سیاه رنگ بود معکونی بود و غشی با شوق و موم کنند و طبیعت جاو شیر گرم و خشکست
 در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید که مست در سیوم و خشکست در دوم بر ورق النساء و مفصل سر دلا کنند
 نافع بود و بر دندان خورده نهند در ساکنی گردانند و صنداق و صحران نافع بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم
 را روشن گرداند و استقا و جکیدن کیز و صلابه رحم را نافع بود و چون با بصل بکند از دندان خود برگیرد و حیض
 براند و یکم بکشد و پندارد و در بستانه و بر دال جنب ضحاک کنند نافع باشد و با مویز بر نفس ضحاک کردن
 سودمند بود و قوی لجه را نافع بود و گردن کی جانور از او سر نه گمن را که از غلط غلیظ لرح بود سودمند بود و در
 درخت وی چون بخار کنند و بخود بر گیرند بجه پندارد و غروی چون با فستین پاشا مند حیض براند و اگر باز
 راوند پاشا مند گردن کی جانور از او نافع بود و اگر با شراب پاشا مند در رحم که سبب آن اختناق بود سودمند باشد
 و مقدار شربتی از وی مایه نیم ملک تا یک ملک بود بعد از آنکه در مطبوخ خویسانیده باشند و ابی هزار گوید اگر چه
 سه ماه یا چهار ماه در شکم ببرد فیتله از جادو شیر سازند و بخود بر گیرند و برون آید و حقه صرع و لعم الصبیان
 نافع بود و وی میخورد با عصاب صحیح و انشینی و مصلی وی را حوز بود و بدل وی سنگینی بود و از وی گوید
 بدل وی لبنی التین بود بوزن آن و ابی هزار گوید بدل آن بوزن آن قنده است و گویند و گویند یک وزن و نیم آن
 قنده است و گویند بدل آن دو وزن آن وضع زیتون بود و شیخ الرئیس گوید ظنی من آنست اشع زوکیست بوی
جار المیز گویند سلقی الحماست و آن نباتیست که در آب روید و نیلوفر مانند و اندکی از آب پیدا باشد و طبیعت
 وی سرد و قابض حله و در ریشهای بلید و ریشهای کمن را نافع بود و بدل آن وضع بطباط بود **جاسوس**
 خشک نش رندی است و در حاکفه شود انشا الله **جاکون** بسیار است **جاسه** با قلا قبطی
 بود و در مصر بسیار باشد و در ابا ایساده روید و ساقی وی بستر انگشت بود و بداری یک که مانند کلک

مانند کل سرخ بود و با قلا آن کو حکمت از با قلا بود و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد خجام و چغندر
 خج آن ازینج نی ستر تر بود و قابض بود و معده را نیکو بود و آرد وی چون پاشا مند جگر اسهال کبھی باز دارد
 و ریشی روده را نافع بود و پوست وی قوی تر بود درین فعل **جاکسو** تشنج است و گفته **جین رطب**
 بسیار سی پیتر گویند و بهترین آن شیرین لندیز بود که میل جلاوت داشته باشد و از شیر معتدل از حیوان صحیح
 البدن بود و طبیعت آن سرد و تر است در سیوم و گویند دوم غذای فربه کشیده طبع را نرم کند و منع ورم را
 بکشد و دفع مغرت کسی که حر است سنگ خورده باشد لیکن سنگ کرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن سسل
 بود با قنده صاحب تقویم گویند مصلح آن زیتون است **جین عتیو** پیتر خشک بهترین آن بود
 که روغن دار و شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم مصلح ریشهای بد بود و چون بانیت
 سختی کنند سودمند بود و جهت تخریص مصلح ضحاک کردن و پیرون آید مانند کانی رجمی و چون بریان کنند شکم بینند
 و پیتر مولد خلد در وی بود و در بدنه را لاغ کند و معده را بر بود و در شخو اهنم بود و خشکی آورده و سنگ کرده
 پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند و اگر با مکر که کان خورند نیکوتر بود **جیسی** جقی است و گفته شود
 انشا الله **جبله** جبله انک و جبله انک و جبله انک نیز گویند بسیار سی جبر انک گویند و آن تخم
 زرد خا بر است و پنجه وی ترید زرد است و گویند تخم رند سیاه است و فعل وی مانند فعل خرق بود و بهترین وی
 هندی بود و خلوقی رنگ برنگ شفق رنگ بغایت بود و در از قد مغزی بود بوی بلع و اخلاط غلیظ
 لرح را و خطر بود مکر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از نیم تا یک و اگر این زیاد بود کشته بود از خورده
 وی غشیان عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن بقی و آب گرم و حقه قوی که در
 وی شحم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه پاشا مند و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم ببالند و در این نیم گرم
 نشاند و بدل وی خربج باشد **جدول** سیار سی زرد و گویند و بخولی ما و فرین و بهر هندی
 ترسی و آن پنجه است مشابه بعد هندی اما بوزن ثقیله و صلبتر از وی بود بهترین وی آنست جوه
 چون بسانند بنفشج باشد و آن هندیست اما انچه از خطا نیست بزرگتر و بهترین هندی و اکثرش بنفشج و انچه
 هندیست اکثر بسیار می گراید و در زمهر هندی گویند که از افر اصل میخو اند کوه غظیمست و درین طرف کوه

اهل هند و آن طرف میکنند از حساب قنات آن پنج انجای روید و از آن سببی از بهر آن میکنند که بهر
 زهریت که بهندی از آبس خوانند و آن پنج باز هر دیت هر دو در یک موضع می رویند و چون بی پهلوی می روید
 قوه زهر آن بساطل میشود و اصل آن موضع آن بس میخیزند زبان نمیدارد و اگر این بس جایی دیگر می روید که میخیزد و آن
 پنج حد و از نیت نمیدانند کشته می باشد و بس را بجای پیش میخوانند و این مولف گوید اهل آن موضع از
 مایل و هلاک خوانند و پیش برترین بهر است تا جایی که تریاق فاروق باستحیاط آن مقادیر است
 خوانند و این مولف گوید ما فرقی چهار نوع است سفید و سیاه و بنفش و زرد و نیز می باشد و خطایان بنفش بر بی
 خوانند و زرد اگر بی گویند و سفید و سیاه هندیت و زرد و بنفش خطایست و در شهر ملتان تحقیق مقدار نیم هر پیش
 خوردن احوال بسیار می آید سیدن گرفت و جگر را از جایی بر ست و پنجه گشت متعارف حد و در صلا یزدند و بایک کله
 شیرینی بوی دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد و با نوع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع میشدند باز بخود
 افتاد و دیگر باز هم مایه صلا یزدند بشراب انگوری و بوی دادند باقی کردن آغاز نهاد و بعد از آن خواب برو
 غلبه کرد و چون در خواب رفت عرق بسیار کرد و چون بیدار شد غذا طلب کرد از آن هر قاتل خلاص یافت بادن الله
 نعم و خواص این دار بسیار است اولاً با دزهران پیش است که کرده شد دیگر در اعمال سجستان که از زمیز گرم
 سیرست و قاتل می باشد شخصی را مار یکیز مقدار نیم مایه یا شراب بسایند و بخورد و دانه از زهران مار فایز
 شد و در وقت بنوعان خدای عزوجل و عوفیه دله کننده را مقدار دو دانگ شراب بهرند نافع بود و در مغودا
 این سبطار و در منهاج این خوله می گویند هو التریاق السموم و باسرها حتی الیشی و الاغای
 و از منافع دیگر وی است که مجموع در دمار ایشانند اگر بر اعضای ظاهر باشد بر که یا بجلاب یا آب طلا کنند و اگر در پنهان
 باشد مقدار دانه یکی یا دو دانگ بسایند بقدر که شراب یا آب گرم یا بجلاب بحسب مزاج بهرند در دیشاند و چون
 در قوی و درد کرده و در دمه و سنگ کرده و مثانه و عسر البول را با سیر تخم خیارین بهرند نیز سود دارد
 و نیز مجموع او را بلغم و صغای و صغای و سودای در ابتدای و شما طلا کنند در ابتدا ماده باز کرد و در ابتدا
 تحلیل کنند و اگر محتاج نفع بود نفع بهر خصوصاً او را معانی جوی زیر بغل و بی ران که بسایند و طلا کنند
 درم را تحلیل کنند و اگر کسی اخیار یک پیرون آید یعنی دار و طلا کنند تحلیل باید بی آنکه خیارک بیزد و بکشد و بیج زحمتی

بوی زرد دیگر در ایام عرض و با هر کسی طالعون بر آورد این دار و با هر که بسایند و بر آن موضع طلا کنند تحلیل کنند و خلاص باید
 باذن الله تعالی و دیگر در راقه دهد و در ابتدا از تحت خنار طلا کنند نجابت نمیدود و بر پیشانی بپسند و شعله
 کل قدری بگویند و بر آن باشند گوشت مرده را بخورد و بصلح آورد دیگر کسی که دلاضعیف باشد و خفقان داشته
 باشد هر روز مقدار نیم مایه یا شراب بهرند دل را بغایت قوه دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام و با خنجر
 تریاق فاروقی ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت بکند و قوتی دل بهر دفع ضروری بکنند این دار و در مغودا
 خاصیت دارد که بلک زیاد تر بجهت آنکه تریاقیه در وی هست و چند آنکه گرم نیت و دیگر مولانا اصل الدین که
 از شگردان مولانا نجالدین محمود بن الفقیه البکری شیرازی علیه الرحمة بود مدعی قتل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی
 و کلمات شیخ الرئیس اندک شرح نوشته فرموده اند که هر که خاصیتی که در تریاق فاروق است درین دار و
 مؤد هست و عمو فرمود که مراد در معده بلغمی بود هر معالجه که کردم مفید نفعی چند عدد ازین حد و در روز کار صلا
 میکردم و بجلاب گرم می خوردم آن زحمت را بیل شد و شخصی را سده حکر بود و بهر تقاضا هست اجماع بهر حد و در
 این دار و با سبکچین بخورد سده کشاله شد و رنگ وی که زرد بود برنگ اصل خود آمد و دیگر کسی نه مثانه
 داشت و چهار روز بول او گرفته بود ازین دار و بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احوال وی
 جگانه ندید همان ساعت بول وی بکشد و نیم پیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
 و دیگر زحمت بوسیر ازین حد و در بدن موضع طلا کنند در دساکم کردانه و درم را تحلیل دهد دیگر آنکه در خنجر
 را نظیر ندارد بسایند و قدری و بجلاب گرم بخورد و دهن و قدری به پیشم پاره بخورد و در حال وضع
 عمل شود و دیگر صرع صبیان را بشیر مادر مقدار نیم دانگ یا دانه یکی بخورد و بهرند نافع بود و این مولف گوید این
 خاصیت در وی است بحقیقت طبعی را چهارده روز از صبیان بود که یک زمان از آن خالی بنود این دار و
 را بشیر مادر بوی دادند همان ساعت شفا یافت باذن الله تعالی و دیگر خدواند تب ریح را هر روز مقدار دو دانگ
 با جلاب گرم بهرند هفت روز سپای نافع بود اما تنقیه بدن باید کرد و دیگر در دندان را مفید بود مقدار نیم
 ازین دار و در بی دندان کیر و یار دندان طلا کنند در حال در دساکم کند و در دهن که بلغمی بود در میان چشم جگانه
 در دیشاند و آما سن پلکها کم شود و فرق میان بلغم و صفوانی است که بلغم را در دساکم تر باشد و صفوانی در دو

نیفتاد

و سوزش و جلدن آب پسته باشد در تقویه باه اثری عظیم دارد و مقدار نیم یا نیم مالک باشد آب گوری بخورند و غوطه
 تمام آورد و حکمای هند میگویند که مردم را از آفرین کند و میگویند که اگر بر هیچ سفید و بر صی طلا کنند سودمند بود
 و حکمای هند میگویند که درین دار و جلد و پوست منفعت است و کسی که خنک گرفته باشد بر طلق طلا کنند بقیه
 نافع بود حالیا آنچه تجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و صاحب تقوی کوبید از قول مسیح که طبیعت وی گرم و
 خشکست در سیوم و هم صاحب تقوی کوبید قرصه امعا آورد و مصلح وی شیر حلیم بود که آهسته تافته در آن انداخته
 باشند و صاحب نهان کوبید گرم و خشکست و لطیف و بدل آن زریاق سه وزن آن زرباد بود **جدال**
 بلج است و گفته شد **جدب** جبار است و گفته شود **جرجیر** سری بود و بستانی بود بری را با حقان
 کونین و بستانی را گفته اند بپارسی کیکی کونیند و شیرازی که در بترین آن بستانی بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت
 وی گرمست در سیوم و کونیند در دوم و خشکست در اول و زردی تر بود در اول و بوجیا کوبید گرم و خشکست
 در دوم آب وی اثر ریشماید و جرجیر در این بود و مصلح و منفع و هیچ باه بود اما مقصد بود و سرد و تریکی
 چشم آورد و مصلح وی کا هو و کاسنی و بقله الحما و سرکه بود و وی منی را زیاد کند و مصلح غوطه تمام آورد و چون
 با شراب پاشا مندر زریاق کنند کی این عرس بود و طبع بر اند و در خواهی آورده اند که چون جرجیر بکوبند و آسان
 در پنج انار ترش ریزند انار شیرین و جرجیر بر تی فو دل بر تی خوانند و از زبول بقیات کند و تیز تر از بستانی بود و تخم
 وی بعضی فو دل مستعمل کنند **جرجیر الحار** قره العین است و سیر نیز کونیند و گفته شود انشا الله **جرجیر باقلا** است
 و گفته شود **جرجیر المری** ترسی است و گفته شد **جرجیر** و **جرجیر** که مدانه است و گردانه نیز کونیند و در باب
 کاف گفته شود انشا الله **جرجیر** پارس میگویند که تیزی وی زیاد بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و چون کوبند
 غیر البول را نافع بود خاصه زنان و کونیند و از ده عدد از وی سرینند از نند و اطرافها و با قدری مورد خشک
 مستقی پاشا مد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سودمند و بریان کرده چمت
 کنند کی عقرب چون بخورند نافع بود و از نوز وی و خایه وی چون بر کلف طلا کنند سودمند بود و کونیند و مصلح در آن
 پای بر صاحب تب ربع او ریزند نافع بود و خوردن مصلح و جرجیر و حکم آورد و مصلح وی بقله الحما بود و بایز رقنا
جرجیر پارس است و گفته شد **جرجیر** ان فار است پارس میگویند خوانند چون بنگاهند و بکونیند کی عقرب نهند و در

سکی گرداند و کونیند بریان کرده و کونیند بر تایل و خنایر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و چون و چون
 شکافند بر موصی که خار یا جوی رفته باشد بیرون آرد چون طلا کنند و چون خشک کنند و بکوبند بقیات
 خود با غسل بر داء الشعلب مانند بقیات نافع بود **جرجیر** آسیا و آسیا است و گفته شود **جرجیر** پارس
 کز کونیند و بترین زرد بود و شیرین و کونیند سرخ تر تر بود و زرد غلیظ تر بود و غذای وی کمتر از غذای شلغم
 بود و طبیعت وی گرمست در آخر درجه دوم و تر است در اول باه را تحریک دند و مسهل و ملطف بود بول بر آن
 اما دیر مضم شود و متغیر و مولود خونی بد بود و باید که بقیات بخت بود و مصلح وی آب گاه و سرکه بود و خوردن
 و بصیری کوبید جرجیر مقوی معده بود که در وی لزوجه و بلغم غلیظ بود و سده بکوبند و مصلح طعام بدیده و ن با
 کونیند بود و شیک بود خاصه قطع بلغم بکند و سده بکشد و مقوی پشت بود و شعله جماع بر انگیزد و چون با غسل
 حوی کنند زرد مضم شود و رطوبه وی کمتر شد و در و هارت زیادت و باه را زیاد کند و منی پیغز آید و چون بپیر که
 نهند و غلگ معده و جگر و سیر را نافع بود **جرجیر** اشتقاق است و گفته شد **جرجیر** و **جرجیر** است
 که گفته شد **جرجیر** غرة الطراف است پارس کی کز مالک خوانند و بیشتر از کز باز کونیند طبیعت وی گرمست
 در اول درجه اول و خشکست در آخر آن و کونیند سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند با آب
 و سرکه و بر سیر زخما کنند نافع بود و در ریش ششید اسودند بود و مقدار دوم مستعمل بود و چون پاشا منند
 نفث دم را نافع بود و اسهال کمن و زنانی که رطوبات از رحم ایشان زیاد بود و بر قان را نافع بود و بر
 کونیند کی ریتلا صفا کردن نافع بود و اسحق کوبید مضر بود و مصلح وی دو قوبه بود و کونیند بول وی نیم
 وزن آن پوست انار و نیم وزن انزروت سرخ **جرجیر** دار و خسودار و **جرجیر** گفته شود **جرجیر** خشک است
 و گفته شود اساده **جرجیر** زعفران است و گفته شود انشا الله **جرجیر** شیمینج است و گفته شود **جرجیر**
 جلیین است پارس کی خوانند طبیعت آن سرد و خشکست چون بپزند و بر سر کسی که رعاف داشته
 باشد طلا کنند خرق باز دارد و چون بر شکست که استخوان طلا کنند نافع بود **جرجیر** فو لیوزه خوانند و کونیند
 و کیونیند و آن دو نوعست صغیر و کبیر وی پارس میگویند خوانند و صغیر بیشتر از کبیر است خوانند بهترین
 آن صغیر بود و شامی تازه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت صغیر گرم بود در دوم و بر خشکست

است اگر از طرفی از وی شراب پاشا مندی کند اگر چه غلظتی بود که و آنکس که باخود دارد از تنفس این بود و اگر در
شیب جاذب باشد از احتلام به این باشد باذن الله تعالی **جند** نوعی از انجیر است بیونانی سیتو موری کونید و اجا
سوقاسین نیز کونید و معنی آن تین احمق است و ورق آن بورق نوت ماند و بغایت بی طعم بود و درخت
وی بسیار شیر بود و در وی قوتی جاذبه بود از غلظت بدن و شیر و وی نافع بود جهت او را همانکه دستخوار تحلیل یابد
و خنایر و طبع وی تری و نافع بود و عصاره ورق وی بر درمهای صلبه باز و جو صفا کردن سود دهد
و دامیل نصیح دهد و با اشتق بر سیر صفا کردن نافع بود و کزندی جانوران خوردن و طلا کردن سود
دهد و معده را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی آن بود که بعد از آن کلنگین به سکنجین خورد **جند**
پنجی است که بشاقل مصری ماند برنگ و کونید از زمین زرخیز و کونید از بسوزنی زرینی از زمین برگشتند
و در میان اهل چین عزیز باشد و کونید از ترکستان خیزد و معروف بود و نیم خطی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس
و خنای را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی نیم م بود **جنطیانا** و نوعی یک نوع رومی و یک نوع بر مقل
و آن پنجی سرخ است مانند اژه انگشت سبزه و بزرگتر و کونید ویرانام پادشاهی خوانند که ویرا حنطی نام بود و کونید
حنطیس الملک و بهترین وی رومی است که بغایت کسری و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک است
در دوم سده جگر و سپر بکشد و حیض و بول براند و چون نیم مای با شراب پاشا مندی تر یاق کزندی عقوب و همه
گزندگان بود چون با غسل بر شستند و آب نیم گرم و بر موضع کزندی صفا کنند نافع بود و اگر فرزند از وی زن بخورد
کیم و کیم پیدا شود و تر یاق کزندی مایه و سکه دیوانه و زهرهای کشته بود و در جگر و معده و ذات الحجب را نافع
بود و در دار و مای چشم بعضی فینون مستعمل بود و بوق را زایل کند و اسحق کونید معده است بسینه و مصلح وی است و
لو قند ریونی بود و بدل وی رازی کونید یک وزن و نیم اسار و نیم وزن آن پوست کبر و کونید بدل آن زراوند بود
است و این زهر در خواص آورده است که هر زنی که خون حیض زیاده رود و باز نه بندد و است جنطیانا را رومی و کونید
و با جفا بر شست و بر دست بند و خون باز دارد و این محبت و تجرب رفته بار **جند** ستر قسطور یون کونید و
خرمیان هم خوانند پارس قندیس قیری کونید و خایه سک آبی هم کونید و آن خضیه حیوان جوی که هم در آب
زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندز خوانند و بهترین آن بود که دو خضیه هم جسفیده بود و پوست

آن بغایت رقیق بود و آنچه ستر بود و هر دو هم جسفیده نبود و غشوش بود و غش آن یکا و شیر و صمغ کنند و اندکی جند
پیکستر و چون بر شستند و در شانه کونید و خشک کنند و طبیعت جند پیکستر گرم و خشک است در سیوم
و کونید در دوم و وی لطیفتر از ستم سخات بود نافع بود جهت عصب سرد و فاج و اور غشه و حذر و نسیان و
صداع که از سردی بود و کز کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و کیم حده بیندازد و شیمه پیدا کند و صاحب
منهای کونید ستر بتی از وی زیاده از یکم نشاید و صاحب مغزه کونید دو مای جند پیکستر و قدری فو تیج بری پاشا مندی
حیض براند و کیم و شیمه پیرون آورد و چون بکونید و بر پزند و بغایت صحت کنند و در چشم کنند جلا اجتم بدید و
خون با سر که پاشا مندی مقدار نیم م معق و فو اق را نافع بود و چون پنجم پاره زن بخورد بر کیم باد با می سرد که
در جم بود سود دهد و بر کزندی عقوب طلا کردن نافع بود و ما سر که آتشامیدن دفع سموم و ادویه کشیده
بکند و سده که در اعضا باطن باشد بکشد و کوی که سبب آن سردی بود سود دهد و چون مقدار عدسی بر غش
نار دین بکند از د و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند و جهت حذر و استرخا، اعضا،
و فاج و نگرش سرد بغایت سودمند بود و اگر پاشا مندی تر یاق کما می سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی
خاصه فینون و فو تیج سرد خواه باغمی خواه ریخی خوردن و طلا کردن و حقه کردن نافع بود و خفقان
که از سردی بود سودمند بود و اگر در قصبه جگانه عسر البول را که از خلط بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب
سمیات آورده که جند پیکستر که لون آن بسیاری رند یکم کشته بود و بعد از یک روز و این هزار تخمین کونید
و صاحب منهای کونید و غیره کشته بود در روز دوازدهم و ای آن بقی کنند شبست و فو تیج و سبستان و غسل
و بعد از آن محاضراتی بدهند که با دز هر ویت یارب فوا که رتش با سر که با شیر فر و بدل وی بوزن آن پنج
و نیم وزن آن فلفل و کونید بدل آن مسک است **جند** عسل اراعی است و گفته شود انشا الله **جند** قسطور
یونست و گفته شود انسا الله **جند** در دشت و بسیار باشد و طبیعت آن گرم و تر است در اول طبیعت را
نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خونی اندک زوی حاصل شود و بدل آن هلیون **جند** الرمان کل انار
بتانیت بشیر از وی کلک را خوانند و منفعت وی نزدیکست **جند** البینش و شف است و گفته
شود انشا الله **جند** مطلق راسن است و هم گفته شود انشا الله **جند** النسر

باقلا است و گفته شد **جنبید صغیر** است و گفته شود انشا الله **جوز خفس** خوانند پیازی گردکا گویند
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در اول درجه دوم و گویند گرم و تر است در دوم و سیح گوید گرم است
دوم و خشک است در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنگ بود و ورق وی و پوست قابض است اندرونی
که بر مغز حبسیده است رقیق در وی قبض بود و شکم ببندد و پوست سوخته وی محفقی بود بغیر از آن و مغز جوز
چون بخاشند بر درم سوداوی که ریش شده باشد ضما که نافع بود و صمغ وی بر ریشهای گرم نافع بود چون بر آن
پاشند و مغز وی مغض را ساکن گرداند و شکم ببندد و چون با جری بخورند شکم براند و اگر بسیار خوردند گرم دراز
و حب القوع پر دین آورد و اگر با الخیر و سد اب بخورند پیش از آن دو به قیاله با در هر آن باشد و اگر بعد از آن بخورند
همین سبیل در چون با عسل و نمک و پیاز میزنند و بر کنند کی سکه دیوانه و گزند کی آدمی نماند نافع بود و چون
با پوست بخراب و زیت بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و بر دیانند و بر دانه **الشعلب** نیز نجابت
سودمند بود و پوست اندرونی وی چون بسوزانند و سحی کنند و با شراب بپزند و زن بخورد بر کبر منع خون
حبض میکند و پوست درخت وی و ورق آن چون ده ماه از وی پاشانند تقطیر السول را نافع بود و شریف
گوید پوست گردکان بنیز گویند و چند پاره خبث الحیدر در آن اندازند و یک هفته را بکشند و هر روز چند تن
بجانبانند بعد از آن خضاب کنند موی سفید سیاه گرداند و صمغ عجب بود و چون خراز و قوبا بدان مالند
منفعتی تمام بداند و این مولف گوید چون جوز در اقلیمی دیگر برند که در آن نرود انجا از هر ی بود و چنانکه
داکی از وی کشنده بود و چون آب بجوشانند و آب آن مضمضه کنند لثه را محکم گرداند و استرخا آن
زایل کند و خوردن گردکان گرم مزاج را مضروب معفن و صدمع بود و زبان کران کند و دکان و حلق
زبان دارد و مصلح وی سکنجین بود یا خشخاش و بادام و گردکان کهن نباید خوردن که بر بود و غشیان و
غشمتی و کرب آورد و نزدیک بود به کسی که غنصل خورده باشد برب فواکه ترش مانند رب عنونه و ریاس
و سبب کنند و بدل آن بوزن آن حبه الحضر بود و گویند جوز هندی **جوز هندی** نازکی است و گفته
شود انشا الله **جوز حندم** کوز کندم خوانند و خرو و الحام گویند شیرازی کل کندم گویند رازی گوید گرم
و تر است منی بپزداید و فریاد آورده و باه را برانگیزد و قطع نرفدم بکند و قوبا زایل کند و منع از روی کل خورد

بکند و فوس گوید در وی قوه مبرده مطفی بود و اندکی محفقی بود **جوز بو** **جوز الطیب** خوانند و سبب است
سرخ فرب بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم شش نافع بود و بوی دمان خوش کند و قوه جگر و معده
بدیه خاصه فم معده و سبیل را سودمند بود و قوه باصره بدیه و شکم ببندد و عسر السول را نافع بود و منع
نمکند و در دسپز کهن و سده را نافع بود و باستقای طی سودمند بود و مقدار استعمال از آن در درم بود
و بدل وی یک وزن و نیم سبیل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسا سه است و اسحی گوید مضر بود
بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقوی گوید طبیعت یسند محمد محکم بود و مصلح آن جلاب گرم بود
جوز الابل ثمره العر است و گفته شد **جوز القی** مانند خرق سفید بود در قوه و طبیعت آن گرم
و خشک بود مقوی بلغم و رطوبه بود مقدار در دوح و در قیاح و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل آن بوره و
و خردل بود **جوز مائل** جوز مائل نیز گویند و جوز مانا و جوز مایل و جوز مغاشل و جوز رب هم گویند و
بهندی تنوره گویند و دانه نیز گویند شیرازی کوز کنا خوانند و آن دو گوشت یک نوع بشکل جوز القی
بود و یک نوع خارناک بود مانند جوب سومان خوش و لون پوست و سیاه بود و زرد رنگ و سفید
رنگ نیز بود و دانه وی از تخم باد بجان بزرگتر بود و از تخم لقا که کوچکتر و زرد رنگ بود و اندرون جوز وی
پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و سردی مانند سر باد بجان لقا بود و طبیعت وی سرد است در چهارم
و تر بود نافع بود حبه ۱۷ مفرط مله تب چون قیر اطلی از وی بخورند دماغ زاید بود و سکر آورد و دانه کی
از وی صاحب جامع گوید مضر بود بدل و یکم از وی کشنده بود در روز و مغنی و مقوی و منوم و مسبت
و مخدر بود و مداوی وی بقی کشند بآبی که نظرون در وی جوشیده باشد باروغی و بعد از آن شیر تازه بپزند
با سرکه که صغیر و انجدان و فو تیج کو بهی در وی جوشیده باشد و گویند یک مال از تازه وی البت کشنده بود
و نیمد اندک در شراب بکسی دهند منتهی زیادت آورد **جوز الکوش** جوز القی است و گفته شد **جوز المرح**
حب کا کج گویند است و گفته شد **جوز السرد** بهترین وی تازه بود و شیرازی کوز کلان خوانند طبع
وی سرد و خشک بود و قابض و اسحی گوید گرم است در اول و خشک است در دوم بر فتنه نماید کردن
نافع بود با اسر شیم و اسر اش و قطع خون بکند و قوه اعضا بد و چون بکوبند با الخیر و فستق سازند

و در پنی اندک گوشت زیادت بخورد و با شراب سودمند بود چته عشر النفس سرفه گفته و بلغ و فسیان
و مقدار مستعمل از وی نیم م بود تا نیم مال اگر کجاست درنی که درج وی بیرون می آید یا مقعد سود
بود و صاحب قویم گوید مضروب بدل و اعصاب و مصلح وی غسل بود در غش بادام و جالینوس گوید بوی
خوش کند و سده بکشد و قوه معده بدهد و صدراعظم در نافع بود چون با غسل و کلاب بر سر طلا کنند و ده
دیسقوریدوس گوید متوی جگر و معده و پسر زو اما باشد در دشتیقه رافع بود و ذین و ایتز کند و فولکس
طبیعت را به بند از خون و صغیر قوه بدن زیادت کند و نشف و رطوبات از غرق بکند و اسحق گوید
صفار آورد و مصلح وی غسل بود و بدل آن صاحب مناج گوید نیم وزن آن پوست نار و نیم وزن آن کوز
سرخ بود و گویند بدل آن نیم وزن آن اهل و نیم وزن آن اهل و نیم وزن آن کوز و سحر گویند بدل آن نیم وزن
آن که مارک و نیم وزن آن پوست امار است **جیلداو** رقا خوانند و آن سرخ است و گفته شود انشا
باب الحاء حاشاء مامون گویند و

و ترس نیز گویند و صغیر انجار است سم خوانند و نفس گوید بود که کوهیت و گویند ورق خردل نباتانیت
و گویند بر یک سپند است و شتی باشد آنچه محقق است نوعی از بود که گویت کلهای که جگر بسیار دارد مانند فرما که
سرفه نایل بود و قصبه بار یک در دمانند قصبه از خود بر که دارد بشکل برک عبده کپره و بیشتر در کوه بود و در آ
کوه نیز باشد طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم محتل و مقطع بود و سخت و حیضی بول براند
و کیم پند از دوسده بکشد و بر عرق النساء با شراب و سویی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع نفث
دم بکند و اگر بانگ و سر که پاشا مندم سهل کیموس بلغی بود و اگر با سر که بر درم بلغی ضماد کنند تحلیل دهد و محتل خون بسته
بود و نایل را تحلیل دهد و نش و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوه با صره نگه دارد و معده
و جگر را پاک کند و چون سخی کنند و آب و غسل بر شند مقدار دو مال و پاشا مندم قویج را نافع بود و قوه کرده
بدید و مجامعت را نیکو بود و در دهن و حلق را سودمند بود و مقدار در دهن مستعمل بود و جالینوس گوید نافع
دلقه و بسیار نافع بود و اندر دماغس گوید چون بگویند و سخی کنند و محمل بر شند و بر سر طلا کنند سودمند بود
و اسحق گوید مضروب و لبش و مصلح وی غش است و بدل وی جگر و نیم صغیر کوهی و گویند یک وزن نیم و نیم چون

و شراب وی اشتها یا درد و هضم بکند و مسهل کرم و بلغ باشد **حافر المهر** سود بخاست و گفته شود انشا الله **حج**
خاریست که تر جبین از وی حاصل میشود و نبات کثوث بروی پیچیده شود و بشیرازی خارا را خوانند و صغاره
وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی را نیک کند و کل وی چته بواسیر بغایت سودمند بود **هالوما** شنج است
و ابو خلسا گویند و گفته شد **حافظ النخل و حافظ الاطفال** هر دو اسم فرقی نیست و گفته شود انشا الله و فرقی
نیز گویند **حالی الشعر** فاشرا است و گفته شود انشا الله تعالی **حافر عمار الوض** سم فر کور است چون بوزا
و پاشا مندم صحر را نافع بود و چون بازیت بیا میرند در بر خنایر طلا کنند تحلیل کند و دار الشعلب را نافع بود
حافر البرودن سم استر است چون بوزا مندم صحر را سودمند بود و چون بازیت بردار الشعلب و خنایر طلا کنند
نافع بود انشا الله **حافر الحمار** سم فرا است چون از سم را است وی نکیس سازند و مصرع با خود نگاه دارند صحر
از وی را نیک شود و دیسقوریدوس گوید کلهای فرخون بوزا مندم و پاشا مندم خیلی دروز متواتر هر روز بوزن
فلحمار مصرع و نافع بود و چون بازیت بیا میرند در بر خنایر طلا کنند بکشد از اند و بردار الشعلب طلا
کردن نافع بود و بر شقای که از سر ما بود ضماد کنند زایل کند **حب النیل** قرط مندم لیت طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم و گویند سرد است نافع بود چته برص و بهی سفید و مسهل خلطها
علیظ بود و سودا و بلغ و کرمها و حب القرع و شربتی از دانیکنیم نایم بود با دویای دیگر و عرق النساء و قوس
را نافع بود و آنچه از در داء خلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند و معار بشوید قوه معده بدهد و سده
حکمر بکشد و ورم سبزر و مسهل مراد سود بود و وی کرب و غشیان آورد اول آن بود که بر دهن بادام جرب
کنند و علیل با وی خلط کنند و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن شحم حنظل و دانکی وزن آن
حجر ارمنی باشد **حب المساکین** لبلا است و گفته شود انشا الله **حب الضراط** مازر یونست و گفته شود
حباقا درق گویند و آن چند قوی است و گفته شود **حب قودنج** است و گفته شود **حب غرغر**
حب الزلم است و گفته شود انشا الله و این موکف گوید حب غرغر غیر حب الزلم است و آن بر شکل میلی
است و قتی که در غلاف بود و رنگ بیرون وی بزرگی زرد و اندرون وی بغایت سفید بود و خوش
طعم قوه باه زیاده کند و منی بپزداید و سخن **حب اللو** حب الکاج است و گفته شود انشا الله تعالی

حب حب کل حب السمه است و گفته شود انشا الله **حب الوز لسان** العصاره است و گفته شود **حب السمه**

حبیت سیاه رنگ از خود کو جگر و خاسیان از انقل خواهد خواست و مستعدی بغایت سیاه بود و مغزوی
بغایت سفید و طبیعتی گرم و تر بود در اول و کونید در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و حتی زیاده کند
و باه را قوه دهد و مقدار ده م بکوبند در آب بالند و صافی کنند و قندی آرد و قند دروغی بادام بزرگ یا
کنجد حلوا پزند و پاشا مندی بدن لاغر افزاید کند چون سبب لاغری از سردی بود و خشکی بود و وی دیر از معده
بگذرد و مغز و دیش و مصلح وی قند بود و بدن آن نیم وزن آن مغز بسته و نیم وزن آن کنجد و کونید بدل آن
حب محلب بود حب الزم کونید بزرگ الحوش است در شیر از حب الحوش مشهور است حب الزم پاریسی
نم کنکر کونید و آنچه محقق است آن تحسین بلون حیل و مثلت شکل بود و تحسین با پوست توان خائیدن
و مینت وی در شهر و رود و فلفل السودان خوانند و این ماسویه کوبید که مست در سیوم و تر است
در اول و عیسی کوبید که مست در دوم و تر است در اول و صاحب مناج کوبید که خشکست و در وی رطوبتی
عضی فلفل بود منی زیاده کند بغایت و تحریک شعله جماع بکند و بزرگ افزاید و قوه بدید و مغز و فلفل کونید چون
نجانید و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و وی مولد صداع بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی شقایق
حب الخروع پاریسی نم پیدا نجر خوانند و بیشتر از وی کنند و در باب خادر صفت خروع منافع وی گفته شود
انشا الله **تفک حب البلسان** نم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر جای دیگر نمی رود و صاحب مناج
مهور کرده است که گفته کنان حیوفا ریونست و حیوفا ریون گفته شود انشا الله در ما و طبیعت حب بلسان
گرم و خشکست در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و گرم گرم که در شش بود و سرفه و عرق النساء و صرع و سرد
و عسر البول و کزندی جانوران را نافع بود چون پاشا مندی و اگر کچو شاند وزن در آب آن نشیند گرم را بکشد
و جالبینوس کوبید در سر کس را سودمند بود و در معده و در فسی کوبید بروده معده را نافع بود و موی
بر داء الثعلب و داء الحیه برویاند و پنج موی را قوت دیم و دیسور و کوی قوه معده بدید و اشتها
طعام بازید کند و هر بلغمی که در معده بود زایل کند و در دیلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود و مقدار استعمال
انوی دوم بود و کونید مغز بود بمثانه و مصلح وی کثیر بود و بدل آن عود بلسان بود و کونید بدل آن نیم وزن

آن بوجت سلخه و ده یک آن بسیار **حب حین** و حین نیز کونید و آن دغلی است و گفته شود **حب حین** مصلح
انسون است و گفته شد **حب الال** که مازک خوانند و کرم ازق کونید و آن خمازج است و گفته شد و ده علم
حب الکاکیج جوز الخرج خوانند و آن بزرگ کاکج است و آن دو نوعست یکی نوع را بنیر از وی بزرگ در پرده
خوانند و یک نوع دیگر کجوس خوانند بهترین آن بزرگ سرخ کوبی بود و کونید بستانی و طبیعت آن سرد
است باعتدال و خشکست و عیسی کوبید سرد و خشکست در آفریده اول تا دوم و کونید در سیوم معض یا نافع
بود و بول براند و ریش کرده و مثانه را نافع بود و اسهال کوبید صرغ را نافع بود و اعما که عارض
شود در سر چون دانگی از وی بادانگی شونیز سخی کنند و بار و غنی بنفشه پامیزد و دو بار بدن سوط
سازند تا سه بار زایل کند و فوس کوبید چون یک جزو از وی خشک کرده سخی کنند با فزوی از شج ارینی و
پاشا مندی که در کهای که در شکم بود پیرون آورد و وی مغز بود بکرده چون بسیار مستعمل کنند و حذر در سر میاید
کند و مصلح وی کل پاریسی بود و جالبینوس کوبید بدل آن غلب الثعلب است **حب السودا** سونیز است و گفته
شود انشا الله **حب السفرجل** پاریسی به دانه کونید بهترین آن بود که از به ترش گیرند و طبیعت وی سرد
و تر بود و در دوم بلینی بود بی قبضی نافع بود جهت خشونه خلق و قصه مشش و لعاب وی رطیب کند و
یوسته زایل کند و حاره ساکن کرد اند و مقدار دو درم از مغزوی چون بکوبند با نبات و حب زاید بالغباب وی
با نبات و روغن بادام بخورند سرفه گرم را سودمند بود و اسخی کوبید مغز بود بکرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی
بزرگ قطونا **حب الترشا** بزرگ الحاضی است و گفته شد **حب النقد** بزرگ الفخکشت است و گفته شد **حب القطر**
خیسفوج کونید پاریسی پنبه دانه کونید بهترین وی بزرگ مغز از بود و طبیعت وی گرم تر است در دوم
و کونید سرد است نافع بود جهت ربو و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع نرم دارد و مقدار استعمال از
وی هفت م بود و کونید مغز بود بکرده و مصلح آن خمیره بنفشه بود و بدل آن نم کنکر بود **حب العرعر**
ثمره العرعر است و گفته شد **حب المنثم** حبیت بمقدار فلفل و لون وی میان زردی و سرفی بود بغایت
اعطس و خوشبوی بود و زرد خشک و مغزوی بغایت سفید بود و معطر و امل بین و حجاز در عطریات بکار برند
و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم استر خا معده سرد را بغایت مفید بود و قوه عام بدید و هضم را یاری

و شش رطوبات بکند و متوی احشاسه بود و با جسل اعصاب و انا فیه بود و زیادت کند
حب القلق بزهر الرمان بری است بسیار سی قارده دشتی خوانند و غلات پنج وی و بمقدار نزدیک
 بلو سیاه بود و در طعم وی اندک تلخی بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم
 و گوشت خشک بود قوت بدن را مخرجی بد و فرباهی آورد و چون کچند و غسل طبرزد اضافه کنند باده از زیاده کند و بریان
 کرده نیکوتر بود اما معتد بود مصلح وی روغن کل و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیض آورد و معده را بکزد
 اولی آن بود که با قندی یا غسل خورند و بدل آن بوزن آن تو در سی سفید و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار
 و نیم وزن آن اهل بود و گویند بدل آن بوزن آن **حب القلق** و بوزن آن **حب القلق** مانند فستق
 بود و پوست وی بغایت سیاه و تنگ بود و مغز آن بد و نیمه بود بغایت سخت و لون آن بزرگی مایل بود و اندک
 عطریه در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم و ده ماه چون منجیح پاشا منافع بود و جهت دیگر
 زدن و جکیدن بول و از خواص وی آنست که نفیج وی چون در خانه پشاشند مگس بگریزد و وی سودمند بود
 جهت سبزه که از رطوبه بود چون بار اسن بیاض مانند در کبر که از سبب بلغم و ریاح غلیظ بود و نافع بود و اگر در طبعه
 سخی کنند و پاشا منافع در ساعت معض را تا سکی گرداند و وی مضرب بود بیکر و هوای آن و مصلح وی زرشک
 تازه بود و بدل وی حب محلب بود یا مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الکبار** جلفوزه است و درخت وی کو حکمتر از حب
 صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت وی را سوس خوانند و طبیعت جلفوزه گرم بود در اول
 و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندکی حراره هست و رطوبه و جالینوس گوید گرم و تر بود سودمند
 بود جهت در دشت و در اعصاب و رعمشه و عرق النساء و استرخاوشش را پال کند از خلط که باشد و باده را
 زیاده کند و منی پیواید و شیر زنان و سنگ مثانه بیزراند و سودمند بود جهت کزندی عقرب با انجیر خشک
 یا خرما یا کلنگ پس و شریف گوید چون بگویند و با غسل بشویند و هر روز بنباشند درم بخورند از قالیق فلا
 یابند و اسحق بن عمران گوید چون با جسل بخورند مجامعت زیاده کند و مثانه از سنگ و رمل پاک گرداند و گویند
 طبیعت وی گرم است در دوم و خشک در اول وی مصلح سیر در مصلح وی خشخاش و سرکه بود و بدل **حب محلب**
 مفسر بود بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و این ماسویه گوید بدل آن مغز تخم خربزه بود و گوید جزیه

و بعضی باندازند که حب صنوبر صغار را با نان بود
 و بعضی گویند که حب صنوبر صغار را با نان بود

و گویند لوز البربر **حب الصنوبر الصغار** بسیار سی تخم کاج گویند و آن تخمیت مثلث شکل در میان غلاست
 جوزه کاج بود و در طعم مانند جلفوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم مصلح و محلی بود و نافع بود
 جهت استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات قاسده که در شش بود خشک گرداند و قوه معده بد
 چون با فستقین ضا د کنند و چهارم از وی منی پیواید خاصه که با کچند و قند بود و مثانه و کرده را قوه میداد و مفرط
 بر و معده را بکزد و بسیار خوردن معض آورد و تر باقی وی حب الرمان بود و کزیدن معده در آب گرم خوب است
 و با جسل بخورند و محوری خراج با قند و بدل وی حب المحلب مفسر بود یا نیم وزن آن مغز بادام سفید و گویند
 بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار است **حب الراس** صاحب مغزه گوید میو برنج است و سهو کرده است
 و صاحب مناج ماهیت آن راست گفته است که آن زرد رنگ طعم آن تلخ بود و کدو شکل بود مانند تخم مخلصه از گشتن
 فارس خیزد و از کوهستان بحدان و انزاد انج و در خوانند و راسن دو نوع است حبیلی و بستانی این تخم حبیلی است از ان
 بستانی در باب راد صفت راسن گفته شود ان الله و این نوع گفته شد قوه موسی بد و از آفات نگاه دارد و چون
 بگویند خرد و بدان سر بنشیند و اگر طلا کنند شاید **حب القلق** ماش حمزیت و در قلت گفته شود ان الله
 صفت آن **حب العصفور** قرط است و گفته شود ان الله تعالی **حب القلق** تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی
 بود فربه رسیده تازه و طبیعت وی سرد و خشک و قابض و بقرط گوید سرد و خشک در دوم و گویند گرم است
 شکم بپند و منع نفث دم بکند و معده و احشای قوه وید و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار ماخوذ وی سیم
 بود و صاحب تقوم گوید پنج ریشهای اند و بی نافع بود و کزندی ریشها و عقرب چون با شراب پاشیزند و پاشا
 نافع بود و ریش مثانه را سودمند بود خواه خشک و خواه تر و چون به پزند با شراب ضا د کنند بر ریشها کفین و
 قدیمین زایل کند و چون تر بود و بگویند و با شیر بر درم ختم ضا د کنند تحلیل دهد و غریب و بوسیر و ورم مقعد را نافع
 بود چون بدان طلا کنند با جسل و چون سخی کنند و بر کلف روی طلا کنند آب ببرد و قلاع را نافع بود و اهل
 گوید بسیار بوی مضرب بود بماند و مصلح و منجی عربی بود و بدل وی آب و ورق وی بود یا نیم وزن آن سقر و گویند بوزن
 ان **حب الرمان** بسیار سی بار دانه گویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت سرد و خشک و قابض بود و ترش
 وی چون خشک بود شکم بپند و منع مواد صفوای بکند و غشایان سکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوه دهد

و عصاره وی خاصه ترش چون به بزند و باسل پامیرند نافع بود جهت ریشتهای که در دهان بود و در معده و ریشتهای
 پلید و گوشت زیاده و درد گوش و اندرون بینی که ریشته شده باشد و بدل وی سماق بود **حب الانبر یا ریس**
 انبر یا ریس است و گفته شد **حب البان** و آنه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنگ بود و مسهل شکمی باشد
 و اثر اشتقاق الهامویه خوانند و در طبع وی تلخ بود باقبض و این مولف گوید آن تلخ نوعی از طرافا است و در
 جرون انرا بر کز کونید و بر بهترین وی بزرگ خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و کونید و تر است
 در اول سودا و بلغم رانافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دوم بود جلا بدید و تا لیل و کلف و دانه که بر وی پیدا
 شود و جرب و حکه رانافع بود و سده جگر و سپرز کتاید و صلا به آن نرم کند چون با آرد گریسته ضما دکنند و اسحق
 گوید مضرت جگر و مصلح وی رازیانه است و در سیورند و س که مید بدل وی بوزن وی قشور السیف بود و
 کونید بدل آن بوزن آن قوه و نیم وزن آن قشور السیف و ده یک آن بسیار و آنرا بشیرازی تخم غالیه کونید **حب**
الملوک ماهور دانه است و گفته شود انشا **حب الفنا** عنب الثعلب است و گفته شود **حب الجلب**
 پیاسی نیونید حرم کونید بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک است و کونید معتدل بود و کونید سرد است
 قول اصح آنست که در وی حراره بود و جلالی قوی و بصری کونید که مست در دوم و خشکست در اول محلل بود و بول
 براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و گرم بکشد و حب القز پیرون آورد و سده جگر بکشد و پز
 و نفوس را سود دهد و سنگ کرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و در دلشت را سودمند بود و قوی بکشد
 و در دمای اندونی ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک گرداند و کونید مضرب بود به باغ گرم و
 احشا و مصلح آن رب ابرج یا رپسی بود و بدل وی کونید مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب الوباس**
 پیاسی تخم پیاس خوانند بهترین وی تازه بود و طبیعت هر وی سرد و خشک بود و قابض باشد و نافع بود جهت قوه
 صفراوی و جرب و حکه و بدل وی تخم حماض لیثانی بود **حب القز** پیاسی تخم کدو کونید بهترین وی آنست آب
 خورده باشد و طبیعت وی سرد و تر بود و در دوم سودمند بود جهت تبها صفراوی و مقدار مستعمل از وی سه م بود
 سرفه گرم و خشک رانافع بود چون کانیات بخورند و تشنگی بنشانند و عسر البول که از حرارت بود و زایل کند
 و اسحق گوید مضرب بود بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در کمر حده ادویه کثیر بود **حب الرشاد**

خوف است بهترین وی بایلی بود و طبیعت وی گرم و خشکست و سفید وی حراره کمر کرد و از سرفه ترش و صف
 بلغم رانافع بود چون آب کرم و روغن کل یا شامند و عرق النسا رانافع بود چون بکوبند و بر دکن ضما دکنند
 و قولنج را سه م بکوبند و به شامند و بدل آن در ضما عرق النسا شیطی بود و باقی مغفقت وی در حرف گفته شود
 انشا **حب الخضر** انحر درخت بطم است بشیرازی بن کونید و آن در نوعت یک نوع را شاه بن کونید و یک
 نوع را بن و شاه بن که تر بود و بچمان بایوست توان خورد و درخت شاه بن را ضرر خوانند و از آن بن بطم
 و این مولف گوید این زمان سه نوعت از بهر آنکه در کولکان و ما الورد در حوالی بر قوه درخت بسته را باین
 کرده اند و غز آن نزدیک بفسقی هست و طعم بن میگذرد و بهترین آن سبز بزرگ بود و طبیعت وی گرم و خشک
 در سیوم و کونید و چهارم و گرمی قوی تر بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و در هر مضمض شود و غذا
 بدید و کرم مزاج را زیان دارد و مسخح سینه و کرده بود بول براند و شوه مجامعت را بر انگیزد و چون با شراب یا سرکه یا
 شامند کتاید ریشته رانافع بود و جگر رانافع بود پاک گرداند و سپرز که از سردی بود و بلغم مزاج رانافع بود و سعال
 و فاج و لقوه را سودمند بود و جوب وی چون بسوزانند و بر دار الثعلب طلا کنند موی بر دماند خاصه موی سر و رقی
 وی چون بکوبند و بنیزند و غلاف سازند موی را بر دماند و در از کند و نیکو گرداند و وضع وی در منفعت مانند مصلح بود و در
 باب صا د گفته شود انشا و بن گفته شود مصلح بود و در هین را بچشاند و شوه طعام بیو و مصلح وی سکنجین و رب
 و اگر ترش بود و صاحب منهای کونید مصلح وی کثیر بود و صاحب تقویم کونید مصلح وی خیره بنفشه بود در کتاب ابدال آورده
 که بدل وی مرغوز است و کونید بوزن آن مغز به و نیم وزن آن مغز بادام و کونید بوزن آن **بزر السیف** بزر السیف است
 و گفته شد **حب الکندی** پیاسی دانه ابرو کونید و بهترین آن بود که بزرگ بود که بزرگی مایل بود و اسحق گوید گرم و خشکست
 نافع بود جهت درخشش مقدار چهارم مستعمل بود و کونید مضرب بود بکرده و مصلح آن عناب بود یا بزر قطن **حب**
الزنبیب پیاسی دانه مویز کونید طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم را بیند و مقدار ما خود
 از وی تا پنج م بود و مضرب بود با معاد مصلح وی کثیر بود **حباری** علوفس کونید پیاسی حرر کونید و بزرگی
 تغذوی و آن نوعی از کلنگ است و گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و در وی غلظت بود
 و صاحب منهای کونید گوشت وی گرم و تر بود میان مرغ خانگی و بط بود در غلظت ریاح را ساکن گرداند و مضرب بود

خوف است بهترین وی بایلی بود و طبیعت وی گرم و خشکست و سفید وی حراره کمر کرد و از سرفه ترش و صف

بود بفاصل و فو لنج و دوزخ و در معده بود و صلیبی آن بود که با زیت و سرکه و دار صینی به پزند و بعد از آن حلوا عسل یا بنجیل
 مربی خوردند و پیه وی چونی با اندکی نمک و سنبلیله بکوبند و حبس از ندانند بخورد و در سایه خشک کنند چون پنج حب از آن با
 نیم گرم پاشا منده بنشیند در آب رافع بود و اگر پوست اندون سنگدان و خشنک است و سختی کتد با اندکی نمک اندر آن کین
 و در چشم کشند در ابتدا به نزل آب و بعد دو انبکو تر ازین بنود و اگر دل وی در غرقه بنده و بر کسی آید زنده خواب بسیار میکند و آ
 از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی باشد چون یکس بنده که رطاف داشته باشد در ساعت بنده و تا آن با خود داشته
 باشد عدد نکند و این بخا صیتی که در دیت این عمل میکند و خون وی ربه و سر النفس رافع بود و کوشش وی کونید بقا
 کرم و خشکست و آلی آن بود که آب و نمک به پزند و بعد از آن روغن بادام بروی ریزند و اگر از جبهه سرد مزاج باشد
 روغن گردکان و زیت و دوسه پاره دار صینی و خولجانی و حرق آن عریضی رافع بود **حبیق الفت** از زنجبیل است
 و در اذن الفار صفت آن گفته شد **حبیق المراسی** بر بخاسف است و گفته شد **حبیق البقر** با بویج است و گفته شد
حبیق النعل حبیق الفت نیز کونید و آن زنجبیل است پارس مرزنگوش خوانند **حبیق قرنفلی** قرنفلی است
 و بر خشنک نیز کونید پارس قرنفلی استانی خوانند و باب ناکفته بخورد **حبیق ترنجانی** بلبله بخوبی است و گفته شد **حبیق اللام**
 قوی تر نری است و حبیق التماس نیز کونید و در باب ناکفته بخورد و انواع آن **حبیق بنعلی** حمام است و گفته
 شود و آن نوعی از قویج است **حبیق صغری** و حبیق کوفانی شامسفرم است و گفته شود صفت آن در شین
حبیق خراسانی بقوله خراسانیست و گفته شد **حبیق الشیخ** در چکان الشیخ نیز خوانند و آن عرو است و در
 میم انواع آن گفته شود **حبیق حشر** ما برانی نفع است و گفته شود **حبیق التیس** با دهر است و می تر یاق فار
 طبعی خوانند و آن مانند بلوط بود در آن و گردیز می شد و برز بر یکدیگر طبقات دارد و در میان چیریت کونید
 و آن خوب مخلصه یا دانه وی بود و لون **حبیق التیس** غبر بود سیاهی بر خیزد و آنچنینیک باشد و چون با شیر بر سنگ
 بسانند سبز رنگ بود و آن از شکم بر کوبی گیرند در شیردان وی صاحب مفزده آورده است که از طرف خراسان حاصل میشود
 و این خل است بغیر از شبا کاره هیچ حاصل نمیشود و این مؤلف گوید آنچه صاحب مفزده آورده که از طرف خراسان
 حاصل میشود با دهر کانی است و آنچه پیر این ضعیف آورده که بغیر از شبا کاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و **حبیق التیس**
 است اما درین روزگار کونیا آن کوسفندان شبا کاره را و این رسیده و جمیع آنان بطرف زندقان که آن قریه است

از قر اشیر از افتاده و در آنجا یافت میشود و اصل شبا کاره کونید که آن حب که در اندون با دهر است حب
 کر است و این خل است آن حب با دانه مخلصه بود تحقیق و کونید غذای آن کوسفندان را باشد و مخلصه سبب
 آن این سنگ در شکم وی می بندد و بدین سبب و بر تر یاق فاروق طبعی بخوانند و کونید در زهره وی می باشد و این
 خل است آنچه محقق در شیردان وی بود و وی بغایت غریز بود و با طراف بر ند و کونید چون بسیار سیرخ
 رنگ و سبزرنگ و زرد رنگ می باشد و این رنگها بسوزن معلوم شود و لون آن چون بسیار می زند سرخی آید و رنگ
 تر بود و در شام مانند این سنگ می سازند از رنگ و نامایان مشکل فرق خوانند که امتحان وی آنست که سوزن
 را با آتش سیرخ کشند و بروی نهند اگر مصدق است چون سوزن از رنگد و چون ویر آباب را زیاده بسانند و بر کونید
 مار ملا کنند و حال ساکن کند و از مردن این شود و سوسمند بویج کونید که جانوران و سمای نباتی و حیوانی و
 و معدنی خوردن و طهار کردن بغایت مفید بود و نافع بود در حمة غنوف دل و بدن و قوه باه بغایت سود
 است و حمة غنوف دل و قوه اعضا شریقی دانگی بود و هر کسی که هر روز نیم در انگ بخورد این **حبیق** از **حبیق** آید
 و در **حبیق** خوردن نیز سودمند بود و **حبیق** وی بخا صیت عمل میکند به طبیعت و طبعیت وی بغایت کرم بود
 و این مؤلف گوید هر کسی که ادمان خوردن وی میکند می باید که در هفته دو روز ترک کند **حبیق الحید** و پوست یک نوع
 جگر بود معدنی و یکی نوع حیوانی بود و از آن مار افی گیرند و از پا دهر و با بویج خوانند آنچه از مار کیم ند مانند دشیه
 بود که در قفای افی بود و در دهر افی بنود و چون از کوشش جدا کنند نرم بود و از بویج رسد بیند مانند جگر الخ و خطوط
 بروی بود و آن باشد که بلون مار بود و خاکستری و آن باشد که سیاه رنگ بود و مؤلف گوید که امتحان وی چنان کنند که بر جا
 صوف سیاه یا کبود باشد سفید گرداند و چون بمخالصه باند سیاه شود و سفیدی فاند آن نوع که جگر بود لون زبر جدری
 و سیاه بود رنگ و خاکستری رنگ بود و بشکل یکنی بر زر جرج باشد از یک مای ناد و مال باشد و یادت نیز بود و مؤلف
 گوید امتحان وی آنست آب لیمو اندازند در صحن صینی حرکت آید و روانه گردد و در دهر نوع بکند که مار نافع بود و خوردن
 و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مار حمره کونید که افی رافع بود تعلیق کردن و جالینوس گوید چون بسانند دپاشا
 نافع بود و کونید هر دو نوع بر سر زخم بکشد **حبیق** نوعی از شاربج است بسیار سیاه و دهنده خوانند و
 از مقلد این قطع کند و بواسیر را سودمند بود و چون پاشا منده کونید که مغرب رافع بود **حبیق السبلور** سنگ بلور بود

چون بر کسی بنده که در جواب رسد دیگر نرسد **حجر الحیدر** خواهر است و صندل جدیدی خوانند آن
 دو نوع بود نر و ماده و صفت و خواص آن در همان گفته شود انشاء الله **حجر الرخا** پیاز سی سنگ آبیاب خوانند
 و خشک بود چون کرم کشد و سرکه بروی ریزند بخوانان منع خون رفتن بکند و در رمای کرم **حجر الدیک سنگیت**
 که در شکم خروس باشد و مقدار باقلا بود و کو حکمت بود و بلون آبیگینه شفاف بود و نزدیک بیلور اگر آب بگویند و آن
 آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سودمند بود و غم و اندوه ببرد **حجر المثانه** سنگیت که در مثانه آدمی باشد و باز در
 می شود گویند سنگ مثانه بریزند و جالینوس منکر است و گویند سنگ کرده بریزند و گویند چون سخی کنند و در خشم کشند
 سفیدی زایل کند **حجر النار** حجر الاحم گویند و حجر الرباد خوانند و آن نوازعت سفید و سیاه و سرخ و طبع و طبیعت
 وی سرد بود و بغایت خشک از سطرطالیس کویا اگر زنی دشمن را بدد در فرقه بسته بر آن زن بندند سهل بر آید بغضات
 خدای تعالی و چون سخی کنند مار غار و بر خنار بر باشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر هر ریشی دشمن را و در عملی که باشد
 و بر هر عضوی که بود بحال صحت آورد و ویر پیاز سی سنگ آبی خوانند **حجر الحجام** سنگیت که در در یک جام حاصل میشود
 چون در ابتدا بر سرطان ضما کشد نافع بود و زایل کند و بهترین محلوله معالج سرطان که در رحم پیدا شود اینست
حجر البقره در مصر خزانه البقره گویند و آن ها و هر چه خوانند و در میان زهرا کاو بود و گویند در شیردان گاوها
 می باشد و آن مانند باد زهر است در عمل و بلون هم پیاد زهر ماند اما آنچه در زهر کاو و گویند می باشد آن مانند زرده تخم مرغ
 بخته بود و نیز از آنرا اندرز آکویند چون سخی کنند و آب بعضی از بقول طاک کنند بر هر موذی نافع بود و در شفا و چون
 مقدار حدسی سحر سحر سازند با آب پنج ساق جهت دفع نزول آبغایت مفید بود و چون سخی کنند و شراب برشند و بر روی
 که سفیدی بود طلا کشد موی سیاه بیرون آید اگر سبب آن از غلظت و از غلبه بر صی بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند
 و مؤلف گویند بغایت کرم بود و باد های سرد را سودمند بود طلا کردن و خوردن **حجر اللبني** غالا فطیمطش خوانند یعنی
 حجر لبنی و این اسم بدان سبب بوی نماده اند که چون با آب بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و بلون وی خاکستری بود و طعم
 وی بغیرین بود چون آب سخی کنند و عصاره در حقه قلعی کشند هر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل
 بود و در قوه مانند شاد نه بود چون در خشم کشند منع سیلان فضل از خشم بکند و درین چشم نافع بود و در ابتدا و درم
 کرم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خلط و طرا نافع بود **حجر عسل** سنگیت که چون بسایند رطوبت

آن بغایت بغیرین بود و بقره شاد نه بود و صفت وی مانند حجر لبنی بود و در همه حالات **حجر مشق** سنگیت که بلون
 نر و ماده و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زرد ریزنده شود و شکافه و توبر تو بود و قوه
 و هو آن مانند شاد نه بود و اندکی ضعیفتر و حجر لبنی و مشق و عسل در قوه مانند یکدیگر اند اما در وی حرارتی هست
 که در ایشان نیست و حجر مشق چون بشیر زنان بسایند و در خشم کشند ریش چشم زایل کند و خشو شمه و سوزش چشم و
 بهترین مداوی این زخمها است که گفته شد **حجر قبلی** سنگیت مهری بغایت سخت و زرد در آب حل شود و کار
 ران معرکات بدان بشویند و جاعها و در موم روغن کشند و در طلا و ریشها که در بدن پیدا شود و در جها شایان چشم
 مستعمل کنند و جهت نفث دم و اسهال و عرق و در مثانه چون آب پیاسا کنند نافع بود و چون زن بخود بر کبر ذیافع
 بود جهت خون رفتن و ایم و لون آن سنگ سبز و تیره رنگ باشد **حجر الیود** سنگ جلود خوانند و آن سنگیت مانند
 زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک بجایه کبوتر بود و بهترین وی زیتونی شکل بود و خطوط بسیار بر وی بود موازی یکدیگر
 و حجر الزیتون نیز خوانند و گویند از فلک شام خیزد و بعضی قد از بود و گرد نیز بود نافع بود جهت سنگ کرده نیم مای
 بآب کرم و جهت ریکه مثانه همین مسهل و اگر آب برک تر نیزه لعق کنند همین عمل کند و عسل بول را نافع بود لیکن
 مضوع معده بود و موافق وی نبود و اشتباهی بود اسخی گویند مضر است بسیار و مصلح وی عسل است و دروس
 حکیم گویند حجر بیودی چون با خون خفاش سخی کنند و در خشم کشند موی خزه که ریکه باشد بر ویاند و موی ابروی
 سپیل چون بروی مالند و جالینوس گویند در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح آن تخم کرفس بود
 فوس گویند خون مقعد و طبع **حجر الشب** حجر الشب خوانند و اصل مشرق آنرا قلع خوانند و پیونانی اسطونوس
 و معنی آن کوبی بود و نوعی از وی طرمینون خوانند و آن چند رنگ بود بهترین وی سبز بود معده را نافع بود و بغایت
 و جالینوس گویند اگر قلاوه از وی بسازند که موازی معده بود و در کردن اندازند معده و حراری را نافع بود و در ستو
 ریدوس گویند که بر آن بستی جهت دشمنی زادن و بر باز و بستی جهت تعویذ نافع بود **حجر الرخام** طین قیمی بسیار
 است و گفته شود انشاء الله **حجر الدم** شاد نه است و گفته شود **حجر ارمنی** دو نوع است یک نوع از زردی
 بود و یک نوع سرخ بغایت و چون دست بروی مالی بپاری جوبست و طبیعت آن کرم و خشکست در اول مسهل بود
 بود مسهل قوی تر از حجر لآورد و معده را بد بود و چون مغسول قی و غشیاں نیار و در اگر مغسول بود مقوی

دل بود معقول وی بخا صیتی که دروایت که بهر از از خلط سودا پاک گردانند و روح را از دود سوداوی دفع
بلغم کند و احشای پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی اینست بود یا سیلنج و مقدار مستعمل از وی نیم تم تا نیم ملک
بود و بدل وی جهت دفع اخلاط سوداوی یک زن و نیم جرجاجورد بود **جرج النمر** حمزه است که از پلنگ ماده حاصل
میشود و در باب نون در صفت نزدیک گفته شود **جرج الخطایف** و سیقورید کس کوبید که تخمین برستوک چون گیرند
در افزونی مادی و شکم وی بشکافند و پاره سنگ بایند یکی یک رنگ بود و یکی برنگ لوان بود و در پوست ایل یا پوست
کوساله بزدند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصرع بنهند و گردن بفرمان خدای تعالی صرع از وی زایل گردد
و جرجیت **جرج النور** و **جرج الروشنائی** هر دو در قشیشا است و گفته شود انشا الله و از شدت کوبید **جرج لاورد**
لازورد است و گفته شود انشا الله **جرج لطفنا طیس** پیارسی سنگ آهن کوبند و چون بسوزانند مانند
شادند بود در عیج و منفعت و بهترین و سیاه بود که برخی مائل بود و هیچ خلطی در وی نبود جذب آهن بقره
کند هر چند زیاده تر بر باید نیکو تر بود و جالینوس کوبید کرم و خشکست بغایت اگر کسی را خجست الحید و شکم مانده
باشد چون با شراب پاشا منده جذب آن بکند و با صحت خود پیر آورد و مسهل کیوس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل
از وی از نیم مال یا یکم بود و کوبند و در دستها و پایا و تشنج یا بس که آنرا از خونند ساکن کند
و اگر بر جراحی که تیغی زهر بود زده باشد سودمند بود بغایت و بحال صحت آورد و قنطاریس چون بوی سیر بوی رسد
سست شود در ریون آهن و باز چون بخون کوبند یا بزندان از دتیر گردد **جرج الاحمر** سنگیست بلون
بسد کوبند بوزن دالکی کشنده بود و از جمله سموم قتاله است مانند پیش و کوبند نوعی از الحاس است **جرج مشویه**
کلیس است و گفته شود انشا الله **جرج شحری** بسد است و گفته شد **جرج النسر** و العقاب است و جرج الیس نیز خوانند
و آن القمل است و گفته شد **جرج الطور** و **جرج الهم** و گفته شد **جرج البهت** و **جرج النمر** و گفته شد **جرج النمر** و **جرج النمر**
و زهر القمل خوانند و افزوسالین نیز کوبند یعنی زهر القمل و پیونانی سالینطیس خوانند و امر و سالین از بر آن خوانند
که در شب با افزونی ماه یا بند در بلاد عرب و آن سنگی سفید شفاف سبک بود چون بسایند و بصرع دهند نافع بود
و اگر از درختی یا ویزند که بر مری دهد بر آور گردد و اگر بر مصرع بنهند شفا یابد و زنان بعضی تجوید با خود دارند
جرج حبشی و سیقورید کس کوبید آن سنگی سست باشد و صاحب مناج کوبید بزوی زند جالینوس کوبید یا

الطاهره

سنگ مانند شیب بود چون بسایند مانند شیرازی پرون آید و زباز بغایت بکزد و منفعت وی نیست که شیب
و درم چشم و در دآن و قره آن زایل کند و ناخنه و مار یکی میرد و جلای تمام بدید مولف کوبید پیارسی آن سنگ
یا سم خوانند **جرج الاسفنج** سنگیست که در میان اسفنج می باشد و حصاء الاسفنج خوانند و دستور بدی و درازی
کوبند چون با شراب پاشا منده سنگ مثانه بریزانند و جالینوس کوبید سنگ کرده بریزانند و قوه آن ندارد که از آن
مثانه بریزانند **جرج اغا طیس** سنگیست که چون بسایند مانند خون بود بلون و باغیونان چون در چشم بکافند
درم آن و پیارسی آب آمدن و نافع بود **جرج اشوک** سنگیست مانند عیج و چون صحن کنند و بر موضعی بپاشند
که چون دوانه بود باز بندد و اگر ضا دگشتد شاید و چون بسوزانند و سنون سازند دند از اجلا دهم پیارسی
شکونک خوانند و شیرازی سنگ زخم **جرج العیج** جرج اعرابی است و گفته شد **جرج الکوک** سنگیست بغایت
سفید و در ساحل بحر هندیانند و در ساحل بحر سند نیز یابند و حمزه که از وی حکاکان و فراطان سازند
از عیج سفید تر بود و خوبتر و طبیعت وی سرد و خشک بود و در آخر درجه دوم و اصل هندی و سند از وی بکین
سازند و زنان کردن بند و متفقی اند که خاصیت آن سنگ آنست که دفع سحر و دفع خیم زخم میکند و بر دشمنان ظفر
یابند و اگر کلینی از آن با خود دارند در روغ اقبل انگس کوبند و هر کس که ویرا بپند دوست دارد و پادشاهان هندی
و سند از وی ظرفها سازند و زنان اکل و شرب بکشد و مدتی ایشان آنست که در هر صحنی که آن بود خنک و فتنه
بنود و فرج و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهر از وی در موی کتند و کوبند که موی دراز میکنند
و حمزه وی مانند حروارید بزرگ براق بود و چون صحن کنند در خیم کشد سفیدی که چشم را بود خوله قدیم و خواره
جدید میرد و اگر سنون سازند دند از بغایت سفید گردانند و جلای تمام بدید **جرج اسپوس** اسپوس است
و گفته شد **جرج القیشور** جرج الشعرا است کوبند و قیور نیز کوبند و در باب قاف گفته شود انشا الله تعالی **جرج الخو**
مانند سنگی بود در سر ماهی یا بند مقام دماغ وی و سفید و صحن بود چون پاشا منده سنگ کرده بریزانند با فله
جرج شفاف قیور است و گفته شود انشا الله **جرج غایطوس** جرج غایطوس خوانند و از وی شام
آزند و آن وادی را در قدیم غایطوس خوانند و این زمان وادی جهنم کوبند چون بر آتش نهند بوی سرد
سوخته کند و لون سیاه بود و بوی قیر کند و سبک بود و صفتها بر روی یکدیگر باشد و قوه وی در غایت پیوست بود

بخوروی صاحب مناج کوبید مصروع را صرع را بکشد و صاحب غده کوبید بخوروی مصروع را صرع آورد و اختشای رحم
 ساسود دهد و کزندگان از وی بگریزد و بادوی و دیگر جهت نفوس صفا کردن سودمند بود و در جمیع احتیاجات عظیم گوشت بویا
 و نافع بود **حج السطریط** حج السطریط کوبید و آن سنگ مرمر است و در بایم صفت از گفته شود **حج الکلب** شریف
 کوبید در خواص و این حجر است نوعی از سنگ است که چون سنگ بوی اندازند بدین بگیرد و نکند و در دشمنی عمل عجیب میکند چون
 خواهند با هم انگشت هفت سنگ بگیرند و یک یک آن سنگ را اندازند و بعد از آن دو سنگ از آن بگیرد و در آب اندازد و از آن
 آب بخورد انگشت هفت در دشمنی چیزی عجیب مشاهده کند و گویند اگر در بر یک کجور اندازند جمیع بگریزند و اگر در شراب اندازند جمعی
 آن پاشانند جنگ و عوبده و بدستی در میان ایشان پیدا شود **حج الروشناس** حج الروشناس و گفته شد **حج الیرام** بیارسی
 سنگ بر آید خوانند و هر تنه که بدان سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا آواز نکند و در سنگ مانند کل فرود و در
 اگر این سنگ صحیح کنند و ستون سازند و در آنز باغیت سفید گرداند **حج خرفی** سنگیت که در مصر بسیار باشد و مانند قمر
 بود و در آنم شکافند و صفی بر زیر یکدیگر بود و بجای قشور مستعمل کنند در ستردن موی و چون دوم از وی حل کنند و
 با شراب پاشانند قطعه چون حیض بکند و چون با غسل خط کنند و بر درم بستان نهند و بر ریشهای پلید و درم بستان
 سکن گرداند و ریشها را بصلای آورد و بغایت غایت خشک بود **حج الافروخ** حج الافروخ و حج افروی کوبید و آن از بلاد روم فرود
 و سبک بود و بر روی آب بایستد و تخفیف بود و قبضی در وی بود چون حل کنند و پاشانند کزندی عقرب رانافع بود
حج الاسکف سنگیت که کفشگران آوار بدان نیز کنند نافع بود وجه درم لایه و ریش آن و لایه پارسی ملایه
 خوانند **حج المسن** در باب میم من گفته شود انشا الله **حجس قح** است بیارسی کبک کوبید و در قاف
 گفته شود انشا الله **حدق** بادخا ن است و گفته شد **حدید** بیارسی آهن کوبید و آن سه نوع
 شایر برقان و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع بود و فولاد طبیعی معدنی شایر برقان
 و شایر برقان نیز کوبید و آن فولاد تراست و فولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و زنجار آنرا از غفران الحدید خوانند
 قابض بود و اکال و مسخف آن در باب ز گفته شود انشا الله و خبث الحدید منعیتر از ریجات الحدید بود و
 و صفت خبث الحدید در باب تا گفته شد و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند با شراب و پاشانند شکم بندد و در ریش
 روده و درم میرزد و همیشه و استرخای معده و سلس البول و در معده رانافع بود و باده را قوه دهد خاصه آبی که

آهنگر آن آهن تافته بروی می اندازند و آنرا دوی خوانند و ما الحدید کوبید و بگریزد و بگریزد و بگریزد
 کال مفید بود و قوی که ندانند و براده آهن چون در شرابی که زهر باشد اندازند جمیع زهر را بخورد و آن شراب
 چون بخورند زبانی ندید و براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشکی دهان و در سر آورد و ملایم آن بشیر
 تازه با بعضی ادویه مسهل قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن پیاشانند و روغن بنفشه و روغن کل و سرکه بر سر
 مانند و مقدار یکم مقناطیس بخورند و اعراج و سی و روغن کاه و در خواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی بنهند
 که در خوب دندان خاید و دیگر **حدید** **حدید** خنظل نارسیده است که هنوز سبز باشد **حدید** مرغیت
 که بشیر از وی کور کور کوبید گوشت وی بناید خورند که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک
 و کلاب خلا کنند و بنایشان پاشانند و بر وضیق النفس نافع بود و چون پرهای وی بسوزانند بی سر و خاکستر
 آن با آب پاشانند نفوس را نافع بود و زهره وی در سایه خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند آب حل کنند
 و کسی را که حیوانی مودی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر کزندگان اگر زخم از طرف راست بپوشد میل از آن
 در جرم جیب کند و اگر از طرف چپ بود در جرم راست کشد بغایت نافع بود و از حردن خلای یا بد بفرمان قوی
حرم این تخون کوبید و نوعی است سرخ و سفید نوع سفید حرم عربی خوانند و بیونانی موی کوبید و بیارسی
 صندل و آنج ورق آن مانند ورق پید بود و کوبید و کل وی مانند کل یا سیمین سفید بود و مطلق و خوشبوی
 باشد و بر بانی با سا خوانند و نوع سرخ حرم عربی خوانند بیارسی اسفند کوبید و بشیر نهند و هزار اسفند
 نیز کوبید و آن نوعی از سداب کوبی بود و طبیعت حرم کرم و خشکت و سیوم و کوبید در چهارم نافع بود
 جبهه در دمنقل طلا کردن و چون صحیح کنند و با غسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران و آب رازیانه در شمع
 کنند قوه باصره بدید و اگر بخورند حرم با ادویه قاتلات و در جب القح را بپرون آورد و قوی نافع بود و
 عرق النساء و وجه و رگه چون نخل کشد آب آن سودمند بود و سین و شش را ببلع لایح پاک کند و باد که در دوز
 بود تحلیل دهد و نافع بود جبهه سردی و دماغ و بدن و لیکن سرد و مداع آورد و مفتی بود و مسکه و مصلح وی صفا
 منیاج کوبید بعد از آن ربوب فاکه ترشی خورند و صاحب بقوم کوبید مصلح وی قرفه و دار صینی بود و جالیئوس
 کوبید نافع بود جبهه قیاح و لقوه و تشنج سرد و قلت کرد و مثانه و مسهل حرار سرد و ببلغ لایح بود و صینی و بول

براند و تنقیح وی سودا را انیک بود و تحلیل کند و خون سودای صافی کند و طبیعت نرم دارد و حیض کوبیدستی
وی مانند مستی خمر بود و هم بر کوبید و نوزاد صافی کند و حرکت جماع بود و فریبی آورد و بول و حیض براند بقوة داین
و افک کوبید سودمند بود بجهت عاشقان بسکری که دارد و کوبید اگر دوازده شب پیانی هر شب یک مالیم سفوف سازند
ناسوده عرق النسا را نافع بود و این محبت و دیقوریدوس کوبید در پایاها و اوراها را و عرق النسا را نافع
بود و فایح را بختان عظیم نافع بود و بدل آن بوزن آن فردمانا یا تخم سداب بود اما حرام عربی سفید که از اپونیانی
مولی خوانند بچوی مانند بلبوس بود و چون سخن گفتند بار و غنی ایرسا فرجه سازند و زن بخود بر کرد افواه رم
را بکشد **حرف شاف** عکوب خوانند پیارسی کنگر کوبید و آن انو است و طبیعت و محبت را بود در حرارت
و تر بود تا درجه دوم و مسج کوبید گرم و تر بود در اول و کوبید سرد است و کوبید گرم و خشک است در دوم منفعت
وی آنست که چون بردار الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر موم روغنی سازند که آب کنگر بخورد آن دهند و
بر برش که بر روی پیدا شود یا نند زایل کند و به درجهای صلب چون بدان طلا کنند تحلیل دهد و بول براند
و ریش روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد و اگر از خراب کنگر بشویند شیش را بکشد و خارش سر زایل کند و
چون بخورند در حرار تحلیل دهد و چون بر سلوختگی آتش ضما د کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب
پاشا مانند شکم بیند و رازی کوبید یا به رازیاده کند و کرده و مثانه را تنخین کند و کند بغل زایل کند و با ادرار
بول آن تن پرون آورد بخاخ صینی که در وی است مصحح او است که در بختن همراه کنند و توامل و ابازیر لطیف
در وی ریزند و صاحب نهاج کوبید غنی بود خاصه کوبی و کوبید مولو سودا بود و مضر بود بدماغ و مصحح وی روغن
بود و صاحب تویم کوبید غنی بود و مصدع و مصحح وی مصطکه بود یا سیلفه **حرف شا** خردل برقی بود
و گفته شود اساده **حرف** اشنان است و گفته شد **حرف** بر ابریشم است و گفته شد **حرف** جز الشیطان
اثر سیلال است و گفته شد **حرف** حب الرشاد کوبید و به سر بانی مقلیا تا و بعبی ثفا و پیارسی
تخم سپندان کوبید و تره نیز کوبید و به شیب خیزک نیز خوانند و پیونانی قرد امون و حرف اصف
اسفید اسفید خوانند و حرف بابلی بزر بلا سقیس خوانند و حرف دو نوع است یک نوع و رقی آن با سفاف
ماند و یک نوع برک خرد دارد و تخم کینوس سفید رنگ بود و تخم یکینوس سرخ رنگ بود از آن سفید اسفید خوانند

و حرف سفید کوبید و حرارت وی کمتر از حرارت سسج بود و بهترین وی فرب بود و طبیعت حرف گرم و خشک است
در سیوم و کوبید در اولی درجه چهارم منفیع و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد و خوردن و طلا کردن یا آب آن
شستن و ورم بلخی و دملهای را نافع بود و جهت عرق النسا خوردن و ضما د کردن و جهت ر بود و غلیظی سیرز
خوردن و با غسل طلا کردن و ریش را وراشندیه کوبید و استرخا و جمیع اعضا نافع بود خوردن وی و چون بر
کندی جانوران ضما د کنند نافع بود و کچ بکشد و پندارد بقوة البته اشامیدن و بخود بر گرفتگی و چون دود
کنند کزندگان بگزینند و جرب ریش شده و تو با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون پنجم سخن گفتند و
باب کرم پاشا مانند طبیعت براند و تو بچ بکشد و جب القع بیرون آورد و با که در روده بود بشکند
و بریان کرده شکم بیند و تن حر را نافع بود خاصه سخن ناکرده و سردی کرده را نافع بود خاصه سخن ناکرده
و سردی کرده را نافع بود و بریان با کرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سخن گفتند و سفوف
سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید مالند نافع بود و چون با غسل پیامیزند و لعق کنند
سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و تجویس در دپلو ما که سده آن از خلط غلیظ بود و چون سخن
کنند و غسل بوش طلا کنند یا با صابون طلا کنند غنی را زایل کنند و بزهر را بحال اول آورد و جوهر نزدکی
عقب ضما د کنند نافع بود و ورق وی چون خشک کنند بقوة کنگر بود بسبب رطوبتی مانی که در وی است
و وی معده را بد بود و سینه را مضر بود و کچ پندارد و مصحح وی نبات نیکو بود بجللات و بدل وی
خردل و تخم ترتره بود یا تخم جرجیر و خردل **حرف دول** مانند سوخا است و طبع آن نزدیک است بطبع
ویل و پیونانی آنرا اسالا مند را کوبید و از جمله سحوم قتاله بود خوردن آن و حراریس کوبید در خواص وی
که دل خردون چون در فرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربح بندند البته شفا یابد و جالینوس کوبید
خون وی در چشم کشند روشنائی پیفزاید و دیقوریدوس کوبید سرکین خردون و عضاه چون زنان بخود
مانند بشره را بغایت نیکو بود و صافی گرداند و مانند صیقل بود و بهترین پشک وی سفید بود و سبک
مانند نشایسته و نیز از آنرا سرکین مایه ک خوانند **حرف با** خاما لاون خوانند پیونانی و پیارسی افتاد
پرست کوبید و کرباسو هم کوبید خون وی چون طلا کنند بر موی زیاده که در چشم می باشد بعد از آنکه بر کشند با

دیگر زوید و گوشت وی سم قاتل بود در حال بکشد و حملت نهد و دوا نپذیرد و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی که تنه که فرار بج خورده باشد و در صفت فرار بج گفته باشد انشاء الله اما معالجه کسی که پیخته وی خورده باشد باید که در حال سرگین باز در شراب بدهد و قی پاک کند و بدن را بروغن کاهد و بالند و سر وی بنمک تکیه کند و انچه خشک و مسکه و جنبطیانای رومی بدهند تا بخورد **حرب طلع** است و گفته شد **حرف قان** ریح الفار است و در مسقار گویند و آن شک است و گفته شود انشاء الله **حرف الما** سیب زون است و فرد امینی نیز گویند از هر آنکه بطعم قوامی بود و آن حفت و این بنیت که در آب روید مانند قوه العین و چون تر بود کرم خشک بود در دوم و چون خشک شود کرم خشک شود در سیوم و در وقت بخنه و خام خوردن بول براند و اگر بر تنور لبینیه شب ضا د کند و بر روز بنشیند زایل کند **حرفان** حرف صفا و آن ملخی است که بال ندارد و کستر بود چون بکیرند و ناخنه نکند و خشک کرده شراب پاشانند که نزدیکی عقرب را بغایت نافع بود و باید که کفن بنود **حرفا** و حرافه نیز خوانند و آن زوفا است و دنیار و حریفه نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی از آن بری مولف گوید نوعی از سداب بری است بپیرازی آنرا کوثر گویند و طبیعت آن گرم و خشکست مسخر معده بود و طعام را سقم کند و بادای غلیظه را بشکند و بلغمی فراخ را نافع بود و نزدیکی جانور از اسودمند بود خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور تر و فراوان تر از بپیرازی از امیرک کازرونی خوانند و در گفته شود انشاء الله اما حرافه در جثم آورد و طالع منی بود و خشک آورد و مضرب بود بر و مصلح وی بادرنبویه بود و بدل وی سداب **حرفه بستانی** ورق آن مانند ورق کوفتی خرد و کون از این جنس چیزی ماند و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم آن سبز رنگ بود و خوشبوی و خوش طعم تر و یک بجم که بر بود بشکل و بر جام بچسند و بپیرازی آنرا نمود و خشک خوانند بادای بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی از جرابری کمتر بود و غذا را سقم کند و خا زایل کند و سده جگر کسب بکناید و سخن کرده بود و سخن و مثانه و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و وطوبت آن پاک کند و جهت بواسیر بهیچ دویه و دوا سی از آن بهتر نبود خوردن و ضا د کردن و اگر ادمان اکل وی کنند از بواسیر این شنبه **حرف نبل** بخت کاهک شام و بیت المقدس می آورند سفیدی تیره رنگ بود و خباخته بسیاری مایل بود و دانگی از وی نافع بود جهت کزندی

عقرب و جهت کزندی مار از یکم یا یکم یا با سها پاشانند یا با العسل یا بپیراب بغایت نافع بود و در پافلس نیز گویند و در باب میم گفته شود انشاء الله **حرف زهر الحار** است پیارسی کل سنگ گویند و آن چیزی است بر شال طلب که بر روی سنگ پیدا می شود و حرافه از آن میگویند که آن قویا است زایل میکند و صحت می بخشد و طبیعت آن سرد و خشکست بر در حمای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضع که خون آید ضا د کنند خون باز آید و **حرف زهر الحار** کردن بغایت نافع بود و درم زبان و یرقان را سودمند بود **حرف شک** شکو بهنج و شکو بهنج نیز گویند بشیر از می خار سو هوک گویند و پیارسی خار خشک و با صوفیانی هو و او در مغرب حقیق الامیر خوا شد و بری بود و بستانی بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است با اعتدال و خشکست در اول و گویند که مرست در اول و گویند معتدل است در گرمی و سردی و عیسوی گوید گرم و خشکست در دوم منفیج و ملتی بود و در در حمای گرم ضا د کردن نافع بود و در پیش بن دندان و غنوت آن زایل کند چون با غسل خلط کنند و عصاره وی در دانه های چشم سودمند بود و در دمانه و عسل البول و قلع را نافع بود و سنگ کرده و مثانه پیرازند و باه را زیاده کند و منی پیرازند و دوم از وی آنچه بر می بود جهت کزندی نافع چون پاشانند و ضا د کنند بغایت نافع بود و چون با شراب پاشانند جهت دفع ادویه قتاله بغایت نافع بود و طبع وی جانی که بر اغیث بود پاشانند بکشد و گویند مضرب بود بر مصلح وی روغن بادام بود و یار و غن کفجه تازه **حشیشة الزجاج** پیارسی کیانی آبیگنه خوانند رازی گوید قابض بود مع رطوبه مسکن و آرام بلغمی بود و عصاره آن بواسیر زایل کند و سرفه کفن را نافع بود و عصاره آن با اسفیدانی بر جره و غله طلا کردن نافع بود و بر خشکی آتش همین سبیل و عصاره آن غنوه کردن و درم لوز تین را نافع بود و در موم روغن کردن جهت نفوس نافع بود و بسیار وی مجر و حرافه را صلاح آورد و مصلح و نیات و خشخاش بود **حشیشة البرص** اطرا لال است و گفته شد **حشیشة الطحال** و حشیشة الدودیه نیز گویند و آن استولوف قدر یون است و گفته شد **حشیشة النفاث** غافق است و گفته شود انشاء الله **حشیش** بزر قطونا پیارسی ورق بنکو گویند و در قوه نزدیک کشینز تر بود و بهترین وی تازه تر بود طبیعت وی سرد تر بود و حرارت پاشانند و بر در حمای گرم طلا کردن سودمند بود و عصاره تر وی جهت نفث دم نافع بود **حشیش خراسانی** و خستیر است و گفته شود

انسان **حشیف** شقاقل است و اشتقاقش نیز گویند و بلفظی دیگر کج و کج نیز خوانند و طبیعت وی سرد است
در اول و خشکست در دوم و گویند سرد است در دوم و خشکست در سیوم و چنین گویند سرد است در اول و خشکست
در سیوم جهت دفع صفرا بغایت نافع بود و در حارة بشکند و معده و جگر را نافع بود اما مولد ریاح و مغصه بود
و شکم بیند و مصلح آن کلنگهین بود و صاحب تقویم گویند مضر بود باآلات منی و مصلح آن انیسون و عسل
بود و بدل آن ریاس یا حاضی ترجیح است **حض** و رس است و گفته شود انسان **حض** شیرازی
مملک گویند و آن انو است مکی و هندی و مشندی بهترین آن جهت و در جماعت مکی بود و حمة موی هندی و نوع
است که در شیر از ورق و ربه ترک می سازند و در کستانیان شیر از آنرا هلال مشکلی میگویند و آن مستعمل
ایشانست لیکن طبیعت **حضض** مکی معتدل است در گرمی و سردی و خشکست در دوم و گویند سرد است
در اول و در هندی تحلیل و قبضی کمتر از مکی بود صاحب مغزه گویند که هندی قوی بود در همه حالات و **حضض**
هندی عصاره فیله مزج است و مکی عصاره نباتیت مکی و گویند مصنوعست نافع بود جهت مجموع ترنهام چه
از زوده و چون که از زنان آید بغیر قاعده و مجموع و درهای دهن و در و گوش را نافع
بود و در چشم کشیدن روشنائی پیغمبر و تاریکی زایل کند و شقاق و مقعد و شرج را بغایت مفید باشد مالیدن و خوردن
و حقه کردن اسهال کهن و ریسی و ده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند خنثی را زایل کند و چون زن بخورد
بر کبر قطع سیدان رطوبات از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون آب پاشامند سودمند بود و **حضض** هندی جهت
گزندی سک دیونه طلا کردن و اشامیدن بغایت سودمند بود و تریاق سیاه و در سپهر ضما و کردن و خوردن
نافع بود و بدل آن بوزن آن فیله مزج است یا فوفل و صندل مساوی و صاحب تقویم گویند سپهر را غلیظ کند و مصلح
آن حمام و مصطکی بود و مقدار غریبی نیم بود **حفا تر بردی** است و گفته شد **حلب** فریقه خوانند پاری
شمعینز گویند طبیعت آن گرمست در آخر درجه اول و خشکست در اول و گویند گرمست در دوم و خشکست در
اول و از رطوبتی فضلی خالی بنود و گویند گرم خشکست در دوم منقح و ملین بود و آرد وی و درهای بلغمی صلب
انورونی و پیرونی تحلیل و حد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ریه و عسر النفس را سود دهد و باده را بکشد
و بادا بشکند و بلغم نرم از سینه بیرون آورد و بوی اسیر اسودمند بود و آرد وی بانطرون بر سپهر ضما کنند نافع بود

اگر بیش از طعام با عری بخورد شکم براند و خلطهای بد که در زوده بود چون کتله بود غذا شستن بهر آواز صافی کند
و چون سرد بران بشویند جز از زایل کند و احباب وی بار و غن کل شقاق سرد را نافع بود و سوختگی آتش را در وی طلا
را نرم کند و در طلا کردن با دویه جهت کلف بغایت سودمند بود و چون طبع آن پاشامند حیض براند و خلیس وی
چون بخورند در دشت و جگر و سردی شانه و جکیدن بول و در درج که از سردی بود سودمند بود و صاحب تقویم گویند محتل
قوی نشین بود و مصلح آن روغن قسط تلخ بود **حلو زن** نوعی از صدق است و در صفت و درع و شرج و صدق
گفته شود انواع آن انسان **حلیث** ضعیف محروست و محروث را الجدان خوانند رافه گویند و حلیثت
را پیارسی انگره خوانند و هندی همنک و شیرازی انگشت کنند و آن در نوعست منتن و طیب و منتن مسخن تر بود
و بهتر و طبیعت آن گرمست در اول درجه چهارم و خشکست در دوم و بهترین آن سرج را رنگ صافی بود و چون بکند از آنند
لون آن سفیدی زنند آنچه خشک بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی آن تیز مکر بود طیب
خوانند و چون عیس با میزند و در چشم کشند روشنائی پیغمبر آید و در ابتدا از زول آب کشیدن این باشد از زول آب و تب
ریح را بغایت مفید بود و بادا بشکند و چون بسته که اندرون بود تحلیل دهد و برادر انقلب با سر که طلا کردن نافع بود
و نایل مسامری و غده ها چون با عوم و روغن حل کنند و مالند نافع بود و با سر که بر قوبا طلا کردن نافع بود و چون
بآب حل بکند از آن و پاشامند خلق را صافی کند و با کچر خشک بقا از نافع بود و معوی به بود و چون با سر که غرغره کنند
خلق از خلق بیرون آورد و بر گزند که سک دیوانه نهادن با شراب یا با جنطیانا اشامیدن بغایت سودمند بود و چون با
ریت بکند از آن و بر گزند که عرق در تیرا مالند سودمند بود و اگر با شراب و فلفل و سداب پاشامند که از نافع بود
و چون با سکنجبین پاشامند شیر که در اندرون بسته بود بکند از دوسر و بغایت مفید بود و دفع زهر یا حیوانات
بکند و زخم بنفشه و **زهر دار** و مقدار نیم مای مستعمل بود و بول و حیض براند و بکند از آن و اگر اندکی در سوراخ طیب
نهند عووظ تمام آورد و اگر بار و غن زینق و شیشه کشند و چند روز بکند از آن در قضیب مالند زن و مرد لذت طیب یابند
و اگر در سوراخ دندان نهند در ساقی کنند و بیرون اند و اگر نیم هم از وی بآب لسان الحمل حل کنند با دویه که مملک
طبیعت بود پاشامند فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبه بود و خلطهای زن کشند و اگر نیم از وی و نیم سکنجبین
پاشامند و بدن ادمان کنند فاج و حذر را بغایت سود دهد و در معصل سرد بود و سیر و **حضض** بغایت نافع بود

و حب القرم را بکشد و مضر بود بعد و حکم و اسحق کوبید مصحح آن اشق است و صاحب تقویم کوبید مصحح آن جوار بود
بود باقره و بدل آن محروست بعد از آنکه بآب بپوشانند چند جوش و صافی کنند برون آن بود **حلیفه** زعفران است
و حرانیز کوبید و کفنه شد **حلیلاب** لبلا لبست و کوبید لاغیه و صفت هر دو کفنه شود **حلم** قراد است و شیرازی
کند کوبید و کفنه شود در باب قاف اسلا **حلیج** صمغ است و در صفت حماض بعد از این کفنه شود انشا
حلم و **حل** اصل بلوس است و کفنه شد **حلیب** سورنجان هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوزخ و کوبید در سیوم نافع بود جهت نفوس و در دوزخ و انزوا و مسهل بلغم و خلطهای غلیظه بود و حب
القرم و کره را بکشد اما سیر را غلیظه کند و مصحح آن کاشنی و کثیر بود **حاما** اما مون و امون کوبید شیرازی
ماهل و خوانند طبیعت آن گرم خشک است در دوزخ و کوبید در سیوم و آن دو نوع است یک نوع شهور است که شیرازی
ماهل خوانند و نوعی دیگر مانند پرسیاوشان جوی وی زردی بود که بسرخ مایل بود در برگ آن سبز
بود و در دوزخ و کل وی زرد بود و کوهک و نبات وی بقدار یک وجب بود و این مولف کوبید از یک وجب کمتر بود
و در سنگ روید و بهترین آن ذبی رنگ بود از منی خوشبوی منضج و در حمای گرم بود و چون بر پشانی ضمارد کند
در کسر آید کند و چون بیاورد و ج بر کزندی عقرب ضمارد کنند سودمند بود و در جشم که از گرمی بود و درم افتاد چون
بازیت ضمارد کنند بغایت سودمند بود و در درم چون فرجه از وی بخورد بر کزندی و در طبع آن نشیند سودمند
و نفوس را نافع بود و کسی که کرده وی یا جگر وی معلول بود چون طبع آن پاشانند نافع بود و سده جگر کشاید و
بول براند و مقدار مستعمل از وی دوم بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب
تقویم کوبید مصحح آن صندل و کلاب بود و اسحق کوبید مضر بود بعد و مصحح آن تخم کرفس بود و تیا دوق کوبید
بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن جوب قرفلی و کوبید بدل آن بوزن آن وج و بوزن
آن زیره سبز بود **حس** مخره هندی است و کفنه شد **حماض** **الارج** در صفت اترج کفنه شد **حماض** بری بود
بستانی بود بری را سلق بری خوانند و آن پشته جیلی بود اما در خاک ریزه و زمین شست روید و از اپونانی
طوطاق اغویون کوبید و شیرازی پنخ از اهلیم کوبید و در نفوس و در معاصر طلا کردن بغایت نافع بود و سرفه و صفا
وی را سودمند بود و بستانی را شیرازی تر سیدک کوبید مانند کاشنی بود و ورق آن و در وی خصوصتی بود در طوطا

فصلی از ج و بهترین بستانی بود ترش و طبیعت آن سرد خشک بود در دوزخ و تخم آن سرد بود در اول و در وی بعضی
بود و در باب با در صفت برور کفنه شد و اگر تخم دی پیش از کزندی عقرب پاشانند و عقرب بکزد و هیچ نفعی بوی
و در وی آن چون به پزند و بازیت بریان کنند و کشتیز خشک و اندک زیره و انار و انار بران ریزند شک پیزند و غیر
بریان کرده سچ از روده و مره صواب و نافع بود و کشتی بنشانند و قطعه تی بکند و غشیان صفا و بپاشی کرد اند و خار
دفع کند و آرزوی خوردن سیرد و بکزندی عقرب نافع بود و چون با شیر پزند و بران مضغه کنند و دندان ساکن
و چون با شیراب به پزند و بر خنار پیر صفا کنند و در حمای گرم کوش بود سود دهد و اگر با سرکه به پزند و بر سر ضمارد
بغایت نافع بود و چون بر جرب مانند صحت یابد و اگر پنجه وی در کردن بند خنار بر دفع کنند و چون سخی کنند و در کج
بر کزندی قطع سیلان کس از ج بکند و اگر با شیراب به پزند و پاشانند بر قنار آید کند و سنگ شانه بریزند و حیض
براند و اگر یکی مایه پنجه وی بکوبند و بار با سبب بر شستند و بلیسند سچ و اسهال دومی را بغایت مفید بود
حماض الما در آب روید و ورق آن بدرازی انکشت بود نزد یک بوق کاشنی و ساق وی کوهک بود و بر سر وی
تخم سیاه رنگ بود که برخی زنده و طعم وی مانند طعم حماض بود تخم براند چون بخته بخورند و تخم وی چون سخی کنند و با شیراب
پاشانند غم را ببرد و نفوس را خوش دارد و تو حش را بکشد و خفقان گرم را نافع بود و غشیان دفع کند و معده سترنی
را اصلاح آورد و چون به پزند و بر اعضا مانند خارش زایل کند و تخم آن ورق آن چون بپاشند دندان محکم دارد
و اگر ادمان کنند در اول آن بر قنار زایل کند **حماض الارنب** اکثوت است و کفنه شد **حماض البر** حماض بری است
و کفنه شد **حماض نری** حماض بستانی است و کفنه شد **حمض الارض** امعاء الارض کوبید و آن فواطن است
و کفنه شود انشا الله **حمض** **لامیر** خشک است و کفنه شد **حمض** پیارسی بخورد کوبید سفید و سبز و سیاه و کرسنی
بود و بری بود و بستانی بود و بری گرم تر بود و اندک تلخی زنده و بستانی غذا نیکو دهر و سیاه بقوه تر بود در افعال بهتر
آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و کوبید خشک در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی پیوزاید
و باه برانگیزد و حیض براند و منخ بود و لون را صافی و نیکو کند و در دیش را سودمند بود و غش سیرد و در حمای
گرم را سودمند بود و در غش آن قوبار آید کند و آرد آن ریشمای بلید و سرطان و خارش بدن را نافع بود و نفخ
وی در دندان و درم بر دندان نافع بود و آواز صافی کند و غذا را شش به به زیاده از میخوردن از آرد وی شیرهای

سازند و طبع خود سیاه سنگ کرده بریزند و در آب زرد نم خود را زیاد کنند بغایت یا حدی که چهار پایی مثل کاه و شتر و
و چون خود سیاه بخورد یکجای علف قوه ایشان زیاد میشود و سده کرده بکشاید و چون بسکه خویشاوند بکشاید و با
بناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز گرم بکشند و اگر آب خوب باشد و تخم نان خام بخورند و آب آن پاشانند یا شاستا انفاظ
تمام آورد و قضیب را قوه دهد و در خود سه خاصیت است که **حماض** است که درون محتاج بدان سه خلصت
بود اول آنکه طبعش ملائم طبع منی بود دوم آنکه کثیر الغذاء بود سیوم آنکه مولد ریاح و نفخ بود و هر غذائی و داروئی که
جمله تقوی یا به خوردن باید که این سه خلصت را سه باشد و آن خود است و زرده تخم مرغ نیم پست اما خود کسی که قوی
کرده و مثانه داشته باشد بغایت مضرب بود و خود سیاه بجهت زرد و آبی آن بود که میان طعام خوردند و مقرة
وی کم شود کثرتش و جرم خود ثقیل بود بعد **حمیرا** ابو خلصا گویند و آن سفید است و در جل الحامه نیز گویند
و گفته شد در لطف **حمیرا** بلغت مل شام لسان الثور است از قول صاحب موده و صاحب مناج گوید **حمیرا** است
که آن نبات جنبه است و صفت هر دو گفته شود ان شاء الله **حمض** عرض خوانند و آن ششمان است و گفته شد
حماط نوعی از خمیر است و در جرم گفته شد **حماض** صاحب مناج و صاحب توکم گویند بستان افروز است
و صاحب جامع گوید از قول **الحی بن عمر** که حقیق بستانی است و در شام حقیق بنطی گویند و نبات وی بجا
سبز بود و کل وی سفید و تخم وی مانند حقیق بود و طبعش وی گرم و خشک و در دم اصحاب بلغم یا نیکو بود و شده
دماغ بکشاید که از بلغم بود و نکام تر از نافع بود و مسج گوید که مترو خشکتر از شامی سفر هم بود و غیر او گویند قوی
دل بود و تخم وی بریان کرده بار و غمی کل و آب سرد جبهه اسهال آکن نافع بود و صاحب مناج و صاحب
توکم گویند سرد و خشک بود در اول حراره معده و حکر ساکن گرداند چون طبع وی پاشانند با جلاب یا چغیر
و معده و حکر از اخراط بد پاک گرداند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کند و **حماض** پارسی
گویند که گویند طبعش وی چالینوس گویند که مست و در طوبت بسیار دارد و گوشت وی کرده را نیکو بود و منی
نیفزاید و فایده و قوه و خدر و استرخای بدن را نافع بود و شریف گویند چون زنده تخم آن پر مای وی **حمیرا** بکشند
و پاک کنند بر موضع کنند که عرق نفع نهند بغایت نافع بود و سردی تخم آن با بر سوزانند و سخی کنند و در شام
کشند تا یکی و شکودی ببرد و در خواص این زهر آورده است که در هر خانه که گویند بود از خدر و فایده و سکت و جرم

ایمن باشد و این خاصیت در وی است و دیستوریدوس گویند خون و رشان و شفافین و حمام خون گرم بود
و در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل گرداند و خون حمام خاصه قطع رفاف که از حجب دماغ بود بکند و چینه
وی بغایت گرم بود و کبوتری که سبکتر بود و اولی آن بود که آب غوره و کشنیز یا سرکه بپزند و چون بخورند بعد از
آن مغز خیار بخورند یا تخم خیار **سین** صاحب مناج گویند گرم و خشک بود در سیوم و صاحب توکم
گویند از قول سخی که گرم و تر بود خاکستر گوشت و حکر وی چون بازیت بر شقاق که از سر ما بود یا لند را بکند و
خاکستر حکر وی بازیت بر خنار بزنند نافع بود و جذام را سودمند بود و گوشت وی حکر چون بپزند و در آن نشینند
کزانی که از خشکی بود بغایت سودمند و حکر وی بریان کرده بناشتا بخورند صریح رانافع بود و بول وی در کمره
را سودمند بود و در خواص آورده اند که پوست پشانی وی چون بر کودکی بزنند که ترسد دیگر ترسد و گویند هر
کوشی وی خون بخورد گویند که کزید دیگر بگوید و در خواص آورده اند که کسی که عرق کزیده باشد یا از بلغم
در کوشی گویند که عرق را بگوید و از کوزه بر جوشانند در زایل گردد و حرار در کند اگر پوست پشانی وی پاره
مصرع با خود دارد تا یکسال تمام و چون سال نشود پاره پوست پشانی نو با خود دارد تا سال دیگر صریح از وی پاکلا
البته و در خواص این زهر آورده است که چون خمر سرد سگ را غلیظ خوش آید **حمیرا** و **حشی** پارسی گویند که گویند
عبد الملک بن زهر گویند نظر بر چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این زهر خاص است و چالینوس
گویند گوشت وی چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود و به وی چون بر کلف طلا کنند
سودمند و چون بار و غش قسط بچوشانند جبهه در دشت و کرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود زهره وی جبهه
دار الثعلب و دوائی مالیدن سودمند بود و گوشت وی چون به پزند باب و نمک و دار صینی و در کچیل و عرق آن
پاشانند و گوشت چرب آن بخورند درد مقمل و باد های غلیظ را سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن مقدر
در معده و بطی حریج ثقیل پیدا کند اولی آن بود که از بی آن جوارشات مسهل چون شهابیان و غری بخورند و مثال
آن **حشیرا** علف خوانند و تخم وی به سبید خوانند و بعضی کیست و نیز از کی گریست گویند و کربان خزره را بلفظ
دیگر خزره را بواج خوانند و زرد ماده بود و سفید است گویند و زور شکن باشد چند آنکه سفید بود بهتر و پوست
وی پاکند ندی بود که سبیدی مایل بود آنچه بگوید زنده بود و اگر بر درخت حنظل یا حنظل پیش نبوده آن کشنده بود و آن

به نرکی دو حنظل بود بهترین آن ماده بود سفید رسیده هندی بود که وصف کرده اند و طبیعت وی گرم است
در سیوم و خشکست در دوزخ و کندی کوبیده سرد تر بود و وی محلل مغطع بود و در
مفاصل و اعصاب و عرق النساء و نفوس سرد را بغایت نافع بود و دماغ را از اضطراب پاک گردانند و شیخی و سمل بلغم
علیظ بود از مفاصل و اعصاب و سمل حرار اسود و اصفر بود و قوی ریجی بکشد و ورق وی مصرع مالچوبیا
و و سوسا و در التهاب و در الحیمه و جذام را سودمند بود خاصه چون با دویه خلط کنند مانند اینون و افنیون و نک
هندی و صبر سقوی و ایاریه فیروز حنظل و اگر در طبع حقیقت کتند تخم آن در دست اردوم تا جوام شاید قویج را بکشد
و عرقه سودا خام بیرون آورد و شیخی آن شربتی نیم بود با غسل و با دویه دانگینم بود و باید که بغایت سخی نکند و اصلاح
وی بکثیرا کتند و پنج وی سودمند بود که نزدیکی افنی و عرق جوزدن و طلا کردن و حکایت کند اعرابی که عقب چهار موضع
وی بکوبد و دوم از وی پاشا میدرد حال صحت یافت و در حقنه حبه کسی که قویج داشته باشد سودمند بود و بخور کردن
بو اسبیر نافع بود و چون کوبد بر کوبیده بکشد و اسحق بن عمران کوبیده چون بکشد حنظل و سران بر کوبیده و تخم آن
ببند از نه و از نوغن زیتون بر کتند و سوراخ آن بخیر بکشد یا بکلی و در آتش نهند تا جند خوش بزند بعد از آن بردارند
و بر موی مالند و مالکند زود سفید کرد و هیچ و ششوی کوبیده اصل وی چون بکشد جفته استقامت بغایت نافع بود
و کزندی افنی و حنظل باید که در کرم و در کرمای سرد مستعمل کنند که اسهال و موی آورد و مضرب بود و مجده و مصلح آن کثیر بود و
و مصطک و بدل آن کوبیده حب الخروع بود و کوبیده بوزن آن حمل و چهار دانگ وزن آن قضا الحار و کوبیده بوزن آن حمل و
چهار دانگ وزن آن قند **حنّا** بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرد کرده باشد و طبیعت آن گرم است
با اعتدال و کوبیده مقدر است در گرمی و سردی و عیسی کوبیده سرد است در اول و خشکست در دوم طبع وی سودمند بود جفته
در رمای گرم و سوسو خشک است و نافع بود جفته خشک است که استخوان و ریش دهن و در عرقها جفته خضاق کتند و نیم مای چون پیا
شامند قویج بکشد و از خواص وی آنست که چون کسی را ابتداء آید که حنّا بکشد بر ششند و بر کف پای نهند یعنی پاشد از آنکه
در چشم وی بر آید و این جربت صحیح و اگر تخم وی یک مال با غسل بر ششند و لعن کتند و دماغ را بغایت سودمند بود و در خوا
این زهر آورده است که چون حنّا بکشد بر ششند و بر ناضی نهند و بدان ادمان کنند و نیکو گردانند و اگر باه را بوی خضاب کنند شب
باطلاد بول آنکس سرخ رنگ بود و مضرب بود و محلی چون پاشا مند و مصلح آن کثیر بود **حنّد** بکثیر از آنده قوی کوبیده و بار

و یو اسیت خوانند و بری بود و بستانی بود و حنّد قوقا بری را درق و جبقا خوانند و پیونانی لو طوس انونیس
خوانند معنی آن حنّد قوقا بری بود و داران بستانی طریقلین خوانند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشکست
در آفرجه دوم و کوبیده در آفرجه اول و کوبیده در سیوم کلف نافع بود و دروغی بوی در مفاصل را سودمند بود
و در انشین و عصاره بستانی با غسل سفیدی که در چشم بود از این کتند و روزه بستانی صرع را سودمند بود و استسقا
و بول و حیض راند و دروغن وی جفته باد که در اعضا بود نافع بود و اگر طبع دیر حرکت آید چون بر روی مالند زود
حرکت کند و اگر در طبع آن نشاند همین عمل کنند تخم وی عیج باه بود و اگر آب وی بکزند کی عقب ریزند در حال درد ساکن
کند و چون بر عضوی سالم ریزند لذت و وجع پیدا کند و چون بصباره وی سوط کتند صداع آورد و حنّد قوی خضاق
آورد و در دمل و مدادای آن بکشد نیز و کاه و کاشی کتند **حنا الحوله** شنبلیله است و ابو خلسا خوانند و در
الف گفته شد **حنا قریش** حراز الفخر است و کتند **حنا جمنون** و سه است و گفته شود انشاند **حنطه** کتند و بهترین
آن بود که میان صلابت و لین بود و قریب باشد و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه باشد و طبیعت وی گرم بود
و معتدل بود و در تری و خشکی چون بکوبند و بکزند کی سک دیوانه نهند سودمند بود و چون بخاشند و بر دمایمل نهند کتند
و دروغن وی قوی باه را از این کتند و وی بهترین غذا بود انسانرا **حنطه رومیه** خنذر روس خوانند و خالادون نیز کوبند
و گفته شود انشاند **حول** با فروح است و گفته شد **جوز سندی** مرغ است و گفته شود انشاند **جوز روی** اگر فوس
خوانند و تو ز کوبند و آن در خفی است که پوست وی زرد بود و کل وی گرم بود در درجه سیوم و خشک بود در اول و ورق
آن ضعیفتر از کل وی باشد و وضع وی کربا بود و تخم وی لطیفتر از وضع وی بود و آزار اسود خوانند و ورق وی چون با سر
بر نفوس ضما کتند سودمند بود بغایت و غروب چون با سر که پاشا مند صرع را نافع بود و تقطیر السبول را سود دهد و
شروی منع آستنی میکند و شیخ الریش کوبیده وی لطیف و سخت گرم نیست و یک مال از شروی عرق النساء نافع
بود و سخی کوبیده یک مال از ورق وی بعد از ظهر با سر که سودمند بود جفته آستنی **حور** و حمر نیز کوبیده و آن غریب است
و گفته شد **حورای** آرد کتند سفید بجز بر بختنه بود **حوجم** و در احمر است و گفته شود انشاند **حوران** و **حورق** این دو
اسم طرفینست و گفته شود **حورمانه** بجزی کوبیده و بربانی طریقلین و گفته شد **حور افند** از بستان افروز است و گفته شد
حیه ماد است و انواع آن بسیار است و آنچه در تریاق مستعمل بود قرصی افنی بود که از گوشت افنی سازند و صفت

و گفته شود اشانه **خسته** بزرگ است شیرازی شغرت خوانند و با صفای خاکشی و به تیزی سوزان و بترکی مرشوه و نیلوترین آن سرخ خلوتی رنگ بود و شیرین و طبع آن گرم و تر بود شری را سودمند بود و حصه و کجاست سود او چون با شیر و نبات پیاشته بد نرا فریه کند و لون را نیل و گرداند **خمازی** پیارسی خرد خوانند و شیرازی نان کلان و آن نوع از ملوکیه بود و گویند و آن ملوخی است نیست و ملوکیه برقی و نوع از ملوخی با غله ای بود و خوانند و ملوکیه گویند و آن خفگی است و بر لطیفتر و خشک تر از میثاقی بود و طبعیت بری سرد و تر بود در او آب و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند تلخ در وی هست و معتدل بود و فوسل گوید گرم و خشکست و این دور است و رقی وی چون بر کندگی زینور و خل ضما و کنند شکو بود و قتی که خام بود و ورق بری تاق بود بازیتون بر سوختگی آتش و حمزه چون طلا کنند طبع وی چون زان در آن نشینند صلابه رجم نرم گردانند و مقعد و ورق وی چون با اینخ وی بچوشانند نافع بود و بول براند و تخم وی چون غلط کنند با تخم هند قوقا بری و با شراب پیاشته در دانه دانه کند و چون ورق وی به پزند و بر دما میل کنند و در حاکم احتیاج شکافتن بود بکشا بد و ما به بیرون آورد و بد آن حقه که در آن کندگی روده و مقعد و رجم را سودمند بود و آنچه بستان بود و معد را بزد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی به خشنوتی که در سینه بود و شش و مثانه حواش سودمند بود و اگر به پزند با روغن و ضما و کنند بر و در حاکم در کرده و مثانه حواش کرد و سود دهد و اگر ضما و کنند بر و در حاکم که سکن گرداند و وی نافع بود و جهت سرفه که از خشکی بود و خشو سینه و بول براند و شکم و ورق وی بخامد و بجان خام و با اندکی نمک ضما و کنند بر و ناهور که در حیم بود پاک گرداند و گوشت بر ویانند و چون ضما و کنند با کین بر سریشی که بستان از تری بود و سیوسه سودمند بود و چون بر کندگی عقوب ضما و کنند خاصه چون بازیت بود و کل وی نافع بود جهت قره کرده و مثانه آشامیدن و ضما کردن و قضبان وی نافع بود جهت روده و مثانه شکم نرم دارد و نوع از خمازی بری بود که سهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد که خون پیاید **خیر** سترین آن بود که از کندگی که آفت نارسیده پاک فریب بود و نان سمید و حواری و شخار از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیاد بود و سرد و مولد ریاخ بود و سده و کبر و سنگ کرده متولد کند و شکم مبتد و نان خشکار سبز غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میل بسیار دشته باشد و نان حواری بد نرا فریه کند و نان که خاله بسیار دشته باشد روز از شکم بیرون آید و غذا اندک بد و آنچه خاله اندک دشته باشد ضد آن بود و نان فطیر نفخ در وی زیاد بود و از آنچه خمر دشته باشد و نان خشک

بزرگ است و در آن خشک و در آن نافع بود

کهن شکم بیند و نان نرم خشکار چون آب ترکند و نمک و بر قوبا کهن ضما و کنند زایل کند و شکم نرم دارد و آبها قویج و سودمند و غذا اندک دند و بد تر از انواع نانا بود که از کدوم پزند و حوب و کدو و کبیر و کدو کند و مصلح وی دمان و حلا و البان بود و بهترین **نمان** سمید بود و غذا بیشتر دهد و بر هضم شود و بسبب اندکی تخیل و در گرمی معتدل بود و بد نرا فریه کند شکم بیند و سده و پد کند و اولی آن بود که نمک و خمر تمام دشته باشد و با سفید باج خوردند و بعد از وی و کدوم وی و میان سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و لطیف آن و نزدیک سمید بود و بیشترین احوال و شکم بیند و صاحب کدر را سودمند بود و معد و قوی گرم کند و بر هضم شود و مولد ریاخ و نفخ بود و سده و سنگ کرده احداث کند و مصلح وی و کبیر و الطریل بود بعد از آن مار العسل خوردن و بجان رفتن و خوابی در آن کردن مناسب بود و نان فرنی تر بود و بر هضم شود و در اجزای خشک را سود دهد و مصلح وی چرمای شیرین باشد نان قطایف شکم بیند و مولد غلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین آن بود که از برنج سفید خوب پزند طبعیت آن سرد و خشک بود و غذا روده و بد و شکم بیند و بر هضم شود مصلح وی چیزها چرب بند **خبر الغراب** فخوان است و گفته شد **خبر القود** لوفست و گفته شود **خبر المشایخ** بخور حریم است و گفته شده است **خبت الحدید** پیارسی ریم آهنی گویند و شیرازی رجم آهنی و قوی تر از رجم خبثا بود و از آن فخنوش خوانند و بهترین وی فول دی طلس یا با کوهل تنگ بود که بر وی خشنوت بود و طبعیت آن گرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محقق در رمای گرم و سودمند بود جهت خشنوت جفی و مقوی معد بود و چون با شراب کهن پیاشته و خون بواسیر قطع کند و منع البستی کند و چون نخود بر گیرند به شیم پاره خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول بکند و سفل و محکم دارد و طلا کردن و چون پیاشته جهت شیر که در بستان بسته بود سود دهد و مقدار دانگی مستعمل بود و خبت الحدید بقره ماستد زنجار الحدید بود و چون با کبیر پیاشته منع مضرت و دانسی که کشنده بود بکند مثل مازنیون و از خوردن خبت الحدید همان حواش شود که از خوردن براده الحدید و علاج می بکشد که کسی که براده خورده باشد و اولی آن بود که مدبر کنند **صفت** آن بکیرند خبت الحدید و بخی کنند و در سر که انگوری خویساند چهار و ده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و سخی کنند و بار و غنی با دام بریان کنند بعد از آن مستعمل کنند و منفعت وی است که باه را زیاد کند و ورم سبز را تحلیل دهد و معد و کبر و سبز تر و اعصاب که محتاج به تحفیف بود و نفیض

و نظیر بول و قرحه امعاء و مثانه را بغایت نافع بود و بدل خبث الحدید مدبر اطر نفل کوجب بود و بدل غیر مدبر خرق بود
خبث الغضه نفل بقره بود و بهترین آن بود که سبز رنگ بود و قابض بود بغایت و در وی جذب و تخفیف
بود و جرب و سحفه و ریش را نافع بود و چون در هر یک کشته شد **خبث النحاس** در قرق
تردیکست بخت الحدید و مس سوخته و ضعیفتر از مس سوخته بود **خبث الرصاص** قوه وی مانند رصاص محرق بود و طبعیت
آن سرد و خشک بود و نافع بود جهت ریش چشم و بدل آن اسفیدان را خاص بود **خندق** افسنتین است و گفته شده
ختم الملک خواتم الملک خوانند و آن طین مختوم است و گفته شود **خاتم البقر** زبل البقر است پیارسی سرکین کا گویند
چون بر در حمای غلیظ کنند تحلیل کند و چون بسوزانند و ما بر که بر سوراخ بینی نهند خون رفتن باز دارد و مجموع زهر مار را
نافع بود چون بخورند و کرم بر بدن نهند و در آن کشته تا خشک شود و بعد از آن بر گیرند و دیگر تازه بنهند چند نوبت و چون بر
پای منقرس نهند با خاکسترو زیت نافع بود و بر گردن و زنبور و کل بغایت نافع بود و مستقی را بدان طهارت نافع بود
و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد و چون خشک کنند و بسوزانند و مستقی با شامه بغایت غایت نافع بود و اگر
زن بدان بخورند زادن بر وی آسان گردد و یک حره بنهند از دویچه زنده بکشد و در خواص این زهر آورده است که چون بر نایل
بنهند قلع کند **خدر نوق** عنکبوت است و گفته شود انشاء الله **خدر الحمال** بزر النج است و گفته شد **خردل ابیض**
اسفند اسفید است و گفته شد **خرواحام** جوز جندم است و گفته شده است **خرقی** خلز است و گفته شود انشاء الله
خروع پیارسی پد اخچر خوانند و شیرازی گفت و بهترین وی جری بود و طبعیت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند که آن
واسحی گوید کرم و خشک بود در سیوم مسهل بلغم بود و قوی کفایت و فاج و قوه را نافع بود و صاحب منبیا گوید شربتی
از وی ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید با بخنده حب بود و اعصاب را نافع بود و در صلابت که بود چون ضما کنند یا با
سائند نرم گردانند و سی جاذبی سید کرده چون سحی کنند و پیاسا کنند مسهل بلغم و حره و رطوبت مائی بود و قوی آورد و
غشیان با وید کند و در وی چون بگویند و با سوبق خلط کنند و ضما کنند بر روی بلغم و در حمای گرم که در چشم بود سود دهد
خواه بخته و خورده خام و نقرس و دردها منافع چون ضما کنند بغایت نافع بود اما سفر بود بسینه خوردن وی و مصلح
وی کثیر بود **خراطین** ز غار کرم خوانند و آن امعاء الارض است و حرار از غرض نر گویند و آن گرمی است بود که در زمین
غنائی باشد در شیب کل و طبعیت آن گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود و چون بگویند و بر جراحت اعضا

خندق

چما و کتد و سر و ز را کتد بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سود دهد و با پیله حرج آنی حقه در گوش
نافع بود و چون با شراب پیاسا کنند بول براند و بر قانرا نافع بود و سنگ کرده بریزانند اما مضر بود با عصاره مانع و مصلح
وی در سخن مدام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری تمام دارد خاصه چون بنشیند و خشک کنند و سحی کنند و با شراب
کچک طلا کنند **خربج** عصفرا است و گفته شود انشاء الله و صاحب مغزده گویند نوعی از خرق است که بزبان بر وی
تا غیب خوانند **خربوب بنیط** خربوب گویند و خربوب الشوک و قضم قریش نیز گویند پیارسی گویند خوانند
اهل شام مغربی گویند و جری مینوست خوانند و گفته شود انشاء الله **خربوب شامی** پیارسی کورزه گویند و شیرازی
کبر کا زردنی نیز گویند و آنچه خشک بود بهترین از تر بود و طبعیت وی قابض بود و سرد و خشک خشکی وی در دوم
بود و گویند کرم است در اول شکم بنیدد با وجود شیرینی و معده نگیرد و اگر در اول کتد خاصه چون با عقید الغیب
پرورده باشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و هم نشود و چون خشک بود
سنگ بنیدد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون مار سیده بود و نایل به ابوی مالنذ حکم البقره زابل کند مقدار
مستعمل از وی پنج بود و در وفسس گویند غذای بدن بدید و طبعیت به بندد و در بلغم معده را نافع بود
و از پیاسیون گویند سودمند بود جهت اسهال با فراط و قوه بدن بدید و امعاء را پاک گردانند از اخلاط بلغمی
فاسد اما بحقیف اعصاب بود و مصلح وی لعاب به دانه و نبات بود و صاحب منبیا گویند فانی ضرر
وی کم کند و گویند مصلح مار العسل بود و بدل خربوب مازوی سوراخ بود و بوزن و گویند طراشیت و گویند
قرط بوزن آن **خربوب هندی** خیار جنبه است و گفته شود انشاء الله **خربوب مصری** شجره سبط است
و آن خربوب بنطی است و گویند قرط است و گفته شود **خردل** بهترین آن بستانی بود تازه فیه سبز رنگ
و چون بگویند زرد بود و طبعیت آن گرم و خشک در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصاره انگور اندازند
بجالت خود بماند و بخوشد و چون بگویند و برد ماغ دارند عطسه آورد و چون بر نفوس ضما کنند نافع بود
و برداء الثعلب همین سیسپیل خاصه بر وی و بر عرق الفاسد و در سپرز و هر در وی که بود خرمی که باشد چون خوا
که جذب آن از عرق بدن بکشد بظاهر بدن ضما کردن سودمند بود و از بخور وی که ترند کان بگریزند و در وی
قطع بلغم بکشد و چون با عسل یا با موم که اخته بازیت پیامیزند و بر روی مالنذ روی را پاک گردانند و در حمای

و خنای را تحلیل و بد بخت چون با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر جوب و قوی با خضاد کردن بخت سودمند
 و مولف گوید اگر کسی قوی باشد که هیچ چیز را نبرد و خردل کوفته و قوی که از ختم بیرون آمده باشد که باس پاره
 بر انگشت بچد و بر قوی با مال خنای که خون آلود شود بعد از آن خردل کوفته بدان مالده زرد آب بسیار از وی رود و نشود
 و صحت یابد و این مجرب است و رازی گوید اگر کسی درد دندان دایمی داشته باشد که بی ورم بود چون سخی کند و بر دندان ننهد
 عجایب بیند و چون بر جوب طلا کنند سودمند و ضاد کردن بر سر حنجره زحمت بسیار غش بخت نافع بود و سده مضاعف
 بکشاید و در وای چشم که مشکوری سودمند و خنای که بکوبند و در آب به بزنند و با غسل در چشم کنند و چون با بوی
 ما شراب پیاشانند کرم را بکشد و اگر آب وی در گوش با دندان جدا کنند در سگ کن کنند و سپرز بکند از دراختناق و هم
 را سودمند بود و با ده از زیاده کند و تپهای کمین را زایل کند و مقدار استعمال از وی دو مال بود و خردل بری خلط بوز
 وی حال شود و بترکی آنرا قوی خوانند و نیمه معطش باشند و در سرد آورند و مغز بوند بر مانع و مصداق آن بود که با بادام
 و سرکه بزنند و باید که در خوردن نمک هندی با وی اضافه کنند و پیاشانند و صاحب تقویم گوید مصداق وی هندی
 و کافور و کلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن تخم شلغم **خردل بری** لب است
 و گفته شود ان شاء **خردل فارسی** نوعی از حرف است که آنرا اسفند اسفید خوانند و گفته شد صفت آن در الف
خونی بزبان اهل دمشق خردل فارسی است و گفته شد **خریق ایض** بخت که پوست وی استعمال است به پنج کبر ماند
 و گیاهش بلبان اهل ماند و در از ساق وی چهار انگشت باشد و محجوف بود و بطعم از خریق سیاه تلخ تر بود
 مانند اسارون و نوعی است که آن ریشه ندارد و املسی بود بخت صلب بود و بهترین آن بود که سفید
 بود و زرد و منفعت شود و لعاب داشته باشد و در حال زبانه زدن بعد از آن بکزد سخت و طبیعت
 آن گرم و خشک است در وسط درجه سیوم و فو لیس گوید کرم و خشک است در دوم فاج و صرع و در در حال اسود
 بود و معنی بلغم و اخلاط سرد بود و چون زن بخورد بر کبر حیض براند و بکشد و لبنی بوی برهتی و جوب
 و قوی با طلا کردن نافع بود و وی در شیافات حنجره دفع مایه کی جنم مستعمل کنند و در شانس جنم پیروز ابد آن بود که
 یک در طل از وی پاره کنند و در سه رطل آب باران خویسانند سه روز بعد از آن به بزنند تا دو دانگ باند و صافی
 کنند و خریق بیند از نود و در رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و بخوشانند و کف بگیرند و چون بتوانم اثر بر رسد و

گیرند و شربتی از وی ملحقه بود آب کرم و این سالم بود و این کسی که پیاشانند و اگر سخی کرده بود و پیاشانند خطر
 بود تشنج و کزاز پیدا کند و آوری و قوی و خنای باز دید کند و افراط کردن آن آدمی را بکشد و مقدار استعمال از وی
 پنج قس بود و کسی که از باروی خورده باشد چون سرخ بخورد ببرد و صاحب تقویم گوید مصداق وی در مع ناز و جلیده
 بود و صاحب منهای گوید مصداق وی مصطلک بود و در او ای کسی که خریق خورده باشد بطریق مع کنند و بویای ده
 خوش و کسی که آن پیاشانند نشانید که معده وی خالی بود و از خواص ویت آنکه چون با سبزی و عسل بزنند
 موسن بخورد غیر دوی سم کلاب و خنای بر بود و بدل وی جوز القی بود یا ماهی زهر **خریق اسود**
 حرافه وی زیاده از حرافه ایض بود و ورق وی بوق خیار ماند اما سکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی
 کوهک بود و کل وی سفید بود و آنک بسخن مایلی بود و تخم وی مانند خشکانه بود و پنج و سیاه بود و ریشهای
 باشد و پر کره بود و پوست سنج و می استعمال بود و وی در زمینهای خشک روید و چون ویران کنی از اندون وی خون
 غباری بیرون آید و بهترین وی آن بود که میان فریب و لاغری بود و بسیار که بود و اندرون کره محجوف بود و لون بیرون
 وی سیاه باشد مانند سعد و اندرون نه بین وی آنک ریشه باریک داشته باشد و از افال زنگی خوانند و رطل را می گویند
 و مالبیون بون نیز خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم کوشند حمره بخورد و با سکر برهتی طلا کردن مستند
 بود و و سوسکس و مالبیون یا نافع بود و چون ناموم و کند و زفت یا زغن قطران پیامیزند و بر جوب مالند نافع بود
 و چون با سکر که بزنند و بدان محضه کنند در دندان ساکن گردانند و بخورد و در دندان عین عمل کند و اگر نزدیک دخت
 انگور بر وید اگر از آن انگور شراب جدا کنند و در وی جنم کنند قوی با جوب و در دفع سودا بکند و جمع
 بدن و مسهل بلغم نیز بود و صفرا غلیظ مستغرق کند زیادت از شقونیای و در علت های مرض که محتاج بهاروی مسهل بود
 مانیبا و صداع و تحقیق بخت نافع بود و حمره صفرا و حمره سودا براند با سالی و شربتی زوی نیم بود و ماله با فودج و صعفر
 و ادویه های گرم که معده را سودمند بود و بعضی گویند سکنجبین خویسانند یا شربتی برین بعد از آن بجواب به بزنند یا لیمو و عرق
 آن پیاشانند مسهل بلغم و صفرا و سودای سرد بود اما حاضر بود بکرده و اسهال بسیار و باشد که خنای آورد و مقدار
 دو رم تشنج احداث کند و مصداق وی در استعمال کردن دو قوی و کثیر و فطر اسالیق و صغر بود و بدل وی نیم وزن آن
 کندش و نیم وزن آن ماهی زهر و گویند بدل آن کندش است و پوست پنج کبر مساوی و گویند بدل آن نیم وزن

آن مازنیون است و چهار دانگ وزن آن غاریون و گویند بدل آن کیکی است **خروالدیک الدجاج**
سکین خوس و مرغ بود مجموع سکنهای مسخ و محقق بودند و مصالح قوی بودند چون با شرب یا سکه پاشند
و تریاق فطر خانی بود با عسل و چون پاشانند بوزن یک ماسک یکسختی قی بلغم آورد و سکنین خوس چون سخی
کنند و بر کنند کی سکه یوانه نهند سود دارد **خردل ابيض** خردل فارسی است و گفته شد **خزهره** و فلی است و گفته شود
انشاء **خروالفار** سکنین خش بود کرم بود بردار و الثعلب طلا کردن سود و در خاصه چون با سکه بود و اگر با کنند و
شرب یا پاشانند سکه کرده بریزند و اگر از وی شایف سازند و کوه کان بخورند بر کیم بر اند و چون بریزند و در آب
آن نشینند عسل بول را نافع بود و اگر در چشم کشند سفیدی بر دوزخه بر دیند و در طوبت قرینه پاک کند **خروالفقار**
طلب است و گفته شود انشاء **خربز بطیخ** است و گفته شد **خرمقان** نبات است بسنبل الطیب مالون وی
مالی بگری بود و بخ آن مانند سنبل بود و بوی آن هم بسنبل ماند و در طبیعت و خاصیت نزدیک بسنبل و در طعم
وی اندک جلاوی بود **خرفه** بقله الحما است و گفته شد **خرباش** مرما خور است و گفته شود **خروکش** لسان الحمل است
و گفته شود انشاء تعالی **خروطال** قرطمان نیز گویند و هر طمان و گفته شود **خروخ** غر غر است و گفته شود انشاء
خروطان بنومه است و گفته شد **خرمیان** خندید ستر است و گفته شد **خرف** لطیفترین **خرباق**
سرطانست که بگری بود و طبیعت خرف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود چون سخی کنند و با جندان تخم تریزه
کوته برهنه طلا کنند بر د خاصه خرف تنور و خرف خشک کلف و خشک بایل کند و مرغی که از آن بهازند و جلا دهنده
بصلح آورد و در جرب و قرحه و انبغایت سود و در خرف تنور بر نفوس طلا کردن نافع بود و با سکه طلا کردن بر قوبا
و جرب و حکه و سعه و مصف سودمند بود و خرف غصار جینی دند از اجلا دهد و خرف مضر بود با عصاب
و ماغ و مصطلح آن روغن **بنفشه** بود و مقدار مستعمل از وی دوم بود **خزای** خیری بری است بشیر از یاروانه گویند
و طبیعت وی گرم و لطیف بود و سخن دماغ سرد بود و چون پاشانند سود **الخزاع** را نافع بود و جگر و سپرز را
چون بدان بخور کنند هر بوی کند که با شرب یا پاشانند و سخن دماغ بود و در طوباتی که از آن روده بود و رجم را پاک گردانند و نیکو گردانند
و چون زن فرجه از وی بخورند و بکیرند آبتنی گردانند و بفرمان خدا تعالی و چون سخی کنند و با آرده بشیرند و بر جراحات
صفا کنند تحلیل دهد **خرف** جوز است و گفته شد **خس** سارسی کا هو گویند بری بود بهترین وی بستانی بود

تازه پس و ذی و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند هر دوم معده را نیکو بود و خواب آورد و بول
براند و خول که از وی متولد شود نیکو تر از خوبی بود که از بقول دیگر حاصل آید و میل بیری دارد و حبه آب گردش
نافع بود و آنچه ناشسته بود در وی نفخ نبود کمتر بود و آنچه شسته نفاخته در وی زیاده بود و اگر در میان شرب
بدان شغل کنند مستی کمتر کنند و وی زرد می شود و تشنگی پشیمانند و با سکه که اشتها طعام باز دیکند و تریاق نافع
بود و وجهی که کرم و بر جرحه طلا کردن و بر وی ضا کردن سود و در پنچالی زایل کند خواه خام و خواه بخته
و قطع سیلان منی بکنند و در چشم که از گرمی بود ضا کردن سود و در پنچ وی چون پاشانند سودمند بود کسی را که
احتمال بسیار افتد و قطع شهوة جماع بکند و کا هو بری مانند لبن خشنای سیاه بود و قطع سیلان منی بکنند مانند
بستانی و نیم از لبن بری سمل کیوس مانی بود و حبه که نزدیکی عقرب و تیل نافع بود چون پاشانند و کا هو بسیار
حوزن چشم را ضعیف گردانند و مار یک و حواس تیره کند و مصطلح آن هلیله مر یا بود و اولی آن بود که بکب
قویا یا تشقیه کنند و آب رازیانه در چشم بچکانند و کا هو مضر بود بیا و مصطلح وی کرس و نفع بود **خس الحار** شجار
است و هو فیلوس و ابو خلکان نیز گویند و در باب الف گفته شد **خس و دار و خول** خاست و گفته شود انشاء
خس سفید ریش بود بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم و سودمند بود وجهه سرفه
کرم و نوزله و سینه و رطوبات سینه و قادیامی تیر که فرود آید از سرد و با عسل منی زیاد کند و مقدار دوم
تا نیم مستعمل بود و حب وی شکم بپزد و آب وی شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصطلح
وی عمل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرغی بود و مصطلح آن مصطلح و سیخ بود و اسحق گوید پوست
وی از دانه منوم تر بود چون پزند و آب آن بر سر ریزند و وی چون ضا کنند بر پشانی پشالی را نافع بود و پنچ وی چون آب
بچکانند تا نیمه باز آید نافع بود وجهه جگر معلول و کسی در شکم خلط غلیظ بود **خس** صاحب تقویم گوید بری
و بستانی بود و صاحب منبج گوید بری مصری بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت وی سرد و خشک است در سیوم و کوه
در جدام و گویند تر است در جدام خاصیت کلی آنست که ریشهای چشم مویشی زایل کند و خشکی سیاه چون بکند خود
و با شرب یا پاشانند حبه اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رجم آید نافع آید و چون با آب خلط کنند و بر پشالی و
صدغین ضا کنند پنچ ابی زایل گردانند و چون ضروری بود در داروی چشم استعمال کنند سودمند بود و وجهه حارة

با سرکه و زیت بر اعضا طلا کنند دفع حضرت کرنگان بکنند و سیقورید و س کوبیده تخمیر اعضا منکسر بود و متقوی آن سم
 از وی قوی تر رافع بود چون پاشامند و خون حیض فرود آورد و بول براند و جهت اخلاط سودای بغایت مفید بود
 و صداع و شقیقه را ضا و کردن نافع بود و باارد جو و عسل بر ذات الحنجیه ضا و کردن سودمند بود و اگر
 ورق دی با اندکی زیت ضا و کنند بر کزندی که جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش بجهنم و خطمی جبهه سرفه کرم شود
 مند بود خاصه چون آب کرم لعاب وی بگیرند و با قند پاشامند و ورق در ضادات ذات الحنجیه و ریه سودمند بود
 و پوست بچ و وی چون آب به پزند مفصل و اعضای قلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک گردانند و بکوبند و بدان
 سروریش بشویند نیکو گرداند و پاک و تخم وی یک جز و آرد استخوان خرما و جز و با سرکه بپزند و بر ورم قضیب
 ضا و کنند تحلیل دهد و مؤلف کوبیده چ خطمی کوبیده نهوس کرم ضا و کردن با کلاب بغایت نافع بود و جهت سرفه صفا
 بغایت مفید بود با آب سوزن سافتن با کلاب کرم خوردن و این مؤلف کوبیده اگر لعاب بگیرند و با عسل و روغن کازنی را
 دهند که دشوار از آید سهل گردد و صاحب نهج کوبیده یک ماه از وی قوی تر رافع بود چون پاشامند و اسحق کوبیده سرفه
 بشش و مصلح آن عسل است و صاحب تقویم کوبیده مضر است بعد مواضات و مصلح آن عصاره زر سکه است
 و بدل آن کوبیده خبازی است و کوبیده بدل خطمی سفید نیلوفر است **خطر** و سمه است و گفته شود انشا الله **خطاف**
 پارس رستوک خوانند و سیقورید و س کوبیده تخمیر وی وقتی که ماه در افرونی بود و شکم وی بشکافند
 و سنگ را به شکم وی بوی یک رنگ و یکی مختلف رنگ از هر رنگی چون در پوست کوساله بندند یا پوست کوسند کوبیده
 یا کاک و کوبیده پیش از آن که خاک بوی نشیند و بر بازوی مصرع بندند یا بر گردن صرع از وی زایل شود و خوردن وی
 روشنائی چشم بفراید و اگر سوزانند و خاکستری در چشم کنند با صر و اقوة دهد و اگر با عسل پیامیرند و در چشم کنند بهتر بود
 و اگر با عسل و سرکه بپزند و کسی که جرب داشته باشد یا دانه بر اعضا طلا کنند و بشینند تا با بوق فرود آید بعد از آن
 آب بریزد بغایت نافع بود و اگر کسود کنند و خشک کنند و دودم از وی پاشامند فاق نافع بود و دماغ وی چون
 با عسل در چشم کنند در ابتدا از وی آب بغایت نافع بود و چشم وی چون سح کنند بروغن زیتق و بر نایق زن بالند
 نزدیکی نفاس جویند و دانی زهر در خواص آورده است که چون بگیرند سرد و پرستوک یکی نرو یکی ماده و باقی سوزان
 و در شراب اندازند هر کس از آن شراب بخورد دست نخورد و چون وی و چون وی چون بزن دهند خبا که نماند شوه

وی زایل گردد و شقیق و تخم الر ایسی کوبیده سرکین وی چون در چشم کنند سفیدی چشم میرد و جربیت و اسطوطالبیس
 کوبیده در منافع اعضا حیوانات زهره برستوک چون بدان سوط کنند موی سروریش که سفید شده سیاه گردد
 و دندان نیز سیاه کند پس چون حاشا که سوط کنند دهی بر ز شیر تازه کنند تا دندان سیاه نشود و سرکین وی چون
 بزهره کادیا میزند و بر موی سیاه طلا کنند بی هنگام سفید شود **خطبان** حیطا است و گفته شد **خفاش** و طوط
 خوانند پارس شب پره کوبیده و بشیر از وی موش کور و شریف کوبیده چون بکشد و بر زار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند
 منع رستن موی بکنند و چون در روغن کچد کچد شاستند آن روغن عرق النصار نافع بود خاصه چون جند نوبت
 مکرر کنند و کوبیده چون به پزند و مرق آن پاشامند شکم براند و درد دودک را سود دهد و خاکستری روشتائی
 چشم زیاده کند و این زهر در خواص آورده است که چون سروی در ظرفی مسین یا آهنین بروغن زیتق بپزند
 چند آنکه مضر است و صافی کنند و آن روغن بر نفوس مالیدن و قیاح قدیم در غشه و ورم و در احباب و در بونفایت
 نافع بود و زخم زایل کند و اگر زنی دستخوار ز لید زهره وی در فرج زن بالند در حال برباید و این جربیت
 و اگر دماغ وی در شیب پای مالند باه را بر الیکه و اگر آب کچد شاستند تا مضر اگر دود در سوراخ قضیب جمانند
 نول براند و اگر طبع وی در انون کنند و صاحب قیاح درن نشیند بغایت مفید بود و دماغ وی چون بسوزانند و
 سح کنند و در چشم کنند سفیدی زیاده که در چشم بود زایل کند و سرکین وی چون بر قوبا طلا کنند سودمند بود
 جهت نوزول آب اگر سروی در شیب جاحواب نمان کنند و کسی که بران خسیه باید که نداند بخواب نرود و خوا
 بردی شوریده شود و اگر دل وی چنین کنند یعنی عمل کنند و اگر سروی در برج کبوتر نماند پنهان کنند هر چند
 کبوتر که بوند از آنجا بروند و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نماند از آنجا بگیرند **خنج** خردل بر سیت
 و در لام در زبان گفته شود انشا الله **خلال** مامونی او خود است و گفته شد **خلاف** پارس پیکو بند و خلاف
 بطی بهراج است و گفته شد و خلاف نوع از صفصاف است و صمغ وی از ورق پیرون آید و بترین پستان بود که
 در کنا در چشمها هسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و ثمر وی و ورق وی هر دو قابض باشند و اگر بپزند و
 در وی تخفیف بود و خاکستری در غایت تخفیف بود و در رستن خون چون بروی ضا و کنند تر کرده و ورق وی
 بغایت جلا دهنده بود و خاکستری با سرکه بر نایل و غله ضا و کردن نافع بود و ورم پستان و ریشهای و غلبه حرارت

گوید هر کس که ادمان خوردن وی کند لنگ میشود و آنرا خورن گویند و طبیعت آن سرد و خشک و غذا آن کس
و در خون بد از وی حاصل شود و موکد سودا بود و اعصاب را مضرب بود و بغایت نفخ بود و چون طبع و عمل
پاشا منده خلطهای بد از اعصاب براند و حیض براند و محلول و ملین فصول سینه بود و اگر کاو بخورد مانند کرسنه
بود در منفعت فربهی و نوع از وی هست که از وی بزرگ تر بود و در آنجته شاید خوردن و آنرا بسید خوانند
و آن نوع را بری بود و چون زبان بخورد شیرشان **سفره اید خمر** العنب است و مدلم و راح و مل و صفتها
و طلاء و عقار و قنوه و قرقف و در حقیق و نپید خوانند و هلاسی **سفره** گویند و بیشتر از سیکی خوانند و بهترین آن بود که
قوام آن معتدل بود و لون آن زرد بود و خوشبوی بود و آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کنی
و آنرا ریحانی خوانند و طبیعت وی گرم و خشک در دوم اما آنجته سیاه بود و غلیظ بود و در خور هضم شود لیکن
کوشش را زیاده کند و آنجته سفید بود و در فتن غذا اکثر مدد و محوری علاج را موافق بود و او را در بول کند و شکم
نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قنوه و میانه بود و در هر دو حالت اما آنجته شیرین
بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما میانه و کرده را موافق بود اما آنجته در وی قبضی بود در وی ادرار
بول زیاده بود و مصدع و مسکر بود اما آنجته غصص بود و در وی موافقت بود و استعمال غذا بیشتر دهد
و قطع سیلان مواد بکند و آنجته لین بود مضرب بود با عصاب کمتر بود و او را در بول کمتر کند و آنجته کمین بود مضرب بود
با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کمین بود و رقیق و سفید بول براند اما مصدع بود و اگر
بسیار خورند مضرب بود و بعد و آنجته تازه بود با دالکیز بود و در خور هضم شود و بول براند و بهترین آن بود که در اول
کفنه شد سودمند بود شمه کلی و مدد بلغمی و غشی و شفا هر ما بود و هضم را نیکی بود و چون بکند تشنگی
سکن کرد اند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کشد در وی مضرب بود بعقل و سپر ضعیف و دیگر ضعیف
و مبطل باه بود و شمه غذا بیر دوسیان آورد و در غش و ربع و بخور و ضعف بهر و اعصاب و صرع و سکه
و مرک مفاجات آورد و تنها و اگر نباشتا خورند و بعد از رنجوری و کارهای سخت خنق آورد و التهاب
و اوجاع و مدد ای وی بعضی و بقی بود و این مولف گوید اگر شراب بقدر اعتدال خورند طبیعت بدن
بر وی مستولی شود و لاجرم حرارت غریزی در دل زیادت شود پس آن حرارت **در** تن پراکنده شود و معلوم

همه قوتای جسم که در تن کار کننده اند بواسطه حرارت غریزی کار تواند کردند پس چون حرارت غریزی زیادت
کرد قنوه جاذبه کاملتر شود و جذب غذا بهتر کند و قنوه هضم همهم غذا بهتر کند و چون حرارت غریزی قوی
کرد مادامی غلیظ را بچته کند و قنوه دافع بر دفع آن قادر تر شود و چون قنوه دافع مادامی غلیظ را
دفع کند و رگها از مادامی غلیظ تهی گردد و بلغم از معده زایل شود و مادامی که در اعصاب باشد شکسته گردد و باد
فاصله که در رگهای عصب بود زایل شود و لاجرم حواس صافی تر شود و چون حواس صافی شود رنگ
روی خوب گردد پس بواسطه قنوه جاذبه و هضم غذا مجموع تن برسد و فربهی در تن بیدار آورد و در رگها نفخ
بود و روح طبیعی و حیوانی و نفسانی در اجزای تن سادی شود و اگر در شراب افراط کشد رگها پر شود پس
حرارت غریزی را نفس زن ممکن نبود یا فرمیرد و مرک مفاجات بیدار آید یا کمتر شود تخلف که چون جمیع را بیشتر از قدر حاجت
روغن در کشد یا فرمیرد یا ضعیف شود و چون حرارت غریزی ضعیف شود آن شراب نامضوم ماند و بلغم کرد و مضرت
آن در تن پراکنده شود اما آنجته از آن فضله در دماغ جمع شود آن دماغ یا گرم بود یا سرد اما اگر دماغ گرم بود آن فضله
سوخته شود و از وی دیوانگی و سواس پیدا شد و در دماغ و سر سام گرم ظاهر شود و اگر دماغ سرد بود سبب
آن مایه بلغمی نیک سرد شود و زیادت کرد صرع و سکه و قنوه و فالج و سر سام سرد و فراموشی و غش و کابوس
و تشنیدن در خواب و سپاری بی سببی پیدا شد و در مد رطب و سبیل و ضعف حواس ظاهر شود و اما آنجته از این فضله
در دیگر اندام باز ماند از وی تنهای سخت و آقا سهای بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پیدا شد و آنجته از این ماده ها
بجانب پای افتد از وی نفوس و عقل و ضعف اعصاب پیدا شد اما آنجته از این فضله در جگر جمع شود اگر جگر گرم بود سبب
گرمی آن گرمتر شود و خون را بسوزد و مایه صفرا و سودا زیادت کرد و تنهای صفراوی و سوداوی پیدا شد و اگر جگر
در اصل سرد بوده باشد و شراب حراره غریزی را ضعیف کند و جگر شراب را هضم کند نتواند کردن برین سبب
کرد آید و در تن پراکنده شود و سده پیدا شد و با سته اچا آمد و اگر خواهند که شراب مستی کمتر کند ب غوره با تخم
کوبش تنقل کنند و غذا کمتر خورند و فالوده قندی خورند و نیلوفر بنید و اگر محوری علاج بود تنقل با بار مر کنند
و سبب مرگها بود جبار و طلع و غذا بیشتر از شراب خوردن آتش غوره و آتش ساق و نار دانه خورند و دفع مضرت
وی شراب با ترنج یا ریاس کنند **خمر تری** و خشکی وی بقدر کم بود در قنوت و کثرت و تازه وی گرم بود و در دم

و کهن دی کرم و خشک بود در سیوم و در وی قوه مستفاده بود مرکب از کرم و سردی وی حبه خنوفه بود و کرمی
وی حبه غنوفه و کرمی طبعی از حبه نیک و آرد و در وی قوه جلا بود و جذب ماده از عروق بدن بظاهر آن و محلول بود و
منفج همه در رها بود و خاصه دامیل چون باغک پامیزند و اگر صفا کنند بروح یاوری که در شیب پای بونی نافع بود
و چون معتدل بود و در آب خویسانند و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانه کی طباشیر و تسوجی زعفران و دانه کی
در مقدار سی ام از آن آب حل کنند و پاشا مندن کین خوار بکنند و تشنگی نباشد و چون خمیر در آب حل کنند و دانه کینم
وزن آن روغن بنفشه با آن پامیزند و بدان مغز کشته سودمند بود حبه و سم اندرون خلق و چون در آب
حل کنند و از آن خای سازند و قطره چند سر که بدان حل کنند و پاشا مندن قطع اسهال **مکند خسل** سور بجانست
و گفته شود اسهال **خمان** و دو نوع است بزرگ و کوچک خان کوچک پیونانی ماقطع کونید و بطبیقه یزقه کونید و گفته
اسهال و قوه هر دو مجفف بود و مدخل و تحلیل معتدل و قوه خافا اقل مبرد بود و سهل سبب رطوبتی مایی که
در وی است لیکن معده را بد بود و ورق آن چون پزند مانند ترشای دشتی مسهل بلغم بود و حره و ساق وی چون تازه بود
و بچوشانند همین عمل کند و اصل وی چون بکشد و پاشا مندن و باطعام بخورد مستقیق دهند سود دهد و اگر کسی را که افی
زده باشد پاشا مندن نافع بود و اگر آب پزند و زدن در آن نشیند صلابت رحم نرم کند و حال صلاح باز آورد
و غروی چون بکشد پاشا مندن همین عمل کند و چون بر موی مانند سیاه کند و ورق وی چون تر بود و بایست جو پامیزند
و بر ورق طلا کنند و سوختگی آتش و زدن کی سک دیوانه بغایت مفید بود و نافع و چون بایست بر زهر نفس صفا کنند نافع بود
خمن جمع است و گفته شد در باب **خامنه** **اوراق** بنجکشت است و گفته شد در باب ذال در دو خسته او
راق گفته شود و **خمان** صندل حدیدی خوانند و آن قرصی است رنگ بود و آن دو نوع است ز ماده از آن زنجبابت
صلب بود و نیزه رنگ و چون با آب بپزند محلول آن زرد بود مانند زنجبابت و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت بنود و جوهر
آن پاک بود و چون بپزند محلول آن چون زنجبابت و سرخ بغایت و طبیعت هر دو سرد بود و آن نوعی از آهن است
پارسی خم آهن کونید و محلول وی چون طلا بود کشته بر ورق و حمره بر پر مرغ سودمند بود و حرارت آن نباشد و غیر
ساکنی کند و هر دو نوع این خاصیت دهد و در جمیع موی صفا و خاصه نوع ماده که تیرید و تسکین در وی زیاده بود از
محلول نوع **زخند ریل** نوع از کاشی بری بود اما بغایت تلخ بود و از آن صندل خوانند و ورق وی بکاشی خوانند و گفته بود و در

و کل وی و ساق وی همین سبیل لیکن قدری کوچکتر بود و در وی صغی پدا شود مانند مصطکی بعد از باقی قوه وی مانند
کاشی بستانی بود اما سبب تلخی وی که زیاد است تخفیف در وی زیاده بود وضع وی چون سخی کشته و بایست حریصانند
و در قوه سجد مندر زیتون وزن بخود بر گیرد حیض براند و اگر نبات وی بچنان باخج بکوبند و با غسل بپزند و قرص
سازند چون آب بکند و باند و با نظر و پامیزند و بر بقی مانند سودمند بود و صغی وی موی زیاده که در چشم بود را بپزند
و پنج وی همین عمل کند چون تر بود و بنفشه در وی بزنند و رطوبتی که بر آن جسفیده شود در بن موی زیاده که در چشم جسفاند
موی زیاده را بپزند و چون با آب پاشا مندن کین افی را نافع بود و آب وی چون بکشد و پاشا مندن و پامیزند و پاشا
شکم بنید و صغی وی چون آب کاشی حل کنند و در چشم کشته با سبیل که در چشم بود را بپزند و شفا یابد و اگر
دو درم از وی با جگر ساشا مندن یا بر موضع کزنند کی افی طلا کنند نافع بود و اگر آب و ورق وی بر بوی اسیر
طلا کنند قلع کند و لبن وی در موی زیاده چشم همان عمل صغی ممکن **خند روس** خلاص کونید و آن
خند روسیت پارسی کاکل کونید و طبیعت آن گرم تر بود و زنج و غذای وی سرد تر از غذا کندم بود و کمتر
اما غذای نیکو بود و از زنج غذا نیکوتر بود و طبیعت بنید و موده و انیکو بود و چون با سبیل که پزند و بر جگر بکشد
قلع کند و اگر بطبعی صغی کشته نافع بود و حبه **خمنه** **امحاشنه** برواق خوانند بزبان بربری تعلیلین و در وی
مانند ورق کند ناشامی بود و ساق وی اطلس بود و از آن انبار یقین هم خوانند و بر سر وی کلی سفید بود و پنج وی دراز
بود و در شکل بطریقه پنج نیلوفر و حریف بود و گفته شد در اصل الخشیش و طبیعت آن گرم و خشکست و کونید سرد و تر
و دیسورید و س کونید چون پاشا مندن بول و حیض براند و چون **دیم** از وی بکشد و پاشا مندن نافع بود و حبه **دیم**
و سرفه و پنج وی چون بسوزانند و خاکسری صفا کنند بر دار الشعلب موی پرو یاند بود از آنکه بصوفت پاره مو صغی
مانده باشند و اگر مجوف کنند و روغن زیت و را بجا کنند و بر آتش نهند یا بچوشند و بر شقایق از سر طایر و مانند نافع
بود و بر سوختگی آتش همین عمل کند و اگر آن روغن در گوش بکشد در گوش را بکشد و کونید و اگر ورق وی و کل
پنج آن بر موضع کزنند یا نور آن صفا کنند سودمند بود و خاصه چون با آب پامیزند و اگر پنج وی در وی شراب بکوشانند و بر
دملها و ریشهای پدید و ریشهای بد و درهما که در پستان پدا شود و بر ورق حصفیه کشته نافع بود و جو با سبیل پامیزند
نافع بود حبه و درهما کرم و است و آن صفا کردن و اگر آب وی بکشد و در گوش مخالف بکشد و در **دیم** **زایل** کند و اگر آب

در آفتاب بخار باره بالند و آن پنج طلا کنند بغایت سودمند بود و اگر غروی و کلوی شیر آب باشد بغایت نافع بود که اگر
عقب شکم براند و پنج وی چون بر قو با طلا کنند زایل کند و اگر بزیت بکوشانند و در گوش مخالف بکشانند در دندان بر دواگر سخن
کنند با عسل و بر شکم مستقیم ضمار کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود به پزند و با سرکه و زیت بخورند بر قو از بغایت نافع
بود و استسقا را هم سودمند بود و بسیار وی حرار آورد و مصلح وی آب تر هندی بود یا غوره **خفصا** شیرازی خردک
ش کن خوانند اگر بازیت بکوشانند و در گوش بکشانند در حال در ساکن کند و همچنین اگر سخن کنند و در خواص این زهر آورده اند
که چون در شیب کل کنند حده شود و چون باز در شیب سر کنین کنند زنده شود اگر سرهای خفصا در برنج کبوتر نهند
میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گوید اگر موی باره کشته و میل بدان فرد ببرد و آن زطو
در چشم کشته قوه ناصره بدهد و تاریکی زایل کند و اگر بازیت بکوشانند و در گوش بکشانند و بدان ادمان کنند کوی که
بود زایل کند و چون بازیت به پزند چنانکه قوه باز روغن دهد و در آن روغن در پیوسه مالند بغایت سودمند بود
تمام و اگر بدان ادمان کنند دانه بوسیر قطع کند و اگر خفصا را نیم کوفته کشته و بر موضع کزندی عقوب نهند در دانه بکند
خولجان بهترین وی آن بود که سیره رنگ و سطر بود و کم کره بود و آن پختیست که باز از وی شیشه سازد بر لب دریا
در وقت یک گردن و آنرا در خانه باز یابند و بی از زمین بویان خیزد و زمین یونان آب برآمده کسی آنرا یابد الا در خانه باز
از آبگیرند و بشویند و پاره کنند و آنرا **اصغر** دارد و خوانند و بترکی آنرا فرغات خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و کوه
در سیوم معده را نیکو بود و در قو پنج زایل کند و در کوه رانافع بود و باه ز زباده کند و بوی دمان خوش کند و طعام را همضم
کند و عرق الناس را سودمند بود و بول بیند چون از سردی کرده و مثانه بود و مصلح را و مصلح که از سردی بود و سرطانی
و خنازیر و در دمای بلغم سوداوی بدرانافع بود و با دانه بکشد و بلغمی مزاج رانافع بود و در طبیعت که در معده بود
کند و تحریک میکند و همچنان آن و اگر قدری در دمان گیرند نفوذ آورد و صاحب جامع گوید یکم از وی چون سخن کنند
و بر سر چهار یکی شیر کا و نازه افشانند و یا شامند در قوه باه بغایت سودمند بود و در حرج و از خواص وی آنست که در هر دیک
و کاسه که بود عکس کرد آن نکرده و وجه معده و حکم سر بغایت نافع بود و قوه اعضا باطنه بدید و گویند مغز است
بدل و مصلح وی کثیر بود و چیزهای حریب و صاحب تقویم گوید مغز است بحجاب و سینه و مصلح وی صندل و طباشیر بود
و بدل وی قرقه و قرقفل و اسحق بن عمر گوید بدل وی از چینی بود و گویند بدل آن قرقفل بود **خولان** حفص است

و گفته شد **خوخ** پیارسی شفا بود که گویند بهترین آن بود که اسفغان سهل از وی جدا شود و وی زود تر بهضم و آن نفع
را الوه خوانند و از نفعه زود تر بکند و دوا بخر صلب بود و اسفغان بر پوست جسفید بود و غلیظه بود و در بر بهضم شود و طبیعت
وی سرد و تر است در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول ملین بود و در وی قسبی بود و آنچه بکشد بود ملین
بود و معده گرم را نیکو بود و آنچه عفن بود قابض بود و اگر خشک کنند قسبی در وی زیادت بود و آنچه خشک
بود بکشد و طبع آن پاشانند قطع سیدان فصول از نفعه و شکم بکشد اما خشک وی دیر بهضم شود و آنچه بود و در
اشتهای طعام باز دید کند و گرم و خشک مزاج را به زیاد کند و تبهای محرق را سودمند بود و حرارت بنشانند و تشنگی
زایل کند و فساد وی چون فساد زرد آلود بود و لذیذ زرد وی بود اما غذای وی غلیظه از غذای وی بود و در طبیعت
وی زود و متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مر باخوردند با عسل و اگر ورق و یا
یا با باروی بگویند و آب وی پاشانند حب القوع و کره بکشد **خوخ** قرع گویند ساج بهندست و گفته شود انشا
خوخ فلیق اسننه قافله است و گویند بهیل بو است که آن قافله کوچک است و گفته شود انشا الله **خوخ سیاه** و
دم الاخوین است و گفته شود انشا الله **خوخ هرج** سم الحار است شیرازی خرمه خوانند و پیارسی خرمه و آن
دفعی است و گفته شود **خوخ** ورق مقلست و نخل و نار کیل و امثال آن خوانند **خواتم الملک و حم الملک**
طین مخموم است و گفته شود انشا الله **خیشوف** حب القطنست و گفته **خیار** فشد خوانند شیرازی خیار پالنگ
و صاحب متناج گوید لطیفتر از خیار زه بود و سرد تر و در وی اندکی قسبی بود و اسحق بن عمر گوید سرد تر و غلیظه
از خیار زه بود و طبیعت وی سرد تر بود در دوم و سودمند بود و تبهای محرقه و بول براند و تشنگی بنشانند و بر
احتشام حروری بود و آب وی چون بکیرند سس مایه حاصل و پنج مایه مایه شکر سلیمانی و پاشانند مسهل را را صندل بود
و از خوردن وی خلطی بدستولد شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی بود و بوی
معده و جگر گرم بود و عافیتی گوید لب وی لطیفتر از لب خیار زه بود اما جم خیار زه دیر بهضم شود و تبها
سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و در معده و خاصره و مصلح وی عسل بود یا میون یا جوارشی که ناخواه و کندر
در وی بود اما آنچه بکشد بر و رند بغایت سرد بود حرارت بنشانند اما در معده دیر بماند اولی آنکه بعد از طعامها
غلیظه بخورند مانند آتش است و آتش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفید آب باخوردند و پوست وی خشک کرده قرار

خود بهرج
ب

چهارم چون زن پاشا شد شخاری زادن بر وی آسان کرد **دخیا** جنس پارس و هندی خیار خیره خوانند و وی پند
و کبابی و مصری بود بهترین دی هندی بود که سطر سیاه رنگ بود رسیده و فلسوی براق بود و پوست وی قریق
بود و بهتر آن بود که در زمان که خواهند مستعمل کردن در خط از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت وی معتدل بود
در حراره و قوی و گویند گرم است و گویند سرد است محل و ملین بود و جبهه و زهرای گرم نافع بود که در احتیاج خاصه در خلق
بود و بدان نغزه کنند و با آب کشیز تر و لعاب بز قوطی ناخناق را نافع بود و غرغره کردن و طلا کردن بر نفوس و در
صلب مفصل اسودمند بود و در جگر نافع بود و پاک کرد و در جگر و جگر پاشا مندر مسهل مره صفا بود
و چون با ترید پاشا مندر مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب گلشی یا آب غنیمت شعلی پاشا مندر بر قازا و در
حکرم را نجات نافع بود خاصه چون کثوث اضافه کنند و اسهال وی بی رحمت حرارت بود تا جدی که اگر زن
آب تن بخورد هیچ زیان ندارد بلکه مصلح وی بود و زادن بر وی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم کرد
و سینه و قلوب کشاید و شربتی از فلسوی از زنجیم تا با بخندم شاید و اسهال وی بقوه عاونه بود و گویند بلرزه
و هر کسی که امعاء وی ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال بر و غن با دام خویشاند یا بر شربت ریزند و سخن
گویند مضر است بر سفلی و مصلح وی آب عناب بود و صاحب تقویم گویند مضر بود و بعد از غشیان آورد و مصلح
آن مصطکی و اینسون است و بدل آن صاحب منهای گویند نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن میوزی را
و قدری ترب خیری انواع است یک نوع خیری سیاه است و آنرا خیری خطائی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا
خیری میردین خوانند و هفت رنگ گویند و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن خرا است و گفته شد و یک نوع سفید
و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود **خیری خیار** خوانند و شیرازی گویند و در بغداد و موصل آنرا **خیر**
خوانند و طبیعت وی گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول گویند در دوم بوسیدن کل وی محلل با دای غلیظ بود
از دماغ و رطوبت آن نافع بود و کل وی چون خشک بود قوه وی زیاده بود از تر و طبع وی حیض براند و درم رحم را
سودمند بود و چون در آن نشینند کیه خنده و شیشه بیرون آورد و اگر پاشا مندر مفسد کیه بود بسبب حرارتی که در وی
است و قوه تخم وی و کل وی یکسان بود و اگر دوا از تخم وی پاشا مندر حیض براند و با دماغ و امعاء نافع بود
و فواق را سودمند بود و اگر غسل بخورد بر کمر زنده تبا کند و کیه مرده بیرون آورد تا پنج وی در قوه مانند ایشان

لیکن غلیظ بود و طبیعت زمین تر و یک بود و بر جگر خشک کرده با سر که پس ز سخت شده ضا و کنند نافع
بود و بکدر از اند و نفوس و درم که در مفصل پیدا شود بغایت صلب بود و چون ضا کنند سودمند بود و طبع وی پاک
در دند انرا سودمند بود و کل وی چون در موم روغن کشند شقاق مقعد و انکشتان نافع بود و چون با غسل پاشا مندر
قلاع را بیل کنند و خیری سیاه که از شیرازی خطائی خوانند طبیعت وی معتدل بود و سودمند بود و جبهه با دای که در سر
بود و بغیر نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است و منفعت آن بسیار است اما در آنجا
و یک خیری جبهه آن منفعتی که مشهور بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی خیری بخیر به معلوم کرده باشد **خیر** و خیار
است بسیار سی خرد گویند و قدیم الملک نیز خوانند و در خبازی گفته شد **خیر** با امهیل با خواخته و مال با گویند
بهترین آن تازه و قریب تیر بوی بود و رازی گویند در قوه مانند قرنفل بود و طبیعت از قاقله بزرگ بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و در سیوم معده و جگر سرد را سودمند بود و در جبهه معده نیکو تر از قاقله بود و قوی میند
و غذا را اضمح کند و این ماسویه گویند معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای طعام باز دید کند و نافع بود
و جبهای سرد خاصه در دماغ قوه سرد برید و در پاشا سوس گویند جبهه بقی که از اند بدن بود بغایت سودمند بود
و چون یک جزو از وی و یکجز وار کنند و یکجز تخم ترتیزه کوفته و پنجه با غسل بر شند و طلا کنند و گویند
مضر بود با جشاع و در وی و مصلح وی شیر تخم خرفه بود و کجپس و دیر اهندی الاجی خوانند **خیزان بلد**
آسی بریت و گفته شد صفت آس شکر در الف و صفت آس بری که آنرا امور خوانند در باب

باب **الدال**

میم گفته شود انشاده **دایج و رجب** الراس است و گفته شد **دایج ابروج** دایج نیز گویند شیرازی انجلک خوانند
و از کوه کیلوه که از ولایت فارس خیزد و در هیچ موضع دیگر نبود و طبیعت وی گرم است معتدل بوده
در تری و خشکی منی پیغز اید و شمه جماع برانگیزد و این مولف گویند چون شیروی بگیرند و پاشا مندر حیض
براند و جربست **دایج** حبست مانند جو بار بیکتر و در از تر و طبع تلخ بود طبیعت وی گرم و خشک
در دوم و گویند سرد است و بوجا گویند گرم است در اول و خشکست تا دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود کوبی
خوشبوی تازه و وی قابض بود و نیمه خرماس را از ترش نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم میند و در

سودمند بود بغایت و استرخا آن چون در طبع وی نشیند و اگر دوم از وی بکوبند و بریت جرب کنند و سوز
سازند بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهر را بکند و اگر در طبع وی نشیند معقد و رحم که بیرون آمده باشد
بازجای شود و صحت یابد و اگر بعسل برشند و لعق کنند که حرای بزرگ و کوهک بکشد و بسیار خوردن وی
کننده بود و مد او ای وی بقی و اسهال و شیر تازه و خیرهای جرب بود و صاحب تقویم گوید سده آورد و بوی
و دور و مصداق و خیره بنفشه بود یا هلیله بقند و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن نادم نیم وزن آن
ابهل الا که در آبستنی نشاید که اهل مستعمل کنند **دادی روحی** هو فار یقون است و گفته شود انشا الله تعالی
دار شیتان قندول کوبند و بزبان بربری از روی خوانند و بلفظی دیگر اشتلا بوس و آن درختی سبزه خار
ناگ است و در پوست عرافتی و در کل وی هدق و در **جوب** وی عفو صتی بود و بعضی گویند پنج سنبل هستند
و کوبند جوب سنبل است و این خلافت آنچه محققست پوست وی مانند قرفه بود بشکل آبستری خیلی
از وی سبزه تر بود و سرخ تر مانند خون و بهترین آن بود که گران وزن بود و آنچه سبزه تر و چون پشش بازگشتی
مانند خون بود و خوشبوی و سبزه بود و در طعم وی اندکی تلخ باشد و نوعی از دار شیتان بود که اطلس باشد
آبانان بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی ندره باشد و طبیعت وی گرم است در اول خشکت در دوم و کوبند
سرد است محلل ریح بود و مصداق عفونت و قطع خون بکند و شکم بندد چون طبع وی پاشانند و چون شراب
به بزند و بدان مضطرب کنند قلاع را زایل کند و ریش بد که در دمان باشد و دندانها دارد و استرخا عصب را بغایت
نافع بود و اگر در ادویه فرجه بکند که بنید از دوسر الیون را سودمند بود و در طبابت غلیظ را شفاف کند و در
مستعمل از وی یکم بود تا دوم و سودمند بود در جبهه نفخ معده و چون سحی کنند و بروغن خیری کشند و در کوب
نند که کرم کوش بکشد و چون سحی کنند و بر که بشیرد و بر دندانها نهند در دساکن گردانند و جالبینوس گوید عفو
و نزلات و سواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک گردانند و اسحی گوید بخر است بکرو اصلاح وی بدو قو
کنند و صاحب تقویم گوید تحف اعصاب بود و مصداق وی صبح عربی و کثیر بود و بدل وی بدیورس گوید
در سودمندی استرخا عصب بودن آن اسارون و چهار دانگ آن را و ند نیم وزن آن در پنج بود و شای
گوید بدل آن که مازک است **دار فلفل** جالبینوس گوید با فلفل سفید است و کوبند درخت دی غیر

درخت فلفست و بهترین وی آنست که سبزه بود و بطعم فلفل بود و طبیعت آن گرم و خشک است و در سیوم و کوبند خشکت
در دوم و تر است در اول محلل بود و در مضای سرد را زایل کند و چون در میان جگر بریزان نهند مار یکی چشم و سبزه
زایل کند و همضم طعام بکند و قوه معده بدو باز آید و کند و قایم مقام رخیل بود و وجهه کزندی جاوران خوردن
و بار و غن طرا کردن نافع بود و جالبینوس گوید معده را پاک کند از طبوبات لزج و سده جگر و سبزه کبک و دستور رسید
گوید عرق النساء و نفوس فالح را نافع بود و نفوس گوید قوه پشت بدو بدو مشوه را زیاده کند و اندر ماضی گوید
نافع بود در جبهه زهرهای کشنده و کزندی فنی و صریح و نیز مفید بود و معقد و مستعمل از وی نیمم بود و مضروب و مصداق
و صاحب نهای گوید مصداق وی صبح عربی بود و صاحب تقویم گوید مصداق وی صندل و کلاب بود و بدل آن بوزن آن
فلفل و کوبند بوزن آن رخیل و بوزن آن زنباد **دار صینی** بهترین وی سسلانی بود خوشبوی سرخ رنگ تیز
طعم که در طعم وی شیرینی بوده باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم و کوبند در دوم روغن وی گرم بود و در
عینی در غایت لطافت بود و مصداق عفونت بود و زکام را سودمند بود و خوردن وی و کحل کردن مار یکی چشم را پاک کند
و منفع قلب بود و دردی تر یا قیت است حرن با مصداق بی بزند و آب آن پاشانند فوای زایل کند و در صینی
نغوظ تمام آورد و همضم طعام بکند و در معده پاک کند و سده جگر بکشد و قوه معده بدو بدو استخار نافع بود و در
دم را باز روده تخم مرغ سودمند بود و زهرهای کزندی نافع بود و در کزندی عقوب یا آنچه ضما کردن سودمند باشد و چون
سحی کنند با برکه و بر قو باطل کنند سودمند بود و چون با عسل بر کلف مالند زایل کند و سرفه کهن را سودمند بود و در
در کرده و عسر الیون را نافع بود و اولی آن بود که بکوبند و با سبزه برشند و قوی سازند و در سایه خشک کنند
قوه وی با پنجه سال باند و بقرط گوید قوه انسان نگاه دارد و چند آنکه در حیوة باشد و دهن را تیر کند و جالبینوس
گوید معده و دماغ را از فضول بد پاک کند و سبانی ببرد و دستور بد کس گوید چشم را روشن کند و بعضی برانند و سر
کودش را نافع بود و مشام را قوه دماغ و همه تها را نافع بود و نفوس کعبه لقوه را نافع بود و استرخا عصب و نفوس
گوید بر قانرا نافع بود و صریح و وجههای سرد و معقد و مستعمل از وی یکم بود و کوبند مضروب و مضاف و مصداق وی اسارون
بود و کوبند مضروب و سبزه و مصداق وی خیره بنفشه بود و بدل وی پوست سلج بوزن آن نیم وزن آن کباب یا اهل یا زیر
و کوبند بدل آن دو وزن آن کباب بود و سبزه و قو کوبند بدل وی بوزن آن **دار خوخان** بود و کوبند بدل وی دو وزن وی اهل بود

در دوم و در سیوم و کوبند خشکت در دوم و تر است در اول محلل بود و در مضای سرد را زایل کند و چون در میان جگر بریزان نهند مار یکی چشم و سبزه زایل کند و همضم طعام بکند و قوه معده بدو باز آید و کند و قایم مقام رخیل بود و وجهه کزندی جاوران خوردن و بار و غن طرا کردن نافع بود و جالبینوس گوید معده را پاک کند از طبوبات لزج و سده جگر و سبزه کبک و دستور رسید گوید عرق النساء و نفوس فالح را نافع بود و نفوس گوید قوه پشت بدو بدو مشوه را زیاده کند و اندر ماضی گوید نافع بود در جبهه زهرهای کشنده و کزندی فنی و صریح و نیز مفید بود و معقد و مستعمل از وی نیمم بود و مضروب و مصداق و صاحب نهای گوید مصداق وی صبح عربی بود و صاحب تقویم گوید مصداق وی صندل و کلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل و کوبند بوزن آن رخیل و بوزن آن زنباد **دار صینی** بهترین وی سسلانی بود خوشبوی سرخ رنگ تیز طعم که در طعم وی شیرینی بوده باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم و کوبند در دوم روغن وی گرم بود و در عینی در غایت لطافت بود و مصداق عفونت بود و زکام را سودمند بود و خوردن وی و کحل کردن مار یکی چشم را پاک کند و در صینی نغوظ تمام آورد و همضم طعام بکند و در معده پاک کند و سده جگر بکشد و قوه معده بدو بدو استخار نافع بود و در دم را باز روده تخم مرغ سودمند بود و زهرهای کزندی نافع بود و در کزندی عقوب یا آنچه ضما کردن سودمند باشد و چون سحی کنند با برکه و بر قو باطل کنند سودمند بود و چون با عسل بر کلف مالند زایل کند و سرفه کهن را سودمند بود و در در کرده و عسر الیون را نافع بود و اولی آن بود که بکوبند و با سبزه برشند و قوی سازند و در سایه خشک کنند قوه وی با پنجه سال باند و بقرط گوید قوه انسان نگاه دارد و چند آنکه در حیوة باشد و دهن را تیر کند و جالبینوس گوید معده و دماغ را از فضول بد پاک کند و سبانی ببرد و دستور بد کس گوید چشم را روشن کند و بعضی برانند و سر کودش را نافع بود و مشام را قوه دماغ و همه تها را نافع بود و نفوس کعبه لقوه را نافع بود و استرخا عصب و نفوس گوید بر قانرا نافع بود و صریح و وجههای سرد و معقد و مستعمل از وی یکم بود و کوبند مضروب و مضاف و مصداق وی اسارون بود و کوبند مضروب و سبزه و مصداق وی خیره بنفشه بود و بدل وی پوست سلج بوزن آن نیم وزن آن کباب یا اهل یا زیر و کوبند بدل آن دو وزن آن کباب بود و سبزه و قو کوبند بدل وی بوزن آن **دار خوخان** بود و کوبند بدل وی دو وزن وی اهل بود

و روغن دار صینی رسته راناق بود نجات **دارک** نوعی از مروست و گفته شود در سیم انواع آن انشا الله تعالی
دار برنجان بقی است و گفته **دار روی** سولاست و گفته شود انشا الله **دبق** اتسوس خوانند و آن حبیبیت
نیکل زرشنگ و دانه مورد و عطاران شیر از آن میوزج عسلی خوانند و چون بنشینند عسلی جفنده نجات
در اندرون آن بود و لیکن در وی تازه اعلی بود که لون اندون وی کراتی بود و لون پیرون وی سیاهی که بر فنی زیند
وی کرم و خشکست در سیوم و کونید در د و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضج و اسحق کوبید کرم و تر بود و محلل و طین
و چون باز رینج بر باخ تبا شده نند قلع کند و بر وی **در** های سرد و بر شری بلغمی خفا کند نافع بود و چون باز رینج
و موم خلط کنند اجزاسای و برورج بن کوشی نند و مجموع و در مهار نافع بود و اگر با کندر یا میز نند بر ریشهای کهن
نند زایل کنند و اگر با نوره بر سپرز نند که اند و بلغم و عرق النساء و انوش راناق بود و چون نیم از وی استعمال کنند و جند
رطوبت غلیظ از غرق بدن بکند و فوس کوبید خلطها در اعضا بکند از اند و قوه اعضا بدید و رطوبت زایل کند و فرو
زیو که بد محلل اخلاط فاسد بود که در در کین جمع شده باشد اما مضر بود بقلب و اند خوردن وی قزقر در شکم
پیدا کند و معض آید و اولی آن بود که باب عسلی گشت و حقه کنند و سکجین پاشا مند و کونید مصحح
وی یا لنگو او کا و زبان بود و بدن و نیم وزن وی عاقر قرحا بود و در تحلیل و در حای صلب چهار دانگ وزن
آن جوز سرو نیم وزن آن اهل **دلی** و شب خرمانی کونید و بهترین آن بصری بود که از اسیلان خوانند
و آن آتش نندیده باشد و از طب فارسی کینند و شب خواست و طبیعت آن کرم و تر بود و کلف را زایل کند چون با
و نمک بر آن مالند و طبع نرم دارد و غذا و بلغمی غلیظ و خون عکرازی متولد شود و مصطلح وی بادام و خشکال
بود و بعد از آن سکجین ساده یا مکرکا هو خوردند **د باقرع** است و گفته شود انشا الله **د باب** سینبر است
و گفته شود انشا الله **د بودار** د بودار و د پیدار کونید و گفته شود انشا الله **د جاج** پارسی ماکیان کونید و مرغ خاکی
نیز کونید و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و دماغ را زاید کند و عقل بخواهد و دماغ وی چون با نثر پاشا مند منع
که از حب دماغ آید بکند و او از صای کند و کتر کی جانوران پلید نافع بود و چون بکافند و تخم آن کرم بر کتر کی جانوران
نند و زمان زمان بدل کنند نجات سود مند بود و منع سرمان بکند و مرغ غذا ای قمان بود و شاید که ادمان خوردن
وی کند و اند و تعبه که و اولی آن بود که بعد از شاول وی مستحج بخورد و دماغ وی منی زاید کند و دماغ پنهان و بر

کوبید چون جوان مرغ فربه با مسکه بپزند جند الله بخت شود و کسی را که سرفه خشک بودی چون بخورد زایل شود و اگر مرغ
بخت کند فربه کند و از ده روز و بعد از آن بکشند و پیروی پیرون آورند و مجزوم در اعضا بال نجات سود مند
و اگر بر کسی مانجوبیای سود لوی کشته باشد طلا کنند و چون مرغی مرغی پیر در پاشا مند کسی لون وی زرد که کسب
آن معلوم نبود و هفت روز در هر روز یک مرغ با نان حوالی بخورد و لون وی کمال است و دود نجات کمال نافع
بودج روغن کوبید فاضلترین مرغ وی بود که بعد از شحور و سمانی بس و دراج و طهر مرغ و شقیقین و فرج الحام
و ورشان و فواخیت و طبیعت آن کرم و خشکست **د ج** لویا است و گفته شود انشا الله **د حق** پارسی از زن
کونید و شیرازی الم و آن نوعی از جاد و رس است و طبیعت آن سرد و خشکست در د و کونید در سیوم و کونید کرم است شکم
ببندد و بول براند و غذا اندک و دیر و اگر شیر تازه بپزند خشکی وی کمتر شود و غذا بسیار و دیر لیکن سده و سنگر کرده
پیدا کند و مصطلح وی قند کند و سوبق وی قطع تی و اسمال کاز صفا بود بکند و اسحق کوبید مضر است بشش و مصطلح وی
بود و شایر کوبید بدن آن برج است **د خان** مجموع و خالنا محفف بود و در وی اندک بقیقی ناری بود و قوه ترین
و جاننا د خان قطران بود پس زفت پس میوه بعد از آن مر بعد از آن کز و د خان کز و داد و پیا حقه ورم چشم است و
کند که دوی قره بود آن قرحه را پال کند و گوشت بر و باید و در کافه مستعمل گشت حقه منع موی زاید که در چشم
بود و د خان بطم سود مند بود حقه رطوبتی که در چشم بودی آنکه رطوبت د خان قوا بر کرم بود و قطع سبب بکند و در وی
چشم بپزاید **د راج** گوشت وی معتدل تر از گوشت قبیج بود و فاخته و فاضله و لطیفه و خشکتر از گوشت تدرج بود و حراره
کتر منی را زاید کند و مصطلح نا قمان بود و در راج را شیرازی کیند که خوانند **د رفس** و در ارق نیز کونید بلفظ اهل
شام ضح است و گفته شد **د روی** الخمر بهترین وی در وی شراب کین بود و طبیعت وی کرم و خشک بود و محلل
اورام بود و کلف و غش را زایل کند و اثر نای که مانند عدس بر روی پیدا شود چون بپاشند و با ایشان خلط کنند
هر روز و بر این بشوید و بر این پال که داند و جلاد **د روی** **د رخل** در د سر که خون خشک کند و بسوزاند و مانند
زهر البجر ماید و یکی کوازی نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و بپوشد مانند توتیا و
سوفته و وی محق و معض بود و مسخ و محفف گوشت زاید که در ریشها بود بخورد و بار رینج بر سفیدی نافع طلا کنند
زایل کند و چون با روغن مصطلح بار رینج پامیرند و بر موی مالند و بکشند تا کونید موی را سرخ گردانند و آنچه خشسته

بود انار ریشما و دامیل پیر و تار یکی چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با مود تازه بر شکم و معده ضار کند مگر که دانه و مسح سیلان
 رطوبات از ایشان بکشد و چون ضار کند بر شیب شکم و بر ریشما قطع خون رفتن بکند و تورم تن ضار کردن نافع بود و اگر بر سر و
 رجم ضار کند حیض باز دارد و مسکن در مهای گرم بود **در روج** صاحب منیاج گوید و نو عست فارسی و رومی و بهترین آن رومی
 و آن را در روج غرق خواسته اند از برای بکشد شکل عقوب بود و صاحب جامع گوید در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد طبیعت وی گرم خشک
 در سیوم و عیسوی گوید گرم خشک در دهم باد مار باشد و گزندگی جانوران زهر دار نافع بود و در رجم که از سردی بود سود
 بود و خفقان که از سردی بود زایل کند و باد های غلیظ که در معده و امعاء و رجم بود لطیف که انداخته و تحلیل دهد و بر گزندگی عروق
 ریشما با آنچه ضار کند و تخنجان خورق نافع بود بغایت و تقویت دل بهر دفعه بود و تریاق بهر تریا باشد و مقوی دل بود
 و اولی آن بود که با کسر آب سبب غرق کنند تا سختی وی کمتر شود و جبهه خفقا با قدری کافور غلیظ کنند بغایت نافع بود و
 خاصیت وی باقی ماند و کیفیت وی خشکند و این زهر در خواص آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه چای و زعفران
 در آن خانه بنهد و اگر سوراخ کنند در بسیاری بوی بندند و از میان هر دو ران زن حاصله سیاه و زرد فرزند نگاه دارد و از همه آفتی ده
 محفوظ ماند و اگر دشوار زاید زاید بر وی سهل شود و زرد و زرد بپزد و اگر سیاه و زرد بر وی و سردی بر بسیاری بسته باشد و بی
 وی سوراخ کرده باشد بد از این پخته اند از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب این از خواص است و سفید گوشتی دل و دوده
 و مکر بود و هر هم طعام بکند و سودمند بود جبهه مالتی و بای معانی تحلیل نفخ و تلطیف غلظت اعصاب و مقدار مستعمل از وی
 یکس بود و اسحق گوید دهم و همو گوید مضروب بر مصلح وی را زیاده و قند بود و درازی گوید بدل وی در دفع مضرة باد که در
 رجم می افتد بوزن آن زرباد و دود و انگ و زن آن قوت نقل و شاد بود گوید بدل وی عاقر قرحا بود و گویند بدل وی دود زن
 وی سوره بخان بود **در قیسون** از جمله مخدرات بود و نبات وی بد رفت زیتون ماند لیکن از یک گوناگون بود و در وی
 وی برنگ ورق زیتون بود اما در از تر بود و تنگ تر و بغایت خشن بود و کل وی سفید بود و تخم وی مقدار کس که جگ
 بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیج وی بد از وی یک که بود و بهتری انکشت و در کوهها و در و در طبیعت مانند بزر انج و
 انج و خشک و سیاه بود و مسک بود و اگر زیاده خوردند کشته بود و غشیان سخت و فواق و مصلح آن در و اسهال خون و غش
 و مسهبت و کشته بود از حمار و زرقا تا بهفت روز و در او انکس که آن خورده باشد بقی کنند تا معده را پاک کند و همان حال
 که در خوردن بزر انج گفته شد **در ارشجه** البق خوانند پیارس درخت پشته و شیرازی سفید دارد و بهر قند کل گرم

و در معده بای کجک و در اندلس **شجرة النشمر** در بخارا لا مشگر و غب نوعی از دست و صفت غب گفته شود انشا الله مادری
 در در در وی قبضی بود و جلائی و پوست و تریاق تر و سرد تر از ورق وی بود و طبع اصل وی چون بر سخنان خشکست نفل کنند
 سودمند بود و پوست سستری چون یکدیگر تاب سرد باشد با شراب سمل بلغم بود و ورق وی چون سخی کنند با سرکه
 و بر جوب ریش شده مالند و گویند بود و پوست وی چون بر جواحت پیچند بصلح آورد و اگر بگویند و بهر که بشنود و بر وی
 طلا کنند زایل کند و پنجمی چون بر آتش زنند و بسوزد و رطوبتی که اندی بیرون آید بگیرند و در گوش جاکند که اگر از بخوری
 در از حادث شده باشد زایل کند و عصا در ورق وی چون در گوش جاکند نیم گرم و رجم گوش را نافع بود و اگر با عسل
 پیامیزند و در چشم کنند تا یکی زایل کند و رطوبت ثروی چون بر روی مالند جلائی تمام بهر دفعه گوید ورق وی سرد و
 خشک بود در درجه اول **در غرة العلیق** است و گفته انشا الله **در و بطارسی** در دمنظر سی نیز گویند و معنی
 آن طوطی بود یا سرخس طوطی آن چیز است که بر درخت بلوط کهن پیچیده میشود مانند سرخس اما گویند بود و در وی
 حلاوتی بود با اندکی تیزی و تلخی اما میل در باد و شیرینی و تلخی غفص بود و متعفن و در غایت حرارت بود و چون
 بگویند با بیخ تخنجان و بر موی ضار کند موی را بستر و فاج و لقوه را سودمند بود **در اب** دستنبو است
 و گفته شود انشا الله **در اسج** گویند حیضید است و گویند نوعی از بلبل است و این صمغ تر است و صفت هر دو
 گفته شود **دستنبو** بلغت اصل شام خوانند پیارس و دستنبو گویند آن نوعی از بلبل که جگست بونیدن و
 وادمان بدان دعاغ را گرم کند و سده وی بکشاید و بادی که در وی بود بشکند و گوشت وی بطی الهم بود و
 بونیدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند و در دیر ابدان بشویند پاک گرداند و جلا بد **در فلی** چیز است و آن
 دو نوع بود بری و نهری و هر دو نوع را اسم الحار خوانند پیارس خزر هره و شیرازی خزر هره و بهتری وی کسبر
 بزرگ ورق بود و بغایت تلخ و کل وی مانند کل سرج و غرور صلب بود و طبیعت وی گرم خشکست در سیوم و گویند
 خشک وی در دهم بود و گویند در اول بغایت محلل بود و خاصیت وی آلت که اگر طبع وی در خانه
 پیچانند قتل بر اغیث و ارضه بکند و وی محلل در مهای صلب بود و حله و جوب و در دشت و از انضاد کردن
 خاصه چون ورق وی بپزند و مانند حریم بر در مهای صلب نهند بکند از اند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جوب
 و حله طلا کنند سودمند و چون با شراب و سداب بخوشانند و پیاشانند سودمند بود و جبهه گزندگی جانوران زهر دار مقدر

مستعمل از وی نیم بود و مفاسل را نافع بود و فقا و وی و ورق وی هم حیوانات بود از آدمی و اسب و خر و سگ و گاو
و غیره مجموع حیوانات و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل بر و میش اگر دخی در آب جویا شد و تن آب ایشانرا
دهند کشنده بود و اندکی از وی کرب آورد سخت و باد در شکم پیدا کند و آبی که دخی در آن رسته باشد بد بود و فقا
وی بغایت معطش بود و ورق وی چون آب به پزند و به بالا بیاورند و بهر یک رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بگو
شاند تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن غنی رطل موم سفید بدان روغن نهند مانند مرهم و آن مرهم بر جوب
و عکله طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند و بگویند و بر ریشهای افتاده خشک کرده اند و وی شش
را برش کنند و حوالی آن و در او ای کسی که دخی حورده بود تا شهاب جوب و خبیصهای و لعاب بزر قطره ها و روغن کل و کثیرا
و غر شتر بر عجب مفید بود و همچنین انحر بصل و قند و ملا و تنای و جلاب و رب غنیم یعنی و شهاب انگور و
افاضه چیزهای جوب کنند **د قطن مانون** مشکطرا مشیم است و گفته شود اشاده **د قاق الکندر** در
کندر گفته شود **د لب** پارس صندل گویند و بیشتر از این چهار پوست وی و جود وی بغایت خشک بود و در درجه اول سرد
باشد و جوب وی سرد تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب به پزند و بر چشم ضا د کنند آب رفتی چشم باز دارد و در
بلغی را و در مها کرم که در از بود سودمند بود و اگر نیک بگویند و بر ریشهای تراشاده خشک کرده اند و سوختگی آتش را
سود و در پوست وی چون سیر که به پزند و بدان مضغه کنند نافع بود در دندان و سوختگی آتش و پوست وی
جبهه بر من نافع بود و طبع وی در جشم را نافع بود و خاکستری و بر ریشهای چکن نهند زایل کند و غرضی چون تر بود با شراب
پاشا کنند که در آن جانوران را نافع بود و چون بایه بر سوختگی آتش نهند نافع بود و غبار که بر ورق و غرضی **د نشسته**
بغایت مضرب بود کجاس و شش و آواز باید که شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب قیوم گوید مصیبت آن عود بود با قرفه در پی
و خوردن وی بایه بر کزندی ضا د کنند نافع بود و پوست وی چون بسوزانند حلالی تمام دمد تا کجی که بر من اشفا
دمد و غرضی بخور کنند در خانه خفنا بگریزد **د لیوب** نوعی از سوسن بری است و آن مفرط بسیف الغر
و بدان سبب این اسم بوی نماده اند که ورق آن مانند سیف است و بشکل ورق ایرسا بود و باریکتر و کوچکتر بود و سقا
وی مقدار یک کز بود و کل وی سرخ رنگ بود و بر اسقرا غانیون خوانند و بعضی اخبار یون گویند و کشیقون
نیز گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود و زیر یکدیگر اندک در شیب بود و لاغر بود و بالائی فریب بود و در وی

دندان

توه جاذبه بود ملطف و محلی بود و در مقدار آن پنج دانه فوخ خوانند و زنان بعد از جبهه فریبی تحمل کنند و جبهه حلالی
روی چون بدان بشویند و بغایت لوزا نیکو رواند و در غده بسیار بود و از آن با و پنج مالای و چون زن بخورد
بر کبر حیض براند و چون با شراب پاشا کنند شوه جماع بر انگیزد و پنج شیبی وی خون زن پاشا کنند قطع شوه من
ایشان بکنند و از هرادی گویند چون پنج وی در شراب خوبا کنند و صاحب بوا سیر هر روز مقدار یک رطل از آن پاشا کند
بواسیر اخشک کرده اند و این مجرب است و اگر خشک کنند پنج وی و هر روز مقدار یکیم باما العسل پاشا کنند
عمل کند **د لیک** شکر کل است چون کل بریزد آن شکر حاصل شود مانند خم سه کل سرخ رنگ و چون ریخته شود در طعم
وی شیرینی بود و در شام بعرف الدلیک خوانند **د لیس** نوعی از صدف که جوب بود که نمجان خام نکسود
میخوردند و در صا د گفته شود **د لوق** صاحب مناج گویند و از وی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی گویند کرم
وی کمتر بود از سمور و تخونت وی معتدل بود از لبر آنکه طبیعت حیوان وی گرم و تر است **د لیس ماهی**
بزرگست سیاه رنگ و سردی مانند سرخک بود و دندان دارد و از آنرا خنجر بر البحر خوانند و در جوب خون خوک ماهی
ماهی گویند و گوشت وی فریب بود و چون پیه وی بکند از آن در جملگی که تخم وی بیرون کرده باشد و در آن
بخوشد و در کوشش جهات کرمی کهن شده و از آن نوحه را زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و در هضم
شود و قیچی گویند گوشت وی مانند گوشت سگ است در غلظت و در هضم و در تولید سودا و کیموس بد
دند و دندان وی چون بر کودکی و بزرگتر رسد و چون پیه وی بخورند در مفاسل را مفاسل را سود
د دماغ شیخ الریس گویند بهترین مغز مغز فم بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی بزه و کوساله بود
و مرطب معا و کرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها بر دوغشی بود و نزدیک هضم شدن و پخته
حالبه شود و قی آورده و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود در تر از معده بکند و از آنجا رسیده بود و مصلح
وی نفع و سحر و فلفل و خردل و سرکه و در صینی بود **د دماغ الدلیک** و **د دماغه** مغز خروس و مرغ چون
بخورند بخندگی مار و د دماغ بود و چون بر شند بگرد آسیاب و مقدار باقیانی بخورند خون رفتن پنی باز دارد
خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از حجب دماغ رواند بود **د دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک و با سیر که
پاشا کنند صرع را سود دارد **د دماغ البیط** مغز بط و رم مقدر را سودمند بود **د دماغ ابن عرس** مغز آ

خون خشک کنند و با سرکه پاشا مندرج را بغایت مفید بود **دماغ الخلیل** مغز اسب و محرق و محض بود و الله اعلم
دماغ الخفاس مغز شب پره جوی با عسل در چشم کشند و را ابتدا از زوال آب نافع بود و خاکستر آن روشنائی چشم
 میفزاید و مغزوی تازه چون بر کف پای مالند باه و ابرایگز **دم الاخوين** سیاه خوانند و دم التین و دم الثعبان
 و پیارسه خون سیاه و شان کوبند و برین فطر الدم خونند و مؤلف گوید آن سه نخست چکیده خشتی ترابی بهترین
 آن چکیده بود صافی که قطعا خوب در روی بنوه طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود خشکی وی در دم بود و در هیچ
 گوید سردی وی در سیوم بود و بوجها گوید که صحت در او و خشکیت نادر و منفعت وی آنست که قوه معده را
 بدید و شقاق مقدر را وسیع امعاء را بغایت مفید بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که بود و خون نیم
 از وی بر روی زرده تخم مرغ نیمه شست پاشا مندرج میبندد و بچرخانند بود و در ارغوا و چشم قوه چشم بدید
 و در احتیای تازه را سودمند بود و در و فتن کوبید ریشمای و در ملها و دانه را نافع بود چون بر آن افشاند و جانین
 گوید که گوشت بر جرحا که در امعاء بود و ظاهر بدن بر ویانند و پیش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کثیرا
 و بدن وی در همه فعلی کاهو بود یا عصاره کاهو و کوبند خضی الحار و مؤلف گوید وی صمغ بقم است و در جریه
 ستوده خیزد آنچه چکیده بود آن دو نوع دیگر از هندوستان از مواضع دیگر خیزد و این مؤلف گوید بقم در چند
 موضع می باشد در کالیکوت و در جاده و در کولم و در حوالی جین و در این مواضع دم الاخوين غلیظ و حال
 غلیظ و دم الاخوين از چشمه و زنگبار آورند و در اینجا با بقم نیست بلکه این صمغ در خشت علی حده که مخصوص
 بچشمه و زنگبار است **دم خون کرم** و تر بود و گفته شود هر یک بجای خود انشاده **دم الارنب**
 پیارسه خون کرم کوش کوبند نافع بود و جبهه بهق و کلف چون کرم بدان طلا کنند و منفع و رحمان کرم بزودی بوج
 تافش بر این کشند جبهه قوه امعاء نافع بود و قطع اسهال عرض میبندد و چون با شراب پاشا مندرج سموم را نافع بود
دم الایس خون کوسفند کوهی و کاهو کوهی چون بر این کشند سودمند بود و جبهه سمها که بر پیکان کرده باشند و فوس
 و سنفار یا را سودمند بود و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد **دم ابن عرس** خون را سو خون طلا کنند
 بر خنار بر سودمند بود و تحلیل **دم السخفاب** خون سنگ پشت انچه بری بود و چون با شراب پاشا مندرج را سو
 دهد **دم الانسان** خون آدمی وقتی که حجامت کشد بگیرند و با آرد شعله زبیرند و سداب تر و عسل طلا کنند

بر روی بر اعضا باشد خاصه در ساق و در شمشک آب از وی روان بود و بصلح آورد **دم القواد** پیارسه خون
 کینه کوبند چون در میان شراب کشند مستی زود آورد و این از جوی است **دم البقر** خون گاوماده چون بر جرحا ترزند
 خون بیند **دم الحکم** دم قواد است و گفته شد منع موی زیاد که در چشم باشد بکشد و بر جای وی طلا کنند
 و وی اقوی بود از دم صفیخ در منع رستن موی **دم الحام** و **الورشان** و **الشقیق** و **الدجاج** خون کبوتر و خون
 ورشان که پیارسه کنار کوبید و خون شفتین که پیارسه بویجا کوبند و خون مرغ خاککی بهترین آن بود که از حیوان سلیم
 گیرند و آن کرم بود جبهه منع و در ماکه تولد کند بسبب سقطه بارد و غن کل نافع بود و بجهت جراحات چشم و چشم
 جکانت سودمند بود خاصه خون کازبال وی کوبند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب
 دماغ بود بکند **دم الثور** خون گاوماده چون تر بود از جمله سموات بود و از خوردن وی عسر النفس و جع خلق
 و عری و سرخی زبان و غشیان سبب و کرب و اضطراب میبندد و دندان خاسیدن و بجماع کشد و کاز از آورده و در
 دای وی بچقند و اسهال کنند و قی در اینجا خطرناک بود که خنای آورد و بعد از حقنه و سمل او بیای که نافع بود و جبهه
 فتردی خون مانند بیخ انجذان و بوره و حلیث و خاکستر خوب انچه در سرکه و فلفل و انچه در سرکه دهند
 و خاکستر سر و تخم کوبند و عصاره عوسج و علامات خلاصه وی آن بود که زردی مانند زعفران چیزی پیرونی آید
 و اولی آن بود که بر شکم و معده وی آرد و جویا با العسل ضا کنند و اگر خون وی تخم کرم با سویق بود در ماکه
 صلب ضا کنند تحلیل دهد **دم الضفدع** خون وزغ که بشیر از وی بک کوبند بهترین آن خون ضفدع زرد
 و سبز بود و منع موی رستن بکند و زیاده که در چشم باشد بکشد و بر موضع آن طلا کنند و دیگر زرد و سبز
 خون ضفدع سبز کوبند و چون بسوزانند و خاکستر وی در پنی جکانت سودمند خون رفتن باز دارد و علی بن
 العباس الجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان بر ویانند و غیره کوبید ضفدع و خون وی چون بر دندان نهند بچقند
 و این تجربت و این مؤلف گوید اگر حباب پای در میان علف ضفدع بخورد دندانهای وی بچقند **دم البخاخون**
 آفتاب پرست که آن نوع از عضایه است منع موی زیاد که در چشم بود بکشد و بر موضع آن طلا کنند
دم الخفاس خون بر سیاه طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نکند از د که بزرگ کرد **دم الحایض** کوبند مسکن
 و جع نفوس بود و چون بر وی طمانند و چون بر حره مالند نافع بود و چون زن بخورد بکشد البستی بکند و

دم الکلب الکلب سودمند بود جهت گردن کردن و سیم سمام از منیه و کونید خون سک و دیوانه بچه بیرون آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکشد و جالینوس گوید دونه است **دم اللب خون** خرس جگر گرم بود بر درمها نهند زود بخت کند و این زهر در خواص آورده است که خون وی چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده کشیده باشند دیگر نزد و شریف گوید خون وی چون دیوانه پاشامد سودمند بود **دم الورد و الخمر** **دون خون** ایشان چون در چشم کشند قوه باصره بدهد و ایشان نوع از عصاره اند صفت هر دو ن گفته شد و ر گفته شود انشا الله **دم البوم خون** بوم سودمند بود جهت ریه و مجاری حرق وی و گوشت وی **دم القیس خون** بز بزر بود که شیرازی که گویند بهترین آن بود که از بز کوهی که در چهار ساله و وقتی که بز که انگور رنگ خواهد گرفت و یک سنگین پیاده و زرد و صلیح وی ببرند و خون اول را بکشند و آخر از آن میان بگیرند که و بر دیگر نهند و تا بکشند تا سرد شود و بعد از آن تر صها سازند و در آن کشند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جانی نهند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ کرده و شانه سیم از وی در کاشه ترا شیرین حل کنند و پاشامند یا در آب کرفس که وی در وقتی که وجع ساکن بود سنگ کرده بریزند و نجایب و این از جمله تجربیات است و چون تر بود بر و در حمار گرم طلا کنند و نفخ دهد **دم المعز خون** بز چون غسل پاشامند و سنفط یا رافع بود و چون بریان کنند سودمند بود جهت سیم سمام از منیه خون با شراب پاشامند **دم الحبل خون** بره که سفت سودمند بود نجاصت صرع را **دم الفار خون** موش خون بر تایل و مسامیر طلا کنند نافع بود **خمس خون** خرگ که مو تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود و طعم و قطعا فرق نتوان کرد کسی که آدمی خور بود **دم الدبک و الدجاج خون** خرگ و مرغ سودمند بود جهت خون که از غشای دماغ روان بود **دم الحمار خون** خرمنه خونی که از حجب دماغ آید بکشد **دم الحرقان خون** خرمان چون پاشامند صرع را سودمند بود **دم الثعبان و دم التین** نیز گویند و آن دم الاخوین است و گفته شد و **نفرا** بخوانند و طبیعت وی که خشکست و در قوه مانند مگ بود بلکه قوی بود از وی چون سحی کنند و با سکه بر حقه اعضا طلا کنند زایل کند و چون سحی کنند و بر موی غلیظه نهند رقیق گرداند و نرم و پیارسی خوره خوانند و شیرازی با تو خوانند و آن فروغ صینی است و جنب خطانی خوانند و جت

سلاطین نیز گویند و آن سه نوع است صینی و هندی و سحری چینی بقدر استساق بود و سحری بقدر استساق باشد و میل بسرخ زرد و نقطه سیاه بر آن باشد و هندی از چینی کوچکتر باشد و از سحری بزرگتر و مغز آن میل زردی زرد و بعضی گویند حب الملوک دند است و این خطا است و خلاف حب الملوک ماهودانه است و گفته شود انشا الله و طبیعت دند گرم و خشکست در چهارم و بهترین وی صینی بود پس سحری پس هندی و شیرینی از وی یک حبه و نیم بود و جهت و کونید دود انگ تا نیم سطل رطوبات و سود او بلیغ آنچه در معاقل بود و شاید که در شهرهای گرم سیر مستعمل کنند و در شهرهای سرد سیر و طبیعتها سرد و صلیح وی آن بود که پوست وی باز کنند بکار و باید که لب نزدیک بزرگ که کلب به پوست وی رسد سرخ لب زایل شود و سفیدی مانند برص پیدا کرد و مغز و ریه بگیرند و در اندرون وی مانند زبان بچسبند بود از اینند از دند و با قدری شاسته و در قی کل سرخ و زعفران و کثیر او را زایانه بگویند و اگر خواهند که با دویه مسهل مزج کنند یا بپزند و عصاره غاف و عصاره فسنجین و مانند آن که همان فراج داشته باشند و نباید که دند در ترکیبی که افیون و فرعیون باشد مستعمل کنند و اگر با شیر و مسکه خورند هم شاید وی سودمند بود جهت مزه سود او بلیغ و مسهل خلط خام بود و در معاقل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و در ناگند که زرد سفید کرد و و هلیسی که چینی علی گوید که وی سحی امعا آورد و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا بگوشت بآب سیب و غوره و قدری بنهند بر آن افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حوسوبی سازند از بزرخ و جو مقشر و روغن کل نافع بود و **نفقه زردان** است و بیشک نیز گویند و گفته شود انشا الله **دو الحیة** جنطیانا و گفته شد **دو سر زن** خوانند و آن حیثیت است که در میان گندم رود و بیشتر از یخ از اگر کاس خوانند و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم و کونید سرد است وی ملین بود و درهای را که در ابتدا بغایت صلب بود و چون بردار ثعلب صفا کنند بغایت سودمند و چون با آرد بر غب نما و کشند سودمند بود و غویا صورتی بود که نزدیک چشم پیدا شود و در کج چشم **دو دوزخ** از وی مسهل گرم بود و وی مغز بود و با شیبین و صلیح وی کثیر بود و بهترین و سیاه رنگ بود و عصاره که از خیشش وی گیرند باید که با آرد می آمیزند و خشک می کنند و بعد از آن استعمال کنند **دوم** در قحط مقلست و در میم گفته شود انشا الله **دو توخ** نیز جزی است و پنج آن شش قاع است و گیاه وی خرس گیاه خوانند و کونید و بغایت خرس اند و ست دارد و کونید و توخ را خمر کرفس برست و غلات و بیوت

و دقت خوانند و دقت نوعی از انست بشر از بی بدین خوانند و صفت آن در باب قاف و صفت قوالی گفته شود
 انشا الله و بهترین و دقت تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن کرمست در سیوم و خشکست در اول و گویند کرم و خشکست
 در دوم عیسی گویند کرم است در سیوم و خشکست در دوم و معنی اسکن کند و بول و حیض بر بند و صبح اطفال را نافع بود و مقدار
 ششتری یکم بود و دفع سده بود و فضل های طبعی غلیظه از سینه پاک کند و سرفه که سبب آن بود را بکشد و کزندی عقوب را نافع
 بود چون پزند و آب آن بنامند یا بر موضع کزندی بزنند و روغن کوبیده قوه معده بدهد و هم طعم بکند و منی زیاد کند
 و جالینوس گویند شوره باه را بر انگیزد و غوطه قوی آورد و در پارسوس گویند هیچ شوره استرخا مفصل را نافع بود و سنگ
 مثانه بریزند و فووس گویند که در معده و جالینوس را بکشد چون با شیخ از منی یا ترس پاشانند و در زن آن و در بستر و کس
 منیج شوره جماع بود و در طریقت صاحب تقویم گویند ضعیف مثانه بود و مصحح آن تخم مورد بویا بلوط و صاحب نهام گویند
 مضر بود بلبانه و شوره جماع ببرد و مصحح آن مصطکی بود **دول** گویند طالعیسفر است و گفته شود انشا الله و
دو بار و گویند کایج است و گفته شود **دو و دو** و دو و الصبا غنی خوانند و آن کرمی سرخست که در درخت
 بلوط یا بند و وی صدفی شکل بود که جلا کنند حلزون و جالینوس گویند چون اردخت بگیرند و تر بود سر و خشک بود در
 دوم و صفت و منفعت وی در باب قاف در فرغ گفته شود انشا الله **دو و الحری** پارسوس کرم بر شمشیر گویند چون
 بگیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه م از وی بر حصوی که از آرد کنند و با فافه کنند و پاشانند چند روز پانی لوزا
 بغایت نیکو گرداند و بد زافر بکشد و اگر یکی از وی خشک کنند و در صره از غوان بندند و بر محجوم او بزنند بغایت سودمند بود
دوغ مخفیض بقر است و گفته شود انشا الله **دوقص** بصل است و گفته شد **دو و حلی** نوعی از سوسن است بر می
 که پیونانی کسیتیون گویند و آن و لبوث است و گفته شد **دو و شجر القنوبر** کرم در خما صنبور در قوه مانند در ارج بود
 و در فعل همان عمل میکند و آن سبز رنگ بود و چون کوبند و بر موضع ضحاک کنند کوشش تبا کند و اگر بر روی و دملی که
 محتاج بشکافتن بود نهند بشکافد **دوس** آبست که پس تا فته در آن اندازند و از مقویات باه باشد و منفعت
 وی در صفت حدیث گفته شد **دو و لیمون** بزرگ است و در باب نون صفت نرنگ گفته شود انشا الله **دو و خطا**
 خالد و میون است و گفته شد **دو و سبز** سنگ سبز است پارسوس دانه گویند و آن دو و خشکست که مانی و فرنگی و بهترین
 آن فرنگی شیرین بود و ترش و شیرینی آن چنان امتحان کنند که ویرا بسانند و بر روی آینه کنند و در کشته تا خشک شود

اگر آینه زنگ بر آرد تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت وی سرد و خشک است و در طبع نزدیک بتوتیا بود و سوسن
 حبه سفید و چشم ما و در پارسوس است و توتیا میانی از هر یک مساوی کوفته و پنجه بچرب مانند سرمه در چشم کشند
 و وی از جمله سمومات بود و اگر حک کنند و کسی زهر خورده باشد پاشانند دفع زهر بکند و اگر کسی زهر خورده باشد
 بخورد سم مهلک بود و اگر بر موضع کزندی عقوب مسح کنند در دسان کند و اگر سختی کنند و قدری با سکه باندازند
 و بر قوباک از حره سودا بوبالند زایل کند و سحفه که در سر و جمیع اعضا بود سودمند **دوست** درخت
 غار است و صفت آن گفته شود انشا الله **دو و الحلی** شیخ است پارسوس و غنی کخیخ خوانند و شیر خجبت
 خوانند و روغن شیره گویند بشر از بی روغن خوش گویند و در شیرین گفته شود در شیرین منفعت آن **دو و الحلی**
 روغن زعفرانست **دو و الحلی** و مالی است و گفته شد **دو و الحلی** روغن بلسان از درخت
 بلسان کیرند بعد از طلوع شعری بیشتر از آهن سیاه اند و زیر هر برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن
 است برسد و ترشح کند و روانه گردد و گویند به نفع حاصل میکنند و گویند شیشه ساخته اند که هر یک پنج مای از آن بگیرد و شیب
 هر برگی که شق کرده باشند با ویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان و میضای کنند که چون بر
 صوف جلا کنند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر از تر با نه معشوش بود و اگر در شیر جلا کنند شیر بنبد و اگر در آب جلا کنند حل
 کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر آب شمشیر جلا کنند و آب شمشیر بسوزند و خاکستر آن بسرخشند و در آب اندازند و آب نشینند و آنرا
 شیر بلسان خوانند و وضع بلسان و بحقیقت آن روغن نیست بلکه ضعیف است و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم
 باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و تخم آنرا نیز روغن است و آنرا حب بلسان گویند و گفته شد و صفت
 عودان گفته شود انشا الله و حب آن بقوه تر از عود بود و امتحان آن بکشد بکند تا جوال دوز نیز کشند و مولف گویند
 ایند و امتحان معتبر نیست که بر روغن معشوش کنند تا جوال دوز فروخته می شود و غش آن بر روغن صنبور بیشتر
 کشد و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع که اخته کنند و براتیج حبه آنکه چون بدان چرب کشند و با شق دارند بر
 افزودن و این مولف گویند دیدیم که غش آن بلیغه سایه کرده بوده اند و طبیعت وی کرم و خشکست در سیوم و گویند
 در دو و لطافت وی رطب و عود زیاد بود و در چشم کشیدن بجهت نزول آب نافع بود و در شش و چشم پیواید و سردی
 رجم را سود دارد و چون زن کچو بکیر و ماموم و روغن کل شیشه و یک پندارد و چون پاشانند بول براند و طهر شود

رانی بود و دفع سموم بکند مثل خاقان الفرو و افیون و کسی که فطر خورده باشد و کند که جانوران چون دود و انکازوی یا آبی
که تا خواه در وی جوشانیده باشند پاشانند بغایت سودمند بود و سنگ کرده بریزند و مرضهای بلغمی را نافع بود
و مولف گوید بجهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و مجربست و بدل آن بوزن آن روغن دادی با نیم وزن آن روغن
نار کسل و انگیم آن زیت کهن و گوشت بدل آن روغن را زنی است و نیم وزن آن آب کافور و این ماسویکو
بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت بود و ابوریان در صید نه گوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود
و گویند حب طبا بلسان چون بگویند و در روغن را زنی بچوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن کادی است
که در ورم که باشد **دیو دار** و پیدار گویند و معنی دیو دار شجر الحن است و آن نوعی از ابل است یا مقل
و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان وی مانند عیدان زرد باد بود و شیر دیو در لبن وی بود و کرم و تیز و حرق
و معطش بود کرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه پوست وی در سیوم استرخا عصب و فاج و لقوه رانی نافع بود
چنانکه هیچ بهتر از وی نبود و مرغهای سودا که در دماغ بود و سکه و صرع رانی نافع بود و سنگ کرده و مثانه بریزند و
طبیعت بیند و در هیچ وی نشستن استرخا و معقد رانی نافع بود و دیو دار نیز گویند **دیو اسپست** خند قوت
است و گفته شد **دینار ویه** خرا است و گفته شد **دیو** **دینا فطرطیس** اصل اللوف است و گفته شد **دینار**
بیرمانی بزرگ شوش است و گفته شد **دیاقو** و اشتراب خفاش است که با پوست پزند و **دیو و جس** و بنوعی جاس گویند
و دیو جاس هم خوانند و آن سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از چاهی بیرون می آورند و آن نوعی از
طین است لیکن بصلبی سنگ بود چون با قنای خشک کنند و نوع دیگر بقلی است که اگر مس می گیرند چون کاس بکازا
و آب روی ریزند چون از بوطه بیرون آورند در شیب آن باشد و نوع سیوم و قشیشا است که میسوزانند مانند
گلکس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس گوید طعم وی قوی و مرکب بود و قبض زیاد و از هارت بود بغایت
مخفف بود سودمند بود و بانی که در دهی باشد چون شها مستحق کنند و اگر با جسل کف گرفته بود بجهت خاقان سود
و بجهت هریشی که در برو عانه بود و دهی بغایت نافع بود و گوشتی از پاره بخورد و ریشهای بد که در بدن بود و
چون با صمغ البطم میانبرند یا در موم روغن کنند و استعمال کنند با صلا آورد و چون با سرکه سخی کنند و بر هک
طلای کنند زایل کند و چون سخی کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند **دیک** پارس خروس گویند

خصیه وی زود همضم شود و گوشت وی کرم و خشک بود و بقا گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل رانی نافع بود
خاصه چون با شبت و بسفاج و بیاز پزند و صاحب مناج گوید شبت شهاب پزند تا دانه ای آب بماند و آن مرق
پاشانند و مرق خروس پر پر بود و سودمند بود و چون بسفاج و شبت اضافه کنند قویج را سودمند بود و با
خشکانه مهمل بلغم بود و چون با چیزی قایمی پزند نافع بود و چون با شیر پزند قوه مثانه را سودمند بود و چون
بنشانند بعد از آنکه کشته باشند و گویند چون زنده باشد و بر گردن کف افعی دمار دود دهند بغایت نافع بود و
پوست که در اندرون سنگدان وی بود پوستی که می اندازند اگر خشک کنند و سخی کنند و با شراب پاشانند
در معده رانی نافع بود و مولف گوید با نبات قدری سخی کنند و سفوف سازند و همین عمل کنند و مجربست
دینا فوس آنرا خسل الکلب خوانند و هوامقیر گویند و مشط الراعی هم خوانند و آن نوعی از خار است
بیش از وی و یا طوسک خوانند و ساق وی دراز بود خادناک و ورق وی مانند ورق خس است و خارناک
بود و معنی دینا فوس عطشان بود و چون خشک شود لون آن سفید گردد و چون بشکافند در میان وی کرمها
کوچک بود طبیعت وی و بیخ وی خشک بود و در دم بیخ وی چون بشراب بچوشانند و بگویند تا بجوم مرهم
شود و بر معقد ضما و کتد شقای را زایل کند و اگر بر نا **مدر** زنند سودمند بود و کل وی خواه خشک و خواه
تر اما تر نیکوتر بود چون بگویند و در فرقه پاک کنند و سر فرقه بینند و در میان شیر نهند و بالند خند آنکه
همچ در فرقه نمائند و آن شیر بر شیر دیگر کنند مجموع یکباره گردد و بیند و اگر در آب بالند عجب آن که گفته شد و
سه مایه اد پاشانند سپر رانی نافع بود و دفع کند و چون بچوشانند و بخورند سخی بود و بول براند و اگر چون
جوشانیده ضما کنند بر موضعی که قطع خواهند منع حس بکند **دیک** **بردیک** بیش از وی مرکب موش گویند
عملی خوانند و مولف گوید زرنج مصعد است و کسی که آن خورد باشد مواد وی در صفت زرنج گفته شود
انشاء الله اگر را سودمند بود و هر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاد و بخورد و بوسیر را قطع کند
و بوی کند آن پیرد و وی از جمله سمیات باشد **باز** **الذال**
ذاتی الاسکندر یعنی آن پیونانی غار الاسکندرانی بود و سیوریدوس میگوید آن از ورق مواد دیگر
و نرم تر بود و بغایت سفید بود و غردی در میان ورق بود مقدار نخودی و در کوهستانها روید مانند بیخ مورد

تری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی تر بود و چون پنج وی بگیرند مقدار شش درم و با طلا یا پاشا منند سودمند بود جهت دشواری
 زادن و جلدیدن نیز وجهه کمی که بجای بکیر خون از وی آید جالسوس کو به طبیعت وی بغایت گرم بود و طبع تلخ بود
 و محبت با آنکه حیض و بول براند **اما** حاماداتی معنی غار الارض بود و دستور بدی که کوبد ورق آن مانند ورق
 غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند یک کز بود و طریوی کرد بود و سرخ رنگ پیوسته بود ورق و ورق وی
 چون نیک بگویند و ضا و کنند صداع را ساکن کنند و التماس جده و چون پشرا پاشا منند معضی ساکن گرداند و عصاره و
 چون پشرا پاشا منند بول و حیض براند و چون زن بوزجه کند و بخود برکیر دهمین عمل کند و جالسوس کو به قوه وی مانند
 ذاتی اسکندرانی بود و عبد الله بن صالح کو به فرق میان ذاتی الاسکندرانی و حاماداتی آنست که ورق ذاتی الاسکندرانی
 اول پس بود و با قضبان بود و حاماداتی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا و باقی می ماند بعد بکیراند **واقف بر**
 معنی آن پیونانی می ماند غار خاصه ورق وی و آنچه محقق است نوعی از مازریست که ورق آن پس بود و مازریون
 نیز گویند به بربری اداد گویند و گفته شد استعمال کردن وی بدیهه **در** سبب سختی است و گویند چون
 سوزانند و خاکستری به سفیده تخم مرغ بر شند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سودمند بود وجهه شقاق که زنا
 در نزد یک حیض مدین پیدا شد بغایت نافع بود **باب** این زهر کو به مکس الوان بود حیوانی را مکس معینی بود که شتر و
 و کاد و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن گرم بود و مکس آدمی که سر کین حاصل شود و اصل ایشان گرمی که جلد بود که از بدن ایشان
 بیرون می آید از هر حیوان که باشد و آن گرم مکس شود و زنبور و حو کو به چون بگیرند مکس بزرگ و سردی چند از آن و به بدن
 وی شعیره که قره باشد حکمت حکمی سخت زایل کند و اگر مکس بگیرند و باز زده تخم مرغ سخن کنند نیک و ضا کنند و حیضی
 که گوشت سرخ در اندرون وی پیوسته باشد و پیونانی که میس خوانند در ساعت ساکن کنند و اگر خشک کنند در الثعلب
 حکمی سخت و اگر الثعلب زایل کند و اگر بگزند که زنبور مانند سخت در زایل کند و دستور بدی که کوبد بگزند که عقرب
 و زنبور و خنجر چون بماند سخت چند نوبت بر موضع کزندی بغایت نافع بود و این نجاصیت است و چون ویرا سوزانند
 و با عسل بردار الثعلب و دار الحیة طلا کنند موی بدیاند و خاکستری سرد و خشک بود **در** ارجح حیوانیت از مکس
 بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما بار بکیر بود و بغایت سرخ رنگ و نقطه سیاه بدان بود و آن سم قاتل است و مولف
 گوید در حوالی بحدان و کره و کو هر وقت نواحی بسیار باشد هر یک مقدار زنبوری بزرگ و بر نبات شبرم نشسته باشند

و غذا ایشان شبرم بود و بچند باشند در آن حوالی چون خواهند استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر کوزه بکشان پاره گیرند
 و از کوزه بر سر دیگی که در آن چو نشسته نهند تا بخار سر که بایشان رسد و خنای شان بگیرد بعد از آن مستعمل کنند
 بهترین وی ذبیبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم و خشک و گویند که و خشک بود در دم چون بر نایل طلا
 کنند قلع کند و اگر در موم روغن کنند بر صفا خن زایل کند و ناخن تپا شده چند از دزدی و بر بر ص و بهی با سر که
 طلا کردن نافع بود و با خردل سحیح کرده طلا کنند موی بدیاند و ورم سر طانی بکند از آن و چون با زیت به پزند تا غلیظ
 شود و بر آن طلا کنند و بر جوب و قوبا طلا کردن نافع بود و اندکی از وی با دویه بود که دفع مقتره وی بکند مدر و بول بود
 و گویند در زیت بچو شانه موی بردار الثعلب بردارند و اگر کزندی عقرب بوی حک کنند نافع بود و اگر در روغن کنند یک
 بهفته و در آفتاب نهند و بعد از آن قطره در گوش بچا کنند در گوش زایل کند و کوی سیرد و روغن وی محلل و در حمالی
 ببلغ صلب بود و هر کس که یکی ذرا ریخ گویند کشنده بود و علامه وی آن بود که در تمضیب و زمار و نواحی آن پیدا
 کند و قره مشانه و بول به بند و بعد از آن بعضی بول خون و گوشت بیرون آید و سوزشی سخت و اسمال کجی غشایه
 و اختلاط عقل و شورش خلق و افتادن و رقت بر خاستی و غشی و مار یک چشم و طعم دهین مانند قطران یافتن
 و سبب از وی قره مشانه پیدا کند نجاصیت با وجود انگشت مشانه بریزاند و اگر خواهد که در ده او استعمال کنند یک
 طلسم با ادویه که مصلح وی بود و مانند کثیر او مدوائی کسی که آن خرده باشد بقی و حقنه و شیر نازه اشامیدن و نقا
 در روغن بادام شیرین و جلاب و عرقهای جرب و پیض بنجر شست کنند و صاحب تقوم کو به مصلح در جرب کالج طین
 محتوم بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کرم درخت صنوبر **در** حارس هندیت پیاسی زده
 خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه و بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک و محقق قطع اسمال
 بکند مانند ضا و سر کزاند و جفاف پیدا کند **در** قند قوا است و گفته شد **در** الخطاطیف پیاسی سر کین
 برستوکی خوانند چون در چشم کشند سفیدی زایل کند که در چشم بود **در** فکر فطر اسالیون است و گفته شد **در** قری نوعی
 از سداب برستوی بوی بهار و وکل وی زردی خوش رنگ بود و چون بکوبند ورق آن و پاشا منند جهت درد اندر
 و تب ریج و در دیگر سودمند بود **در** نیا تیت که در خند قوا و کرم روید و قضبان وی محفوف
 بود و سرخی مایل بود و صلب بود و یک کره و تیردیک کره ورق بود مانند ورقی از خربار بکیر و اطراف

وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیج وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود و در اول خشک بود و در دوم قابض بود و خصوص
 عصارة وی محبف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن بود و قرحه امعاء و مجموع انواع شکم رفتن چون آب
 پاشا مندم سودمند بود و عصارة وی رطاف را نافع بود و بیج وی و خشکیش سرفه و عسر النفس را نافع بود و
 ورم معده و هکذا استقار ابغایت سودمند بود و وی نوعی از حیات النیس است و بسیار مستعمل کردن مرغی عفا
 بود و مصلح وی خیره بنفشه بود **ذنب الفار** لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین اسم خوانده که
 خوشه وی بذب موش ماند **ذو حنظل** **اوراق** و **ذو حنظل** اصابع فنجکشت است و صاحب جامع
 سهو کرده است که میگوید قطع فلون غیر فنجکشت است و درین باب قول صاحب منهای معتبر است و **ذو حنظل** اقسام
 و **ذو حنظل** اینجا نیز گویند و در باب باد در صفت فنجکشت گفته شود و در باب الف در صفت انلق و چند اسم
 دیگر دارد که گفته شد **دو غلاط جناح** زعفران است و گفته شود و اساده **دو غلاط شوکات** شکامی است
 و گفته شود **دو غلاط و رقی** این اسم بر چند چیز واقعست بر چند قوای بر خصی الشلب و بر صفت و بر هومان و
 هر یک در باب خود گفته شد **دو غلاط الوان** قوطنی است و طریق یون هم گویند و گفته شود انشائه **ذهب**
 پیاری زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و فو لیس گوید کرم و لطیف بود و نافع بود جهت در دل و غشقا
 و تقویت آن و در ادویه دار الثعلب و دار الحیة طلا کردن نافع بود و سحاله وی در دهن گرفتار کند و دهن را میل کند
 و در چشم کشیدن قوه باصره بدهد و در ششایی پیغزاید و اگر میلی ترین هر با مداد در چشم کشند نفع بود و سحاله
 وی یعنی آنچه بسو مان زده باشند در ادویه جهت دفع سود ابغایت مفید بود و محلول وی لطیفتر بود و اقوی از
 از سحاله و صاحب منهای گوید مقدار مستعمل از وی قیر اطل بود و گویند مضر است بماء و مصلح وی مشکست
 و عمل صاحب تقویم گوید مضر بود بماء و آلات بول و مصلح آن حب الاس و شامه بلوط بود و شربتی از وی
 دانگی بود و در یقودید و گوید سودمند بود جهت خوف دل اندوه و غم و مادی که در دل بود و عشق و فرغ و
 که از سده سودا بود و خاصیت وی آنست که نافع است عظم درد دل را فو لیس گوید بد زافیه کند و سرگردش
 را نافع بود و خلدیم را بغایت سودمند بود چون سحاله وی در ضادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس
 و فاج را نافع بود و چون با ادویه پاشا مندم مثل لبغاج و کما در یوس سودمند بود جهت در دمای سودای

و مقوی اعصابی اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر زخم کوش بسوزن زین سوراخ کشند دیگر فراهم نشود و اگر
 پاره زر خالص بر کودی آویزند نترسد و صرع کرد وی نگرند و دوجریت و کسی که رخص کشته بود و دوا خس
 بشیر از وی حوی در خوانند انگشتین زرد در انگشت کنند در ساسی کرد و دوجریت و دیم در خواص آورده اند که
 اگر نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زینق اندازند غوص کنند و اگر هر جسم دیگر باشد یک رطل در اندازند غوص
 نکند و این مولف گوید شرف بر دیگر جواهر که دارند **جیان فاده** اند که شرق انسان بر سایر حیوانات
 و از خاصیت های وی آنست که تجربه معلوم شده چشم را روشن کند و دل شاد گرداند و نگاه داشتن آن خود را زیاده
 کند و فهم را تیز گرداند و مردم را دلیر کند و کارها و اندیشه را راسی جواب نماید و دانش را فوّه دهد و جوانی
 نگاه دارد و پیری ویران آورد و عیش را خوش دارد و عمر پیغزاید و چشم مردمان غیر دارد و آرزو حاصل کند و
 چون کودکی را بداند و دان زده شیر دهند از استه سخی آید و بر دل مردم بشیر باشد و بقی خوش مردانه بود و از
 پیاری صرع این باشد و آورده اند که اگر زنگ زین در پای باز بندند در شکا دلیر تر بود و از کوزه زین آب
خردن از استقرا المین باشد **ذیب** پیاری کک گویند سرخس چون در برج کبوتر پیاد و پیاد هیچ حیوان موزی
 گردان نکرد و البته و دماغ وی چون بکند ازند با آب و روغن زیت و در جبهه مالند نافع بود جهت هر علتی
 ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و از چشم وی بر کودی نیند نترسد و اگر کک دفن نزدیک دبی هیچ کک نزدیک
 آن دبه نکرد و اگر سرکین وی در پوست بزی کشند که باره از وی کک خورده باشد و بر حاضره صاحب قویج کشند
 بکشند و این مجربیت و سرکین وی چون بر ران صاحب قویج بندند بر بسیاری که از پیشم کشی بود که بعضی از وی
 کک خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعضی چشم غیج در پوست این بندند و از ران وی بندند همین عمل
 کند و اگر ابنوی از نقره بپزند و انبوب بشیر از سره گویند و باید که دو کوشه داشته باشد و مقدار با قدری
 در وی کشند و صاحب وجه از خود پیاد و نافع بود و مجربیت و بکرات از موده است و امتحان کرده و گویند
 چون سرکین وی می کشند و بر ابنوی کشند و بر خلق صاحب خنق که سبب آن رطوبت باشد نافع بود و این
 زهر در خواص آورده است که کک خاک نخورد و گیاه نخورد و الا وقتی که رنجور شود تخمیان سکه و سه حیوانات
 قضیب ایشان از عضله و عصب بود بغیر از روبا و کک از اسخون بود و اگر ذنب وی در جایی که

پیشا مولف گوید ماهی که از طرف هر موز می آورند و در کرم سیرات و پرا ماهی اشته خواتند و اردوی بهمانه
سازند و بجان خشک نیز خورند و طبیعت وی که متر از ارپان بود و هیچ ماده بود و معده را مفید بود لیکن تشنگی
آورد و معده وی مغرکا هو بود **ربق عنب الثعلب** است و گفته شود انشاء الله **رب التوس** عصا سه سوسن است
و در عین گفته شود انشاء الله در صفت عصا رات **ربل** نوعی از فستین است لیکن کوهی بود و گفته شد صفت فستین
ره فندقی هندیست و گفته شد **رتیل** مولف گوید حیوانیست مانند عقلموت و در یزوان نواحی بسیار بود و از خانه
کیرل گویند پارسای دلمه و بترکی بای گویند و آن جمله که زندگان زهر دار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که پیوناس
فایه بر خوانند و نافع بود که زندگانی رتیل و آنرا هم رتیل خوانند و در گفته شود انشاء الله **رجل الحرا** دخیج الریلس گوید
بقلمه است که قایم مقام بقلمه یانی بود و سودمند بود جهت سل و طبع وی نافع بود جهت تب ریح و تبهای مطبوعه و هیچ
گوید زرنیب است و مولف گوید تحقیق زرنیب است و آنرا سرد تر گستانی گویند **رجل الغراب** در شام رجل
الراغ خوانند و از حبه چشایش بود شکل پای کلاغ و چون بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی چون بخورد
قولنج را سودمند بود لیکن مضر تی بوی رسد و در دپشت و ران و زانو نارنجایت نافع بود اما اصل وی کرم بود و در
آخ درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی حبه نقوس چون تنها بود از دوم تا سه باشد کوفته و بخته
و اگر در حین که حبه مفصل مستعمل کنند از بیک تا بیکه ماریشاید و در مفصل همان عمل سور بخان میکند بی مضر
رجل الحما شجرا است و گفته شد در الف در صفت ابو خلسا **رجل** بقلمه الحما است و گفته شد **رجل العقاب**
و رجل العقاب و رجل الزر و در رجل الغراب است که گفته شد و در هر اطرا لال رجل الغراب خوانند و گفته شد
صفت هر دو **رجل الغروب** رجل القلوس نیز گویند و آن قافلی است و گفته شود **رجل** نوعی از مصل است
بیزه از قره قرط گویند این ماسه گوید طبیعت آن گرم است و خشک در دوم معده کرم را نیکو بود و غلطی بزرگی محال
شود و اگر شاد از وی بخورد بکیرند شکم براند **رجل** و غلیظ که در ادر حوا خوانند و دور گویند و بشیر از وی خود خوانند
زهره وی چون در کوش مخالف بکند بار و غن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف بکند در کوش و شقیقه زایل کند
و کوه کاز اسوط کنند یا در کوش بکند جهت بادی که کوه کاز بود و اگر زهره وی با کلاب در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر
سرکینی و در شیب زن بخورد کنند بجه پندازند و اگر بازیت حله کنند و در کوش بکند که گمانی کوش ببرد و زهره وی

بازن

برگزندی فار و عقرب و زنبور مالیدن نافع بود و شریف گوید که گوشت وی چون با جاذ خلط کنند و خشک کنند و بخورد کشته صفت
نوبت در شیب کسی که بر زبان بسته بود کساده کرد و باذن الله تعالی و چون بر زبان بسته وی بکیرند و در میان پای زنی بستن
نمک سبیل بزیاید باذن الله تعالی و در حواصی این زهر آورده که پر وی چون بخورد کنند در خانه که زندگان زهر دار بکیرند و کسینی
وی بکیرند و بر بر صم کند لون آن متغیر شود و سودمند بود و جگر وی چون بریان و سخی کنند و با سرکه حل کنند
و کسی که جنون داشته باشد پاشاند هر روز سه نوبت سه روز چنین کنند پانی صحت یابد انشاء الله و پوست درو
که در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند و سخی کنند و با شراب پاشاند سودمند بود جهت هر کسی که باشد
و اگر سردی بر زنی که در شکم زاید پیاورد آسان زاید **رفام** نوعی از احمار است و الوان بود زرد و سیاه و غری رنگ
و سفید و زردی بود و بهترین وی سفید بود و شریف گوید بهترین وی سفید بود و شریف گوید طبیعت وی سرد و خشک است
چون سه روز سر از بیک تر سخی کرده و به با عسل بپزند و بخورند منع دملها بکند که بر اعضا از هیچا خون پیدا کرد
و چون بسوزند و سخی کنند و بر جراحی خون از وی روانه بود باشند منع خون رفتن بکند و بصلح آورد و منع تورم
بکند و چون خلط کنند جودی از وی با جودی شاخ بر سوخته و بر آهین طلا کنند و در آتش بزند تا سیم شود بعد
از آن بپزد و در آب و نمک اندازند آن آهین بر بود و اگر از رفام که تواریج بران نقش کرده باشند بر سر قمر یا
بستانند و سخی و کسی که عاشق بود با هم معشوق پاشاند معشوق را فراموش کند بعد البته و صاحب منهای کوه کرم
نمود **رجل** دوم و خشک بود در اول سودمند بود جهت سوخته و دار الثعلب **رشاد** حرف است و گفته شد چهار سی سینه
گویند و ترتبه گویند طبیعت آن گرم و خشک و لطیف که حمار را بکشد و با دما تحلیل دمد و قطع بلم بکند و مضر بود
معهده و مثانه و تقطیر **رجل** اهدات کند و اولی آن بود که محروم از راج یا گاشی را که هو خورد **رجل** قلعی پارسای
از بر خوانند و بشیر از قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و چون آن
و اسفیداج ان لطافت در وی زیاده بود و تلین و تحلیل دید و صفت **رجل** وی در باب الف در صفت الف
در ابار گفته که آن سرف سوخته است گفته شد و سرف رصاص سود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی
قسطر و قصد بریم خوانند و اگر صغیر بر شود که بر عصب پیدا شود نمک زایل کند و هر ماه که پیدا کرد در ابتدا مثل
خیار که چون بر وی بنده بکند از آنند و در معمای مقعد که باریش بود و بواسیر و در معمای قضیب و زمار و بستان و ریشا

مثل سرطان با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن مورد چون بوی صافه کشند و آن صیقل
 بدان روغن حک کنند و مالند نافع بود و بر آده آن چون پاشا مانند همان علتی حادث شود که از خوردن سردی
 از بستن بول و غایت مثل معده و معاد نفخ در ایشان و ضیق النفس تا جایی که گنجائی کشد و ایلا و سید کند و لون
 وی رصاصی بود و در ادای بقی کشند بطبیعه تخم کرفس و شنبلیله و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسجید باقی و نشانه خلوص
 وی آن بود که در بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ رئیس گوید چون حک کنند رصاص شراب یا زیت نافع بود
 حبه در حمای کرم و این زهر در خواص آمده است که اگر باره زهری در یک اندازند هر چند که آتش در شیب
 آن دیک کشند کوشی که در آن دیک بود قطعا بجبهه نرود و هر کس که اکثرین رصاص در انگشت کند بدن وی را نازک
 و اگر رصاص در روغن مالند تا رنگ بر آرد و بعد از آن روغن بر آس طلا کشند هرگز رنگ نگیرد و صاحب طاهر گوید اگر
 طاقی از رصاص بر دختی کشند که غرور بود غروی نیفتد و غروی زیاده کرد **در طب کرم** بود در دوم و تر بود در
 در اول و کونید عارت وی کمتر بود از رطوبت وی و هر چه حلاوة وی زیاده بود عارت زیاده بود و اسهالی گوید کرم
 و تر است در دوم و غذای وی زیاده از غذای لیس بود و بهترین آن خنی بود و میرون بعد از آن زرد و رطب
 نفخ و شکم پدید آید مانند آنچه تر و خشک می خورد و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو بود و منی پیوسته و طبع نرم دارد
 سرد و خراج و رطب و خما معند دندان و کوشش بن دندان بود و مضر و کججه و او از خون که اندکی حاصل شود
 باشد و زود متعفی شود و بد باشد و مصدع بود و مولد سده و مصلح وی بادام و خنکاش بود که باوی خورند
 و بعد از آن متوکل او یا خیار و غیره که با سکنجبین خورند **در طب** فصفطه است و چون خشک بود قوت کونید
 و علف کونید سارسی است خوانند و در باب فاکفته شود انشاء الله **رعی الایلی** سفائی کونید و آن حبشی
 است که دانه وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن گرم است در اول و تر است در دوم
 و جالینوس گوید گرم است در اول و خشک است در دوم و لطیف است و چون بوی جاذب است و مفرط بوی نرسد لیکن
 سم جانوران زهر دار بود و طبع وی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب پاشا منده جبهه کزندی جانوران زهر دار بود
 مندی بود و سیلان رطوبات رحم را نافع بود و وی مضر بود با جشا و اعصاب و مصلح وی قرفه بود و یسین الطیب
رعی الحام فرس طاریون و فرس طاریون نیز کونید و آن حبیبیت تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر چون

پوست از وی باز کشند برنگ عدس عدس مقشر بود صلب و طعم عدس اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود
 و کبوتر و پیرا دست دارد و کاه و مشک نیز خوانند و کاه نیز بغایت و پیرا دست دارد و هیچ خیر مانند وی کاه و کبوتر
 نکند و دیو مشک نیز خوانند و مولف گوید نوعی از کرسه است و در کاف گفته شود انشاء الله **رعی الحام** حیوانی دریا است
 و دسیو دید و سکی دید مایه دریا است و تخم بود چون بر سر تنند کسی اگر صداع داشته باشد صداع را بکشد و چون
 بخورد بر کینه مقعدی که بیرون می آید شفا یابد و اگر بر تن بپوشانند و آن زیت بر مفاصل مالند در مفاصل ساقی کشند
رعی الحام کونید رمل الایلی است و گفته شد **رعی الحام** جلد است و گفته شد **رعی الحام** دانه است که در میان کندم
 می باشد و آنرا از کندم پاک کنند و مضر بود خوردن آن و بشیر از آن زهر خوانند و بهار سی **رعی الحام** زهر براق القمر
 و زهر القمر نیز کونید و آن زهر است و گفته شد **رعی الحام** سفنج است و گفته شد در الف **رعی الحام**
 زرد الحام کونید و قوه وی زیادت از قوه ملح بود و محل ملطف بود **رعی الحام** در غایت حرارت و صافیت بود
 و باشد که بسوزاند **رق** سلخفاة جری است و کونید سلخفاة بری و گفته شود در شین انشاء الله **رقاقس**
 کونید که جفت آفرید است و بعضی کونید لعنه بر بری است و بعضی کونید حطی الثعلب است و در صفت هر یک در باب
 خود گفته شده و شود انشاء الله **رقون** خا است و گفته شد **رققا** سرخس است و گفته شود انشاء الله **رققه** هر داری
 که جگر کشد آنرا قوه خوانند مثل الخیار و بنیومه و خاما اقلی و رقه خاصه اسم پنجست سرخ رنگ صلب و طبیعت
 وی سرد و خشک است چون بکونید و یک سال از آن در دو بیضه نیمه شست سه روز پانی بخورد هر روز این مقدار موافق
 دلی و محسوس که در بدن پیدا شود بسبب قناتن یا زهر یا در اشتن چیز سنگین **رقاع** مانی کجور القی مازا ماسر و شکفته
 بود و مثل شکلی بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است و مصلح و طبع در طوبات معده بود و خلطهای
 لزج بیرون آورد **رمان** حلو آنرا شیرین بهترین آن بزرگ شیرین رسیده بود و طبیعت آن سرد بود در اول در حبه
 اول و تر بود در آخر آن و کونید کرم بود یا عتال و در وی حلاوت با قبض و ملین بود و دانه وی با عسل در دوش زاناف
 بود و بول بر اند و عصاره وی چون در شیشه کشند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند و دشمنانی پیوسته
 و جبهه اند که کهن کرد و بهتر بود و دانه وی بد بود نفخ و ریا در معده پیدا کند و مصلح وی ناز ترش بود و زانی گوید
 اندک نفخ دارد که و که باشد که نعوذ اول و محتاج با صلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی دد بکوزد و کل وی چون بسوزاند

علیظه

خفلی بود و قفاح وی کوچک بود و مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و وی مجفف و لطیف بود با سرکه بر حمره ملا کنند
سودمند و بر ورمهای بلغی طلا کردن و بر نقوش و بواسیر همین سبیل و جبهه لقوه بغایت مفید بود و بر کزندی و عرق
طلا کردن بغایت نافع بود و چون زن بروغن گل بخورد بر کزنده در درجه نفعیت نیکو بود و این ماسویه کوید طبیعت
وی گرم بود و اسیر ظاهر و باطن را سودمند بود و این موکف کوید باور بجان آورده که طبیعت وی گرم و خشک است تا
جهام درجه و از آنست که سرما بر وی غلبه نمیکند و عروق دراز باشد و اگر بر دگر آب بخورد بشکستد و هر درخت که در پهلوی
وی بکارند از هیچ وی آب بخورد بسیار از وی صدمه آورد و مصلح وی را غرض نیلوفر و کافور بود و بدل وی عزرنکوش بود
و گویند بدل آن هم وزن آن شیح است و نیم وزن آن غلبه **ریحان** و در بجان دارد و نیز گویند آن اذنان الفجار
است و گفته شد **ریحان الکافور** و کافور لیدوس و نخل الکافور نیز خوانند بپارسی سوسن گویند و آن نوعی از درخت
است و نبات وی بیشتر در فراسان باشد و کل وی مانند گل خرا **یادودورق** وی مانند ورق کاشنی صحرایی بود و کل وی
و درق وی بوی گل کافور کند قوی و چون بپوشد یا در دست بماند خواه خشک و خواه تر طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و بپوشیدن وی بسیار دامن بدن آن غودق رطوبات از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بنماید اخلاط غلیظ
که در سر باشند تحلیل کنند و بپوشیدن وی سرد خراج را سودمند بود که گرم خراج را **ریحانی** شرباب صرف است خوشبوی
طبیعت سود است و گفته شود انشاء **ریحانج** صاحب مناجات کوید سنگیت مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است
در دوم و شش رطوبات جنم بکند و جدا دهد و در ششانی بپرازد و موکف گوید آن نوعی از سرطان خریست و در صفت سرطان
گفته شود انشاء **ریش** شریفی کوید بر مرغی است چون بسوزند و خاکستر آن بر جراح افتاشند خشک گرداند و بر جراح
بر مای بزرگ یاری دهند و برین و در علاج بینی شکسته و منافع بر هر مرضی در موضع خود با منفعت آن گفته شود
انشاء **تکاباب** **الزاج** انشاء است سفید و سرخ و سبز و زرد
زاج سفید را قلند بس خوانند و شوخار گویند و سونانی خلقتیس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقت
و قلقت خوانند و قلقتار زاج زرد است و بهترین آن مصری بود براق مانند زرنج بدخشی و چون در دست بماند
زرد ریزنده شود و پاک بود و گفته باشد و نوعی دیگر از زاج سوری است بپارسی زاج کفشگران گویند و بیشتر از
زاج سیاه خوانند و سونانی حلیط را نیز گویند و جالینوس کوید قلقتار چون کحل کرد زاج شود و وی معتدل ترین

زاجات بود و محرق وی الطف محرقات بود و زاج احمر و اخضر و اصفر و قوه مانند یکدیگر اند لیکن اختلاف
در غلظت و لطافت است لطیفترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقتار خیر الامور و وسطیها و سبیل
است میان غلظت و لطافت و زاج دیگر است که پونانی صبیق گویند و بهترین آن قرسی بود که لون آن مانند زرد بود و طبیعت
قلقتار گرم و خشک بود در سیوم و همه راجعات در طبیعت ماسه یکدیگر نند و در قافض بود و محرق و خشک را احداث
کند و جرب و سحفه و ماصور و عاف و ریش کوش و مد آن سودمند بود و خاصه چون قتیله بعل یا لایند و قلقتار
بگردانند و بکوش نهند و اکله که درد دندان دینی و دهن بود و در ریش آن خاصه سوری سودمند بود و در دندان محقق
نش بود تا جایی که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا کرد تا جایی که بس کشد و دواوی وی بیشتر تازه و سکه
وقند و مانند آن کشند و باقی منفعت هر یک در باب خود گفته شود **زاجان** در خشکیت که از اعراض خوانند و گفته شود
انشاء **راودوق** زیتنی است و گفته شود **زیت** بپارسی بوی گویند و هر غری که خشک شود زیت بگویند الا فوما که
ویراثر الرطب خوانند و زیت بخوانند و زیت را غنچه خوانند و بهترین آن خراسانی بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود
در اول و دانه وی سرد و خشک بود در اول و جالینوس کوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و بادانه خوردن
در معده آنیکو بود و معده را و جگر را درست دارند و گوشت وی کرده و مانند راناف بود و یاری دهند و در دانه
مسلمه چون ده م از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوعی که لاغری و وقایض حرارت و کمر بود و معده
را قوه دهد و طبیعت بنده و محرق دم بود و مصلح وی خیار سبز بود و گویند شیر تخم تورک و اسحق کوید حده دم نباشد
و قول اولی است و گوید مضرب بکرده و مصلح وی عذاب بود و میو نیز بزرگ فربه کند و هیچ مضرة و اذیه نرساند الا
مخجوری خراج و مصلح وی سکنجین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن خورند و سیوری و سکوید گوشت وی
چون بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند بود در جهت سرفه و اگر گوشت وی با فلفل **خلط** کشند یا با آرد
چا و سبیل بریان کنند و بعل بخورند بلغم از دهن بیرون کند و چون پیا میرند با آرد با قلا و کون و ضما و
کنند بر درم انشبین بغایت سودمند و چون سخی کشند با شرباب و ضما و کشند بر هر چه در پوست میو شود
مثل جدری و ریشهای شمدیه و غفوت که در معاصر بود و سرطانات را بکشد و چون ضما و کشند با جاب و شیر بر
نقرس نافع بود و چون بزاختی که جنبه جفا نند زود قطع کنند و میو نیز غذا زیادت را نکور دهد و جلا

موی که از جلای آن خنک بود و اطلاق وی کمتر از طلاوی بود و غیر از این موی موافق تر از آن خنک بود و بعد
 و بدل آن کشش است **زینب الجبل** میو برنج است و گفته شود انشاده و صاحب جامع گوید حب
 الراسن است و این موی است حب الراسن گفته شد و صفت میو برنج گفته شود انشاده و بیشتر از آنرا
 میو برنج خوانند **زینب البحر** سیارسی کف دریا خوانند و آن پنج نوع است یک نوع بشکل اقچه قرمز بود و ستر
 و بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار پیدا میشود و مانند نوع دوم بشکل باخته چشم بود یا
 اسفجه و بسیار تحریف بود وی مانند بوی طحلب بود و سیوم شکل کرم بود و ویرا میلسیون خوانند
 بیشتر از آن کرم ایوب گویند و نوع چهارم بصوف **جری** که بسیار تحریف سبک و مولف گوید این اسفنج
 است و گفته شد و نوع پنجم بشکل مانند فطر بود و ویرا هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیثور و ظاهر
 املس و بهترین آن وردی بود که بر روی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند تر بود و در آب
 راناف بود چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ که قوام آن قیق بود طلا کنند موی را بر ویاند و خنایر و
 جرب و قوبا و ابق و هر علتی که در جلد پیداشود جهت آن سودمند بود چون با جوم و روغن کل استعمال کنند و بیشتر را
 صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و همه اعضا پیدا شود را بیل کنند و نوع سیوم که گفته شد عسر السول
 و سنگ کرده و در مل که در مثانه باشد و در کرده و استسقا و در سپر زرا سودمند بود و حیض براند و باقی انواع
 آن منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلای دندان بدید و موی بردار الثعلب بر ویاند چون با انگ
 یا شراب طلا کنند و انواع زینب البحر موی بسترند و بر بایند و یک نوع مست که سفید بود و طبیعت گرم بود و تیز و خنک
 در دوم جلای چشم بدید و باادویه که مناسب بود و سفیدی که در چشم بود را بیل کند و قلع آن بکند و این مولف
 گوید این نوع سفید سیاه جانوری دریایی است و مقدار مستعمل از زینب البحر از دانه کی تاده و انگ بود و مضرب بود
 و مصلح آن کثیر بود و گویند مضرب بود بر و حواس و مصلح وی روغن کوه بود و بدل وی بوزن وی جر القیثور
 بود اگر خواهند که بر آب سوزانند و در یکی کل باخته نهند و سروی نهند و شکاف آن بگیرند و در تون حمام میان
 آتش نهند باخته کرد و برون آورند و بر دارند از دیک و بوقت حاجت استعمال کنند و از خواهند که غسل
 آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **زینب البحر** پیونانی افور افیون و ادرقی و ادرافیس نیز گویند و بسیاری

غافور و آن کرکردنی چه میشود و در دریا مانند خنج بود و در میان نی و گیاه یا بند و لون وی مانند جراسیوس بود و
 بشکل زینب البحر است و بسیار سوراخ و طبیعت وی در چهارم گرم بود و نشاید که شما استعمال کنند باید که ادویه
 با وی خلط کنند که کسر حده وی بکند و قوه وی را که محتاج باشد از جهت بیرون شاید که استعمال کنند لیکن از جهت آنرا
 احتراز واجب بود است سبب شده قوه که در وی است و دستور بدوس گوید جهت **جرب** ریش شده و کلف
 و قوبا و بتر ما و مانند آن بغایت سودمند در فی الجمله و اسامی جاد بود و نقل مزاج بر که عارض شود در اعضا بار
 فرائش و عرق النار اسودد و در از وی گویند چشم اهلاد و در ورم پستان ساکن کنند چون کوفته بآب
 طلا کنند **زینب القمر** حمر القمر است و گفته شد **زینب** سیارسی مسکه گویند و بیشتر از آن خشک بهترین آن تازه بود که آن
 شیر میشی گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و تری وی زیاد بود منضج و محلل بود اگر بر بدن طلا کنند بدتر
 فربه بکند و غذای وی بدید و در اجات اعصاب را سودمند بود و در مین کوش و در بیست و دهنی و اگر بر لثه
 کوه کان مانند سودمند بود جهت زود رستن دندان و همه در حاکم در دهنی بود منضج و در ورم حنر با غسل
 خلط کرده لعن کنند سودمند بود جهت خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و ورم شش را بغایت نافع بود
 و بدان حقه کردن و در حای صلب که در رجم و امعا و انشین باشد سودمند و در ریش روده و اگر باادویه بود که
 نافع بر احتمای بود که در اعصاب و فم مثانه باز دید آید سودمند و در پشما پاک گرداند و گوشت آن بر ویاند و نفع زهر
 بکند و چون بر کنند کافعی مانند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت سودمند خاصه چون باشک و مغز بادام بود
 و شش و ذات الجنب را بغایت سودمند و بد و منع چون زیاده بکند چون پانزده درم از وی با غسل بخورند
 و بسیار خوردن وی مصلح بود و مرغی و مصلح وی چیزهای قابض باشد و گویند مصلح در فانی قندی بود و تا
 نافع بود جهت خشونت خلج و قوبا و سعه خشک و خشن چون بدان مالند سودمند بود و حرقه مثانه را مغرد
 نافع بود با پخته نیم شست و آنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل شحم و دغان وی یعنی دو
 وی چون بکیرند از جراح مانند دوده روغن بر بزدان طریقه در ادویه چشم استعمال کنند محقق بود و قیضی اندک
 در وی بود قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک گرداند زود و بحال صحت آورد **زینب** نوعی از طیب است
 و آن عقیقت که از میان پای جانوری گیرند بشکل کره اما سردی که چکی بود و آنرا کره زیاد خوانند و طبیعت

وی کرم بود در میوم و معتدل بود در طوبت و پوست و بوییدن آن و مالیدن صداع سرد و در شقیقه
 و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط از آن در ده م شرابی که مفرح بود بکوبد و با پیاز صندل و خرقه
 زایل کند و ضعف دل هم درین عمل بغایت کمال بود و اگر زنی دشوار از زاید یکم از وی و یکم زعفران در حرق فرغ و به
 کند و پیاز صندل را سدن آسان گرداند **زبل** بپارسی سرکین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف
 اشخاص یک نوع شما خاصه انسان و جمیع زبلها محلول در سخن و محقق بود و همه مفصل گفته شود **زبل لاطفال**
 آنچه اول لاطفالان برون آید بستاند و خشک کنند و سخی کنند با تخمندان و درق مامینا و تخمندان نبات و در جیم کنند
 سفیدی زایل کند و زبل در خند و زبل در بهترین زبل لاطفالان آن بود که محفوظ بود از تخمیده و غسل بستر کنند و بدان خشک کنند و خنقا
 و بکوبد و نافع بود و یاد در خلق و مندرمین عمل کند تخمین کسی که تو رم خلق پیدا کرده باشد و نزدیک حرکت بود و احتیاج به نقد
 باشد از خنقا سخی چون زبل کودک خشک کرد و غسل بچون کنند و بر خلق وی طلا کنند بغایت کمال نافع بود و مجرب
 و باید که غذای کودک سه روز تر مسلمان شود و بهند که بچک خوش کرده باشند و شرابی که اندک مزاج داشته باشد بوی
 دهند سه روز پیاپی و غذای معتدل و در چهارم زبل وی بستاند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت تخمین
 اگر غذای وی کوشش مزاج و در پنج بخت آب بود سودمند و باید که از غذای که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه دارند
 در فعل و قله نقی مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگترین تر یا کسی باشد بیکان زهر دار بوی زده باشد و زبل
 انسان چون خشک کنند و با شرب یا غسل بپاشند سودمند بود و جهت بهای دایره و گردنکی جانوران و ددی که کشند تلخ
 کنند و بر قار نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سخی کنند و بر موضع عقیه بپاشند زایل کند **زبل القلق** سرکین
 قلق چون پاشند مصروع را سودمند بود **زبل الجراد** سرکین علاج بهق و کلف زایل کند باذن الله **زبل**
الحرون و النور سرکین عضایه لون را نیکو گرداند طلا کردن **زبل الخطاف** سرکین برستوک سفید چشم زایل کند
 انت الله تعالی **زبل الکلاب** بهترین وی آن بود که از سگی گیرند که استخوانی خورده باشد و آن با غسل نافع بود و جهت رشما
 کم و تخمک بدان کردن خنقا را زایل کند و جهت دفع اسهال شامیدن با شیر سودمند بود و خاصه چون دوسه طاریا بود و جهت
 قویج بدان حقه کردن با آب کرم نافع بود و دیقورید و سوس کوبید سرکین سگ چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره کلب
 و خشک کنند در سایه و با شرب پاشند یا آب شکم ببندد و سرکین سگی که استخوان خورده باشد آنچه سفید بود و خشک کنند

دکند و نباشد از خشک کنند و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت درم حلق و خنقا بغایت سخی کنند
 و باید و آنکه نافع بود بدین زحمت و اگر با دوی که محلول بود خلط کنند و در میان بکوبد **زبل الذئب** بهترین
 سرکین کرک آن بود که از جاکیرند و سفید بود و در وی استخوان و موی بود قویج را نافع بود و خاصه چون آن کرک
 استخوان خورده باشد بغایت کمال نافع بود و مجربست و مفید و اگر تو یک خاصه پیاز و زمین خاصیت دهد
 و اگر در پوست یاقی یا در پوست کوی گیرند و پیاز بزنند بر سمانی از چشم کبشی بود که بعضی از وی کرک خورده باشد نیکو بود
 و این مرض را **زبل الزهر** و **زبل سرکین** کومینیک بهترین آن بود که از زهر زوری گیرند که بچ خورده باشد قویا و بهق
 و کلف را سودمند بود **زبل العصاره** سرکین کجشک یا کاشکند و زایل کنند کلف از وی بود چون با
 لعاب دهنی بپاشند و بر نایل طلا کنند زایل کند و نایل بشیرازی کوی خوانند **زبل الرخه** سرکین مرد در خوار چون
 دود کنند در شب زین یک چند از دوجون بازیت پامیزند و در کوش بکاشند کوی و کوانی کوش را نافع بود
زبل الحام سرکین کبوتر کرم تر از همه سرکینها بود و سر مرضی سرکه بود با آرد جو چون پامیزند محلول بود و چون
 با سرکه پامیزند خنقا بر را سودمند بود و خاصه چون بزگتان کوفته باوی اضافه کنند و چون با غسل و بزگتان خلط
 کنند و در همان صلب منفر کوی را دود و خشک بپاشند که حادث شود از آتش فارسی و چون بازیت پامیزند سوختگی
 را سودمند و سرکین کبوتر که در جای قها و حریمها دارند بغایت کرم بود و سرکین کبوتر سحرانی و کوی حده و کفیت
 تر بود و سرکین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند خاصه با کرم کوفته و بخته یا با خردل پامیزند و مستعمل کنند
 و در مرضهای سرد که احتیاج به سخونه بود و قویا و در مفاصل و سینه و در شکم و در کرده را نافع بود و چون
 با آرد جو پامیزند و در آب بزنند و اندکی قطران اضافه کنند تا ماتند و هر هم کرد و بر سر منند بکشان پاره و سه
 روز بکشد و بعد از آن بردارند و دیگر یا رنانه بنهند سودمند بود و چندان این عمل بکنند که زایل کرده و نفا
 و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر السوی بود در آن نشیند بغایت نافع بود و جهت در شقیقه طلا کردن سودمند
 و چون با سرکه بر منسقی طلا کنند سودمند بود و تخمینی اگر با سکنجبین پاشند و سرکین کبوتر سرخ چون دود در
 از وی و سه م دار صینی پاشند سسک کرده بریزند و چون بسوزانند در فوکه گتان تا ماتند خاکستر شود
 و بازیت پامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و کونید سرکین کبوتر که بزگتان خورده باشد سسک که بریزند

و این مرتبت کسب کین کبوتر در حقیقت قویج نافع بود **زبل النعل** چون زنا به چشم پاره بخورد بر کبر در هرگز آبتن نشود
 و اگر بخورد کشته صاحب تب کین را نافع بود **زبل النعل** سر کین اسب همان عمل سر کین **زبل النعل** سر کین
 مرغ اگر دود کنند سودمند بود جهت در دندانی و موافق کسی بود که فطر کشته و دود بیای کشته و خورده باشد و اگر بایر که
 پاشا کند خنق را عظیم نافع بود و اگر با شراب یا با سرکه پاشا کند قویج را بکشد و مجرب است **زبل النعل** نوعی از زهر مرده است
 و طبیعت آن سرد است در دماغ و خشک است در اول با صبره را فواید و دیگر منافع وی در صفت زهر مرده گفته شود
 انشاء الله **زبل القوار** میخو نیا است و گفته شود اساسه **زبل القوار** کشت است و گفته شود **زجاج** پارسی
 ابکینه گویند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم مویر بر دینا چون بار غن زینق طلا کنند و در وی
 قیض و لطافتی بود و سفیدی چشم را بکشد و در ششانی پیوراید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود
 سختی کرده سنگ کرده و مانند بریزانند چون با شراب پاشا کند و اگر غیر محترق مستعمل کنند باید که بغایت سختی کنند
 و استعمال کنند و صفت سوختن وی آنست که سختی کنند و بر وی صفت از آتش کنند که سر آن کشته شود بود و آتش
 فحم در شیب وی کنند مقدار سه ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از آن سختی بغایت مستعمل کنند **زرد و ارجد** در
 و گفته شد **زرباد** بنیان هندی بخور خوانند و بر بنیان اهل مکة عراق الکافور و وی نجیست که از وی بوی کافور می آید
 چون تازه بود و بلفظ دیگر سوطاک خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بخار دپارده کنند و یک شانه تلخی دیگر بود و یک
 پاره نکرده باشند تلخی و تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در دوم تاسیوم گویند در اول محلل یا غلیظ
 بود خاصه در ارحام و بر زرافه بکشد و قطع بوی سیر و بهار و شراب بکشد چون در آتش گیرند و تی بکشد و گزندگی جانور را
 سودمند است تا جدی که نزد یک بجدوار بود و شکم بیند و معرقه و مقوی دل بود بخا صیت قوه قبض و تکلیف و ازاد و
 تر یاقات کبار بود مقوی روح بود که در جگر باشد و سهل بود و شری از وی یکم باشد و بول براند و سودمند بود جهت
 مرصهای سوداوی و خفقان دل و فسان فکر و غم و حشره و در بیشتر منافعه مانند در دماغ بود و معده تر خشک گرداند و
 چون در دهن گیرند و بدان امان کنند کنند در دماغ نافع بود و نگاه دارد و بوی بهار دهن را بکشد خواه که از ریج بود
 و خواه که از سبب غذا و این زهر آورده در خواص که چون تر بود و بکوبند و در شیب پای مالند هر علتی که در سر بود را بکشد
 از صید اعم و شقیقه و احتمال و چون در خانه بخور کنند مویر بکوبند و باز بکشد و اگر صاحب **الفصل** طلا کنند بر خونی که

و شری از وی کوبه گویند موافق بود و اگر یک جود در دست بزرگ از وی سوزان کنند و پیانیزند بر حقوی کسی که شمشیر
 منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود بحال صحیح باز آورد و انتشار حاصل شود و صاحب بنیاه کوبید بسیار
 خوردن وی مضر بود بدل و مصلح آن قویج بود و صاحب تویم گویند مصلح و کین الطیب ثابت بود و بدل آن نه
 رازی گویند در مواد ای گزندگی جانوران و بادای غلیظ یک وزن و نیم آن در دماغ و چهار دانگ وزن آن اطرا حشوق
 بری و نیم وزن آن دانه اترج و گویند بدل آن شیطرح و راسن است **زربین درخت** گویند درخت اترج است
 و مولف گویند درختیست که در ولایت کازرون بسیار بود خاصه در بشاور و ورق وی بودی ریتون مانند و کل
 وی مانند قوی اسفند زربین بود و در وقت انکور شکند و ورق وی چون سبز بود بکوبند و عصاره آن پاشا کنند عرق
 و عسر السبول و طمست را نافع بود و خون بسته از مثانه بیرون آورد و گزندگی جانور را از اسودمند بود و وی مضر بود بمثانه
 و مصلح و حب الاس و بلوط بود و بدل آن بوزن آن قنطور یون باریکت و بوزن آن تخم خیار زده و بوزن آن حب الایرج
 و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است **زرد لوند مدح** زرد لوند مدح در خوانند و معروف بود بشامی و وی ماده بود
 پیادسی زرد لوند که خوانند و بپزند و زرد بناد نیز هم بخورند خوانند و بهتر است آن بود که بپزند و بپزند و بپزند
 فریب باشد و طبیعت آن گرم است در اول و دوم تا اول سیوم و خشک است در دوم و گویند گرم است در دوم و خشک است در سیوم
 روی را اقوی بود و الطیف از طویل نافع بود جهت در بصر و وسواس و فواق و چون دوم از وی پاشا کنند نافع بود
 جهت گزندگی جانورانی و ادویه کشته و جذب سستی و شوک و سهام چون ضما کنند و از اعضا بیرون آورد و بهی راسد
 دند از اجلا و مدد دفع اخلاط بلغمی و حراری بکشد و قوه سمع بپزد و ریشهای بد بپاک کند و گوشت بر وی بپزند و جگر گوش
 پاک کنند و درم سپرز و دهن عضله و در دپلو چون پاشا کنند نافع بود و در سماع و معده را از اخلاط بد پاک گرداند و
 در دسر و شقیقه که از سردی بود سودمند بود و بر قان صفراوی و بلغمی چون بپس پاشا کنند و در دکن و دکن و دکن
 و نفوس و فاج و درد دای خرمن را نافع بود و صاحب مناج گویند مضر بود پس ز مصلح و کین الطیب بود و صاحب
 تویم گویند محقق اعضا بود و مصلح و س روغن بنفشه و کدو بود و مقدار مستعمل از وی یک یا دو بود و
 و بدل وی بوزن زرباد و دود آن بسیار و نیم وزن آن قنطور و اسحق بن کران گویند بدل آن زرد لوند مدح
 یک وزن و نیم زرد لوند طویل بود و گویند بدل آن راسن است و گویند بوزن آن زرد لوند طویل و نیم وزن آن دیونند

صیتی **زراوند طولی** شجره رستم خوانند و در سطوح و خیا و در سطوح و خیا نیز گویند و اهل اندلس مسقار و مسقران
 نیز گویند و میونانی ذکر خوانند و در قسط و طیس گویند و در وی بر بود و بهترین آن ستر بود که هم رنگ زراوند مدج
 باشد و از آن گشت ز ستر تر بود و طبعوت وی گرم است در سیوم و خشک است در دوم گوشت بر داند و مرغ و کرازا را
 اشامیدن بغایت سودمند بود و لون را صافی گرداند و سپرز را پاک کند و احشای را نافع بود و در ریشهای تر عطر
 سته با صلاحه آورد و دندان و دین دندان پاک گرداند از طبیعتی که در آن بود اگر کوفته بسره که بشیند و بر سپرز
 طلا کنند بغایت نافع بود و اگر با سبکی پی پاشا کنند و ضا کنند که رنگی عقرب و هم جانوران و ادویه قتاله
 بغایت سودمند بود و چون با فضل و مر با پاشا کنند بقسار پاک کند از فضول بسته که در مرغ بود و حیضی براند
 و یک پیردن آورد خواه مرده و خواه **زنب** و اگر **زنب** از وی بازند وزن خود بر گیر و همین عمل کند و گرم دراز
 و حب القرح بکشد و اگر بار دغی بر بدن طلا کنند شپش بکشد و جبهه تبنا نافع بود و موده را سودمند و در و چون
 یا ایرسا و عسل پاشا کنند ریشهای گیس را بکشد و بصلحه آورد و اسحق گوید مضرب بود بیکر و مصلحه وی
 عسل بود و بدل آن شیطان است و گویند بوزن آن زربنا و درازی گویند بدل آن در نفع از ریاح و تحلیل الجذیم
 و سپرز بود بوزن آن زربنا و نیم وزن آن از روست **زرنک** و **زرنک** انبر بارسی است و گفته شد
زرنج همان آن انواع است زرد سرخ و سبز تیره و نیز سفید بهترین آن زرد بود و مانند طلای زرد در
 که بوی کبریت از وی آید از منی که صفیهای بر روی یکدیگر باشند و بلور بود طبیعت آن گرم و خشک است
 در سیوم سوزنده بود و در وی قبیضی **مغنی** بود و لذت آن و گوشت زیاده بخورد و در ریشها و عروق بستر و با پی
 بر جواحت نهند سودمند و سحفه تر و اگر بازفت بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضرب طلا کنند نافع بود و
 بار دغی کل جبهه بوسید و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنج سرخ نافع بود و جبهه ریش بینی و دهان و اگر در وی بود
 و خوزی گوید زرنج سه نوع است زرد و سرخ و سفید نوع سفید **کشته** بود و زرد بر موضعی که خون مرده بسبب
 ضرب خون طلا کنند آثار آن بیرون نوع **زرنج** در قلعیتون نیکو تر بود و اسحق گوید زرنج زرد چون سخی کنند
 و در میان شیر کنند هر کسی که در آن افتد طبع در نوع سرخ چون سخی کنند و بصار به نفع تر بشیند و بر شیب بغل طلا
 کنند بعد از آنکه موی بر کسد باشند هرگز دیگر نرود و دیسورید وی گوید قوه زرنج سرخ مانند قوه زرنج زرد

بنی عمران

دین

و چون باران تیغ بپایزد و االشلب از این کند و زرنج بر اعضا طلا کردن طاف آورد و مصلحه وی آن بود که بعد از وی زرنج
 و خوش طلا کنند و زرنج مصدق شده بود و از خوردن وی عارض شود که از خوردن شک که آن سیم افکند است و اگر
 بآن آنرا زرنج سفید خوانند و مواد آن یکی زرنج مصدق خورده باشد بقی با آب گرم و در دغی کنند بعد از آن آب
 گرم و جلاب و روغن و کچید بار دغی با دام و شیر تازه و لعابات دهند و رازی گوید بدل زرنج
 سرخ نیم وزن آن زرنج زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنج مغنی اصطلاح بود و مصلحه وی هلیله زرد
 بود و مقدار را خور از وی نیم بود و تشویه کردن زرنج خبان کنند که یکی نوکوتازی بستاند و بر سرش
 نهند و زرنج در آن کند و دایم تحریک میدهد تا آن زمان که آن تغییر کند و بر این شود و بعد از آن فرو گیرند و
 سرد گرداند و سخن کند و بوقت حاجت استعمال کند **زرنب** رجل الحراد خوانند بیارسی سرور
 کستانی گویند طبیعت آن گرم و خشک است در آرد دوم بغایت مغنی و مقوی دل بود مانند زربنا و بسبب
 عطری که در وی هست و لطیفی و قبیضی تقویت و تفریح زیاده تر و در چون ناز و دغی کل با آب و روغن
 بنفشه سحوط کنند و در سر که از سردی بود سودمند و از تری نیز و در قوه مانند سلیمه بود و کباب موده
 سرد را و جگر ضعیف را سودمند بود و **اد جاع** اعصاب نافع بود و شکم بیند و مصلحه وی جلاب
 نیم گرم بود و بدل وی در صینی بود و گویند سلیمه و کباب و گویند بدل آن همیل است و گویند قوه **زرنج**
 است لیکن لطیفتر از است **زرنک** و در که آب خشن است و صفت آن در باب عینی و در زعفران
 گفته شود **زرنج** ابله مبارک است بزبان سریانی و گفته شد **زرقودی** رجل الخراب است و گفته شد که
زرنج ریاس است و گفته شد **زرقون** سلیمون گویند و آن سرخ است و در باب سینی صفت سرخ
 گفته شود **زرافه** حیوانیت که در بیشتر کاه و پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته شود
 گوشت وی غلیظ بود و سود انگیز **زرنج** کل نیابت است که در کوستان جوز جهان می باشد و بشیرازی
 از آن فرک گویند و یک رنگ زرد صباغان مسعود دارند **زعفران** جاری خوانند و جسد و ریهقان
 و گرم و شعور الصباقل و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ بود و تیز بوی و از ولایت
 فارس از کوه کیلو بخیز و آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف بود به یکبندی

بود از آن در دواوری و زعفران فرنگی که آن مشهور بود لمصر بیشتر قلب بود و طبیعت زعفران گرم است و در دم
و خشک است در اول و فو لنس گوید گرم است در دم و خشک است در اول و در وی قبضی بود و محلل و منفع بود و در
عقوت و بلغم بود و مقوی اجشا و لوثر انیکو کرد اند و جلا چشم بد و تار یکی زایل کند و آب رفتی وی باز دارد
و چون بشیر زن آن در چشم کشند و چون باد و یه خلط کنند که مناسب بود و پاشا مندرجه **دوا** در وی نافع بود
و ضا کردنی از وی چون مستعمل کنند در درج و مقدر را نیکو بود و وی مقوی دل بود و فرج و مقوم و باده را نیکو بود
و بر آید و بول براند و سده صکر کشاید و چون باند و نیم مرغ زنی که دشوار از آید پاشا در مقدار دوم در ساعت
بار بنهد و این مجرب است و صاحب منباج گوید یکدم تمام بود و چون با شرا پاشا مندرجه بابت زیادت کند و تفرج
بخند تا جایی که گاه باشد که از غایت فرج بدیوانگی کشد و وی دافع معده بود بسبب عوصه که دارد و مقوی معده بود
و حکم و مقوی آلات نفس بود و قوت پشت بد و در وی و رگبندی را نافع بود و مقوم مان بود و مثانه و کرده را پاک
کند و سپرز را بغایت سودمند بود و چون **دوا** آستان بر سر زنند بچاقی را نافع بود که سبب آن بلغمی بود شور بود و در معده
گرم که در بن کوشا باشد و عمره چون بدان طاعت نافع بود و اگر باد و یه خلط کنند نفوذ آن از وی در جمیع بدن بکند و در
سکه که از سردی بود و شقیقه را سودمند بود و اصل وی چون با شرا پاشا مندرجه بول براند و سر بی از وی از نیم بود تا
یکدم و اسحق گوید مضر است لبش و مصلح ایون بود و مسطور گوید مصلح و معنی بود و محلل و یه صا در خشک بود و
صاحب منباج گوید مصلح حواس بود و مصلح و مقوم و چون سعال از وی بآب پاشا مندرجه کشند و در تفرج و یه کوبه
هر صم طعام بکند و از وی گوید اشتها طعام ببرد و معنی بود و در خور و آورده اند که در هر خانه که زعفران بود سام بر سر در **دوا**
زود و در وی گوید بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اترج و دانه نیم آن سبیل بود و شش یکی آن قشور سلخه و صاحب
منباج گوید بدل آن بوزن آن قسط و دانه نیم آن قشور سلخه و گویند بدل آن دوزن آن خلط و تغل و غش زعفران بود
زهر و جملی تغام بر تی خوانند و ایگز کونید و ارونیا و ذه ثلاث حبات خوانند و درخت وی افک خوانند و زهر و شیرازی
کین گویند و جالینوسی را اسهلیمیون خوانده است و بهترین آن سخ بود و آن **بستانی است** و گفته شود آن شاه بخاری آن نوع از
طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و قاضی تراز سجد معده را نیکو بود و شکم بید و بول نه بند و مسکن صفرا و خون بود
و قی باز دارد و قوه معده و حکم گرم بد و صاحب تقویم گوید غذا بدن بد و در اول الفیل را سودمند بود و یک مصلح و مفرج معده

دوا

و مصلح وی کلشکر بود و صاحب منباج گوید در دوا و اسهال مستعمل بود و مصلح بود و قوی لجه آورد و کرده را بد بود و مصلح
وی ایون بود و اولی آن بود که بغایت رسیده بود **زهر و بستانی** مثلث عجم خوانند و شیرازی کینسخ گویند بهترین
آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر و مولد بلغم بود و معده و کرده را بد بود و مصلح وی را
زیاده بود **زهر و زعفران** **الحمد** حد الحدید است و زنجار الحدید هم گویند شیرازی زنی که این گویند و آن از آهن کیندر صفت
لبتابه سونش آهن و از ابروی صغیر کند و نم کنند بآب و بنهند تا خشک کرد و بگوید بجه مانده باشد و دیگر بار هم کنند و
و بنهند تا خشک کرد و بگویند تا آن زمان که سه زعفران شود و انواع ساقش بسیار است این نوع که آسان بود گفته شد و طبیعت
وی قابض بود و سرد و چون کمین شود گرم و خشک بود در دم چون زن بخورد بر کبر فطخ خون رفتن بکند و چون زن پاشا مندرجه
منع آبستنی بکند و چون با سر که پامیزند و بر جره و بر بثر یا بیند آیند سودمند بود و جبهه را خس که بر ناخن بر آید که آنرا
بشیرازی خوی درد گویند نافع بود و خشو نه اجفان و بوسیر که رسته باشد در مقعد سودمند بود و بن دندان حکم کند و
دارد و چون بر نفوس بیند آیند نافع بود و موی بردار الثعلب بر دایند **زهر و مر و سفید** است و در میم گفته شود
انشا الله صفت انواع **زهر و زنت رومی** سه نوع است بری و جوی و جیلی بهترین آن براق صاف بود پاک ایلس
و طبیعت آن گرم و خشک بود و عرق الفسار اسود مند بود و نفوس و مفاصل و فاج و باد های سرد و در دانه و از آنو
مار را نافع بود و جذام را طفا کردن بغایت سودمند بود خاصه چون ادمان بران کنند و مقدر اریکم تا دو م مستعمل
و اسحق گوید مضر است لبش و مصلح آن کثیر بود و بدل آن جابو شیر است و عسل و گویند بدل آن قطران است **زنت**
بابس زنت تر است که خشک میشود و طبیعت خود و آنرا اسهال و اسهال خوانند و بیشتر از یلبوت و از زکیرند و یلبوت
خونوب است و از ز صنبور است که بر غید مده و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دم و خشک در دم و
جالینوسی گوید گرم است و وی خشک تر از زنت رطب بود و نافع بود و در ششهای فاشد از رطوبه پاک
کرد اند و ریشهای سر و گوشه در ریشها بر دایند و مفتوح و محلل و یلبتین جراحات بود و در موضع ضرب **دوا**
دما و منفع و در جمای مصلح بود **زنت رطب** زنت تر است و آن روان بود و در ریشها کشند تا آن قیل آید
و از یلبوت و غیر آن کیندر از انواع صنبور زنت نزدیک بقطران بود و در غنی وی راق لا و آن خوانند و آن جنان کیندر
که زنت در یخبی بر پا لای صوفی پاک پاورزند و بخار که بدان متصاعد شود چون بسیار کرد آن صوفد افشارند

در ظرفی یا در قلع انبساط کنند تا یکدیگر را از روغن زیت فرست خوانند چون با آرد جوهر یا آرد شعله یا خاک کشته سوی بر دیند و اگر بخند
 زیر نهند نافع بود و منقح اطفال غلیظ بود و بر من نافع بود و ملین و در حای صلب بود و قویا زایل کند چون با شکر بخورند
 سینه را پاک کند و اگر بر ریش چهار یا پان و جرب ایشان بیند آید سود دارد و اگر چند توبت بر هر عضوه خوانند طلا کنند
 فریه که اند و بر شقای پای طلا کردن سود دارد و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون زیت تر حقد کنند که رنگ
 مار و عقرب را نافع بود و چون میان سرب باشد کسی که حلق فرو برده باشد و بدان روغن یا قطران جوید کند علق بیرون آید از
 حلق و **نخاع** حب نمایی گوید چون بکیرند از روغن وی تاده م و با غسل پاشا کنند تر پاک زهر را بود و بکند که افعی طلا کنند
 سودمند بود و دوده وی مژه چشم را بر دیند و در شین زایل کند و در قوه مانند دغان کند بود **زیت زعفران** بر پانی آید
 عتاب است و گفته شود انشاء **الحسن** **زیت لایه** شیرازی را پس خوانند و حلقی نر گویند و آن سبکتر از زیت زعفران بود و قطا
 یف زود تر مضم شود و سرده تر را سودمند بود و در طبوبت سینه و شش و موله سخت بود و مصلح دای آن بود که بعد از
 وی سبکچین خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ باشد **زیت زعفران** اسطوخودوس گوید و جگر
 و زرد هر دو یک جنس اند و در معدن از زان مغرب زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشکست و خاصیت وی است
 که چون پاشا کنند بوزن است حوازه که نزدیکی جانوران زهر دار و کما که کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی
 عمل کند پاشا کنند از حرکات صلاصی بایند و موسی نیز در پوست را نماند و صحت باید و اگر از وی کردن نبندی سازند یا کنگیری و
 با خود نگاه دارند دفع صبح بکنند چون پیش از آن زخمیت نگاه داشته باشند چون کودکان خرد پیاد و زنده خاوه در زنان که
 بزاید از صبح این بکشند و این ماسویه گویند نافع بود و در حوض رفتن و اسهال چون پاشا کنند یا پیاد و نیزند و مجبول گوید چون
 حلق کرده پاشا کنند هضم را نافع بود و در حوازه آوردند که چون افعی بر زمین خرد و فایق اند از آت آب از چشم وی روانه
 گردد و آنکه گویند که کور شو خلافت و چون سخت کنند و با آردیه جبهه سعه استعمال کنند بغایت سودمند بود و دمان
 نظر بدان کردن که زیت زایل کند و این مکتف گوید در کتاب چهار آورده که زیت جوهریت شریف نفیس جگر معدنی
 بلون سبز شفاف با طراوت و معدن او در حدود مصر است در شرقی بلاد صغیر در زمین سود آن میان رود نیل و
 بحر قمر در کوه مقطم کعبه و مدینه قوس و زعفران انواع است بی رنگ قنار رنگ و کم رنگ کم قیمت که اخلاص جانی
 زرد است صفای بونی گویند تدریج و ترتیب پالای رود تا انجام رنگ رسد که آنرا از بانی و ریجانی گویند بلون

و سلقی و زنجاری و صیقلی و ظمانی و آسی و صم و کرائی و نیل و ترین انواع زعفران است که مثل جناب مکس تقوی در و
 می در فشد و بلون در جلد اطراف شعاع می زند و ریجانی است که در طراوت و در شتی بیکر کجانی مانده بود و
 سلقی آنچه بیکر جعفر تازه مانند زنجاری و زنجار مانده و صیقلی مصقول بود و ظمانی تیره رنگ بود و
 صافی منسوب بلعدنی و گویند از بهر آنکه در دست از نرمی هابون ماند و آسی مورد رنگ و کرائی مثل گندنا
 سبز و صم سفیدی تیره که آن دون انواع فرمود است و قرب و قیمت زعفران در هند بیشتر بود و بانی و ریجانی
 متاع و یار فرنگ است و زعفران سودمند شود و زود شکسته گردد و طاقه آتش به پزندار **زیت زعفران**
 که بدان صیقل کنند و بیارسی جگر گویند شریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف دل
 و خفقان را نافع بود و زهر وی چون بر کلف و غشی طلا کنند **زیت زنجبیل** بهترین صینی بود که آن نزد وی
 مایع بود اندکی و طبیعت آن گرمست در آفر سیوم و خشکست در دوم و این ماسویه گوید گرمست در آفر سیوم
 و تر است در اول سودمند بود و دهته سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری و مجامعت را قوه دهد و محلل ریاح
 غلیظ بود که در معده و امعاء باشد و جگر و معده سرد را بیکو بود و جالینوسی گویند فاج و قوه را و انار را نافع بود
 و مجموع در دمان که از سردی بود چون با غسل بکشند و با آرد و بانی قوی پاشا کنند و فو لیس گوید عرق النساء و قوس و
 فاج و خدر و محمود و سده و مانع و اخلاط بلغم در نافع بود و در جانش گوید که کما بکشد و فاج امعاء نافع بود و
 در سرد شقیقه که از سردی بود چون سختی کشند یا روغن خیری و بر صدف غین طلا کنند نافع بود و چون دوم از وی
 با قند آب گرم پاشا کنند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی
 حفظ پیغاید و در طبوبت از انواع حلقی و سر بزاید و کزندی جانوران زهر دار را نافع بود و در تر معده تشف کنند
 و منی پیغاید و بلغم و مژه سودا پرون آورد و مقدار دوم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است حلقی و مصلح وی است
 بود و بدل وی بوزن آن در فلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم را سن بود و گویند بدل
 وی عاقر قرحا است **زیت زنجبیل** **الکلاب** فلفل الحما است و ورق وی مانند ورق سپید باغبانیت زرد بود
 و قضبان وی سرخ بود و در طبع زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سکر را میکشد و طبیعت آن گرمست
 در سیوم و خشکست در اول و چون تر بود بگویند با تخم وی و بر کلفه وی و غشی طلا کنند زایل کند و اگر بر ریجانی

لون

صلب ضاقت کند از **زنجبیل** است و گفته شد **زنجبیل** می و زنجبیل بلدی راسن است
و گفته شد **زنجبیل** کلینیت سفید و در اندرون وی دوسه شاخک زرد رسته باشد و قد آن شاخ که کل دارد و دیگر
بود و زیاده نیز بود و بر شاخ چهار و پنج و شش تپاده زیاده نیز بود و بوی عظیم دارد و برک که برین شاخ مانند
برک مورد بود در آن تر و برک اصل وی مانند برک کاشنی بود لیکن سست بود و صاحب جام گوید زنجبیل هو
و هین الحلی المر تا بالیا سمیت و خطا کرده است و صاحب منیا گوید تر گفته است زنجبیل هو السوسنی
الاپیضی و مولف گوید آنچه محقق است گوشت و اگر گویند زنجبیل نوعی از سوسن است شاید و مولف گوید
راذقی زنجبیل است باقی می تواند اطفال است و خطا و طبیعت آن گرم است در اول معتدل است در تری خشکی
و این مولف گوید زنجبیل دو نوع است زرد و سفید بهترین آن سفید است و خوشبوی تر است **زنجبیل** بسیار است
زنگار گویند و شیرازی زنگال و پیونانی فسیطوس و معنی آن خورد بود و آن دو نوع است معدنی و عملی و بهترین آن
معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و آنرا پیونانی با سفا و نفس گویند و معنی آن دوده بود و طبیعت وی
گرم و خشک است تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و بوی و برص را سودمند بود و در عموماً
استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در بدن بود و قوه زنجبار مانند قوه مس سوخته بود لیکن زنجبار را زوی قوه تر بود و چون
در بینی و منند کنند بینی را بکشد و ریشهای آن را بکشد و باید که در آب کشته تا آن **حلی** شود و اگر با دوی که نافع بود جهت چشم
پایمنند ناخن و سبیل و سفیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم زیادت کند و در طب آنرا خشکی کنند
نهایت و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون بار از یانه و روغن کل پایمنند سودمند و چون با عسل بسروشند
یا با سرکه بپزند سودمند جهت ریشهای اعضای خشک مزاج مانند ریش دهن و استخوان و ریش بینی و خوش
و بشرو سودمند بود جهت غلظت اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود محلی و مداوای وی
بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون پاشا کنند از بهر آنکه چون بکشد رسد نفیض کند و مضر بود معده
از بهر آنکه معده عصبی است و از خوردن وی مخص سخت و لذت قوی و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قوی آورد
و معالجه وی آن بود که حلاب گرم و روغن بادام و لعابات و حرهای جرب پاشا کنند و بدل آن اقلیمیا و نیم
وزن آن زنجبیل **زنجبیل** بسیار سی زنجبیل خوانند و شیرازی صنف و آن مخلوق بود و مصنوع بود و آنچه مخلوق

بود پیونانی مینیون خوانند و آن **زنجبیل** بود و آنچه مصنوع بود پیونانی فیما بین خوانند و آن خیار بود و آن را زکود کرد و نخی
سازند آنچه مخلوق بود از کورد چری بلدن زنجبیل رسد و حلی شود و زنجبیل قوت زنجبیل است **زنجبیل** بود و گویند
بقوه سادج بود و طبیعت وی معتدل بود در حرارت در وی قوی محلی بود و گویند گرم و خشک است در دوح گوشت در
ریشهای و باند و مبره و رحم دارد و جالینوس گوید سرد است در دوح و خشک و درم حکم معده را نافع بود چون
باروغنی و کلایب طلا کنند و فوسل گویند نافع بود و آنهایی که در سرب پیدا شود چون با اسفیداج رصاص بر دهن کل باشند
و بر آن طلا کنند نفعایت کمال نافع بود و چون در رحم کشته سوختگی آتش را سودمند و در اجتهای با صلاح آورد و اگر در
کشته بر آن نافع بود و بر ریشهای عفتی و در دماغ چشم استعمال کنند بقوه تر از سادج بود از بهر آنکه قابض تر بود از
شاد و قطع خون رفتن بکند و وی از جمله سموم قتال بود چون پاشا کنند بهمان عارض بود که از خوردن زنجبیل معده
و مداوای وی بجز نای جرب و شحمها و آنچه در مداوای زنجبیل گفته شد و گویند بدل آن مردی است و گویند بقوه شادج
است یا اسفیداج **زن** دوسر است و گفته شد **زن** خرا است و گفته در خرا صفت آن لیکن طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم محلی نفع بود و کزندی عتوب را نافع بود خوردن و طلا کردن و محقق بینی بود و جرب
و عتبه را نافع بود و مقوی بدن بود و در دیشته و شش را نافع بود و چون با عسل کف گرفته پاشا کنند **زن**
شیل است و گفته شود اساس **زن** و دق را دوق است و گفته شد **زن** و فایا بس که ایت که بیکر حناملی مان
و حلی بود و بستانی بود بهترین آن بود که اگر به پیت المقدس خیزد و آن مغرور بود و بزاق مصری و طبیعت آن گرم و
خشک است در سیوم و لطیف بخار طبع وی چون با آنچر بود جهت دوی کوش نافع بود و مادی که در کوش
بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند و دندان ساکن گردانند و چون با آب و آنچر و عسل
و سداب بپزند و پاشا کنند نافع بود جهت ورم شش گرم و در بوسه گرفتن و نزل که از سر نیزه کحل و کسینه
و دشواری نفس گرم بکشد و حب القرم بریزند و اگر با عسل لعی کشته عین عمل کند و مسهل بلغم بود و در الفلعلب
و در الحیه و ریش رود و عرق النساء را سودمند بود و مفلوج را نافع بود و در معده کسینه و در دیلوفا
در آنجا و سح اما و سده جگر و قوی نافع بود و چون خلط کنند مسهل قوی بود و چون با آنچر و نظرون بپسوز
صفا کنند کله از آن و با غراب جهت ورمهای گرم صفا کنند سودمند بود و چون با آب **زنجبیل** و صفا کنند برف

مرده که در شیب چشم بود بگذرانند و چون باطنی بپاشند خنک را نافع بود بغایت و لون را صافی و نیکو گرداند و
 چون با شرب آب پاشانند خنک روز متواتر استسقا و کزندی جانور از نافع بود و چون با شرب آب بپزند و بر خیم بنهند
 سودمند بود جهت نزول آب و مقدار شعل از روی چهارم بود و اسحق گوید مضر بود بکلی و مصلحی صحت عاری بود و
 گویند غنای آن بوزن آن پریشان و شام و دم و زن آن مرز خویش بود **زوفار طبع** و سختیست که در دنیا
 میش از من می میشود بسبب کبابی که شیر دارد و آن از حیوانات بود و چون بخورند بسبب حدة و قوۀ آن شیر و تخم
 و نوبۀ ایشان جمع می شود و باشد که روان بود آنرا بپزند و بخواهند و گویند که هرگاه که این افعی را خورد قوت
 طبیعت این دافع سمیت است حرکت کند تا دفع صرم کند لایق بسیار بر پشانی می جمع شود و کشیف گردد از
 زوفار خوانند و این نوع در قایت قوۀ بود و طبیعت زوفار کرمست در سیوم و گویند در دم و تراست در اول
 محلل او را مصلح بود و در شمد چون بر آن صفا کنند و با نوره و آنچه بر سر ضما کردن سودمند بود و استسقا
 نافع بود و جهت سردی بکلی خوردن و طلا کردن سودمند بود و محلل صلابتی بود که در هوای مثانه و رحم باشد نافع
 بود جهت سردی آن و سردی کرده و چون با حسله و اکلیل الملک ستمیرند و زن بخورد بر کبد حیض براند و بچه بیرون آورد
 و چون با پیله مرغابی پیامینند ریش کوش و ریش قضیب و مقعد و رحم و بیامون آن را سودمند بود و تشنج را نافع بود و
 صاحب قیوم گوید مصلح بود و مصلحی روغن کل و سرکه بود و مولف گوید آنچه مصنوع بود صنعت آن است
 بستاند به شمای که در میان آن کوفند بود و حرکت آن در دیکه کند و بختاند با قدری آب جریبای که بر سر آب آید
 کند تا سرد شود و آنرا بردارند و استعمال کنند و گویند بدل آن مغز ساق کاه بود **زهر الحمر** جز از الحمر است
 و گفته شد **زهر** زرباد است و گفته شد **زهره المسح** ناهتمت که در نسل مهر بر روی آب بود و در آبهای سیاه
 و نرغ نیز بود و در زمینهای شور نیز بود و بهترین آن زعفران رنگ بود بغایت متین بود و در طبع دی شوری
 و کزندی و محلل و ملطف بود و مصلح ریشهای پلید و ریشهای خورنده و در طبعی که از کوش آید و چون با آب و شرب آب
 پاشانند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با کچن پاشانند صرع را نافع بود و در غی الحمة در حدة تلذج مانند
 نمک بود **زهره الخاسی** آن چیز است که چون مس بگذرانند و در کوی زمین ریزند و آب بر آن ریزند تا بپزد
 و آب آن من جمع شود آن آب چون گرم شود کفی گردد مانند نمک و آنرا زهره الخاسی خود نهند بهترین آن سفید بود

ووی کمال لذت و قابض بود گوشت زیاده بخورد و کوی کمی شده را زایل کند چون سخی کنند و در نوش دهند
 و مسهل آب زرد بود و بوسیر را خشک گرداند و در حمار اخلیل دید و ریشهای پلید عفن با صلا آورد
 و چون با غسل پیامینند و بدان خشک کنند و دم ملازه بگذرانند **زیتون** آنچه رسیده بود در حرارت
 معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود
 و طبیعت وی گرم و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاده تر از انواع ریتون دهر و طبیعت وی گرم و خشک
 بود و زود تر از سبز هضم شود و چون با استخوان بخورند حمة ریه و مرضهای شش نافع بود لیکن خوردن وی
 بچوای آورد و صداع و خلط سوداوی زوی متولد شود و اوای آن بود که در میان غذا خورد و سر که سر
 بعضی شری میکند و مقوی معده بود و اشتیای طعام پی آورد و مجامعت را زیادت کند و قوۀ ذکر بد و زیتون
 کوبی خشک و گرم بود و آنرا غم خوانند و زیتون اما آنچه نارسیده بود سرد بود و قابض و آنچه رسیده بود معتدل
 در حرارت قوۀ اشتها بر مد و معده خاصه چون لبر که بود و چون سخی کنند و ضما کنند ریشهای جگر پال کنند
 و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت را ببندد و معده را دباغت کند و قوۀ شهوت غذا بد را خاصه
 نمک سودا سخی گوید چون پنج از آب وین پاشانند نافع بود جهت مزه صفا و گوید مضر بود لبش و گوید اصل وی با صلب
 بود و عصاره زیتون چون زن بخورد بر کبد سیلان رحم و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون با پیله و آنرا پیامینند
 و بر برص ناخن نهند زایل کند و نمک آنی که زیتون در آن نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان و دندان که متحرک
 بود محکم کند و آنچه تازه بود و ولون یا قوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود
 تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیفتر از آن بود که در آب نهند **زیت** پیارسی روغن زیتون گویند و آنچه شیرین
 بود از زیتون رسیده گیرند طبیعت وی گرم و تر بود و گرم معتدل و آنچه از غی زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان سید
 و نارسیده و آنچه از زیتون سبک گیرند آنرا زیت اتفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند در وی رطوبتی
 بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بری گیرند مانند روغن کل بود در اکثر حالات سودمند بود جهت حمه و شری و جگر
 و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سزایلی کند و اگر هر روز در موی بالند و رنگند که زود سفید گردد
 و آنچه زیت کهن بود قوت روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود با معتدل و میل بر طوبت داشته باشد پس اگر بشویند

وصفت و منفعت وی در باب صا در صر گفته شود اشاده **زیت البرجان** در زیت السودان گفته شد صفت
آن **زیتق** پیار سی سیاب گویند و ویرانام بسیار است بلغت کسیران الغیان الغیبط الزفرم الحی الحی النش
النور الزاد و دوق الروحانی یعنی الحیوان اللبب الحقل الذیسم الابلق الغرارة الروح النافذ الطیار
این مجموع بزبان کسیران است بشیرازی حیوة خوانند و این مولف گوید این چند اسم دیگر در دسم بلغت کسیران
لبان عطار و غیدانق برق غثیق رطب حبه مار حیات عیان قیسر لاما الشمس ملک الارض الطوف
العبد الخطایه الحیة البس العدر البشیر خودند نام مصعد باشند این اسما دارد و چون مصعد باشند طلق الحی
تغذیل البحر دم رکتة الاسد نیز گویند و بشیرزی آن بود که زنده بود و مستعمل کرده باشند و بغایت جمنده بود و اگر در
پاره کنند و بفشارند تا پیرون آید و لون گریاس سیاه شده باشد مستعمل کرده باشند و طبعیت زیتق کرم و حرق بود
و گویند سرد و تر است در دهم و دوی مصدع و قافض بود و مقتول وی جنة قتل شبنش خصوصیتی دارد و قردان حیوانات
مجنبتی بکنند و قردان بشیرزی قند گویند و بار و غنی کل جرب و حله را نافع بود و خاک وی چون طعمی باشند موش
را بکشد و چون با سر که بر جرب طلاء کنند نافع بود و دغان وی در بختی بد سپد کند مانند کرمی و عقل زایل کند و
جنم تار یک کند و لون زرد کند و جستی اند اما سپد کند و بوی دهی و خشکی دماغ و در موضعی که دود وی بود و مار
و عقرب و کزنه کان یکریزند و بگیریند و زیتق مصعد گشته بود و اگر زیتق در گوش کسی بریزند اختلاط عقل پیدا
کند و باشد که بصیرت بکشد و صدا و ای وی آن بود که میلی از رصاص در گوش وی کنند تا زیتق بوی مصعد پیرون
آورند و آنچه نه مصعد بود و نه مقتول چون پاشامند در حال از شیب پیرون آید و مضرة زیادت نفع نکند چون زنده
بود و علاج کسی که زیتق خورده باشد مانند علی کسی که **مراد سنک** خورده باشد کنند و شریف گوید صفة تصعید
بسیار است این یک نوع گفته شود بستانند زیتق و پیامیزد بایم وزن آن اسرب یا قلعی و بسایید بایم خندان را ج خوش
و بخندان خشت بخته و بوزن مجموع خاک بریان کرده و می را بر صلایه بسایند و آب حمامی آنجی بران بریزد است
است و می بسایند با بغایت سوده کرد پس از ابریان کند و در بنشیند کل اندود کند یا دیگر از کل اندوده و سر سبه
تا تشی نرم بریان کند و دیگر بسایند یکی روز نیم بخاشی ترج و دیگر بریان کند تا تشی نرم هفت نوبت جنبی کنند بعد از آن
بسایند و بنشیند بکل حکمت اندوده کند و تصعید کند سه نوبت تا سفید گردد و مانند دانه مروارید بران سم قاتل

معدّل بود میان تری و خشکی و شستن وی چنان بود در آب شیرین کنند و پوست بزنند چند نوبت و صافی کنند و جاف
کنند و کوبند و زیت کرمست در دود و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی چشم را ببرد و بر نفوس طهارت کردن نافع بود و **کچک**
بود موافق درد اعصاب و عرق النساء بود و با جو آب خوردن ده قه مسهل بود و با آب گرم آشامیدن و قوی کردن
دفع زهر مکنند و زیت انفاق زیت الاصحی گویند و بهترین آن شیرین تازه بود و معده را نیکو بود و بن دندان را محکم دارد
خون در دمان زمانی نگاه دارند منع عرق بکنند و چون در دیکه مسین کنند و بچون باشد تا بتوانم ^{عسل} آید منفعت وی
مانند حوض بود و مجموع زیتها منع سرما بکنند از بزرگ کنند و در بدن نفوذ کنند و تبیین طبیعت بکنند و جهت قوی که
سبب آن از دود امعا بود و یا از سده که عارضی شود از ریح بدان حقه کردن سودمند بود و زیت کهن کسی که در چشم
وی باد و سبب بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یا بس باد باشد چون در چشم کشند زایل کند و قوه باصره بر باد و روشنایی
بفرزاید و زیت یکسال کهن شود و هر چند بگذرد فاضله شود و اگر بزرگنکی عرق کرم کرده بماند در در حل ساکن
کند و بدل زیت کهن گویند و غنی خرم است و گوشتی فحل در ادویه قتاله زیدالحو **زیت ارغفل** زیت است
و پهنانی امور می خوانند و بعبی عکرا زیت و پیارسی در دی زیت گویند چون بپزند طبیعت گرم و خشک بود در
دخم و منفعت وی در باب عین در صفت عکرا گفته شود انشاء الله **زیت رکابی** زیت انفاق است و اهل عراق
زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بیشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته شد منفعت آن در **زیت**
زیتون الجش و زیتون الکلب زیتون برست و گفته شد در صفت زیت انواع زیتون **زیتون الارض** و از زیوت
و گفته شود انشاء الله تعالی **زیر فون** نوعی از درخت غیر است در دمشق که بر می داند و کوبند و برغیر است و
صفت غیر در غین گفته شود انشاء الله تعالی **زیت السودان** گویند زیت الیهان است و اهل مغرب الاقصی
ارحان و ارغان خوانند و درخت آن دو نوع است یک نوع بزرگ باشد خارناک و غرقان مانند بادام کوهی بود و غین
از آن میگیرند و بشیرازی درخت و برار جی خوانند و یک نوع دیگر بادام کوهیست بشیرازی بچکی گویند و بعبی لوز البربر
خوانند و کوبند زیت سودان غیر زیت هر جانست و آن زیتی است که از بلاد سودان آورده و بغایت گرم بود و سود
مند بود جهت در دما و علت های سرد اما منفعت لوز البربر در باب جمیع در صفت جلودر گفته شد **زیر گمان** است و گفته
شود الساده **زیر صرصر** است و آن حیوانیست کوچک مانند طغی بشیرازی و بر احرار و اسب خوانند و بسبب او از

سود که از گرمی خشک بود و کسینده و حلق را نرم کرد اند و شکم براند و تشنگی بپاشد و سهل شود بود و غنی بدن بود
و مقوی و هوا معار از اعلاطه نیکو کرد اند و در ادویه مسدود نیکو بود و قفل و تهیای کرم که سببی خون یا صفر بود
و آنچه از بلغم شور بود و در مقدار مستعمل از وی سی عدد بود لیکن غذا اندک در و موله بلغم بود و کسینده بود
بکبر و مصلح آن آب عباب بود **سیح** صاحب جامع که در سنگیت سیاه براق که از هندستان آوردند و صاحب
منهله که گوید آن چیز است بلکه سنگیت مانند کرباج و برنج لیکن سیاه و براق بود و سونف گوید آن در غنمت یک نوع
از در بند و قحایق آوردن آن است که بر و رایام میخورد و سیح میخورد و بتا برشته بود و بکنج از جیلان آرند
و آن گاهی بود بهتر از وی در بندی بود و بیارسی شبیه گویند و شیرین گویند و بیشتر از وی شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک
است و شریف گوید در خواص وی که هر که آن با خد دارد از چشم بد این باشد و اگر از حبه در در سراز سر پا و نیز در در
سراز ایل کند و مجرب است و از سطوط الیس گوید کسانی که مسی باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند
مکسلی یا چون ابر چهری برابر چشم ایشانید و خیر کی کند آینه از وی باز در و بر این نظر خود دارند و منظور نظر خود کردند
آن در حمت زایل کرد و از نزول آب این باشد و میل آن در چشم کردن و ششانی پیوزاید و قوه با صوره به **سیح الاغی**
شعر الحی است و کز برة الپرنیز گویند و آن پر سیا و شانت گفته شد **سیح الشعر** گویند و افتخو نیست و گفته شده است
سجلاط یا سیمین است و گفته شود **سینوس** خلال مامون گویند و آن از خراست و گفته شد **سیدی** بلغت
اهل مدینه خلال است و گفته شد **سیدی** تلج است و گفته شود انشاء الله **سدر** پیادسی کنار گویند و آن در غنمت
یک نوع خار دارد و آنرا خال گویند و آنچه خار ندارد غیر می خوانند و در بنق گفته شود انشاء الله و بهتر آن بود که ورق
وی سبز و پهن بود و طبیعت آن گرم و خشکست و خاق وی بغایت قابض بود و صاحب منهله گوید صمغ وی خرا از ایل
کند و مویر اسیر کرد اند و علیی ورم بود و محلل و اسحق گوید دوم از وی مقوی اعصاب بود و مضر بود بر مصلح آن کثیرا
بود **سذاب** فنجی خوانند و پختنی نیز گویند و آن بستانی و بری بود و جیلی بود بهتر از آن بستانی بود ستر نیز بوی
نزدیک درخت انجیر است و طبیعت آنجه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک است در سیم
و بستانی مقطع و محلل بود اعلاطه غلیظه نزع بود و بهی زایل کند و نایل و چون بخانید بوی سیر و بیاز قطع کند و
محلل خیار تر بود چون بر آن ضما د کنند و فایح و عرق النساء و در مفاصل خوردن و ضما کردن سودمند بود و در

عرق با سونق صناد کنند بر پنی حبه ر عاف سود مند بود و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردان دفع سموم
قتال کند و موافق ضرر ها نوزاد بود و چون با شیت خشک به پزند و پاشند موضعی را ساکن کند و چون استهای
کند جنانچه ذکر رفت در دفع سموم و در در پهلوی و در کسینده و دشواری نفس و سرفه و ورم کرم که عارض شود در
شش و عرق النساء و در مفاصل را نافع بود و چون با زیت پزند و بدان حقه کنند نفخ معاکه آنرا قویون گویند و
نفخ زخم و نفخ معار مستقیم را نافع بود و چون سیح کنند و با غسل بپوشند و بر نفع زنان تا مقعد باند سودمند بود
در درم که از اختناق بود و چون با زیت بپوشند و پاشند و کرم را بکشند و چون با بک بود و غیره بکشد و ششانی
چشم زیادت کند و در چشم کشیدن همین عمل و سیح و چون استعمال کنند بر کرم و غن کل صدمع را سودمند بود
و چون سیح کنند و در پنی و در خون باز دارد و چون با بنظرون بقی سفید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر
بر استسقا کخی ضما د کنند سودمند بود و چون ضما د کنند با ورق غار نافع بود و حبه ورم کرم که در انشینی عارض
شود و چون با شیت و غسل بر قوی باندند سودمند بود و در عصا و وی چون در پوست انار کرم کنند و در گوشتی
جکا کنند حبه در گوشتی نافع بود و چون با آب رازیانه و غسل بپوشند و در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود اگر
با سرکه و سفید ای و در غن کل بر حمره و غله و ریشها تر کرم در سر بود و باند نیکو بود و شریف گویند باج و در غنمت
را نافع بود و چون هر روز یکم از وی پاشند و اگر آب طبع وی مقدار سکر حبه با پیست م عسل پاشند فایح
را زایل کند و مجرب است و اگر پاشند یا ضما د کنند حبه که زدن عرق و مار و ریتلا و سگ یوانه بغایت سودمند بود
دوی دافع زهر ما بود و در نفس گوید منع آستنی کند و طری گوید تخم گوید وی چون بگویند و بکیرم تا دوام پاشند
عسل یا یا سکنجبین بغایت نافع بود حبه فواق که از بله و سردی بود در معده پیدا شود و بغایت صرع و کابوس
سودمند بود و چون پاشند قوی نزع رچی را سودمند بود و چون به پزند و پاشند تکمید کنند عسر السون را نافع بود و اسحق
بن عمران گوید چون سیح کنند بغایت پوست سداب جیلی را و طلا کنند بر موضع دار الثعلب ایل کند اگر چه کهن شده باشد
و عصا سداب جیلی و اصل وی با بوم پامیزند و بر موضع دار الثعلب بپاشند موی بر و یازد و هیچ معالجه نیکوتر از این
نبود و اگر آب ورق بستانی بر اندرون پنی بکشد طلا کنند سودمند بود حبه صرع کلان که از ام الصبغیان خوانند سداب
منی را خشک کند و مقطع شمه باه بود و مضر بود و کثیرا خوردن وی در مصلح و موله شقیقه بود و مصلح آن

و محمد گوید شجره سلیمان بن داود علیهما السلام است و گویند شجره ذوالقرنین المذکوره است و اقوال دیگر بسیار آورده است
 و خود نیز گفته است که آن او فیئوس است که آنرا حدیثی گویند و قول از آورده است که آن نباتیت که لوسیانیوس
 گویند و دیگر گفته است که آنرا اپوتانی لحنیس گویند و قول عافقی آورده است که آن نباتیت که در میان کتان رویه و فقا
 وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده است که نباتیت که در شب مانند شعله آتش بود
 چون تر بود و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده است که سرور ازها که نهاده بود و آن شخصی
 از خواب بیدار شد مانند نوزی پیدا بود چون برخاست به سرورادید و تا تر بود چنان بود و چون خشک شد
 فقلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق نگرفته است که چیست و صاحب بیان مطلقا گفته است
 و آن خرم است و صفت پیرو در با گفته شود انشاء الله **سرد** در طبع وی حدیثی و حرافتی و حرارتی و غوغوتی
 و حرارتی بود و طبیعت آن معتدل است در گرمی و خشکست در دوم و گویند سرد است و ورق وی محلی و قابض بود
 خون را قطع کند و چون بگویند با سر که پیامیزند مویر اسبیه کند و چون ضما کنند نه با با سوبی جو بر حمره و غله
 و در حمای کرم که در ختم بود نافع باشد و چون با موم و زیت شیرین پیامیزند و بر مقعد نهاده مقوی وی بود
 و طبع وی با سر که در دند از اسود منند بود و خاکستری چون بر سوختگی آتش افشانند و همه ریشهای تر اسودده
 و ورق وی و جو بوی و جوزی و چون دود کنند پشم بگیرد و ورق آن بر فتن ضما کردن سودمند
 و مسفت جوزی در چشم گفته شد و از آن علک وی در گفته شود انشاء الله و بدل وی نیم وزن دی پوت
 انار بود و بوزن آن از زروت **سرخ** **سرد** **جلی** **سرخ** است و در عین گفته شود **سرخ** اسب که گویند
 آن اسفید لاج سوخته است و قوه وی نزدیک است بشاد و بلکه قوه تر از وی بود و طبیعت آن سرد
 و خشک و قابض بود و چون با آب لسان الحمل حقه کنند قره معار اسودد و اگر بازیت پیروز تا جوی
 مویم شود و گوشت در جراحتها بر داند و پاک گرداند از گوشت مرده و خون را باز دارد و در هر چه سوختگی آتش
 استعمال کردن نافع بود **سالیسی** سالی گویند و سالیسی هم خوانند و طرازلونی نیز گویند و آن اجدان
 رومی است و کاظم رومی نیز میگویند و مانند اجدان بود لیکن در از تر از وی بود اندکی و بغایت سفید بود و از جوی
 بود و بترنی آن رومیست که ورق آن کو هلی بود و پنچ آن خوشبوی و صمغ آن حلیت طیب بود و تخم آن کاظم

گویند و سالیسی هم گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم محلی و ملطف بود و در دمای اندر دنی و اسالی که
 و بلغ بسته بگذارد و گویند چون چهار پایان پاشا منند تا جی ایشان زیاده شود و چون پاشا منند منع ضررها
 بکند در سفا و در دشت را سود دهد و صرع را بغایت مفید بود و مقدار مستعمل از وی یکم بود و در بعضی النفس
 و سعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و پنچ وی چون با غسل بشنند و لعن کنند دوی معده را نیکو بود و معض
 ریجی را نافع بود و سده بکشاید و زائیدن آسان کند و حیوانات را و عسر البول و اشتاق رحم و درد کرده و مثانه را
 نافع بود و ریاضه خاصه و حالین را سود دهد و گویند بدل وی خوردل سفید بود که نند اجدان و طبیعت
 مثل آن و بسیار از وی مستعمل کردن مضاف بکبر بود و مصحاری معصانه زرشک بود **سقطیون** زعفران است
 و گفته شد **سعد** عود بلبلان است و گفته شود انشاء الله **سقطیون** گویند سی است و مولف گوید آن نملی از
 ارکندش است و آنرا از دیو گویند و گفته شد در الف و اگر از آب پنچ وی و دو نقطه در بینی چکانند و در دند از
 نافع بود و جراثیم و خیر و پنچ کبر پاشا منند سنگ بر راند و با بول پرون آورد و ورم سپر بگذارد و چون زن
 کجود بکیرد بول بر اند و بکشد حکم و چون با سوبی و سرکه ضما کنند بر جرب ریش شده نافع بود و در هر عظمه
 بود و اگر سخی کرده با غسل پیامیزند و سحر ط کنند فصول بلخی از سر بکشند تا به من و طبیعت وی گرم و خشک
 بود و در یک تا یک درجه چهارم و بغایت معطس بود و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بسیاری
 از اکلیم شوی و قصب شوی خوانند و در صفت و طبعش نیز گفته شود انشاء الله و شیرازی آنرا جو بک اشنان
 گویند و بدل آن در الف گفته شد **سطرا طیس** نبات است که بر اینج نیست و بر روی آب پیدا شود و
 ورق وی مانند ورق بادرنوبه است که جگر و از غنای بزرگتر طبیعت وی سرد تر بود و چون پاشا منند
 خون که از کرده آید بنید و چون با سرکه ضما کنند منع ورم از جراحتها بکند و حمره و در حمای بلخی نافع بود و از
سطراک سطراک نیز گویند و آن زرد باد است و گفته شد **سطراک** هر نباتی که بر روی زمین کسرتده بود آنرا
 سطراک گویند چون حشا و اشال آن **سطراک** **سطراک** و اسطراک نیز گویند و گفته شد **سطراک** **سطراک** **سطراک**
 گویند بسیاری بر آن خوانند و آن کیا است طبیعت آن گرم و تر بود ورم سرد بگذارد و چون بگویند و بر آن
 نهند و بر کنند کی عقرب ضما کردن سودمند بود **سطراخینس** نباتیت که در کوهها و سنگستانها روید و زمینهای

و مانند فراسیون بود در از تراده وی و ورق وی که جگر از ورق فراسیون بود و بسیار خوشبو و قصبان
وی سفید بود و ورق و قصبان فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود و سیوم بول و حیض براند و جگر
فاسد کند و چشمه بیرون آورد و حره سودا پاک کند و دل خولیا و جمیع مرضهای سوداوی را پاک کند و مقوی قلب بود
و نفس و بخواهی را پاک کند و در نزدیکی سک دیوانه را سود دهد و چون در زیت بکوشانند در دندانه نافع بود و اندر
اندلس بقاره خوانند **سفیوس** چکنار است و گفته شد **سعد** انو است بهترین آن کوفی بود و به خوشبوی بستانی
سفید و بعد از آن سفیدی که با بیدار چون سیاهی از وی بخراشند سفید بود و فریب بود و شیراز یکی نوع است
که آنرا سعد یکی خوانند و در میان ریکی و در میان یکی نند و در کنار رودخانه بود و آن نوع اگر چه کوچک بود اما اندک
وی بغایت سفید و خوشبوی بود و آن نوع هم از سفیدی که اندرون وی سفید بود **سعد** را نیز یکی بلاق خوانند و قزو
م سعد است و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم سخن و محض بود و بی انگیزد و در ورق قبی بود و نوز
نیگو کرد و بوی مان خوش کند و چون سخن کرده استعمال کنند اکل را زایل کند و ریشها که مشکل بود عجایب سود دهد
در پیش دهن را زایل کند و در پیش معده و سنگ بریزد و بول و حیض براند و کند بینی و دهن و قلاع و استرخار
لثه را بغایت نافع بود و حفظ پیوسته و سخن معده بود و جگر و تقطیر البول و ضعف مثانه کرده و سردی رحم و
بتمای کمی و بود سیر اعظم نافع بود و در دندانه سود دهد و اعصاب را قوه دهد و قطع تی بکند خوردن و هضم
کردن و چون بازفت بیامیزند و انا که بر سر کوه کاه بود سود دهد و مقدار استعمال از وی یکم بود و در وی قوه
بود که در حای در از وجب القی بیرون آورد و چون بتراب پیزند و مقدار ده م از آن شرب یا شامند و در وی مضر بود
بسر و خلق و مصداق آن بود که بافتد یا صندل یا بنزد و سخن گوید مضر بود شش و مصداق آن سیون بود و سود
خون بود و بسیار خوردن و حای خدام آورد و نوعی از سعد هندی که برنج پس ماند و چون بخاشند بر یک زعفران ماند و چون
بر پوست لطوخ کنند در زمان پوست بستر **سغیر** بر خسی است و گفته شد **سغبین** و صغیر نیز گویند و آن
سغبین است و گفته شد **سفرجل** یا آبی گویند و به گویند و پیونانی قود و نیامیلا خوانند و بهترین وی یکی
رسیده بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و گویند در آخر درجه دوم و گویند در سیوم و شیرین وی سرد بود
و گویند معده بود گرمی و سردی و ترش قان بضر بود که شیرین و شیرین بول براند و ترش مقوی و قابض بود

و کل وی تخمینی که سوزن منع سیلان فضول بکشد و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس در بود
منع نفث دم بکند و تی و خمار را بیکو بود و تشنگی نباشد و مقوی معده بود و آب وی فاضلتر از جرم وی بود
تقویه معده و بول براند و آنچه بحسب نخته پنهان در در وی زیادت بود و در وسط ریا را سود دهد و خون
رفتن باز دارد و نافع بود جهت حره بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب بکشد و اگر بر سر طعام خورد شکم
براند قوه عصر اگر بسیار خورده باشد طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر پس از طعام بود شکم بیدد و بطیخ
وی حقه کردن شقاق مقدر و جرم را سود مند بود و بیون وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غشیان و تی بکند
و چون بسیار بخورند در اصحاب و قولنج و مقص تولد کند و آنچه نام رسیده بود و شیخ در هضم بود و مصداق
رطب العسل بود **سفند** سفید خردل سفید است و گفته شد **سقاد** یکوس نوعی از پیاز بری است و طبیعت
آن گرم خشک است و مسهل بود و خام خورده و نخته خورند **سفند** و بیون کون بریست و گفته شد **سفن** پارس
سیلان گویند و آن عسل رطب بود و بری دس گویند و گفته شد **سقل** و قندریون است و قندریون گویند و گفته
شد در الف صفت آن اما منفعت وی آنجا گفته شود و پیونانی استغلیس خوانند و سفلیون گویند و اینون
نیز گویند و قطار اعظم خوانند و مؤلف گوید بیشتر از رنگی دارد و خوانند و نباتی صحای بود مشابه بکبره السیر
و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی لطیف و محمل بود
و عظیم حبه سبز نافع بود بر کبیر یا بسکبجین و جمل روز سالی پاشانند و فواق و بر قانرا سود دهد و
سنگ کرده و مثانه بریزد و مقدار استعمال از وی دوم بود و سیقورید دس گویند سیان و فایح و قوه و سوس
و داسی را نافع بود و صریح هم و فو لیس گوید صلابت سیرز و غلظ از اسود مند بود و بار دهن بنفشه سحرط
کردن فایح و قوه و سکه را نافع بود و گویند چون از بیار یزند منع البستی بکند اگر با سیرز استر بود نیگو
و وی مضر بود بدل و معده و مصداق مصطک بود و مضر بود مثانه و مصداق عسل بود و بدل آن کادریوس
است و گویند بوزن آن یک کبر و نیم وزن آن تخم کرخی **سقونب** محموده گویند و آن عصانه کیما میت است
از تیوعات که برگ آن بلباب ماند و در از نبات وی سه گز ناچار بود و شایخی بسیار از یک پیچ
بود و کل وی سفید بود و بهترین آن بود که صافی و سبکی و تخم لیل بود و بیون بریشم بود و چون در دست بالند

خرد شود و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود و آن انطاکی بود و آنکه سیاه بود بزرگ
که سخت بود و بر سر انگشت خرد نشود و آن نوع بد بود تا در میان سیب و پسته نشاید که استعمال کنند و مشوی
کردن و چنانست که در کبک کتان کنند و به سیب را از آن انطاکی اندرون حالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز
جای نهند و بیکدیگر محکم کنند و در میان خمیر کمریند و در تنوری که آتش آهسته باشد نهند و در آن نهند تا بچته شود و
و بعد از آن پیرون آورند و در سایه خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشکست در سبوم و کوبند
در دوم و حرارت وی در زیادت از پوست بود بر برص و بهنق و کلف طلا کردن سودمند بود و محلل
جراحات بود چون با غسل بر آن طلا کنند و جسته در سر کهن شده با سر که در و غش کل طلا کردن نافع بود و مجرب
و سقونیا مسهل صفر بود و شربتی از وی از تسوجی تا دو دانگ بود کعبه فراج و دهوا و بادویه از تسوجی تا دانگی
بود و بر کزندی عقرب طلا کردن و خوردن سودمند بود و وی مفر بود با حشا و معده و جگر و دل و کرب و غشیا و
تشنگی آورد و شتهای طعام میرد و مصلحتی آن بود که با کبیر او انیسون و دو قوادش است و روغن بادام شیرین
ممزوج کنند بوزن آن و چون پاشانند از وی مقدار بسیار و آن یک دم بود در اول و اصل کند بعد از آنکه کرب
و غشیا آورده و مرق سرد و اسهال با فراط آورد باشد که بکشد و اگر زن بخورد بکشد و دود از وی کشنده بود
و شریف گوید یک جزو از وی باد و جزد تر بد با شیر تازه پاشانند که بزرگ و خرد پیرون آورد و مجرب است و اصل
نبات وی چون با سر که بپزند و نیک بگویند و با آرد جو بروق النساء نهند نافع بود و در طویله پیچ وی چون نذی شیم
پاره بخورد بکشد و چون با غسل و زیت پیامیزند و بر جراحات بیندایند بکند از آن و چون با سر که بپزند
و بر جرب ریخته شده بماند سودمند بود و پیچ وی بر روی بماند نافع بود بغایت و مداوی کسی که سقونیا بسیار خورده
باشد بدوغ و سوبق تفاح و رتب سفوف و رب سماق و در پیاس کنند و صاحب نمایی گوید که بکند بدل وی خرد بود
و کوبند سه وزن آن و مولف گوید هیچ ادویه عملی نکند و بدل وی بنور مسهل صفر اخچند آنکه امتحان کنند و قوه
سقونیا طاماس سال باقی بود **شقاقیل** شقاقیل است و گفته شد **سقور دیون** نوعی است و از آن سقور دیون
نیز گویند گفته و سقور دیون نیز گویند و گفته شود انشاء طبیعت وی گرم و خشکست در چهارم ملطف و مفتوح
جراحات و عظیم به خبیث با صلا آورده و فسخ عضله را نیکو بود و باقی منفعت آن در شینی گفته شود انشاء

سقنقور و درل مانی است و سقنقن نیز گویند و کوبند از نسل مساح است و آن چنانست که نمک بر کنار
و در نسل خانه می نهند و بیکدیگر بر می آورده هر چه در آب می افتد نمک بود و آنچه در ریگ می ماند سقنقور بود و وی هم
در آب و هم در خشک نوازند زیست و وی از نروداده نر متولد میشود و صاحب عام گوید که رفتن وی بیشتر در جمله
زمستان بود در شدت سرما از آب پیرون آید و رو به بیابان نهند و صیاد بد و رسد و صید کنند و این قول خاصه
صاحب عام است و نحو نقل را ازین جمیع میکند که سقنقور در رمل کنار نیل باشد بیشتر در صعيد در رمل و در آن
نیل می رود و بدان سیب و بر او رمل مانی خوانند و در آن از بهر آن خوانند که مانند و رمل است و مانی از بهر آن خوانند
که در آب می رود و فرق میان و رمل و سقنقور آنست که سقنقور در نیل و نزدیکی آن بود و درل در بیابانها و
سر و رمل پهن بود و سر سقنقور باریک و کشیده باشد و رنگ و رمل زردی که بر سر خ و تیره کی مایل بود و پوست وی
خشن بود و رنگ سقنقور را بلخ بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی املس بود و چهره آن احمد القیمی
در کتاب مرشد گوید که سر سقنقور دو قضیب داشته باشد ماده وانی دو فرج و مولف گوید یکی سقنقور و یک
نر که قضیب وی سرخی و شافیه بود اما بن آن یکی بود و نر آن دو قضیه دارد مانند قضیه خر و س بمقدار آن
هم بود و هم در موضع آن بود که از آن خر و س و ماده وی بالای پست بیضه در رمل دفن کند و جرات آفتاب
قلم شود و بیک پیرون آورد و این مولف گوید از مولانا حکم الدین اسماعیل علیه الرحمة استماع افتاد که گاهی که ایل نیل
باز پس رفت در یک کنار نیل شمار میکشد سقنقور در آنجا می یابند و میگیرند و غذای وی در آب مای بود و در
بیابان غشایات و غیر آن و صاحب عام گوید از اهل صعيد شنیدم و در بعضی کتب خواص یافتیم که چون سقنقور
بصیاد رسیده و عضوی از آن صیاد گزیده طلب آب کند اگر آب یافت در آب رنح و اگر نه در شاد بول خود
غلطیده صیاد حرد در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رسیده و رفت با در بول خود
غلطیده سقنقور در قفا افتد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیبت و اختیار وی و انقود
وی نر بود که در وقت بهار صید کنند در موسم همچان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و کبد و ران و بونی دنب
و پیه آن بود و گوشت که بر شانه بود و دم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از موازی ناف بکشد که
قوة ناف و کرده و پیه با وی بود و نمک وی باید که سیاهی بود که بر سر خ زرد و بر هم جسفیده بود و آنکه سفید

ویرزان بود و شک مکرر بود و سفتن و چون تازه بود کرم و تر بود در دوم و چون شکست و خشک کرد و در اول
 وی زیادیت شود و رطوبت کمتر و صاحب نهال کوی کرم بود در دوم و خشک بود در اول و موافق کسانی که مزاج
 ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر بود و اگر شما مستعمل کنند فعل وی
 اقوی بود از آنچه در حکایات مستعمل کنند و شربتی از گوشت و زردی که تا سه ماه بود کجیب مزاج کسی که مستعمل کند و من
 وی و شربتی و وقت استعمال تا در کدام فصل بود و او آن بود که شما استعمال خواهند کرد سعی کنند بر سر شراب که من صافی
 و یا بر سر ماء العسل یا بخت و یا بر سر قیغ زرد یا بر سر زردی و یا بر سر زردی و یا بر سر زردی و یا بر سر زردی و یا بر سر زردی
 وی در اطعمه باهی یکم تا دوم مستعمل بود کجیب مزاج کسی که استعمال میکند اگر بر زردی و یا بر سر زردی و یا بر سر زردی و یا بر سر زردی
 بوزن آن این شغل ابغایت مفید بود و سفتن و سوزد و در جهت مرضی و عصبانی و شکم که در جماعت ضعیفی و تقصیر بود
 و منی بفراید و قوه شهوة بدیده ظاهر میگردد و وی گویند چون یکم باشد یا شش یا نه یا دوازده یا بیست و نه یا چهل و نه یا هشتاد و نه یا صد و نه یا
 نشود مگر چون مرقع در عسل یا تخم کاهو یا آب پیاز یا شامه ساکن شود و این مرف کوی بیانی خاصیت در سفتن و تازه بود که
 شک کرده باشد و الا در سفتن و شکست و می آرد این خاصیت بدین درجه نیست و بدل در این بنیوس کوی خضی الثعلب است باخود
 و مولف گوید در ادویه باهی چند اندک امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصی الثعلب نرسد خاصه چون باشد یا شامه و گویند
 سفتن و در هندوستان نیز می باشد و در بحر قزقم نیز می باشد و گویند در بلاد حبشه می باشد تا این نوعها مشهور نیست و گویند بدل
 وی خضی الثعلب و بوزن آن فصب کاهو خشک کرده سوده و نیم وزن آن تخم کزکند **سکر** سکر سکر گویند و در نهال
 مراد از سکر آبلوچ است و بهترین و ده آنست که سفید و شفاف بود و از طرف هندوستان آورند و چین و آنرا قند خام خوانند
 و طبیعت وی که صفت در آخر درجه اول یا در اول دوم و تر است در میان اول و چون که در دین بخت شک داشته باشد وی
 ملین بود و نافع بود و معده بجلانی که در ولیمت و در حلاوت و در عسل بود و سکر سلیمان در وی طبیعتی بیشتر بود و عسل قصب
 تلین در وی بیشتر بود که در فایند و عسل طبرزد تلین در وی بیشتر بود که در عسل خل و تلین وی کمتر از تلین عسل
 بود و سکر صلیب رایج بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و حکم و مقدار شربتی از وی
 ده م بود و اگر بار و غنی بادام شیرین یا شامه منع قوی بکند و کمن وی سودمند بود و در جهت بلغم که در معده بود و اگر شک
 آور و خونی در آمیز از وی حاصل نشود و صفرا برانگیزد و مصلح وی همان مر بود و شربتی کوی چون بار و غنی کوی گویند

احتیاس بول را سود دید و مجرب است در این رحمت و چون ده م از وی که افخته در طبیعت و روغن کاهو تازه نیم گرم باشد
 در زمانف و اندرون سود دید و کسیند و شش را بیکو بود و در نرم کرد اند و خشو و مثانه را بیکو بود و موافق بود و در سردی
 باعث الی که دارد و نهال و مصلح بود و سده بکشد و کرده و نافع بود و اگر کجور کنند قطع نکند و سوده بود و درجه
 صحت جفون چشم چون به پاره شکر حل کنند تا خون الود شود و اگر احتیاج بود دیگر بار مکرر کند و اگر در در وی چشم
 مکرر کنند سفیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند و ششک بنشانند و او آن بود که کسی در طبیعت داشته باشد
 و هیچ امعا از بسیار خور دن وی حذر کنند و گویند بدل وی لوی سیاه است و گویند مصلح آن به است و طبایع خیر و
 بدل آن میوز خراسانی بود **سکر العشر** صاحب نهال کوی صغیریت که از دخت عشر بیرون می آید در موضع کلی
 وی که خشک کرد و جمع میشود از اسکر العشر خوانند و مکرر کوی طبیعت که بر دخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود
 تخم ترنجبین باقی افتد بر جاری مانند پاره شک و در وی حلاوتی بود و اندک عفو صتی و سفید بود و آنچه حجازی بود و سیل
 بسیار و دشته باشد و مولف گوید بر خار مانند مکی بزرگ شیاغه می تازد و آن کرم در میان شیان ماند و آن کرم را
 بهار سی خرد و شک سفال خوانند و شیان را تیغال گویند و طبیعت وی معتدل است و میل بجزارت و دشت باشد و نزدیک
 مزاج سکر بود و وی لطیف تر از او بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارم و چون در فم کشند سفیدی که در فم بود را بول
 کند و در شش زیادیت کند و شریف کوی سی و زرموا تر از وی باشد و هر روز ده م به آب یکم گرم بود و شخاری نفسی
 سودمند بود و مجرب است و بالین لقاح چون پاشانند استقامت نافع بود و موشش بود مانند انواع سکر از بهر آنکه حلا
 وی اندک است و وی معده و جگر و کرده و مثانه را بیکو بود **سکبج** صمغ نباتیت که بشکل مانند قشای بود و صفا
 منهای کوی نیکوترین وی آن بود که بیرون وی سفیدی زرد و اندرون وی سبزی و تیز بوی بود و در آب حل شود
 و صفهانی بهتر بود و صاحب جامع کوی نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سیف بود و اندرون سفید و آنچه
 رایج وی متوسط بود میان رایج حلیت و قنیه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم و ملطف
 و محلل بود و رایج نافع بود و سمل ماده بود که در ورکین باشد و قوی نافع باشد چون پاشانند در حقیقت
 کنند و او جامع بوسیر را سودمند بود چون شما پاشانند و شک کرده بکند از اند و سردی که در معده بود و در جم را
 و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و کج بکشد و سمل آب زرد بود و نشف تر معده بکند و بزرگندگی غلب

و مار طلا کردن سودمند بود و چون سود کند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیاد کند و هر که نیکو بود شیخ
 الرئیس گوید سکنج محلل صداع بارد و سردی بود و بعضی استقامت سودد و هر خوردن و طلا کردن با سر که در کله اند
 بر خنایر و صلایت مفصل و سله بکند از اند و ضا که در حدت سنی و شوی بکند و گرم کند و اند و کرمهای دیگر که در حدت
 پاشانند و گویند نفوس که سبب آن از سردی بود سود دهد و در معال را نافع بود و سینه را پاک کرد و اند بوقت و سبیل
 بلغم لزج و رطوبات غلیظه بود و نفوس و عرق النساء که سبب آن از بلغم بود و در دشت و باد های غلیظه که در اندرون بود
 و تارکی چشم و غلظت احقان را نافع بود و دوی فاضلترین دارد و نای بود که جهت نزول آب استعمال کنند و چون در سر که بکند
 و بر شغیره که بر غره چشم باید مالند زایل کند و شربتی از وی از یکم تا یکم و نشاید که بغیر از سرد خراج با مرضهای سرد
 استعمال کنند و غلیظه و غلظت های سرد را سود دارد و دوی خراج را بغایت مفید بود و اگر با شربتی پاشانند که در کله
 جانوران زهر دار را زهر های کشنده را نافع بود و گویند مفید باشد و مصلح و دیشق بود و صاحب تقویم گوید بعد مو
 اعمار بعد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل و می کند سفید بود و گویند نیم وزن آن جادو شیر و گویند بدل آن مقل
 و صبر و اشق و **جلو غیر است** از هر یک ربع وزن آن و صاحب منافع گوید که نوعی از قند مستحیل می شود **سکنج**
 اصلی وی صینی بود و آن عصاره آمله است و نوع دیگر مرکب بود از غصص بلج مانند را مک ترکیب کنند و بتری وی
 آن بود که بوی در نیکو و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در دوح قابض بود و مقوی است و منع می بکند از
 رطوبات بود و گرم بنید و چون بر شکم ضا کنند قوه اعضای اندونی بدید و باه را زیادت کند و سست بکند و در دوح
 مصلح را نیکو بود و در دوح اعصاب منع ترقی بکند و در دوح را سود دهد و مقدر نیم مستحیل بود و بوسیدن وی هر گرم
 صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از اوزان و فاغره و فلفله و سیاه و صندل مقامی و سنبل
 الطیب و عسل و در مرکبات گفته شود انشاء الله صنفه آن **سک حمر حاکم** غلیظ و سست و غا غاطیس
 هم گویند گفته شد **سک در علا** رستی و علا نیز گویند و معنی آن بسرائی کثیر الارجل بود و آن بسفای بود و گفته شد
سک بنوی سنگ سیاه است و نجس و نیز گویند و آن بزر سیاه خوانند و حب الفقد هم گویند و گفته شد
 صفت آن مکرر **سلیق** دو نوع است یکی نوع بسیار سی سلیق گویند و مشهور است و آنرا سود خوانند و یک نوع
 دیگر بسیار سی جفتتر گویند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است و در اول گویند مرکب القوی بود

و گویند تراست در اول و در وی قوه پور قیه بود و ملطف و محلل بود و مفتح و در سیاه قبضی بود و در غنیه جلا و حل
 کلفه دار الشعلب و خزانة الیاس را سودمند باشد چون آب وی طلا کنند و ورق وی بخت سوختگی آتش را نافع بود
 و بر قوبا با عسل طلا کردن سود دهد و اگر آب وی با لند شیش بکند و اگر آب وی در موم و روغن کشند و بر ورم
 نند ساکن کنند و ریش بینی زایل کند و بر دال الشعلب طلا کردن موی بر و یاند و قوی را سود دهد و با عری و تو ایل
 و در عشته را نافع بود و قطع بلغم بکند و آب پنجه وی اگر در بینی مصرف بکنند و ادمان کنند اگر سبب آن از جوشیدن
 اضراط لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و آورده اند که چون آب و ریح وی در خمر ریزند بعد از دو ساعه
 سر که گردد و اگر آب وی با دوی مسهل پاشانند بلغم بیرون آورد و صاحب نفوس و معال را سود دهد و چون در
 ده درم آب نیم غار یقون در وی حل کنند و پاشانند غلظت های غلیظه را بیرون آورد **سلیق جلی** سلیق بریت
 پنجه آن شیرازی جلی گویند و آن جلتاق است بسیار سی از اردار و خوانند و ملطمت نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود
 بر نفوس و مفصل ضا که در دوح غلیظه نافع بود و جهت سرفه بلغم یا بابت سقوف ساقین بغایت نافع بود و در جربیت و بر عضوا
 که **سلیق خورده** باشد ضا که در دوح با کلاب بغایت مفید بود و نافع **سلیق الحار** حار و اندر است و گفته شد **سلیق بوی** سلیق
 است و آن نوعی از حاضی است و گفته شد در باب **حاست** یا رسی هر چه گویند و بیونانی طرا غلیظی آن مانند کدوم
 بود و بی پوست و در صفت غیر گفته شود انشاء الله تعالی **سلیخه** قسیا خوانند و بیست و خشت که آن درخت را
 سلیخه خوانند و سلیخه بد آن سبب گویند که و آن انواع است نیکوترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و ستر بود و در طعم
 وی اندکی تلخ بود و عفو صفتی تمام و چون بشکنند مانند یونند طعمی بود و قصبه وی را ز بود و سود را خ تنگ و مانند
 قرفه پیچیده بود و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسبیل بود که **نقلب سلیخه** فرد شتد و صفت آن در کاف
 گفته شود انشاء الله و گویند نوعی از سلیخه است که تلخ بود و در صینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک است
 در درجه سیوم محلل ریاح غلیظه بود و مقوی اعضا حیضی است و بول براند و اگر با دوی **سلیخه** خلط کنند و در
 چشم زیادت کند و در سینه و پهلوی که تولد کند از اضراط لزج یا از ریاح غلیظه سودمند بود و مسهل نفث **سلیخه** بود
 و شربتی جهت معده و هر که سودمند است و چون لا و د کنند بدان رحم را پاک کرد و از **سلیخه** فاسد عفن
 و بوی آن نیکو کرد و اند و چون با عسل یا میزند و بر رطوبتی بینی که در وی باشد بیند آیند که نفعی را نافع بود و چون

پاشا منده و مجموع در جمای کرم که عارضی شود در اندرون و در دگرده را بغایت سود دهد و سته بکشد و بجز زنده
 و مرده بپزند از و شکر پیرون آورد و مقدار مسکه از و تانیکم بود و گوشت مضر است با معاد و معالج وی بکثیر بود و این ماسیه
 گوید بد آن نیم زن آن دار صینی بود **سجیم** شلجم است و گفته شود **سلیطه** زیت است و گفته شد **سلح**
الحیه پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار بود که لون آن سفید بود و او را بیا سیوس گوید سرد و خشک بود و
 و بغایت محقق بود اگر شراب بپزند و در کوشی بکشد و در کوشی را غلیظ سودمند بود و اگر بدان مضمضه کنند و در اندرون
 نافع بود و در دارون چشم خلط کردن سود دهد و اگر سوزانند و بردار و انقلاب لطفی کنند موی بر وی اند و اگر مقدار
 یکدوم از وی با سه خرما بپزند و ببالند و بخورند تا لیل را زایل کند و اگر مقدار یکم پاره پاره کنند و با دوام آرد و بکشد
 و در شیب آتش دفن کنند تا بچخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری و خواه باطنی بغایت سود دهد
 و اگر زیت بپزند و از آن موم روغن سازند نافع بود جهت شقاق لبان و مقعد و چون در آتش بخور کنند
 مار بگریزد از آن موضع و چون بود که زن حامله نبند آسان بزیاید یا بچه در شکم وی مرده باشد هر کدام که باشد بخور
 و چون در زیت بپوشاند و در کوشی بکشد و در کوشی ساکن گرداند که از سردی بود و ریشی آن و ماده که از آن
 روانه بود سود دهد و اگر در زیت اندازند و جبهه **دافق** کرم پیازند سودمند بود جهت غلظ اجفان
 و رمضی و در بچکه که در جفون پیدا شود کحل کردن **سلوی** سانی است و گفته شود انشا **سلور** جری خوانند و آن
جامه در نیش مهر و صفت آن هم درین باب در صفت سکه گفته شود **حفاة** پیاز سی سنگینست گویند و
 بشیرازی لاکینست گویند خون سنگینست در پایی خون پاشا منده شراب و بنیر فایه حرکوشی و کون سودمند بود جهت
 گزندگی جانوران و کسی که ضیق **اجلی** خورده باشد و بر تیغ که خورده بود و زهره سنگینست چون در پینی مصرع
 بکشد نافع بود و چون لطفی کنند خنای نافع بود و جهت ریشهای بد که عارضی سود در دکان و اگر
 قلاع گویند زایل کند و بیضه وی سرفه بکشد نافع بود و سنگینست در پایی اگر سوزانند تا سفید گردد و با بوی
 کا و سحر کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سر طاق ریشی شده نهند مرکب آن پال کنند و گوشت بر وی اند و دیگر عود و مجموع
 ریشها و سوختگی آتش زایل کند و در نیش سبوح است بکسی که در نیش و بری و چون سنگینست بکسی
 بکشد و در هر چه در شکم وی بود پیرون آورد و او را سوزانند و خاکستر آن بالندگی فلفل پیازند و با عمل

بپزند و معلول را با باد و شبانگاه مقدار ملحقه بدهند و ملحقه از مجموع چهار مال باشد و از او به دو
 درم و نیم سودمند بود و در بو و طشت را و چون خون سنگینست بکسی با آرد جو و با عمل بپزند و مانند فلفل
خبر سازند و مصرع از **الف** **بر** **ناب** **د** و شبانگاه بخورد عجایب سودمند بود و چون خون سنگینست
 در دست و پای بالند نفوس و مفصل سودمند خاصه چون بیانی بالند و چون پیروی در تشنج و اگر **ناب** **د**
 سودمند و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و خون وی چون با جند به ستر حقه کنند تشنج را بغایت
 کال مفید بود و چون سنگینست در پایی سوزانند و خاکستر آن با سفیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق
 یا پیاز ایل کنند و گویند چون سوخته وی بر دیک که جوستان بود نهند از جوشن بار ایستد و گویند چون پیازند بر سر
 مصرع و صرع وی سکن شود و صاحب فلاحه گوید اگر در موضع نکرک بسیار و زیان دهد بکشد سنگینست بر دوازده
 بر زمین بدارند و دستها و پایای وی بر هوای بدارند و تخم آن را بکشد و بکشد نکرک در آن موضع نهد و با صبر
 گویند نافع بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و این زهر که بزره وی چون خشک کنند بزره وی و بپزند که در د
 ندیده باشد سخی کنند و در چشم کشند سودمند بود جهت نزول آب و گویند چون پیازند آب و گویند دکان را
 که فتح بود در آن نشاند سودمند بود **سله** **انبون** در خیت که بالای وی از زمین مقدار سه گز
 بر آرد باشد و کلجی سرج دارد و بعد از آن با دانه بقدر کشنیزی و آن نبات با جبهی و جبهی کند که با مجموع
 گزندگان زهر در سود **نور** **چون** پاشا منده سین و طلق را از خوشه پال کنند و آواز دانی گویند **سله**
 بول بکوبی که بکشد که بهنگام تیغ بکشد که در باشد سنگ سیاه شده مانند قیر بود تنگ و دزد و به استعمال کنند و
 جهت خدام سودمند بود **سله** سر که قطبیه است گفته شود انشا **ساق** تم خوانند و طعمم گویند و عرب
 الد باغبین گویند و نیکوترین وی تازه سرج بود و طبیعت آن سرد بود در ددم و گویند در اول و خشک بود در
 سیوم و بغایت قابض بود و منع رزق بکشد تا بکشد که بعضی گویند که اگر از خود پیازند همین عمل کند و
 قو و ورق وی قابض بود مانند اقا قیاق و طبع و ورق وی مویر سیاه گرداند و بدان حقه کردن قرصه
 امعا سود دهد و درون و در آن نشستن و اگر در کوشی بکشد حرکت که از کوشی روانه بود بپزند و در ورق
 خشک وی چون آب بپزند تا بقیام غسل آید مانند حوض بود در عمل و فعل و غرض اگر تخم آن کشند

سپید و موافق بود و چون در تمام انداز نافع بود چه کسی اسهال مزمن و قرصه امعاء داشته باشد چون آب
ضماد کنند منع حمزه و روح از تحف سر بکند و چون با عسل پیامیزند **خسوفه** ابقیان نافع بود و قطع سیلان رطوبت
سفید از رحم زنان بکند و بواسیر را از ایل کند چون با خم خوب بلوط سحی کرده بر بواسیر بزنند و نفعش قوی چون
پیر نذرا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثروسی و ضحی و چون در سوراخ دندان نهند در ساکن گرداند
و چون پیر نذرا آب وی برونی ریزند و رخ کند و رازی گوید چون سماق بشرابی قابض پاشا منقطع **اسهال**
بکند و زنف دم از رحم و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر به بند در صوف سرخ رنگ و بر کسی خون
از وی روانه بود از هر عضو که باشد به بند قطع خون بکند و این ماسویه گوید اشتها می طعام باز دید کند
بگوشتی که دارد و اسهال صفراوی که غریزی شده باشد سودمند بود چون بخورند یا بدان صبیغ کنند و اگر با گوشت
در آب یا مرغ پزند شکم سخت دارد و اگر بر معده شکم ضا د کنند میس سپیل و چون بریان کنند شکم زیاده ببرد
و چون در کلاب خویسانند و ان کلاب در چشم کشند سودمند بود در استبداد در چشم که از گرمی بود یا زاده و ده
را قوه دهد و سوزش چشم بکند و معده را سود دهد و همچنان صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمر گوید اگر در چشم
کشند از نفع وی سلاق و سوزش چشم و خارشش را سودمند بود و اگر کسی که قی دایم کند و هیچ در معده قرار نگیرد
نه از طعام و نه از شراب سماق و کون چون بکوبند جریش و آب سرد پاشا مندی باز دارد و سماق دماغ معده
بود و مقوی آن و تشنگی نشاند و غشیان صفراوی ساکن کند و هیچ را سودمند بود و در سناطار یا ابران حقه
کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گوید اگر به پزند و درم در هفتاد مآب تا قوه وی
بآب دهد و بعد از آن خرقه پاک در آن آب فرو برند و بر چشمی که جرب بود و آکل و سلاق تکمید کنند تا نافع بود و
بجرب و چون بکیرند شما بآب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم حکا کنند چون سینه شده
باشد این بکند از آنکه آید در چشم وی بر آید و چون کرد سماق با کلاب مضطره کشند قلاع را بیل کند و ورق وی بچین
و چون ضا د کنند بر شکم حکا کردن طبیعت ایشان بنهد و چون ورق وی به پزند و عصاره آن بکیرند خباثت غلیظ
باشد قوه اعضا بدید و در معده از چشم بغایت کمال سودمند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند
بر ریشهای پلید هر چه بود خشک گرداند و چون ضا د کنند بر ناف و بر قصبه سودمند بود و در حقه سلس البول

که سبب آن اسهال خا بود و سماق مضروب بخبر سرد و کوبیده مصفا و مصفا باشد **سحق** و زنجبیل است
و در آذان الفار گفته شد صفت آن **سحی** جرب کوشش نیکوتر آن بود که از حیوان گیرند و طبیعت آن گرم
و تر است شکم براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذای بد بود بلفی مصفی طعام بود و در سحیل شود
بر خانی و حراری اولی آن بود که اندک خورند بعد از آنکه لذتی بدید و مصفا آن لیمو بنج بود و زنجبیل و راس
خلل **سحی** پارس کچک گویند بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ بود و جرم وی قوی بود از روغن
وی و طبیعت وی گرمست در میان درجه اول و تر است در آخر و گویند در دوم طبعی بود و محل خون بسته بود و
و اگر کبودی که از ضربی حادث شود و نافع بود در حقه شقاق یا یا و خشونت که در بدن باشد و بر اعصاب ضما و
کردن محل غلظت آن بود و در حرما و سوزش آتش ضا د کردن سودمند بود و نفعی سحی حیف بران و کچک پدید آرد
و چون مشتک کرده بریان کنند غذای صالح دهد و زود هضم شود و چون هضم شود در معده و نیکو بود و حسا و لعوق
وی و صفای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خون را زوی متولد شود متوسط بود و در نیکی و بدی و مسکی
حقیقی و لدی بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شراب یا از شرب اروی گرم و وی منی پز آید
و باه را زیاده کند و کز نکی عارض شود و اگر با بزرگمان بخورند قوه باه بفراید بغایت و مقدار مافو
از وی پنج بود و معده را بد بود و بوی دکان بد کند و مرغ معده بود و غشیان و تشنگی آورد و مولد خلط غلیظ
باشد و بطی الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند بریان کردنی سبک و عمل خورند و جالینوس گوید بدل وی در
تلمیس خاصه بزرگمان بود و اگر وی بکشان خام بخورند و قدری مرغ بر سر آن پاشا مندی زد و بکزد و اگر بطبع رقی
موی را بشویند نرم گرداند و در از کند **سمور بیون** سمونین نیز گویند و آن کرفس برست و گفته شود در
صفت انواع کرفس در کاف انشاء تعالی **سحی** بری جیلنج است و گفته شد **سحق** **سحق**
سحق است و گفته شد **سحق** در حاکفته شد صفت **سحق** **سحق** است و گفته شد **سحق**
الفار اصل آن تراب الهالک خوانند و اصل اندلس ریح الفار گویند و آن سنگ است و گفته شود انشا
الله تعالی **سحق** ماهی زهرج است و گفته شود انشاء تعالی **سحق** سارسی روغن کاه و کوه سفند
و فعل وی مانند زید بود و در انصاف و اخلاق و ششمن اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر است در تول

آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و معجای آن بود که سرکه و سوزن و کوبیده و بعد از آن حلو آورد و غرض
خوردن و سوزن تشنگی که ماهی تازه خورد و معده بملح را مضروب و بغایت وادمان آن مرضهای بد در اعصاب
پیدا کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن کنند بر غنی ازیت یا روغن گردان بریان کنند و فلفل خرد کوفته بر آن
افشانند و بخورند و بعد از آن در تخمیل حرقی و شراب صوف حکم و آب بخورند چندانکه امکان بود و اگر اتفاق افتد
نمود در معده پیدا کند و قی آورد و نیکوتر آن بود که آب بخورد و الا مکرر و رقیق که دفعه باشند و اگر بخورد اتفاق قی
نیفتد بعد از آن داروی مسهل پاشانند تا از معده و بدن بیرون آید و الا بملح لیمو زجاج از وی متولد شود و آن سبب
قوی است سخت سرد و فایده و سکنه گردد و مصلحت وی غسل بود که از عقب وی بخورند بملح را بزرگ آید و تقویت در خراج
پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و سکنه مصلحت محقود نیکوترین آن بود که تر و تر بود و وی نگردد
کشد و در سرکه کشند و کشید خشک اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غشما غذا پیاورد و تشنگی کمتر از
از غلغله کند و از تازه بریان کرده و وی مضروب بقرق النساء و سوداوی خراج و مصلحت وی خراج حرقی بود و سکنه
مسکین نیکوتر آن بود که بپا بود و آن تشنگی است و اولی آن بود که سرکه کشانند با سداب و کرفس و زعفران و بپا
ماهی را شعله کنند و در آن اندازند و بپزند چندانکه تر شود و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آن صید کرده باشد
زمانی که کشند چندانکه متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود در رطوبت جگر گرم مانع بود
و یزقان و تشنگی صفا و صبر را مضروب و معجای آن فالوج بود **سببیکه صید** اگر شام مکه التزل خوانند
و شریف گوید وی در چشم بود نزدیک بحدینه صید از زمین شام و وی مانند و روی بود و کوبید و ویران
زمان بهار صید کنند و هیچ فصل دیگر نتوانند کرد الا در بهار که وقت همچنان ایشانست و بسیاری حرکت
ایشان و نیکوترین تر بود و مادام که زنده بود فرج توان کرد و مواد را و چون مرد و خشک شد علامت
وی پنهان شود و چون صید کردند غلغله کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم مازوی محق کشند و بر سر آ
سفید کنند و پاشانند و اگر در طعام کشند شاید و نهم شد شهوت مجامعت بر انگیزد و نزدی و غرض تمام آورد
و بعضی گویند فرق میان زرماده آن بود که نرا سر کوبید و بدن دراز بود و این جمیع گوید در کتاب ارشاد
که نیکوتر آن بود که بعد از منتصف شهر شباط صید کنند و نرا آن صیغ باه بود مردان را و ماده وی زنا را و

و بر سر زده نیم شربت کنند و بخورند **سببیکه** شریف گوید مرغیت که از دریا خیزد و از آفتاب ارقه خوانند
بدان سبب که چون آن از دریا بشنود و بطیرد زهره وی چون لغوی کشند صرع را سودمند بود و خون وی چون در
کوشش بجانند درد کوشی زایل کند و چون بخورند وادمان الکلی کشند دل سخت را نرم کرده اند و کونیدان صفت
مد دل و است و بس و این زهر گوید سرکینی و مطلق لبرکین کشند که مانند بشکلی نه خراج و در خراج میان لبرکین خراج
بود و وی بجان مرغ که یک نزدیک بود و لطیف تر از وی و میل بکرم داشته باشد و کبوس بیکو بود و خوش طعم
بود و نافع جبه تن و ستان و ذائقان و گوشت وی سنگ بریزانند و بول برانند و صاحب منیا گویند نیکوتر آن بود که
معالیف وی تر باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود و مفاصل سرد را سودد و تشنج الریس گوید خوردن گوشت
وی باشد تعدد و تشنج پیدا کند چون غریق خورده باشد بلکه در هر وی این قوه هست و غلظ آن بود غریق خوانند
بشاکلی که میان ایشانست و معجای آن بود که سرکه کشانند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
جائز است که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک باشد و تشنج وی زیادت از جمیع حیوان سبعی بود و پوست
وی زرد بود و از بهر آنکه دباغت وی نه همچنان که همه پوستها بود و صاحب منیا گوید وی و دلی تر و یک
بکدیگر باشند سخن و محقق بود و پوشیدن وی پیران و سرد خراجان را سودد و مد و غیر وی گویند پوشیدن
سمور سینه و کرده را نیکو بود **سببیکه** نیکوترین وی بجای بود که برک وی بطریقه برک مورد بود طبیعت وی
گرم و خشک در اول مسهل مره صغره و مره سودا و بملح بود و غرض در معجای آن تعلق بدن و نفوس و عرق النساء
و در معجای که حادث شود از اخلاط مره صغره و بملح سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ از چهارم تا هفت
دم باشد و اگر کوفته مستعمل کنند تا سیم شاید و در بقورید و س گوید سودمند بود همچنان سودا را و مسهل آن باشد
مسهل محکم و قوه بدن به و اسحق بن حنین گوید از قول بولسک وی سودمند بود چته و سواس سوداوی سخاق
که در ریشها باشد سود تشنج عضله را نافع بود و در الغلب و دار الحیة و تشنج که در بدن پیدا شود و صید کن
را نافع بود و در حجب دهک و تشنج و صرع را سودمند بود و شریف گوید چون بازیت اتفاق به پزند و از آن پاشانند
در پشت و در کین را سودد و مد و خلط خام بیرون آورد و گویند معجای وی بنفشه است و اسحق گوید مضرب است
بشانه و معجای ملیند زرد بود و در مطبوخ صالح تر بود که مدقوق و ورق چون با خنیا پاشانند و سیرا سیاه کند

به پرمغ بر شقاق که در میان انگشتان دست و پایا بود زود زایل کرد و غافقی گوید کوشش کرم و تر بود سودمند بود و جهت درد بواسیر و مسخ کرده بود و در پشت رافع بود **سنگسوی** سلسبویه است و گفته شد **سورخجان** در معرکه خوانند و در عراق لعنه بر بری و بیوفائی فلجیقت خوانند و بعضی بلوسا و بعضی انبیا رونا گویند و بهترین وی مهری بود که اندرون و بیرون سفید بود و در شکست صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود به باشد و جنبش بن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول درجه سیوم و خشکست در اول درجه دوم و در وی قوت بود که مسهل بلغم باشد و خاصیتی که در ویست شکن در مفاصل و نفوس هزار در بدن میکند و رافع بود جهت جراحت های کهن و بر نفوس صما و گردن در دسکن گرداند در مان و اگر بسیار ضما و کشند از وی در صلب گرداند و وی ترایق جمیع مفاصل بود و قوی گوید و بر خاصیتی عجیب است در بواسیر باطل چون سخت کشند و نیم از وی بر و غنی گویند که منبسط و به پنبه پاره بخورد بر گیرند در مقود و شنبانغ بود و محتاج شنب سیوم نبود و در مفاصل را الطرح کردن با بعضی آنها در دسکن گرداند و منصور گوید منی سفید و مجهول گوید سورخجان سفید باه را زیاده کند و صاحب منبیا گوید خاصه باز بخسب و فوخرج و مگون و مقدار ما خود از وی نیم می بود باقی **شیخ الیمس** گوید چون جهت مفاصل خوردند **الاولی** آن بود که با کون و فلفل پامیزند و این ابی جلالت گوید مسهل بلغم خام بود و سودمند بود جهت در مفاصل و نفوس و ماده که در ایشان بود که پاک گرداند و شربتی تمام از وی یک می بود باقی و اندکی زعفران و چون باادویه پامیزند نیم مایه یکم شاید و اسحق گوید مضر بود بار به و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیر بود باقی **وزعفران** و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر باادویه مسهل پامیزند او به مسهل را در معده بندد و آفتی عظیم پیدا کند و آن هر دو نشاید که استعمال کنند که در ایشان سکت است و بدل سورخجان سفید وزن آن تر بود و در دسکن و وزن آن افیمون و ده یک آن خرب سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن وزن آن و رقی حبابه و نیم وزن آن مقل الیهود **سوفطیون** خصی الثعلب است و گفته شد **سورک** نوعی از زاج است و گفته شد **سوسن** متک خوانند پارس می گویند و حالینوس گوید منفعت در پنج ولایت و عصاره آن گفته شد در عین انشا الله و اصل گفته شود در الف و طبیعت وی گرم و خشکست و گویند مقد است و گویند سرد است

و صاحب منبیا گوید در دسکن رافع بود مقدار ما خود از وی یک می بود و گویند مضر بود و بسیار در وی رقی کل سرخ بود و جهت بوی بغل و عرق آن و از آن یای میگو بود چون استعمال کنند تجلمان تازه **سوسن** جبار نوعی سیاهی سفید و آنرا از خواتند و یکی از رقی و آنرا گویند و یکی صحرانی بود و آن الوان رنگ بود از رقی و در دسکن و آنرا اسما گویند و پنج ویرا بر سا گویند و یکی زرد بود و آنرا خطائی خوانند و قد شاخ و سی بغایت بلند بود و سوسن بری بود و بستانی بود نیکوترین آن اسانگونی بود طبیعت وی گرم است در اول معتدل است و خشکی و در وی تخلیلی و بلطیفی بود و گویند مقد است و گویند سوسن سفید بستانی گرم و خشکست در سیوم و گویند در اول گویند معتدل است و سوسن بری گرم و خشکی در زیادت بود و جلاش دهد کلف و خش را سود دهد چون موی را بدان نشویند پاک کند و جگر و پیش نهاده و او خشک ریشات را سود دهد و بستانی و فاضله را دویه بود که جهت سوختن آب گرم استعمال کنند و در کپرز و گزندگی جانوران رافع بود خاصه عقرب و بوسیدن وی محل خلط های دماغ بود و پنج و سیاه آب زرد بود چون آب و غسل بپاشند کسرتی از یک می باشد مایه بود و بوسیدن وی مضر بود و در سر که از گرمی بود و مصلح در کافور بود و شیخ الرئیس گوید سوسن از ادویه در نزدیکی است بر عفران لیکن در گرمی خشکست کثر از آن بود و از ادویه قلبی ترنجی که در وی باشد **سواد القضاة** عقیقه است و گفته شود انشا الله **سواد** الهمد نوعی از سیلحه است و آنرا اسلحه السودا خوانند و از ادویه ترایق بود و صفت آن در سیلحه گفته شد بنویسند **سولان** شیخ الیمس گوید که دوی و صیت گرم و خشکست با جبارم چون یک جهت از وی آب طبع معوط سازند نحوه را نفع بود **سواد** الهمد صاحب جامع گوید کشت بر کشت است و گفته شود انشا الله **سودا نبات** مرغیت که پارس می دارد گویند و شیر از آن در تک طبیعت وی گرم و خشکست باه را زیاده کند و مضر بود دماغ و در کوشش و حدی بود از برای که خشرات می خورد و بوی بد از وی آید و وی بر بود خاصه چون لاغری بود **سوزج** نوعی از کف در ریاست در موضع که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوه مانند سنگ بود و مانند زهره الخ و لطیفتر از سنگ بود به بسیار و محلول و مطلق بود **سویق الشعیر** پارس می گویند نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشد و خالای آنک بود و وی سرد تر از پست کندم بود به بسیار شکم میند و چون آب **نابی** بنهند با سوسن سفید تجلیان تر می معده را خشک گرداند و قوی صغری را بدارد و در دسکن سود دهد و

غشيان ساکن کند و قوه معده بدو و اگر از وی حسی یا عصبیده سازند با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند
بدن ایشان را نرم کند و وی مولد نفع بود و مصیبت وی قند بود **سویق الحنظل** نیکوترین آن بود که معتدل بریان کرده
باشند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و گویند نرم است و چون تقیح کنند طبیعت وی سرد گردد و چون
پاشا مندرج است بنشانند و ترطیب حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفع بود و او آن بود که آب گرم
بنشیند و قند اضافه می کنند **سویق النبق** پارس است که اگر گویند معده را سود دهد و شکم بیند **سویق التفاح**
ق و غشيان ساکن کند از صفرا بود و معده را قوه دهد و شکم بیند و تشنگی بنشانند **سویق التوت** طبع را نرم دارد و سردی
را نافع بود و در دسینه که از گرمی بود **سویق الزمان** سرد و خشک بود مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت
سخت دارد و اشتهای طعام باز دهد و در **سویق الخروب** غیر طبیعت بیند **سیسنبدر** یا پرسی سسنبدر
گویند و تمام نیز گویند و غما و غام الملک و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و وی خشک است
مثال در باد زنبویه و بوی تیز دارد و این مولف گویند و طبیعت میان بودن و نفع و بود در راد و کوزه
دست نشان کنند سیسنبدر شود و باز چون سیسنبدر را در کوزه دست نشان کنند نفع شود و تخم وی نیز مسخ می بود
و هر دو لطیف و محلول باشند فواق و مخص را نافع بود و تخم وی نیز چون پاشا مندرج با شراب تقطیر البول و سنگ کرده
و مثانه را سودمند بود و مخص فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی نهاد و گفته در سردی سود
و بر کز نگی زنبور نهاد و کردن نیکو بود و چون با شراب پاشا مندرج و غشيان ساکن کند باقی منفعت وی در باب
نوز در غام گفته شود و انشاده و بدل وی در تحلیل و لطیفه در وی بود **سیاب** بلقوله ای قرن هلال است
و گفته شد و گویند بلج است **سیارون** صاحب نملج آورده است که وادی تیز در حاوی که حسن گفته است
که سیارون خشک و تیز است و در وی حرارتی و قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم در وی
تحلیل بود و طبع وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گویند از سخن دیقوریدوس که جالبینوس
روشن می شود که سیارون قلفاس است **سیلبان** صاحب مهاب گویند حب الفقد است و گفته شد
سیا صبا است و گفته شود **سیبا** ما هیست معروف در ناحیه بیت المقدس و قرقی که اندرون وی
بود انرا سان البحر گویند و در بعضی ساحل مغرب قنطاره خوانند چون به پزند و حوصله وی بجزند و قند و قند

و شکم را براند و چون بسوزانند و سحق کنند بقی و کلف و غش و جرب را بیل گردانند و دند انرا جهاد دهد و لعاب
سیاه که از وی بیرون آید موی پرده انشعاب بر ویانند و مانند مداد سیاه بود اگر کتابت کنند بدان توانند کرد
سیف الخراب نوعی از سوسن است که آنرا دلبوث خوانند و گفته شد **سیسنبدر** حرف الما است
و گفته شد **سیکران الحوت** ماهی زیره است و گفته شود انشاده **سیر** ج جید الما است و کرفس
الماء و قره العین و نبق نیز گویند و وی در آبهای ایستاده بود و عطری در وی بود و مسخ می بود و
حبیض و بول براند و سنگ کرده را نافع بود خواه بخته و خواه خام و در کسفا را نافع بود و مولف
گویند در آبهای روان نیز می باشد و باقی منفعت آن در باب قاف و قره العین گفته شود انشاده
سیمال یا **سیندر** است و گفته شود انشاده و انشاده **سیل** تمام شد باب سین از کتاب اختیار
بدیعی فی ناسع عشر شهرد و الفقه
المبارک ۹۷

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله وصحبه جميعين **المابع**
 بدانکه ابتدا حرف غین است از کتاب اختیارات بدیعی در معرفت ادویه وانه الموفق والمعين

باب **الشبن** **شاه بلوچ** نوعی از

احاص است و از اسپاری الو کرده خوانند و اجای سفید و صاف گویند و شاه بلوک نیز خوانند و اسحق بن سلیمان
 گویند نیکوترین وی آن بود زرد بود و بغایت رسیده بود و اسمال وی کمتر از نوع سیاه بود سبب غلظت و قلت
 رطوبت و آنچه نارسیده بود بد باشد و اجای خشک کرده اشتیای طعام میرد و خوردن را نافع بود نه پیران و اگر کودک
 در حال باید که مصطکی و کندر قدری استعمال کنند تا از معده بگذراند که آن بر معده اندوده شود و اسحق بن کران گویند جو
 ترش بود سرد و خشک بود گرم فزاج را موافق بود و قطع فی کبد و ساکنی گرداند و حکم ببرد و اختیار وی آن بود
 که صادق الموصوفه بود و آنچه پخته بود نفیج وی در انواع سرفه نافع بود و تجمان که سرکه در انواع آن مضر است و آب
 وی حیض براند و طبع خشک وی چون با قدر قند یا شامند نافع بود جهت تهی صغاری و شکم براند **شاه بخر**
 نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر است اسپاری انجیر و زیری گویند و در آب یا در صفت تین گفته شد باذن باید
شاه بخر و دستورید و سس گوید و بر اقیص خوانده است و جالبینوس ویرا فالینوس خوانده است و آنرا پودا
 فالینوس خوانند و معنی آن دهانی بود و ضیق در کتاب خود از البقسا خوانده است و وی کون بری بود و بر
 کزبره الحام گویند و نقل الملک گویند بشیر آری شاتره گویند نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و بطعم
 تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدل است در حرارت و خشکست در دوزخ و گویند سرد
 و خشکست در سیوم و گویند سرد است در اول خون را صفای کند و چون پاشانند حرب و حکم را بغایت سودمند بود
 و بی دندان سخت کند و مقوی معده بود و دایخ آن باشد و سده جگر بکشد و بول براند و حره مخرقه و طبع نرم
 دارد و چون آب تروی تجمان خام پاشانند خلط را سوخته و حرب و حکم که سبب آن از خون عفن بود و

مفید بود و این خاصیت در آب تروی بود و شیرینی از دهم تا نیم رطل بخورد بود یا قندی یا گندم یا شکر و شربتی از
 خشک وی در طبع از چهارم تا دهم و از جرم وی کوفته و بختنه تنها از سه تا هفت م بود اگر بوزن آن هلیله
 زرد اضافه کنند شاید و اگر سبک به پروند و بخوردند فی راسا کن کنند و غشیان را بکند که سبب آن بلغم بود و معده و
 امعاء از فضول محتبس پاک گرداند و شریف گوید اگر خشکی وی در آب خوب باشد و بعد از آن سردی
 بدان بشویند شش کبش و زایل کند چون بصره وی خالص شود در جام در اعضا بالمدرب و حکم را بکند
 و چون آب طبع وی مضطرب کند بن دندان سخت کند و حرارت دمان و زبان و چون آب تازه وی غرضندی
 بالمدرب پاشانند حکم و حرب را بکند و قوه معده بداند و سده جگر بکشد و رازی گویند بدل وی در حرب
 و حمیات کهن نیم وزن آن سناکتی و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد بود و گویند مضر است بسیر و مصطکی
 وی هلیله زرد است **شاه بلوط** قسطال خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی
 وی کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک بود
 در اول و گویند در دوزخ و گویند در وی اندکی حرارت بود و گویند گرم است در دوزخ و گویند سرد است در دوزخ
 غذا بیشتر از محبوب دهد و در وی هلاکی بود و سموم را نافع بود و تر خورد اسهال که از رطوبات معده بود سودمند
 و خنای را نیکو بود و پاک کند از اخلاط بد و وی منجی بود چون بپاشانند در آب نفخ وی کمتر شود و طعم آن لذیذ
 شود و ابو جرح گویند فربانی آورد و گویند مجرب است در شرمه اما بطلی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود آدمی را
 و هوک نافع بود و مصطکی وی قند است و گویند بدل وی بلوط بود و گویند غریب **شاه صینی** گویند
 عصا که گیاهی است چینی و گویند تحقیق حنا انجاسنی می کنند و بر که می کشند و لوح می سازند و طبیعت
 وی سرد بود و صدام گرم و در همای گرم را سودمند است طراکدن **شاه سرفه** حقیق کرمانی است و نیکوترین آن
 سعتری بود و آنرا اسحق سرفه هم کرمانی گویند و ریحان گویند طبیعت وی گرم بود در اول و خشک در دوم و در
 سرد است محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی زنند و بپاشانند و در دایخ بود و دره
 ورق وی قبضی لطیف بود و سده دماغ بکشد و دماغ سرد را از بخار متملی گرداند و قلاع را بغایت سود
 مند بود و مقوی اعصاب و سین و شش را از بلغم نزع پاک گرداند و بر الفیل طراکدن نافع بود و چون

باب سرد بر کنند و میویند خواب آورد و کونند مصالح وی نیلوفر بود و ماسر جوید کوید سودمند بود جهت حرارت
و سوختگی و صداع و خواب آورد **شادنج** پیارس شادنج کونند و جوی حجر الدیم کونند و آن انوار
عدسی و جاکورسی و هندی و نیکو ترین آن عدسی بود دیگر ها و رسی که آنرا خشکی شش کونند بعد از آن هندی
و عدسی باید که از عدسی **نیم** تر بود و بغایت سرف بود چنانکه بسیار می مایل بود مانند کل جوی و چون
بشکند اندرون آن سرف بود و زود شکن باشد و آنج که حکم تر بود و در تر و چون در آب مانند سرف
وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و آنرا شادنج علی خوانند و شانه خشکی
شش مانند سنگ سرف است و غلظت بر آن بود و شادنج هندی حجر صلب است یک رنگ و شادنج
نشسته باشند که مست در اول و خشکست در دوم و آنجه شسته بود سرد است در اول درجه دوم و
ششتر در جهان است که بسیارند سادانه خوب و میویند و بغایت سختی کنند و آب در کاسه چینی
کنند و آب از سردی در کاسه دیگر ریزد و آنجه با آب روانه شده باشد نگاهدارند و دیگر با آب سختی
کنند و چندان مکرر کنند که آنجه شادنج بود با آب روانه شود و رنگ بماند بعد از آن آنجا بنهند تا شادنج
درین آن بنشیند آب از روی بریزد و شادنج را خشک گردانند و در روی قیفی سخت بود و جیفی و چون
بر کونست زیاده افشانند بگردانند و درینهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفید کیم میخ بود و جهت
خشونت اجفان و درم گرم آن بغایت نافع بود هم با سفید کیم میخ یا با بی که حلیه در روی بخت باشند و چون با شیر
زنان خلط کنند در چشم و استنگ که روان بود نافع بود و سوزش آن چون طلا کنند و چون با حریر یا شامند هم
البول و سبلان طشت و حوض منی را نافع بود و منع کونست زیاده بکند در ریشها و خون را قطع کند و به بندد
و صحت چشم نگاه دارد و چون با آب انارین یا شامند نفک دم را نافع بود و چون با آقا قیا یا میزند و
شادنج سازند در چشم کنند و بجای چشم و حرب از نافع بود و وی مضرب و معده و احشاء و مصالح وی عصاره
زر سبک باشد و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن توتیا و شادنج کوید بدل وی حجره
مقناطیس بود و کونند چون مقناطیس سوزانند شادنج بود در علی **شامیانک** و **شامیانک** و غایبانک
نیز کونند و شامیانک و شامیانک کونند و آن بنفیس الکلاب است و جوی فسوة الکلاب کونند و صاحب

جامع کوید بر نوب است و هم کوید شجره ابرهیم کوید است و هم از قول غافقی کوید نوعی از قیوم است و از قول
صاحب جادوی کوید حب شبرم برست مولف کوید این **شادنج** است که محققست بنفیس الکلاب است
بیش از آن استی سکه خوانند و گرم و خشکست در دوم صرح را سود دهد و قطعه آب رفتن از دمان بکند فامه
از دمان کودکان و محتل را با شکم ایشان بود و در حما و قایم مقام مرز بکوشش بود **شاطل** و شاتل نیز خوانند
و آن دواشی هندیست مانند گاه خشک و کونند و قلیت خشن بر گاه مانند سفایح و بقدر مقدار با قلا می
بود مولف کوید قول اول صحت است که آن مانند گاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان نیز آردند و شیز از آنرا
روشنک خوانند تمیمی کوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و نافع
و لویه و دار الصرع و ارتعاش و تشنک مفاصل و غلظت های دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد کونند
مسهل کیموسات محترقه بود و شریقی و از وی نیم بود با وزن آن نبات که با آب گرم یا شامند **شادنج** و **روما**
فلک سفید است و گفته شود انشاه **شادنج** است و شادنج است و شادنج است و شادنج است و شادنج است و شادنج است
شیرم نباتیست که درستانار وید و کنار و جویا و جویا و مولف کوید شیز از آنرا کاه و بنطوس کونند و کاه بنطوس
نیز کونند بران سبب که اگر کاه را بخوبی بپزد و کونند هر چند بخورد هیچ ضررت بوی نرسد و بهترین وی سبک بود و لون ساق
وی سرخی مایل بود و بهترین نوع آن ماریسی بود و صاحب بنیای کوید گرمست در اول درجه دوم و خشکست در آخر
سیوم و حبیش بن الحسن کوید گرمست در درجه سیوم و خشکست در آخر درجه دوم و وی زنجبیل نباتات است
و بن وی گرم و خشکست در چهارم و صاحب بنیای کوید لبنی دی قلع دندان میکند و درد و باید که شبرم اصلای ناگوده
مستعمل کنند و اصلای چنان کنند که بسیارند شیر تازه و شبرم ناگوده و چنان در آن خوابانند یکشنبانه روز زیادت
را نکنند و در آن یکشنبانه روز و نوبت یا سه نوبت شیر تازه کنند که مصالح وی بود بعد از آن در سایه خشک کنند
و قدری ناگوده یا شیرند با ادویه های مسهل که ملایم وی بود مانند نیون و رازیانه و کون که مان و ترب و بلبل
سین اگر درین ادویه ها بعضی نبض بود بدستی که بر خلاف حد شبرم بود از این که درین ادویه ها از اجزای
صالحه است در نفع طبایع و ابدان **شیرم** است از این که ططف اند و صفت وی را بیل کند و اگر در
معاذ قلع که سبب آن راجع غلیظ بود و بنم مستعمل کنند خلط کشته با مقل و سکنج و غنی و سر کین که

و حیاست زنده و اگر در سعال جبهه او رام و سته و آب زرد و بلغم و سود مستعمل کنند چون از شیر پیردن آورند خشک کنند و در آب کاشنی و آب رازیانه و آب عنبر و آب صابون کرده خوب است که ششها را زود بعد از آن خشک کنند و قریب سازند با اندکی غلک هندی و صبر و تر بود و طبعه بعد از آن دوا سی نیکو بود و لبن و و نشاید که قطعا یا شامه البته که هیچ یکی در می بنود و کشنده بود و مقدار شربت را از اصل او کرده و سی بااد و یا اگر گفته شد از دانه کی تاد و دانه کی بود کجب قوه صاحب جامع کوید پانی چهار دانه تاد و دانه صاحب منبلی کوید شربت را زدن دانه کی بودنی که مضروب خاصه براهی که کرم و مضروب معده و جگر و باه و منی و عروق سفلی منقب کرده اند و لبن دوی دوح کشنده بود و معالجه دوی مسکه و ریش کاکا و کشنده و مولف کوید اگر لبن دوی بر قو با خشک طلاء کنند البته زایل کند و کبریات امتحان کرده و لبن محسوب می شود این خاصیت دارد و بدل دوی مازر یونست **شربت** بشیر از می شود کوید بهتر است آن سینه زاره بود که کل دوی شکفته باشد سخونت دوی میان در جبهه دوح ناسیوم بود و جفافه دوی میان اول دوح و دوح کوید کرم و خشکست در دوح منبج اعلاط سود بود و مسکن ادجاع و چون تر بود حرارت دوی کمتر بود و رطوبتی در دوی بود انضاج دوی تر بود و چون خشک کنند تحلیل دوی زیادت بود و غشیت منبج در دوی بود و اگر در زیت بنزد آن روغن تحلیل و مسکن وضع بود و منبج در دوی که نصی نیاید و خواب آورد و چون شربت بسوزانند کرم و خشک بود در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفلی و ذکر و ریشهای کهن چون بران افشاند نیکو بود و اگر بر بوسه که رسته بود فضا کشنده نیکو بود و مقدار ماخذ از شربت پنج بود بلغم نوح که در معده بود و در سینه و شش را نافع بود و فواید استعمال و بعضی را سودمند بود و **شربت** بر اندک عصاره دوی در دوش سوداوی را سودمند بود و **شربت** که در دوی بود خشک کرد اند و طبعه دوی با غسل بلغم و **شربت** از زایل کند و پاک کرد و **شربت** که با غسل بپزند تا منفقد شود و بر مقعد مانند شکم آسان براند و طبعه دوی در دوش و باد مار نافع بود لیکن منجر بود و محوری را موانع نبود اگر **جبهه** بخورند بعد از آن که بپزین ساده یا شامه اگر محوری بود و طبعه دوی در دوده و مثانه چون از کشنده بود یا ریاح غلیظ نافع بود و مسکه مثانه بریزند و او مان خورند دوی منبج جگر بود و مضروب معده و کرده و مثانه و مصلح دوی لیجو بود و کوید مصلح دوی غسل بود و صاحب تقویم کوید مصلح دوی در مصلحی بود یا قرقفل **شربت** انواع است و از آن ریاح بلور خوراند از کوه فرو گیرد و بپزند و مانند ریاح از کوههای یمن خیزد و لون آن سفید بود

در دوش

که برزدی زنده مایل بود و قابض بود و در دوی محوصتی بود نیکو ترین انواع شب بود به یانی مشهور بود و در دوش بود کوید انواع شب بسیار است اما آنچه مستعمل است در معالجه طبی سرفه است مشقوق و در طب و در جگر مشقوق یانی بود و طبعه دوی خشک بود در دوح و کسر دوی کوید کرم و خشکست در سیوم و کوید کرم دوی در دوح بود چون با دوی سر که بود نافع بود جبهه ترف دوح از هر موضع که بود و چون با سر که و سل مضربه کشند دنی که متحرک بود محکم کرد اند و چون با غسل یا میزند قلاع را زایل کند و اگر با بعضی ارایع یا میزند بقی را سودمند و رسیدن ماده که از کوشش آید نافع بود و چون با دوق انگور یا مار العسل باشد جرب ریش شده را نافع بود و چون با آب یا میزند جبهه حله و بر صفاخن را نافع بود و دوح خشک و شقاق که از سر ما بود سودمند و چون یک جزو از دوی با یک جزو از دوی یا میزند سودمند بود جبهه ریشهای بد که منتشر شده باشد در اعضاء و چون با آب زفت بر سر مانند سوسه را نافع است و چون با آب یا میزند شیش کشنده و سوختگی آتش را نافع بود و در دوی بلغمی لطیف کردن نافع بود و در شیب بغل مالیدن که بغل زایل کند و چون اندکی از دوی به پشم یا به نفع رحم کنند پس از جماع نیکو بود جبهه قطع خون و منبج آلتی و بجه پیردن آورده و جبهه ورم لثه و طحاة و نفاغ و غم رحم و وجع از نین و وجع قرحها و انشیش بغایت نافع بود و در آن کوید در خواص دوی که چون در آب نیره اندازند و ادق و صافی کرد اند از دانه کی زمان زود و کوید که چون شب در شیب جانجو آب کسی اندک در خواب بانگ و فریاد کند دیگر بکشد و خوردن دوی مضروب تا جایی که کشنده بود در سخت پیدا کند و باشد که بسیل بخامد و حدادای و بشیر زاره و قند و مسکه کشنده و بدل دوی فلک تلخ نبود و خشک سیاه بوزن آن **شربت** **الاسکف و شربت** **العصفور** شب القلی است و در باب قاف گفته شود **مستطباط** **عصی الراعی** است و گفته شود انش است تعالی الواحد القهار **شربت** **قحان** بزرگست و گفته شد **شربت** **نوعی** از ماهی است که در در جله بغداد و فرات بسیار بود و زهره دوی در دار دوی چشم استعمال کنند و منفعت دوی در باب سین و صفت مسکه گفته شد **سباب** درخت ماهودانه است و گفته شود انش است **شجرة** **حره** از درخت است و گفته شد **شجرة** **الله** اهل هند است بهار سی و یو دار خوانند و کوید صغیر هند است و در دوی گفته شد **شجرة** **البی** در دار است و گفته شد **شجرة** **اکله** **شجرة** **اپه** است و گفته شد **شجرة** **الحیاء** درخت سرو است و گفته شد در سین دانی نام بران سبب نماده اند که جایگاه دارد است **شجرة** **بارده** بسیار است و گفته شود انش است **شجرة** **کرم** زرد و نخل است

و گفته شد **شجره موسی** علی بن الکلب است و گفته شود و انشا الله **شجره التین** لوف الکلب است و گفته شود
شجره الخطاطیف عرق الصغیر است و گفته شود **شجره الطحال** صریحه الجدی است و آن نبات است که بر هر درختی
که نزدیک وی بود پیچیده شود و آن نوعی از فاشر است و گفته شود و انشا الله **شجره الصفاد** کبک است و گفته شود
انشا الله **شجره الدم** شجاری است و گفته شود **شجره ابریم** غافقی گوید بچنگ است و بعضی گویند شاهی است
و گفته شود و صاحب فلاح گوید درخت بره است که آن مغیلان است **شجره الکف** اصابع الصغیر است و گفته شود
شجره الباهق قمار است و گفته شود **شجره الی مالک** در دشت صابون اتفاق خوانند و آن نبات است که
در موهنهای ننگ رود و در میان نرها و در جاده پاک کردن بیخ آن مانند صابونست و شریف گوید آن نوعی از
کلم شوی است و صفت کلم شوی در باب الف در اصل العربین است گفته شد و بیخ آن سهل مره سودا بود و بهای
برقی سودمند بود و جهت مجموع درختها حتی الجذام **شجره الدب** درخت زرد و رست و باقی اقوالهای دیگر گفته اند
خلافت **شجره الدبق** درخت سپینانست **شجره التیس** طراغیونست و گفته شود و **شجره البراقیت** طاق
است و گفته شود و انشا الله **شجره مریم** صاحب جامع اقوالهای مخالف یکدیگر بسیار آورده است و محقق نگردیده صاحب
منها محقق گفته که آن جوز مریم است و آن سه نوع بود یکی نوع برلی و در نوع برلی و در نوع برلی و در نوع برلی
است و گفته شد صفت آن در جوز مریم **شجره الغار** و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و منفعت
آن در غار گفته شود **شجره صاحب مناج** گوید بهترین وی کوحک بود و کوشش وی گرم و خشک بود و در شجره مریم
شود و بصلب که دارد و غذای بد بود و خون گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار صفت وی کمتر گفته اند
جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کمیوس وی محو بود و زود هم شود و فراطیس روحانی گوید در سنی
ای فاضلترین غذای اصحاب الخلیف بود و پیارسی و سیرا در خواستند و از مرغان خوشی و از بود **شجره بکوتی** پیسه
آن بود که از حیوان فربه مستعمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوان که از وی حاصل شود
و طبیعت وی کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون بکند از زود تر از وی بسته شود و گویند خشکست سودمند بود و جهت
خشونت خلق لیکن مرضی و معنی و مدخنی بود و دفع صفت وی بلیمونک و زنجبیل و راسن محلی کند **شجره البطل**
که مکر از پیه مرغ بود نبات لطیف بود چون موم روغن بسیارند و بر روی مالند و روپاک کند و جلا بد

شجره

شجره الجرجاج گرمی و مکر از پیه مرغ بود و پیه مرغ خشونت زبان و در درج راناف بود و
بازن است **شجره الاوز** دار الثعلب را سودمند بود و شقاق لب و روپاک بود **شجره الارض** صاحب مناج
گویند این است و گفته شود و صاحب جامع گوید فراطین است و مولف گوید فراطین را افعال الارض خوانند و
گفته شد **شجره الفیل** گرم بود چون در خود باشد کزندگان بگریزند **شجره الالب** نبات گرم بود شجره را سودمند بود
گفته کزندگان بگریزند **شجره الاسد** بهترین شجره بود و طبیعت وی کمتر بود و خشکی وی زیادت بود بقوت
زود جهت تحلیل و ارام غلیظ صلب **شجره الحمار** نافع بود جهت اثرهای که در پوست بود و سوختگی تن **شجره**
الحمار الوحش بار و عی قسط در دشت را سودمند بود که از باد باشد **شجره الحمر** قابض ترین شجره بود و
خیم قیس تحلیل در وی زیاده بود و نافع بود جهت لدغ معاد و ریش آن و شجره غشری بود و آن شجره خمر بر از
بهر آنکه زود بسته شود و گفته کردن بدان شجره معالی و تر حرر نافع بود و کسی را که ذرا بچ خورده باشد نبات
سودمند بود **شجره الخنزیر** نیکوترین آن بود که از خنزیر جوان گیرند و طبیعت وی زیادت از مجموع شجره
بود و فعل وی نزدیک بریت بود لیکن تلین و فسخ در وی زیادت بود که در ریت و گرم آن کمتر از گرمی
شجره بود و پیش بود نافع بود جهت در معاد و قرحه معاد و ساکن کردن و نافع بود جهت کزندگان جانوران و مقدار
ماخوذ از وی سم بود و او لی آن بود که عوض وی پیسه بزرگند که قایم مقام وی بود درین رختها و وی
وام بود و تصرف در آن ناکردن اولیست و گویند بدل وی شجره کلب بود **شجره البقر** گرم و خشکست از
پیسه و پیش بود و متوسط بود میان پیسه و خیر و بر و بدل وی پیسه بود و شکر محلی گرمی و مکر از شجره بود
شجره الدب لطیف بود و دار الثعلب را سودمند بود و شقاق را که از سر ما بود نافع بود جهت قلع ووشی
و عقد غرض و برص سودمند بود و شریف گوید پیسه وی چون در پوست اندازد گرم کنند و با بختان زیت
پیامیزند بعد از آن برابر و طلا کنند موی بسیار بر ویاند و چون بنا صور مالند زایل کند و اگر پیسه وی سخی کنند و بر
مفاصل مقعد طلا کنند سودمند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدنی نرم تا اعطای و پراخورد
اعصاب لطیف کرد اند و در غایت تلین بود و بدل وی شجره کلب بود و این را هر گوید چون بردار الثعلب
مالند موی بر ویاند و چون در چشم کنند بعد از آنکه موی زیادت بر کشیده باشند دیگر نرود و چون بکند از نمد در کرد

لطیف

ماله که زانیده باشد از همه آفتها ایمن باشد و جز عظیم بودی را **نخ السجک** بجز تیزی چشم را زیادت کند و زود
آب را سود دهد و با غسل کشیدن **نخ الاغی** کرم و تیز بود و بیشتر اطفال مستفیع اند بر آنکه منع نزول آب میکنند و چشم
و علی بن عیسی گوید منع موی زیادت که در چشم بپایند وقتی بکشند و بدان مالند و اسحق گوید مقدار دانه ای از وی
تا دو دانه زهر را و کزنده گیم را سود دهد و مضر بود بدل و منع مغرت وی بصل الفلک میکند **نخ قانذی** قانذ گویند
و در قاف گفته شود انشاء الله **نخ الثعلب** در کوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بکزد و بپزند و بپایند
در کوش نهند و در دانه از اسود دهد و گویند چون بکزد از دانه بر نقرس مالند سود دهد و اگر طلا کنند بر خاری چوبی و
در کوشه خانه را بکشند بر اغیث بر وی جمع شود و بر غوث پارسه یک خوانند **نخ التماس** جالینوس گوید
پسوی چون بکزد و وی نهند در ساعت در ساکن کند **نخ الحنظل** چون از حنظل پیرون آورند بعد از شسته
قوة وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد **نخ المرج** خطیبت و گفته شد **نخار و خیر**
قلی است و در قاف گفته شود انشاء الله **نخ شریب** فرا سیوست و گفته شود انشاء الله **نخ شری** حنظل است و در صفت
حنظل گفته شد **نخ شریب** درخت قطر است و آن از جنس شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند غر سرو بود لیکن کوچکتر بود و
خارناک بود و آن دو نوع است در از کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و نزدیک برده
سیوم و چون ورق وی بسره بپزند و بدان مصفیه کنند در دندان ساکن کرده و دند و فردی سرده را سودمند بود و اگر
و تقطیر اسبول را نافع بود و شکر پیرون آورد و بول بر انداختن استعمال کردن و وی شکم میند و غروی چون با شراب
پاشانند کسی که انب حوزده باشد سود دهد و چون با تخم ایل پاشانند و بدان بدن را می کشند هیچ کزنده که دوی نکود
و غروی معده را بند بود و دانه بود و در سر آرد و بجه میندازد و اهلای وی بصاره لسان الحی و جلا بکنند **نخ**
شش قافل اشتقاقی است و گفته شد **سپندان** فاسرستین است و گفته شود انشاء الله **شش قافل** فوا است
و گفته شود انشاء الله **شش قافل** نوعی از سحر است و ورق آن در از بود و بستانی بود و تبریزیان آنرا حوزده خوانند
و در صفت صفت منفعت آن گفته شود انشاء الله **شعور الصقاله** زعفران است و گفته شد **شعور الحقی** شعور الحقیات
و شعور الارضی و شعور الجبل و شعور الغول و حلیه الحمار و ساق الاسود و ساقه و صفایر الجبل و شعور الحمازیر و کزنده الپیر
این همه اسم پسیا و شاست و کزانه یان ویراکور سو خوانند و زمان شیراز ویراکیس بری خوانند **شعور قنار**

صغیر است و گفته شد **شعیر رومی** خندروس است و گفته شد **شعیر رومی** از می پوست بود و از اسلت
خوانند و پیارسه برهنه خوانند و فعل دی نزد یکست بعقل جو با پوست و نیکوترین جوان بود که تازه سفید و بزرگ
دانه بود و غریبه و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول که گویند در دوم و خشکی وی بیشتر از اول مقرر بود باید که خیر با دانه
حاصل نماید **شعیر رومی** بود چون از پیرون استعمال کنند و چون حنظل خورند حاصله ترا با قانذ و در وی تحلیل و جلا بود و غلا
وی کمتر از غذای کندم بود و بر کلف کرم کرده طلا کنند سود دهد و بر جوب ریش شده با سرکه گرم کرده نافع بود و چون طلا
کنند و با سرکه و بر نقرس کرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضل از مفاصل بکند و آرد وی با پوست خشی خش
و اکلیل الملک صفا کردن بر ذات الجنب نافع بود و با انجیر چون بپزند نه های بلغمی را نافع بود و چون مرصوف کنند
و با نس کرم کنند و بر وجهی که از حرارت بود نیکو کنند ساکن گردانند و اگر بر درمهای کرم نهند همین عمل کند بکازاند
دوی باد انگیز بود و مفضل آورد و از بهر آن ویرا بکشند و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی انیسون است و آرد جو
چون با انجیر بپزند و بر درم بلغمی در درمهای کرم نهند بکازاند و چون با ریح و زفت و سرکه بکوبند و پاشانند و بر
درمهای صلب نهند نفخ دهد و چون بازفت تر و موم و بول کوه کان که محلیت شده باشند و زیت پاشانند و بر
خنازیر نهند نفخ دهد و چون با عصاره سرد بپاشند مانند کاه و تورک و آب رد باه ترکیب و صفا کنند و بر چشم
درم کرده و رمی که گرم بود ساکن گردانند و تخمین طلا کردن بر همه درمهای کرم بپاشند و جیره و فلفلی و امثالین
و چون با سرکه بپاشند و بر پاشانی طلا کنند در سر کرم ساکن گردانند و تخمین شهاب با بادویه که موافق بود قلع را زایل کند
شعیر جالینوس گوید موی اگر بسوزانند در قوه مانند پشم سوخته بود یعنی کرم خشک بود در سیوم اگر
موی آدمی ترکشد لبه که و بر کزنده کی سکه یوانه نهند در ساعت در دسان گردانند و گویند سخی کرده
لبه که ترکشد و صفا کنند بر آن و اگر شراب صرف و زیت ترکشد و بر ج احتمای سر نهند منع نورم کند
و اگر بر آن دخان کنند خنق رجم و سیلان آنرا سودمند بود و موی سوخته چون سخی کنند لبه که و بر
بژنه نهند زایل کند و چون سخی کنند با غسل و بر قلع که عارض شود در دمان کوه کان با لند
بغایت کمال نافع بود و چون سخی کنند با کزنده و بر ج احتمای که بر سر پاشانند نافع بود و خا
بازیت و اگر سخی کنند با غسل و بر ج احتمای نهند زایل کند و چون سخی کنند موی سوخته با

مصلح

مرد است که بر چشمی که حب و حله سخت داشته باشد طلا کنند ساکن گردانند و چون بار و غنای کل بیاید
و در گوش چکانند در دندان ساکن گردانند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود و این را زهر گوید
اگر نپا و زنده موی طفل پیش از آن که صلب شود بر کف نقوش داشته باشد یا عقوبت کرده باشد نافع بود
و در دستان گردانند و اگر موی آدمی بخور کنند چیزی زرد گردانند و آب مقطر وی چون بر دانه الغلب
مانند موی بر ویاند و صفت سوختن جناب بود که دیکی نو پر کنند از موی و طبق بر سر وی بکنند که سوزش
در میان آن بود و بعد از آن بر سر آتش بکنند تا بسوزد **شعر اخبار شجر الحن** است و گفته شد **شفیج**
غزل الطیف است و آنرا قشای الکبر خوانند و در تاب تا گفته شد **شفیقین** مرغیست که در ایام
خوشت و بهار سیب و بهار صاحب مناجات گوید بهترین وی کوچه بود طبیعت وی کرم و خشک بود و خشکی
وی بقوه بود و مخلوق را سودمند بود و بخواهی آورد و مصلح وی سر که و شیر و نشاید که اگر یکسال گذشته باشد
خوردن بجا نیست مضر بود و ادوی آن بود که بعد از کشتن یک روز را بگذارد از آن بخورند و از وی گوید پیران و
تا قهرا از سبک بود و در سطوط الیس گوید خاصیتی قوی دارد در قوه ماسکه و در این باب از کتبک بالغ تر بود
و این زهر که گوشت بام حفظ زیادت کند و در دهلی را نیز گردانند و قوه حواس به **شفیق بکری** است
جانوری در یاسی است بسفکی خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش و بلون هم مانند وی و دنبال
وی مانند دنبال موش بود و در تن آن خاری بود بمقدار نیشی و بدان بکشد و دردی سخت پیدا شود از گزندگی وی
و صاحب جامع گوید در سدیته سالقه از بلاد اندلس آنرا ارق خوانند و شریف گوید اگر زنی بامردی بول کند
در موضع دوران موضع خاریانه بکوبد بر نعلکس را که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت پیدا
شود مادام که خار وی در آنجا فرو برده باشد و عذر ریش روی گوید چون نبیند در شیب جامع کسی که خفته باشد
مادام که آن نهاده باشد بخواب نرود تا آن بر نگیرد اگر دخی کند در بی درختی بار و نشود و خشک گردد و اگر دخی
کنند در خانه قوم تفرقه شوند آن قوم و اگر بسوزند و صحیح کنند و آن خاکستر برد کنند آن یکدیگر بپزند و بنهند
و دشمن یکدیگر نهند و بعضی از احوال شر خوانند **شفیق النحان** شجر خوانند و پیونانی ارامونی
گویند و بری بود و بستانی بود و تری کل وی بزرگ بود و بیارسی لاله گویند و نوع دیگر است از شقایق که نوا

افزون خوانند و در الف گفته شد و طبیعت هر دو نوع بری بستانی صاحب مناجات گوید کرم و خشک در آرد
و گویند کرم است در دوم و تروعلی بصری گوید کرم و خشک بود در دوم و محلی و مینج و حلاش و جذبی در وی
بود و اگر گل شقایق با پوست جویند پامیزند و بر بجا بایست سیاه گردانند و خضایی نیکو بود و اگر در شیشه کنند
و در شیب و بالای وی یکبار روی سوخته بکنند و در سر کین تر جمل و زرد فنی کنند چون بیرون آورند در ساق
موی را خضاب کنند بجا بایست سیاه گردانند و خضاب وی سفید می خیم را زایل کند خاصه از چشم گوید کان و چون
کلهای مرکب با وی مرکب کنند قوه چشم به پیشتر ریف گوید چون آب وی در چشم کنند حدقه را سیاه گردانند و منع
نزول آب کنند و در ابتدا و تیزی چشم زیادت کند و قوه وی به بار و اگر یکی رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان
تر در شیشه کنند و دخی کنند در سر کین کرم دو هفته و موی را بدان خضاب کنند سیاه گردانند و چون طرفی آبکینه
پر کنند و در شیب آن چهارم روی سوخته بکنند و در بالای آن تخمینی و سر آن بگیرند و در سر کین دخی کنند هفته
بعد از آن بیرون آورند سیاه علیقت باشد موی را بوشانه کنند سیاه گردانند بجا بایست و اگر دست زان بوی رنگ
کنند خضایی نیکو بود و عجایب و این رضوان گوید تخم و چند روز متواتر هر روز یکبارم آب سرد پاشانند
از بر صفتایانند با ذی الله تعالی و گوید بکرات تجربه کرده و مجرب بوده و دستورید و س گوید چون بجا
بگویند و آن آب بگیرند و بدان سوط کنند سر استغیة کنند و چون بخانید قلع بلیغ بکنند و چون به بزند شراب
و بر ورم کرم خیم ضا کنند زایل کند و آثار قره که در وی بود پاک گردانند و ریشهای هر کس پاک گردانند
و چون زن بخورد بر کبر حیض برانند و چون ورق و قضبان وی را خنیش جو به بزند و بخورد شیر را براند
و شقایق نافع بود جهت غش و جرب ریش شد و قوا **شفیق** شقایق و شقایق نیز گویند و گفته
شد بعضی مسفت وی در باب الف و ایچا نیز گفته شود تمامی مسفت وی مسفوری گوید و برای وی
قوی کرم بود و مخی معده و جگر بود و منی زیادت کند بسیار و چون دهان آن کنند و این را وند گوید که مدتر بود
در اول و در طوبت دی بیشتر از عوارت بود و هیچ جماع بود و باه را زیادت کند و نقطه آورد خاصه مرتباً
عسل و جالینوس گوید کرم و تر بود در پیوم شیر پیواید و قوه باه به در حیض فرود آورد و موی
اعضای بارد بود و دستورید و س گوید در ابتدا ای استقامت نافع بود و مقوی امعا بود و بدن فی نظایر

وحق بر طرف صاحب جام است که اواز شک و دل سوز که **شمع** بیارسی موم خوانند و دود ریوی که بیکو نریوی سرف
 رک بود خوشبوی که نفس از روی آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و گوشت گرم بود و طبع و ماده و همای سرد
 و گرم بود و در وی انفاج اندک بود و طبع اعصاب بود و شکریها و خشو سینه را و منع شیر است بکنند در بستان زمان چون
 ده حب هر یک بمقدار جاورسی از وی پاشا مند و همین مقدار چون در حسانی از جاورس و بچ کنند و بخورند و قرحه امعا
 را نافع بود و جذب سموم بکند و برجم اختهای که از بکبان هر در بود طلا کنند بجا نافع بود و شریف گوید چون بار دغی
 سوسنی یا دغی زینق بر روی طلا کنند و نوز اصفافی و بیکو کردند و کلف برود و منبج دملها بود و استنشاق را بیکه وی
 در زمان و بار نافع بود و خوردن وی شوه طعام را ضعیف کرد اند و صفت شستن و سفید کردن وی این مؤلف
 گوید چنانست که بستانند و بکند از نه و کاسه را بر آب صاف کنند و در آن آب می ریزند و بخت بخت که صافی شود و سفید کردن
 وی چنانست که موم را در تابستان در جمله گرما که آفتاب در آسمان بود موم در آفتاب بپا و بزنند و کاسه بر آب سرد در زیر آن
 آن بنهند تا موم تابش آفتاب میگیرد و نقطه در آب میچکد و سفید می شود و اگر احتیاج بود مکرر کنند که مانند برف سفید کرد
شمشیر امر زنجوش است و صفت آن در آذان الفکر گفته شد **شمسار** از بایج است نوز یک مال مهر و شام
 و گفته شد **شمشیر** بقیس است و گفته شد **شمشیر** خوشخو گویند و آن قاقله صفار است و گفته شود **شمسار** و ستیو
 است و گفته شد باذن الله **شمسار** بیارسی شکار گویند و آن ابوخلسا است و گفته شد در الف و انقیلیانید گویند
 ورق وی چون با نبر پاشا مند شکم ببندد و ورق وی بوق کا هو ماند اما خشن بود و آن کا و زبان تلخ است و در
 کوههای سرد سیمر وید خاصه در کندان **شمسار** نوز در است و در ناکفته شد **شمسار** صاحب جامع
 از قول بتمی گوید شنبلیله فلاح سور بجان است و صاحب مناج گوید ورق سور بجان است و قول اول افعی است
 که آن فلاح سور بجانست و بیکو نریوی آن سفید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک و بوسیدن آن صد نفع سرد
 سود مند بود و بادامی غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده دماغ و بینی بکشد و چون اول بار آن باشد که هنوز
 آفتاب بکدی نرفته بود که بشکند مانند بهار نارنج شکفته بود بشکل و نقد و بویکی نیزند **شمسار** نوعی از هرگز
 بیارسی که بک خوانند و به شیرازی قصید گویند و آن کوچه بود و بزرگ باشد و صاحب جامع گوید ستر بزرگ
 و پیچیده بود و لون طاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطر آن شیراز آنوتیای اکبر گویند و آن دود است

و در او گفته شود انشا الله تعالی و بهترین شیخ تازه سفید املس بود و چون بسوزاند در در و های چشم استعمال کنند و صفت
 سوختن وی چنانست که شیخ را در کل گیرند کل که سر کین با وی سرشته باشند و در تنوری نهند که آتش بافته بود تا بسوزند
 و علامت سوختن وی آن بود که سفید گشته باشد و اگر سفید نگشته باشد دیگر در کل گیرند و آتش بزنند تا تمام سوخته گردد
 و سفید شود بعد از آن بآب صبی کتند و بوسند و خشک کنند و دیگر بار صبی کتند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک است
 و گویند منفعت وی آنست که سفید که در چشم بود را بکشد و تشف و طوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلانی
 تمام بداد و اگر سوخته در چشم کشند تشف طوبه بیشتر کند و تخفیف در روی زیادت بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده
 با بخند تشف بی لایع کند و سنون کردن دندان را جلاد و مسکن و جبهای گرم بود مقدار نیم تا مفر باشد بپاشی
 و معالج در غل بود و بدل وی دود بود **شمسار** و گفته شد **شمسار** فرا سیولست و گفته شد
 انشا الله تعالی **شمسار** سفید است و حبه السودا نیز خوانند و بیارسی شونیز گویند بیکو نریوی آن فربه بود و طبیعت
 آن گرم و خشکست در سیوم قطع بلغم بکند و جلاد و محلول ریاخ نفع بود و در رمای بلغمی کمین شده و در رمای
 صلب چون بکوبند و با کیز کودکان که بالغ نشده باشند بپاشند و ضما کنند بکند از اند و چون ماسر که بر سرشند
 و در آن مضمضه کنند در دندان را سود و در و چون بکوبند و آب ترکند و بر ناف ضما کنند گرم در از را
 بیرون آورد و اگر آب حنظل تر بر سرشند یا هم سائید و بر ناف طلا کنند حب القریح را چون آورد و حکم در آب
 در نیمه بر سرشند و طلا کنند و بپوشی که رمای بیرون آورد و چون صحن کنند بریان کرده و در صره ببندند و دایم بپوشند و کما
 سرد را نافع بود و اگر صحن کنند و با ندری روغن حبه الخضر پامیزند و سه قطره در گوش جلا کنند نافع بود
 حبه سردی و بادی و سده که در گوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت خویسانند و از آن زیت سه
 قطره در بینی جلا کنند یا چهار قطره نکامی را که عطسه بسیار آید سود مند بود و اگر بسوزانند و بار دغی سوسنی یا دغی
 حنا که موم در آن کواخته باشند پامیزند و بوسر کل طلا کنند موی بر داند و روغن دی چون حوط کنند فایح و
 نوره را نافع بود و چون بکوبند و بپزند و بر وز مقدار دوم بآب نیم گرم پاشا مند کنند که سکه بپاوند و اسودند
 بود و چون صحن کنند و با سکنجبین پاشا مند تب ربع را نافع بود و اگر ماسر که بر بینی و بر من طلا کنند سود مند

بود و اگر باطل و آب گرم پاشانند سنگ کرده و شانه بریزانند و چون با غسل در روغن کاه برشند سودمند بود و حبه
 در درج و در کرده و دردی که نفس را نه در زمان اساک خون کند و نیکو بود و در آن ساکن گردانند و چون سحر
 کنند با بول و بر ریشهای سر نهند و به آن دمان کنند ریش را پایی گردانند و موسی بر ویانند و چون در کمال آکنند و در
 ابتداء نزل آب بکشند یا جانی سحوط کنند منع آن بکند و قلع نایل و خیلان و بلع و بر می و جرب ریش شده
 بکند و بر پشانی طلا کردن در در سر کار سردی بود سودمند و سده مصفا بکشاید و چون یکشب در سر کوبید
 و با باد و سحر کشته و به آن سحوط کنند در سر کمن و لغوه زایل کند و اگر دمان خوردن وی کنند چند روز بول و غیر
 و حیض براند و چون با بول و نیشا نهند عسر النفس را نافع بود و چون مقدار دوم از وی آب پاشانند گزندگی را تیارا
 سودمند بود و چون در خانه در دکنند گزندگان بگریزند و نجاصت نهان بگریزد سوداوی را زایل کند و حبس القرح
 بکند از بیرون طلا کردن و چون روغن وی سحوط کنند سودمند بود و فایده و کار از قطع تری و سردی بکند که اگر سفت
 که بر اعضا ظاهر باشد نون آن بگرداند و چون بریان کشته باشد است و بکوبند و بکباب برشند و طلا کنند بر ریش
 در ساق پیدا شود بعد از آن که ریشی بر کشته باشد زایل کند و کمال صحت آورد و چون ضا دکنند در مفاصل را سوز
 بود و چون بخورند حیض براند حکم دیگر زنده و مرده بیرون آر و شیمی پیدا زرد و شریف کوبید و چون هفت دان
 از وی نیشا نون خوبانند کیساعت و سحوط کنند در پنی کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش زرد شده بغایت نافع
 بود و زرد کمال صحت آورد و زایل کند بشده تفتیح سده و کوبند و مضر بود بکرده و صمدی کثیر بود و بدن و صمغ
 زیتون کند و کوبند بسیار خوردن وی کشنده بود و نوعی از وی هست که خنای و فلفلیان آورد و اولی آن بود که قی کنند
 و شیر پاشانند و مداوی وی چون مداوی کسی کنند که گندش خورده باشد **شوا** نوعی از برنجاسف است
 و آنرا مسک الحن خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست و در حقیقتهای تیز کشته سودمند بود و حبه عرق النساء و جامع
 نفعال هر دو از بهر آنکه مصلی افلاطون غلیظ لزوج بود **شوخ** خوشه از زیت **شویلا** برنجاسف است
 و گفته شد **شوع** درختی است و صفت آن و حب آن گفته شد **شومب** بر خیر است و هیل بود مال و با
 نیز کوبند و آن قاقق صفار است و گفته شد **شوک** **لورا** حیث مشط انواع است و بیونانی وینا فوس کوبند

و گفته **شوکة اللحم** عکوبست و گفته شود افتاده **شوکة العلك** اشخیص است و گفته شد **شوکة عربیه**
 شکاماست و گفته **شوکة قبطیه** قرط است و گفته شود افتاده **شوکة شهبایینوت** است
 و گفته شود **شوکة منبیه** حنین کوبید طباق است و گفته شود و طباق خارناک نیست که آنرا شوک خوانند **شوکة**
یضا باد آورد است و گفته شد **شوکة مضربه** شوک قبطیه است و گفته شد **شوکرا** جعظوطه کوبند
 و بیونانی فویشون و میقویون و باریقون و طفسیقویون نیز کوبند و آن طما است و کوبند تخم بخر رومی است
 و دیسورید و س کوبید ساق وی مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند ورق خیازنه و کل وی سفید بود
 و تخم وی مانند اینسون رومی بود اما سفید تر بود و در فسی کوبید و ورق آن مانند ورق پیروج زردی بقی
 بود و تخم آن باریک بود و تخم آن مانند ناخواه بود بشکل بلغم و لعابی کشته باشد و سولف کوبید آن تخم کوی
 است چارسی دورس کوبند و بهترین آن یزدی بود که از ولایت یزد از قفت خیزد و آنرا دورس تفتیح خوانند
 و تخم آن شوکر است و طبیعت آن سرد و خشکست در سیوم تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره وی بکشد پیش
 از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا خشک شود بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه و در شیافنا
 حبه در دجتم استعمال کنند و چون ضا دکنند بر جمره و غله ساکن گردانند و اگر نبات وی تخمان بادری بکوبند
 و برانشین ضا دکنند نافع بود حبه کثرة احتلام و اگر ضا دکنند بر قضیب سخی در وی بکند و چون بر پستان
 دختران بکوبند ضا دکنند که بزرگ شود و اگر بر پستان شیر دار ضا دکنند قطع شیر بکند و اگر بر موضع زنا ریا
 بر موضع که موی سترده بود طلا کنند منع موی رستی بکند و اگر بر خصیه کوبند دکان ضا دکنند که بزرگ
 شود و اگر کسی بخود علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد تا جایی که هیچ ندیند و فو
 آورد و اعضای وی سست شود و در آن کار تشنج اعصاب آورد و خنای از تنگی که در قصبه شش پیدا کرد و در جره
 بسبب بیا و مضرت وی بیشتر مضرت بدل رسد تا جایی که بکشد و مداوی بقی بعد از آن شراب صرف
 کنند بس فلفل و شیر طرما **افستین** و **خلف** و چند بکستو با سداب و شراب و قردانا و میوه و فلفل
 و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و هلینث با روغن و مداوی نیز بزیون کنند و اگر از تخم
 وی اندکی در شراب کشته بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن بزرگ است و این سولف کوبید و از بزرگ

در خوردن و زبانی ندارد این را **اشودانین** سودانیات است و گفته شد و غلا اندک و مدد کبوس و کبر
بود **شد** **بزرگ** القنب است و آن بری بود و بستنی بود و در باقی ف گفته شود **الثالث** **شیخ** غصاب
خوانند بر باری بری و سونالی پسندون خوانند و آن انوکست بتری آن صاحب مناج کوبید هندلیت یا بحری
و مولف کوبید چند آنکه امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در خطه آبله می زند در اطلیه و هندی آبله
میزند پس محقق شد که عده وی زیادت از هندی است و این نوع نیکوتر است بدو درجه یکی آنکه تازه بود دوم
آنکه مقرر بود فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در آخر درجه دوم و هالینوس کوبید که بود در درجه
چهارم و شیخ الریشی کوبید بر بقی سفید و برص و جوب و نقش بر که طلا کردن بغایت نافع بود و چون پاشانند
در مفضل را سود و بر سپرز طلا کردن بکند از اند و ورق وی چون نیک بکوبند و **شیخ** **راشی** بر ورق النسا
ضماد کنند و دانه ساعی را بکنند سودمند بود و بر سپرز نماندن نافع بود و جوب ریخته شده را مالیدن بغایت
مفید بود و چون از خود پیازند در دندان سکنی گرداند و مولف کوبید از خواص وی آنست که اگر در دندان
کند سیخ در کف دست مخالف نهد و در شیب روی نهند در دندان سکنی کرده اند و مولف کوبید مجربست و جبهه
نوبا با سر که کفن طلا کردن بغایت نافع بود و جوب و مقدار استعمال از وی یک ماس بود و کوبید مغز بوش و مصلح
ان مصلح بود و بدل آن فوه و کوبید بدل آن **شیخ** **کینه** **منقعه** **شیخ** **پارسی** در غلنه کوبید بهترین آن از منی بود
و آن در غلنه ترکی خوانند و شیخ جیلی را اقلیون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم
و کوبید گرمست در دوم و خشکست در اول و محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود و در قبض فستقین
و چون بسوزانند و خاکستر بار و غنی با دام بود از القنب طلا کنند نافع بود و منع آنکه بکند و عسر النفس سودد
و کرمهای و حب القرم را بکشد و بول و حیض براند و جبهه کزندی عقرب و ریتلا و زهره سودمند بود مقدار دو ک
چون بسوزانند و بر ریشی که کوناه باشد یا بر موضع ریس که خسته باشد طلا کنند موی بر ویانند و وی مضر بود
با عصاب و مصلح بود و **منقعه** را زبانی دارد و مصلح وی ترمس بود و کوبید مصلح وی شراب ریاس بود
یا شراب اترج و بدل آن در قاتلات و دود رنگ کابی بود و در عملهای دیگر غیر از منی بدل وی کنند **مصلح**
شیخ **زوان** است و بهترین وی آنست که او را در فریب بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و کوبید در اول

و کوبید

و کوبید در دوم و وی لطیف و محلل باشد و جلاتی نام دارد و با کوبید بر بقی طلا کردن سودد و محلل و درم خیار
بود بایز رنگان و با سر کین کبوتر بر وی نهند سوراخ کند و با کندم بر قوبا و ریشها زود و گردن نافع بود و بخور
کردن بدان آبتنی را یاری دهد خاصه چون با سونق و حوز و غوان و کندر بود و چون بکوبند و بر شند و عصب
نهند که سبلی یا خار باشد پیرون آورده و وی مسک و مسد بود و بیشتر از شلک خوانند و اگر در میان کندم بود
آن مان بغایت سرد و سکر آورد و بدل آن خند قوی بود و اگر شراب خویاستند و پاشانند بغایت منوم
بود و مستی و خواب گران آورد و در غنی و از جبهه قوبا از و غنی کندم نیکوتر بود و چون بر صد غلی مالند خواب
معتدل آورد و رازی کوبید بدل آن فوه است و این مولف کوبید ششم در میان کندم آن وقت بسیار شود که کندم بتا
خواهد شد **شیخ** **دهن** الحلق است پیارسی روغن کفید خوانند و شیریه کوبید و طبیعت وی گرم و تر
بود سود باشد جبهه شقاق و خشوئه سوداوی خوردن و طلا کردن و چون مورد در وی پزند موی را نگاه
دارد و قوه دهد و خوردن وی با آب میوز که دمای و بلغمی را بیل کند و ضیق النفس نافع بود و معدل
طبیعت بود و سوم با نافع بود و خشوئه خلق و سرفه را سودد و سهو که طبعی از بیل کند چون در طبع کند
و در وی خلط بود و معده را بد بود و مری وی بود و اگر خوانند که غلط وی مذک بود مصلح وی آن بود که بریان
کند و بعضی کوبید سوداوی را **شیخ** **نفع** **نند** **شبهه** **العجوز** **اشنه** است و گفته شد **شیان** دم الاخوین
است و گفته شد **شیرزق** و شیرزج نیز کوبید صاحب جامع کوبید سر کین خفانش است و کوبید بول از جوب
منعاج کوبید بول دست و کوبید شیر **است** و مولف کوبید آنچه محققست شیر خفانش است که هیچ مرغ نیزند
الاخفانش و شیر مرغ که مردمان با فواه کوبید شیرزق است و این مولف کوبید مرغی هست و او را هم خفانش
خوانند مقدار کوسفندی و در بستان دارد و دو گوش و دهنی و دندان دارد و از بستان وی شیر آید و در
بگلزار اشیر دهد و آن شیر را شیرزق خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست بغایت گرم منفعت وی آنست
که سکر منکد بریزاند و ناخنه و سفیدی که در جفم بود چون در جفم کشند زایل کند **شیخ** **خشی** **شش** است
و گفته شد **شیرزق** **شونیز** است و گفته شد **شیخ** **جسته** **فلفل** سیاه است و گفته شود **الثالث** **شیخ** **الحجر**
همیوان دریا نیست که سر و پنی وی مانند کوساله بود و کوبید روز شنبه البهه از دریا بیرون نه آید

شیاف خود پودش در بندست و گفته شد **شیر آبلج** چون در شیر خویاسته شیر آبلج خواسته و فیض وی
کمتر از آبلج بود و نیکوتر آن بود که چند روز در شیر بود و طبیعت آن سرد خشک بود در سیوم و گویند کرم در تر بود
بلغ لایح پاک کند و قوه شهوت بدید و قطع فی بکند و آب رفتن از دهن باز دارد و حرارت خور از ایشانند و مقدار
مستعمل از وی یک ماه بود و گویند مغز بود بشانه و صیقل وی شیر تازه و غسل بود **شیر از** پیارس بکمال خوانند
شیر خنثی خنثیست زرد رنگ که از مندهستان می آورند و طبیعت آن گرم و خشکست و مسهل حره سودا
بود و بلغ و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و بادهای فاسد و شربتی از وی دانگی تا نیم بود **شیر خشک**
پیارس شیر خشک گویند و طبیعت وی گرم بود با غلبه از فعل و قوی بود از ترنجبین و مانده وی و بهترین وی
آن بود که شفاف بود مانند ضم **باب الصاد**
صابون کرم و خشکست در چهارم و مرقع اعضا بود محکم و قوی را بکشد و مسهل خلط خام بود چون شبانه
از وی بخورد بر گیرند و روح را انفعیل مید و شریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند و خراز و قویا را بدان بماند
محکم را بیل کند و اگر با بچه از آنک پیامیزند و دوا جام بماند که در جرب ریش شده را نافع بود و اگر با بچه از آنک پیامیزند
و بر زانو طلا کنند و در زانو را ساکن گردانند و اگر بر بخش طلا کنند و در زانو را بیل گردانند و چون بچو شانه بار و غش کل و
بر ریش سر کوهانی طلا کنند بر ریشهای شمه به و هفت روز را کنند بعد از آن بآب گرم بشویند هیچ بهتر ازین نبود
و چون دوم از وی با بچه از آن سلیقون که آن زنجفر محرق است و بچند آن نوره آب دیده بر ریش خضاب کنند در
حمام بعد از آنکه شسته باشند پاک و نیم ساعت صبر کنند موی سیاه گردانند و تخیر تمام پیدا کنند و شریف گوید نجابت
محبست و اگر سر را به آن بشویند و حمام شیش کشند و سر را پاک گردانند از سیوم و گویند اگر بادویه بشویند که در بخش
و بقی مناسب بود فعل وی زیادت کرد و لایق و غش را بیل کند و چون بر او رام بلغی و تخوار نفع نهند نه با یا
ادویه که موافق بود نفع دهد و بکند از آن و چون بشویند بادویه بکشایند و رام بود مانند حرف و سر کبی که تورو
اصل قشالط الحار فضل وی قوی گردانند و گویند سر را چون بدان بشویند موی را حیده گردانند و بر سر را اجتهاد طهر
بکشاید و آب وی اگر بخورند کشنده بود و نزدیک بخوردن نوره بود و دوا وی وی بقی بآب گرم کتد و در غش
کچد بعد از آن آب کوشت از مرغ بر و غش با دوا **صابون اتفاق** شجره ای مالک است و گفته شد **صاب**

کرم

گویند قشالط الحار است و گویند تحقیق نوعی از سیتو عانت **این** مولف گوید بزبان افغانان تغای را صاب خوانند نه
صاده لوف الصغیر است و گفته شود انشاده **صاحب** جوز است و گفته شد **صبار** طره اندی است گفته شد
صبی گویند عصاره سنا است و گویند عصاره زرد رنگست طبیعت آن سرد است نفوس کم را
نافع بود **صبر سه** نوعست اسقوطی و عربی و کجانی بهترین آن اسقوطیست و سقوط جزیره است
نزدیک یمن و آن جزیره جبل فرسنگ است و اهال آن جزیره بدبیتان اند و ساحر آن محکم و اصل ایشان از یونان
است **صبر از** از زمین یونان بدان جزیره فرستاده است ساختن صبر و زتان ایشان مجموع ساحره اند باشند
تا کجی که اگر خضی با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل وی در ضمیر خود دارد و قدح بر آب پیش خود
بهند و آغاز بگویند تا زمانی که نقطه در میان قدح پیدا شود بعد از آن قدح بر هر کس خود دل و شش شود آن
شخص در حال میرد و چون شمش بکشد میگویند هیچ در شکم وی نبود بدین حد مبالغه میکنند در سالی ایشان و نیکو
ترین صبر سقوطی بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند جگر بود و براق بود نزدیک بضع عربی و چون
در دست مانند زود خرد شود و بطون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن کوسفند آید و قطعا سنگ ریزه در وی
نبود و نوع را عدلی خوانند و عینی گویند و وی میانه بود و کجانی بد بود و از اضمح بر دگی گویند و طبیعت صبر کرم و خشک
بود در دوم و گویند کرمی وی در اول بود و در سیوم و هالنوس کرم خشکی وی در سیوم بود و کرم در اول حبه معده
از بیم دوا می سودمند تر بود در ریشهای که مشکل نیک شود خاصه در آن که در جهرن بآب بکند و طلا کنند و تخمین سودمند بود
حبه و ریشهای که درد مان و بینی و چشمهای حادث شود و فی الجمله خواصی است که منع ماده بکند و اگر جمع شده باشد بکند از آن
و مسخن معده بود و بایغ آن و بادا بشکند و مسهل صفا بود و در طوبت و بلغ از سر مخلص جذب کند و سه جگر کشاید و با
دود آنکه مغز بود بیک در این چشم و بآن و در د و سوزش آن را بیل کند و در طوبه آن خشک گردانند و سودمند بود حبه ابتدا از
آب و سر و معده و مجموع بد را از فضول جمع شده باشد پاک گردانند و دهنی هادی کند و جینش بی حسن گویند نشاید که هر
در سر ما سرد و کرم مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که اگر در سرمای سرد مستعمل کنند مغز بود و مقلد باشد که
اسمال دمای آورد از بکد که خرقه و قوی پیرامون مقعد بود پس خواه آن بکشاید و خون روانه کرد و صبر لای کوب
و غرض آورد وی را طبقات معده یک دود در زبانی مانده و سقوطی ضد آن بود و چون بیاض مانند بخار را لطیف

از متصله عد شود و برود ماغ و فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و بخاری که از معده متعاده شود بر قوه با صبره
 به این سبب که متعاده شود بر از وی جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند و در کوشش جفج زبانت
 کند و بدین سببست که صبر در ایاریجات و معاجین میکنند و صبر چون نشسته باشد زیادت اسهال کند و خون مغسول
 کنند قوه دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون آید و صفت شستن و صیحات حاجت جانی آورده است که
 بکیر نه صبر سقوطی یکی رطل و سحی کشته و به بخلی ضیق نهند و به نزد بعد از آن افستین ربع رطل و از ادویه ایاریجات
 و حبیبان و دار صینی و سلیمه و عود بلسان و سنبل و سارون از هر یکی سه م این دار و در رطل آب شیرین به پزند
 تا بقیه از آید و در کوبند و در دست مالند و صافی کنند و صبر کوفته و بخت در ماون کشته و آن آب در آن ریزند و بشویند
 و در ظرفی کشته تا آن آب از صافی شود دیگر باره در ماون کشته و در بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاکستر
 کرد بعد از آن آب از وی بریزند و صبر باقی ماند پس سه م زعفران با و به پزند و بر دارد و بوقت حاجت استعمال کنند
 و مقدار شربت از وی یکدم نادر و در صبر و چون کمن شود سیاه گردد و شسته و بی زاشسته زود تر ضعیف گردد
 و کوبند و صبر سقوطی بود و صابون بود و صبر سقوطی از وی مغز و مایه پنجم نادر بود آب گرم سسلی
 بلغم و صبر بود و اگر ابدویه بود شربت از دو دانگ تا نیم بود و مغز بود و بعد از آن بکثیر کنند و مغز بود و بکسر و معده
 و صبر آن مصلحتی و دوری کلسر و مقل بود و منصوره کوبید شربت از وی از یک مایه تا دو مایه شاید و نفع سخانی
 سیاه بود و صبر شربت است که در نهایت مغز بود و بعد از آن بکثیر کنند و در دهان سبب است و مقعد عصبی است و فراخ می رود
 و خشک بود چون بر آن بکشد و شگافه خشک مغز بود و صبر و شریف کوبید چون آب کشته تا سحی کشته و طلا کنند چند بخت
 بر بر اسیر که از مقعد کشته باشد بنید از و کوبید بیکو ترین معالجه این رحمت بود و باید که چون بنید از و دروغن که در ظرفی
اسیر یا قلعی حل کرده باشد یا لند از بی آن و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بخی و کوش طلا کنند زایل کند و چون
 بر که حل کنند و بر هر که و شربت طلا کنند بکوبد و بدل صبر بوزن آن حفض باشد در نفع معده بوزن آن افستین کوبند و بوزن
 آن حفض و افستین بود و این مؤلف کوبید علی بن عیسی آورد که صبر سقوطی خوردن را شاید و در طلا استعمال نکند و از صبر
 طلا صبر علی نگاه دارند و خوردن را شاید **صحنه** بهار سی ماهیاب کوبند و طبیعت آن گرم خشک بود و در دوم و کوبند
 گرم بود در اول و خشک بود در دوم و از آن از مایه ای از آنکه آنرا مایه باشند در کسر صبر شیراز و غلطی به از وی مصلحتی

و نشف و طوبیت معده بکند و وجع درک بلغمی را نافع بود و کند و کار نفا و مقده بود زایل کند و قطع بلغم و جرب
 و عک آورده و تشنگی و صداع و صلی و کاه بود **صدف** بهترین آن سفید باشد که در آب شیرین بود و طبیعت آن سرد
 خشک بود و صدف فیروشی صدف فرور ناسوخته نشاید که استعمال کنند از این که بغایت صلب بود چون بریزند
 قوه وی در غایت تخفیف بود و اولی آن بود که بغایت سخت کشته و این بانی عام است هر چیزی که جوهر وی مجری بود
 پس چون آنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از این که تخفیف بود بغیر از آن و چون با صبر که بر شست و سی
 یا بیشتر نافع بود جهت جراحتهای متعفن خبیث که گوشت صدف بر وی چون سحی کشته و طلا کنند بدتر از خشک کردن با قوه
 و صدف جذب سیاه و عظام بکند و مسکن وجع نفوس مفاصل بود چون ضما کنند و چون با صبر که سحی کشته قطع رطوبت
 بکند و وی مسکن وجع معده بود و چون بپزد ضما کنند و در طلا کنند تا خوردن را کند و چون زدن بخورد بر کبر حیض براند
 و گوشت وی سودمند بود جهت گرمی مسک یوانه و مر و صدف کوبید شکم براند و در آن بخورد و در احتیاج و در
 را سودمند بود و شیشه بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل و جلازدن و در کلهای چشم استعمال کنند در چشم چشم
 را نافع بود و غلظت اجفان زایل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه بر کنند و شیشه نرود
 سوختگی آتش را سود دارد و در دل را نافع بود و مقدار استعمال از وی یک مایه بود و از آب وی سه م و صدف
 سوخته بلغم زایل کند و بشمار پاک گرداند و سحی کوبید خوردن وی مضرت نماند و صبر وی عمل بود و بدل
 وی و در **صدف** نوعی از صدف است که در سال در مایه قلم بسیار باشد و در کجای نیز می باشد
 چون در شیب خود و در کشته با صبر را سود دارد و بنید از و چون بسوزانند و بعد از آنکه قطع نایل کنند و تو
 تر فر را سود دارد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود و از وی طبقات داشته باشد و بوی وی کوبید بود و لون وی
 زعفرانی بود که بسیاری از آن در قلم بر کوبید بود **صدف** زعفران اخید است و گفته شد **صدف**
الحیدی شجره الطل است و گفته شد **صدف** شکر است و گفته شد **صدف** صمغ است و گفته شد و انشاه
 تعالی **صدف** بادروج است و گفته شد **صدف** زیز کوبید و آن حیوانیت کوبید مانند حل که کوبید
 که بیش از آنکه و بشیر از وی جراد سک خوانند و دیقورید و مس کوبید چون بر مایه کشته و بخورد و در شانه
 را سود دارد و جالینوس کوبید بعد از آنکه خشک کنند که قوی کشته باشد بکعبه بایکد از لفل بخورد و شربت

شباقات کشته و ششانی چمن زیادت کمنه صمغ الحاروت حلیث است و گفته شد صمغ اللامینا نیکوترین آن
 بود که صافی باشد و بر خنای میل بود و در غایت حده و حرارت و تلخی بود و مولف گوید از انبشیرازی او و کف
 و از حدود شباقه خیزد و در هیچ جای دیگر نبوده و ملطف بود و جهت بادای غلیظ که معده و نفاذ بود و سودمند بود
 و ملخی که در معده بود و لطیف گرداند و بگذارد و در قوه کوفته مانند حلیث بود و مولف گوید جهت درد دندان به
 استعمال کردن مقدار نیم م نافع بود و اگر سبب آن نفخ بود صمغ الهند است در سیوم و خشکت در دوزخ باد که را
 بشکند و در معای صلب بگذارد و در ریش خشم را نافع بود و چون بر آن افتد و خنای که در حلق و شیب بخل بود
 بگذارد و جو مقدار دانگی سوط کنند و بدل آن دو وزن آن حلیث است صمغ الخطی سرد و تر بود و خشکی ساکن
 گرداند و شکم ببرد و نفع بود جهت موه صمغ اونی صمغ الجوز الرومی که با است و گفته شود صمغ الطرثوث
 اشتیاق است و گفته شد در باب الف صمغ القناد کثیر است و گفته شود صمغ السداب البری نافع است و گفته شد
 صمغ الکاشری کوبیده نیکوترین صمغ احر و آن بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و در دشت و
 ریشهای آنرا سود دارد و مقدار مستعمل از وی دو مال بود و کوبیده بسیار و معجاری کل را می بود صمغ البطم
 خلک است چهارمی بناست کوبیده و بشیرازی کند کوبیده و طبیعت آن گرم باشد و محلول و ملطف بود و در خور
 و طبیعت نزدیک به صمغ که بود صمغ السرد گرم و خشکت و در قوه مانند صمغ سد اب و صمغ صندل و چون بر
 سوط کنند و بابت دماغ را پاک گرداند و چون بر ریشهای اسرافتند با کله از این کند و جمع ریشهای اعضا این
 سیل صمغ الصنوبر را تیغ است و گفته شد صمغ الحارشف کنگرزد خوانند و بشیرازی کنگری کوبیده و آن
 تراب القی بود و در باب کافه کنگرزد گفته شود انشا الله تعالی صمغ الزیتون اصل مرکب است و گفته شد
 و صمغ بری دی از ادویه قنانه بود و چون در خشم کشند شکوری و مارکی چشم را پاک کنند و بول و حیض برانند چون بر
 دندان خود نهاده نهند در داسکن گرداند و چون ریش شده را سود دهد و یک پندارد و بدل آن عصاره طریاق
 است و کوبیده بدل آن شونیز است صمغ البلاط صاحب جامع گوید یونانی کینوفون خوانند و معنی آن پیارسی
 از سنگ ساخته آن چیز است که از رخام و سنگ می سازند و صاحب جمیع گوید سی بود و مرکب بود از خام و کرب
 بود از صبر و حر و خون سیاه و شان و عک و انزروت و صمغ علی از هر یک جزوی و اصل جهان و ذی از هر یک

مضر بود

نیم جز که گفته و پنجه بلین صمغ عربی بر شند و بدیواری که یکج صمغ کزده باشند زنده و مانند ما خشک گردد و
 و هر چند که کهن تر گردد نیکوتر بود و وی محقق بود و جراحتهار نافع بود و منع خون و ریم بکند و ریشهای تراشه
 بصلای آورد صندل البیض نیکوترین آن معاصر بود و زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود و در سیوم و
 خشک بود در دوزخ و صاحب جمیع گوید سرد بود در آخر دوزخ و خشک بود در سیوم در سرد و خفقا تر که عک
 شود از ریشهای حاده و مژه صمغ او جگر گرم و محرومی غلیظ را بغایت سود دهد و صمغ معده را نافع بود و چون
 با آب لایه کشند و به کلاب و اندکی کافور بر شند و بر پشانی طلائه کنند در سردی که از حرارت بود ساکن گرداند و چون
 در حام با نوره در خود مالند بوی آن را بیل کنند و چون با آب غلب یا آب جی العالم یا آب طحلب بر شند
 و بر پیش کرم طلائه کنند سود دهد و در کرم عین سببی و مفرج و مقوی قلب بود و چون محلول کنند اندک
 حرارتی در وی پیدا شود و بختان که در طحس و اگر خلط کنند با ادویه جهت معده و جگر و سردی آن سود دهد
 و مضر بود با از دوزخ آن جلابیات است و بدل آن است و این مولف گوید درخت صندل را تلخی باشد مانند
 عدس و صندل معاصر بهترین صندل بود و آن زرد بود و کران وزن و جریسوزم بودن و خوشبوی بود
 و آن از زمین در آورند و بعد از آن صندل حوری است و آن یارنی بزرگ ستبر بود و سفید و بر خنای آمیخته باشد
 و بسودن درشت بود و پس از حوری بگیری و جو باین صندل بار یکتر بود و آسان شکن تر و زردی زنده پس
 از بگیری و افوایه و این صندل بار یک خوب بود و سرد و سفید و آن صندل بدترین انواع صندل است و بعد از آن
 فوایه و این صندل دیگر صندل سرخ است که آنرا لوی بود و آنرا عتری کوبیده و آن صندل در طلاء الجار دارند و
 آنها را آن تر است و قصه بهترین انواع صندل آن بود که زرد و سخت و کران سنگ کوس او را بر غفران بیالوده اند
 که بوی آن بجا خوشبوی بود و همه انواع صندل از سفال زنج آردند صندل احمر سرد و خشکت
 در دوزخ و کوبیده سرد تر است از سفید و کوبیده سفید سرد تر از سرخ لیکن سرخ خشکتر است از سفید محلول
 او را کرم بود و منع ماده بکند و بر حره طلاء کردن نافع بود و در سردی را عطر مناسب بود و شریف گوید
 چون سخن کشند و بار و غن زینق پیا میزند و بر اعف مانند تب و زردی را بیل کند و بگویند صندل سرخ
 بغایت سرد تر از صندلها بود و بدل آن فوخل است صنوبر بشیرازی کاج کوبیده و صفت حب آن در کاب

در قدح گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه گزیده باشد و پاشانند هیچ زحمت بوی نبرد و صاحب
جامع که صاحب جوزده است گوید که پوست پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و بازیت سختی کنند و تخت
در درجده مالند از نوبه از وی زایل شود و صاحب جوامع اللغات گوید اگر موسی که پیرامون دبر وی حوله خضیه
انچه نرود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کنند و اگر از صنفه ماده بود بکیرد و بگوید سخن کند بربیت
و طلا کند بر دبر مردی که زحمت نداشته باشد انبه بروی غالب شود و این از خواص است و گویند که غایب حیوان
بود و از بر آن میگویند که هر حیوان هم جنس وی که بروی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده
است که وی سالی نر و سال ماده می باشد و سبب است که در شیب دنب وی خف باشد که با ندام نرین و ماده رسیده
باشد و شب شکافه کرد و وی موافق هر کوشش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی است
که سگ در بالای استاده باشد در مقابل و سایه سگ بر زمین افتاده باشد گفتار در شیب سایه سگ رود و جانچه سایه
در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا شیب اندازد و گفتار ویران خورد و اگر زهره وی در چشمی کشند که موی داشته
باشد زمانی که برگشته باشند دیگر نر وید و گفتار در شیب هیچ حیوان با وی بر نیاید و این مولف گوید و از تباخج خوک
و کرک است چون بادم طر یاید زانکه **ضرب** عضایه است و عضایه گویند و وی نزدیک است بود
بپارس سوسمار خوانند سر کین وی بر کلف و شش طل کنند زایل کند و سفیدی که در جفم بود ببرد
ضجاج بکبر ضاد اسم صمغ درختیست مانند درخت بان و نبات وی در کوه قهوان از زمین عمان باشد
و آن صمغ سفید بود که چون جامه بدان بشوید پاک گرداند بکنز از صابون و دانه دارد مانند تخم مور و سیاه
و زباز بکزد و ضجاج بفتح ضاد اسم هر درخت است که دودام و پرا بونید مانند خروع و قنب و الب **ضرو**
درختیست در کوستان مین مانند درخت بلوط بزرگ الا از وی نیکوتر بود و ورق وی چون بپزند و صافی
کنند و بار دیگر بر آتش نهند و به پزند تا نزدیک انعقاد بعد از آن بردارند و استعمال کنند چته خشونه مسینه
و سرفه که از سردی بود و در دمان و کوفت قلع را ساکن کند در حال و صمغ وی می آورند بکجه و قوه مانند لادن بود
و در بویای خوش زمان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دم و تر بود
در اول و گویند خشکست در اول و بعضی گویند مکام ورق شجر ضره است و گویند مکام طای است یعنی پوست شجر

و بعضی گویند صمغ ضره است معروفست بمکام و طبیعت آن گرمست در درجه دوم خشکست در اول و مختل و جذاب
بودار عقی بدن و اسحق بن سلیمان گوید از خاصیت روغن حب وی آنست که ریح بلغمی را زایل کند و رازی گوید
ضره جبه دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت نیکویی بود و سودمند و شریف گوید و روغن بسیار از حب وی پیاده
آید و منفعت وی آنست که باد های بشکند و معض را نیکو بود و چون پاشانند یا بالند از آن روغن در خود و
محلل و محفف بود و چون ورق وی بار و روغن بپزند و در کوشش جگانه در کوشش را نافع بود و چون آب بپزند
و بطیخ آن مضغه کنند بن دندان محکم گرداند و بلغم زایل کند و چون ورق وی تازه و تر بچکان بسوزانند تا خاکستر
گردد و با آب بپزند نیکو و بعد از آن صافی کنند و پاشانند مقدار سی درم در خاصه رازی را زایل کند و فم حب وی
جته احتقان نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود خاصه جراحت خسته کوه کان و اسحق بن عمر ان گوید بدل وی
ضره اندلس است و این مولف گوید آنچه آنجکه می آورند از ادب ضره خوانند بوی دمان را در حال نباشد چون
در دمان گیرند و بعضی گویند ضره درخت جبه اخضر است **ضرب** صاحب منبلی گوید عسل است و صاحب
جامع گوید از قول شریف که آن حیوانیت بخت امدان و پرا شیم خوانند و بقلی دیگر دلدل و آن نوع از قنفذ
بزرگ است و خار دراز دارد و مانند تیر می اندازد و چون خواهد که بپزند از دو اگر بر اعضای آدمی آید و بخورد شود
و گوشت وی گرم و خشک بود و وی مقدار کمی کوهک بود و گوشت وی چون بخورند نفوس را نافع بود و بجهت
خون وی بر قد مین ضما دکنند و در اندام مالیدن جگر زایل کند و کلف را جلا دهد **ضرب** بحرین پستان
آن بود که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشکست و اولی
آن بود که با ناویه خورند تا زود از صغده بگذرد و شریف گوید زن شیر دار که شیر وی اندک بود و چون بخورد شیر
زیادت گردد **ضرب** اسطوخودوس است و گفته شد **ضرب** نباتیست که در ساحل دریایا باشد و طبیعت
وی گرم و خشکست چون آب بپزند و در آن نشینند در معال را عظیم نیکو بود و چون خشک بود و بدان بخورند
زکام را زایل کند و بجهت چون خشک بود در حمام بدان بزنند و نیکو و جگر تر را سودمند بود و اینی مو
گویند ضرب نباتیست که چون ستود بخورد هرگز فریاد نشود **ضرب** الکلبه اسمی یعنی لای است درختی را که در
کوستان مکه بود و آن زقوم است و درخت آن بشکل درخت صبر بود اما وی مجموع سفید بود **ضرب** العجور

حک است و مد خاکفته شد **ضعف** پس قیلا غفار است و گفته شود و نباتی دیگر است که ساقی است و می مانند
 هلیون بود آنرا نیز ضعیفوس گویند **ضعفوس** خضف است و گفته شد **ضعفایر الحن** گویند بر سیاه است
 و گفته شد **ضعف** چهارسی غوک خوانند و وزغ خوانند و بشیرازی یک گویند و **پونانی** مطرا خوانند و گوشت
 آنکه نری بود چون بازیت و نک نیزند نافع بود جهت کزندی جانوران و با وزهر جذام و مجمع کزندگان بود و حرق
پودای جوی بدان نوع پیزند و با موم و روغن کل موم و روغن سازند موافق بود جهت مرضهای مرمن که از اثر شپشها
 عارض شده باشد و در تنهایی کشته باشد و چون در خاکستری بر موی که خون روان بود یا رطوبت افتاد
 پیزند و چون بازفت تر پیازند و بر دار النعلب مالند زایل کند گویند چون یک سبز چون بر موضع موی زیادت
 که در چشم بود بیکجا نهد بعد از آنکه موی بر کنده باشد دیگر بر زوید و جوی با آب و سرکه پیزند و بدان مضمضه کنند در ده
 دندان را نافع بود و جوی ویرا مضمضه کنند و بر کزندی عقرب و مار نهند نافع بود و چون بر دندان نندی در پیچند
 و بر وی کشند بود و چون چهار پای در میان علف ویرا بکوزد دندانهای وی پیچند و گوشت وی کزندی جانوران را
 نافع بود و در خواص آورده اند که زبان دی چون بر نافع خفته نهند هر چه کرده باشد بگوید بی آنکه او را خبر بود و
 خون وی با خایه مور و قدری نوشادر خون بر موضعی که موی سزده باشد طلا کنند دیگر نزد وید و اگر موی بر کشیده
 باشد نیکوتر بود و اسحق گویند شخصی را پیکانی در استخوان روی مانده بود مدتی در از و علاج بسیار کرده بودند و هیچ
 فایده نداشت ضعیف را پوست از سر باز کردند و بر سر احت و پیرامون آن نهادند و بکشاید ز پیکان بدون آنکه
 از سر احت وی در غایت قوه جاذب بود و از زهر آنست که قلع دندان میکند و خوردن وی بدتر است و گرم کند
 و لون تیره گرداند و قذف معنی و اعدا کتد و برترین ضعیفها در آنجا گفته شد سبز است که در پیشه بود یا سرخ که
 در دریا بود و مدادای کسی که آن خورده باشد بقی باب کرم کنند و عسل و نمک آموده وی پاک کرد و بعد از آن در حمام
 رود پس بکشی پس خورد و اسفیداج بادار صینی و نثرایه مثلث و بر نافع بود و هر چه نافع بود جهت استسقا و جلا
جلا و دندانهای وی پیچند و اگر ضعیف زرد خورده باشد قطع ستمه بکند و لوز از تابه کند و غشیان و قی آورد
 شکم در ردول و درم ساقین پدید آید و علاج وی نزدیک بود بعد از آنکه پیش از وی گفته شد و گویند دل و چون بیاورد
 بر کسی که تب غلب داشته باشد نافع بود و ای مولف گوید پی در چون بکند از زنده و بر اعضا مانده در زمستان هیچ ضرر از سر

بوی زنده **ضوهر** حرک خوانند و آن با ذر و ج است و گفته شد **ضوهر** جامع سوزده است که آن ضعیفان
 است و قول صاحب مناجیه معتبر است که آن پید مشک است و آنرا **ابراج** گویند و گفته شد و بدل آن بر هم است یا نه
 بلجه بوزن آن **ضعیفان** ضعیفان نیز گویند و آنرا شامسفر هم شیرازی خوانند و آن **سبز** و **سبز** که مانای بود
 و صاحب جامع گوید قوتی جوی است و سوزده است و طبیعت وی خشک بود در دوزخ و گویند سوزده بود و در علاج
 را نافع بود و خاصه چون کلاب بروی زنده جان که سوخته باشد ضایه کتد و قلع را هم سودمند بود **ده ده**
باب الطاء طالیسفر پونانی دار کیه خوانند و ما فریز خوانند
 و صاحب مناجیه گوید و ورق زیتون هندی بود و آن فشوری هندیت و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است
 اول گفته که بسیار است و دیگر قول ابن حنبل آورده که لسان العاصیه است دیگر گفته که عرق شجره هندیت
 و دیگر گفته که عرق شجره توت که گرم ابریشم بر وی می خورد و این اقوالا خلافت و قول مجوسی آورده است
 که ورق زیتون هندیت و این موافق قول صاحب مناجیه است و صاحب جامع تحقیق نکرده
 اند که چیست مولف گوید پنج زیتو هندیت باقی همه قوطا خلافت و خطا و آن پوستی سطر تر از دار صینی است
 و صلبتر و میل بسیاری زنده و طعم آن بغایت عفش بود و قابض و اندک مطهرتی داشته باشد و حالینوس گوید
 هیچ کوی و سردی در وی نبود و گویند خشکست در سیوم و این طعم آن گوید گرم و خشک بود در دوزخ و مجوسی گوید
 گویند معتدل بود در گرمی و سردی و خشکست در دوزخ و زرب سودمند بود و قره امعا و ترف دم بو اسیر آبگیا
 نافع بود و فایده و لوق بر اسود و مد و معتدل را خورده از وی یک مای بود و چون بر سر که پیزند و بدان مضمضه
 کنند در دندان را نافع بود و قلع اسفید را زایل کند چون آب وی در دهان نگاه دارند و گویند مضر است
 شش و مصحح وی غسل بود و بر بغورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن کوفی بود و نیم وزن آن اهل
 و از وی گوید و اسحق بن عمران می بیند گویند و گویند بدل وی بوزن وی سنبل و نیم وزن آن سادج بود و
 گویند بدل آن مقل و اهل بود متشادی **طاحک** غر ازاد درخت است و گفته شد **طاحوسی**
 مرغیت مشهور و شریف گوید بعد از سه سال تمام بر بار آورده باشد و هر کیسالت بیکار که بر آورد و گوشت
 وی و پیله وی چون با اسفیداج پیزند و بخورند و ورق آن پاشا مند ذات الجنب را نافع بود و چون پیله بکند

و با آب و سداب و غسل بامیزند در دمه و قلع را نافع بود و گوشت و پیله وی محاسنت را قوه و بد و زهره
وی چون لبر که بیا میزند که زدن جانور را ز اسود منده بود و جاسوس کوبید گوشت وی صلب تر و زار شغین و
ورشان و ببط بود و غلیظ تر و در ترهضم شود و این ماسه کوبید گوشت طاوس بر بود مزاج را صاحب
جامع قول صاحب منیا آورده است که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن گرم بود و صفا معده گرم بود که
ماضی وی بقوا بود و اولی آن بود که بعد از گشتن در روز یا سه روز را بکشد و سنگی در پای وی بندند و بیاورند
و بعد از آن ماسه که بپزند و این زهر کوبید اطباء را تقدم مرغا که گوشت ایشان صلب بود یک ساعت پیش بختن کشته اند
و تخم آن پاره و خینه اند و این از بر آن کرده اند که تا زود مهم شود که چون زانی در نیک **کشتن طلق** خیر که در آرد زود
همه آن نیکوتر بود این تخم است و رازی کوبید طعمی که سی در وی بود چون طاوس بپزند رقیق کند و زود
زند و کونید چون بپزند ظرفی که سم در آن بود بشکند و این زهر کوبید اگر مبطون زهره وی با سکنجبین بآب گرم
پاشد شفا یابد و اگر خون وی با انزروت و نمک بامیزند و ریشهای بدتر که ترسند که افکند کرد چون بدان
طلا کشته زایل کند و اگر سرکین وی بر تامل طلا کشته نافع بود و اسفودن وی چون بسوزند و صحن کشته و بر کلف طلا
کشته شفا یابد و اگر بر بر صحن مانند لون بگرداند و این مولف کوبید طاوس مرغی رعنا بود جلوه کری کند و دنبال
بکشاید و چون دایره بر سر خود دارد و بدان نقشهای بدیع بود اما آوازی ناخوش دارد و پای زشت و کونید
طاوس بیست سال بود و در آن مدت بچند رنگ بگردد و هر سال در وقت خزان بر بیندازد و در وقت
آنکه در خزان بر یک پیرون آورند پراورد و شیخ الرئیس کوبید و مکانی که طاوس باشد حشرات و هوام **شمار**
طلق ماهو بدانه است و گفته شود **طاریقه** و مذا است و گفته شد **طالقون** علی بن محمد کوبید طاوس
خاس بود که مدبر کرده باشد و در آن که در آب آسمان خوبانیده باشد بس در وی بکینی تمام دهد قوی بود
و دیگر کوبید آن نوع از مس زرد است و فرق میان وی و انواع مس زردی بود و چون آتش برون آورند
و پیک زنده مددی در وی پیدا شود و زرد کرد و شکسته نکرد تا سرد شود و مرکبات احجار کوبید طاوس
از جنس کجاس است غیر آنکه کونید با دوینای گرم **کوبید** سمیت در وی حداث کند و اگر **طالقون**
منقاشی سازند و موی زیادت که در چشم بود بوی بر کنند دیگر نرودید **خاطره** چون مکرر کنند و اگر کسی قوه داشته

در خانه تاریک رود که قطعا رگشتی در وی نبوده آینه از وی برابر نظر خود دارد و بدان اومان کند و قلع
زایل کند و شفا یابد و اگر طالقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ چهار پای که در آن آب نکرده
و اگر قلابی از وی سازند و در آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد و طبری کوبید طالقون
خاس بود بتوبال کجاس آنچه در زمان رگشتن مرتفع شود نفیبه در موضع سبکه و در بول کا و خوسیا نند و
مولف کوبید اکسیر بیان طالقون را مس رست کونید و کونید در کان مس می رود و این مولف کوبید **حق**
که از طالقون بر بدن آید هرگز بپسندد و اگر از آن بیکانی سازند جراحت او بر هر حیوان که رسد قطعا
التیام نمیدارد **طباشیر** نیکوترین آن سفید سبک بود که زود خور شود و طبیعت سرد و خشک است
در سیوم و کونید در دوم و مسیح و مشقی کوبید سرد است در دوم و خشک است در سیوم و شیخ الرئیس کوبید
القوی بود مانند کل در وی قبضی بود قوه معده بد و قلع را نافع بود و سوختگی تش را سود دهد
و شکم بپزند و ریشهای حاده و تشنگی را سود مند بود و قی که از حره صفا بود بار دارد و گرمی جگر بپزند
و حبه ریشهای و بثره قلع که در دمان کودکان حادث شود سود مند بود چون تنه یا با در وی کل سرخ
بر آن باخند و دندان متحرک را محکم گرداند و شها سون ساختن و بواسیر را سود دهد و درم چشم گرم را
نافع بود و قوه دل بد و غفققان که از حرارت بود ساکن گرداند و توحش و غم را نافع بود و در صحت
ضعف معده و التهاب آن و منع خلعه صفراوی تشنگی را سود دهد و غشی و کرب را نافع بود و مفرج متوی
قلب و در ترش کن از معده تشف کند و قوه اعضای که از حرارت ضعیف شده باشند بد و سرد مزاج را
بر غفران معتدل کند و تنه و تقویت وی بغایت بود **کونید** و در وی باه را مضر بود و اسحق کوبید مضر بود
بشش و مصلح دی کلاب بود و کونید مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره الحیه النیس است و کونید بدل آن
سه وزن آن مفرج تخم خیار زده و چهار وزن آن بزرقطونا و کونید بدل آن نیم وزن آن کافور است و کونید بدل آن
طین مختوم است بوزن آن و بوزن آن عصاره الحیه النیس و کونید بدل آن کاغذ مصری سوخته است **ه**
طبار نوعی از اجزاء است سرخ و بزرگ **طباق** کونید غیر خافت است اما قول اکثر است که فای
است در غین گفته شود **طبقا** نوعی از گندم است اما بار یکتر بود و خشکیش وی یک بلای مرد بود و در

سرد سیر یا گارند و آنرا کاکل خوانند و خراج وی مانند گندم بود لیکن نفاق بود و مان وی گرم بود و نیکو بود و چون
سرد شود بد بود و در پیرامنده بگذرد و اگر از آرد وی صوی سازند سینه را پاک گردانند و سرفه سخت را نافع بود
و بول براند و کرده و مثانه پاک کند اما مغز بود **معدده** و **نفع** و زقره پیدا کند و اگر اسب بخورد هیچ مغزت بوی نرسد
خبا که اگر گندم مغزت میرسد **طبرزد** اسمی پارس می عرب است و اصل آن تبرزد است از بر آنکه صلب
بود نه شست و نه نرم نمک طبرزد از بر آن گویند که صلب بود **طبخ** بطبخ است و گفته شد **طبخ** مور کو جلی
بود و در باب نون در صفت غله گفته شود **طلب** خرد و الضفادع است پیارسی ها خواب یک گویند
و طبیعت آن سرد بود و در سیوم و گویند در دوم و تر بود در دوم و خورن اینند و طلا کردن بر روی کرم و
نقرس کرم و حمزه و درد مفاصل کرم بغایت نافع بود و چون در ریت کهن بچو شانه عصب را نرم گردانند و اگر
ضما و گندم بر قلیه امعا که دکان سودمند بود **طال** نیکوترین سپرز آن بود که از حیوان فری گیرند از بهر
آنکه بدن آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپرز زخوک بود و مع ذلک کمیوس دی بد بود و
طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد و در وی فسیل بود و **طال** از وی متولد شود و وی دیر میفرم
شود بسبب عفو صحت که دارد و ادلی آن بود که بار و غن بسیار و پیه بخته گشته و بر سردی شراب صافی رقیق شود
یا کبر ما بر که **طلی** شوکران است و گفته شد **طخشقون** و طفسیقون نیز گویند و ادلی آن قوسی بود
از بر آنکه او دوا نیست که اهل یار من بیکار از ابوی نه هر آلود گشته و در جنگها بکار برند و حلیت پانه بر
و بست **طروقون** بر طاسیقی است و گفته شد **طرحو** **طال** شعر الحن است و گفته شد **طرسو**
ج نرسون نیز گویند و آن ماهی دریای است و یونانی طریفل خوانند و اهل اندلس مل خوانند و دیستور است
گوید امان خوردن و نکا کردن شکم و تار یکی چشم آورد و چون بشکافند و بر کزندی تین بجوی
و عقرب و عنکبوت نهند شفا یابند **طراش** طراش است و نیز خوانند بشیرازی سل شیرین گویند
سرخ بود و سفید بود بهترین وی سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک
و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک بود و در سیوم قطع خون رفتن بکند از پنی و از مقعد و مجموع اعضا
و شکم بپند و قوی و قوت حاصل شست به **معدده** و **نفع** و زقره پیدا کند و اگر اسب بخورد هیچ مغزت بوی نرسد

و پاشانند استرخا و معده را مفید بود و مقدار ماخو از زی یک می بود و اسحق گوید مغز بود و بصل و
مصلح وی کلنار است و بدل وی نیم وزنی آن تخم بخت مرغ سوخته شسته و چهارد انگه و زنی آن قرط
و شش یک آن عقیص و ده یک آن صمغ عربی **طراخون** بشیرازی ترخنی گویند و نیکوترین آن بستان تازه
بود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم و در وی قوه محذره بود و این ماسویه گوید که گرم و خشک است
در وسط **در سیوم** و گویند سرد است و مجفف رطوبات بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود
و چون بخانند و زمانی نیک در زمان نگاه دارند و چون **کایند** پیش از خوردن و از وی مصلح کریم طعم است
احساس طعم آن نکند بسبب تخم و معده را قوه دهد و در دملق آورد و در خجور هم شوم و قطع
شده باه بکند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بر آنکه منع حرارت بکند و زود بگذارد و هم گند
و تمی گوید آب وی آب رازیانه تر در شراب هندی که از شراب کادی خوانند و کد گویند منع
آبله و حصه بکند و نفیست تر از شربه طوک هند و خراسان بود و خاصه آب طراخون این فعل میکند و
منع احداث علل و بانی بکند **طراخون** **ریغابش** فو کج است جلی و گفته شد و انشا الله تعالی
طریقین منع آن یونانی دو مثانه او اوراق بود و این اسم مسرک است بر چند قوی و آن گفته شد و بر بنا
خصلی اشعلب و آن نیز گفته شد و دیگر برد و آبی که مخصوص است بدین اسم و آن حوامه است و یونانی نام بسیار
دارد و پراسواسن خوانند و بعضی اسفلیطس و بعضی فیتیق و بعضی اسوقیلین و آن نیابت که درازی قد
نوس یکا که بود یا بیشتر و قضبان وی **یک** **بوس** **بوس** مانند از خود در ابتدا بوی سداب کند و با آن بوی قفر
و کل وی قفری بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم مانند قفر الیهود و تخم دی و ورق وی چون با آب
پاشانند نافع بود بشوصه و عطر السول و صرع و ابتداء استفاد در درج و حیض و بول براند و باید که از تخم
وی سم و از ورق چهارم بخورند و ورق وی چون با کجی **پاشانند** سودمند بود جهت کزندی جانوران
و بعضی گویند طبع نبات وی چون با پنجه وی بود و بر موضع کزندی جانوران ریزند و دساکن گردانند و بعضی از
مردمان در تب مثله سه ورق و سه حب از وی با شراب پاشانند و در تب ربع چهار ورق و چهار حب
پاشانند زایل کند و پنجه وی از دویای عاجین بود **طرف** پیارسی درخت که خوانند و آن انواع است

کینوع غرور اگر فایز خوانند و آن اثل هست و غرور احب الاثل خوانند و غرة الطراف نیز خوانند و طبیعت وی
سرد و خشک بود و در وی قبض و تحفیف بود و غرة وی بغایت قابض بود و گویند وی گرم بود و طبع وی چون غلظ
کشد بر شیش بکشد و چون ورق و پنچ و قضبان وی با سیر که یا شراب بپزند سپرز اناج بود و در دوزخ از اسود
دهد بد آن مضیق **طریقون** و ورق وی بآب بپزند و با شراب مخمر و کشته و پاشا مند سپرز را بکند از اند و موافق
زمانی بود که رطوبت از رحم ایشان روانه بود و زمان دراز بر آن گذشته باشد چون در طبع آن نشیند بغایت
نافع بود و خاکستر خوب وی چون زن بخود برگیرد همسنگ کند و قطع رطوبت رحم بکند و خاکستری چون
بر ریشهای ترافتند خشک گرداند و بخاصیت ریشهای که از سوختگی آتش بود نافع بود و دود خان وی
زکام و جدری را بغایت کمال نافع بود و این **طریقون** گویند زنی که بروی جلد ظاهری پس از طبع بیخ وی با
میویز چند نوبت پاشا موز وی زایل کند و گویند بجزیه کردیم زنی دیگر را هم تحت یافت و مفید بود و خورجی
گویند چون دود خان کنند درم سرد را سودمند بود و بیشتر در همان روزی گویند بخور وی سه نوبت با سیر خشک
گرداند و حیرت و شریف گویند چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق و جفیه باشد بپند و غرة
وی کزندی رتیل را سود دهد و دسیقوریدوس گویند بدل غرة الطراف در در وی چشم عقیص کشد **طریقون**
طریقون قطس است و گفته بعد از این انشا الله تعالی **طریقون** شفقین است و گفته **طریقون** طریقون
شقون نیز گویند و آن هندی باری است و گفته شود انشا الله تعالی **طریقون** نوع از ماهی کوچک است که از
طرف آذربایجان می آورند و بهترین وی آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و طبع براند و
اندکی از وی مطلق سود بود و در تنهای ریح و وی مضرب بود بسیار و مصلح وی روغن بسیار بود و
این مؤلف گویند آنرا از لجه دریای قلم گیرند و در آنجا از شاه ماهی خوانند و بشماره **طریقون**
بنایت است که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حار است و رقیق وی و صمغ وی در اول
درجه سیوم بود سنگ کرده بریزند و حیض براند چون یک ماه از وی پاشا مند **طریقون** سیالیوس
است و گفته شد **طریقون** طریقون است و گفته شد **طریقون** طریقون نیز گویند و مسقلن و ادنیان
گویند و آن زرد است و گفته شد **طریقون** طریقون غصن الشوک است و عصفور السباح نیز گویند و صمغ

گویند آن مرغیست بمقدار کجشکی و در بال وی پری زرد بود و نقطه سفید بود بنال وی بود و بر آب نشیند
و در بنال دراز دارد و مدام و دنب وی در حرکت بود و شیرازی و پیرا دمک اکیک گویند و منفعت وی نیست
که سنگ مثانه بریزند و منع آن بکند و در نال کند که دیگر جمع کرده در مثانه و دسیقوریدوس گویند چون از جوف
وی اندکی بخورند سنگ بریزند و در بر صفا عون و طریقون دسیقوریدوس نیز گویند **طریقون** نوعی از سیر است
طریقون بنایت است که در بهار روید کل آن مانند کل خس بود زرد و گرد و بر کل خار داشته باشد و
شیرازی انگور خوانند و آن قرطلم بری بود و گفته شود انشا الله در قاف و منفعت وی آنست که اگر طبع
وی بر کزندی افی ریزند در دساکی کند و اگر عضوی سلیم ریزند همان در دوزخ است و بکند که از کزندی افی
طریقون عدس مقشر است که با سیر که خسته باشد **طریقون** کوکب الارضی خوانند و عرق العروس
و بیومانی اسطر این کوکب و تفسیر آن کوکب الارضی بود و رازی گویند سه نوع است بجزی و عیانی و جبلی و
و علی بن محمد گویند هم سه نوع است عیانی و هندی و اندلسی عیانی نیکوتر بود و تنگ و براق بود و هندی شکل
عیانی بود الاصل وی بکند و اندلسی صیفه وی ستر بود و عافقی گویند آن نوعی از حبسین است و آن معروف
طریقون عرق العروس و اسطر طالیس گویند خاصیت طلق آنست که اگر بآب یا آب آهین و مطر و دهنه
که چیز باشد آن بتوان کوفت بگویند کوفته شود و الا مکر بجز آهاس بشکند و قطعا وی را سختی شوان کرد الا مکر
سنگی چند کوچک با وی اضافه کنند و در فرقه خشن یا موتی بپزند و در آب میچینانند تا جستم وی خرد شود
و بکند از و علی بن محمد گویند حل وی چنان کنند که در فرقه بپزند با سنگی چند کوچک و در آب نیم گرم اندازند
و با هستکی میچینانند تا حل شود و از فرقه بپزند و بعد از آن آفتاب از وی صافی کنند و در آفتاب بپزند
کنند تا خشک گردد پس در بن طرف بماند چون آرد خرد و این مؤلف گویند این عمل را حلب خوانند
اکسیر بایان چنانچه آن طلق که این عمل بدان کرده باشند طلق محلوب خوانند نه طلق محلول اما صفت
حل وی چنانست که بکیر و شیر میش و جمل و زرد آفتاب نم پس نوشا در شب عیانی و عافق را از
هر یک قدری در وی کنند بعد از آن طلق محلوب از میان این اضلاع نهند چنانچه هر یک جزو طلق سه
جزو اضلاع باشد که بعد از سه روز حل گردد و شش الریس گویند خوردن طلق خطر بود و طبیعت وی سرد است

در اول خشک است در دوم و قابض بود خون را بنده با لسان الحمل و درمندی و ذکر و خلیف ازین مجموع
کوشتی که شست بود در ابتدا نافع بود و خون که از سینه آید با لسان الحمل بنده و خون رحم و مقعد بنده و
خون مغول کشته و با لسان الحمل با شامند و طلا کردن و مسطار یا نافع بود و غافقی کوبیده و بیهوش
که بر اعضای مجزومان پیدا کرد پاک کند و از ایل کند و صاحب مناج کوبیده از قول اسحق که نیم مال از وی سنگ
کرده بریزند و کوبیده و بسوزند و در کثیر بود و سوخته نشود و لا بکیده **طلس** ابو حنیفه کوبیده
اول شکر خنک طلح خوانند و شکر وی کوفتی و جعفری نیکو نیند و آنچه بداند و در قشر بود و لیس خوانند و با
درسی با رخا کوبیده طبیعت آن سرد است در اول خشک است در دوم و کوبیده بعضی در وی مکن نیست وی تر بود
مناقوتی کوبیده رقیق نخل ذکر که پیار سی کشن فرما خوانند باه را نافع بود و مجامعت را قوی و در و این ماده
کوبیده خشکی وی غالب بود و خشکی جبار و سردی وی مانند سردی جبار بود و در از معده بگذرد و شکم بنده
بسیار خوردن وی در معده پیدا کند و قوی بخورد و در این فعل خاصیت وی است و صاحب مناج کوبیده
مصالح وی شند است و رازی کوبیده طلح مقوی معده بود و خشک کشته و محو و خلیج را سودمند بود و دفع
مضرت وی از نفخ در معده و در از معده که شستن برنجیل مرئی کشته یا گنوا رشات کرم وانی ماسویه کوبیده اگر
سلوق خوردند باید که با خردل و عری و زیت و فلفل و گویا و سد اب و کرفس و نعناع و صندل خوردند
اگر خام خوردند با طعمهای خوب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند آن بعد از آن شراب کنی بر سر آن
خوردند **طلس** میوه است در طرف دریا که آنرا موز خوانند و گفته شود در میم انشاده **طلیس**
نوعی از صدف است که جگر و اهل شام و بر طلیس خوانند و اهل مصر و لیس و عکسود بایان خوردند و
در صفت صدف گفته شد **طلس** خمر است و گفته شد و بعضی کوبیده مصلحت است و این سخن
کوبیده نوعی از قنطاری است و مولف کوبیده آنچه محقق است و مشهور شراب کنی خوب را طلا خوانند **طلم**
سماق است و گفته شد **طلس** خروج است و گفته شد **طوره** پیش است و گفته شد **طوفی** نوعی از
کافور است و گفته شد و گفته شود انشاده **طوط** قطن است و گفته شود **طولید** و غلبه است
و گفته شود در غین انشاده **طوطا** **غیون** حافض جلی است و آن از سلقی بری بود و در صفت حافض گفته

شد **طهف** غافقی کوبیده ذره است و کوبیده طعمیت که از ذره سازند **طیلانیون** نوعی از حی العالم است
و گفته شد و جالینوس کوبیده طبیعت آن گرم است در اول خشک است در دوم تا سیوم و احتیای عفن را
نافع بود و بر بیهوشی و بر صی با سر که طلا کنند سودمند بود و در سیورید و سی کوبیده ورق وی خون ضما کشته بر
برص و شش ساعت را کشته بر ابغایت مفید بود و باید که بعد از آن آرد جو حنما کشته و چون بکوبند و با سر که
پایمیزند و در آفتاب بر بیهوشی مالند و در کشته تا خشک کرد و در بیهوشی را زایل کند **طیتی** و طیفی نیز کوبیده و آن
دادی است و گفته شد **طیصوص** پیار سی تیم کوبیده و بزبان اندلسی و نیکوترین آن فربه تر بود که
در زمان خفیف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم را بنده و نافع بود و نشاید که احتیای
ادمان اکل دی کند خصوصاً ریخته و ادلی آن بود که مانند سریه بپزند از بیدار کشته غذای وی غلیظ بود **طیب**
العرب از خواست و گفته شد **طیطان** کرات بری است و گفته شود **طینوث** حیوانیست مانند
ذرا بچ اما کوه جگر بود و در در و تجمان سرخ بود و نقطه سیاه بر آن و در این می کند و مولف
کوبیده بیلانی و بر اعور سک خوانند و بدل آن در این است و کوبیده گرمی سبز است در درخت صندل
و آن بقوه در این بود **طیان** نو شاد در است و گفته شود انشاده **طین** مجموع کله مبرد و خفیف
بود **طین الحکمه** پیار سی کل حکمه خوانند و صنعت آن بسیار است مولف کوبیده بهترین آن این نوع است که گفته
میشود بکیر کل زرد پاک چهار من و بکوبند و به پیزد و کین کاغذ و نیم منی نمک در آب کنند و بدست بالند کل
شود و بعد از آن کل بر سر آن کزد و چهار یکی موی سر آدمی بقراض جیده و چهار یکی سر کین **سبک** در پیخته بر سر آن
کند و نیک باله جند آنکه باله نیکوتر بود آنکه غنده غنده کند و بنهد با خشک کرد و در هر زمان که خواهد بکوبد
و با آب صافی غیر کینه استعمال کند که بهترین انواع کل حکمت این است که گفته شد **طین مخموم** کل سرخ رنگ است
بغایت اعلی و از عی بکیر آرد و کوبیده در آن زمین قطعاً هیچ نبات و خشک نیست و هیچ سنگ در آن
زمین نبود و قری در آن جا هست و آن کل را مغرة الحافض خوانند و طین الکافنی کوبیده از بیدار که زنی
ساحه آن کلی یافته است و مغرة طینه و خواتیم نیز خوانند و مغرة ارطامی بر آن بود ایستاده
و در سیورید و سی کوبیده کل است از جزیره لیموس که بخون بر کوبی میباشند و آن مغرة بر آن میباشند خواتیم

الملک از بهر آن گویند که صورت از طبع بر آن بود و اقوال بسیار آورده اند که این کل جالینوس گویند نیکوترین
این کل آن بود که از وی بوی شبت آید خونی را بپزند و چون در دهان گیرند زبان را بکشد و مولف گویند امتحان
وی اول بلب کشد اگر بلب بکشد دیگر بار بر زبان نهند و باید که بکشد و بغایت نرم و طبعی بود و بر آن و
گویند آن زمین که کل مختوم از وی می آید و در آن زمین آب گرفته است و هیچ الرطوبت که بود
طبیعت وی معتدل بود در سردی و گرمی **چنانچه می باشد** آدمی آتاپوست وی بیشتر از رطوبت بود و در رطوبتی
که مختل به پوست بوده باشد و در وی خاصیتی عجیب بود در تقویت دل و تقویت آن و تریاق مطلق بود و
مقاومت با مجموع زهر نماند و مولف گویند که یکساله بود قریب دو ماله و یک نزدیک که از سموم
قتاله است خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر ما بخورد وی دادند آغازی کردن که در جانی مجموع
که خورده بود در شد دیگر بار قدری شیر مادر بوی سودا دهند و بگریزد و یک و مجلس طبیعت پدید آید و از آن زهر
کشند خلاصت و مجموع ریشها که خون روان بود چون بر آن باشند خون بپزند و چون بدان حقه کشند در
مشاکل رانفع بود و مقدار ما خود از وی تا دوم بود و جهت که نزدیکی جانوران کشنده مانند افی و سگ و بوا و با شراب
پاشانند و با سر که طلا کشند نافع بود بغایت و دفع سم آن بکند و کسی که ذرا ریج خورده باشد و از بوی طین مختوم
پاشانند در حال که در ساعت دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل کند و دفع سموم و هیچ گویند که پاشانند
و تریاق وی در زمان دفع و با بکند و اسحق گویند مطهر است ایشان و معطر آن کلاب بود و بدل آن در قبض خون طین
رومی بود یا از منی که بخون بکوبی شسته باشد اما در تریاق بدل وی نیست **طین ارمنی** کلیت سرخ رنگ
که بنیوی که زند و اسحق بن عمران گویند مرغیت که بسیار از زنده خوشبوی و مذاق وی تریابی بود و بر زبان بکشد و
طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و صاحب نمایی گویند نیکوترین آن وردی بود که در وی هیچ دلی نبود چون
سختی کشد و چون بر زبان نهند بکشد و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم خونی را بپزند و طبعی
خوردن و طلا کردن نافع بود و در اجزای و قلع را از ایل کند و نیز که از سر سینه ریزد و از آن ضیق النفس
پیدا شود هیچ دوا به از وی نبود و بغایت نافع بود و مفید مقدار یک در مستعمل کشد و سبب نافع بود سبب
آنکه ریش خشک گردانند و جهت تب و باس بغایت سودمند بود و گویند **از زمین می آید** و باقی

بود چنانکه گویند چند کس معین بمانند و باقی تلف شدند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این کل اندک خورده
دین خواص را آنجا معلوم کردند و از بهر آنست که اطباء شراب و کلاب فرمایند و اگر تب بود کلاب و آب سرد و خشکی ایشان
را سودمند با آفتاب طلا کردن و پوست بوا اسید از معده بپزند و آورد و گویند مفید بود و بپزند و کلاب بود و کلاب
بن عمران گویند بدل آن مغزه است و طین لاک **طین رومی** محقق و مقبض بود و منع ورمی که در جفون پیدا
بکند چون آب کاسنی طلا کنند و چون از چشم آید باز دارد **طین شاموس** طین سامی خوانند و گویند با سوس
نیز گویند بهترین آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بکشد مانند بنی چون در آب نهند و در حال
شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود و در برافش حاجت نیست
و در بستن خون قایل مقام طین مختوم بود و بر ورم ندین طلا کردن ساکن گردانند و در ابتدا انقرس
طلا کردن نافع بود و در نفث دم و مدالی قرصه امعاشی از آنکه متعفن شده باشد حقه کشند با العسل
بعد از آنکه بنمک آب پس آب لسان الحمل حقه کردن و سود دهد و اگر با سر که مخروخ آب پاشانند نافع بود
جهت ورمهای گرم خاصه چون بر آن عضو رطوبت زیادت بود و دست باشد مانند ندین و پختن و
و مجموع کوشتهای شست که معروف بجد بود و قطع نفث دم و طشت دایم بکند چون با کلنار بوی بخورند
و چون آب و روغن کل بمانند بر خصیه و ندین که ورمی کرم بود ورم آن ساکن گردانند و قطع عرق
بکند و چون با شراب پاشانند که نزدیکی جانوران وادیه کشنده را بغایت مفید بود **طین قرست**
کلیت سرخ و کلک و چون **دودخت** بمانند سرخی در دست بماند و چون بشکند در اندرون وی بکازد
بود چون بر زبان نهند بکشد بغایت چنانکه بگوید باز توان کند از زبان و طبیعت وی سرد و خشک
بود و در وی قبض معتدل بود و سودمند بود جهت مجموع حرارتها و در حمال طلا کردن و جهت خشکی اعضا
و کوفتگی در زمان افتادن از جانی بلند طلا کردن بغایت سودمند بود و مقدار ما خود از وی پنجم بود
از قول اسحق و هیچ معانی و کبیدی را سودمند بود و نفث دم و قرصه امعاشی و حقه کردن نافع
بود جهت دفع او و قتاله چون یکدم از وی پاشانند آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل آن طین
مختوم بود **طین قیوسا** حجر الرخام خوانند و آن مانند صفای رخام بود سفید و بر آن خوشبوی

و کوفته از روی بوی کافور آید چون تازه بود آن **نارنگ بودمانند** حبسین و آن نوعی از رخام است و در قهوه
پیروس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگری قهوه‌ای و در دسم بود و جالینوس گوید قهوه‌ای مرکب بود در
وی تبریدی و تحلیلی بود از بر آنست که چون مغول کشته شود محلول از وی پیرود شود و طبیعت وی سرد و خشک
کرد و **چون با قندری حشر که** آب طلا کنند رسوخنگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد چون با سرکه
طلا کنند بر مجموع و در حمای کرم و درم شیب معده بغایت نافع بود در ریشای دشوار از زخم چون بسوزانند و بشویند
و استعمال کنند بحال صحت آورد و مولف گوید در کوستان یزدی **نارنگ** و زمان جته جلای روی استعمال میکنند در بیا
را پاک میکردند و ابن سینا گوید کونید بدن آن طین معرست **این حسان گوید** اهل بصره طین قیو بیا را طین
الحکونید و اصناف وی بسیار است از منی و بجماسی و اندلسی و از منی نیکوترین همه بود بعد از آن بجماسی و وی
فاصله از اندلس بود در معالجه و آن بغایت سفید بود و در جم وی صلب بود و زرد شکسته نکرد و در آب حل شود
تا در یز زمان و چون حل شود در وی لزجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی و نوع بود یکی سفید و یکی
سیاه آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد باشد و تعرف در آن شاید کرد و **محمد**
بن عبدون گوید طین الحوطین عکک خالص است از سنگ و در **علی بن محمد** گوید طین الحوطین
از رمل بود و مولف گوید کلی هست در نزدیکی **شیراز** شیرازی کل گری خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود
و آنرا نیز هم بدین اسم خوانند و آن کل بغایت سبز رنگست و چون به پوست بادام دغان کشته از بهر خوردن لوزا
سرخ گرداند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خوردند و **علی بن زین** گوید طین الحوطین سرد و خشک
نمود با عقل نیکو بود جته میر جراحتهاد اگر ماسرکه بگویند کی زبهر طلا کنند در دساکن گرداند **طین فارس** تیرنا
و لاسرخ بود و شیرازی دیرا کل سرخوی گویند و طبیعت وی سرد و خشکست در دگوش راناف بود چون دومی از وی
مستعمل کنند و گویند مضر بود ببلان و مصالوی آب سرطانات بود **طین اصغر** طین الصنم خوانند و آن از
تزدیک قسطنطنیه از موضع آو رند میان دو کوه **نارنگ** تیره رنگ بود و در انجار بهشایانند که بدین کل
مدری نمایند و آن طلسم کسی نداند خواندن و ندانند که چیست بغیر از ایشان و اگر کسی دیگر باز از طلسم شناسند
و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود بهر حمای کرم طلا کردن سودمند بود و در رقیق باز داد و خوردن

131

وی در بستر خون از این طینها بقره تر بود و فاضلتر **طین الحمر** صفت آن در طین قیو یا گفته اند **طین بله**
 طین صبره مصطلک حیا خوانند و حموس هم گویند و دیسقور بدوس گوید بهترین آن بود که سفید بود و بلون خاکستر
 مایل بود و این کل رقیق بود و صقل کج داشته باشد و پارهای مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی
 و مجموع بدن را جلاد ماز و فاضلترین او دیده بود که جبهه ریشها که از سوختگی آتش بود مشغول کنند **طین افریطیسی** مضعف
 ترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن ابستن از خود بپاویزد
 بجه نگاه دارد و وی جلاد بدینبر لزع **طین گرم** یونانی اسالیطس گویند و معنی این اسم گرمی بود و بعضی قوما
 قیطس خوانند و این اسم مشتق از قرمان بود و معنی آن دوا بود و این کل از مدینه سلوقیا تا بلاد سور با بود و
 نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند خم که از جوب صنوبر گیرند و آنجا خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس
 گوید بدان سبب طین گرم خوانند که در زمان بهار در آوالت که درخت گرم درق بیرون کند و این کل بر درخت
 وی مانند گرمی که ورق انگور می خرد و ختمهای آن درخت تباہ میشود بکشد و دیسقور بدوس گوید قره وی قابض و طین
 و میزد بود و در کلها مستعمل کنند موی مژه بر ریاند و جالینوس گوید جوهر وی نزدیک بجز بود **مصری مصری** بلیند
 خوانند و جالینوس گویند **مطلو لان** و مستحقان بسیار دیدم که در اسکندریه طلاء کردند و نافع بود و بر درمهای طمی
 و درد های مزمن و بواسیر طلاء کردن بغایت سود دارد **طین نیشا** که طین ماکول خوانند و طین خراسانی گویند
 و آن کلیت که خام و بریان کرده بدان نقل کنند و وی نوعی از طین الحمر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند
 اسفند و شیرازی کل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود بسبب نیک شوری که دارد
 قلع **معدود** دروغی را نفع بود و منع تی بکند و تری معده پاک کند و مقدار ماخوذ از وی یکمه یا یکم بود و اگر زیاد
 کنند مفسد مزاج بود و سده آرد و سنگ در کرده بپاشند و انیسون و کیم کرفس ضروری بآدم کنند و صواب آن بود که
 ترک کنند از بهر آنکه فساد وی زیادت از صلاح است و آب رفتن از دمان در وقت خواب و شمه کلی با غلیم
 نافع بود و غنیان و کرب و همیغه را سودمند بود **طین القضم** طین صفر است و گفته اند **طین خراسانی**
 طین نیشا بدوس گفته اند **طین الاحمر** مغزه است و در باب میم گفته شود انشاء الله تعالی الواحد الصمد
الظا ظفر و ظفیره و فودنج

الظلم

بری است و گفته شود نشانه **طفیة العجز** تر خشک است و در باب عاصفت وی گفته شد **ظلم** ذکر انعام است
 و در نون گفته شود نشانه **ظلم** تر خشک بود در سیوم سودمند بود و در الثعلب را چون
 خاکستر آن با سر که طلا کنند و اگر سحر کنند با شراب و بر کزندی مجموع جانوران و سیاه کنند نافع بود و اگر سحر کنند با سر
 و طلا کنند بر در محال و نفوس نافع بود و اگر سحر کنند بر شکم ضام کنند قوی که از بلغم لرج بود و نافع
 نافع بود و مسهل آب زرد بود **ظلف التیس** سم دگ جوشور است و سحر کنند و با غسل بپوشند و با آب بپاشند
 نافع بود و جهت کینه کردن در جاحی جواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف مغر سوزاند و سحر کنند و
 بر ریشمانی که اعضای پاسبان اطراف بود بر آن افشاند نافع بود **ظلم** اسم فرجی در است نزد اهل عرب
 بقیر آن و غیر آن **ظیان** یا سیمین بری است و بر بری از بریزا خوانند و بلفظ دیگر بر فوفه خوانند و معنی آن
 غشبه النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود مانند لبلاب **بعضی** بر بعضی پیچیده بود و کل وی با سیمین
 شکل بود کوچک و بر شاخهای وی خار بود مانند خار کل و بیشتر نبات وی با غلیظ بود همیشه و از وی جدا نتوان کرد
 و بیج و سیاه و در از بود و در فعل مانند خرچ سیاه بود و بلیک حراره وی زیاده بود کرم و خشک بود در چهارم چون
 بر عضوی نند جسم زنبور از زود مانند شیطی و چون سحر کنند با سر که بر بوق سفید و سیاه طلا کنند زایل
 کند لیکن دیر مانده و چون ضام کنند بر عرق النساء غرض را ریش کند و نبات نافع بود و چون پاشانند از
 وی چهار دانگ در سحر با تخمدان بسفایج و تخمدان مقل از ررق دوازده مجلس خلط سوداوی براند و برود
 عسر النفس را سودمند بود و کل وی صمدی سرد و ریاح غلیظ از سر کشند چون پیوند و روغن کل وی کرم و لطیف
 بود و محلی قوی سودمند بود و جهت لقوه و فالج و عرق النساء و غش و همه مرضهای سرد **ده**
باب العین عاقر قرحا در دمشق عود القرح خوانند و بونانی
 قورین و شیرازی اگر او نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود و زبانه نبات سوزاند و فربه بود و غلیظ چون
 بشکند اندون وی سفید بود و آن سحر طرخون روی است و کوبند حبلی و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم
 چون سحر کنند و باریت بر بدن سحر کنند و قوی براند و استرخاء اعصاب جزین را نافع بود و منع تولد از بکند و
 سده مصفاة بکشد و بلغم در معده بود زایل کند و چون در دندان گیرند در دندان که از سر وی بود زایل کند و چون

با سر که بریزند و بدان مضمضه کنند سودمند بود و جهت در دندان و چون بکشد بلغم را بر داید و موافق بود اعضایی
 را که سر بر وی غلبه کرده باشد و خشک آن باطل شده و حرکت و مقلوب و معروق را نبات نافع بود و چون سحر
 و چون کشته و لعل کنند بلغم معده بکشد از اند و مجامعت را پیوناید در فراجهای سرد و در فراجهای تر و دشتی کوبید
 کرم و خشک بود در چهارم و اسحق کوبید آن سودمند بود و چون با سر که بریزند و بدان مضمضه کنند جهت در معده ملازه و
 و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود و ابو صلت کوبید چون پاشانند و درم از وی مسهل بلغم بود و شریف کوبید
 روغن وی لقوه و اسرخاء فالج را نبات نافع بود و چون با غسل بپوشند و در قصبه مالند پیش از مجامعت
 مجامعت را برانگیزد و عافیتی کوبید چون عاقر قرحا بکوبند و با غسل بپوشند و پاشانند صحران نافع بود و اسحق
 کوبید مغر بود و شش و مصلح وی میوین بود و بدل آن در غرغره فودج بود و در مرضهای معده را سحر د کوبید
 بدان در فلفل است و غسل **عاقر قرحا** شجار است و گفته شد **عاقر قرحا** کوبید نفع از خر نوبست و طلا
 عاقر قرحا درخت حاجی است و گفته شد **عیب** عیب نیز کوبید و آن فرا کچ است و گفته شد **عبد** عیب
 است و گفته شود نشانه **عتم** زیتون کوهیست و گفته شد **عجب** حب انبیل است و گفته شد **عجب**
الزبیب فضا خوانند پیار می دانه میویر کوبید طبیعت وی سرد و خشک است در اول د کوبید در دوم شکم
 بپند **عدس** لبن خوانند و بونانی قاقوس و وی نفاق بود و حرکت از قوه قافیه و جالبه پوست
 وی نبات قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود بهن که زود بخت شود و چون در آب کشته سیاه نشود و
 طبیعت وی معتدل بود در کرم و سردی و خشک بود در دوم و کوبید در اول خشک بود در سیوم و در سیوم
 بدوس کوبید و آن اکل وی کردن مار یکی چشم آورد و با سوبق بر نفوس ضام کنند نافع بود و با اکل املک در روغن
 کل و سوز جل بر درم چشم لازم بود و درم **سنگانی** ضام کردن نافع بود و درم عدس شکم بپند و آن آب که عدس
 در وی بخت باشند شکم براند و خنای را سودمند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهای آشفته نماید
 و خونرا غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بدود و مولد ریاح بود و معده و اعصاب و شش و سورا
 بدود و خوابهای آشفته نماید و چون باهند یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الاس یا قشور رمان یا ورق
 کل خشک یا زعفران یا سفرجل یا زیتون قصب وی زیادت از وی فردر سزید استرخاء معده را نافع بود و چون

اگر بگویند و بر ریشهای باشند خشک که اندو اگر در چشم کشند قوت باصره بدو بدو وی نیم وزن آن مایه زان بود
و گویند نیم وزن آن عاقرقوس **عروق حمزوة** است و گفته شود انشا الله **عروق بیض** مستعمل است و گفته شود
انشا الله **عروق الصباغین** عروق الصفا است و گفته شد **عرق النجر** عرق است و گفته شود انشا الله **عرق الحافور**
زرباد است و گفته شد **عرق یابس** قلقونیا است و گفته شود انشا الله **عرق آن** چیز است که زیادت
میشود و ظاهر میکند نزدیک زانوی اسب و گهای وی و عاب آنرا عظم السبق گویند و دستورید و س گوید چون
بگویند و حتی کنند و ماسر که پاشانند صر زایل کند و در مداوی کنند که جانوران مستعمل کنند و گویند نیم از وی
چون بگویند کسی را که تب ریح بود از وی زایل شود **عرق صم** عرقی است باد کجای بری را و بعضی حدق خوانند
و گفته شد **عروق دار هوم** اصل السوس است و گفته شد **عرق ماحیست** که اهل مغرب سردین
خوانند و بهونانی سماریس گویند **عرق صف** کمانطوس است و گفته شود انشا الله **عرق مض** نوعی از
کمار است و آنرا زخودند و **عرقه** بهر و غارهای دراز داشته باشد مانند منقار مرغ و بعضی مانند
قلاسیج بود **عرق** نزدیک اهل مغرب خوص خوانند و دوم گویند و بلغت اهل بختاصب خوانند
و گفته شود انشا الله **عرق طیب** حک است و گفته شد **عرق بری** بلجوز است و گفته شد **عرق الزکبیر**
قنطوریون غلیظ است و گفته شود انشا الله **عرق الصغیر** قنطوریون رقیق است و گفته شود انشا الله
عالبخ لف الکرم است و گفته شود انشا الله پیارسی به زرخوانند **عسل لبی** میغه ساید است
و گفته شود انشا الله **عسل النحل** بهترین وی آن بود که صادق الحلاوة بود و خوشبوی و سفید بود و گویند
آن آن بود که سرخی بایل بود و ریحی بود و بعد از آن صیفی آنچه شتایی بود بدو باشد و نوعی از عسل خرفی بود که چون
ببیند عطسه آورد آن نشاید که خورند و گویند بوییدن آن غشی آورد و عرق سرد و عقل زایل کند و چون بگویند زالبته
عقل زایل کند و عرق سرد آورد و مداوی وی بقی کنند بعد از آن مایه نکسود و سد اب چند نوبت خورده باشد
تا میده پاک کند بعد از آن تغایع و کزنی بخورد و حکم نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم شکران کنند و آنچه
عسل نیکو بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دستورید و س گویند بهتوة جالیه رطوبات از قو بدن
بکنند و منع عفونت بکنند و چون با شربت تربیزند و بر قو با مانند زایل کند و اگر با قسط بر کلف مانند زایل کند

و اگر شما بماند پیش بکشند دفع کند و اگر بانگ اندرانی سوده پامیزند و نیم گرم در گوش چکانند در گوش و دوی آن
زایل کند و چون بدان تحکک کند یا غوغه و نرم حلق و ورق عضله که در جانب زبان و حنک و لوزین بیشتر
زی آنرا گوشک خوانند و خنای بلغمی نافع بود و چون گرم که بار و غن کل پاشانند سرفه را موافق
بود و گزند که جانور آنرا و کسی که افیون خورده باشد و فطر چون لعق کنند یا پاشانند نافع بود و گزند که مسک
دیوانه و اگر بانگ بر سیاه بی که از ضرب بر اعضا پیدا شود عالیه زایل کند و مصفوری گوید زرد و سخیل شود
بصرف ابلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان خواجای گرم را بد بود و از وی گوید هیچ معالجه
جهت لثه و دندان به از وی نبود و چشم مرده را نگاه دارد و اگر بانگشت سنون سازند دندان را سفید گرداند و سخت
آن نگاه دارد و شریف گوید چون بار و غم کل بر ریشهای سدی و مجموع ریشهای بلغمی شود عالیه زایل کند و عجربت
چون باد و بی خطر کنند که در وی جلای بی بود و غم روشن گرداند و قوه با صره بد و چون بآرد حوائی بر ششند
و بر سر و رمای که بچینه بودند بکشاید و چک آن بکشد و چون باز را و ند طول یا کرسنه بکشند گوشت بر اجتهای عقیق بود
یا نیک و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق بر اند و چون با آب پاشانند
سینه را از فضل که بود پاک گردانند و شوره مجامعت بر انگیزد و بغایت مفید و نافع بود و چون کف گرفته آب
پاشانند شکم بر اند و چون آرد به برص و لوبج بدان بر ششند و جلای آن زیادت کند و چون با آب پاشانند ریش روده را
پاک گرداند و مطبوخ وی حکم را نافع بود و خون نیک اندی متولد شود خاصه در زمستان و جو را نافع بود
و کسی که مرار بر وی غلبه کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند نه آورد و مصلح وی رمان و بود و حاضراتی و ربوب
فواکه و بدل آن میخ شش برین بود **عسل الطبرزد و القصب** گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم بر اند و عسل
طبرزد بهارسی شکر نبات خوانند و از آن قصب آنچه اول از وی شکر گیرند **عسل البیدار** منفعت آن در بلاد
شد و صنعت آن هم گفته شد **عسل اودا** و مالی است و گفته شد **عشترق** بزرگ و است و گفته شد **عشتر**
صاحب خنای گوید درختی اعرابی عانی بود و آن از تیوعانست و غم و بر اخرج خوانند و قفاح وی مانند قفاح فلی
بود و گویند نوعی از وی است که اگر در سایه وی نشینند کشته بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در جم
و در وی قصبی بود با عتدال و لبنی وی بر قوبا و سعه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قفاح که در دهان کودکان خادست

مفید بود و شکم بر اند و ضعف احشا بود و لبنی وی سیم کشند بود و سکری در سین گفته شد **عشتر** نوعی از بیدار
و گفته شود انشا الله **عصا** شیطاح است و گفته شد **عصیر** زبان بخدادی و موصلی خیری زرد است گفت
شد از نوع آن **عصفر** بهارسی خشق خوانند و با صغای کل کا ویشند و رنگ ر عفران نیز گویند و آن دو نوع است بری
و بستانی و طبیعت بستانی گرم است در اول و خشکست در دوم بری گرم و خشک است در سیوم و وی معتدل بود در
بافلی کلف را زایل کند و با سر که بر قوبا با لیدن نیکو بود و در رمای گرم با عسل جهت قفاح که در دهان کودکان باشد زایل
کند چون بدان عالیه خاصه بر وی و جاننیوس گوید بدل وی زهره الخ است **عص** صاحب منیله گوید سیوم
است و گفته شد صاحب جامع گوید لیلالت که پیونانی و بر اقسوس گویند و گفته شد صفت آن **عص** بطباط
خوانند و بر سیاندار و گویند و بشیر از وی کشته خوانند و بلغمی دیگر سر زرد آن دو نوع است زرد ماده و تهرنی آن
بستانی بود سر زرد رنگ که بسیار بی عاقل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند خشکست در سیوم و گویند تر است
و وی قابض بود و منع خون رفتی بکشد و طبیعت به بند و ارام دموی و محر و غله را ضما که در نافع بود و در جم
تر را با صلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکانند گرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و در زایل کند و اگر زن
فرجه از وی بخورد بر کبد قطع سیلان عرق از رحم بکشد اگر آب وی پاشانند جهت نفث دم که اگر سینه بود نافع بود و
تقطیر السبول را سود دهد و از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قوی را سود دهد و مقدار مستعمل از وی دوم بود و چون
با شرب پاشانند که گزند که جانوران زهر دار را نافع بود و چون پیش از آمدن تب پاشانند سودمند بود جهت تب ادرار
و اسحق گوید مضروبش و مصلح وی معتدل بود و بدل وی غلبه غلب **عص** پیونانی نوارسی گویند
و گفته شود انشا الله **عص** بهارسی کهنک خوانند نیکوترین آن زرد بود و آنچه در خانه با فری بکشد
بد بود و او لی آن بود که از آن اجتناب کنند که خون بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
گوشت وی صلیب از گوشت درج بود با به را زیاده کند خاصه مانع وی بوالعلائن زرد گوید نافع بود جهت استرخا
و فاج و قوه و انواع استسقا و مجامعت را زیاده کند لیکن محدود و فرا جوا موافق نبود و اگر کج زردی باید که کفچه
ترش بر سر آن خورد و سرد مزاج را نیکو بود و موافق بود و وی ضرر بود بر طریبات اصلی خلط صفادی از وی
متولد شود و او لی آن بود که بر دغی بادام بریان کنند و چون با عسل مطبوخ کنند گویند زرد تر بکند و که بریان

کرده و باید که قطعا استخوان وی نخورند که هیچ در می و معابد کند **عصاره مامیتا** شایف مامیتا خراشته بهترین
آن بود که زرد بود و سبک بود و میان آن که در نواحی موصل سازند و طبیعت آن سرد و خشکست و در معالی که در
تحلیل و مهور است از بنیانند و در چشم کهن را نافع بود و صنعت وی چنانست که آب وی بکیرند و بچوشانند تا غلیظ
شود و شایف سازند و بدل آن حفص است یا پوش در بند **عصاره خشیانی** سود افیونست و گفته شد
عصاره المنک عصاره السوس است و در السوس نیز خراشته و طبیعت وی معتدل بود و در حرارت و در طبیعت
و در وی قبض اندک بود خشونت قصه شش را نافع بود و در شش مثانه و تشنگی قطع کند و قوه ادریه حاره را کند
و بدل آن دوزن آن اصل السوس بود **عصاره القوط** اقا قیا است و گفته شد **عصاره الغاف** بکیرند غایت
تر بکیرند و آب آن بکیرند و در آفتاب نهند تا بجمد گردد و استعمال کنند در غایت کهن بود مانند صبر و طبیعت وی سرد
و خشک بود و مطلق و مقطع جرب حکم را نافع بود چون آب شاهی و سبک فین پاشانند و سودمند بود
تجای کهن را در دگر و مقدار ماخوذ از وی نایک باشد و گویند مغرور با نیشین و معالجان مصطفی بود
و بدل آن سه وزن آن سماق و گویند سه وزن آن غاف **عصاره التیس** بهترین آن تازه بود صنعت
آن مانند صنعت غاف بود و گفته شد طبیعت آن سرد و خشک بود در شش و نفث و سحر را نافع بود و مقدار
ماخوذ از وی یک کاه بود و اگر صفا کنند بر اعضای سترخ قوه وی برادر و اسحق گویند مغرور بود بکرده و معالجان
ما العسل بود و بدل آن اقا قیا **عصاره قنالحمار** کرم بود در سیوم و مغنی بود و غشیانی غلظت پیدا کند تا کجانی
کشد و غشیانی افتادن اوله دود اوای وی بقی کنند و آنچه در مد اوای کسی که کندس خورده باشد و صنعت آن در باب
قاف در صفت قنالحمار گفته شد انشاء **عصاره افسنتین** صنعت آن مانند صنعت غاف است که
گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و قبض بود تجای کهن را نافع بود و سده جگر بکشد و مقدار ماخوذ از وی تا
یک کاه شاید مره صفرا از معده پاک کند و معالجان آن ریوند بود و گویند بدل آن سه وزن آن ورق آلس **عصاره انور**
بارسی سرد و قابض بود و حرارت جگر و معده و در معالی نافع بود و وقوع هر دو بدیدار صنعت آن بکیرند
زرشک تازه خوب رسیده و آب آن بکیرند و صافی کنند و بچوشانند تا غلیظ شود و بر وی کاهند کشته تا طوبی
که بود نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تازه نباشد زرشک خشک در آب بچوشانند و بپازند

و صافی کنند یا آفتاب نهند تا تمام شود یا چنان کنند که گفته شد بدل آن دو وزن آن زرشک و بپازند **عصاره**
الکرنب کرم بود در درجه دوم **عصاره الرمان** اسحق گویند کرم بود در دوم **عصاره اذان الفار**
کرم بود در دوم **عصاره بخور مرغ** کرم بود در دوم **عصاره ورق الغوب** سرد بود در سیوم **عصاره**
شقایق النعیم کرم بود در سیوم و بدل آن عصاره بخور مرغ باشد **عصاره البسج** بدل آن عصاره عو
نخ است **عصاره شجرة الجوز** بدل آن عصاره بخور مرغ است **عصاره الطرثيث** سرد و خشک و قابض بود
و بدل آن عصاره قوط است که آن اقا قیا بود **عصفور الشوک** و عصفور الساج نیز خراشته و آن طرد علود
قطن است و گفته شد عطر س خطمی بری بود و گفته شد **عصا به** و عصا نیز خراشته و آن صلب است
و گفته شد **عصاه** در لغت اسمیت که واقع شده است بر هر درختی که از درختهای خارناک مانند عوج و قارو
قوط و سدر و امثال آن **عفصل** فاصلترین گوشت مواشی و نیکوترین عضله است و بشیرازی مشکله خوانند
نزد تر مهم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصبانوی آنجه است **عطفل** صومران است و گفته شد
عطب قطن است و گفته شود **عطارد** و سنبیل رومیت و گفته شد **عطشان** نبات
که یونانی دینافوس گویند و گفته شد **عظام** سوخته وی محلل و محجوف بود و گویند استخوان
ادوی صرع را مفید بود و حالینوس گویند خیلی کسان با استخوان سوخته و در مقام شفا یافته اند
استخوان کهن چون بسوزانند سودمند بود جهت ریشهای که در اعضای که حرم وی خشک بود مانند
مانند ذکر و انشیخ و امثال آن و شریف گویند چون پیزند استخوان پوسیده بسره و طبع آن بریزند قطع رعا کنند
و چون سخی کنند استخوان پوسیده ریزیده که در دیوار مایه و بکلاب برشند و بر ریشها صفا کنند نافع بود و
سخی کنند و بار الشعیر برشند و طلا کنند بر اثر آبله و غیر آن زایل کند و کعب التیس چون بسوزانند و خاکستر
آن با سکه چینی پاشانند و درم سپز بکند از اند و چون با عسل پاشانند باه را بر انگیزاند و چون استخوان
ران کا و بسوزانند و خاکستر آن با عصاره عصفور الساج پاشانند قطع ترف دم بکند و شکم رفتن را سودمند
و اگر استخوان مرده سخی کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانچه صاحب تب نماند نافع بود و در هر سبوع
و غافقی گویند خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سخی کنند و بر سوختگی آتش هماد کنند سودمند بود

و در خواص آورده اند که کعب این عوس چون زنده بود پیردن آورند و بر زن آویزند زن آبش نشود و در خواص
 این را هر آورده است که دندان کودک آنچه اول میفتد نشی از آنکه بر زمین رسد صحنه نقره گیرند و بر زن آویزند و مرغ
 آبیستین بکند و اگر استخوان آدمی مرده بر آب آویزند دردی که داشته باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحب ربح
 بنزد نافع بود و اگر جیده ناخن ده گانه بسوزانند و آن خاکستر خورد کسی دهند محبت و لغت در دل انگس پیدا کرد و
 اگر دندان آدمی را استخوان بال رست مد مد در شیب سر خفته نهند مادام که نماند پدید آید و اگر از دندانها
 که از جانب راست دندان بود بگیرند و بر بازوی راست مرد بنزد قوه جماعت زیاده کند و اگر دندان نیش
 رو باه بر مصرع آویزند مصرع از وی برود و زایل شود و اگر دهن کشته کله سر آدمی مرده کن شده در آب کبوتر کبوتر
 زیاده گردد و بسیار شود و اگر استخوان بیلوی کفتار بر صاحب حقیقه پادیزند نافع بود و از آن رست بر آب و آب جیب
 و تخمین شتاب بر ناب و مری بر خوس و گویند در طرف بال خروس دو استخوان است که سوراخ دارد اگر از آن
 راست بر صاحب تب دایم آویزند شفا بد و هر دو استخوان چون بر آدمی یا بایم آویزند منع نقب و شکستگی بکند و سیور
 بدوس گویند یا کلب یعنی نیش سگ چون آدمی بکزد و بی بگیرند و در پاره پوست بندند و بر بازو بندند این باشند
 ارشک دوانه و در خواص آورده اند که ناپ سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخی گوید و دیگر نگوید و اگر بر کودکی
 آویزند دندان وی بی زحمت بر آید و اگر بر صاحب برقان بندند نافع بود و فی الجمله چون با خود دارد مشک
 برایشان بایک ترند **عظم** درخت نیل است و نیل عصانه ویت و برگ آن دسمه خوانند و گفته شود و
عفص پارس مار و گویند و یونانی نقیص و بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ نهشته باشد و از انبیا
 قالین خوانند و آن غوره بود و آنچه رسیده بود سخی رنگ و دست و بزرگ بود و این نوع ضعیف تر از سبز
 بود و چون سوختن وی با تش بود یا بر نیت بسوزانند تا سوخته گردد و از بهر سیاهی موی خضایی نیکو بود و
 وی سرد بود و چون شهابیزند و سخی کشته و مانند ضا و بنهند بر هر دمی که شبه درد بر پیردن آید من مقدر نافع بود
 و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اولی آن بود که بر وی تش تشویه کشته و در شراب اندازند یا سر که خون را
 بنبد و چون با سر که بر قو باطل است زایل کند و آب وی خضایی بود موی را و چون بر آب ساینده و بر کشت زیادت
 افتد کز دو منع رطوبت که روانه بود از لثه و طه و قلاع را نافع بود خاصه که دکان را و چون سخی کرده

در غذا بایست کشته اسهال کهن باز دارد و قوه عرثه ضعیف به ملو آنچه در اندرون ماز بود و سوراخ دندانها
 درد ساکن کرد و در طبع وی در آن نشستن پیردن آمدن مقهور و در طوبات که از رحم روانه بود و گمن شده
 باشد عظیم سودد و هر چون بغایت سخی کشته و در پنی در مند خون رفتن باز دارد و اگر با سر که پیرند و بر جمره طلا
 کشته در ابتدا سودمند بود و منع غلبه بکند طلا کردن و واجب آن بود که چون خواهند که پاشا مندرجه اساک سیلا
 بفصل صوفی بنمیزند یا بصلع عربی در آب حل کرده تا مضره جلق نرساند و بدل وی غرّة الطراف بود و زدن
 آن و گویند عفش و جفت بلوط و قرط و حب الآس و قشور رمان و ایلج زرد و غرّة الطراف و داذی
 همه مانند یکدیگرند در طبیعت **عقار ادم** گویند معاشست و گفته شود الشاه **عقیق** در سطوح طایس
 گویند احباس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلادین و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود که بغایت
 سخی و شفاف بود و آنچه سوخته کشته سرد و خشک بود قوه چشم بد و خفقا نافع بود و قوه دل بد مد
 و دندان تحک را محکم گرداند اگر اکثرین عقیق کشته و بر خشم زد خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن
 بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم خون از ایشان روانه بود و اگر خرد کرده سنون سازند خون رفتن
 بر دندان باز دارد و زنگ پیرد و دندانرا سفید گرداند و جلانی تمام بد بد خاصه با جوارید و بسد
عقربان اسقو لو قند ریون است و گفته شد **عقرب** پارس سحر کرم خوانند و بیونانی سقر بنوع
 حرساوس و بهترین وی نر بود و نشانه آن بود ضعیف و لاغری و دیش وی ستر بود و ماده نر و بزرگ
 و نیش وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بکوشانند و آن زیت در گوش
 حاکمانند در ساکن گرداند و اگر خرد کنند و بر کزندی وی نهند در ساکن گرداند زایل کنند اگر بریان کرده
 بخورند همین عمل کند و شریف گویند اگر خاکسروی در چشم کشته ضعیف چشم نافع بود و چون سوخته وی سخی
 کشته و با نیم چند آن سر کنی موش پامیزند و در چشم کشته تیزی چشم را زیادت کند و جوب آنرا زایل کند و اگر
 عقرب بزرگ سیاه خشک کرده سخی کشته با سر که در بر صی طلا کشته شفا یابد و چون در زیت بسوزانند
 تا سوخته گردد و در شفا دشتی در سکی شود چون آن روغن در آن مالند و عقرب سوخته سخی کرده بران
 افتادند بکل صحت و صلاح آورد و عبد الرحمن بن حشیم گویند چون بکیرند یک عقرب و باید که سر روز

و یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه گند دروغی زیت بر سر آن کنند و سر آن بگیرند محکم در آن کنند تا
 زیت قوه وی اخذ کند جهت درد پشت و در آن استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن خون بر پوست
 ظاهر مانند خشک کردن و بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقه بندند بر زنی که دایما بکشد می اندازد بندند دیگر که
 نیندازد و محفوظ بماند بفرمان باری تعالی و این ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب را سوزانند با اندکی کبریت
 و شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی چنانست که در شیشه ستر در کل حکم گیرند و عقرب در آن کنند و در تنوری
 گرم نهند کثیف بایکتر و بر گیرند و آبکینه به از خرف که آن ناشف بود و اخذ قوه بکنند و منفعت خاکستر سوخته
 آلت که سنگ کرده و مثانه بریزانند و مقدار خود از وی دایمی بود و اگر نیم از وی پاشانند گزندگی مار را نافع
 بود و صاحب جامع گوید چون در زیت بچاشانند آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی بر وی اند
 و مجربست و اسحق گوید چون خوردن وی مضر بود بشش مصلحتی که کس و کل از منی بود **عقرب جری**
 زهر آوی گوید عقرب جری مایل کوهک است تیره رنگ که بسرفی زنده در سردی قاری بود سفید که بدان بزنند
 و چشم وی خارناک بود و سوسوی بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی وی همان الم سخت که از عقرب بری حال
 می شود ملک سخت تر از آن و دیسوریدوس گوید سقر بنوس مالانیوس حیوانی جری است با سم عقرب میخوانند زهره
 وی موافق بود جهت نزول آب در چشم و شکوری و قرحه که عارض میشود در چشم و آنرا الو قوما خوانند **عقار**
کوهان و عقرا که آن عاقر قرحا است و گفته شد **عقار** خمر است و گفته شد **عقید العنب** میخچه گویند
 و رب العنب را نیز عقید العنب خوانند و بشیرازی دو شاب گویند و مثلث نیز نوعی از آن است **عقیق**
 صصل گویند و عکه نیز گویند و بشیرازی قالجه و بیارس کالجه گویند سرکین وی بورا نافع بود و گوشت
 وی گرم و خشک بود و کمیوس بد **عقارب** بیارسی آله خوانند گوشت وی گرم و خشکست
 چون کچرند بمنزله گوشت کاه و دور بره وی چون در چشم گند نافع بود جهت ابتدا از نزول آب و ششانی
 بنزداید و چون سوسوی بخور کنند اختناق بر حمر نافع بود و سرکین وی بر کف و بنرهای که بر روی پدید شود
 لطیف گند زایل کرد و گویند محل خنار بر بود **عکوب** حشمت است و گفته شد **عکله** لعاب بر بریه
 و آن سورنجان است و گفته شد و در مهر عکله خوانند و در اندلس سورنجان و در عراقی لعاب بر بریه **عکبر**

انکون /

این سخن گوید و شیخ الکور است و مولف گوید و شیخ الکور بیارسی میو میانی نخلی خوانند و بشیرازی بر میخوانند و
 نهایت گرم بود و گوید بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جانی افتادن و دفع خوف همان عمل میو میانی
 معدنی میکند و شربت بکمال تاد و مال مس با قند یا نبات شربت نیم گرم پاشانند نافع بود و گویند عکبر چربست
 که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا دار و خوانند و مولف گوید عکس نخل آنرا از بر خورش خود و بچکان می اندازد
 از مجموع کلها و آن الوان باشد زرد و سفید و سرخ و بنفش و نبات تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند
 و صفت و شیخ الکور گفته شود انشا الله **عکبر الزیت** بیارسی دردی زیت خوانند و بهترین آن کس بود
 و طبیعت آن گرم و خشک بود و در روم نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سپهر زرد و در چشم گزندگی نخل
 آب و نزول بود و مجموع حرارتهای ناصوره که در بدن پیدا شود نافع بود و دیسوریدوس گوید چون در نظر
 مس قبرسی بپزند تا غلیظ شود مثل عسل و بردن آن حورده مانند پندازد و اگر با خاما لاون پاشانند یا به
 نفع تر مس بر مواشی لطیف گند جربایشان زایل کند و اما آنچه تازه بود چون گرم کنند و بر نفوس و در نفع
 مانند نافع بود **عکبر دهن السوسن** دردی روغن سوسن چون در چشم گند محل آب نزل بود **علیق**
 بیارسی در گویند و بوزانی باطوسی بشیرازی توشت ویرا توشت سه کل خوانند و نوعی از آن علیق الکلب گویند گفته
 شود انشا الله و عیج هم نوعی از علیق است و نیکوتری عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کرده باشد
 و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون بپزند خضایی بنیکو بود و مویرا چون پاشانند
 سنگ بیند و قطع سیلان و رطوبت کمر از رم بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی که بر اثر سطس
 خوانند و آن مار است که شاف دارد و ورق وی چون تر بود بجایند قلاع و ریشهای که در دهان بود
 زایل کند و چون خشک گند کرد خشکی وی زیادت شود و کل وی همان نوع که در بنج موجود است در کل مرچو
 است بعینه و شیخ وی سنگ کرده بریزانند و چون بورق وی ضا کنند غلبه ریشهای ترک در سر بود زایل
 کند و ناخن که در چشم بود زایل کند و بوسیر که در مقعد رسته باشد و بوسیر که خون از آن روان بود نافع
 بود و چون ورق وی بگویند نیک بود و بر معده علیل نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی
 زده بود موافق باشد و عصاره غروی چون بنایت رسیده بود در دهنی را مفید بود و چون غرور

بخورند ناخنه شکم و کل دی چون با شراب یا شامند شکم بیند و شریف گوید چون بکوبند ورق و اطراف وی
 تازه خاد کنند بچ را نوراد رسو دمنند بود و از وی شایف از نفع بود جهت معده که در چشم بود بقایت کمال
 نافع بود و صفت ساختن وی همانست که تازه وی بکوبند و بقتارند و صافی کنند و صحت کنند و صلا تا غلیظ گردد
 و صمغ عربی آب حل کنند و مخروج کنند با آن اندکی و شاف سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب**
 علیق العلس است و بیزاری درخت سه کل خوانند و غریب است کل گویند و این مؤلف گوید موسی صلوات الله علیه
 آتش ازین درخت دید و بعضی گویند از درخت عناب دید غروی مانند چشم بود و کل در او رسد السیاح خوانند
 و شرف السیاح و پهنائی آتش بطش فاطش خوانند و غروی چون رسیده شود سرخ گردد و جالینوس گوید غری
 وی بقایت قایق بود و ورق وی قبضی اندک داشته باشد و اول آن بود که از غروی حذر کنند بسبب آنکه داندن
 وی است مانند چشم که مضر بود بقصصه شش و دیسوریدوس گوید غروی چون خشک کنند و آنکه در اندرون وی
 بیرون آورند هیچ مضره بقصصه شش نرساند و با شراب بپزند شکم بیند و بول نیز بیند و بدل آن شود که لطریت
حلاف رطبه است و گفته شد **علیه** مفر خوانند پارسى صبر گویند **علق** شریف گوید چون بر موضعی
 نهند که خون فاسد مانند حجامت بود خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعه و قویا باند و خون فاسد
 بکشد و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بپزند و طلا کنند بر روی زیادت که در چشم بود بعد از آنکه برگشته باشد
 دیگر نزد و بعلق بشر ازین درون خوانند و با صغفائی در برجه و بلفظی دیگر زلوی و در خواص آورده اند که
 چون بخور کنند در دکان آبکینه که هر چند آبکینه که باشد شکسته گردد **علک** هر صمغی که توان خائید
 آنرا علک خوانند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دو
 و گویند تراست و بهترین وی سفید بود که بزرگی زرد و در طبیعت نزدیک بصطکی بود و علک رومی مصطکی
 است و گفته شود انشا الله صمغ البطم در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتیج بود و در جویها بدل وی کنند
 و اسحق بن کوبید مضر بود و عصب و اصلاح وی عسل کنند **علک ابسی** قلفونیا خوانند و آن نوعی از راتیج
 است و گفته شد **علقم** گویند قنار الحار است و گویند حنظل و هر چه تلخ بود از آنرا علق خوانند **علیش**
 پهنائی حذر ریلی گویند و گفته شد **علجان** نبات است که که قراق خوانند و گفته شد **عمر** در کرفس است و گفته شد

انشا الله **علج** نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز و همچنان با تلخ خورند و آنرا خربزه زمستان
 خوانند و صفت بطخ گفته شد **عصار** دند است و گفته شد **عنب** پارسى انگور که بنید و سفید
 وی نیکو بود از سیاه و نیکوترین آن را ترقی و مثقالی بود پوست انگور سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر
 بود و دانه وی سرد و خشک بود در دوم و انگور غذائی نیکو بود و قوه بدن بدید و آنجه رسیده بود ضروری
 کمتر بود و غذای انگور بیشتر از غذای عصار وی بود و زود فربه ای آورد و خون نیکو از وی متولد شود و سینه
 و شش را نافع بود و پوست وی دیر حضم شود و انگور میه مضر بود ببنانه و تشنگی آورد و مضر بود بیکر و سپر که غلیظ
 بود و دفع تشنگی وی بزنان مر کنند و صاحب مناج آورده است که انگور آنجه دور و زجیده باشند بهتر از آن
 باشد که در روز جیده باشند **عنب الثعلب** قنار خوانند و بر برق و نشان نیز گویند پارسى روباه
 ترکیب گویند و سکا انگور گویند و بلفظی دیگر طویلیدن و رو بایز گویند و بهترین آن زرد تازه بود و طبیعت
 آن سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود و در مای گرم را در آخر ضا که در نافع بود و با
 اسفیداج و دروغن کل بر جره و غلظت را کردن سود دهد و آب وی غوغه کردن ورم زباز نافع بود
 و مثقالی از پوست سنج وی با شراب خواب آورد و چون بکوبند و ضا کنند در دسر نافع بود و چون عصاره
 وی در چشم کنند قوه چشم بدید و چون زن بخورد بر کبر قطع خون رفتن بکند و استسقا و ورم معده را نکند
 بود و اسحق گوید مضر بود ببنانه و مصطکی قند بود و خوردن و ضا کردن تشنگی بپاشد و چون آب وی
 با اسفیداج بپایزند و بر سوختگی آتش و جدر که ریش شده باشد طلا کنند خشک گردانند و چون همچنان
 بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن گردانند و چون بدان ادمان کنند با صلا آورد و خوردن غروی قطع
 احتلام بکند و آنجه سیاه بود بد باشد و خدر و جنون آورد و نوعی است که چهار ورم از وی کشنده بود و این لطف
 گوید عنب الثعلب سنج نوعی است و یک نوع از آن کشنده بود و آن نوعیست که میوه او چون بنید زرد بود سیاه شود
 و نیز آسمان کون باشد و آن نوع را شاخای بسیار بود و کنار شاف بزرگ سیاه بود و دانه ای وی بقی کنند بعد از آن
 شیر تازه با اینسون یا با مال العسل و سینه مرغ خوردن یا با دایم تلخ مفید بود و بدل وی گویند بطباط است
 و گویند ساد او را **عناب** نیکوترین آن جرجالی بود تازه که خورده بنود و وی مقدر بود میان

گرم و سردی و تری و خشکی و مسج کوی کرم و تر بود در میان اول و حرارت وی غالب بود در طبیعت
 و کونید سرد است در اول سودمند بود جهت دم و حرارت دم ساکن گرداند و سرفه و بر بود در کرده و مثانه
 و در دسینه و خلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورد نیکوتر بود و غذای وی اندک بود و همگی آن و شکار و مولد
 بلغم بود و معده را به بود و مصلح وی کفش بود یا میوز منق و خریف کوی در ورق وی چون خشک کنند با سرکه صحر
 کنند و بر اکل افشاند بغایت مفید بود و اولی آن بود که پیش از آن به مرغ غسل بر آن طلا کنند و چون پوست شک
 درخت وی بگویند و با تخمدان اسفند یا پیامیزند و بر ریشه های بلید یا لند یا ک گرداند و شفا دهد و چون در ورق وی
 به پزند و صافی کنند و پنج روز هر روز نیم رحل بغداد باقند یا شاند حکم را یا از بدن و مجرب است و چون با اسفند مطهر
 کنند و سویق سازند و آب سرد یا شاند طبیعت محکم دارد و شکم میند و اگر تخمدان یا اسفند مطهر کنند و قره امعا
 را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قو با طلا کنند و دوسه نوبت پای طلا کنند البته زایل کند و ورق وی جو
 بخانید نیکوترین از طرخون بود جهت کسی که داری مسهل خواهد خوردن و غشیا نیاورد و غناب مضبوط
 باه و مقل منی بود و بشیرازی سیلان خوانند **عنب للرب** درختی کوهیست و آنرا غابش خوانند
 و غروی بمقدار کناری کوه یک بود سرخ رنگ در اندرون وی دانه کوه یک چهار پی بود و طعم وی قابض
 بود و غروی شیرین بود که اندک تلخ داشته باشد و لزوجت و قبضی نیز از خشک وی سوتی
 سازند نافع بود جهت اسهال کس و کل وی مشابه کل جناسرخ بود الا کوه یک بود و لون میان زردی و
 سبزی بود و غروی نفت دم را نافع بود **عنب الحبتی** غمزه از جشانت و آن کره اسپها است
 و گفته شود انشا الله و پونانی تر کبر را بدین اسم خوانند **سبزی** حسان کوی در و ش دانه بگری
 است و کونید چرب است که در قعر دریا می رود و حیوانات دریا می خورند و بیشتر کونید در شکم ماهی یابند
 که می خورد و می میرد و شیخ الرئیس کوی از جش دریا حاصل میشود و اقول بسیار آورده اند و مؤلف کوی که بحق
 موسیت و نیکوترین آن اشهب بود که آنرا سفید خوانند و دیگر از رقی که آنرا افستق کونید و دیگر زرد که
 آنرا خشیاشی خوانند و غیر باید که چرب بود و هر چند سفید تر و سست تر بود و سبکتر نیکوتر بود و طبیعت
 آن گرم است در دوم و خشک است در اول بر آنرا نافع بود و دل و حواس و دماغ را سودمند بود

و مقوی جوهر همه روحها بود که در اعضا در نیت و در معده سرد را سود دهد و باد های غلیظ که عارض بود
 در معا و سده چون پاشا متد یا از پیردن طلا کنند نافع بود و معده در شقیقه و صداع که از خلط های سرد بود
 چون بدان بخورد کشد سودمند بود و بر مفاصل که از طبیعت و ریاح بلغمی بود صفا کردن بغایت نافع بود
 و اگر در روتنی کرم مثل روغن مرزنجوش یا روغن اقحوان یا بابونه حل کنند و بدان سوط کنند
 علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از روی شامه سازند بر مثال سیبی و
 بونید قاج و لقوة و کرم زرا نافع بود و چون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب
 و خدر و فی الحله مقوی اعضای عصبانی بود و کونید اگر اندکی از وی در قوی شراب کنند و پاشا
 مستی زود دارد و صاحب مناه کوی قوة دل و دماغ و حواس بهر و تقویتی عجیب بود و راه پیوراید
 و مقدار شربت اندوی دانگی بود و مغز بود با صاحب ماضی و مصاوی بوسیدن کافور بود و خیار و
 اسحق کوی مغز بود و معاد مصلح وی ضمغ عربی بود و بدل آن دودا لک وزن آن مسک و دانگی مرود لکی
 زعفران و کونید بوزن آن مسک و مرود زعفران بدل آن کنند **عنصل** اسفیل هست و گفته شد
عندم بقم است و گفته شد **عنقر** مرزنجوش است و صفت آن در آذان الفار گفته شد **عنزرو**
 انزروت است و گفته شد ما تقدم **عندم** الزیپ است و گفته شد **عنکبوت** منفعت
 نسج وی در باب الف در ایرگیا گفته شد **عتم** کونید جلزار هست و گفته شد **القلیب** فاوانیا است و گفته
 شود انشا الله **عوج** نوعی از علیق است و نوعی از عوج امغیلان خوانند و در پیا با آنها بود و نیکوترین آن پیا
 بانی سبز ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و کونید در دوم و خشک بود در سیوم و ورق وی چون پاشا شد
 حرب صفراوی و التهاب صفرا نافع بود و چون بکوبند و آب بکینند و خابدان بر شند و در حمام بخود مالند
 خوب و حکم زایل کند و ورق چون بخانید قلاع را زایل کند و چون با غصان وی رود کشته زنده کان بگریزند و چون
 بکوبند و آب بکینند و صفت روز در چشم حکایت سفیدی زایل کند خواه کهن و خواه نو و خر عوج چون بکوبد
 و آب بکینند و در کشته تا خشک گردد بعد از آن مقدار اندکی با سفیده تخم مرغ یا بشیر زن حل کنند و در گوش
 حکایت سفیدی بغایت نافع بود در دماغ و صاحب مناه کوی خیمه سفید آن و صاحب مناه کوی چون بر پشانی طلا کنند

نافع بود فضلا آن که در چشم آید بواسطه قبضی که در وی هست و قدر مستعمل از وی یک مل بود و کونید مغز بود بسیر ز مصلح
وی کثیر بود و کونید بدل آن در درمهای گرم بوزن آن آشفته و بوزن آن فلفل بود **عود البوح** و ج است و کونید در
ان شاء الله **عود البلسان** نیکوترین عیدان وی اطلس اسمر بود و خوشبوی و طبعیت آن گرم و خشک بود در سیوم
سده بکشاید و عرق انسان و صرع و دوار زایل کند و مار یک چشم را نافع بود و در بوی و ضیق النفس اسودد و در خون بخور
کند تشف رطوبت از دم بکشد و عظم را نافع بود و مازنه زهرهای بود و کرتد کی افغی و سردی معده و هجر اسودمند
و رطوبات از دماغ پاک کند و مقدار مازود از وی نیم مال بود و مغز بود و بجا و مصلح وی کثیر بود و بدل وی حب وی
بود **عود الفالوج** غبار است و گفته شد **عود الدرر** اصل الاخذان است و گفته شد **عود العطاس** کندش
است و گفته شود اسالاه **عود الجوج** و بلخوج نیز کونید و آن انو است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود مندی
بود که از وسط بلاد هند می آورند و بعد از آن عود هندی که از جیلی بود و فاضلتر از مندی بود از هر آنکه شیش در جا
رمان کند و بعضی از مردمان فرق میان مندی و هندی نگیند و یک نوع گنند و وی بود و از ستال هند خیزد و آن
فاضلترین بود و بعد از آن قماری و آن نوعی از ستالی بود بعد از آن قاضی و بری و قطعی و صیفی و آنرا قسیمی خوانند
و آن تر و خیرین بود و مندی مجموع وی نیکو بود بعد از آن گند و وی از رقی فریه صلب بسیار آب سبزه که قطعا
سفیدی در وی نبود و بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق مینهند و نیکوترین قماری سیاه که قطعا
سفیدی در وی نبود و فریه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود و با جلد فاضلترین عود آن بود که سیاه سخت و کران
وزن بود و در من آب نشیند و چون بکوبند هیچ ریش در وی نبود و زرد و کوفته شود و آنج در روی آب افتد برود
و آن پنج درخت است که میکتند و در زمین دفن میکتند تا خشبته از وی زایل میشود و بتعقیق و تغیر مدوی پیدا
میکرد و عود خالص مینود و طبعیت وی گرم و خشک بود در دوم و لطیف سده بکشاید و مازنه بکشاید و خائیدن
وی بوی دمان خوش کند و مغز و حشا و اعصاب و دماغ و حواس دل بود و مغز آن و رطوبت عفن از معده
زایل کند چون نیم از وی بپاشانند تا یکدم و نیم و قوه معده و هجر بد و شکم بیند و دوز و سفاک را رافع بود
خاصه سوداوی و مغز بود بوسیدن وی غرض گرم که در دماغ غارض شود و اسحی بن عمران گوید خوردن وی
مغز بود بسفل و مصلح وی و رقی کل سرخ بود و کونید بدل وی در شکم بستی صندل زرد بود اگر در معاجی

احتیاج بود بدل وی زعفران و دار صینی و زراوند مدح از هر یک دودانگ وزن آن قایم مقام آن بود و بدل
عود هندی در نفوس قشور یون باریک کتند **عود الخیه** شریف گوید نبات وی در شهر سودان بود
و مشهور بود ماته عود سوس بود صلب و در طعم وی تلخ بود و چون نیم از وی بپاشانند از هر زهر که باشد شفا یابند
خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار که در آن کس نکود و کونید چون در دست گیرند چشم
آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند و بخود شود و چون بکشاید و ثفل آن در دمان افغی اندازند زود نمید **عود البیج**
اسمیت مشترک در شام فاوانیا بدین اسم خوانند و اصل مصر ما میران و هم اصل مصر قشور اصل انباریس که آنرا
ارغیس کونید و عود البوح نیز بدین اسم خوانند و صفت هر یک بجای خود بعضی گفته شد و بعضی گفته شود
ان شاء الله **عیون الدیکه** حمیت سرخ مدور که از طرف هند آورند و مولف گوید ثر در حب بقم است
و آنرا بپارسی چشم خردس خوانند و طبعیت آن گرم و تر بود باه راقوه دهد و منی زیادت کند و بسیار و چون
یکم از وی بپاشانند **عیزران** زرد است و گفته شد **عین الدیک** کونید خرا است و کونید تحقیق
نجم آنت **عین الله** کسم نباتیت با فریقیه که معروفست بآدان الفار و وی و نزد یک اینان بحرب
بود حبه عرق انسان چون بادنه بکش بخورند **عیون البقر** اصل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و
ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انکو سیاه است مدور که صادق الحلاوة نباشد **عیون شجره** دلب است
و گفته شد صفت آن در باب دل **عیوب** مرز بخوش است و گفته شد صفت آن در آذان **الفار عیدان**
البطباط حب عصی الراعی است و گفته شد **عین الداب** شریف گوید چنهای خردس چون و خرقه
نهند و بر چشم صاحب تب ربع پیاوزند تب از وی زایل شود و این خاصیت **عین الداب**
باب الفین غاف بهتری
آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و وی نیز نیکو بود و آن کلیت لاجورد رنگ دراز
شکل و شاخهای وی باریک بود و بد رازی یکی وجب بود و کوتاه تر بود و کل وی شاخ و ورق وی تلخ
بود و تلخ تر از صبر و طبعیت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و کونید معتدل بود در گرمی و سردی
و کونید سرد است و وی لطیف بود و در ابتدا دار الشلب عظیم نافع بود و با پنه کنی ریشهای که دشوار بود

بالصالح آورد و در دگر سده آن و صلابت سپرز و قره امعا و تبهای مزمن و ضواری محترقه بیرون آورد
و مقدار شربت نیمه بود و وی حیض براند و گویند مضر بود سپرز و مصلوبی اینون است و بدل
آن نیم وزن آن افستین با یک وزن وی اسارون بود **غافه** بلغت عمان فودج است و گفته شود
انشاء **غار** درخت مرزک است و ورق وی در از تر از ورق سپید بود و حب وی بقدر استقی بود و
صفت آن گفته شد و پیونانی ذاتی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو
در زمین سنگستان روید و بهترین بری بود و قوه وی در ورق بود و طبیعت آن گرم بود و خشک در
سیوم و وی طلا کردن با شراب بر بقی نافع بود و با سیوق بر در حمای و در داء عصاب و ضیق النفس
و انتصاب رالعن کشته کردن نیکو بود و سودمند و صاحب منافع گویند چون بومعه و قیج کشته در
حرکت دهد و در درج و مثانه را نافع بود حتی در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربت از وی بنیام بود و
دوم از وی سهل بود و صاحب جامع گویند چون پاشا مندرخی معده بود و قیج را حرکت دهد و ورق وی
چون تر بود و بگویند و برگزندی زینور و خلضاد کنند سودمند بود و پوست پنجه وی چون چهار دانگ نیم با شراب
ریحانی پاشا مندر سنگ بریزاند و علت حکم زایل کند و صاحب فلاح گویند اگر یک ورق از وی بچینند و در
نگشته که بر زمین افتد و بخلیف آذن خود نکند دارند چند انگ شراب خورد مست نشود و چون خوب درخت
وی چون پاییزند در موضعی که طفل در آن موضع خسید و در خواب ترسد دیگر ترسد و ورق وی چون
پیزند ماسکه و بر آن مضمضه کنند در دندان از اسودمند بود و بدل غار سیسینر بود وزن آن **غافاطی**
حجر کاشیطوس است و گفته شد **غار یقون** و در نوبت نزد ماده بهترین آن ماده بود که بغایت
سفید و اهلس بود و زرد مستفقت شود و مولف گویند غار یقون باید که سفید و شست و سنگ بود و بکجه
زرد بود و باشد و طبیعت آن آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در محلول و منقطع اخلاط غلیظ
و منقطع سده بود و در حمار اسودد و در عرق النسا او و در کم سپرز را با سکنجین موافق بود و وی بخاصیت
منقذ فضول دماغ و اعصاب بود و شربت از وی از دانه نیم تا نیم صرع و در برونقت دم از سینه
و قره شش و برقان و در کم سپرز نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود و مانند سودا و بلغم و خشتاق

رحم را سود دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت است با شراب پاشا مندر نافع بود و ضواری کردن برگزندی
گزندی کان که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گویند وی بخاصیت تر باقی همه زهرها و گزندی افی و مقوی قلب
بود و منفع و مسهل اخلاط که بود و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند سنگ کرده بریزاند و در پشت
که از خلط خام بود سود دهد و چون با اینون بخورند در دمای اندرونی که سبب آن سردی بود مجموع سود
بود و اگر آنکه خندید ستر استعمال کنند قویج ثقلی و بلغمی و جمیع آن الا ایلا و نس بکشاید و گویند و چون
با خود دارند عقرب انگس را ترند و در استعمال کردن باید که بغیر بال سوتی باله تا فرورد و در نگویند و آنچه
سیاه بود بد باشد و کشته بود و خنثاق آورد و مد او ای که آن خورده باشد بقی با آب گرم کنند و
شیر تازه و مجموع مد او ای که در کنند ش گفته شود است و بدل وی در مسهل بلغم و سودا و وزن تر بود
دو دانگ وزن آن افستین و ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گویند بدل آن نیم وزن آن به
فرغین بود **غالاوطا** با قلا قیظی است و گفته شد **غالیه** شیخ الرئیس گویند او را مصلب
نرم گرداند و چون در روغن خیری یا روغن حب الباب بکازند در روغن در دمنده چکاتند در زایل کند
و بوسیدن آن معروق را نافع بود و صداع سرد زایل کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی در دمنست
کرد و بغایت و بوسیدن وی منفع دل بود و وی حبه در درج سرد بود و بکردن بغایت سود دهد و در
بلغمی مصلب بکازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و پاک گرداند و آبستنی را یاری دهد
غاسول ایشان است و گفته شد **غلب** بر اسپاسمی سنجید گویند نیکوترین آن بود که گوشت مند
و فریب بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در آخر و در اول سیوم غذا
اندک دهد و معده را دباغت کنند شکم بپند و قیج را ساکن گرداند و مجموع سیلان را باز دارد و صفا
نکند و چون بدان شغل کنند مستی دیر آورد و سردی کم را نافع بود و بول بپند و بچ صفا و بر نافع بود و صفا
و موافق اطفال بود و چون با شیر یا ایشان دهند از هر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود
و عظم و مصلوبی فانید بود و عظمی گویند نور خیر قوی عظیم دارد در شمه زنان بر انگشتی **غبار الرقا**
پارسی کرد و سیاب گویند تخفیف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که کثیم رود و بکند

غباریه غلب الدب است و گفته شد **غریج** پارسى سرخ خوانند طبیعت آن گرم خشک بود
در اول چون بسوزاند و بشوید قائم مقام توتیا بود و اگر با حور سرد بر رقیق ضاد کشته نافع بود و بر سعه طرا
کردن سودمند بود و سوختن آتش و سرخیم پوست کا و میش چون با سر که طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده
بغایت نافع بود **غریج** پارسى سرخ ماهی خوانند و آن مانند میوه است که در شکم ماهی در یابی می باشد
و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارت بود نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونت بود و فوس
گوید موافق بود در ادویه برص و در شقاق روی بود و در هر چه که کشته جبهه سرد ادویه جرب متفرق و در لون
بشره استعمال کردن نافع بود و اگر در حسانی کشته نفث دم را نافع و اگر در سر که حل کنند بقولم لعاب ده
و ادویه رقیق بدان بسوزند و ضاد کشته بغایت سودمند بود و شریف گوید سرخ ماهی چون بر لخن
سفید کشته طلا کنند نافع بود و جرب **غریب** در خشیت که آنرا اطفا خوانند و بشیرازی
درک گویند و آن درخت بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بوده و در تانخی بر شاخ وی نرسد که شکافته که ده آن صمغ از
وی بیرون نیاید و وی هیچ غر که شاید خوردند و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر وی و در وی و قشرو
و عصاره وی قابض بود و در مجفف بغیر لزج و خاکستر قشوی چون با سر که بشیرند و بزایلین که بر دست و پای بود
ضاد کشته زایل کند و پوست بچ وی در خضابات موی مستعمل کشته و طبع وی چون نفوس بدان بشوید و نطفه کشته
نافع بود و حران نیز عجین و صمغ وی و کل وی تاریکی چشم را سودمند و پوست وی نفث دم را نافع بود و در جوری که
عصاره وی غلیظ از حلق بیرون آورد و عصاره وی و رقیق وی پوست تروی چون سخی کشته و بار دغی کل در پوست
انار بپزند در کوشش نافع بود و غروی نفث دم را نافع بود و در وی و کل وی در ادویه مرهمهای مجفف خشک
کشته و خاکستر پوست بچ وی چون با سر که بشیرند در قلع کردن نایل مدوره و نایل مشکو که در جلد بود بوجه تراز
خاکستر پوست ساق وی بود و این ماسویه گوید و رقیق خوب چون با شامند عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند
عصیر در وی نیکوترین معالجه ماده بود که از کوشش روان بود و سده جگر را سودمند بود **غرق** نوعی از
عویج است و گفته شد **غرز** اسم نوعی از عصبی الرامی است که جگر که معروف بود بماده و گفته شد در موضع خود
غرسار اسن است و گفته شد **غریب** نوعی از انکو رسپاه است **غزال** پارسى آهوه گویند

و منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما بپک وی چون با سر که بشیرند و بر رقیق ضاد کشته نافع بود
غسل طبیعت و گفته شد **غسل** عربی طنینا است و گفته شد **غسل** طبع است و گفته شد در
باب **با غلقا** غلقه خوانند وOLF گوید آن کیهامیت که بکیر ماند بر کس ساقهای وی کرد باشد و در
مای شیر از بسیار بود و از جمله تیو عانت معتبر و شیر بسیار دارد و در شیر دگارد که بشیر وی آب دهند
زخم آن بکس که رسد بکیر و بشیر وی بر قوبا مانند زایل کند **علجی** قوتج بری است و گفته شد **علجی** انزیا
مشکطه مشیع و گفته شد انشا الله **غلو فیر** اصل السوس است و معنی آن پیونانی اصول الحلو بود و
غلول علول است و آن قناری بود و گفته شد انشا الله **غمام** اسفنج البحر است و گفته شد **غنقل**
بضم غین تلج است و گفته شد **غوشه غویه** نوعی از گاه و فطر است صاحب جامع گوید در زمین است
المقدس بسیار بود و آنجا بکیرش خوانند و چون خشک بود بدان جامه شویند و در حموضات خورند و طبیعت
آن سرد تر بود در درجه اول و چنان سرد نبود که گاه و آن خلط بد که از گاه مائل شود از وی مائل نشود **غوک**
ضفدع است و گفته شد **غیم** غام است و گفته شد **باب الفاء**
فاشر اسمیت سرمانی پارسى برار چنان و برار فسان نیز گویند و پیونانی انبالس لوقی و معنی آن کره البضا
است و معنی از چنان هزار کز بود و به بر بری از حالون گویند و پارسى کرم کشتی خوانند و بشیرازی کوش
خوانند از هر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمیشود و فاشر ستین نوعی از پوست و نبات وی
بر هر درخت که نزدیک وی بود چیده شود و خوشه وی قریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز
بود و با فربغایت سبز شود و کل وی لا جوردی بود و بشیرازی و بر اسپاه دار و خوانند و منفعت
وی نزدیک است بفاشر الیکن ضعیف تر از بود و فاشر البقلی دیگر روانا و حلق الشویند گویند
و غروی مانند غرقاشر استین بود و بچ وی کرم بود و خشک در سیوم و حده و حوافه داشته باشد
جلانی تمام دمد و مطلق بود و سپر سخت شده را که از اند چون با شامند یا با انجر از بیرون
ضاد کشته و جرب و هر علتی که در ظاهر بدن بود شفا دمد و غروی که مانند خوشه بود گویند و باغان
مستعمل کشته جبهه حلق شرو بچ وی چون با سر که بشیرند و بر رقیق ضاد کشته نافع بود

بسفید زرد و سبزی و هر رنگی دیگر روی ظاهر بود این سنگ را آفرینند وستان آورند و از قهر جین نیز
آورند و نیکوترین آن جینی بود و شربت از وی کشی را که زهر داده باشد و دوزخه جویند که آب
سرد پاشا مندی این سنگ در آتش نسوزد و چون باز زده جویند بر سنگ مانند بسته نماید و بار هر
هم زهر که بود خاصه در طلا کردن و جمع کردن و فاط است و این مولف کوید باد زهر کانی است
و دیگر قوطها خلافت **فانیا** فاونیا نیز گویند و کھیا نادان عود الصلیب است و نرود ماده بود و کج
نر بود ورق وی ماته ورق خور بود و پنج وی ستر بود سفید مانند انگشت بود و در طعم وی قبیض بود و کج
ماده بود کثیر الشعب بود و پنج وی مانند مویط بود و زهر است یا شست عدد بود و نیکوتر آن ستر بود و وی
و فاضله تر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوزخ و گویند معتدل بود و در حرارت و در وی
تجفی و قبیض با تحلیل بود و منفع و ملطف بود و اینار سیاهی از بره و چون بر طهالان آورند مادام که
با ایشان بود صرع زحمت ندمد و شفا یابد از صرع و چون با سر که آب پاشا مندی در شکم و در فغان و در کرم
در دمانه را نافع بود و چون با شراب پیزند و پاشا مندی شکم پیزند و باده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود و
غلاف بادام و چون خفایه شود حتمی است و بسیار بود مانند خون و شکل نماد آن بود و در میان آن حبی سیاه
رنگ بود و چون از وی حبس رخ بازده حبس با شراب سیاه رنگ قابض پاشا مندی قطع ظرف دوم از رحم بکند و چون
بجویند نافع بود و جهت در دمانه و لیز که عارض شود در آن و چون گردان بخورند در استه اسنک شانه نافع بود
و آنچه حبس سیاه بود و چون از وی پیوزده حبس با شراب پاشا مندی اشتاق رحم که عارض شود از درد رحم و گاه
بوس را نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون با این پاره کنند این خاصیت ندمد و اندی بل شود
و نفوس را نافع بود و ضرب و سقطه و صرع را غلظ مفید بود و چون غروی بخورد کشته صرع و مجنون را نافع بود
و اگر از غروی کردن بندی سازند و در کردن کودکی مروع آورند از وی زایل شود اگر عود وی سخی کشته
و در صرع بنزد و مروع دایم بود نافع بود و در یقصر اطمینان گوید پنج وی و غرویه نافع بود جهت هر مرضی
که باشد دغان کردن و چون پیا ویزند بکسی که در پیا با نهار و در همه افتخار این باشد و سخی گوید عود الصلیب
مفید بود بعد و مصلح آن کثیر بود و گویند بدل آن زهر بود و گویند بدل آن غار یقون و نه او مصلح روح است

فانیا سی موسی خواسته خون و قطعه بایل کند و چون بشکافند و بر خنار و بر نمد یا بر کزندی عقوب نهند نهایت
سودمند بود و چون بریان کنند و بکودکی دهند که لعاب بسیار از دمان وی رود باز دارد و اگر آب پیزند و کسی
اسرا بول و کشته باشد و در آن نشیند سودمند بود و خوردن گوشت وی بسیار آورده و غثیان و مفید بوده بود
و چون بشکافند و بر موضعی که خار یا سگان بود نهند پودن آورد و منفعت سرکین وی در باب خار و خروار الفار کوفته
و منفعت سروی در باب رادر اس الفار کوفته شد **فانیا** فاونیا نیز گویند و کھیا نادان عود الصلیب است و نرود ماده بود و کج
که حافظه روح بود بقوة و دفع صراحت بکند آنرا فاد از هر ضایع و آنچه مخصوص است اسم حجر التیس است و حجر الحیه و فاد
زهر کانی و گفته شد **فانیا** سی موسی ترب خوانند و شیرازی تربزه و تخم وی قوی بود بعد از آن پوست وی بعد از آن
ورق وی پس گوشت آن و نیکوترین بستانی بود سبز تازه طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم ترب بود
و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و موسی برد از الشلب برد
و حیه هم دوی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و سخن بود و بول براند و این ماسویه گوید چون بعد از طعام
خورند شکم را نرم گردانند و غذا را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام خورند منع طعام بکند از
آنچه قرار گیرد و چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و بآسانی قی آورده آب وی استفاده
نافع بود و چون در چشم بکند جلای دهد و گویند ورق وی جلای چشم دهد و شیر زیاد کند چون بخت بخورند
نافع بود و سرفه کهن را و کیموس غلیظه که در سینه بود و آب وی چون با شراب پاشا مندی کزندی انفع را نافع
بود و مار شایع دارد و اگر آب وی بر عرق بکند ببرد و اگر وی خورده باشند و عقوب بکند هیچ ضررت نرسد
و چون با سکنجبین پیزند و بدان غرضه کنند چون گرم بود خنای را نافع بود و فحل بری در همه حال اقوی بود از
بستانی و روفس گوید فحل بلغم را نافع بود و مضرب بدن از آن و چشم و سرد خشک و معده و مفسد طعام بود و
و علت های نسا را بید بود و شیش در بدن پیدا کند و صاحب فلاح گوید در کرده و شانه و سرفه را نافع بود و باده را
برانگیزد و چون قایب وی بر بدن طلا کنند کزندی جانور از اسودد و تخم وی در دفع زهر ماکون کزندی جانور
بخیر است تریاق بود و بر برش و غش که بر روی پیدا شود طلا کردن نافع بود و ما بر که وادمان اکل وی کردن کوی
بردا الشلب بر ویان و وی شیر پیوزد و گویند فحل چون بکند و آب وی بکیرند و با شتاده م از وی پاشا مندی

قصیدہ

و دو دانگ مازپون بود و دانگ آن چند پدستر گویند بوزن آن چند پدستر گویند وزن آن مازپون **فراسیون**
فراسیون گویند و خشینه الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند آن کرات جلی است بسیار سی کند تا گوشتی بپزد
و بیکوزنی آن روی بود سر قلع و طبع آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم ملحق شده جگر و سپر بود و سینه
و شش را پاک گرداند و حیض براند و عصاره وی در دوش کهن را نافع بود با عسل چشم را فوّه دهد و خوردن و کل کردن
و عصاره وی سوط کردن بر قاز نافع بود و با نمک بر کزندی سکه دیوانه ضار کردن سود دهد و کل وی چون خشک بود
بآب پیزند با تخم و چون تر بود بگویند و آب آن بکینزند و با عسل یا میزند و قره شش را شفا دهد و بر دوسر دگر
با آب ساخنک یا میزند فلفل غلیظ از سینه پاک گرداند و زنان چون پاشانند حیض براند و سینه پدید آورد و
دستخاری زادن را سودمند بود و چون ضار دکتند بورق وی و عسل ریشهای جگر کین را پاک گرداند و خشک و کشته
خوردند قطع کند و در دهلوار ساکن گرداند و عصاره ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصاره
وی در دراز و های چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب سه گانه از چشم زایل کند و چون آب انار ترش حل کنند
در جرب چشم بآب گردانند و طلا کنند و در کحلها کردن حقه انار ریشها سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود در شای
جلاد هنده جسته غشاده عین و فوّه نور با صره مستعمل کنند و اگر نیم مال یا یک مال در طبع زودا بگذرانند و در دهن با دام
شیرین و پاشانند شش و سینه را پاک گرداند از رطوبات لزج و قره که بسبب خوابد ایجاد میگردد و اگر نیم
نیم در شراب بنفشه یا در جلاب یا پاشانند سرفه تر و ریشی سینه را زایل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون
عصاره وی با قدری آب بگذرانند و با قدری عسل یا میزند و بر جراحتهای متعفن بپزند ضار دکتند پاک گرداند و بجای
صلاح آورد و اگر ضار دکتند بر دامیل رسیده خنایر را تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود بی درد و اذیت و دست
بکشاید و فراسیون مجموع باد های غلیظ را نافع بود خوردن و ضار کردن و چون بر سینه ضار دکتند ضیق النفس را
نافع بود و چون ورق وی بکائید و فرو برند نافع بود و جمعی را که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون
بر نیت پیزند یا آب تنها و نمکد کنند بر زمار زنان و مردان نافع بود حقه دردی که عارض شده باشد از اسهول
و از ریاح و از جمیع اصناف از اجزاء روی وی چون تر بود و با کرده بپزند و بر دهن کنند بگذرانند و تخم
سرمه جگر و چون ورق وی عسل بیرون نیکوترین و سودمندترین معالجه سرفه بود و ضیق النفس بود

و اگر آب نخاله بگیرند و حسوس سازند و درختی پنج ورق و می اضافه کنند و تمام بپزند و پاشانند نافع بود جهت
سرفه مضطرب و مضطرب و غلیظ نفثه و باید که شش روز پیاپی استعمال کنند که عجایب مجربست و چون ورق تر
وی بگویند و ضماد کنند تعقد امعاء و صج آن بغایت نافع بود و اسحق بن عمر بن کویه مضطرب بکرده و مثانه تا
جگدی که خون بغوض بول از وی جدا شود و نخ را زیاده دفع مضرت آن میکند چون با وی خلط کنند یا بعد از
وی یا پیش از وی پاشانند و صاحب منهای کویه مضطرب بکوبیده و مثانه و صج وی سنبلی الطیب
بود و بدل آن بوزن آن سارون چهار دانگ وزن آن لبان و کونید بدل آن انیسون و افیون است و کونید
بدل آن بوزن آن لاغیه است و صاحب منهای کویه شربتی از وی مقدار نیم هم بود سده جگر و سپر بکشاید
و حیض براند **فرخجمنشک** اگر بخشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود در حره پیغزاید و تخم دی
چون پاشانند محفوف منی بود و وی معتدل تر از مرزنجوش و سیسبیر بود و منفعتهای وی در الف گفته
شد و بدل آن کونید قرنفل است و کونید قرنفل یا با در بنویس بوزن آن و کونید با در بنویس بوزن آن **فرصاد**
توت است و در تاکه شده **فرغین** بقله الحما است و گفته شد **فرغیر و فرغیر** منفع است و گفته شد
فرغ شاحترج است و گفته شد **فرغیر و فرغیر** بقله الحما است و گفته شد **فرغیر و فرغیر** الحما پارس
کبوتر کویه و در وی حرارت و رطوبت فضلی بود و غلظت دانی ماسویه کویه که متر از گوشت جمیع مرغها
بود و در خور هضم بود و خون بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهای کویه مغلوب را گوشتی
خوردن سودمند بود و گوشت وی کبیر الفضول و سیر العفونت بود تا جگدی که سداورد و مصلح وی سرکه کشتر
بود و مغز خیار پانک که خورده و رازی کویه گوشت وی گرم و خشک بود و پیرا حرارت ظاهر بود و موافق خوردن
نبود الا سلقه از گوشت مرغ اگر شکم پر و ن آید خاصه چون آب و خورده و شست و نمک بپزند و مرقی و نافع بود و در خور
را کسی را که شکم وی قبض داشته باشد و در دشت که سبب آن خلط غلیظ مزمن بود و کرده را خورده بکند و باه را زیاده
کند اما مغز بود بچشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی آن بود که بر سردی چیزی پاشانند که منع صعود بخاروی از سر کنند
و خود آب وی چون به دران بسیار بود موافق کرده بود و باه را زیاده کند و شریف کویه او مان اکل وی کردن
چون بپزند و خورده باشد که بکند ام کشته خاصه در خور آن طفلان که جگر و صاحب فرغیر گرم و کویه کویه کبوتر کویه در دیک

در روغن کعبه بر سر آن کنند چند آنکه آنرا بپوشانند و نمک و هیچ تو اسل در آن کنند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
چون در بغضان خدای غالی از وی زایل شود **فسر** که فزین پو ستین رو باه بود و بعد از آن سحر و بعد از آن نمک و قلع
و بعد از آن بریم و هر یک جای خود در صفت حیوان وی گفته شد **فسره الضیع** قلع است و گفته شود انشا الله
فستق پیارسی بسته کونید که متر از گردگان و بادام بود و نیکوترین آن تازه بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود در
سیوم و خشک بود در دوم و کونید گرمی وی در آخر درجه دوم بود و کونید خشک است در سیوم و کونید در وی رطوبت
فضلی بود و کونید تراست در سیوم منفعت وی آنست که سده جگر بکشاید و منع غشیان بکند و قوه معده و فم معده
ببیدار کند و شکم تراند و نه بند و کونید که جانور را از اسودد و باه را زیاده کند و سرفه بلغم را نافع بود و کونید که غشوب
و غذا اندک و بدو شری آورد و مصلح وی زلالی خشک بود و شریف کویه از خواص وی آنست که بوی دمان خوش کند
و مغص زایل کند و کونید پوست پر و ن وی سبز چون در آب خویاشند و پاشانند تشنگی بپاشد و قی باز در شکم
ببندد و در روغن وی مغز بود بعد از خاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبّه الحظا بود
و کونید هم وزن آن مغز جو زو نیم وزن آن مغزین **فصفصه** بلطف اندلسی ر بوله کونید و صاحب جامع صفت
که گفته است و منفعت آن صفت فاشرا است یا فاشر ستین و صاحب منهای صفت وی گفته که نبات وی چون بر
شاخهای انکور بچیده شود مفید وی بود و مؤلف کویه شیرازی سرم خوانند **فستق طهاوی** حب لبان است
و گفته شد پیارسی است خوانند و چون تر بود نصفه در طبع کونید و چون خشک کرده
قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز بود املس ورق بود و در وی نفی بود تخم دی منی و شیر پیغزاید و رازا
کویه چون ویرا بپزند و کونید تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رگش داشته باشد هر روز دو نوبت
رگش زایل کند خوردن و قلع کردن و غافقی کویه و آب را خورده بکند و تران شکم را باند و خشک آن شکم ببندد و سرفه
و خشونه سین را نافع بود **فصا** عجم الرئیس است او گفته شد **فصه** این ماسویه کویه سیالده وی سرد و خشک
بود با اعتدال و کونید معتدل بود در گرمی و سردی و کونید بغایت قابض بود و شیخ الرئیس کویه سیالده وی چون با دویه
پاییزه حقا را نافع بود و بخور رطوبت لایح را سودمند بود و حبه را بیل کند و عطر العود را نافع بود و
مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و فصل وی حکم فعل یا قوت دارد لیکن بجای صغیر از وی بود و کونید که

از نقره خوردن مستی زود آید و نقره چون بوی کور نشیند سیاه کرده و چون نمک بسوی سیاهی از روی رایل شود
 و حلای وی بدید و سحاه وی چون بازینق بر بوی کور طرا کند نافع بود و وی مضروب بمانند مصطوی عمل بود
فطر ساروغ گویند و آن انواعست یکینوع قنق و یکینوع قنیل و مجموع انواع را گاه خوانند و بدترین پطربود
 یکینوع صحنای و یکینوع در شیب سر کین روید و نوعی در شیب خب شراب روید و آنچه سرخ بود نفع بود و
 آنچه سفید بود پادزهر آنچه در شیب خب شراب روید پوست وی بازگشتد و خشک گشتد هر چه سرانگشتی
 بدهند بهوش کرد و پوست وی زهر بود و گویند هر که بنایکی ساروغ خورد نسل وی منقطع شود و دیگر
 فرزند از وی حاصل نشود و خلط غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت فطر سرد
 و تر بود و آخسوم و گویند در دوم حذر و سکت آرد و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد هیضه و عسر البول احداث
 کند چون بسیار خورده بود و وی دشوار در هضم بود و نوع کشته غشی و ضیق النفس و عرق سرد آرد و باشد که
 در روز بکشد و آن در موضعی غشی یا موضعی که مقام کند گاه بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصطوی وی
 آنست که مسروق کرده یا کثیری تر و خشک بخورند که خاصیت دفع مفرط وی میکند و شراب سخت بر سر آن خورند
 و معالجه کنند و وی بقطعات کنند مانند سکنجبین و فوچ **فطر سالیون** تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه
 طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم و قوه وی زیادت از بستانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس
 بود و هالینوس گویند بدل آن نیم وزن آن افستین بود **فعلیلا سوس** فقلل مینوس گویند و آن کجور حرم است و گفته شد
فولبون حنا است و گفته شد **قنق** نوعی از گاه است بسیار سی کل خوانند و آن در لبها و اندون جابه و کنار
 آب بارید و آن سالم تر از فطر باشد و طبیعت آن سرد و تر باشد و غلیظ **فقد** تخم بجنکست است و گفته شد
فقاها از خرهره و زهری که بود از انقل خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود و در اول
 و خشک بود در دوم خون حیض را بندد و مقدار را خورده از وی یک مال بود و نفث دم را نافع بود و طبیعت وی سنگ
 بریزاند و بول حیض را بندد و بول کوبید در درج و کرده و تر هفت دم و درم سرد که در جگر بود و معده سوده
 دهد و اگر دمان بوسیدنی وی کشتد سر را گران کند و خواب آورد و اسهال کوبید مقلل خون بود و مصطوی وی بارز است
 و بدل وی قصب الزهره **فقاها السورجیان** اصابع هر س است و گفته شد **فقاها الکرم** سارسی فل خوانند

و آن شکوفه انکور بود و طبیعت آن سرد است **فقاها الملح** زهره الملح است و گفته شد **فقلل مینون** فعلیلا سوس
 است و گفته شد **فقلل مینون** صریح الجدی است و گفته شد **فلج** افلیج خوانند و آن خشکست مانند خردل الیکن
 بغایت سحر بود و نیکوترین آن بود که چون در دست مالند بوی سیب کند و طبیعت وی گرم و خشکست و آن
 در عطاریات مستعمل گشتد و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سرد بود بکشاید و قوه دماغ بدید و آنچه زرد بود
 یا سیاه بد بود چون سحر کنند و بازیت بر کنند که عطر طرا کند نافع بود **فل صاحب** فلج کوبید فانی است
 و آن پنج نیلوز خندی بود و قوه وی مانند قوه پیروز بود و گویند گرم و خشک است صداع را ضار کردنی نافع بود و مضروب
 بمانند مصطوی عمل بود و بدل وی لفاح و صاحب طامع کوبید از قول اسحق بن عمران که فل نثری هند بود بقطر افستق
 و لون نثری بلون فندی بود مانند مغزین وی جرب بود مانند مغز جلفوز زردی که بسفیدی مایل بود و طبیعت
 آن گرم و خشکست در سیوم استرخا عصب را سودمند بود و بواسیر **فلفل** اصل الفلفل است سارسی پنج
 درخت فلفل گویند و آن خشبی حریف بود و شکل قسط بود و طبیعت وی گرم و خشک است و خاصیت وی نیست
 که در دمای سرد و تشنج استلانی و نفوس و قولنج و باد دمای سرد را سودمند بود و در دک طرا کردن عرق النصارا
 نافع بود و غافقی کوبید لون را نیکو گرداند و دانه سودا پیردن آرد و برقی خبا که ادویه مسهله پیردن آورند و باده را
 زیادت کند و چون با سرکه پامیزند و صناد کنند یا پاشانند و درم سپرز را تحلیل دهد و چون با میو ترنجابیند و بران
 غواغ کنند یا با میو ترنج بلغم را قلع کنند و بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن بوزن آن نارمشک و دودانک
 آن سورجیان و نیم وزن آن مغز خشک است بود **فلفل ابيض** درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس
 کوبید اول غره فلفل دار فلفل بود و آن بر آنست که دار فلفل تر تر از فلفل بود و صفت از فلفل گفته شد و همو
 کوبید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده که دسیاه شود و مولف کوبید خند آنکه شخص
 کردیم از بازگانان که از طرف هند آمدند و اینی خلافت دار فلفل درخت حنظل و غیر درخت فلفل است
 و بیشتر در نکاله می باشد و آنکه میگویند که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است آن نیز هم خلافت و صاحب
 خنای کوبید آن قول دلیقودید و س که بهترین وی آن بود که سبک بود و گرمی و ضعیفتر از سیاه بود و لون وی پر زردی
 مایل بود و بقطر بخورد کوبید و در اطلس طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود و چهارم چون در کحل است

حبه جلابی تمام بد مد و هم طعام کند و استسما پود و درم سپرز را بغایت نافع بود و بول حیض براند
 و طبیعت را نرم گرداند اندک و بسیار در ترایقات مستعمل گشته بلغم و سودا پاک گرداند و مقدار را خود از وی
 تا نیم مقام بود و وی محض مینی بود و حد جنین و مضر بود بکرده و مصلح و مصلح بود و این ماسویه کوبیده بدوی
 زنجبیل بود **فلفل السود** پیوانی بابادی خوانند و وی کمتر از سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در
 چهارم و در وی جذبی و تحلیل بود و جلابی مد و بلغم نریج را دفع کند و مخرج اعصاب بود و سکن آن و چون باز
 پیا میزند محلل خناری بود و چون با نظرون پیا میزند بقی را از ایل کند و غذائی غلیظ را لطیف گرداند و بول برآ
 و اگر زن بعد از جماعت بخود برگرد آید و وی جهت تاریکی چشم آب رفتن آن نافع بود و سرد مخرج را نیکو
 بود و مخرج معده و حکم بود و مصلح اعصاب و مخرج خون بود و اگر سختی گشته و پیا میزند و بردار اشغال طلا کنند
 بعد از آنکه نیک نیک مالیده باشند موی بر وی اند و چون سختی گشته و در روغن زیت بپوشانند و مانند فاج و هذر را نافع
 بود و اعضای که سردی بر وی غالب بود و چون با لادویه پیا میزند که در وی قبضی بود و تقطیر السهل که از سردی بود و
 و مخرج فاج و هذر و ریشه را مفید بود و فی الجمله سودمند بود جهت هر علتی سرده که در اعصاب حادث شود
 و کوبیده بدل آن یک وزن و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل الماء** پیوانی او در و بابادی کوبیده و آن نباتیست که در
 استاده روید و آبجاسی که استه روانه بود و ترکان و پیرا فرعی خوانند و کوبیده که ویرا بجز در بید و بغایت
 از ادوست دارد و ساق وی که مدشته باشد و درازی وی یک کوبه و در وی مانند ورق پد بود بزرگتر و سلیه
 و بطعم فلفل بود و وی خوش بنود و غروی کوهل بود رسته بر شاخهای کوهل که از بی و در وی مجتمع بود بعضی بر
 بعضی مانند خوشه بطعم نجابت حریف بود و چون ضما کنند و در وی و غروی در حقای بلغمی و در حقای غرض
 تحلیل و ماسویه که در شیب چشم بود از ایل کند و بر کلف و غشی که در روی بود ضما کردن سودمند و مخرج وی
 در از بود هیچ منفعت ندارد و مولف گوید آن نوع از زنجبیل الکلب است و گفته شد **فلفل السودان**
 حبیب مانند جلابی و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آرنده و در دانه نافع بود و جیبیدن وی را
فلفل الصقاله نیز زنجبیل است و گفته شد **فلفل القرد** حب الکیم است و گفته شود صفت آن در
 کاف در کیم است **فلفل الخوص** ما هو دانه است و گفته شود آن دانه **فلفل** اسم هر نوه است که آن غر

عود بود و گفته شود آن اسوداند لیس یا نخواه بدین اسم خوانند و بعضی تخم زنجبیل را بدین اسم خوانند **فلفلون**
 حق جیبی بود بسیار بود کوبیده که کوبیده آن نوع از بود نه است و طبیعت آن گرم و خشک بود نیکوترین آن معنی
 بود و نیم ملل از وی نیمه پروی آورد و مضر بود و نیم معده و مصلح وی بود نه بری بود **فلفل خشک** زنجبیل است
 و گفته شد **فلفل خشک** دو خمسة اواق بود و خمسة اصابع کوبیده و گفته شد **فلفل** غلب السود گفته شد
فلفلون زنجبیل است و پنجشت نیز کوبیده و گفته شد **فلفل** کمتر از سنجاب بود و سرد تر از سمور و رازی
 کوبیده فنک و قاقم و حواصل معده ل بوند در حرارت **فوم** حنطه است و گفته شد **فوهل** غلغل و غلغل
 کوبیده و گفته شد **فول** هر چه کوبیده و آن با قلا است و گفته شد **فولون** جعبه است و گفته شد **فوشنه**
 غوشنه کوبیده و آن نوع از فطر است و گفته شد **فوپنجشست** که ورق نبات وی مانند ورق کرفس
 بود بزرگتر و کل وی مانند تر کس بود بزرگتر و ساق وی یک کوز مایدت بود و امس بود و لون وی
 مایل بقرقری بود و سبیری غلای وی مانند خضری بود و در اصل وی لطیف بود و کوبیده قوه وی مانند
 سنبل بود و در بسیار چیز نیکوتر از وی بود و او را بول پشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود
 در دیپلور نافع بود و بول و حیض بر اند خشک وی و مطبوخ وی در اشغال طلا کردن سودمند و مقدار را خود
 از وی نیم مال بود کوبیده مضر بود بکرده و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس کوبیده گیاه در طبع و قوه مانند وی
 بود الا لطیفتر از وی بود و کوبیده بدل آن بوزن آن سنبل و گیاه بود و کوبیده بدل آن فلفل سیاه است **فوفل**
 غر لیت که در قوه مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی میبرد بود قوه و اباس
 و قابض بود بر رجمای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعصاب سترخ را حکم گرداند و بوی دمان خوش
 کند و قوه دل بد مد و منع التها چشم و جرب آن میکند و حرارت دمان باز دارد و قوه لغو دندان بد مد و کوبیده
 بدل وی بوزن وی صندل سرخ و ربع وزن وی بر زنجبیل بود و کوبیده بدل آن بوزن آن صندل سرخ
 و نیم وزن آن کشنیز تر بود **فوتنج جیب** فودنج نیز کوبیده و آن سه نوع بود جیبی و بری و نهری و مولف
 کوبیده جیبی دو نوع بود و مکنوع را حاشا خوانند و گفته شد و مکنوع **فلفلون** هم گفته شد و بری دو نوع بود یک
 نوع را مشکطرا مشبع خوانند و گفته شود و مکنوع دیگر بود نه مکنوع خوانند و آن مطلق بود نه بود

بود و نری کینوع پیش نبود و نیکوترین جلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و ورق آن کو حکم بود و طبیعت
گرم و خشک است در سیوم ملطی بغایت قوه بود و عرق بر اند و بر اثرهای سیاهی که در بدن بود ضما د کردن
نافع بود خاصه چون بشراب بچینه بپزند و طبع خود در حام خوب و حکم زایل کند و جذام را نافع بود و در پیش وین و فو
زایل کند و چون با غسل و نمک پاشا منده فصول که در معده بود بپزدن آورد و چون پاشا منده حیض بر اند شیشه
و بچه بیرون آورد و چون خشک کنند و سوزانند و سحر کنند و جبهه استرخا، الله نافع بود و چون با سحر و ضما د کنند و در
و استخار نافع بود و مسهل سود بود و شربت بکیرم و دودا رنگ بود بجلاب و وی کردن کی عقب را نافع بود
و عصانه وی با مطبوخ کردن کی سیاه را نافع بود و چون بگویند و بپزند و پاشا منده بکشد و اسحق گوید ضرر بود
با مبعاد و مصحح وی کشیر بود و بدل وی یک وزن و نیم فو تیه نری بود **فوتیه نری** قوه شراب وی مانند شراب
حاشا بود و نیکوترین بود نه جوی سبز تر بود و بود نه پارسا قوی بود از مجموع بود و با طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم چون بپزند و بعد از آن ما الجین پاشا منده چند روز بپای دار **الطیلب الفیل** را نافع بود و دالی و طبع
وی انتصاب نفس را سودمند بود و چون با سر که نزدیک بینی کسی بزند که غش کرده باشد نافع بود و غش از وی زایل شود
و منع احتلام بکند و طبع وی ناقص را نافع بود و دروغی وی طرح کردن همین سبیل و خوردن وی ضما د کردن کردن
جانوران را نافع بود و اگر باغش پاشا منده دفع سموم قتال بکند خاصه که پیش از آن خورده باشد و از دخان وی
وی کردن گان بگریزند و خائیدن وی بوی سیر زایل کند و مقدار شربت از وی یکم بود و چون بشراب بپزند و
صاحب جذام ضما د کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضرر وی بکرده و گویند مصحح وی کشیر بود و گویند
بدل آن نفع است **فوت** معروف بود بقوه الصباغین و پیارسی روزناس گویند و صباغان
مستعمل کنند و آن بخیست سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سبز و باریک بود که از ارسن آوردند و آن
معروف بود بهر بندی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در وی بعضی سردی بود و جلای با معتدل بود
و بر بهی سفید و قویا با سر که طلا کردن نافع بود و بدین از بهر اثری که بود پاک کند و بکیرم تا دوم جبهه سقط
و ضرر نیکو بود و چون با قدم شراب پاشا منده و ثمره وی چون با سکه چینی پاشا منده کردن کی جانوران را سود
و پنجوی چون زن بخورد بر کیر حیض بر اند و بچه و وی بغایت مبر بود تا بحدی ادراد کند که خون پایید و جگر بزر

و نفع و چون بپزند و پاشا منده
سبب از دود وی و چون پاشا منده

پاک کند و سده آن بکشد و چون با بار العسل پاشا منده عرق النسا و وجه درک و استرخا، اعصار نافع بود
و اگر با عسل ضما د کنند همین سبیل و او لی آن بود که کسی آن پاشا منده هر روز بچشم رود و گویند مضر بوده
بسر و مصحح وی اینسون بود و بدیع و رس گوید بدل وی در شقیه حکم و سبز و از نال حیض بول بوزن آن
سلیخه دودا رنگ وزن آن میوز سیاه و گویند بدل آن در بهی و بر صلیح است **فیکوش** پیارسی بکوش
خوانده و آن لوف است و در لام گفته شود و انشالله **فنجی** سداب است و گفته شد **فیلزهر** درخت
حفض است و غروی مانند فلفل بود و حفظ عصاره و سیت معتدل بود و در حرارت و برودت در بر وی
طلا کردن قوه آن به حد و چون پاشا منده در کسیر و بر قار نافع بود و طبع فروغ وی حیض بر اند و
بدل آن حفظ بود **فیروزنج** نوع از اجار است از رقی و نیکوترین آن بپاشا بوری بود و طبع وی
آن سرد و خشک بود و چون سحر کنند و پاشا منده شکوری و نار یکی چشم را نافع بود و گویند چون در غش
بوی رسد خواب شود و عرق تخمین و لون آن بکلیه تباه کرد و دو سبک تخمین تباه شود لون و حسن
آن دار سطوطا لیس گوید و حو حوئی را جگر که لون خود بگردد بوشیدن آن به بود **فیل حیوانی** معروف
و دندان وی را عاج خوانند و دیسورید و سب براده عاج قابض بود و چون بر داحس ضما د کنند زایل کند
و مشرف گوید چون نشاده عاج هر روز دوم بار العسل پاشا منده زن و بعد از آن جماع دهد آبتن
شود بفرمان خدای تعالی و مولف گوید امتحان بنوعی کرده شد سه شب هر شب یک مال براده عاج با یک
مال نبات مهری ساییده زن سفوف ساخت و شب سیوم و چهارم مرد با وی مجامعت کرد آبتن
شد بفرمان خدای تعالی اما بشرط آنکه بعد از ظهر بود و طبری گوید چون از دندان فیل خیزد کردن طفل
بندد از دبابی اطفال یعنی بود و کسر کنی وی چون فرزند سازند و زن بخورد بکرده هرگز آبتن نشود و بخور
وی صاحب تب کهن را سودمند بود و چون بسوزانند و بر سعه تر طلا کنند نافع بود و چون در موضع کرم
پشه بود بخور کنند بکر میوزند و اگر دمان کنند بکیر میوزند و بکیر میوزند و بکیر میوزند و بکیر میوزند و بکیر میوزند
که اگر درخت انکور و زرع و درختهای دیگر با سحران فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم کرد آن نکند و اگر باره
از دندان وی در خرقة سیاه بندند و بر کا و بندند و با بای نشان این باشد و اگر از نشاده و مقدار ده م باشد

بوده که بوی جند و زبانی پاشانند مجذوم را نافع بود و در مکنند که زحمت زیادت گردد و اگر پاره انعام
بر عضو نمند که استخوان در وی شکسته باشد جذب کنند و باستانی بیرون آورد **فصل** اهل اندلس
طفله خوانند و آن کون بوی بود و سفته و لیون کونید و در کون گفته شود انشا الله **فینک**
فینج نیز کونید و آن قشور است و گفته شود انشا الله **باب** **القاف**
قافله دو نوع است بزرگ و کوچک از آن بزرگ از جوی بزرگتر بود و حب آن مانند پنبه دانه بود
بر برکنی و پوست آن صلب بود و در رنگ و سرنج بود که بسیار زنده و قافله کوچک خوشتر خوانند جز بوی و مال
بوی او هیل کونید و آن سه نوع است بقیه از جوی بوی الیکن مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک یکدیگر بود
و کونید و لطیف از بزرگی بود و بزرگتر از جوی خوانند و کوچک را ماده و طبیعت آن گرم و خشک است و از جوی
دوم تا اول و سیوم و کونید با عتدال نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیل و تقوی بود و قی و غشیان را نافع بود
باب انارین و هضم را یاری دید و معده و امعاء را پاک کند و مقدار استعمال از وی تا یکم بود و در جگر را
نافع بود و سده آن بکشد با سکنجین یک هفته پاشانند و معده را نافع بود و چون هر روز دوم اندوی پاشانند
و چون با تخم خیارین پیامیزند از اجرام مسوی و هر روز یکدم با سکنجین پاشانند سنگ کرده بریزند و کوچک را
نصف رطوبت از سینه بکشد و خلق و معده و هضم را قوه دهد زیادت از نوع بزرگ و لطیف تر از وی بود و
قبضی وی کمتر بود و حرافت بیشتر و کونید قافله مضرب و پیشش و مصلح وی قند بود و بدل قافله کنار یک
وزن و نیم صغار بود و کونید نیم وزن آن کباب و نیم وزن آن صغار و کونید نیم وزن آن کباب و نیم وزن آن
قرنفل **قافله** نباتیت مانند استخوان و در طعم وی شوری بود و با قبض و احتیج بن عمران کونید مانند
کشوت بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل آب زرد بود خاصه تخم وی و آب وی
و در بول و منی بود و مسهل صغرا بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی بیکو بود و در معده ثقیل پیدا
کند بسبب اندک نزد جتی کدر وی است و سبب از آب وی بود اندک رطوبتی تا نیم رطل بود یا ده هم شکر
سرخ با قافله و سانه و بلبلاب و نیکوتر بود و قوی تر از شکر سفید **قاتل** انار خانق انار است و گفته
شد **قاتل النحل** نیلوفر است و گفته شود **قاتل** ابیه بد اسقان و برکشان کونید و گفته شد **قاتل**

و صاحب نافع کونید با سکنجین
لکن نیمه ماه ۱۰

نوع از اشق است و گفته شد **قاتل الکلب** ادراتی خوانند و آن خانق الکلب است و گفته شد
قاره پیونانی سطاخنس کونید و گفته شد **قاتل العلق** نوعی از انارخالس است انشی که زهر وی
از رقی بود و آن و آن اذان انار است و گفته شد در الفصفت آن **قاتل الذئب** خانق انار است
و گفته شد **قاپون** ارمینا است و گفته شد **قاون** قیونند خوانند پیاری پنه قاونی کونید و هو
روستایان شیراز ویرا شیریل خوانند و آن از هندوستان آورند مانند پنبه بسته بود و طبیعت
آن گرم بود و در دمای که از سردی باشد مالیدن سود دهد و سرفه کهن سرد و در خاصه و پشت که
از سردی بود و چون بکرم اندوی در حو کنند و پیاسانند نافع بود و مجرب و مالیدن نیز سود دهد و صاحب
منابع کونید و از شکر که بر نند که مانند قند بود با سیاب خرد کنند و روغن وی بگیرند و در مکنند تا
مخدر گردد **قافیا** آفاقیا است و گفته شد **قاتل** احنه خضی الکلب است و گفته شد و از بصر آن این
اسم بروی نهاده اند که ایشان دو پنج اند مانند دوزیتون که در سال یکی فریه بود و یکی لغو در سال
دیگر آنکه فریه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فریه شود **قالبه** پیاری سندان کونید و صفت قوایی
بعد از این گفته شود **قاراسیا** از احصیا است و گفته شود انشا الله **قیح** حجل خوانند پیاری و
کبک کونید صاحب منابع کونید نزدیک بطیروج بود و لحم وی الطف لحوم بود و گرم و تر بود و چون
بریان کنند شکم بند و سمن بود و باه را زیاد کند و دل را روشن دارد و غذا بسیار دهد از هر آنکه
در هضم شود و شریف کونید گوشت وی معتدل بود و غذا انیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با
شراب صرغ پاشانند صاحب یرقان را سودمند بود و جگر وی چون گرم بود و مقدار نیم مال
فرو بر ندر صرغ را سودمند بود و زهره و می شکوری و تار یکی چشم را نافع بود و کل کردن و چون زهره
وی سوط کنند در هر ماه دهی زیادت کنند و بسیار کم کند و قوه باصره دهد و اگر زهره وی با حر دارد
ناستقه و مثل آن مسک اجرام مسوی سختی کنند و کلی کنند سفیدی چشم و غشا و جوب را سودمند بود
و پخته وی و چون با سرکه غصیل بپزند و بخورند در شکم و معده را سودمند بود **قسط** رطبه
خشک است و آن نصفه است و گفته شد **قشار** غار بیت که صمغ وی کثیر است و بیشتر از آنرا

که خوانند و غار و بر السوزند و چون در آبکاو و شتر دهند و غذائی نیکو بود آتش آن گرم و تر بود
و سرده را نافع بود و قرصه شش و منفعت کثیر در کاف گفته شود **آتش** خوانند و کوهک
آن شفا بر و صفای کونید پارسه خیار زه کونید و شنگیاری و خیار در ازیم خوانند و نیکوترین آن
پیشابوری رسیده بود چخته و طبیعت آن سرد و تر بود و در سیوم تسکین حرارت بود و شفا برش بخشد
و ورق وی با عسل بر بنفشه بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن وی کزندی سک دیوانه را نافع بود و کینوی
وی بد بود و مستعد عفونت بود و تبهای صعب آورد و در دمه و دفع ضروری عسل یا میوه بکشد یا
ناخن و رازی کوبیده سبکتر از خیار بود و زود تر بکشد و خیار و خیار زه و کله و محرر خراج را نافع بود
و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار خوردند نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح آن جوارش طوی و سفر
جل بود اما سرد مزاج را صفر بود و اولی آن بود که بسیار بخورد و شراب بقوه صرف زنی آن پاشند
و جوارشات کرم **قناهندی** خیار جبر است و گفته شد **قناهندی** بری بل است و گفته
شد **قنا الحار** پارسه خیار زه سبب کونید و آن قنابری بود و اصل اندلس غلیم خوانند و آرد قنای نیز
کونید و پیونانی اسفیرا و اغویوس و عصاره غروی اطریون کونید و نبات وی نبات کبر ماند
اما خا رندارد و لون وی سبزی باشد که بسیار مایل بود و صنعه عصاره وی نبات که غروی در
آفتابستان که زرد شود بکیرند و در خرقه کتند و مانند تآب از وی پیرون آید و صافی کتند یا بمحلی
پیا لایند بعد از آن راوق کتند و در طرفی کتند و خشک کتند بر روی خاکستر پنجه و عصاره غلیظ
بر آن ریزند تا که باس آب فرو خورد بعد از آن بصلایه کتند و سخی کتند و قرص سازند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول دجه سیوم و کونید حرارت وی در دوم بود محلل و لطیف کوبید و پنجه
وی چون بدان مضمضه کتند با است جو و رمی بلغمی کف که بود تخلیل دهد و چون با صمغ البطم
بر جراحات نهند از دمل و هر چه بود بکشد چون با سرکه بپزند و بر نفوس ضما کتند نافع بود و طبع
وی در حقه جبهه عاق النسا مفید بود مقدار یکدم و مضمضه بر آن کردن در دندان را نافع بود
و چون خشک کتند سخی کتند بهی و جرب ریش شده و قوبا و اثر سیاهی که از دمل و ریش بر روی پیداشد

باشد زایل کند و عصاره غروی حیض بول براند و اگر زن بخورد بر کرمی که تباہ کند و اگر بشیر سوط کتند
بدرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن و عصاره وی در گوش جگانه در گوش را موافق بود و چون با
زیت کفن یا با عسل یا با زهره کاو بدان تخم کتند و درم حنجره و خناق را بغایت نافع بود و در مسهل
خام غلیظ و حره صفر اسود و ماء صفر بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط کتند مانند صبر و قنطاریون
با ربیک و سور بخان و بوزندان و کافیطوس و قسط و حر و زعفران و سنبل الطیب و دار صینی و سیف
و زراوند و جرج و انیسون و تخم کوفس و فطر اسالیون و جاون و شیر و کبکچ و مقل و ترب و نمک هندی و
حب لبان و چون با بعضی از این ادویه یا پیا میرند نافع بود دجه بسیار در دما چون در دمل و نفوس
و قلیح و قوه و حذر دست و پای و در دما که از حره سودا بود و نشاید که با ادویه حاده مثل سقونیا
و تخم حنظل پیا میرند و مقدار ششربتی از وی دالکی بود تا دالکیم کبک مزاج و صفر بود و سبب مصلح
وی صمغ عربی و طین ارمنی بود و نشایسته و اگر قنای الحار بار و غن کچید بپزند و بر بوسیر ظاهر بود
پیرامون مقعد طلا کنند نافع بود یا بوض روغن کچید روغن جراح کتند نافع بود و خشک کرد و انداختن
بن عمران کوبید روغن وی که از آب دی و زیت بکیرند یا در آفتاب یا آتش بپزند تا آب بسوزد و روغن
ماند آن روغن نافع بود دجه سردی اعضا چون بدان با لهند و کلف و اثرهای که بر روی بود زایل
کند و نافع بود دجه دوی و ظنین که در گوش بود و کرانی گوش زریاحی غلیظ بود و شریف کوبید چون
طبع وی و پنجه وی پیا ساند مجذوم را نافع بود و اگر پنجه وی سخی کتند و بر درم که در بن گوش بود و در دمای
بلغمی کتند کردن بود نهند بکرازد و روغن وی معاصر کفن و نو مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی
از وی بهوت دوم بود که با آرد جو پیا ساند میزند و وی خلط خام و بزج پیرون آورد و در بوضیق
النفس یا نافع بود و عصاره وی در حقه کردن سودمند بود دجه در دشت لیکن سحج آورد و مسهل
خون بود و ثمار در حقه کردن خطر بود الا که خلط کتند با ادویه که موافق بود و از یکدم تا یک مالکند
کبک مزاج و باشد که قی با فراط آورد و مدادای وی بهشت جو شراب یا سرکه کتند که قی باز دارد
قنا النعام حنظل است و گفته شد **قنا الحیه** از قول صاحب جامع زراوند طویل است و از قول

صاحب مناج حفظ کو حک بود و صفت هر دو گفته شد **قند** بپارسی گویند و گفته شد **قند** **قد میا** قلیما است و گفته شود انشا الله **قداح** رطبه است و گفته شد در **قداح** **حرم** بنا نیست که پیونانی قوطی و نگویند و گفته شود انشا الله **قد** **قد** گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت وی کمتر از مگسود بود و قوه بدن بد و مستقی را نافع بود خاصه چون در سر که خویشتن تا تشنگی کمتر کند و کسکی که از مستی بود باطل کند و غذا بود و اولی آن بود که بار و غن شیرین **قد** **قد** و با خود تند بپارسی کرد و گویند نیکوترین آن ترسبز بود طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم غذائی که از وی متولد شود مانند صاحب وی بود اگر با خردل بخورند غلظت حریف انوی متولد شود و مسلوب وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و طون ساکن کند و مولد بلغم بود و حروری و صفراوی مزاج را نافع بود حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت سینه و سرفه و کسی که جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود چون با جواب یا با ماش مقشر و در غن با دام غیرین پیزند و بخورند و سرد مزاج و بلغم مزاج را صاحب سودا نشاید که خورند که قوی غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند بازیت مطبخی کنند و مطیب بفضل و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و حرارتات و خردل و حرری تر مصحح وی بود و چون مسلوب کنند و بعد از آن با غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند غلظت سلیم از وی حاصل شود و سوختن وی سرفه و در دسینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کرب که از صفرا بود سود دهد و در غلظت نافع بود و در ازای گوید و روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود و حرارت را سود دهد آب وی صدام زایل کند چون پاشانند یا بر آن سر بنشیند و اگر بار و غن کل در گوش حلقه در آن ساکن گرداند و در معده نافع بود و چون در خمیر کردند و در میان آتش نهند تا بریان شود و پیرون آوردند و آب آن بکیرند و با قند پاشانند تبهای سوزان گرم ساکن گرداند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون پاشانند بعد از آنکه در آب آن فلووس خیا جبر و تر خبین و خیره بنفشه حل کرده بنهند و صفرا محض برانند و شریف گوید که کسی که جگر که اول از آن پیرون آید در خمیر کردند و بریان کنند و آب آن کحل کنند در چشم از یرقان بود و زایل کند چون با آب

کل وی کحل کنند در چشم گرم زایل کند و پوست کدو خشک چون بسوزانند و بر موضع کف خون روان بود افشانند خون باز دارد و چون بسوزانند و با سرکه بپاشند و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه وی چون مقشر کنند و روغن از وی بگیرند در گوش و درد امعا گرم را سود دهد و کدو که با قند و روغن آن بکشند و سوراخ کشاد در میان آن بکشد و نجبت الحیدر بیند ایند تا محلی شود و بن آن باز جای نهند و جمل روز بکشد بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود پیرون آوردند و بنفشه از آب سیاه از وی پیرون آید در شیشه کنند که پر شود در آن بکشد چون خواهند که استعمال کنند خابان بپاشند و بر موضع خضاب کنند موی را سیاه گرداند بغایت و سفیدی زایل کند و خضابی بغایت نیکو بود و جدا که در تر و چون ضا کنند در ابتدا در چشم که از حرارت بود نافع بود و در ساکن گرداند خاصه چون با آرد چون بپاشند و تخمین صدام گرم را چون بر موضع درد لطمه کنند خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضا کنند در جگر و در معده بکشد و در آن ساکن کند و پوست کدو خشک ریش ذکر را نافع بود و خشک گرداند و تخمین ریشهای که بر اعضا یا بس المزاج بود و سوختن آتش را نافع بود و چون بار و غن کا و بپاشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود سود دهد و حرط سینه بود و مقطع تشنگی بود و چون در آب مالند و سوزش مثانه که از غلظت تیز بود نافع باشد و وی مولد بلغمه بود و اولی آن بود که با سر جمل پیامیزند در مسلوب کردن و بعد از آن با مرمر و سحر و فلفل و خردل و فودنج استعمال کنند **قرنفل** بپارسی میچک گویند و زنان مانند انخوان زیتون بود و در از تر و بغایت سیاه بود و علك وی در قوه علكه البطم بود و نیکو ترین آن تیز نوی شیرین طعم با تیزی و تلخی اندک بود و خوب وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بوی دمان خوش کند و جسم را روشن کند و شکواری زایل کند کحل کردن در قوه جگر مدد دهد و غشیان را نافع بود و کپشیم و سلس البول را قطع کند چون از سردی بود و سخن بزم زنان بود و اگر نیم گرم از وی صحر کنند و با شیر تازه پیامیزند بنشاند یا شامند مجامعت را قوه دهد و بوی وی معوی دماغ سرد بود و کسی که علت سودا بروی غلبه کرده باشد وی معوی دل دماغی بود و سوداوی مزاج را نافع بود و معوی معده بود و جگر و مجموع اعضای باطن بود و سخن آن در استقامت و بغایت

نافع بود و مقوی اعصاب و ریه بود و بدین سبب است که مجامعت را زیاده کند و عظم را یاری دهد و باد را که
متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شکم بشکند و لذت را قوه دهد و گویند بدل وی بوزن آن جز
بوا و بوزن آن در صینی بود و گویند بدل آن قرفه است و گویند بدل آن نیم وزن خرچشک و نیم وزن آن خولجان
و گویند بدل آن بون آن خرچشک و بوزن آن خولجان بود **قریفی** برز الا بخره است و گفته شد **قرنفل**
بستانی خرچشک است و گفته شد **قره القرنفل** قرفه الطیب خوانند و پوست هر حوب درختی که بود
آز آن قرفه خوانند و قوه وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی ستر بولون قرفه و طعم قرفه دشته باشد غیر حلاوة
دار صینی و اگر شیرین تر بود از قرفه صنفی تر بود از قرفه بفعول و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی قرفه بود **قره دانا** که در یابری بود
و کرد یا حبیلی نیز گویند و مؤلف گوید بشیر از یخم تر خور گویند و در طعم وی تلخ بود و نیکوترین آن
تازه زرد بود و فربه و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک سینه را پاک کند و چون بآب پاشانند
صبح را نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النساء و فاج و استرخا و مغص زایل کند و گرمی را بکشد
و حب التوبه بیرون آورد و چون بشیر پاشانند در در کرده و عسر البول و قروح را موافق بود و گزندگی مغرب
و مجموع گزندگیهای جانوران زهر دار را نافع بود و چون پاشانند از وی مقدار یکم با پوست پیچ غار
سنگ بریزند و چون سخی کنند و ماسکه بر جرب و سحفه طلا کنند زایل کند و دخان وی بجای بکشد
در شکم و مقدار ماخوذ از وی یک ماه بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی نسون بود و بدل آن
اذخر و در مل بود و گویند بدل آن مشکطرا مشبع است **قرون** سعد است و گفته شد **قرامیا**
جر بسیار نیز گویند و مؤلف گوید پیار سی الو ابو علی گویند و آن سه نوع است شیرین و تر بود در دوم زود
از معده بگذرد و مری وی بود و سخیل شود بهر طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک
نقوظ زیادت کند اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی بپاشاند و شکم بپنند و معده
بلغی را که مخلوق فضل بود سودا بپاشاند و آنکه تحفیف در وی پشته بود که در بعضی و آنچه عفس بود حد شیرین
بود و سیقور و سی گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم بپنند و معده وی چون با شرب

و آب پیازند سرفه زایل کند و لوز را نیکو گرداند و منهنش شمه بود و چون بشیر پاشانند بریزند **قرقر** زعفران
و گفته شد **قرقر معاد** فرو قو معانی گویند و آن ثقل روغن زعفران بود و پیونانی و بهترین آن خوشبوی
فر پیاسه بود که هیچ حوب دردی نبود و چون در آب بگذرانند بلون زعفران بود و چون بپاشانند از آن رنگ
کند رنگی سخت که باقی بود و وی سخی و منبج بود و خشک بود در سیوم بول براند و تار یکی چشم زایل کند
قره العین کرفس اما و جرجیر اما خوانند و پیونانی سلیمون گویند و آن بیشتر در ابلای استفاده روید
در آب روانه نیز روید و ساق و شاخهای وی رطوبت لیم و دشته بود و چنانچه بردست بچسبند در دردی
عطریتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود اندک دسخی بود و محلل بول بود و حیض و سنگ
گوده بریزند و با بول بیرون آورد و خواص فام خرا و چخته و یک بیرون آورد و خوردن وی قره اعمارا
نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا جندی که دردی دند از اسراف کرد اند و لون برص نیکو گرداند
و در دبلورا سودمند بود و محلل و منبج سده بود و سخی معده **قرانیا** در خفیت بزرگ در کوستان
سرد میر و و ورق وی مانند ورق اراد درخت بود و غروی مانند زیتون در از بود و چون نارسیده
بود سبز بود و چون رسیده بود سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفو صفتی تمام بود
و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال و قره امعا بود و چون در طبع کتد و بخورند و در رنگ
آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود محلل کرد و بسوزانند و بر قوبا مالند نافع
بود و ورق و قضبان وی بغایت عفس بود و محفیف قوی باشد **قرصعنه** در انزلس بشو یک ماه
اگر هم خوانند و آن انواع بسیار بود و نبات وی در سنگها نادر و معینا خشن در یک بو حمار وید و آن
نوع از خار است و چون اول بیرون آید ورق وی بر روی زمین پهن بود و کبیر بود و خشن و چون بزرگ
گردد خار شود سفید و بقدی که در جیب زیادت تر بود و نبات وی لهوه بود و کل وی سفید بود و سر
کل وی سرفی زرد و کبر گرد کل وی شش خار بود و پیچ بود مانند ستان و صلب بود و پیچ وی بستری کشتی
بود و بهر از وی سه کرنگه زیادت بود و مؤلف گوید بزبان آن قوم که مکس غسل می دارند آنرا
خار خشک خوانند و بشیر از ی بشیر و در صحرای شیراز بسیار بود و مکس محل از کل وی خورش دارد و

نافع بود با آب سرطان نهری بخت **قرن** مجموع مجفف بود قرن پارسه شای کونید و سر و خاوند **قرن**
المعبر والایل نیکوترین آن بود که از ایل پیر کیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد خشک
 بود و سوخته وی دندان را جلاد و دانه را محکم گرداند و باقی منفعت وی در صفت بل گفته شد و مضر بوده
 لبش و مصلح آن کثیر بود بد آن اسارون و خولجان و مقدار استعمال از وی یکم بود و در دانه را و بر قازان نافع
 بود **قرن** **البقر** براده شاخ کاه چون آب پاشا مندر عاف را بنید و چون بسوزانند و آب پاشا منده
 نفت دم را بنید **قرن** **السنب** بعضی کونید نوعی از سنبیل سفید است کشته بود و در میان سنبیل
 یابند و کونید پنج خاق النمر است و صاحب منج کونید و واسی کشته بود نزدیک پیش و چون بخورند چون
 بعضی بول بیاید و زبان سیاه گردد و دهن منخل گردد و دوا وی وی بقی کشته بعد از آن دوا کافور با کلاب
 و انار و شیر تخم خرفه که برف سرد کرده باشد با جلاب یاد و کاه و یا قرص کافور بدهند و شیر تازه پاشند
 و سوبق سبب ترش و سوبق شیر آب برف و جلاب خیال کرد و جواب بدهند و جگر و دل وی سرد کرد و اندک لباد
 سرد مانند صندل و کافور و کلاب و مانند آن **قرط** نوعی از رطبه است که در مهر میکارند و ورق آن بزرگتر از
 ورق رطبه بود و چهار پایان میخورند و فریشتون و طبیعت آن گرم و تر بود و چون تر بود شک براند و چون خشک
 گردد و شک بنید و سرده و خشوئ سینه را نافع بود و آنرا پارسه شیدار خوانند و به اصفهانی شود و فروی و سینی
 خوانند و بقوه ترازبات وی بود و در وی قبض بود شک بنید **قرط** اسم نوعی از گرات است که معروف بود بکرات
 البقول و گفته شود انواع آن **قرنه الدار صینی** پارسه در صینی صینی کونید و آن باریکتر از قرنه قرنفل بود و
 و شیرین تر از وی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم قوه اعضای باطنی بد و در جوب و قوای نافع
 بود و ظاهر کردن و مرضهای عصبانی و وجع رک که از بلغم بود و مفلوج و مضر و نافع بود و وی قوی بود در فعل
 از دار صینی و در تقویت جگر و معده سرد محکم تر بود و بد آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن آن دار صینی بود
قرط اسم باقیست مانند رازیانه و شتر و کوسفند و دواب میخورند و مولف کونید آنرا شیرازی که خوانند
 و طبیعت آن گرم و خشک است و در سیوم بول براند و در دمای سرد اندرون ساکن گرداند و محلل ریا بود و وی
 در این منفعتا بقوت بود و چون بنزد آب پاشا مندر سکر بود و آنرا علجان نیز خوانند **قسطور یون**

چند پستتر است و گفته شد و قسطور نیز خوانند **قسطور** و س کاکج است و گفته شود **قسطور** کیمیا
 کونید آن را صاحب است و گفته شد **قسطور** **سالیون** یونانی قسطور خوانند و آن انواع است و جمیع سالیون کونید
 و بی بود و آنرا قسط بحر خوانند و آن سفید رنگ بود و یکی نوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود و آنرا
 قسط حند سیاه و شیرین مر خوانند پارسه قسط تلخ کونید و بقایت تلخ بود و سبک وزن و صاحب
 جامع کونید قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحر سفید تلخ بود و سهو کرده است قسط سفید
 شیرین بود و آن رومیت و قسط سیاه تلخ بود و از هند لیست و یکی نوع دیگر است که بلون سیاهی
 مایل بود و وی صبر کند و بهترین آن نازه سفید فرب بود و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبیعت آن گرم است
 در سیوم و کونید در چهارم و خشک در سیوم نافع بود و جهت هر عضو که مجامع بسوزد بود و جذب خلط
 از عرق بدن کشته اگر غسل آب در کلف لطوخ کشته را بیل کند و استرخا عصب و عرق النساء کردن
 و لبت و غش نیز سودمند بود و بول و حیض براند خوردن و در شیب دامن بخور کردن و در رحم را نافع
 بود و چون در فرز جات کنند یا نکمید یا نطول کشته و چون پاشا منده با شراب و افستین یکم کنند کی افی
 و جمیع کونیدگان را نافع بود و در کسینه و کوفتگی عضله و هتک و نفخ را سودمند بود و چون با شراب
 و غسل پاشا منده محکم شوده جماع بود و چون با آب پاشا منده حب القرع و کرمهای پمرون آورد و بازیت
 لطوخ کردن نافض و فاج و استرخا را نافع بود و نافض بیش از وقت نوبت لطوخ کشته و در دپلو کار را
 نافع بود و رازی کونید کام را نافع بود و چون در شیب پنی بخور کشته مسج کونید و چون سخن کنند و بر نشا
 تراشند خشک گردانند و فلحان کونید و چون در شیب دامن بخور کشته حیض براند و بیکه بکشد و طبری
 کونید و چون پاشا منده مفتحه شده جگر بود و کونید و چون بدان بخور کشته نزلات را نافع بود و در باره حادث
 شود از عفونت و چون سخی کشته و با غسل بشوید و پاشا منده در معده و مغش و در کرده را نافع
 بود و شک کرده بریزند و اگر با سکنجین پاشا منده تب ریح را نافع بود و چون بر هج و غش و کلف
 طلا کشته و غسل با سکر یا بقطران را بیل کند و موی بردار و غلب بر ویاند و قطع اخلاط زهر بکشد و مضر
 بود و بیانه و مصلح وی ورق کلسر و قند بود و کونید مضر بود لبش و مصلح آن اینسول بود و بد آن نیم

وزن آن عاقر قرحا بود و گویند بدان وج است و مصلح آن خنجر و موافق گوید قسط رومی قسط شیرین خوانند
و آن نوعی از پنج سوسن انجاسی بود که در میان بنفشه می پرورند و با طراف می برند و معروف بود به پنج
بنفشه و انوشکر مورد هم خوانند **قسط شامی** را سنی است و گفته شد **قسط هندی** صاحب جامع گوید
سرمه کرده است که آن قسط شیرین است و قول صاحب غنای معتبر است که آن قسط تلخ است و گفته شد انواع
آن **قوس** قیوس گویند و آن معروفست بحبل المساکین و آن بلباب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از ورق
لباب که حکا بود و لبلا بیشتر از هر شته گویند و آن اصناف بسیار است نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگری
قش خوانند و این سه جنس بود و آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه بود ثمر وی سیاه بود و در بعضی بیابانی
مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آن را بر بوسین خوانند و جنس سیوم که آن را قش خوانند آن مشک
بود و هیچ ثمره امشته باشد و شاخهای باریک بود و ورق کوچک و بوی دارد و مجموع اصناف قوس
در بعضی قابض بود و عصب را مضرب بود و کل وی چون با شرا بیاض مانند قره امعار اناج بود و اگر احتیاج
خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت پاشانند و چون بگویند و حتی کنند و با موم و روغن زیت
موم روغن سازند سوختگی آتش را موافق بود و ورق وی و سرمای وی بگویند و آب آن بگیرند و با برکه
و روغن سر را بدان ترک کنند در دسر کهن زایل کند و چون بازیت بپایزند در در کوش جانند در کوش و ریم
که از کوش روانه بود زایل کند و نوع سیاه وی چون آب وی بیاض مانند بسیار بدن را ضعیف گرداند
و ذهین را مشوش کند و چون بگیرند از سرمای وی پنج عدد و نیک بگویند و آب آن بگیرند و در بینی جکانند
کنند بینی زایل کند و عفونی که در وی بود و اصول آن چون بگویند و آب آن بگیرند و با سرکه بپایزند و پاشانند
کزندگی ریتلار اناج بود و دمع وی که آن رصع وی گویند و دمع السج گویند چون بر موی لطیف کشند پیش
بکشند و موی بستر **قش** خرما هیرون خوانند و آن نوعیست از خرما خشک و اهل مغرب
مقلقل خوانند و اهل نجد و عرف و بر شوم نیز خوانند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی خشک بود و در
وی قبضی بود و گویند گرم بود و در دمع طبع را بنید و قوه معده بدهد **قاس** سلخه است و گفته شد
قشش بیارسی کشش گویند و وی لطیف تر از گوشت میوز بود شیرین بود و نیکوتر و بدل آن میوز منقل

بود **قشر الحوز الاخضر** پوست پیرونی سبز گردان چون پیوند و رقی بگیرند و رقی خنجر که از نعلم ز رطوبت
بود نافع بود و مفید **قشر الحوز الصلب** چون بسوزانند و خاک تر آن بر ریشها افشانند خشک
گردد و محففی نیک بود و بغیر لذع **قشر الاترج** پوست ترنج کرم و خشک بود در دمع چون بخانند
بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوه احتشاس بر دهد و مقدار ما خود از وی تا دمع بود و وی محلل
ریاح بود چون اندکی از وی بخورند و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مغز بود یکم و معده و مصلح و غسل
بود **قشار الکندر** طبیعت وی گرم و خشک بود در دمع و در وی قبضی قوی بود و چون بر جراحتها
باشند گوشت بر ویاند و اگر بر ریشهای دشخوار افشانند بصلح آورد و چون زن بخورد بر کبر در طبا
که از رجم روانه بود و حرمن شده باشد باز دارد و وجه نفث دم و قره امعار چون پاشانند نافع
و اگر بر بان کشند کرده بود حله چشم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نمند شکم بنید و بدل آن دو وزن آن کند
بود و بوزن آن دفاق آن **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دمع و مطلق بود و مفتحه سده بود و
بول براند و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود انشا الله **قشر اصل الکرفس** صفت آن در
گفته شد در اصل الکبر **قشر اصل الهند باد** در صفت هندی با گفته شود انشا الله **قشر اصل**
الرتان پوست پنج انار سرد و خشک بود و کرمها و حب القرم بکشد **قشر الرتان** آنچه پوست انار ترش
بود سرد و خشک در دمع و آنچه شیرین بود سرد تر بود بر درمهای گرم و در ضما که در نافع بود و چون پیزند
با بویج و جو سفید کرده و آب آن حقه کنند نافع بود و بویج امعار او اسهال و چون آب وی مضغه کنند مقوی
لنه بود و چون بر آن استخا کنند مقوی مقدر بود و قطع خون بوسیر بکشد و اگر سختی کنند و دمع زبان سفید
سازند و آب گرم آنی پاشانند که معار القوه پدید آورد **قشر البیض** سیح گوید سرد بود در دمع و
حله در حب چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سختی کرده کل سازند سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوه
چشم بدهد و نشف خشک بکشد و منع ماده آن بکشد و قره و بثره که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خرمن
بر کلف طلا کنند قطع کند و مکس وی چون با آب کشنیز تر حل کنند در دمع جکانند قطع رفاف بکشد
قشر الارز پوست برنج از خبیه سمومات بود و چون پاشانند در دهان و زبان و درم زبان باشد که

ورم در مری و معده و امعاء و التهاب مجموع بدن پیدا کند و در او ای وی مانند دوا ای کسی بود که در ارجح خورده باشد
قشر قصب الفارسی پوست فی فارسی سوخته وی کرم و خشک بود در سیوم دار الثعلب را نافع بود و سفیدی
 چشم را بکشد **قشر قش** است بلغت اهل بمن گفته شد **قصب السكر** فی شکر در طبیعت مانند شکر بود و دروی
 تلخین زیادت بود و نیکوترین آن شیرین آن آبر بود و دو طبیعت آن کرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود و در حرا
 گویند در وی قبض بود و مانند ضعی از قصب گیرند سفیدی که در چشم بود را بکشد و فی شکر خورده و دوسینه و سرفه
 را نافع بود و مثانه را پاک کند و خون معتدل از وی حاصل شود و بول براند و در طوبت سینه بزداید و موله نفخ
 و ریاح بود و او ای آن بود که آب کرم نشویند بعد از آن مفسر کنند نافع از وی زایل شود **قصب الذریره** فی باریک
 است مانند فی قلم و باریک تر نیز بود و آن دو نوع است یکی نوع یکب خشک مانند آن نوع کوتاه قد بود و مقدار
 یک و چنانکه زیادت و کینوع دیگر املس بود و مقدار از به بود از یک که در از تر و بطعم تلخ و تیز بود و در نیکوتر
 و چون شکست مانند هیچ غلکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع از طرف هند آورند و آنرا
 بر کینه خوانند و نیکوترین و خوشتر بود و آن نوع که نبات سم مانند بر سر شاخهای و تخم بود مانند خودی که در
 خلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم از هند وستان خیزد اما بد بود و طبیعت قصب
 الذریره کرم و خشک باشد که تا سیوم ملطف بود با اندکی قبضی محلول و ارام بود و کوفتی عضله را نافع بود
 و جلای چشم بدهد و چون دود وی تنها با ضعی البطم یا بنوبه در حلق روکسرفه را نافع بود و ورم جگر و
 و معده با غل نافع بود و خاصه چون با تخم کرفس یا شامند و تقطیر البول و استقار نافع بود و چون زن بد طبع
 آن نشیند و پاشامد در ورم را نافع بود و در دل را مفید بود و مقدار را خود از وی یکم بود و بدن آن اطفال
 الطیب است یا صندل و عدس هر دو گویند بدل آن عدس حرمت **قصب** فی مبرد محکم بود و خاکستر آن
 کرم و خشک بود در آخر درجه اول تا دوم در اصل وی هلالی اندک بود بی حده و تخمینی و رقی وی واصلی
 یا پیاز جذب سیلی بکند و وی بول و حیض براند و کزندی عقرب را نافع بود و کل وی چون در گوش افتد کری
 آورد و پیرن غول آوردن **قصیم** بود در بیت گفته شد **قصه عوج** است گفته شد **قصب** یا
 قصب الذریره است و گفته شد **قظم فطن** عتیق است و گفته شود **قصب** نصفه است و گفته

شد **قظم قریش** و تخم قریش نیز گویند و آن تخم شجره است که آنرا قونی خوانند و آن مینوت است و گفته شود
 ان الله تعالی و غروب نیز گویند و گفته شد و صاحب جامع گوید حب صنوبر صفار است و این جایی بکشت
 است حب صنوبر صفار و کبار گفته شد **قصاب مصری** اسم نوعی از عصا الراس است که آنرا اگر خوانند و
 گفته شد **قطران** روغن نیست که از درخت عرعر و ثالت و عظم و سرس و شوب گیرند و نیکوترین آن بود
 که از درخت عرعر گیرند و بدترین آنکه از ثالت گیرند و طبیعت آن کرم و خشکست در چهارم و گویند در سیوم پیش
 و رنگ را بکشد تا جایی که از آن مواسی و مقوی گوشت است بود و حب را نافع بود و حنی حب ذوات الاربع
 مانند شتر و دراز گوش و سنگ و غیر آن و دار الفیل و دوالی و استقار را مفید بود و مالیدن و بر سر طلا کردن
 صداع سر در امفید بود و دندان محکم را محکم گرداند و چشم را روشن کند و اثر ریشهای چشم و غره ببرد و کله
 بکشد و چون در قصب مالند پیش انجامعت منع البشی بکشد و بر کزندی مار شاخه از نافع بود و ضا و کردن
 با نمک و چون با شراب پاشامند دفع زهره از نب بکند و چون در پیله ایل بکشد و بکشد از اند و بر اعضا
 مسح کنند هیچ کزنده کرد و وی نکرد و اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت و اگر بخورد بر کزنده بجه
 زنده بکشد و بجه مرده بپزد و آن آورد و قوه دغان وی مانند دغان زیت بود و چون قطران در حلق
 مالند خفاق و ورم لوزین که بشیر از وی کوشک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نمند بر زنده و درده
 ساکن کند و چون با سرکه مضغه کنند معین فعل کند و با سرکه در گوش جلا کنند و در سکنی کند و دوی و
 آن را بیل کرد اند و وی مقطع ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و بدین سبب است که ویر احیاء
 الحوتی خوانند و غر شجره وی معده را بد بود و مضغه می بود و گویند بدل آن بوزن آن نقطه و نیم وزن آن
 خلاف یا ورق آن و گویند بدل آن نقطه سیاه است و جاکشیر **قطف** سرمق است بشیر از وی
 اسفانیان روی گویند بری بود و بستانی بود و طبیعت آن سرد تر بود در دوم و گویند سرد بود در
 اول و در وی قیزی بود و در از شکم بکزد و ورمهای کرم و عرعره را نافع بود و تخم وی بر قاز اسود منبوه
 و وی چون پیزند اندکی و بخورند شکم براند و چون پخته ضا و کنند و ورمهای کرم را تحلیل دهد و وی غذای نیکو
 بود و جگر کرم را نافع بود و ورم و موری مزاج را احتیاج با صلاح نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه چون

بازیت بپزند و سرد خرا را بعد از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و با بازیر کرم و حری مطیبت گردانند
و بخورد و گویند معده را بیدار بود و مولد را با غلیظ بود و نفخ و اسهال بن عمران گویند تخم وی در همان کرم را
نافع بود و اگر دوم از وی بصل و آب کرم پاشانند قی مزه صفرا آورد و شریف گویند چون تخم وی با بخت
نهایت سعی کنند و کل سازند خوب چشم را نافع بود و وی محلل در حای خلق بود و ملین سینه و تخم وی
در غایت نهایت بود در شفا و حای ظاهر و باطنی آنچه ظاهر بود بگویند و آب قطف ترکند و طلا کنند
و آنچه در باطن بود سعی کرده پاشانند با شربت مانند کچین و جلاب و کلاب و آب وی دوای هر
نیکو بود چته استقا چون هر هفته از وی پاشانند در هر روز دوح و چون ورق وی در حمام نیم گرم کوفته
بماند حکم را نافع بود و چون جامه ابریشم و حری کهن آب طبع وی بشویند پاک گرداند و انواع بری وی چون
بکیر نه مقدار پنج و یکوشانند در مقدار بود مال آب تا باز نیم آید و صافی کنند و زنی را که میثم در شکم مانده
باشد پاشانند و اگر چند روز بود البته بیند از دو و تجربت **قطف بحری** ملون است و گفته شود
در میم انشانه **قطن** کرسف در بر سن و طوط و عطب خوانند نو از اقور خوانند و کن آنرا فقم و گویند
نیکوترین نو بود و بری گویند جامه وی مسخی حکم بود و تخم وی کرم متر از ابریشم بود و کرم و زنبور
بوشیدن وی و گویند معتدل بود در حرارت و لینه و عصانه ورق وی اجمال کودکان نافع بود و
و چون ویر بسوزند و بر جاحت نهند خون باز دارد و کفن وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود آن
ز کام را سودمند بود و چون ورق وی تازه کوچک بگیرند و با آب بخوشانند با قدری پنجه وی چند انگ
قوق آب دهد و زن در آن نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق تورک ضا دکتد بر منگ
کرم و سرد سودمند و بجا صیت تسکین نفوس و ضربان دایم که حادث شود از آن کند خاصه چون
با قدری روغن گل بپا میرند و شیش وی لاغری آورد و جب گفته شد **قطاه** مرغیت کوچک پیاری
اسود و گویند و مانند کف خشکی بود و بر سردی شافی بود و گوشت ویرا حرارت ضعیف بود و بیست
حکم نافع بود چته کسی که سده و ضعف جگر و استقا و تباهی خراج داشته باشد و مولد سودا بود و
صاحب منهای گویند و بخوار هضم بود و غذای بد و مضر روی بروغن بسیار کم شود و رازی گویند

قطاه و آنچه بدان ماند از مرغانی که گوشت ایشان شیرین بود سرکه مصحح آن بود و در خواص این زهر آورده
است که اسخوار قطاه حری بسوزند و خاکستر آن بازیت بخوشانند و بر سر اقرع طلا کنند و بردار
الشلب موی بر ویاند و تجربت **قطر** کاسی است و گفته شود انشانه **قعل** سوزانی
سقا طبلون گویند و سقا ریون گویند و آن نبات است که بیخ آن مانند بصل از زیر بود و لون آن سبز و زرد و بطعم
تخ بود و ورق وی بورق سوسمانند و تخم وی در قوه و طعم مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند و کس
ضعیفتر از وی بود و دیسورید و س گویند در قوه مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند و آرد گرسنه
بر آن بسوزند و قرص سازند و محلول و بخون را چون با با العسل بدهند نافع بود و صاحب منهای کوطبیعت
وی کرم تر بود در دوح و آن نوعی از گاه است و مولف گویند نبات ویرا کودکان شیراز نهند و خوانند و
قفسر نبات الشوث است و گفته شد و مولف گویند شیرازی آنرا خشک و گویند بر خار تر نجیبی بچیده
سود **قفر السیود** انو است یکسوخ عرق الجبل گویند و شیرازی مومیایی مالوده گویند و یکسوخ از آب حال
شود و آنرا مومیایی آبی گویند و آن نوعی که کوهی بود عرق کوه است که می خوشانند و می پلایند و وی مانند زیت
بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن فرقی می بصیص زیرین بود و سیاه و چکن بد بود و غش وی بزیت بکشد و
آن کرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی دوح بود متقوی اعضا بود و خون بسته بکند از در شکم و سفید نا
ببرد چون مالند و منفع خنایر بود و چنین گویند آنچه خالص بود سودمند بود بغیران خدای تعالی کوفتنی گو
و شکستگی اعضا چون ضا دکتد از پیرون و بازیت بخوشانند و پاشانند و مولف گویند در شکستگی اعضا
و کوفتنی عمل مومیایی میکند چته آنکه امتحان کرد شد و آنرا مومیایی گویند خوانند و پیونانی اسفطس خوانند
و ایو طامون گویند و کفر الیود نیز خوانند برقو بالطح کردن و بر نفوس و عرق النساء کردن نافع بود چته
اختناق رحم و اخراج آن و چون با چند پند ستر و شراب پاشانند حیض براند و سرفه مزمن و عسر النفس
و کوفتنی مجموع جانور از نافع بود چون با شراب و افستین پاشانند و چنین گویند بول براند و کرمها و جب
القرع بکشد و قوه شهوة بدهد و در دوح سرد را نافع بود خوردن در آب طبع آن نشستن و عرق النساء
و در دیگ پلور اسودمند بود و چون بکند از نند و با صواب حقه کتد قرع اعمار نافع بود و استنشاق دود وی نزل

را سودمند بود و چون بردند آن نهند در دو ساکن کنند و چون با آرد جو و صوم و نظرون نهاد کنند بر نفوس و در دماغ
نافع بود و چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و در پنهان تر را اگر در هر هم کشند گوشت بر روی
ووی با دماغ غلیظه که در معده بود بشکند و چون در جایگاه دود کنند مار و عقرب و حمله کنند کان مودی بگریزند و صیقل
له ویرا سیر طم خوانند و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و در قرحه شش رانافع بود و نفث و ماده از سینه بر
آورد و در ضمای خنای و لوزتین و صلابه زحم رانافع بود و بر آن گویند زفت است ووی صدام و مصلح ووی
کافور و کلاب بود و شربت از وی مقدار دوم بود **قفور** انبانیست که قطا بر آن چکانند این ماسویه گوید تخم
وی کرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود که در سر باشد و محلل آن **قفلو** نوعی از کرات است
و در کاف گفته شود انشاه **قلقل** و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب قلقل است و گفته شد در حا
قلقاس نباتیست که در آب روید و ورق وی بودی که ماند و ساق و غرنده باشد و اصل وی مانند
الترج بود پیرون لبرخی مایل بود و اندرون سفید و در طعم وی قبیضی با جرافت بود چون آب پیزند جرافت
از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در دوم و گویند خشک
بود در دوم با به رازایدت کند و ادمان اکل وی کردن مولد سودا بود **قلب** باندلس سحس فراغیه خوانند
و معنی آن کاسر الح بود و پهنانی بسیش فرس خوانند و معنی آن نور الحوی بود و سلیمان بن حسان گوید از بزرگین
امم بوی نماده اند که و این اسمیت از اسمای فضه که آن تخمیت سفید صلب باشد نقره در سفیدی و صلابه و نبات
وی در اندلس بسیار بود بقدر آنکه گویند و در موضعهای خشن روید و قوه این تخم آنست که چون با مبرب سفید پاش
سنگ بریزند و بول و حیض براند و بر فواق زایل کند و شکم ببندد و بوسیر را سودمند بود و مجفف منی بود
و شربت از وی دوم بود **قلقطار** نوعی از زجاج است بسیار سی زجاج شتر دندان خوانند و آن مصری بود و جا
جالیبوس گوید قلقدیس مستحیل تقلب قطار می شود و وی معتدل ترین زاجات بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم حار و قابض و محرق بود و سوخته وی مجفف در وی بیشتر بود و لذیذ مگر در وی قبیضی تمام با
مراتی زیاده محرق گوشت زیاده بود و در عاف رانافع بود و در کلها جهه جلا و غلط جفون استعمال کنند و جالیبوس
گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع گفته شد در **قلقدیس** هم نوعی از زجاج است گرم بود

در تمام

در چهارم ملطف و محرق بود و وی اقوی ترین زاجات بود و الطف و صفت وی نیز گفته شد در **قلقل**
هم نوعی از زجاج است و لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک بود تا چهارم و گویند جرات وی در سیوم بود مجفف
و اکل بود با قبض و اعراق مجفف لحم بود قوی و ناصور که در پنی بود سود میدهد و صمغ رعاف بکند و
گرم کوشش بکند و شکم دفع مضرت فطر بکند اما خوردن وی مجفف رطوبات اصلی بود و مصلح ووی
شیر و شکر بود **قلل** مانش هندی است و آنرا حب القلت خوانند و رنگ وی عودنی
تیره رنگ بود نباتیست اطلس بود بقدر مانند کندی کوچک بود مطلق مانند شیا فانی بود که کتان سازند و
خاصه شیا فانی غیر که بعینه قلل است و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در گویند گرم و خشک
و فوق رازایل کند و سنگ کرده و مثانه بریزند و حیض و بول براند و شکم ببندد **قلوب** نیکوترین دل
آن بود که از حیوان کوچک که دندان گیرند و وی گرم بود و صلب اصحاب کدر رانافع بود و چون مستحکم شود
همه آن غذا بسیار دهد و مفرود بالات همهم بسبب عسر انضمام که دارد و اولی آن بود که بر که و مری
و انجدان و فلفل و زیره و سحر پیزند و بعد از آن زنجبیل عربی بخورند **قلی** نیکوترین آن بود که از ایشان
گیرند و قلی الصباغین و شب العصفور نیز گویند و شیرازی قلیه خوانند و طبیعت آن گرم بود در چهارم و خشک
بود محرق و اکل بود و قوه تر از رنگ بود بهیچ دروب را سود دهد و گوشت زنایت بخورد و صمغ و حب تر و قوا
را اطلاق کردن نافع بود **قاخونی** نوعی از صمغ صنوبر است پیونانی قوفا گویند و در رانیج صفت آن گفته شد
و آن عکلیا بس است و شجره خوانند بسیار سی رنگباری که گویند **قلد نار دین** معنی آن پیونانی عود سنبلی
بود و گویند آن دار شیتانست و گفته شد **قلیمیا** آتلیما گویند و آن انواع است فغنی بود و ذهبی بود و خاک
و معدنی بود و عملی بود و عملی از زر و نقره و مس و قرشینا گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس
آورند و آنرا در آب یابند و بعد از آن معدنی و با یکدیگر لاجورد رنگ بود و طبیعت آن معتدل است در حار
و برودت و خشک در سیوم و آنچه عملی بود از زر و نقره و نقل آنست و اولی آن بود که بسوزانند چون در دا
رومای چشم کشند و صفت سوختن وی آنست که آنرا در کوزه کو آزی نو کشند و سران بکلی بکیند و در
تنور نهند و آتلیما نقره سرد تر از آتلیما یی زر بود و در وی تخفیفی و جلائی بود و معتدل و فعل وی تخفیر

در این معتدل کند در کوشتهای صلب و جب و ریشهای ترک در بدن بود و در چشم در و در کدن سودمند بود و
 در ریشهای استعمال کنند و کوشته در جراحات بر داند و اقلیمها از لطیفتر از اقلیمهای نقره بود و همچنین مغسول و صفت
 سوختن وی مانند سوختن اقلیمها نقره بود و نافع بود جهت استهلاک آب نزول و سفیدی و ریش چشم زایل کرد و اند
 و جاحها پاک کرد و از جگر و کوشته زیاد و بخورد و قوه چشم بهر و محقق بخیر نفع بود و بدل اقلیمها از ریه نقره مرد و سنگ
 سفید بود و صفت غسل وی آنست که آب سخی کنند و آب از وی می ریزند و آنکه بر سر آب هیچ نماند بعد از
 بدست جمع کنند و بر دارد و استعمال کند **قاسم** کشیر کونید و گفته شود و انشاء **قمل قریش** قمل قریش کونید
 و آن قمل قریش است که گفته **قمل قریش** نوعی از انجیر است سفید که سر آن زرد بود و در صفت تبین گفته شد
قمل حنظل است و گفته شد **قمل حنظل** و ذریه را قمل کونید و تصب الذریه را قمل خوانند و گفته شد **قمل حنظل**
مکمل و غلول و فوکل کونید بسیار سی بر غشت و بشیرازی سوز و کونید طبیعت وی گرم و خشک است در اول کونید
 معتدل بود در گرمی و وی لطیف جلا و مسقط بود و کلفت و بقی زایل کند و سودمندترین چیزها بود جهت بری
 خوردن و غذا کردن و روغن وی مالیدن در اندک روزی نافع بود و بر ریش بستان و ورق وی غذا کردن نافع
 بود و سینه و شش از کجوسلیات غلیظه پاک گرداند و سده شش و جگر و سپرز کشاید آب و شکر براند و غذا
 کردن بر بوسیر سودمند بود و بر کزندی مجموع جانوران و رازی کونید معده و جگر نافع بود و ملایم محوری و
 مبرودی بود از هر اطلاق طبیعت و فوسل کونید مولد سود بود خاصه انجیر نیک نهند و مصلح وی روغن بسیار
 بود و صاحب توخیم کونید اصلاح وی بهلیج کابلی و سکر کنند و سوط کردن آب پیچ آن دماغ را از رطوبت
 غلیظه پاک گرداند **قمل قریش** کونید و غلیظه کونید و پیونانی طوما کونید و تفسیر آن قمل قریش
 کبر بود و بعضی یوتی خواست و ورق آن بوقی کرد و کانی مانند زردی بوقی کونید و ساق وی باقی حاضی درازی و
 کز باشد تا سه کز و کلوی کلوی رنگ بود و غره وی مانند خسکه زرد بود و اندرون کلوی مانند پشم بود و پنج دی سبز
 و صلب بود و ثقیل و بدرازی دوز بود و از رطوبت بر بود و بطعم قویف بود و با اندک قبضه و بلون خون بود و در وی
 اندک حلاوتی بود و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید پیچ وی حیض براند و بجه سوده پیون آورد
 و آن زنده تباه کند و پیون آورد و نفث دم را نافع بود و مقدار شربت رازی دو مال بود و دستور دید و س

میزم

الکلی

کونید اگر شراب پیون تب و کشته باشد آب بدهند و اگر نه شراب و شربت رازی دوم موافق بود و مقدار شربت رازی
 وی دو مال از وی بود موافق جهت درد پهلوی و در کوشه و نفث دم و کینه و مغص و در درم مجموع را سودمند
 بود و اگر شکل فرج از وی بسوزند و زن بخورد بر کبر حیض براند و کچ پیون آورد و عصاره وی همان عمل کند
 و مصلح وی آب لسان الحمل بود و طین قمری **قمل قریش** قمل قریش کونید و پیون قیق کونید و پیونانی طوما
 و بعضی آن قمل قریش دقیق بود و بعضی طومون کونید و تفسیر آن قمل قریش کونید و بعضی مردمان در
 لمیسینون کونید و ساق وی باریک بود و درازی یک و جب بود و کلوی سرفی بود که بفری مایل بود
 و ورق وی بوزن مشکطرا مشبع مانند پیچ وی کوچک بود و پیچ منفعت ندارد و طعم قمل قریش باریک
 بغایت تلخ بود و منفعت آن در تضبان و ورق و زهر بود و منفعت بسیار فوچ که سبب آن بلغم بود و سودمند بود بجه
 مرده پیون آورد و کز از رانی نافع بود و اعصاب و دماغ پاک گرداند تنقیه تمام و مصروع را بغایت کمال مفید بود
 و سمل آب زرد بود و خام سهلی بقوه و مره صفا که بالیغ غاطل میخند بود بر اندود در مفاصل و عرق انسود و در
 قویج را چون پاشا مندیایدان حفته کنند نافع بود و مقدار شربت رازی دوم بود و در حفته پیچ هم و عصاره وی
 نافع بود جهت در کسر که از حرات آفتاب بود و یا از خوردن شراب حرف چون مابره که بکند از زرد بر صدغین و بر پاشا
 صفا و کنند و ریش سزایل کند بعد از آنکه سر را بنوره بالند و موی بسترند و پاک بشویند پس ازین عصاره بکند از زرد
 بر طلا کنند و چون آب و اندک غسل حل کنند و ملوی بالند شیش و ریش بکشد و اگر این عصاره آب بالند بر ریا
 سنگ سبز کفار و بدان تیر کنند و بر پشانی بطرح کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر بشیرد خشن حل کنند و طلا
 کنند بر کسجم درد و درم از نافع بود و مجموع در دمای کوی که در چشم بود زایل کند منی و سبب و سبب و سفیدی که
 در چشم بود و ریش که در طبقه قرینه بود مجموع نافع بود و اگر باده غن سوسن یا چیزی بکند از زرد نیم گرم در کوش حل کنند
 درد و ضربان را زایل کند و اگر از حرات بود بر دوش کل سوسن استعمال کنند نافع بود جهت ریش که در کوش بود و اگر گرم در کوش
 تو لورده باشد آب و ورق شفتا حل کنند و در کوش حل کنند مجموع علتها که در کوش بود زایل کند مانند طنین
 و در وی و قرحه و اگر آب ترتیزه حل کنند و در کوش حل کنند که آن کوش زایل کند و درم که عصب سمع را بود بکند از
 و مجموع ریشها که در پنی احوال کنند نافع بود و دهان زایل کند منی بکند و قدری از سوده آن اضاف کنند

و در چینی کنند البته رطوبت و ریش که در دمان بود و دریم که از آن روانه بود و بوی دمان کزده شده باشد چون
 بنشرب آب که من قابض هل کنند و بدن مصغنه کنند و زمانی در دمان نگاه دارد بغایت نافع بود و کسی که بوی
 کزده شده باشد بی سبب بکباب هل کنند و بدن مصغنه کند و زمانی در دمان نگاه دارد شفا یابد و جهت علامه
 و لوزتین و شقاق لبهای و خناق و دندان متحرک مجموع نافع بود و چون بنشرب آب بر سنگ سبز هل کنند و بر موضع
 کنند که مجموع جانوران زهر دار نافع بود چون بکیرم از وی در پیستیم آبی که مایه آورد خشک در وی جوشانیده باشد
 هل کنند و پاشانند و صاحب منهای کوبیده اخر اطه کردن قسطوریون مسهل خرد بود و مصلح وی ضمعی عربی بود
 و کثیر بود و اسحق کوبیده مضر بود و مسهل وی عسل بود و کوبیده بدن وی بوزن آن ورق هدا و در دمانک
 سورجان و بوزن آن لبی بود و کوبیده بدن آن بوزن پر سیاوشان و نیم وزن آن ورق هدا بود **قنیبط**
 نوعی از کرب است بسیار کوب رومی خوانند بهترین آن تازه رنگ بود و طبیعت آن سرد بود و با اعتدال و کوبیده
 کرم بود در اول و خشک بود در دوم سده بکشد و بخار نافع بود و منع مستی بکشد بخار که کرب طبع و نظال
 کردن بر در و منحال سودمند بود و وی غلیظ بود و خورزا غلیظ کند و نفخ در حالی پهلوا هدا کند و بولی آن بود که رنگ
 بکوشانند و بار و غن بسیار یا کوبشت ذره و سر که و حری و دار و طای کرم بخورند **قنه** بار ز است و بشیرازی
 پیر کوبیده طبیعت آن کرم است در دوم و کوبیده در سیوم و خشکست در دوم و کوبیده دریم طین و محلول بود
 خنایر و در ثبور و عدسیه و صلیح و کوز و صرغ را سودمند بود و مصرف چون بوی وی نشنود با خود آید و سود را نفع
 بود و کلف زایل کند و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود و خنایر رحم چون با شرب آب نهند نافع بود و وی تریاق
 بکمان زهر دار بود و از دود وی مجموع کزندگان بکوبند و وی معادنه با مجموع زهرها بکشد و یک بسکینچ و چون بخور
 بر کزندگان بکشد از خورده وی آنست که مفسد لحم بود و باقی منفعت وی در باب در صفت باز در گفته شد و
 صاحب تقویم کوبیده محوری را صداع آورد و مصحاحی روغن پد مشک بود و کافور یا روغن بنفشه و کافور و
 صاحب منهای کوبیده مصحاحی است و کوبیده بدن وی در صفت جگر و معده یکوزن و نیم ریون صینی است
 و باقی احوال آن در باب گفته شد **قنیل** صاحب منهای کوبیده بر زوری رطبی است و صاحب جامع کوبیده از قول
 تمیمی که آن یکی از اینها است که از آسمانی افتد در بادیه عین و از قول رازی دیگر کوبیده خاکیت سرخ بریان کشته زرد

کرد و فی الجمله طبیعت کرم و خشک است در درجه سیوم و تمیمی کوبیده کرم و خشکست در درجه دوم و جفقی قوی بود و کوبیده است
 و شیخ الرئیس کوبیده کرم و خشکست در سیوم و این ماسویه کوبیده در وی قبضی تمام بود و وی حبالب قریح و کرمها را بکشد
 و بیرون آورد و منشف رطوبت ریشها بود و بشرب مایه بر سر روی طفلان پیدا شود که مردمان از راه خوانند
 و اطباء از اسحق کوبیده چون بروغن کلیم بکشد و قنیل بدن پاشند خشک گرداند و شرف رطوبات آن بکشد
 و در بیه نافع بود و مقدار شربت از وی مایه بود و کوبیده مضر بود با معاد و مصلح وی شیخ ارمنی بود و بدل آن
 رازیانه است و کوبیده مصلح آن مصطکی و اینسون بود **قنفل** بسیار سیخار است کوبیده آن بری بود و جلی بود
 و جوی نوعی از بری بود و جلی بزرگ بود و از دل خوانند و طبیعت آن کرم و خشک بود بغایت و محلول بود
 و بعضی کوبیده گوشت وی تر بود و در مجدهوم را بغایت نافع بود بغایت گوشت بری خشک کرده و جهت کزندگان که
 در جابجواب میگردند کزندگان جانوران را نافع بود و مقدار خود از وی پنج تخم نکسود خشک کرده بود و با کچن
 جبهه اشتقاق فالح و دار الفیل و در در کرده سودمند بود و دمان خورده وی عسل البول اعدا کند از بهر آنکه
 مضر بود و بماند و کوبیده مضر بود و بماند و کوبیده اصلاح آن بکشد و کوبیده کرم کف و کوبیده شیخ الرئیس کوبیده گوشت
 بری وی خنایر را بغایت نافع بود و مرضهای عصبانی مجموع سودمند و مسل و تنهای مزمن و کزندگان جانوران
 و غافلی کوبیده احوال کردن مفسد معده و جگر بود و پیه وی منع انصباب مواد از احتساب کند و خنایر
 پوست وی دار الثعلب نافع بود و چون باز رفت تر باشد و دیسپوریدوس کوبیده نوع کجی معده را نیکو بود و طعم
 وی خوش بود و طین شکم و در رول بود و پوست سوخته وی با دودیه که موافق جرب بود پامیزند جرب
 رازیانه کوبیده و اگر بسوزانند و با دودیه خلط کنند که موافق ریش سر بود و سر را بدن بشنود جذب ماده بکشد
 و ریش پاک گرداند و گوشت زیادت بخورد و جگر چون خشک کنند بجزقه در آفتاب کرم موافق استقایی طی بود و
 رزحمتی که گوشت وی بدن مناسب بود و زهره وی چون با معاد بکشد و بخورند یکجمله کرده از شکم بیرون آورد و چون زهره
 وی در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و بوی کوبیده گوشت کچن بر کف غنصل نهند مجدهوم را نافع بود و شیخ احتلاسی و در
 کرده و مفاصل را سود دهد **قنس** سه نوع است بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطی
 بود لیکن بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و زهره وی سیاه بود و غرور مانند غرور

نزد یک جبهه سمت و پنج وی چون پزند و بر درمهای گرم صند کتند و حمزه و اعضای که گیوسات درون میخوردند
 ورم ساکن کند و گیوسات بکند از اند و عصاره وی در دوش را نافع بود و از آن بستانی تخم شمشاد و تخم بستر
 بخورند قطع منی بکند و چون تخم وی ترکیب کنند آب بکینند و در دوش بکینند در دوش ساکن کرد اند و جالینوس گوید
 تخم وی باد را بشکند و محلول نفع بود و جفقی محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک کرد اند و تخم جالینوس گوید خلط وی بود
 و قلیل غذا خورد و مشق گوید طبیعت وی گرم بود و دم و خشک بود در اول منشفه و طبیعت معده بود زغال دیدان و
 چون آب آن سوط کتند و طبع را پاک کردند و اسحق بن عیسی الحنفی گوید عصاره را بد بود و صواع آورد و شکم بند
 و بول را ند و مصلح و شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند مضرة وی کمتر بود و دفع مغرت
 وی بکفین قندی کنند که بعد از وی پاشانند و آذوقه آن چون بکینند و آب آن سر بنشیند بن مویا را پاک کند از
 خشکی و سفیدی و از وی گوید مصلح و منظم چشم بود و دفع مضرة وی آب سرد و برف یارب فو که ترش کنند و نوع
 سیوم که آنرا قنب هندی خوانند و بشیرازی بنگ خوانند و سبز خوانند و چهار سی خیشش گویند و بعضی دیگر جو
 اعظم خوانند و بعضی دیگر و بعضی سرفک گویند و بعضی ویرا سرار منهم المولف گویند و وی نوعی بود که چینی بود و اگر
 زیادت استعمال کنند کشنده بود و نوع مغر بود و طرب آورد و نشاط و اشتها و کاذب و نوعی بود که خزن آورد
 و خیالهای فاشد بود آنچه بنگو بود مقدار خود از وی یکم بود تا دو م کج حشر استعمال کنند و آن بود که اگر
 زیادت ازین مقدار بود کشنده بود و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مغرت وی بقی کنند یا بار و غن کا و آب
 گرم با هیچ در معده نماند و شراب حامض بغایت کمال نافع بود **قدس** گویند و گفته شود و قدس
 نیز اسم حیوانیت معروف **قد** عسیری شکر چون نخل کرد اند و قد خوانند و بعد از آن چون دیگر بریزند آب لیمو بچکان
 و بوی سکر خوانند **قتقهر** صمغیت یا خوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سندر دوس است و گویند
 سنگیت که از بلاد مغرب خیزد آنچه محقق صمغیت شفاف مانده سندر دوس و انرا العل معبری گویند
 و وی اثری بر ریشها ببرد و در دندان زایل کند و چشم را روشن کند و با بار العل ربور اینکو بود و چون قدری از وی
 با سکه پین و آب پاشانند بر ناله کند و چون سه روز پاشانند سپر را ضعیف کند و با بار العل صیفی بود
 و گویند نول از سندر دوس نارسیده است **قنطار** ساو و رانست و گفته شد **قنط** دم الا فرین است

قتقهر

و گفته شد **قنار** بیونانی آنرا بهر یوس خوانند و آن نوعی از عصاره است که بشیرازی آنرا جگو گویند و ده
 دینوید وی گویند قنن چون بریان کنند و بخورند در دوش نافع بود و جالینوس گوید چون با سفید یا بپزند
 و مرق آن پاشانند قنن را نافع بود و از وی گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم بند
 و صاحب مناجا گوید بیکوتری آن فریب بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود و شکم بند و مرق وی
 قنن را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصاره بود با آنچه محفف بود و مضرب بود بر طوبات و اوای آن بود
 بار و غن بادام استعمال کنند **قو قالس** دو قوا غریزه و قو بری خوانند و وایا غریزه گویند و آن نوعی از
 دوش است باد را بشکند و علت سفل را نافع بود و مضرب را ساکن کند و شکم براند و عصاره وی در بن و بدان بکشت
 مالیدن نافع بود و چون بخورند قوی از بدن بیرون کنند و بول براند و بشیرازی آنرا خز خوانند آنچه بری بود و آنچه جلی
 بود بشیرازی بدان خوانند و از او با غریزه گویند **قو من** حرز گویند و دریم گفته شود انشا الله **قوسا** قسط است
 و گفته **قونیا** بیونانی آب خاکستر گویند **قو طلید** و آن القیس و زلائف الملوك گویند اهل مغرب و گویند نول
 از حق العالم است و گویند نباتیت که منققت و مانند حی العالم بود و ورق وی و بیج وی سنگ بریزند و بول براند
 و چون صفا کنند بر درمهای گرم و حمزه و خناریر و شقاق که از سر ما بود و التهاب معده را نافع بود **قوشیرا**
 گویند طباق است و گویند نبوت است و گفته شود انشا الله **قوس** صاحب مناجا گوید حیوانی است بحری در
 قوه نزدیک بچند پند ستر گوشت و صمغ و اخشاق رجم را نافع بود و همین اسم را قنم قریش گویند که آن نبوت
 و گفته شود انشا الله **قو طوما** ادویه بریت و گفته شد **قور قطن** است و گفته شد **قوانص** بهترین سنگدان
 آن بود که از در تازنه فریب گیرند و وی غلیظ بود و غذا بسیار دمل و پوست آن درون وی چون خشک کنند و سخت
 کرده باشد پاشانند در معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان خردس و وی غذای **صاحب** که بود و چون غم
 شود چون نیک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خاکلی بود زود غم شود و مولد قنن بود و اوای آن بود که نیک
 بچخته کنند و مگر و حرری اضاف کنند و بخورند **قوت** درخت و است و گفته شود **قوسا** ماعود بلبل است
 و گفته شد **قیولیا** طین قیولیا است و گفته شد و طفل طلیل خوانند **قیقهن** یعنی نیز گویند قنن قنقهر
 است و گفته شد **قیقیت** اوجی از قبله الحقا است **قیقون** نول از برنج است جلی بهترین آن تازه بود

و طبیعت آن گرم است در اول کونید در سیوم یا دوم و خشک است در دوم و کونید در سیوم و کونید تر است در اول
و کونید گرم است در دوم و خشک در اول و وی مهمل و صفر او که ما بود و جالینوس گوید که وی یکوازی نخستین
بود و وقت در وی تفتیح بود و چون بسوزاند و از الشلب را نافع بود بار و غنی تر تیزه و جبهه موی ریش کسی که
دیر بر آید چون مانند زود بر آید و وی حقیقی بر آید و سنگ کرده و عرق الفخر من را نافع بود و دروغی وی انضمام
رحم و عسر البول را نافع بود و چون در خانه کسترند که زن زکات بکشد و چون با شربا باشد شامند زهر مار را نافع بود و در نزدیکی
عقرب و ریتلا و مقدار شربتی از وی یک مای بود دوم و موافق جراحات تر شود بلکه آنرا بگردوی یک پیرون
آورد و اسحق گوید مضر است نشن و مصلح و شیخ ارمنی بود و صاحب تقویم گوید مصلح و یضیع و کثیر خوشی است
بود و بدل وی در در سر که از سردی بود کونید با نوح است **قیطاقون** تر مس است و گفته شد **قیطس**
اس است و گفته شد **قیشور** حجر القیشور خوانند و حجر القیشور قینک نیز کونید آن نوعی از کف دریا است
و مولف گوید آن مانند سنگ است سفید و خفیف بسیار در آن بود و در میان کف دریا و حرجان سفید بسیار بود
و در حمام دست بدان مالند و صلیبی نهشته باشد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و لطیف دندان را جلاد و بر ابراق و سفید گرداند و چون بدان سنون کنند و در ستودن موی استعمال کنند
موی بستر در ریشهای عمیق بر گرداند و گوشت بر ویاند و گوشت زیاده بخورد و اگر در غم شربا بماند از نزدیکی
بود از جوی باز ایستد در زمان و صفت سوختن وی چنانست که در شیب آتش کشته تا گرم شود بیرون آورند
و در شربا ریختن آنرا از ندیس دیگر در شیب آتش کنند و دیگر در آب اندازند پس سیوم بار در شیب آتش کنند
چون گرم شود بیرون آورند و مانند تاسر شود پس بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند بن دندان محکم
گرداند و تاریکی چشم را بیل کند **قیس** پیونانی شمع را کونید و گفته شد **قیس** قار است بسیار سی قیل گویند
قیل زفت تر است و گفته شد **قیسوس** قسوس کونید و گفته شد و اینجانی نیز گفته شود و آن سه است
سیاه و سفید و سرف و مجموع حریف و قابض بود و کینج از آن نبات لادن است و آن گرم بود باقی آن
آن سرد بود و در آن جری با شربا پاشانند که تندی ریتلا را سود دهد و وضع و شپش را بکشد و جویا شربا
و مویا نیز منع تساقط موی بکشد و بخور کردن ضعیف است بستی کند و بخور کردن بکشد بیرون آورد و زوی بر

سرمه ضاد کردن نافع بود و بخور کردن حقیقی بر آید **قیون** شیخ قاونی خوانند و طبع قید زن گویند و گفته شد
قیوط ورق کندنا شامی است و گفته شد انشا الله تعالی **قیوط** موم روغن بود و در موی که از موم
و روغن کل و صندلین و ورق کلسه و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند از اقیه و طبع خوانند
باب الکاف کادی کادر خوانند
و آن نبات است که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و گوشت طبع آن جاست و این سخن گوید بیشتر در زمین هند بود
و درخت وی مانند درخت خمال بود لیکن درخت وی دراز نبود مانند نخل و طبع وی مانند طبع حرام بود پیش
آنکه آنرا پوست بشکافند و بیرون آید میگیرند و از اندرون پوست بیرون آورند و در روغن می اندازند و بافتاب
می پرورند تا روغن قوی اخذ میکنند و مولف گوید در کرم مسیو شیراز بسیار بود و بسیار سی کل کیدی خوانند و
بوی غلیظ خوش دارد تا بکشد که بوی بکشد تا بگریزد که در بوی از وی زایل نشود و رازی گوید خدام را قطع
کند و وی معتدل بود شربا و وی حصه و جدی را نافع بود تا بکشد که آبله بیرون آمده باشد نه عدد چون شربا
کادی پاشانند به عدد زسد و بدل آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن آن بقم بود **کاد و چشم** بهکارت
و گفته شد **کافور** چند نوع بود شیخ الرئیس گوید قیصوری و ریاحی سفید بود مانند بوف و طبیعت آن
سرد و خشک بود در سیوم منع و در حمای گرم بکشد و بخوری حراج و اصحاب صداع صغاری بوشید و وی
شما یا با صندل شیره بکباب یا با کل طافارسی نافع بود و مقوی حواس و اعصاب ایشان بود و چون امان بوشید
وی کشته قطع شوره جماع بکشد و چون پاشانند فعل وی قوی بود در بین باب و اگر مقدار دو جو آب با کاهو
هر روز سه قط سازند قطع حرارت دماغ بکشد و خواب آورد و صداع را بیل کند و خون بینی باز دارد و بیند و
و با آب ذر و ج و عصیمین یا آب کشنیز تر یا عصیمین شسته همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود
صداع گرم را و در حمای حار که از سرد و جمیع بدن بود سود دهد و اگر پاشانند سردی کرده و مثانه و
انشیان اهداث کند و منی بفسر دو مرضهای سرد در نواحی کرد و مثانه و انشیان بکشد و وی شکم
صغاری را بیند و دانگی از وی و در حمای گرم را نافع بود و قلاع را بیل کند و باد و یهای جبهه در چشم کازری
بود نافع بود و یکدم از وی خلاصی دهد از سم عقرب حراره با آب شبت ترشی و ربع مای یا بیشتر نافع بود

جهت کسی که فزون سبیل خورده باشد با آب انار و شیر تخم فوفه یا برف و بسیار وی پری زود آورد و قطع
باه بکند و سنگ کرده و مثانه تولد کند و مصلح وی بخون کل بود و بوییدن وی در شمشاد آورد و مصلح
وی بنفشه و بنفشه بود و کونید زغوان و ماسه جوید کوبید شخصی شش مل کافور به نوبت بخورد و معده وی فاسد شد
و قطعاً طعام هضم نمیشد و شته وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر بر وی عارض نشد این مولف گوید از زخمی که
باقیت که نشد و کونید چون در روغن گل حل کنند و در بینی حکاکنند سواد الطحال کرم که نه از ماده بود که در معده و چشم
متولد شده باشد و علامه وی آن بود که در طلاع آفتاب تا نیم روز زیادت می شود و چون نیم روز گذشت
تا آخر روز سکن میشود و چون شب رسید بر تفع شده و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب در زمان کرم در
کرده باشد و چون بهای سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده باشد و مشام وی بسته شده باشد و چون بار و غن
کل و سر که پیا میزند و بر پیشی سر طلا کنند صدای کرم را نافع بود و تعدیل وی عسک و غیره کنند و متوی و مفرج
بود و کرم یا مشارک وی بود در این معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل وی دوزن وی طباشیر بود
و بوزن آن صندل سفید **کافور زبان** کیا هیئت که آنرا بوی لسان الثور کونید نافع بود جهت قرع و بلغم
زایل کند و مفرج بود و غم ببرد و باقی صفت و معقوت وی مدلام گفته شود و انشاء **کافور بزرگ** بر القلب
و گفته شد در قاف **کاف** کرات الکرم بود و گفته شود **کاشم** انجلیان روحی است و پنهانی
لیقسطیقون کونید و آن سالیوس است و نیکوترین آن زرد تر بزرگ ورق بود مانند ورق انجلی
و در قوه مانند کون بود و طبیعت وی این ماسویه کوبید کرم و خشک بود در سیوم و صاحب منافع کوبید کرم
بود در وسط درجه سیوم باد مار شکند و منفع و منفع بود و طعام را هضم کند و متوی معده بود و یکم از وی با شراب
مسمل دیدان بود و حبس القرح و بول و حیض براند و کزندی جانوران را نافع بود و سده جگر بکشد و در طبیعت
معده کم کند و قراقرز ایل کند و دوم از وی با آب کرم مستقی را سودمند بود و کونید مضر بود مثانه و مصلح وی تخم
رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن درادر تخم انجیره بود یا تخم کز و تیادوق کوبید بدل کاشم بستانی بوزنان
و ربع وزن آن زیره سفیده بود و اسحق کوبید بدل آن بوزن آن زیره بود **کاف** بسیار سی و دس
در برده کونید و کینون را بشیرازی کونید و پنهانی نفقای دقوة وی نزدیک بقوة غلبه انقلب بود

خاصه قوق ورق وی نیکوترین آن کونید کوی بود و صاحب منافع کونید بکوترین ورق وی بستانی بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود تا دوم و کونید در دوم و کونید در سیوم ر بود و طبع و طبع انجلیان نافع بود و شریف
اگر از حب وی هر روز یک مال فرود بر اندازد و بقیان خلاصی باشد با در بول و اگر زن بعد از طهر هر روز هفت
حب فرود برد منفع البستنی بکند و وی جگر کرده و مثانه را نیکو بود و او را بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود
سودمند بود و کونید کرمها و حب القرح پیرن آورد و چون جزوی از خشک وی با جود کینون سی و هفت
و پیا سمنند و مقدار شیرینی از وی دوم بود و محمد رسر بود و مصلح آن بخون کل بود و جالینوس گوید بدل
وی غلبه انقلب بود و کونید بدل وی غلبه انقلب بود **کار با** کهر با هست و گفته شود انشاء
کافور بزرگ کونید و آن حجر البقر است و گفته شد **کافور** سونانی قمارس خوانند و بشیرازی کورک
وی غره بود مانند حقی و غره دیگر دارد مانند قنار و آنرا انجلیان خوانند و وی حریف بود بغایت کرم چون
در خم شراب اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سومند ترین
پوست پیچ آن بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم و کونید در سیوم و وی محلل بود و اصل وی منقطع
و ملطف بود و در پوست پیچ وی حرافت و قبض بود و خنازیر و صلابات بکند از اند و ریشهای پلیدی چوکی
و عرق النسا و درد و رگین و هتک عضله را نافع بود و پوست پیچ وی جهت درد دیدان بغایت مفید بود
و نیکوترین چیزها بود جهت سوز خوردن و ضحاک کود خاصه با آرد جو و بسیار از وی ماده سوداوی است و سوز
مستفیع گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سما بود
و آنچه بر که نهند سده سپرز بکشاید و صلاقمه آن بکند از اند و بلغم از معده پاک کند و دیسوری و کوبید تره وی
و غره وی چون با بنگ بود و بخورند شکم نرم کند و معده را بدود و تشنگی آورد و چون از غره وی سی روز هر روز
ده م با شراب پاشا مند و دریم سپرز بکند از اند و بول براند و مسهل دم بود و چون پاشا مند عرق النسا را نافع بود
و حیض براند و چون بکشد قلع بلغم بکند و دانه وی بر که پیزند و بلغم آن مضغه کنند و در دندان ساکن گرداند
و چون پوست پیچ بغایت خرد بکوبند و سخی کنند و با سرکه کهن پیا میزند و بر بقی سفید لطفی بکند و زایل کند و در
وی و پیچ وی چون بکوبند و بر خنازیر و در معده صلب است و کونید بکند از اند و چون بکوبند و قوی که تر بود و آب آن

بکیرند و در خوش کرم بود چنانکه کرم بکشد و بصری گوید و ورق وی و غروی در قوه مساوی باشند لیکن اثر قوی
بود از ورق و پنجه قوی بود از پیر دو و پیوسته در اصل وی بیشتر بود که حرارت و طبیعت کبر کرم خشک بود و پیوسته
معدنه را بد بود و چون بر که پیر و در خضر وی بکشد و مضرت معده نرساند و فارسی گوید کبر تر باقی است بوی
خوش کند و باد بکشد و باد را زیاده کند و خورزی گوید کبر یا صوری که آفاق بود شفا دهد و پنجه وی چون دو کشته
در شیب بوا سیر نکند و بطری گوید پنجه وی چون دیشتهای تر چون بروی نهند از پیردن و چون به پزند و آب آن بر سر که
ریش باشد بریزند و سر را بدان بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود سده که در جگر بود از
سردی و استی گوید حب وی غذای بد بود متعفن شود و غره بسودا تخمیل کرد و دوشه وی نیکوتر بود از وی و این سخن
گوید نقایح و قضبان وی نافع بود حتمه پیر و اولی آن بود که چند روز در خشک آب خوب بپاشند و بعد از آن آب شیرین
بشوند و نوبت یا سه نوبت بعد از آن بر که نهند و چهل روز بخورند پیر زکد از اندام باید که زیت شسته بر آن
بریزند و بخورند و گویند مغز بود بمشانه و مصلی وی اسطوخودوس بود و گویند مغز بود بکبرده و مصلی آن خولجان و غسل
بود و شایر گوید بدل تره وی حب وی و ورق وی بود **کیسک کف السبع** خوانند و بیونانی بطریخون گویند
و آن نوعی از کرفس بری است بعضی سلسله غریب گویند و وی انواع بسیار است نوع اول و ورق آن مانند ورق
کشیز بود اما از وی پهن تر بود و نواری سفیدی زرد و در وی رطوبتی لزج بود و کل وی زرد بود و ساق وی
سست تر بود و بد را زنی یکی که بود و در از تر بود و تخم کوچک و سفید و بغایت تلخ و کوه دشته بود مانند خربق
و این نوع نزدیک آلبای روان روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت حریف بود و نوع سیوم کوچک بود
و کل وی دهنی رنگ بود و آنرا نیز از کس و در آن خوانند و با صغمانی موسک و نوع چهارم هم نوع سیوم ماند
لیکن کل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع کرم و خشک بود و در چهارم و گویند در سیوم و بغایت
حده و لذت بود و از پیردن بر عضو که نهند ریش کند و جالینوس گوید نشاید که طبیعت آنرا استعمال کند که
بجای صیت محرق حرارت قلب است و از سموم قتل است و بر بر می بدن و بر می ناخن و جرب و در انتعاب
وحیه و لایس طرا کردن ماسر که نافع بود و چون پزند ماسر که آب آن بر سینه نظول کنند نافع بود و چون سخی
کرده بردند آن نهند بریزند و پنجه وی از معطسات قوی بود و وی مفرح احش بود و اصل آن بشیر نشا

دفع ۲

من عکرم ۲

کند و پیر

کنند و صاحب منجیح گوید مداوی انگس که آن خورده باشد مانند مداوی کسی که بلاد خورده باشد کند **کباب**
حب العروس خوانند و در قوه مانند فو بود لیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین آن خورشوی بود که زبانه را
بکزد و طبیعت آن کرم و خشک بود و مادم و اسهی گوید کرم و خشک است و سیوم و سیج بن حکم گوید در وی قوه
مستاده بود از حرارت و برودت و حرارت بروی غالب بود و وی مفتوح و ملطف بود و در حلق را نیکو بود و در
مبید و سده جگر کرده بکشد و مجاری بول پاک کند از ریک و حلق را صافی کند و ریش غفقی که در لثه بود و قلع
در دمان بود سود و در و چون بخانید و آب آن بر قضیب نهند زن را لذتی عظیم حاصل شود و وی قوه معده و
باطنی بد و در و چون بیاشامند و چون در دمان نگاه دارند لثه را نیکو گردانند و بوی دمان خوش کند و از صافی کند
و نفس معطر گردانند و سنگ کرده و مثانه بریزند و با بول پیردن آورد و شری پیری را نافع بود و چون دودا نکند از وی
با سکنجبین پاشانند و گویند مغز بود بمشانه و مصلی وی مصطکی بود و گویند مغز بود و مصلی وی صندل و کلاب
بود و گویند بدل آن همیل بود و گویند همیل در صینی **کبریت** بسیار است که در خوانند و آن معدنی بود صاحب
منجیح گوید زرد بود و سفید بود و صاحب جامع گوید از قتل ماسر جوید که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و از قتل
اسخی این عکرم گوید چهار نوع است سرخ و زرد و سفید و سیاه و این سخن گوید کبریت ختم است و در آن چون میگرد
کبریت شود و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از چهار بود و معدنی وی در آن وادیت که موان اند که سلیحان
برایشان بگذشت و آن مور مانند چهار پایان اند به بزرگی و از شرط طالیس گوید سرخ در معدنی خود شب فروخته
شود مانند آتش چنانکه روشن می آن چند فرسنگ به پیرامون آن و چون از معدن پیردن آورند آن خامیت
ند و در آن کسیر مستعمل کنند سفید ماسر که در اند طبعی نیکو و طبیعت کبریت و مشق گوید کرم و خشک است با قوام
و خین گوید در سیوم و وی ملطف و جاذب بود بر می رازد و چون سخی کنند و بر موضع کزندی جانوران
زهر دار پاشند یا آب دمان برشته و بر آن نهند یا بکیز برشته و یا بر کن کفی یا بجعل یا بجعل البطم بغایت
نافع بود و ماسر که بر بقی عالیدن سود و در دفع مغرت تبین بجوی و کزندی عقرب بکشد چون ماسر که بدان پاشند
و ماسر بریش شده و قو با با صمغ البطم نافع بود و خوردن نیز همین عمل کند و با نظرون بر نفوس ضعیف کردن سودمند
بود و آب وی حیض براند و بخور کردن نکام و زلزله را نافع بود و چون سخی کرده بر بدن پاشند قطع عرق بکند و

۱۲۷

چون دود کنند در شیب زن آبتن یک پندار دود روی موی سفید کند از سطوطا لیس کوید کوک در سینه و الیهم
وسکت و شقیق را نافع بود چون سوط کتد و چون در زیت حل کنند که در آن زیت اسفیلی جو شایده باشد و قدی
موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و خشک و غارنش بدن را بغایت نافع بود و چون کجا بشنند و بر تو با
نهند نافع بود و کبریت مضر بود طبعه و دماغ و مصداق بنفسه و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربت از وی دوم
بود و حالینوس گوید بدل وی نه در آتش افروختن از آن کوک در سفید زینج سر **کبد** طبیعت جگر گرم
و تر بود و نیکوترین آن بود که از او ز فربه گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دمد و صاحب نهایه گوید خون محمود
از وی متولد شود و این ماسویه گوید لعل الهضم بود و خونی غلیظ از وی متولد شود همچنان که از سر پرز و خصیه و
حالینوس گوید جگر موافق و حیوانات ماله و متولد غلیظ بود و عسر الهضم و دیروز معده بکند و از رعا
و فاضلترین جگر در جمیع احوال جگر های بود که از نیمه خوانند از بهر آنکه حیوان و پرگاه خشک داده باشند
و رازی گوید جگر غذائی نیکو بسیار دمد خاصه جگر حیوانات مختار مانند حبش و بره و نیکوترین آن جگر خروس
و مرغ فربه بود اما تغذیل و دشوار هضم بود و اولی آن بود که با حری و زیت بپزند و بخورند با نمک و دار صینی و حوری
مراج با سرکه و گردیا و کشنر خشک و جگر موافق باید که بعضی جوارشات از بی آن بخورند **کبد الطیور** نیکوترین جگر پرها
جگر بطل بود که فربه بود یا مرغ فربه خاصه چون علف و سی فواکه چینه شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و فو
محمود از وی متولد شود و مصلح وی زیت و نمک **کبد المعز** جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن و رطوبت آن کحل
کردن چون بریان کنند و سر بر بخار آن داشتن همین عمل کند **کبد الحمار** جگر خر جو بریان کنند و بخورند یا شتا
نافع بود مصروع را **کبد البقان** جگر میش و کوسفند بریان کرده نافع بود کسی را که لیتی در طبیعت وی بود جگر
کبد الورنه کبد زرنه چون بر دندان خورده نهند در ساکی گردانند **کبد الحلب** جگر سگ دیوانه نافع
بود کسی را که زنده باشند چون بریان کرده بخورند منع ترسیدن از آب خوردن کنند و شفا بخند **کبد الخنزیر** الجری
جگر خوک موافق است چون در سرکه نهند و بخورند که زنده کی جانوران را نافع بود **کبد الحجل** جگر کبک چون خشک کنند و بکوبند
و یک مال از وی بانشا مصروع را سودمند بود **کبد الدب** در جگر اسود و دمد و در ثانی بسیار جگر آن نیم
وزن آن ریونید و نیم وزن آن دار فلفل بود **کبد الایل** جگر گاو کوهی چون شعله کنند و در فلفل و فلفل سفید

فلفل

خوردن بدان پاشند و بالتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل کند و در ابتدا از دل
آب بغایت سودمند بود **کباب** نیکوترین از گوشت بره رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند از انکه بر
غی که از جوب انجیر و دغلی و پید انجیر و مانند آن کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود غذای آن بیشتر از غذای
مشتوی بود سودمند بود کسی را که زده باشد یا صاحب جاعت کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه
در تر از مشتوی هضم شود و مصلح وی اطر یفل بود **کبست** خنظل است و گفته شد **کتان** سرد و خشک بود
و معدل حرارت بدن بود و چون بپوشند و ماسر حویه گوید جابه کتان معتدل بود و حرارت و برودت و رطوبت و
پیوست برین بدن وی نشف تری و عرق از بدن بکند و شش کمتر بهد کند و مسیح گوید اگر خواهند که لاغ شوند بر عکس
و فو لیس گوید چون بسوزانند و روی لطیف بود و سده و کام بکشد و مصلح رحم بود **کتمه** صاحب نهایه گوید بر همه
وسمه است و گفته شود انشا **کشر حمار** الحقل است و گفته شد **کشر** اضمع القناد است و قوه وی مانند قوه
صمغ بود و نیکوترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و فو لیس
گوید گرم و تر بود در اول و مسیح گویند الحکم گوید سرد بود در دوم و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود در دار و اما
چشم بجای صمغ کشند و در او پی مسهل مدد اسهال بکنند مقدار نیم مال تا یکدرم کسر حده ادویه بکند و سرنه خشک
سبند و حلق و ریسی شش و مثانه را نافع بود و چون بر منیج خربسانند و با قدری قرن ایل سوخته ساینند
با اندکی شب یانی دمد کرده و سوزش شانه را نیکو بود و فو لیس گوید مقوی امعا بود و مسهل مره سودا بود و بلغم
نرم و متوی بدن و مسکن آن و چون کثیر ابروی طلا کنند شکافست گردد و اگر بدان ادمان کنند آن رحمت زایل گردد و
اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح آن انسون بود و گویند بدل وی مغز دانه کدو بود و قنادی گوید بدل وی
صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی و صمغ بادام **کفناه** صاحب هارمیه گوید بر هر چه است و گفته شد **کثیر الاجل**
بسفاج است و گفته شد **کثیر الاضلاع** لسان الحجل است و گفته شود انشا **کثیر الرووس** قرصه است و گفته شد
و بلو لوتیقین نیز بدین اسم خوانند **کثیر الورق** حریاقل است و گفته شود انشا **کثیر** کجور زنده باد
و گفته شد **کبیل** لسان الثور است و گفته شود انشا **کحل** این اسم مشترک است بر چند چیز اول بولسان الثور دوم
بر نباتی دیگر که از البان خوانند سیوم بر شنجار چهارم بر نباتی که آنرا عویون خوانند **کحل** با پارسی کسرمه گویند

و کل مطلق مردان سره اصفهانی بود که آنرا اند خوانند و گفته شد و کل سیاهان و کل جلا خوانند **کل فارس**
 از روت است و گفته شد **کل خوان** حفص یا نیت و صفت حفص گفته شد **کل سودا** تشنج است
 و شبهه نیز خوانند و گفته شد صفت آن **کدس** کادی است و گفته شد **کرفس** بستانی بود و اجامی
 و جبلی و محرق و بری و قریش و مشرق و نوعی از آن در آب روید و آنرا کرفس اما خوانند و جرجیر اما گویند قوه العین
 و سیر نیز خوانند و گفته شد کرفس جبلی را فطاسا گویند و گفته شد و بری بخور پیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود
 در اول و خشک بود در دوم و این ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط در دوم و در کف کوبیده است
 تر بود و اهل وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی بجهت معده
 سودمند تر از انواع کرفس بود از هر آنکه لذیذ تر است و صفت آنست که بول براند و حیض و محلل ریح بود خاصه تخم
 وی و مفتحه سده جگر و سپین بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دمان خوش کند و عرق الفار بود و ضیق
 النفس را سود میدهد و چون بانان سوین ضما کنند بر ورم بستانی که از حرارت یا ورم چشم گرم سودمند بود و چون باج
 به پزند و طبع آن پاشا سودمند بود جهت ادریه کشنده و محرکه بود و شکم بیند و در تخم وی در از زیادت بود و کزندی
 جانوران و خوردن مرد اسنگ را نافع بود و قسطس در کتاب فلاحه گوید شوه مردان و زنان بر انگیزد و از این سبب است
 که زنان که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از هر آنکه ماه بر انگیزد و شیر باز آید و این سخن از قول جالینوس گوید
 زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون بزرگ شود ریشهای غلیظ و بزرگ بر اعضا داشته باشد و نشاید که زن چون شیر در کرفس
 خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل ورق وی قوی بود از ورق و تخم و نشاید که پیش از طعام خوردند و اگر
 بعد از طعام خوردن موافق بود اندک و عیسای ماسه گوید جگر در کرده و مثانه را پاک کند و سده آن بکشد و محلل ریح
 و نفخ معده بود و مصرع را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی است که چون بگویند و با عسل پیامیزند و بخورند
 در کتب را عظیم سودمند بود و چون تخم وی با عجدان نبات بگویند و بر وزن کادو جرب کنند و سه روز پاشا مانند جماعت
 قوه و مد بغایت اما باید که غذای وی کوشت خردس و خصیة آن بود و اگر عصیر وی بار و غن کل در کاف بر اعضا
 مانند هفت روز پانی حله و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند تعدیل پیدا کنند و معدن سردی کاهو بود و در کف کوبید
 خوردن کرفس رجم از رطوبت و یف بر گرداند و طبری گوید ورق وی تر چون بخورند معده و جگر سرد را سودمند بود

و سنگ بریزند خاصه جبلی و مشیج پیون آورد و آب و ورق وی چون پاشا شد شما یا آب و ورق را زیاده تر تب
 بلغمی را نافع بود و گویند تخم وی قوی بود از ورق و از وی کوبیده و لی آن بود که کسی که از کزندی عقوب ترسند نشاید که
 کرفس بخورند از هر آنکه مفتحه مجاری بود و زرد سم بدل رسد و کرفس بری در الشعلب را نافع بود و شقوق اظهار
 و شقاق که از سر مایه بود و کرفس رومی معده را نیکو بود و کرفس مصرع را بغایت مضر بود و گویند مصرع چون اصل وی
 اگر در پیلو یزد الیمین باشد از حضرت وی و زنان آستین را مضر بود و صدام آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل و یا
 از زیاده و مصلح وی معجون کل و مصلحی بود **کراش** پیارسی کند ناگویند و آن شام و بنطی و بری و جبلی
 بود و جبلی را فراسیون خوانند و گفته شد و بری را کراث الکرم خوانند و وی قوه متوسطه میان قوم و کراث
 بود و طبیعت وی گرم و خشک از انواع کراث بود گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراث بنطی که از کراث
 الحامیه خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک تبغی بود که و کراث شامی را قفله خوانند
 و گرمی و خشکی وی کمتر از بنطی بود و تشنگی کمتر او را و از پیاز گرمی وی کمتر از پیاز بود و جرم وی غلیظ تر بود و در پیغم شود
 و نیکوترین آن بنطی بود و طبیعت گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث
 شامی اصل وی خوردن دفع وی و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون با ساق بر نایل ضا کنند نافع بود با
 غلک حبه ریشهای بلید و خاصیت اصل وی آنست که قویج را نافع بود و بول براند و منفع بود و کمیوس بدو شکوفا
 آورد و حیض براند و مضر بود بستانه ریش شده و کرده و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رجم چون به پزند آب
 در با مسکه وزن در آن نشیند انفعام رجم و صلابت از ابغایت نافع بود و چون بجو آب به پزند و فلول آرسنه و شش
 پیون آورد و کراث بنطی چون آب بوی با مسکه و دقاق گفته کنند پیامیزند قطع دم بکند خاصه رفاف و وی لوک شوه
 جماع بود و چون با عسل پیامیزند و لعق کنند نیکوترین بود جهت بر در وی که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون بخورند
 قصبه شش پاک کرد و اگر دمان خوردن وی کنند تا یکی ختم آورد و معده را بدود و مصلح بود و مولد باری بد بود
 و مصلح وی آن بود که بچو شسته در آب و بعد از آن در آب سرد خوب بپاشند بعد از آن بر که روغن و مرغی به پزند و بخورند
 بوا سیر را بغایت سودمند بود و طبع وی چون پاشا شد مین سبیل و چون بگویند و ضما کنند بر کزندی نفی و کزندی
 جانوران نافع بود و آب پیوی چون با مسکه و کزندی شیر یا روغن کل پیامیزند و در خوش حلانند و در کف کوبی و در وی آن سنگ

کردا ندو اکو اسیر که سبب آن رطوبت بود ضما کنند بنایت نافع بود و سده هر که بشاید که از بلغم بود و اشتیاق طعام
باز دیده کند و یا راه را قوه دید و گرم خراج موافق نبود بلکه در جتم آورد و امتداد سر پیدا کند و مفسد نشد و سنان
بود و اصل وی بار دغنی خشک انداخته به پزند و بلغم را نافع بود خوردن و آب آن جفنه کردن و تخمین و **عصاره**
کرات خشک مهل دوم بود و کرات بری مغه بدن بود و از ربول پشته کند و معده را بد بود و کرات بنطی قوه پشت
به بد و باه را زیاد کند تا جدی که عینین را بحال صحت باز آورد **کرفت** پارس کزنب کونید و بشیرازی کلم
خوانند و آن بتانی بود و رومی بود و بحری بود و بری و کزنب الحار و نیکوترین آن کزنب بنفل بود که آن بکوبند
بتانی معروفست و طبیعت آن گرم بود و در اول و خشک بود در دوم و کونید در اول سرد است و صاحب فلام
کونید کزنب و نوعست بنفل و حوری و بنفل مشهور است و حوری و ورق وی غلیظ بود و ضنوتی داشته
باشد و کزنب بنفل منفع و ملین بود و خاکستر قضبان وی در غایت تخفیف بود و منفع صلابات بود و چون
با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش کشته سودمند بود و کزنب سرفه کنی را نافع بود و چون طبع وی بر فعال
و نفوس ریزند سودمند بود و عصیر وی چون با شیر یا شامه چند روز در دسیر زرازیل کند و چون با زنج
و سرکه پلینند و طلا کنند و جرب و بری را نافع بود و بر سر زحمات کردن سودمند بود و مرق وی کسیر
در دشت کردن و در زانو را نافع بود و شکم را بد خاصه چون دو نوبت بخوشانند و عصاره وی با شراب
کزند که جانور از او سک دیوانه را سودمند بود و چون عصاره وی سحر کنند سر پاک کند و خوردن وی در
شراب دیرستی آورد و وی مولد حره سودا بود و در عکرا اگر با گوشت فر به پزند یا دروغی با دغنی
کنجد بسیار غایله آن مکتوب بود و وی مضروب معده و تار یکی چشم آورد و با وجود آنکه در داروهای چشم استعمال کنند و
وی مضروب چشم کسی که خراج چشم وی خشک بود و کسی که خراج چشم وی تر بود هیچ مضروب بود بلکه سودمند و کزنب
سوداوی مزاج و صاحب دالی و دار الفیل و سرطان و بوسیر نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن شراب بر سردی
خورد و سرد مزاج را با خردل و سیر خورد و مرق آن از پی آن با شامه و اگر ورق وی بکوبند و صماد
کنند بتر با با سونق مجموع در چهار نافع بود از بلغم و جتم و شری و کزنب بری تلخ بود و پشته در ساحل دریا روید
و طبیعت وی گرم تر از بتانی بود و چون خشک کنند و سخی کنند و مقدار دوم با شیر یا شامه از کزندی افنی

صلح یا بند و غروی مقدار نفل سفید بود و وی جتم کزندی افنی نیکو بود و کزنب بحری پشته از غایله بدن
استعمل کنند در اطلیه و تخم وی گرم را بکنند و حبس القریه بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندکی تلخی
کزنب الحار نیکو فر است و گفته شد که **کرات حبلی** فراسیونست و گفته شد که **رمه پنهانی** شرا است و گفته شد
کر مه سودا فاشرستین است و گفته شد که **رمه شایکه** شناع است و گفته شد که **رمه پارس** درخت
الکثر خوانند و بشیرازی زرد رازی کوبید طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و ضبوط وی چون سخی
و ضما کنند صداع زایل کند و ورق وی چون نهضات کند یا با سونق الشعیر و روم گرم معده و التهاب
بنایت نافع بود و عصاره و ورق وی قرطه امعاء را سودمند و کسی که خون قی کند و زنان آبستنی را نا
فع بود و ضبوط وی چون در آب خویاستند و میاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای وی
به پزند آبی از آن بچکد نقطه نقطه و چون بر قضبان میخند شود مانند صمغی بود و چون با فرب ساخن کنند
سنگ بزراند و چون بر قوبا و جرب متعلق و غیر متعلقه مانند نافع بود و چون احتیاج مالیدن وی بود باید که
بیش از آنکه حضور اینطور نباشند و اگر باریت بالند و او مان کشته موی بر ویاند خاصه در معده که از
قضبان تر وی گیرند و قضبان تر وی مقوی معده بود و اما تخش خلق بود و مصلح وی کثیر و صمغ عربی
بود و خاکستر جرب وی با سرکه ضما کنند بر مقلدی که بوسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود و کزندی افنی را
همین عمل کند و چون بار دغنی کل و سداب و سرکه ضما کنند بر روم گرم که در سیر بود سودمند **کر دناج** در
پارس کزندی کونید و فاضلترین آن از مرغ فربه بود تر و باید که بر آتش سوخته گردانند و روغن بادام بکوبند
آن دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود و معده گرم را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی که ریاضه بسیار
کنید باشد و خواهد که زود قوه وی زیادت شود و مضروب معده ضعیف و مصلح وی تخم بود و
کر سینه پونانی از وفس کونید و بشیرازی کسنگ و آن حبلیست که طعم وی میان مانی و عدس بود و رنگ
وی تیرگی زرد و چون مفسر کنند بر یک عدس مفسر بود و هیچ چیز کا و را مانند وی فرب نکند و در ولایت
پنهان و غیره بسیار کارند و نیکوترین آن بود که بون آن سفیدی زرد و مشقی یا مهری بود و طبیعت آن
گرم بود در اول تا دوم و کونید در سیوم و خشک در دوم سینه و شش را از رطوبات غلیظه پاک کند و بدین

و کلفت و اثر تا طلوع کردن نافع بود و در روز انیکو که در **روز پنجشنبه** باشد بر کونندگی افنی و انسان صیام و سک دیوانه
ضحا و کشتن نافع بود و چون **یکشنبه** باشد و افسنتین در کونندگی **عقرب** باشد و کشتن نافع بود و وی کونیت بر دیان در جنت
مقهور و چون باطل و زراوند مدح برج باشند و استعمال کنند کونشت بر دندان بر دیان و مولف گوید اگر اریس از زراوند
هر جرح و کندر و دم الاخرین با وی اضافه کنند و با سکنجبین غنصل بشنند و بر کونشت بن دندان که خورده بود مکرر
بهند البته کونشت بر دیان و طبع کرسنه چون بر شقاق که از سر ما بود و حله که در بدن حادث شود چون بران ریخته
نافع بود و چون بریان کنند و نیک بگویند و با عسل یا میزند مقدار چهارم از وی و تناول کنند لاغرا موافق بود
و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کهنه حرب کرده را مفید بود و عشر السهل را نافع بود و زحیر و معضی راه
ساکن گرداند و دقیق وی ملین ادرام صلب بود که در پستان و اعضا عارض شود و سحر و نار فارسی را نافع
بود در طلاق طبیعت کند و ادرار بول و صفت طبعی کردن وی چنانست که بگیرند کرسنه و ب سفید آب بر سران ریزند
و زمانی که یک آن میکند تا آب بخورد بعد از آن از آب پیرون آورد و بریان کند تا مقشر شود پس با سیاب خرد کند و قحلی
نیک به پیزند و مقدار ما خود از وی دوم بود تا سه و غلظت بد از وی حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار خوردن
وی بعضی بول خون براند بقره ادراری که در وی هست و مسهل خون بود بعضی و گویند مصلح وی کلاب و موجود
و گویند مصلح وی کل ارغنی و کانج بود **کشف** فطنی است و گفته شد **که ویا** که او یا نیز گویند و در بناد و قرنقار
و پیونانی آقار و بلغفل دیگر ترقه و آن ریزه رومی است بشیرازی گردید خوانند و در قوه نزدیک بایشون بود
و بعد نیکوتر از ریزه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید گرم و خشک
بود در اول نیکوترین آن بستانی تازه بود با دمارا بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و گرم را بکند و حب
القیح پیرون آورد و قوه معده بهر شکم بیند و و خفقان که از اخلاط لزج بود سود دهد و بعضی را بغایت
نافع بود و مقدار ما خود از وی دوم بود اگر هر روز دوم بیاشتاد در دهن کشتند و در کشتن تا نرم گردد و بجای
خرد بر بنضیق المنفس را بغایت نافع بود و نفخ معده و امعا و کرده و شانه را سودمند بود و چون بدان اودمان کشته بلم
که در معده بود بکند از اند و جالینوس گوید امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند **مسمی** بدن بود و معوی آن گویند
مضر بود **بشی** و مصلح وی عتر بری بود و بدن وی نرم و زن آن کمون منطی و نیم وزن آن اینون **که ویا** تا سه و شانه

و گوید ادریه و گوید یا جلیه و در دمانا است و گفته شد **که کان** حنذ قوقی است و گفته شد **که دلی** طردیلن گویند
و آن نوعی از ساسالینوس است و گفته شد **که کر** حنی عاقر قرحا است و گفته شد **که بون** قنطریون دقیق است
و گفته شد **که کر** صنوبر کوچک است که معروفست به قریش و بشیر از آن از کاج خوانند و گفته شد **که کم** ما
صاحب منهای گوید زعفران است و گفته شد و صاحب جامع قول دیگر چند دیگر آورده است گوید که عروق صغیر است و او
گوید اصول و رسی است و گویند و رسی نوعی از آنست **که مدانه** و گردمانه نیز گویند و جود التی و جود مانق و
عافقی گوید که در دخت شنانست و دریم گفته شود انشاده و بعضی گویند انجره است و خلافت و مولف گوید تحقیق
که آن تخم نوعی از ما زریون است و بغایت گرم بود و بشکل موردانه بود و صحن قبل بود بغایت و سمل ما اصف بود
و حره و دوم از وی کشته بود و از خوردن وی حله و درم عارض شود و گفته شد و مداوه کسی که آن خورده باشد مانند
مداوه کسی که کتد که فریون خورد باشد **که و دهن** سکا المسک است و گفته شد **که کی** بهارسی کلنگ گویند و نیکو
ترین وی آن بود که باز صید کرده باشد و باید که چون بکشند بعد از چند روز بپزند ما بر که و دیگر آب و نمک بپزند
و صاحب منهای گوید یا زریون گرم پیزند بعد از آن حلوی قند یا عسل بخورند و طبیعت و آن گرم و خشک بود
و گویند سرد بود و شریف گوید دماغ وی و زهره وی چون با روغن زیتنی یا میزند و سوط کشته بسیار
زایل کند و هیچ چیزی فراموش نکند و چون مغزی در جرم کشته بشکوری را نافع بود و چون زهره وی با آب
ورق سلق یا میزند و سوط کشته سه روز بپای قوه را زایل کند البته و دماغ وی چون با آب جلیه یا میزند و طلا
کشد بر درم دست و پای نافع بود و خون خصیهای وی نکسو دکنند و خشک کنند سفید و یا میزند با تخمندان
سکرکی سوسمار و کف دریا و نبات اجلا مسادی و در جرم کشته سفیدی که در جرم بود که سبب آبله بود یا ناخن
نایل کند البته و چون به وی بکند از اند و با سرکه غنصل محلول یا شاد چند روز بغایت کمال نافع بود و چون زهره
وی با عصاره وی مرز بکوش بکند از اند و صاحب لقوه سوط کند مخالف جانبی که قوه بود هفت روز و باید که
روشنانی نه بیند و روغن که در کان در قوه می ماند بکلی زایل کند و زهره وی گویند بر جوب متقی و بر برمی الطوح
کردن نافع بود **که و ش الغنم** حافظ النخل است و حافظ الاطعمال نیز گویند و آن فریون است و گفته
شد **که بز** گویند قضا الکبر است و خلافت انچه محقق است قضا الحار است و گفته شد **که و ش** یا پس

سکنت کونید و نیکوترین آن بود که از شکم حولی پیش پرون آورند و طبیعت آن سرد بود و عصبانی و کروش
باید که سبکی از پزند و خولجان و فلفل یا باسداب و کرفس و بازیر طلفه و ناجار هر که ادمان خوردن وی کند
بلغ بسیار پیدا کند که دشوار از شکم پرون آید و باید که بعد از وی جوارشات مسهل بخورند و وی دشوار
همه شود و غذا اندک دهد بد و کمیوس وی بلغمی بود و دالی در ساقین احداث کند و اولی آن بود که بر سر
پزند و خولجان و فلفل **کرک** پیارسی که کدن کونید و آن حیوانی است که پهنانی ریخ خوانند و میان هر دو چشم
سروی داشته باشد بزرگ و قوه وی بغایت بود تا جایی که فیلی که بر سر آن سرد دارد در شهر نو به کوبند
زهره وی چون بخورند باد را بشکند و هر سو که باشد زایل کند و این مولف گوید آورده اند که کرک حیوانیست
مانند یک فیلی که جگر در شهر کابل و کنار آب سبز بود و در رنگ او مانند فیلی است و سر او بر کاه و میش ماند
و در میلین هر دو بروی وی سروی باشد بقدر یک که گردن او مانند گردن گراز بود و یکپاره و سروی او جمله
عقد مارا بکشد و اگر صاحب قویج بدست گیرد شفا یابد و موضع و فالج و تشنج بکشد و اگر با خود دارند از چشم
بد این باشد و در وی عجایب بسیار است **کرز** کسبه نیز خوانند و تقره و بهیوانی قویون و پیارسی
کشیز و نیکوترین آن بستانی بود و تازه و به طبیعت آن که تر بود سرد بود در آخر درجه اول تا دوم و آنچه خشک
بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و بهیوانی گوید در وی هارت و بر دوت بود و نزدیکی جالینوسی
میل بخونت دارد و مرکب بود از قوه متغاده و دیقورید و سور و فس و غیر ایشان کونید سرد است که اگر نه
سرد بودی عصاره وی کشنده بنودی تیرید و جالینوس گوید اگر گرم بودی خنار زیر را تحلیل نگرودی و
برستی که این فعل یا خاصیت میکند یا هر آنکه جوهری لطیف است و خواص و زود نفوذ و غرض میکند
و جوهر سرد غرض نکند لیکن چون پاشامند محلل حرارت بود و بر وی و فعل سردی وی باقی ماند و اگر نه سرد
بود حراره را شافی بنودی و در وی قبضی و تخدیری بود و چون تروی یا خشک بخانید بوی سیرد پازایل
کند و عصاره وی با شیر زنان مسکن هر ضعیفی بانی سخت بود و چون با سوبق بر حرره و غله ضما کنند نافع بود
و چون با عسل و میوین یا با ورق کلسره و غل ضما کنند بخشیری و درم حصیه که از گرمی بود و نارفاوی
نافع بود و چون با آرد با قلاب خنار یا بر ضما کنند بکند از اند و چون با سرکه و اسفند یا ج و روغن پیانیزند جبهه

در رمای گرم نافع بود و خشکی وی سودمند بود جبهه دوار که از بخار ناری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و
خوردن وی تاریکی چشم آورد و آشامیدن وی خفقان نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر میکند و از برشت
که در طعام معرومان کنند جبهه منع بخار معده و ترو آن چون بکوبند و آب آن در بینی بچکانند قطع رعاف
بکند بخا خاصه چون دو حبه کافور در یکدرم آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در چشم بچکانند ضربان
سخت آن ساکن کند و خشکی وی چون با نبات یا شامند در سر و پشت که از گرمی بود سودمند بود دفع
صداع و سکر بکند و خشکی وی معده کوفته یا بعصاره تروی مضغه کنند جو شش و دانه که در زبان و دمان
بود زایل کند و کشیز خشک بخاصیت مقوی دل و مغز بود خاصه در مرضهای گرم و دوم از وی با سی
درم آب لسان الحمل یا پاشامند قطع خون رزتن بکند و متعقی و جشا حامفی که بعد از طعام بود و خشک
وی بریان کنند سکه بنید و چون با میخچه یا شامند گرم دراز پرون آورد و چون هر روز یکم یا یکدرم
نبات یا شامند شری زایل کند و بسیار خوردن ذیبن را مختلط کند و چشم را تاریک کند و منی خشک
گرداند و باه را بشکند و مصلح وی سکهنی سفر جلی بود و خوری گوید چون کشیز خشک ساییده با نبات
سفر بت سازند و پاشامند قطع غوط بکند منی را خشک گرداند و همچنین اگر با نبات سفوف
سازند و تروی چون با مرغ فریه به پزند و مرق آن جبهه سوزشی مثانه سودمند بود و خشکی وی و سواس
گرم را نافع بود که سبب آن از شرب بود و جمل از آب وی کونید کشنده بود و تیرید و اکثر مفرق
وی بدل رسد و سرد و غشا و جنون آورد و حل وی مانند حال مستان بود و همچنین چون از تروی
بخورند مقدار نیم رطل اختلا عقل و غلظ آواز و سباط آورد و مانند مستان کلام دنی جشی
بود و از مجموع بدن وی بوی کشیز آید و طوای بقی کنند بطبع غبیت و روغن زیت و بوزه ارمنی و بعد از آن دار
نیم مرغ نیم برشت نیم خورد و فلفل و مرق مرغ فریه یا بطلک بسیار و فلفل و شراب صرف اندک پاشامند
با میخچه و جیس بن الحسن گوید کشیز تر چون آب وی بسیار خورند زهر بود و اگر با سبزه دیگر باشد از قبول
منع آن بکند و اگر با سموم بود سخی بود و اگر با بقول بود بقی بود **کرز** بزرگ آنجکه است و گفته شد **کرزان** باد
باز بخوبیه است و گفته شد **کرزانک** غره اطراف است و گفته شد و غره مانع نیز گویند **کرز** **الشیتر**

بهره‌ها بود و آنچه از نخل نر بود آنرا کافور و قنور خوانند و آنچه ماده بود کوفی و کفراه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی
عفص زرین کشیف بود که اندرون وی خوب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات شک کنند و معده ضعیف
و در دیگر امواتی بود و چون موی بطیخ وی پاشا مندر اعصاب را نافع بود و در درده و مثانه و احشاء قطع
سیلان فضل از شکم و رحم بکند و چون قوه وی بداند و بهار که در اندرون وی بود مانند یکدیگر بوند و چهار نیز چون
بخورند و چون پزند همان عمل کوفی کند **کف السود** و قنور السود است و گفته شد که **کلم** مغاث هند است و در شکستگی
اعضا و کوفت آن عظیم مفید بود **کل کل** بلغت اهل خراسان مقل است و گفته شود انشائه **کلس**
نوره است و گفته شود **کلیه** پیارسی کرده گویند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و این ماسویه گویند سرد
و خشک بود و گویند سرد تر بود و خلط بد زهم از وی متولد شود و عسر الهضم بود و در از معده بگذرد و این ماسویه
گویند محمودترین کرده همیشه بود و اولی آن بود که با سرکه و عری پرند یا با نمک و فلفل و دار صینی و گنجان با
پیه وی بخورند **کلج** قنه است و گفته شد **کلیانی** اشق است و گفته شد **کلیج** راسن است و گفته شد
کلیکان طرخون است و گفته شد **کلیکرون** جهر است و گفته شد **کماه** انو است و گفته شد و گفته شد
و گفته شد که شیخ و هم گفته شد و در باب فادر و طر صفت انواع است که گفته شد **کما شیر** ماسویه گویند صغیریت
مانند جاشیر و گویند وی طلیست و گویند تحقیق صمغ کرفس که هیئت که فطر اسایون تخم است و وی در همه
احوالی قوی بود از جاشیر و گرم و خشک بود در دوع و گویند گرمی وی در چهارم بود و بول براند و حیض فرود
آورد و یکم بنیز از دهم قوی و فی نظیر بود در اسهال آب زرد و وی مذیب و محلل بود **کثری** پیارسی
احود گویند و آن انواع است و فاضلترین انواع آن نوعیست در خراسان که از شاه اهرود گویند و آن مانند
آب نبات بسته بود خوشبوی و خوش رنگ پوست تنک بزرگ و بعد از آن سجستانی بود رسیده و آن معتدل بود
و گویند سردی و تر بود و یکم که از اصفینی خوانند سرد بود در اول و دوم خشک بود در سیم و بصری گویند کثری
سرد بود در اول و خشک بود در دوم و صینی سود و تر بود در بول و آن نوع که شاه اهرود خوانند شکم براند و کثیر
الغذا بود و کثری بیشتر از نو که دیگر غذا بداند خاصه آنچه بزرگ شیرین بود و آنچه ترش بود شکم ببندد خاصه
خشک کرده وی و قوه معده بداند و نشخوارند و مسکن صفرا بود و خلطهای صفراوی و رماد آن قابض بود

و علاج کسی که بود که فطر خورده باشد اگر فطر با کثری بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا منع
صود بخار از سر بکند و نجاصتی که در وی هست قلیح آورد و پیر از مضر بود و مصلح آن مال العسل بود با ادویه
گرم باز بخیل عربی و حب وی گرم را بکشد و بقرط گویند کثری چون صلب بود متبر و محفف بود و شکم ببندد
و آنچه رسیده بود و نرم و شیرین پس مسخن مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گویند مقوی دل بود و رفس
گویند آنچه متولد شود در بدن **ازوی** محمود تر از آن بود که **ارسیج** متولد شود و در شخوار هضم شود و رازی
کوبیده شاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی طعام غلیظه بخورند و اگر بکر سکنی صادق بخورند باید که خوا
نکند و بعد از آن شراب کهن صرف نماید یا زنجبیل عربی و این ماسویه گویند زب کثری طبعیت
ببندد و در ایخ معده بود و در قطع اسهال مرقه صفرا **کافیطوس** یونانی خاما بنیطس گویند و معنی آن
صنوبر الارض بود و صاحب نهال گویند تخم کرفس رویت و صاحب کامل گویند طرخون رویت یا کاشتی رویا
و بعضی گویند برگ و شاخ قنه است و همه خلافت و مولف گویند حشیش است که کلی بنفش رنگ دارد
و با تخم گردد و شیرازی آنرا ماش دار خوانند و تخم دی زیادت بود از تیزی و صاحب نهال گویند نیکوترین آن است
بود و طبعیت آن گرم و خشک بود **در سیموم** و منفع و جلا دهنده اعضای باطن بود و در وی قوه مسهل بود و چون بر ضل
نهند و بر ریشهای غرق با عسل سودمند بود و چون با عسل پاشا مندر عرق النسا را نافع بود و چون هفت روز پیوسته
پاشا مندر خاصه با شراب و حیض و بول براند و مقدار ماخوذ از وی یک مای بود و گویند مضر است بیش و مصلح
وی **ایسون** **بجده** و بدل آنند تخم زن آن سیسافالیوس و داکینم آن سلیخ و دسیقوریدس گویند و چون با عسل
حبار و ز پاشا مندر بایق النسا را نافع بود و غلا جگر در درده و منفعی را نافع بود و طبع وی چون پاشا مندر
دفع مضر حائق النمر بکند و این سراسون گویند مسهل بلغم غلیظه بود و شیرینی از وی یکم و نیم بود تا یک مای
و نیم و اسحق بن عمر گویند چون پاشا مندر دمال از وی با آب انجیر خفته امعا بالایی را پاک کردند و بدین عود
گویند آن بول زن آن سیسالیوس است و داکینم آن سلیخ و این ماسویه گویند بدل آن بوزن آن زیمه کرمانی
بود و گویند بدل آن کادر یوس است **کادر یوس** یونانی خاما دیر یوس گویند و منفع آن بلوط الارف
بود و بعضی طوفور یوس خوانند و گویند برگ و شاخ اشق است و خلافت و مولف گویند کما هیست

سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورق و قضبان و تخم بود اما اندک تخم داشته بود بیشتر ورق و بنیرازی
زمانم دارد و تلخ خوانند و سبکترین آن تازه بری بود که بعد از آن که تخم گیرند و طبیعت آن گرم و
و خشک بود و در سیوم و کونید در دوم و وی مفتوح و مطلق بود و چون با غسل بر ریشهای حرمی زنند پاک
گرداند و چون پاشا مندا تازه وی یا آب به پزند سودمند بود چنانکه سرفه کنن و ابتداء استسقا و جفی
و بول براند و پسر بکند از اندک و بچه بیرون آورد و چون پاشا مندا در جهم نشند و در جهم که چشمه کله شور باشد
زایل کند و چون بکوبند و بر پسر زنند بکند از اندک و اگر پاشا مندا بر قاز ایل کند و شریف کوبید چون آب
اندک بنزند و پاشا مندا بنزند و در روزی درم نباشتا با دیت نیم گرم بیاشناسک بریزند البته و
وی سودمند بود و در دمای حرمی که در نواحی سینه بود و شش و **سحق** کنند و با شراب و غسل بشنند
و پاشا مندا بنزند و در نواحی از وی تا سه م بود و کما فیطوسی نیز همین عمل کند و شراب کادریوس
مسخن و محلل بود و تشنج و برقان و نفخ که در رحم بود و سوء الهضم و ابتداء استسقا را بغایت نافع بود و بدل
آن بود و غافق بود و بدیعورس کوبید بدل آن بوزن آن سیلحه بود استولو قندریون بود بوزن آن و
نیادوق کوبید بدل آن بوزن آن سیلحه بود و کونید بدل آن تخم حاض بری است یا تخم شلغم بری **کمون** بکند
زیره کونید و کمانی و بنبل بود کمانی سیاه بود و آنچه فارسی بود آنچه رسیده بود میل بر روی زند و اقوی بود و
از شامی و بنبل و کمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم و کونید گرم وی در دوم
بود گرم را بکند و باد را بشکند و هضم طعام بکند و چون آب آن روی بنشیند بوزن اصفافی کند و یونس
کوبید کمانی شکم بنید و بنبل براند و این ماسویه کوبید چون بریان کنند و در سر که خوابند شکم بنید و باد دمی
غلظت دفع کند و مجفف مده بود و در جرب را نافع بود و اگر زن بریت کن بر خود کبر قطع کثرت حیض
بکند و چون در سر کفوی است و خشک کنند و سخی کنند و سفوف سازند و بدانی ادمان کنند قطع شته طینی
بکند چون با ملک بخانید و فرو برند قطع میلان لعاب بکند و چون با سر که سخی کنند قطع رطوبت بکند و چون شفا بخانید
و آب آن در جهم جگانه خورند و طوفه را نافع بود و عصاره بری وی جهم را جلا دهد و چون بر موضع موی
زیاد مکه در جهم بود طلا کنند بعد از آنکه موی بر کشیده باشند دیگر زوید خاصه که با صمغ طلا کنند و بری و سیاه

رنگ بود مانند شونیز و نوعی از وی هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون با شراب پاشا مندا کرد که جانها
را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و چون با سر که پاشا مندا فوق را سکن کرد اند و چون
بازیت و غسل پامیزند و ضحاک کنند بر اثر سیاه که در شیب جهم بود زایل کند و همچنین بر درم انیشین
کند گرم بود و مقدار شترتی از وی دوم بود و کونید مضرب بود بشک و مصلح وی کثیر بود و بسیار خوردن وی
نوز از رد گرداند و بدل کمانی یک وزن و نیم بنبل بود و شارب کوبید بک یک وزن آن و تبادوق کوبید
بدل آن بوزن آن فارسی بود و کونید بدل آن گردیا بود **کمون** حلوانیونست و گفته شد **کمون حبشی**
کمون بریت و گفته شد در صفت **کمون ارمنی** گردیا است و گفته شد **کمون بری** قاینوس خوانند آن
و آن شاهترج است و گفته شد **کمون اسود** کون بری و خونیز را نیز کون اسود خوانند **ککام** کونید درخت
ضر است و کونید پوستی است و صفت هر دو گفته شد و بعضی کوبید صمغ است **ککالیون** خاما
لیونست و گفته شد و آن نفلی از ما زریونست **کندر** بوی لبان کونید پارسی کند و در پایی و صمغی کوبید سه چیز است که
از این خیزد و در هیچ جای دیگر نبود لبان و ورس و عصب یعنی برد یعنی و آبو حنیفه رضی الله عنه کوبید لبان
نمود **الابرد** رختهای عثمان و درخت آن خارناک بود و قدان دو کربایت بود و مزوید الا در کوه و ورق
آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن مانند ثمر مورد بود و عسل و بر آن کند و خوانند و بستج خوانند و پهنای لبانها
و نیکوترین آن سفید نموده بود یعنی جهمای کرد بود و چون کن کرد سرخ شود و غش وی صمغ و در بستج کنند
و حالینوس کوبید طبیعت کند گرم بود و در دوم و خشک بود در اول کونید در سیوم قوه حافظه به در خون
بیند از هر موضع که بود و ترف که از جهت دماغ بود و آن نوعی از عافیت و منع ریشهای که مقعد بود
چون با غسل بر داحس بنهند زایل گرداند و چون با پیه ببط یا پیه خلک پامیزند بر قوبالاند زایل کند و ریشها که
از سوختگی آتش بود و شقاق که از سر مایه سود دهد و چون با مظلون پامیزند سر را بدان بنشیند ریشهای ترا
زایل کند و چون با خیر شیرین پامیزند و در کوشی جگانه انواع در دمای آن زایل کند و ابو جیح کوبید محرق چون بلغم
بود و نشف و رطوبات از سینه بکند و مقوی معده ضعیف و سخی او بود و جگر سرد را و اگر یک مایه در آب
خوبی است و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و حفظ ریادت کند و این را جلا دهد و دفع نسیان

بکند و اگر بسیار پاشانند صداع آورد و کند مضطرب و طعام بکند و باد را بکشد و قی بنمید و ریشهای چشم را نافع بود و خفقان
سودد و در شیخ الرئیس گوید منقح روح دل و دماغ بود و قوه تریاقیه در وی هست بسبب آن دغان وی در دماغ
و با سودمند بود و گویند سرفه را نافع بود و خاندن وی دندان و لثه را محکم گرداند و مصلح آن بود و بسیار خایه
وی باشد که جذام و بصر و بهی سیاه بید کند و دغان وی چون باقران بسوزاند موی بر دانه الثعلب بر وی آید
و اگر کند بسیار با شراب یا با سرکه پاشانند بکشد قشوروی قبضی تمام داشته باشد و صفت آن گفته شد در قاق
و دقاق الکندر فاضله از کندر بود و در قوه مانند کندر بود و دقاق کندر آن بود که کندر کوفته در محلول گشته و پیزند
آن خورده که از محلول پخت آید آنرا دقاق الکندر خوانند و نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی اگر کندر نیم بوده
نافع بود تبهای بلغم را و جبهه تر و بلغم چون قدری کندر و اندکی ناخواه پاشانند و دغان کندر رخته غلتهای چشم
نافع بود و گفته شد صفت دغانها و کندر مضروب بشش و مصلح وی از ریاضی بود و بدل وی مصلح بود و دماغ
کوید بدل آن یک وزن و دانه نیم آن دقاق وی بود **کندر شش** بسیار سی کندر غسه گویند و مستعمل از وی بخورند
و بیرون وی سیاه بود و اندرون وی سفیدی که بزرگی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول درجه حار و
خشک بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی مقطع بلغم و در او بود و بر وی بهی سیاه و
جوب را نافع بود طلا کردنی و سپر بکند از دغول و حیض براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لریج بود از منقح
و شربتی از وی تا دانه نیم بود اگر سخی کرده در پنی دمنده عطسه آورد و نشاید که در تابستان سوط کنند
از بهر آنکه تشف رطوبت کند و اگر در خزان و زمستان و بهار سوط کنند شاید و اگر بچه ماهه یا چهار ماهه
در شکم مرده باشد آنرا سخی کنند و با غسل بشنند و فیتله سازند و زن بخورد بر کبر و برون آورد و مضرب بود
بشش و مصلح وی کثیر بود و کند شش از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غلیان و باشد که بخناق ایجاد و در
دای کسی که آن خورده باشد بقی و حقیقه قوی که در آن شحم حنظل بود و کند و اگر تشنج پیدا کند معامله تشنج کنند
که آن بیوست بود و بدل آن در قی بوزن آن جوز القی بود باد و دانه و زن آن فلفل و رازی گوید کسی که در شب
ماه و ستاره نیند مقدار عدسی بار و غنی بنفشه سوط کنند و دو سه نوبت بخورد و رانغایت نافع بود **کنگر**
حشمت است و گفته شد **کنگر** بسیار سی کنگری خوانند و آن صمغ حشمت و طبیعت آن گرم بود

در اول و گویند سرد بود و قی آورد آبانی چون آب گرم و سگجین پاشانند یا با غسل و بدل آن در ششگان
است و گویند در قی بدل آن جوز القی بود **کوز** مقل است و گفته شود انشاء **کوز کندم**
جوز خندم است و گفته شد صاحب مناج در خواص وی آورده است که چون یک کبیل از وی بگیرند و در طلعه
عسل و نیک با هم بزنند و سر ظرف بهند در ساعت شراب رسیده گردد و آن شراب فربهی آورد و منی
پیدا کند **کوز الف** باد آورد است و گفته شد **کوشاد** جنطیانا است و گفته شد **کوکب شاموش**
طین شاموس است و گفته شد **کوکب رقی** گویند کوکب قیولیا است و رازی گوید طلق است و این سخن
گوید درختی است که شب روشن بود و گویند آن سنگیت که شب روشن بود و آن طلق است
و گفته شد **کوکب حنس** است و گفته شد **کولم و کوب** فلفل است و گفته شد **کوارع** شیرازی و شبیه
گویند کیموس وی لریج بود لیکن غلیظ نبود در مضطرب صالح بود و در مضطرب شود و عیدم الفضول
بود و حسن الکیوس و خونی سرد لریج از وی متولد شود و اگر با سرکه و الجند آن مستعمل کنند از وجبه و
بروده آن کمتر شود و وی حج امعا و خشونه خلق را نافع بود و شقاق زبان و بهاک از گرم بود
سودد **کلیا نا فا و انیا** است و گفته شد **کپیر** با صمغ جوز رویت نیکوترین آن
شمع رنگ بود صافی سرخی که بزرگی زرد و طبیعت آن سرد و خشک بود خشکی وی در دوم بود
و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیوم خورند و ایند از هر موضع که باشد فلفل از
نافع بود و مقوی دل و مغز بود و چون نیم مال از وی آب سرد پاشانند قی بینند و با مصلح قوه
معه بدید و در معده را نافع بود و عسر البول را سودد و خوری گوید قطع رعاف بکند و
چون بر درمهای گرم پیازند نافع بود و ثانی سطرطس گوید که با چون بر زن حامله بزند بچه نکند
و اگر بر صاحب برقان بزند بغایت نافع بود و اگر سخی کرده بر سوختگی آتش لطوح کنند بغایت نیکود و
ورازی گوید خون حیض بینند و بواسیر و گویند مضرب بود و لیس و مصلح وی از ریاضی بود و بدل وی
طباشیر و تیا دوق گوید بدل وی دو وزن وی طین رویت و چهار دانه و زن آن سلفه و نیم وزن
وزن آن بزرگ قوطون بریان کرده **کلم** باد بخانست و گفته شد **کیه** مصطکیست و گفته

شود انشا الله کیدار و سرخس است و گفته شد کیکو نه و کیو نیز گویند و آن جعبه است و گفته شد کیکو نه
 جادوس است و گفته شد کیکو نوعی از کرات است و گفته شد در نوق ۵۵۵۵
باب **اللام** **لادن** نیکوترین
 جرب خوشبوی بود که لون آن بزرگی زرد و هیچ رمل در وی نبود و در روغن حل شود و هیچ تعلی نداشته
 باشد و طبیعت آن گرم بود در آفر درجه اول و گویند در آفر درجه دوم و وی تر بود و گویند سرد و قابض بود
 و این قوی دور است و گویند خشک بود و جوهری بغایت لطیف بود و در وی قبیض اندک بود و منبج
 رطوبات غلیظ بود و طبیعتی معتدل و قوه بن موی برده و بر دیان و بار و غن مورد مویر انگاه دارد
 اما بر دار الثعلب و دار الحیة ممکن نیست که بر ویانند معالج آن داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان
 بود و جندان لادن و اگر لادن در شیب دانی بخورد کشته بچهره و شیمه پرون آورد و چون با شربا پاشانده شکم بندد
 و بول براند و بلغم براند پاک کند و مقدار مافوق از وی تا نیم مای بود و طبیعتی صلابت معده و جگر بود و قوه ایشان بر بدن
 ضعیفی و سردی که در ایشان باشد و اگر در روغن حل کنند و در گوش بکارند در گوش زایل کنند اگر در روغن بابونه
 حل کنند و طلا کنند بر یا فوخ که در کان یعنی میان سر که شیرازی جاندا نه خوانند نوزاد و شرفه را نافع بود و چون بایه حل کنند
 و بروم مقعد نمند در ساکن کند و چون بار و غن کل حل کرده حقیقه کشد بچ را نافع بود و گویند مفتحه سده بود و گویند
 بود بسفل و مصلح آن سنبل الطیب بود **لاثر و در** و پارسا لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود و نوب
 گویند خاصیت تیغ و تقویه در وی بیشتر بود که در نوع دیگر وی بسبب همسانی لعل و نوع در ماری بد بود
 همسانی اسرب و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوه می وی
 جزار منی بود لیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود و در دوم مصلح سودا و گویند قوه وی مانند لادن و اقی الذهب بود اندکی
 ضعیفتر و لاجورد مصلح شود و در روغن حل کند و غلیظ که بخون آمیخته بود و مالینو یا را نافع بود و در وی و چون زرد نیم زرد
 در فرج بگذارد بایکدر روغن زیت بجه را نگاه دارد در شکم تا بثبوت رسد و از نفاذ این یعنی بود و خنده و شربت
 زیادت از وی ناکدر بود و در کرده و شانه را سود و در و تالیل را قطع کند و چون با شربا که سخن کنند و بر برص طراک
 زایل کند و موی مژه بر ویانند و چون زن بخورد بر کبر و حیض نیکو براند و لاجورد و گویند بدل آن لادن و اقی الذهب کافی بود

نویس

الانفیه نوعی از تنوعات است و کل زرد دارد و مانند کل شبت و ورق اندک داشته باشد و در داخل کوبها
 بسیار بود و چون شکسته شیر بسیار داشته باشد و زرد رمل بر کوی چرا که **الانفیه** گویند نباتات تخمیز است فی الجمله
 طبیعت آن گرم و خشک است و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر در مقامی که می بود در آن آب
 اندازند و همان بر روی آب افشند و لبن وی مصلح آب بندد و بود و استقار انافه بود و ورق وی بر روی
 و ورق وی بگویند عصیر آن پاشانند مصلحی قوی بود و فعل وی قوی بود از لبن وی لیکن لبن وی قوی بود و در
الانفیه کما هیست که از طرف مکه می آورند و جبهه بوسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه غرآن و در
 مقعد را ساکن گرداند و چون پاشانند خورانه بندد و طبیعت و سخن بود و در وی قبیض بود بسیار از وی
 مضر بود لبانه و مصلح وی حب الاس بود **الباب** قریله خوانند و آن از قسوس است و معروف بود بفسقه
 و حلیوب نیز گویند شیرازی هر شش خوانند و نبات وی بر نبات که نزدیک وی بود پیچیده شود و از راه
 حبل المساکین گویند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و پیوست و گویند خشک بود در اول و گویند
 سرد و تر بود و وی محلل و ملین بود و اگر عصیر وی بار و غن کل بپنبد در گوش بکارند که در کند سودمند بود
 و در کسر کمن شده ملا نافع بود و سینه و شش را سود دهد و در بود سده جگر و ورق آن با شربا که سبز را سود
 دند و آب وی مصلح صفرا و سوطه بود و صاحب مناج کوبید شربت از وی سیم بود و نبات بی آنکه بچ نشاند
 و غافقی کوبید شربت از وی نیم رطل کتاب بود و جنانچه **حل و نج** باشد تا بخت م نبات و اگر چه شانه قوه
 وی ضعیف شود و جبهه سرفه که از حبسی طبیعت بود و قوی که سبب آن خلط گرم بود و محلل و در می بود که در
 مفاصل و احشا بود و چون با قلعوس خیار جینر مستعمل کنند و قرحه اعمارا نافع بود و چون بار و غن بادام بریزند
 و گویند مضر بود بپرز و مصلح وی نبات بود و لبن البلاب بزرگ موی بترد و پیش کشد و صنف
 بروی مصلح خون بود و بدل البلاب آب و ورق خضر بود و خیاری **الباب** **الحظ** است و آن نشانه است
 و گفته شود انشا الله **لبان** حردل بری خوانند و آن در صفت مانند حردل است نه بطبیعت و قن خود که
 حراره داشته باشد ندارد و در طبیعت خشبیه خوانند و مولف گویند که آنرا اقی گویند و آن تره بود
 از حاض غدا بیشتر مد و نیکوترین بود از وی جعبه چون بپزند و بخورند و شربا کوبید چون بپزند و در طبع

آن طفلان که ضعف اعصاب و بروده براه شوند رفت چون در آن نشاند نافع بود و تخم وی چون سختی کنند با شیر بکشند و بر روی آن کف به برد و حسن زیادت کند و نیکو گرداند و اگر بدان ادمان کنند و غش و برش زایل کنند اگر تخم لعوق سازند و بناه شالغی کنند سر فکهن را نافع بود و چون با شراب صرف یا شامند یا با مینجق سنگ بریزند **لبن** پیارسی شیر کونید و آنجکه حلیب بود این ماسویه گوید کرم و تر بود کرمی وی مکتوب بود و دلیل حرارت و جلا و است و نیکو کوبیده و در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم و در آنی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیادت نبود بر سردت و برودت وی زیادت نبود بر حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود بلکه چون نزدیک بود از بلغم دور ماسویه گوید کرم و تر بود و خاصه چون غلیظ بود و صاحب غلیظ گوید لبن سرد و تر بود و حلیب و بر ابرودت مکتوب از غیر وی و نیکو کوبیده معتدل بود و قوی بدن و چنین گوید باید که نظر کنند و به بنشد اعضا سی که مضم وی میکنند چه طبیعت دارد و عضو شد بنی هم وی میکنند پس هر دو سرد باشند از هر آنکه طبیعت وی سرد است و صاحب غلیظ نیکوترین آن بود بغایت غلیظ سفید بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صاحب تر شیر و شیر آدی را شیر زنان بود و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک طبیعت آدمی بود و در ایح گوشت حیوانات دلالت بر جودت البان ورده آن کند اگر حیوانی مثل کرک و سگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که گوشت ایشان کریمه الایک بود و بعد از آن شیر حیوانی که گوشت ایشان خوشبوی بود مثل کوسفند و بز و گاو و اسب و حمار و آهو و امثال آن نیکو بود و موافق و خیر حیوانی که لون وی سفید بود قوه وی ضعیف بود و آنجکه سیاه بود قوی بود و نیکوتر و در بر تر بگزرد و آنجکه سفید بود زود بگذرد و در بهار رطوبت و رقه زیادت بود و در تابستان سخون و جفون و نیکوتر بود از هر آنکه زرع که آن زمان خود داد سم و غلط بود و آنجکه در بهار چا کرده باشد شیر ایشان را طب بود و شکم براند و آنجکه در کوه چا کرده بود اخف و اسحق بود و نیکوترین شیرها شیر حیوانی سن بود و کوهک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جنبیه و مائیه و زردیه و چون از یکدیگر جدا شوند هر یک فاعله خاص داشته باشد **شیر** چون با غسل پاشانند ریخته های اندرون از اخلاط غلیظ پاک گرداند و نفع بد بد و غذائی نیکو دمد و داغ پیوزاید

خصوصی شیر زنان و وی زود به هم شود چون از خون متولد شد باشد که در غایت انضمام بود و اولی آن بود که چون شیر پاشانند تخم و هیچ غرائی بر سر وی بخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود بغایت که مو خشک را چون در معده وی صفر نبود و با غسل یا نبات بر هم میاری دهد و نیکوترین اوقات خوردن وی میان بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت و جنبیه در **شیر** از مائیه بود و در رختان نشاید که خوردند و نشاید که تا جمل روز که زائیده باشد شیر وی خوردند بسبب لبا که بیش از این زنگنه خوانند و شیر چون با نبات پاشانند لوز انیکو گرداند خاصه زنان و فریب آورد تا جایی که صاحب خراج کرم و خشک چون در آب بنشیند فرو به بود و در آب و حله را نافع بود و باه را بر انگیزد و شیر خنجه که سنگ بانش تافته یا با همین داغ کرده باشند شکم بیند و شیر خنجه را نافع بود و کسی که ادره کشنده حوزده باشد خا در ایچ و در نب جوی و خائق الذیب و پنج و شوکران و وی تریاق زهر بود حتی افی و وی در معده صنوا مستحیل بصفر اشود و منفع بود و سده در هر یک که اند و مضروب با صاحب سیلان دم و هیچ چیز مضرت بر بدن انسان نبود از شیری که فاسد شده باشد و شیر مضروب با ورام باطنی و اعصاب و او را م بلغم و چون بسیار خوردند بر محل آورد و شش در بدن پیدا کند از شیر شکر که وی مکتوب بر محل آورد و شیر علاج در سیان و غم و وسواس بود و مضروب بدنه و دندان و نار یکی شتم آورد و شکوری و خفقان که از رطوبت که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضروب و سنگ کرده و سده جگر احداث کند و او ای آن بود که بعد از وی مضمف کتد شراب و غسل و یا پیش از خوردن وی با غسل مضمف کتد و بعد از آن خوردن باشد شراب صرف و چون حوشانیده پاشانند و بعد از آن کشش بخورند نفخ وی زایل کند و اگر در شکم بسته شود بسبب بنیر مایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمیافص و آنجکه با بنیر مایه بسته بود زود بخنق کند مایه و باید که از مملوحات احتساب نمایند که چنین زیادت گرداند و باید که سرکه یا آب حمزج کرده دهند یا فردج بنجم که در ساعت تحلیل کند یا بنیر مایه که یکم یا شامه که رقیق گرداند و بنی و اسهال بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند و شش شود آنرا تخفیف خوانند پیارسی دوع گویند و چون مسکه از وی بگیرند آنرا پیارسی ماست گویند و طبیعت

آن سرد و خشک بود و گویند تر بود کرم خراج موافق بود و شیخ الرئیس گویند ماست در خراجهای کرم تهیج باده بود
از بهر آنکه طرب و منفی بود و وی دندان را زبان نهاده لیکن خلط را خام کرد اند و بطن الهمم و استمر بود و لثه را
زبان دمد و دغ معده کرم را نافع بود و خشای دخیانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسمال صفا
وی و دمی به بنید و تشنگی سکن کند و باید که مایه العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر استحیل شود و
بعفونت یا حموضت و برار و غشی آورد و مفی در معده تولد کند و باشد که بیضه کشنده کند باید که قی
کشد و معده از وی پاک کنند مایه العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث یا فلان قلی یا شامند و در غش تاروی
بر معده نکند کشنده **البقر** و نفس گویند شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی
را بد بود و آنچه مساوی بود ملائم بود از بهر آنست که شیر گاو و نیگوتر و مناسب تر از شیر دیگر حیوان بود و در وقت
و غلظه وی زیادت بود و غذای بیشتر از شیر مادر و در فریب آورد و در تر که زرد و در پوست و نفوس و
و تبهای کمین را نافع بود **لبن المعین** شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر خوزله را نافع بود و در پیش
حلق و عوق السار که از خشکی و غم و وسواس کسوف و سل و نفث دم را نافع بود و در غره بدن کردن
خناق و درم ملازه را سودمند بود و در پیش نشانه و دیسپوریدوس گویند شیر بز ضروری بنکم کمتر بود از شیر
مای دیگر از بهر آنکه جر کردن وی بیشتر بر چیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی بلوط و درخت زیتون
و درخت حبه الخضر و امثال آن و از بهر آنست که معده را نیگوتر و در نفس گویند شیر بز اسهال و بیضعفتر
از شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل است بسیار سی شیر شتر گویند و وی دسومه و جنبیه کمتر داشته
باشد و بغایت رقیق و مائی بود سده احداث نکند چنانکه شیر مای دیگر بلکه سده بکشد و جگر را
تازه کند و ضیق النفس و ربو و مارا صفر نافع بود و قوه جسم بد بد و در ضمای سپرز را نیگوتر و با
بول وی پاشا مند استقار بغایت مفید بود و اگر با بنج مکر العشر پاشا مند استقار کرم را مفید
بود و جنبیه گویند استقار طبعی و زرقی را سودمند بود و غلظت که در جگر بود بکشد و در ورمهای صلب
حاسبیه را مفید بود و بوسیر و سله را نافع بود و دسومه غذا و جماع بر انگیزد و اگر با نبات پاشا مند
زین لوز را صافی کرد اند و حرارت جگر و خشکی آن را بغایت نافع بود و مقدار یک رطل تا دو رطل استعمال

بود و وی زرد و از معده بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دمد و بدل آن شیر بز سخینا بود که در سالی دشمنیده
باشند **لبن النعاج** و لبن الضان نیز گویند بسیار سی شیر میش گویند دسم و غلیظ بود و جنبیه و زبدیه
بسیار داشته باشد و نفث دم و قره نش را نافع بود و در آنکه ضرر جماع بکند بقوه باده بد بد و ادویه
کننده را نافع بود و در تر و قره امعا و ربو و سرفه را سودمند بود و لوز را صافی کند و در دماغ پیوز
و جماع و جنبیه شیر بز محمود نبود و وی کرم بود و ملائم بدن نبود و قره و حرار و بلغم آورد و قویج
لبن الاتن بسیار سی شیر خر گویند دسومه و سی کمتر بود و رقیق بود چون بدن مضمضه کنند
لثه و دندان را محکم گرداند بخلاف شیر مای دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسل النفس و جمیع مرضهای
سینوریشهای مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود چون از حلیب وی پاشا مند مقدار سی
بعد از یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده را در تر و قره امعا را نافع بود و موافق بنود اصحاب صناع
و طبین و دوار و بدل وی شیر بز بود و گویند شیر میش **لبن الحنظل** لبن الرمال خوانند بسیار
شیر مای گویند جنبیه در وی کمتر بود و زبدیه و زرد بگذرد خون حیضی که منقطع شده باشد براند
و چون زن بشیر وی حقنه کند چون کرم بود در رحم را پاک گرداند از قره و چون پاشا مند منی کند و
ترکان آنرا قوی خوانند **لبن النسا** شیر زنان بول براند و تریاق از تب بگری بود و در جنبیه را
نافع بود چون در جرم دوشند و خشونت جرم زایل کند خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود
چون پاشا مند همان ساعت که از پستان بیرون آید بکشد از پستان لیکن از تر می صیج البدن معتدل
المزاج بود و درم کوشن کرم و قره آنرا نافع بود **لبا** شیر ازی زیمک خوانند و طبیعت
آن سرد و تر بود و مصحح مزاج هر کرم بود و بدتر از فریه کند و وی بطن الهمم بود و خلط غلیظ از وی
متولد شود و در رال معده و امعا بگذرد و نفث در معده و درد پیدا کند و خشای وی دغانی بود
و بیج فواق و مولد حصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار بد و مصحح وی بود **لبن السودا**
صفیعت که از طرف مغرب آورند و طبیعت آن بغایت کرم بود و مفید بدن باشد و بوسیدن
آن عطسه و رعاف آورد و بیم ملاک بود و چون بر درمهای صلب ببالند سودمند بود **۵۵**

لبن اللاغیبه صفت آن در لاغیبه گفته شد پیش ازین و جالینوس گوید در قوه فاسیون
بود و بدل وی بود **لبنان** کندر است و گفته شد **لبن الیتوعات** شیر تیوعات مانند مازر
یون و حلیث و انچه شیرم و غرضش از انواع آن عار و محرق بود و بد و مفسد خون بود و اگر بر اعضا
جکه بسوزانند و مداوی آن در آبی بغایت سرد نشستن بود و کچکهای سرد و مولف گویند شیر تیوعات
خاصه شیرم و لاغیبه چون در قوبا بالند زایل کند البته **باب القرم** مغز حکرانه کرم و خشک بود
و سهل بلغم بود و قویج بکشاید و استسقای زرقی و لحم را نافع بود و شیرینی از وی سهام بود باصعتر
لبنی میعه است آنچه ساید بود آنرا غسل لبنی خوانند و میعه ساید گویند و آن مانند عسل بود
و در وی خلوات نبود و آن صمغ درختی و نیکوترین آن بود که تسایل بنفس خود و شوی
و زرد رنگ بود و سیاه نبود طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوم و گویند تر است و وی
منفج و ملین بود جرب تر و خشک را نافع بود و کسوفه منقش بلغم با سود و آواز صافی کند و
و طبع نرم دارد چون زن بخورد یا پیاپی شاهد حیض و بول براند و سهل بلغم بود بی زحمت یکسال
از وی مستعمل بود و وی مسبت و نزله عار اینند و مصلح وی بوزن وی صمغ بادام بود که اضافه
وی کنند و بدل وی چند پیکستر و زعفران یا سمن بود و گویند بدل آن جاد شیر بود **لحم مجموع**
گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذاء و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود
که متوسط بود در فربهی و لاغی و وسط عضله معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر بود و خصی
ناگوده و وی غذای مقوی بدن بود و زود متحیل بخون شود و صفت مجموع گفته شود انشا الله
لحم الحملان فاضلترین گوشتهای گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت
آن گرم بود در اول و نیکو قویجی جبهه بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر
بود و چون بسوزانند و بر بن و برص و قوبا طرا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی
چشم را نافع بود و گوشت سوخته کزندی مار و عقرب و عقرب حرار تر نافع بود و با شراب کزندی سک
دیوانه را سود دهد و خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث با حلو و سکر بود و مضر بود

رسمی

بکسی که غشیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که باشهای قابض به پزند **لحم النعاج** گوشت
میشینه حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و خونی بد از وی حاصل شود **لحم الحمار** بر ترسایان
گویند گوشت خوک بهترین گوشتی بود و گوشت بری وی بهترین گوشت و خوش بود آنچه صمغ است
بهتری گوشت و خوش گوشت آهو بود و گوشت خنزیر بری و اهلی زود هضم شود و بگذرد و غذای آنک
دمد اما بقوه بود و جالینوس گوید و قوی انسان معتدل الطراج بود و گویند قوی که گوشت آدمی خور
اگر گوشت خوک بخورند فرق نتواند کرد لون و طعم و بوی و این دلیل ملازمت و مشابعت است و وی
غلظت و لزج بود و قطع لزجت آن بشار یا حلوای فندی کنند **لحم الحمار** گوشت حبش فاضل
آن کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیر خواره که شیر نیکو خورده باشد نیکو بود و اگر غیری به خورده
بود بد بود بد و نیکوترین آن سیاه بود رنگ بود سبکتر و لذیذ تر بود و گویند گوشت آنچه
سریع بود و جشم از رقی بود حرارت آن کمتر بود از گوشت حبش و معتدل بود در رطوبت
و پوست و زود هضم شود و نافع بود کسی را که دمل و دانهها بر اعضا وی بر می آید و خونی معتدل
نیکو میان لطافت و غلظت از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود و قویج و مصلح
آن حلوای فندی و عسل باشد **لحم المعسر** الاناث و القیوس گوشت بز ماده و د که بد
بود و دشوار هضم بود و غذائی بد دمد و مولد خونی بود که میل بسایه می داشتند **لحم البقر**
گوشت کاهلترین آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود و وی خشکتر
از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی و گویند گرم و خشک در چهارم و وی کثیر الغذاء بود و چون
بسکباج بزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی را غذای اصحاب کد بود و دشوار هضم غذائی
غلظت آنچه سیاه بود مرضهای سردائی تولد کند و بنق و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء
الغلیل و دوالی و وسواس و تب ریح و سپهر پیدا کند آنچه ضرر آن کم و مصلح آن بود در صغیری و فلفل
و زنجبیل است و در بختن اگر پوست حنظل در دیک اندازند زود گوشت را بخته کند و دما گرداند
لحم العجل گوشت گوساله نیکوتر از گوشت کاه و کیش بود نیکوتر آن بود که نزدیک زائیده

باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و غذای معتدل بود و خون صالح از وی متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت بود و مصلح
مضروب و مصلح آن ریاضت و انجم بود **لحم الجاموس** گوشت گاو میش غلیظترین گوشتها بود و کوهیوس بدیده
و در برهمن شود و بر معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود در جنب گوشتهای گرم و وی در طبع مانند
گوشت نعام و گوشت سنور بود **لحم الخضی من الحيوان** گوشت خسی کرده بهتر از گوشت خسی نکرده
بود و چون حیوان خراج وی بکشتی و نیکوترین آن حولی صنان و معر بود و فاضلترین آن بود که میان فریبی و لا
غنی بود بلکه وی فاضلتر از میگوشتها بود و گوشت وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود و خون معتدل
از وی متولد شود و فریب آن حرط بدن بود و طین طبع و لا غنی آن لازمی آورد و محقق طبع بود و وی جز مضره
بود و مصلح وی آب فواکه قابض بود **لحم الغزال** صالحترین گوشتها صید گوشت آهو پره بود و با
آنکه همه گوشتهای صید بد بود و خون غلیظ سوداوی از آن متولد شود آهو پره بدی کمتر دشته باشد و نیکوترین
آن خشف بود و طبیعت آن گرم و خشک است و قوی و فایده و مصلح وی دمان و جوشیات بود
لحم الارنب گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو پره گوشت صید بود و نیکوتر آن بود که صید کرده
و طبیعت آن گرم و خشک بود و در عرق گوشت وی صاحب نفوس و مفاصل نشستن نزدیک به نفعت عرق
تعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرصه امعاء نافع بود و شکم بید و بول براند و فریبی آورد و مصلح وی
ابازیر ملطف بود **لحم الایل** گوشت کاهوی اصل بد بود و زود بگذرد و بول براند و وی غلیظ بود و تب
برنج آورد **لحم الکباشی الجلیه و الحمار الوحشیه** گوشت کوسفند کوهی و کور طبیعت وی گرم و خشک بود
در سیوم غذایش بد بود و عسر الهضم بود و لحم کباشی سودمند بود بکسی که در ایچ خورده باشد **لحم القناده** در قاف
کفته شد و در صفت قناده **لحم الخیل** گوشت مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت قوی بود و سام
متخلل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و رداة و لید سود **لحم الذب** گوشت خرگوش لجه و محاط
و عسر الهضم باشد و غذای بغایت لزوم بود و غم السباع و ذوات **لحم الکیب** گوشت دودام بوسیر
را و جتر را سودمند بود و قوه آن بدید **لحم الحمار الاملیه** گوشت خرگوش آن کمتر بود با صاحب کد سخت و ابدان
متخلل و وی بدتر از گوشت شتر بود و غلیظتر و تولید سودا در وی بیشتر بود و وی بدترین گوشتها بود **لحم البانی**

لحم ابن العرس در الف در صفت ابن العرس گفته شد **لحم التنور** گوشت کریمه گرم و تر بود و گویند
سرد بود و در بوسیر را نافع بود و سختی کرده بود و در پشت را سودمند **لحم الشفقور** در باب سین گفته
شد صفت آن **لحم الجوزور** گوشت شتر بخت بغایت گرم بود و مصلح اصحاب سخت و ریاضت بود و گویند
مصلح اصحاب لاق النساء بود و در آخر تب ریح نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظتر از مجموع گوشت
و حوش و سخت تر تولد سودا کند و مصلح آن رنجیل عربی بود **لحم التیتس** نباتیت که بر وی فسطیاس
خوانند و بپارسی سبیلخ کو و بعرب اذتاب الخیل و باصفهانی شنگ قابض و بایس بود خون پنی بنید و از آن
رحم و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر تازه بود و طبیعت آن سرد بود و در اول و خشک بود تا سیوم و گویند در دم
و گویند گرم بود در اول اعضا را سخت کند و از بدایت که در تریاق مستعمل است و در وی قبیض بود مانند تخم کل و
در ق خشک آن ریشهای کهن را نافع بود و اصل وی چوک گوش را پاک کند و وی ریش شش را نافع بود و عصاره
آن نفث دم و ترش آنرا سودمند بود و دوقوی معده بود و سودترین چیز تا بود حبه قوه امعاء و شکم
بنید و جراحتهای عظیم باصلاح آورد و چون بران نهند و اگر جربص منقطع شده باشد و بدل آن کم کل
و کلنار است بوزن آن **لحمانی** دینافوس است و گفته شد **لحم الحمار** پرسیاوشان است
و گفته شد **لحم الذهب و لحام الصاعه** لراق الذهب گویند و نیکوترین آن معدنی از منی بود و بکرم محمول
بود از بول لودکان و سرکه که در مانون سین خندان بسانند که منقعه شود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و حاد و قابض و سختی و معفن بود و لذاع بود و سخت گوشت زیادت بگذراند و در جراحتهای و فخر بغایت
نیکو بود و بیک کردن و لحام الذهب را شکار الصاعه خوانند نه شجار است صفت شجار گفته شد
لحم النسل الکلیه نوعی از خیری جلیت و آن خزامت و گفته شد در باج **لحم سلیمانیه**
نقل روغن زعفران است و آنرا قوقو معما خوانند و گفته شد **لراق الذهب** اشق رالذاق الذهب
خوانند و لراق الذهب لحام الذهب است و گفته شد **لراق الرخام** و لراق الحجر نیز گویند آن
صنع بلاط است و گفته شد **لسان الحمل** نباتیت مانند زبان بزه و شیرازی آنرا ورق بارتنگ
خوانند و آن در نوع بود بزرگ و کوچک و در ق بزرگ بزرگتر بود و جوشا هر وی مرکب بود

از مایه و ارضیه باینه برد و در بار ضیه قابض و سودمند تر بزرگ تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق آن قابض و رادع بود قطع سیلان خونی بکند و خشکی وی نه لذاع بود و اصل **جی چینی از کون** صاحب خنازیر بپا و نیزند نافع بود و وی در همای گرم و شری و خنازیر و آتشی فارسی و دار الفیل و صحر و غله و سوختگی تش را سودمند بود **و آب** وی فلاح را نافع بود و شیا فانت چشم و اخرون بوی بکند از نرسودمند بود و کونید تب غیب را نافع بود و چون پاشامند از اصل وی سه عدد و جمل و پنج مخراب مخرج کرده و کونید در تب ربع چهار اصل وی و بگزندی سک دیوانه نهادن نافع بود و کونید مضروب و مصلح وی مصطکی و سلیم بود و بدل ورق آن و رقی حماض بستانی بود **لسان الثور** حشیشیت که بیارسی کا و زبان کونید و کونید نوع از حر و است و بهترین آن شام یا خراسانی بود غلیظ و ورق و بروی نقطه بود طبیعت وی گرم و تر بود و کونید نزدیک با اعتدال بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود در طوبت آن کمتر بود و کونید سرد و تر بود در سیوم و خشکی وی فلاح کو دکان را زایل کند و التهاب دهن ساکن گرداند و و مخرج دل و قوی آن بود و خفان و علت سودای را نافع بود و شربتی از وی دوم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و چون بانبات برزند و کونید مضروب و مصلح آن صندل سیخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج **لسان العصافیر** غر در خشیت که بیارسی آهر خوانند و بشیرازی آن غر را تخم آهر خوانند و بیارسی کجشک اندوان **و بان** کجشک نیز کونید و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق آن قبضی بود و این ماسویه کوبید لسان العصافیر در خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زاده کند و قوه مجامعت بدهد و بدیغورس کوبید خفقا از نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن نو در وی سرفه و کونید بدل آن نیم وزن آن بهمن سیخ بود **لسان الحجر** در باب سین در صفت سببیا گفته شد صفت آن **لسان الکلب** لسان الحمل و حماض را بدان اسم خوانند **لصف** کبر است و گفته شد **لصیق** نباتیت که معروف است باذان الارنب و اذان الغزال و آن نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد **لعبه بربر** بعضی کونید چربست مانند سورجبان و بغش

درخت ۲

اوجان

سورجبان کنند و آنچه محققست سورجبانست و در مصر عکله خوانند و طبیعت آن گرم است در سیوم محک شمله باه بود و باقی منفعت آن در سین گفته شد و بعضی کونید نوع از بیرو است و خلافت و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن نو در وی زرد و کونید بدل آن نیم وزن آن فلفل است **لعبه مطلقه** اصل بیرو است و در با گفته شود انشا الله **لعاب** مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخصی و قوت وی منفع و محلل بود کلف و غش را زایل کند و محلل خون حده بود **لغت** شلیم است و گفته شد **لفاح غر** بیرو است بیارسی ساپنج خوانند و منفه کونید و منفه اسم بادجبان بود و نیکوترین آن بزرگ تیز بوی **رطبه** بود زرد و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم و کونید در وی حرارت بود و کونید خشک بود در سیوم و لبن وی غش و کلف را قلع کند بی لذع و تخم وی چون با غسل و زیت برگزندی جانوزان نمند نافع بود و ورق کوچک وی با دزهر غلبه شعلب کشته بود و بوبیدن وی صداع را سودمند بود و وی منوم بود و بسیار از وی بوبیدن وی سکت آورد خاصه آنچه ورق وی سفید بود و باید که با برم بپویند و چون طفلی بخلط از وی بخورد قوی و در سعال پیدا کند تا بکشد که کشنده بود و کشنده وی اول اختناق را چیده کند و سرخ چشم و انفاج مانند مستان و مداوی وی بقی بردن کا و غسل کنند و بعد از آن انیسون و بعضی از اطبا کونید در آب سرد نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوزمان است و نیم وزن آن بزرابنج و دو دانگ آن خشخاش و کونید بدل آن بوزن آن بزرابنج است و کونید بوزن آن جوز القی **لصف الکرم** و عالیه الکرم خوانند و در گرم گفته شد منفعت آن و آنرا بشیرازی است مانگ کونید **لک** صمغیت که از طرف دریا آورند و مولف کوبید آنرا بشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لاک کونید از وی کما و سازند جهت سرفی زنان و بعضی کونید ثفل است و ثفل آنرا بشیرازی دوس خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند صفت غسل وی نباتیت که بگزندی کف منق از جوب و نیک بکونید و آبی که از خود بیخ اذ حرو و پیوند در آن خوشنایده باشند اندک بران میریزند و بدسته تا ون تحریک می دهند بعد از آن بوی رنگ صافی کنند و آنچه در مصل مانده باشد دوم بار بچکان کنند تا اول و صافی کنند و در هم کنند و مانگند تا درین آب نشیند آهسته آهسته آب از وی بریزد تا لک باطل و خشک گرداند بعد از آن دیگر سحق کند

لج ۲

و استعمل کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول واسحق بن عمار گوید کرم خشک بود در دوم و
خفقان و یقین از او استقامت را نافع بود و در **حکرو اعظم** سودد هر قوه آن بدیده و سده آن بکشد و معده
را سودمند بود و **مقدور** اخذ از وی یکم تا یکم مال بود و چون با سر که پاشانند جلد روزیابی سر روز
یکم تا یکم مال نباشد از آنرا که داند وی مضروبید نهای لاغز قوه و گویند مضروبید و مصلح
وی مصطکی بود و بدل وی رازی گوید در تغذیه سده و ضعف جگر دانگی وزن آن ریوند و نیم وزن آن
اساردن و چهار دانگ آن طباشیر سفید **مساعن** الشعلب است و گفته شد **لوقیون**
فیلزهرج است و گفته شد **لوحشو** پیارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فرب بود و طبیعت
آن معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود در دوم و گویند کرم و تر بود در اول غذای متوسط و در میان کثرت
و قلت و سخن بود و سویق وی سرفه خشک و نفث دم را نافع بود و پاک کند و حراره بول ساکنی گرداند
و چون با شکر بخورند منی پیوراید و شش و مثانه و امعاء را نافع بود و شکم **بلند خاصه** چون با انجیر خورند
و کنند کی سک دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سودمند بود و وی دشوار هضم بود و مصلح صفا و
مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غشیان و غشی و کربا آورد و مداوای وی بقی کنند بعد از آن
بر بوب فواکه نوش کنند مانند غوره و سیب و ریاحین و مجموع آنکه در مداوای غش و کفایت شد و بادام تر چون
با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه و دمان را نافع بود و حرارت آن ساکنی گرداند بهر بود
دقی و عفو صفتی جو صفتی که در پوست پیرونی وی هست **لوز تر** نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ
دروغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و میسج گوید کرم بود در سیوم در وی جلا و تنقیه
بود و از خواص وی آنست که شپش را بکشد و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و وی شری و قوی بار
نافع بود با شراب و غسل طلا کردن غله را سودمند بود و دروغن آن درد کوش **رلف** بود و چون
سر را بدان بشویند با شراب جز آنرا نلیل کند و اگر پیش از شراب خوردن بخورد بادام تلخ بخورند منع مستی
بکند و گویند پنجاه عدد و اگر رو باه با طعام بخورد بمیرد و وی قوه با صره بدیده و با نشانهفت دم را نافع
بود و **سج** جگر و سپرز کرده بکشد **جرب** که را نافع بود و یاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ و آسین

و شش و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضروب و مصلح وی بادام شیرین و نبات
و خشکاش و جمله درخت وی در قوه مانند وی بود **لوز البربر** لوز جیلی است و آن حلوز است و در
زیت الطرباجان صفت ایشان گفته شد و صفت زیت السوداء آن گفته شد **لوبیا** و لوبیا نیز گویند
و ثمار آن سهل تر از ماش هضم شود و پیرون آید و نفث وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که خورده
بود و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و گویند سرخ
وی کمتر از غیر وی بود و آبی که آنرا در وی بخته باشند حیضی براند خاصه سرخ وی و دم نفاس پاک کند
و بول براند و بدتر از فرب کند و سینه و شش را نافع بود و شیشه پیرون آورد و یکم مرده و وی مولد خلط بلغمی
بود و مغنی و مولد اخلاط و نفث بود و ضرر آن کم شود چون بازیت و حراری و سرکه یا خردل و نمک و قلع و دانه
و صفت معتدل کنند و شراب بر سر آن پاشانند **لوقایین** حرف ابيض است و اسفند است سفید
نیز گویند و گفته شد **لوف** پیارسی بیلکوش خوانند و آن سه نوع است یک نوع را پیونانی در اقیطین
گویند و معنی آن لوف الحیه بود و لوف السبط گویند و آن لوف الکبیر است و یک نوع پیونانی المرن خوانند
و به بربری ابرنی و بزبان امال اندلس صاده و آن لوف الضعیر است و از لوف الحجد گویند و نوع سبو
پیونانی اری صاردن خوانند و لوه صریس است و امال مصر آزاد و پیره گویند و لوف الحجد اسخی بود از سبط
و لوف السبط از ضعیف در وی بیشتر بود و مقطع اخلاط غلیظ بزرگ بود و مقطع معتدل و پنجه و کلف
و لبق و غش زایل کند چون با غسل طلا کنند و با شراب شقاق که از سرما بود سودد و هر ورق وی
جراحیهای بدر را نافع بود و در بولکهن را نافع بود و چون با شراب پاشانند حرک باه بود و پنجه وی چون در
بدن بالند افنی نکرد و غمزدی چون مقدار سی حبس که پاشانند یکم پند از دو از خوردن وی خلط غلیظ
متولد شود **لوف** صاحب مناج گوید قنطور یون باریک است و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است
و آنرا اذان السیخ خوانند و گفته شد صفت هر دو در باب خود **لوطوس** حنوقا بستانی یا دبیری
اسم خوانند و بشتن نوعی از نیلوفر است که در مصر و ایران و غیره گویند و آن نیلوفر دیگر را ابله خوانند
و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این قوی بعید است **لوف دیس** جو قبطی است و گفته شد **لوف** پیارسی

مروراید خوانند و نیکوترین آن سفید پاک بزرگ شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف در دل
 راناف بود و خفقتان و غم و نفعت دم راسودمند بود و مقدار از وی دودانگ بود و در شمای چشم رانا
 فح بود و منشف و قوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و کونید مضرب بنانه و مصداق لبس بود و بدل آن یک
 وزن و نیم آن صندل صافی بود و این زهر کوید چون در مان نگاه دارد و **قوة العسل** **لینو** **لیونیون**
 نوعی از حاض بزرگ که در پشمار وید و در حاض گفته شد صفت انواع آن **لیو** صاحب مناج کونید مانند تره
 بود و وی و فعل وی در دماغ پوست قوی و ورق کرم و خشک بود در اول و حاض وی مانند حاض اترج بود و نفعت
 و قوه ملک قوی تر بود و نشاید که با پوست آب وی بکیرند لیکن مقشر باید کرد بعد از آن آب از وی بکیرند تا عصاره
 قشروی با وی نیامیزد که برده آن نشکند **لینو** **فرنیو** **فرست** و گفته شد **لینو** **فرندی** او سپید است و گفته شد
لیج **نیج** است بپاری نید خوانند و گفته شود **لیج** نوعی از اقلیمیا است که در جزیره قدس در معدن نحاس
 یابند و در اقلیمیا صفت آن گفته شد **باب المیسر**
مامیثا مینا نیز کونید و آن دو نوع بود یک نوع کل وی سرخ بود و آنرا ارغامونی کونید و گفته شد و یک نوع
 کل وی زرد بود و نیکوترین زرد بود و از وی شیا ف سازند آنرا عصاره مامیثا و شیا ف مامیثا خوانند
 طبیعت آن کرم و خشک بود در اول قافض بود و در حاض کرم راناف بود و ابتدا در راسودمند و قوی چشم
 و در دج راناف بود **ماهودانه** و ماهودانه نیز کونید **نیج** **سیج** **جبه** **اللوک** خوانند آن از ماش بزرگ
 تر بود و لون آن تیره بود که بر خیزند و چون در غلاف بود مانند لوبیایی بود که کوهک و رنگ غلاف
 وی سفید بود و چون بشکند مغز وی هم سفید بود و صاحب جامع در ماهیت اسم آن تفسیر آنکه نفع است
 سهو کرده است از بر آنکه وی تفسیر ماهودانه کرده است و گفته است ماهودانه ای قائم بنفسه ای انبوع
 بذاته فی الاسمال و حال آنکه آنرا ماهودانه خوانند نه ماهودانه و بعضی دند را حب الکوک خوانند و دند
 غیر حب الکوک است و گفته شد صفت آن در دل و طبیعت حب الکوک کرم و خشک در دودم نقرس
 و مفاصل و عرق النساء و استقا و قولنج راناف بود و چون ورق وی بپزند با خروسی پر و عرق آن پاشند
 دوی لینی تمام دشته بشد مانند تیوعات و اگر از حب وی شش هفت دانه حب از دود و فرورند و سمل

صدف

بلغم و حره و کیموس مائی بود لیکن آب سرد از پی آن پاشانند و شرب زیاده از وی پاشوده حب بود و
 و اگر بخانید سمل قوی بود با فراط و اگر تجمان فرورند سمل با اعتدال بود و قوی قوه و موافق معده نبود و سمل
 بود مانند تیوعات و لینی وی چون بپاشانند فعل لینی تبوع کند و مصداق وی اینسون و کثیر بود و بدل وی
 نیم وزن وی **دینه** **نعت** **ماهی** **نهرج** معنی آن سم السمک بود و آن پوست پنج نبات است که درخت وی صبا
 مناج کونید مانند درخت شمر بود در از تر و در لون وی عبرتی بود که بصفره مایل بود و مولف کونید درخت
 ماهیز **هرج** بدر از وی یک کز و نیم باشد و در از تر و کتاه تر بود کل وی زردی خوش رنگ بود و میان کل وی
 سرخ بود آنکه کل وی بی حد بود و برک وی به تیرگی زرد جناحه صاحب مناج کونید و اصل وی یکی بود و
 شاخای بسیار دشته باشد و کونید از تیوعات و طبیعت آن کرم و خشکست در سیوم نقرس
 و در مفاصل و دشت و راناف بود و چون با دویه سمل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی
 اندازند **کته** **ماهی** بود ماهیان مست کردند و بر روی آب افشند و شربتی از وی چون نبات بود یکبار
 بود و اگر در مطبوخ کتند با دویه دیگر از دودم تا سمل و اگر در حب کتند با دویای دیگر نیم بود و مضر بود
 معا و باید که بروغی با دودم جرب کتند و کثیر و نشاسته و اینسون اضافه کنند و آنرا سیکران الحوة خوانند
 و سه نوع بود و نوع کوهی بود و یک نوع صواحی و کوهی قوه تر بود آنرا صیر خوانند و قلو مس کونید و نوع
 و صواحی معروف بود با ماهیز **هرج** **مازریون** خاما کونید و آن دو نوع است یک نوع انحصی خوانند
 و آن مازریونست سفید و صفت آن گفته شد و یک نوع دیگر مولف کونید بشیرازی مست رو خوانند و بسیار
 هفت برک خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوهکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سبتر و لون آن
 برزدی زرد و نیکوترین آن این نوع بود و در قوه مانند شمر بود و نوع سیاه وی کونید از شمر قوه تر
 بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در چهارم بر برص و بوی و غش طرا کردن نافع بود و با غسل خشکیتا
 و جرب طرا کردن سودمند بود و سمل مادر صفر بود خاصه چون تر بود در موسم کل آن و سمل کرمها و حب
 القه بود و سودا با دویای که مناسب بود و چون با شراب بپاشانند جبه کزندی جانوران سودمند بود
 و شربتی م زیاد از وی دودانگ بود و باید که مدبر کوده مستعمل کنند که سرکه غایله وی بشکند و صفت

مد بر کردن وی جنانست که بکیرند مازون تازه بزرگ ورق و در سر که خویسانند و شبانروز و بعد
از آن سر که تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سر که بریزند و بر آب شیرینی سه نوبت بشویند
و در سایه خشک کنند و یا در آفتاب استعمال کنند و اگر در سر که خویسانند و بپسوزانند بکیرند و وی مکرر
را مضرب و نبات و رطوبت مکرر بخورد و جمیع حید و مازنیون مد بر چون بکوبند نبات خرد و کثیر اضافه
کنند و بر روغن بادام شیرین جرب کنند و اگر خواهند باد و نی که مصلح وی بود پیا میزند مثل تربد و فیتون
و مالیکه زرد و ورق کلکسرخ و رب السوس و کون کرمانی و نمک هندی و دانه موافق بود و جبهه علل
مره سود که با سمال بیرون آورد و نافع بود درد های بلغمی را و اگر خواهند که آب زرد بر اند مد بروی باد
ایر سا و توپان الحاس و اسارون و مرصافی و سکنیج و نمک هندی و مالیکه زرد و تخم کرفس بستانی
و عصاره شافیت و عصاره افستین و سنبل و منصفطکی پامیزند و آب عنب الثعلب و رازیانه
تر که گرفته باشند و جوشانیده و صافی کرده پاشانند و اگر طبیعت وی محکم آب مغز خیار و جبر یا آب
بقول که گفته شد پامیزند مسهل آب زرد بود و اگر در جی و یا قرحی کنند نشاید از بهر آنکه در غایت قوه بود
و ضعیف از تحمل بنود و محوری مزاج و در زمان گرم و در گرمی استعمال کردن بد بود و نوع سیاه
کننده بود و دم بکشد بکرب و قی و اسهال و معالجه وی شیر تازه که کشد پیایی یا جلاب و بزرگترین معالجه
آن میر و دیطوس بود یا ترماق طین مختوم و چون آب و آرد و زیت پامیزند موش و سگ و خوک را بکشد
و بدل مازنیون سه وزن آن ایر سا بود و دو دانگ وزن آن مقل السیود **ما مرستان** سادیم هندیست
و گفته شد **مار جوبه** مار که با خوانند و آن بلمونست و گفته شود **ما سقدون** ما سقدون نیز کونید و آن
دوای هندی بود و آن ورق و قضیان بود مانند شا مسفر هم و روغن از وی گیرند مانند با سیم و
طبیعت وی گرم و لطیف بود و بوی آن بسبیل مانند **ما شیا** خشیش ارغامون است و گفته شد در باب
الف و آن ما مینا سرخ خوانند **ما شج** حج خوانند و شیرازی بنو ماس کونید و بنوساه خوانند و جوهر
وی نزدیک بیاقل بود و نفخ وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی تابسانا بود و نمک و نوری آن سبز بزرگ
فرب بود و طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و پیوست چون متفشر کشد و کونید خشک بود در

دراون کیوس وی محمود بود و زود تر از باقل بکیرد خاصه مقشوی جبه در اعضا ضاها کردن نافع بود و اگر
خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشک اند و روغن بادام شیرین به بریزند تا باید که در مع
تب صفاوی بنود و اگر تب عاده بود داشته باشد باقله المخلو کا هو و اسفاناخ و جو کوفته به بریزند و اگر
خواهند که شکم بیند و تجمان با پوست به بریزند در آب و آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حاضی بستانی
به بریزند و آب سحاق و آب انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورند حرارت ساکن کند و شکم بیند و اگر زیت
تخوایند روغن بادام شیرین وی سر فر نافع بود خاصه چون با تب بود و چون بکوبند و آب مورد
بشیرند و ضاها کنند بر اعضا سی که کوفته شده باشد سودمند و وی ملازه را نیکو بود و مضموف دندان بود
و مضربه مرد بر بکشد و در وی نفخ اندک بود و در وی جلا بنود و باید که بر روغن بادام پزند و در هر راه
مصلح وی شیر خشک اند بود و بدل او باقله مقشور بود **ماس هندی** قلت است و گفته شد **ماس**
الماس کونید و آن چهار نوع بود اول هندی بود که لون آن بسفیدی مایل بود و بزرگی آن طبقه را باقله
بود و طبقه در تخم خیار بود و کنجید بود و باشد که از باقله بزرگتر بود لیکن نادر بود و لون آن نزدیک بلون
نوشادر صافی بود و نوع دوم ماعدونی بود لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود و سیوم معروف بود
کجیدی از بهر آنکه لون آن باهنی مانند وی بوزن ثقیلتر بود و آنرا در زمین یمن و بلاد سو قیابند
و چهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه و بلون تقریب و طبیعت الماس سرد و خشک بود و کونید
گرم و خشک بود بقوت و کونید چون در دهان گیرند دندانرا بشکند و بغایت محرق و محقق بود و وی سم
قاتل بود و مد او ای کسی که آن خورده باشد بقی آب گرم و روغن کردن و بعد از آن شیر تازه آتش میدن و
الماس با سرب یا شیشه توان شکست و چون ویرایش کنند بیشتر سه سر بود و آتش بوی کانگند **مایران**
کونید نوعی از عروق الصغراست و از وی گرم تر بود و آن صینی بود و فراسانی بود صینی زرد بود و
خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروق بار یک بود و گره داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشکست
در آفود و کونید در چهارم و کونید گرمست در اول و خشکست در سیوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم
زایل کند و روشناسی بفرایید و اصل وی بر قانر نافع بود و مضموف در وی در ر بول مقدار ما خود از وی

از وی نیم بود و چون با سر که سخت کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بکرده و مصلح آن
عسل بود و بدل وی بولل ان عروق الصغیر و نیم وزن آن حر بود **مارون** جنبین گویند مضر حوز است
و گفته شود انشا الله **مامون** حاشاست و گفته شد **مانیکوت** ترین آب آج چشمه این بود که طرف
مشرق بود و نیکوترین آن بود که بنشیند پیرون آید بر قاع بل شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و
وزن و رایحه طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بروی تابد و گرم شود و چون از وی رایل شود زود سرد
شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گردد از آن و طبیعت آن سرد و تر بود و تری آن در چنان
مقدار معتدل از وی آنقدر بود که غذا را یاری دهد و با اعضا رساند و رطوبات آن نگاه دارد و
و بدن کسب نضاره و نعومت از وی بکند و وی ریشها را بدو و بسیار خوردن وی گراز و ریشه و
سبب آورد و نشاید که تشنگی بر ندهد و قوه را نقصان دهد و محقق و منظم بصر بود و بوقط
گویند نیکوترین آبها آب باران بود خاصه از زمین نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک بود در ماه
کانون و وی شیرین تر و سبکتر بود و سردی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود خاصه
چون با اثر به جهت سرفه از وی به پزند و آب برف سرد بود و بطبع و ملکیت و اگر با معتدل پاشانند
میرد معده و جگر بود و قوه هضم بدو و مضر بود بدندان و خجسته و سینه و نفوس و اعراض حشا بارد
و ناقص و معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشد و ناقصان و صاحب سبزه
و برقان و استسقا و بوسیر و نشاید که آب سرد خورند که مصنف حراره غریزی بود و نشاید که بشب
بتشنگی سخت که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی نباشند و استسقا آورد و الا اگر
سبب آن چیزی گرم و خشک باشد و خورده باشد و آب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی اندک
بود و وی گرم بود بعضی طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون با آب سرد مزج
کنند مضر و رانافع بود و درم حلق و ملازه و سینه و اگر با آب مزج نکند مضر و رانافع
بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مقصد مزاج بود و مرض معده و دماغ را از بخار پاک کند و هضم
را فاسد کند بسبب فساد هضم و نوزاد کرد اند و سپرز و جگر تورم کند و مہیج رعاف بود

باید که با کلاب پیاز نهند تا مرضی معده بنزد **مالک** باید که از کوتی محمود بود مانند بره و حولی و
وحش و سودمندترین چیزها بود و جهت ضعف دل صنعة آن بوق اینست که بپزند و آن مانند عرق بود
در غایت قوه **ماء الشیر** پیاز سی جواب گویند و فعل وی مانند کسک الشیر بود که از شیر جو
گویند و در کاف گفته شد و وی میرد و ملطف بود و حده اخلاط لیکند و بول براند و تہای حفا
را نافع بود ساده آن و اگر بلغی بود با کرفس و رازیانه نافع بود و وی جگر گرم را سود دهد و خون معتدل
صالح از وی متولد شود و تشنگی نباشد و زود بگذرد و از معده و معارف پیرون آید و اخلاط خسته
ماوی مستغنی شود و مضر بود با خشا سرد و منفع بود و معده سرد را بدو و دفع ضروری بکافند
کنند **ماء الجبین** پیاز سی آب پیاز گویند کلف و جرب را نافع بود و خوردن و طلا کردن و مصل
صفرا بود و بر قاز اسودد و با افیتون مسهل سودای سوخته بود و حرارت جگر نباشد و حده
صفرا و فاضله ترین خوردن آن نهار بود و مقدار شربتی از وی در هر روز سه نوبت یک رطل بخورد
بود میان هر نوبتی دو ساعت بود و باد انگلی نیک مندی و نیکوترین آن بود که از سرخ جوان
گیرند از رقی چشم که علف خورده باشند کسب و اگر احتیاج بود بعلف آرد جو و گاشی و خیار و را
زیاده دهند صنعة آن بپاشانند شیر تازه دو رطل و در دیک کنند و آتش آهسته در شیب آن کنند
و چون شیر جو بشید و بر سر باید جمل سکنجین قندی و یکدم سرکه بران ریزند تا شیر بریده شود و پیاز
جمع کرد و بعد از آن بیالایش بیالاید پس زان بکرباس و دیگر بر سر آتش نهند و کفش بگرد و استعمال
کنند **ماء الورد** پیاز سی کلاب گویند نیکوترین آن تیز بوی که بطعم تلخ بود طبیعت آن سرد بود
و گویند گرم بود و این هر دو قول جالینوسی است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت
و پیوسته مایل بر طوبیت بود معقوی دماغ و سکن صداع گرم بود و بپیدن و طلا کردن و لته را سخت کند
و در دجتم را ساکن کند و حراره آن نباشد و چون پاشانند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم
و معقوی جسم بود و بعضی قوی و بعضی که در وی هست و چون بر سر ریزند خار را تحلیل کند و صداع ساکن
کنند که در اند و بسیار بر موی رختنی موی را سفید کند و کلاب معقوی معده بود و تخش سینه بود و مصل

وی خلایق نبات بود **مار الحافور** نیکوترین آن بود که مانند روغن لبان بود و طبیعت آن گرم خشک بود
در سیوم محو در مزاج را در سرد آورد و دفع مضرة وی برد و غن **بند** که با وی خلط کنند و سرد مزاج
و **بهر** انواع از زمستان و شربهای سرد **بهر** نوعی بود و ماسر جوید و بوی خوش و از وی گویند درخت کافور
چون بشکافند این آب از وی روانه گردد و گویند کافور بود که با پوست درخت **بند** باشد به پزند و صافی
کنند و آن آب ذهبی رنگ از وی گیرند و خاصیت وی آنست که چون در طعام کنند مکس **دان** **مار النون**
آب ماهی نمک و در اما النون خوانند و آن مانند موی بود در اکثر حالات و گرمی خشکی و کثر از عری شعری بود
و چون بدان حقه کنند در در که عرق النساء و قرصه اعمار نافع بود و در **بند** که در امعا بود خشک گرداند
و منقطع بلم بود **مار الحلیج** دیقوریدوس گوید قوه وی و فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در
طبیعت **مار العسل** گرم بود قوه معده سرد به در و اشتها پدید آورد و بول براند و مضرهای سرد را نافع بود
و سهل طبیعت بود و چون خلط باشد که مستعد دفع بود و شکم بیند و چون در معده قوه نفوذ غذا میدن بود و اگر
زن پیاپی باشد و قراقرز نزدیک ناف سپید آید و اگر آبتن نباشد و مضر بود با صواب حرار و ورم
گرم و مصیبت آن ربوب فواکه حامض بود صنعت آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بچو شانه تا ثلثی برود
و ثلث ماند و کیر و پیالاید و اگر خواهند که گرمی وی زیادت کرد و مصلحتی در بطن و قرفل و در طفل
از هر یک قدری در صره بسته بادی بچو شاند **مار القراطنی** شرا بیت که از اخمد یقون گویند صاحب
منافع گوید از خمر یا از مثلث و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید **مار العسل** است و گفته
شد **مار الحلیج** بهارسی که گویند صاحب جامع گوید از جماعت بازوگان شنیدیم که بطرف هند مترود
بودند و از غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن آبست خاکستری رنگ بغایت ناخوش بوی و چون کهن
کرد سیاه شود و مؤلف گوید آن از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را حه خوانند و در بحر چین بود و اگر آن ماهی
را چیزی مثل جوال دوزی بزنند در حال درست گردد و در اندرون وی مانند کبک بود و پرا از این آب و خلط
وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار و مال پاشانند و در نکتند که بدن آن رسد که دندان را
مهر بود و در زمان آن عضو درست گرداند اما این آب آنست که چون حوزدند در حال آن شعله استخوان

در نکتند

وی شکسته است و اندک آب رسیده تا موضع شکسته و این مجربست **مالی عسل** است و گفته شد **مالی عسل**
با دینوبه است گویند و گفته شد **مار ما پیج** ماهی دراز است مانند مار و آنرا مار ماهی گویند **مار طینون**
درخت قند است و صفت قند گفته شد در باب قاف **متک** اترج است و گفته شد **متک**
سوس است و گفته شد **متک** در درخت که مدانه است و آن نوع از مازریونست و که مدانه شحمی
بود و گفته شد **متک** آب انگور بود که بچو شاند و کف وی بچو شاند و اگر داند که بچو شاند و بعد از آن
استعمال کنند و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و خون صالح روشن از وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون با
پاییزند محوری را نیکو بود **مخجج** نوعی از ریاحین است بهارسی خوش نظر گویند طبیعت آن سرد و خشک
و گویند تر است و وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت بیند و در احتیاجی تر است و در ریش
آنرا خشک گرداند و چون عصا زده وی در گوش بچو شاند گرم آنرا بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و در آنرا
زایل کند **مخجج** ماش است و گفته شد **مخروث** اصل الا بجزان است و وی قوه و منفعت حلثیت بنود و
بهترین آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم بود و خشک و در هضم و در معده راپاک گرداند و معا و محلل ریاح
و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی یک مای بود و اسحق گوید مضر بود ببلش و مصطلح و همهل بود **مخرب** درختیت
مانند درخت بید و کل وی سفید بود و غرور و احب الحلب خوانند و گفته شد صفت آن در **مار محمود** است
و گفته شد **مخاجم** اصل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه** حاجم خوانند و البوح نیز گویند آن سفید
مؤلف گوید بکنج شیرازی کازریک خوانند و پیارسی بلبل شای گویند و یکنوع کشیز کوهی گویند یکنوع قریا
کوهی و هر سه نوع شخ ایشان شبیه یکدیگر بود اما در نبات ایشان رجای رستن ایشان **اندک** تفاوتی داشته
بود نبات کازریک خشک بود و شخم وی بغایت تلخ بود و کل وی از رقی بود و در کوه و سنگستانها و در نبات کشیز
کوهی اطلس بود و بقدر بزرگتر بود و تلخ بود و در مرغزارها و در کوه بود و کل وی بخرق زنده و نوع سیم
در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و کل وی سفید بود که در وی نمدی بود و کوهی بود و مؤلف گوید نیکوترین
آن شبانکاره بود که از کوهستان است و نامکاره آرند و خواص وی آنست که هر کس که شک یک شربت از وی پاشاند
اگر نندکی مار و عقوب و افغی و مجموع کند یک سال این باشد و اگر مار ماعقوب یا افغی بکشد باشد یک شربت

از وی پاشا منبه البته خلاص باید از حضرت و ستم آن و شرفی از وی یکدم نایکمی بود بار و غنی زیت و جربت
و بکرات امتحان کرده و مجرب بود و بخدا عطا شد و مولف گوید شخصی در نزول آفتاب بجل سه روز هر روز
یک لی خلصه با شراب بخرید و در آن سال چند نوبت ویران کرد و در وی کار نکرد و کار کردند مثل دودا که انگلی
ویران دادند و بکین نوبت یک زهره افغی و چند سمیات دیگر و بروی هیچ عمل نکرد و چون نفی کرد اول سال خلصه
خورده بود چنانچه ذکر کرده شد و این بحسب تحقیق و مخلصه از بد آن ویرانام نهاده اند که از زهره هر سال خلاص دهد
مولف گوید حجر التیس که پیارسی یاد زهر خوانند و از ایل کوستان شبانکاره خیزد چون حجر التیس بسودن
با هزار سد در میان آن دانه بود یا قوی خوب باشد و آن دانه یا خوب یا نان مخلصه بود و بدان دانه با زهر جمع
نشد و بمورد ایام می بندد و بزرگ میکند در غذای آن کوسفند گویند بغیر از مار و مخلصه نیست و با جلد تریا
در وی هست **مخاطب** مخلصه گویند و در بق نیز گویند و بنیر و آن پستان است و گفته شد **مخ** پیارسی مخ
گویند و وی لذیذ تر از دماغ بود و نیکوتر بود و موافق ترین مغز ساق کوساله و ایل بود و بعد از آن کاویس بر وی
کوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود و سخی و ملین و کثیر غذا بود و بهتری آن بود که در آفتابستان باشد و وی محمل
و محمل صلابات بود و چون زن بخورد بکیرد و زهره از مغزهای محمود صلابت رحم را نافع بود و اعضای صلب را نرم
کرد و اندام را از شقاق دست و پایا را نافع بود و ملط موده بود و شوره و معنی چون بسیار خوردند و مصلح وی با زیور
گرم بود و سحر و نمک و انجمن **مخفی** بشیرازی دوع خوانند و نیکوترین آن بود که از شیر کاه و جوان
بود و صفت آن در لبنی حامضی در لایم گفته شد **مداد** نیکوترین مداد آن بود که سبک وزن و سیاهی
بغایت بود و طبیعت آن گرم بود و بحفف الایندی که بولش ویران از مبردات شمرده است و چون
بر ورم کرم طلا کنند نافع بود **مرجان** در باب با در سید گفته شد انواع آن **مرزنجوش** مرو قوش
خوانند پیارسی فرزنگوش خوانند و بوی اذان الفار گفته شد در الف و طنج وی استقامت نافع بود و پنج
اروی شری بلغمی را سودد و هر و عسل و بول و معنی را نافع بود و واسطی گوید سفر بود و بنانه و مصلح آن تخم خرفه
بود و بدل آن افسستین رومی بود و گویند دو وزن آن مرا حوز و گویند نیم وزن آن طفل **حرا** مالیا خوانند
و آن در خفیت باریک و در از و از خوب وی نیزه سازند و در ملک شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و در

ملین ۲

تنبی بود و بحفف عصا و ورق آن چون پاشا منبه یا ورق آن بشارب ضا کنند و کزندی افغی را نافع بود
پوست درخت وی چون بسوزانند و آب بر حوب مالند قطع کند و نشانه خوب وی کنند بود چون یا چند
مهر صفیست که پیونانی سونا خوانند و وی خالص بود و معشوش بود و غشش ان بعضی از یتوعات کنند که
آنرا بار نارشی خوانند و نار فاسی گویند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین حر آن بود که سرخی مایل بود و خوب
و زین و صافی بود بغایت تلخ باشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم و وی مفتح و محمل ریا
بود و در وی قبض و الراق بود و در داری و مای بزرگست عمل کنند از بسیار منفعت آن و وی منع عفونت
کند تا جدی که میت را نگاه دارد از تغییر و منت و اثر ریشمار ایل کند و چون در دمان نگاه دارند بوی
دمان خوش کند و در معای بلغمی را نافع بود و اگر با افسستین یا ترش یا عصا سداب حقه سازند
حیض براند و بجه پیرن آورد و بزودی مقدار با قلا می که آن بوزن ده و از ده قیراط بود پاشا منبه
سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلوی و سینه و اسهال و قرصه امعاء را نافع بود و چون در شیب زبان کنند
و آنجه حل میشود و فرد می برند خشو نه قصه شش را نافع بود نرم گرداند و او از صافی کند و گرم بکشد
و چون با شراب پیازند و در شیب بغل مالند بقل زایل کند و چون با شراب و زیت مضمضه کنند دندان
دسته را محکم کند و چون بر ریشهای سر باشند نیکو گرداند و چون با فیون و چند پیکتر و ماسینا پیازند ریخ که
از گوش آید و ورم آنرا نافع بود و با سلج و عسل بر تایل مالند و سودمند بود و چون با سرکه و بر قوما مالند
نافع بود و اگر بالادن و غرور و غن مورد بر موی مالند از شقاق قطع منع کند وی ریش جیم و تاریکی و سفیدی
آنرا زایل کند و این جزا گوید چون سخی کنند و با آب مورد بپزند و زن بخورد بکیرد بوی منتی که فرج
وی دمد زایل کند و اگر مزیت فلسطینی بپزند و مرد طلا کنند بر انگشتان ایام پای است قوه
بجامعت تمام بدید مادام که بر ایام وی بود و اگر سخی کنند با سرکه نیکو تا مانند موم شود و بر سر مالند
در دسر و صدغین که سبب آن ندانند زایل کند و رازی گوید در درده و مثانه را نافع بود و در معده
و معنی و در درم و مفاصل زایل کند و زهر مار را نافع بود و کوهها پیرن آورد و محمل او را ورم بود و در
سپرز را بغایت نافع بود و چون با شراب پاشا منبه کزندی عقوب و استرخا معده را سودد و مصلح است

نزد بود

و اگر زن نیم باز ده تخم مرغ شیرست پاشا منیع خون رفتن با فراط بکند و باز بندد و اگر با سداب قوزجه
سازند وزن بخود بر کرد و بکند و از دوا اگر آب تر تیزه حل کنند و بر خونی که در چشم منعقد شده باشد طلا کنند
تحلیل دهد و اگر بکلف طلا کنند و بر آن ادمان کنند زایل کند و اگر در نارنج حل کنند و بر سعه طلا کنند و بدان
مدامت نمایند زایل شود و خشک گرداند و چون با سرکه و روغن کل و زعفران حل کنند و بر شغیره طلا کنند
خشک گرداند و زایل کند و چون با گند و زعفران بخود بر گیرند تر خورانیافع بود که از رطوبه بود و رایحه و میصدا
و مسدود منوم بود و کونید مضروب بماند و مصلح وی غسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ بود یا قصب
الذریه و قسط تلخ و قنقاز اذخر **مرد اسفرج** آس برست و در قوه مانند بادام درد بود و بهترین آن رو
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صمغ رایافع بود و مقوی معده و جگر بود و چون بخود بر گیرند گرم مقود
بکشد **مر یا فلن** مع آن ذوالف و رقه و صاحب جامع کونید و غنیل است و گفته شد و طریقیان از احبانه
خوانند **مرانیس** هوم الحوس است و هوم الهرا بده خوانند و کونید طبیعت آن گرم خشک است
در دوم و وی تجفیفی بغایت بود و محوس کونید سنگ خانه بریزند و بول براند و صاحب مناج کونید نیکوترین
کل آن بود و آنچه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود با عدل خون را بپزند از جراحتها چون بکوبند و بر آن
نهند و چون بپزند و آب آن پاشا خند بول براند و فضول را بکند از اند و معرفت وی در باب گفته شود
ان شاء **مرد انواع** است نوع خوشبوی وی مرما حوز خوانند شیرازی مر و خوش کونید و گفته شود و
نوع دیگر که بوی آن کمتر بود از انشوسا خوانند و طبیعت آن گرم و تر باشد و تخم از شیرازی مر و خشک خوانند
و نوع دیگر آن را دارا و دارک نیز خوانند و آن مرو سفید بود و آن معتدل بود در حرارت و رطوبت و در
و در وی تفجیح بود و کونید بد رستی که آن لسان الثور است و گفته شد و بلنوع دیگر خرا کونید و هم
گفته شد و بلنوع دیگر ارد شیر دار و آرد شیران نیز کونید و آن شیرازی مر و تلخ کونید و بلنوع دیگر
مرمان و مرما هوس کونید و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم محفف و محلل نیز بود و بلنوع دیگر
و سده بکشد و صداع سرد و در معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن عمران کونید دارا مرو سفید
سفید است و حبه وی هم سفید بود و مولف کونید انواع مر و رایحه که ام حب سفید نیست الا مر تلخ

خود و حب هر دو سفید اند و این نوع مشهور بود بمرو و سفید بس بدین تقدیر مرد سفید لسان الثور شد
و نوع دیگر هست که آنرا امیشیا خوانند و آن کا و چشم و گفته شد **مر قشیشا** ذهبی و فضی و کاشی
و حدیدی و حجر شهبی بود و هر جنس مشابه بود و بیکو هری که بوی منسوب است و آنرا حجر النور خوانند و حجر
الروشنانی خوانند از هر یک شناسی چشم و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مقوی چشم بود و در یقورید
وس کونید قوه وی سوخته یا سوخته سخن و محلل بود چشم را جلاد دهد و صمغ اورام جاسیه بود و چون
بار ایخ خلط کنند و گوشت زیاده بخورد و در ریشها و رازی کونید چون از گردن کودکی بپایزند تر سرد
اگر سختی کنند بر سر و بر برص طلا کنند زایل کند و کونید محلل ماده بود که در شیب چشم بود و قوه چشم بدید
و بر نمش یا سرکه طلا کنند سود دهد و در حرما گردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل آن مغنیس بود
مرد اسنج مرنگ کونید بیارسی مرد اسنگ و پیونانی اند و خورش خوانند نیکوترین آن اصفهانی
بود و براق که بر خونی زند طبیعت وی سردی مایل بود و مغسول وی بی محال سرد بود و قابض و محفف
و از خواص وی آنست که چون در سرکه اندازند سرکه شیرین شود و اگر در نوره بود بدینر سیاه گرداند
و وی ماده مرما بود و بوی بدن خوش کند خاصه شیب بغل و کلف را زایل کند و اثر سیاهی و خون
مرده و اثر آبله زایل کند و منع عرق بکند و گوشت در ریشها بر ویاند و مغسول وی چشم را جلاد دهد و در
وی نشاید از هر آنکه کشنده بود بول ببیند و نفخ آورد در شکم و حال پین سپد کند و قبض زبان بکشد
و باشد که قویچه آورد و ایلاوس و باشد که اطلاق بول و غلیظ کند و خنق آورد و مدادای وی بقی کند
و بعد از آن بشراب و زنجبیل مر تا داسفید باج و چون طلا کنند در شیب بغل و در فضلما سوس دل کند بس
اولی آن بود که بار و غن کل بپایزند و رازی کونید کسی که آن خورده باشد معالجه وی بقی کنند بآبی که شبت
و انجیر در وی بچینه بپزند و بعد از آن مقدار سه م مر یا ب نیم گرم پاشا منیع و حوم الحرفان و سرکه
خمر سیاه از عقب بدینند **مری** بیارسی آکامه غاری خوانند و آکامه رفیق خوانند و آنچه از
جوسازند گرم و خشک بود تا سیوم کونید گرم است در اول و خشک در دوم اخلاط غلیظ را بزد
و نشف بلغم بکند و پاک گرداند و بوی دیان خوشی کند و ریشهای عفن را نیکو بود و در درک و در وقت النساء

و در طبیعت معده را غلیظ مفید بود و در حقیقتهای قلیح مستعمل کنند مناسب بود که زدن سک دیوانه را نافع بود و
رازی گوید وی عمل نکند الا از وی لطف بود و اقوی بود و شکم براند و قطع لزجات بکند و مطلق اغذیه
بود و عطش و سخی معده و جگر و مخفف آن بود و چون بنشیند آنکس پاشا مند که مایل باشد و اگر در چشم کسی
کنند که ویرا آید بنیاد کرده باشد هیچ در چشم وی بر نیاید و اگر برآمده باشد بکند از آن و چون بدان مضطرب کنند
جذب بلغم بسیار بکند از دماغ و خشک و ورم بغایت پاک گرداند چون منقح شده باشد **حرار** نوعی از
شکایت است و باد آورد و در فعل نزدیکت بایشان **حرطیسی** سنگیت که در وی خنونه صحری بود و
بلون لازم بود و چون سخی کنند بوی محرکند و اگر بوزن سه جواز وی پاشا مند در دماغ بود و **حرطیسی**
مرزخوش است و گفته شد **مرج** جوز هندی است و آن حقیقت هندی است و دو قوا و طبیعت آن گرم
و خشک در سیوم حیض براند و سده جگر و سپرز کشاید **مرماحوز** نوعی از مرو است بسیار سی مرو
خوانند و نیکوترین آن بستانی بود سبز و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم و گویند خشکی وی
در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلول و مسکن ز یاع بود و سده بلغم کشاید و جو سبز
بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی منشف **رطوبه** معده بود و مقوی آن و مقدار مستعمل از وی یک گرم
باشد و منع قی بکند و خورزی گوید چون در شراب خویسانند و پاشا مند سی سخت کنند و بوسیدن مصلح بود و
آن ریاحین سرد بود و بدل آن مرزخوش بود و اگر از جهت سکر بود بوزن آن آشته و دانه آن زعفران و مرزخوش
و حماخوز و جعفر و زنجبیل و باذن بنویسند قایم مقام یکدیگر اند و در ابدال **مرغی** جامه مرغی گرم و تر بود
حرارت وی از صوف کمتر بود و ملائم طبع انسان بود و بدتر از نیکو دار و از نرم بسیار که در وی هست و سخی
و مقوی **مکرده پشت** بود **خرخر** نوعی از زحام سفید است و نیکوتر آن بود که از بعد از خزع آورند و بونانی اسطرطیسی
گویند اسطرطیسی خزع است و فرسطیسی گوید اسطرطیسی چون بسوزانند و با نمک اندرانی سخی کنند نیکو
و دندان و لثه را بدان مایلند سودمند بود و لثه را محکم گردانند و سوختگی آتش را سودمند بود و چون بگویند
و سخی کنند و بر موضع سوختگی آتش اند و دیقوریدوس گوید بسوزانند و بار آتیج و زفت پامیزند و
در مایع صلب بکند از آن و چون در موم روغن کنند در معده را ساکنی کند **حرار است** سالمترین

زهرهای مرغان زهر مرغ و در ارج و کبک بود اما حراره جوارح بغایت قوه لذت بود خاصه کبار از ایشان و
اختیار آن بود که لون وی زردی طبیعی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود بد باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود
در چهارم و تین و چون با نظرون و قیولیا پامیزند و حب ریش شده را سودمند بود و زهره مایع تاریکی چشم را
نافع بود خاصه حرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتدا از قول آب را مفید بود و مجموع حرارات
طبع براند و **سجی** گوید بقوه ترین زهرهای چهار پاییان زهره شیر بود و بعد از آن گفت بس که دوس خرس و
بس بز دس آهویس میش و هر یک بجای خود گفته شد **حراره الطبا** سودمندترین زهرهای چشم
زهره آهویس حراره الحار الوحشی زهره کون دار الثعلب و دوالی را سودمند مالیدن و بر اثر ایشان طلا
کردن **حراره الذب** زهره خرس تشج و جزا که از جراحت عصب بود و سردی نافع بود و شریف گوید
چون زهره وی با غسل و فلفل بکند و بوطه طلا کنند زایل کند و موی نیکو بر ویانند خاصه پنج ششی
نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجین پاشا مند در جگر را نافع بود و دیقوریدوس گوید زهره خرس که زخمت
نزدیکی بزهره کاو بود و چون لقی کنند صرع را نافع بود و در خواص این زهره آورده که چون در چشم کنند
با غسل و آب را زبانه چشم را روشن کند **حراره البقر** بقوه ترین زهرهای چهار پاییان زهره کاو بس که فکاز
بس خرس دس بز و کوسفند و نیکوترین آن زهره کاو و بز بود و آن در مرهمها کشیده منفع جراحها و در
سخت و با نظرون و قیولیا چون سر را بدان بنشیند حرار را نافع بود و با غسل چون بدان خشک کنند خنق
را نافع بود و مفتوح افواه بود اسیر بود و تریاق کردند که با بود و مقدار ماحوذ از وی تا دانه بود و وی طنین
و درد گوش که از سردی بود بار و غن کل در گوش بکند نافع بود و وی مضرب بود بیکر زهره و صلا
وی کثیر الود یا غسل **حراره التیس** نیکوترین آن زهره که جوان بود که بشیرازی آنرا دوز پری خوانند
و هنوز کش نکرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود دوالی و دار الفیل را نافع بود و دانه های بد که بر
گوش بود و زهره بز که وی تریاق کردند که با بود و مقدار ماحوذ از وی تا دانه بود و مضرب بود بیکر زهره
و مصلح وی انیسون و غسل بود **حراره الخنزیر** ریش کوش را نافع بود و چون طلا کنند با غسل
و فلفل بر سر کل موی بر ویانند **حراره الثعلب الحار** زهره سک آبی گویند چون آدمی مقدار عدسی

بخور و بعد از یک هفته بکشد و مداوی وی بر دهن کا و و جنبطیا نارومی و دار صینی و پنیر مایه و کوشش کنند و
بر زخمهای خوشبوی قریح کند و تدبیرهای لطیف **حرارة الضبع** زهره کفاری نیکوترین آن بود که از کفار
بزرگ گیرند و آن کرم و خشک بود و مسهل بلغمی بود که در سر باشد و مقدار مستعمل از وی تا دانگینم بود و منظر بود
بر زهره و اسحق گوید مصلح وی عسل و صبر بود **حرارة الا** زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند
و آن کرم و خشک بود و تاریکی چشم را نافع بود و ابتدا از وی آب و انتش را خاصه زهره که یکس که آن سودمند بود
ترین زهره بود و درین زحمت **حرارة الشبوط** شبوط ماهست که در دجله بغداد باشد و آنرا پنبونانی
تکونونوس خوانند و زهره وی تاریکی چشم و ابتدا از وی آب و انتش را سودمند بود و گویند جوگیرند از وی تا
مقدار دانگینم معدن مایه پاک کند و قوه دل بدید و گویند خوردن آن مفید بود زهره و مصلح آن کثیرا و سرکه بود **حرارة**
الکرکی زهره کلنگ کرم و لطیف بود چون آب مرزنگوش سحر کند و حق را نافع بود **حرارة الکلبش** زهره
کلبش که شیرازی غوغ خوانند در دوش که از سردی بود با قدری عسل چون در کوشش جگانه نافع بود **حرارة القنفذ**
زهره خار پشت که پیارسی رقره جگانه خوانند از تریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود چون پاشاید
حرارة الارنب زهره کوش چون با آرد حواری و کند و رسد آب پیازند و در میان غراب پاشند خواب نرود
معیشت و اگر خوانند که از آن خلاص یابد سرکه ویرا دهند و بدل وی زهره نسی بود **حرارة الغر و النافعی و الارنب**
البحری کرم و کشته و مملک باشند کسی که آن خورده باشد تلخ دمان عارض شود و زردی چشم و زرد پاشاید بکشد
و اگر باقی ماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلاص و هر چه زهره افقی بود عجب بود اگر از آن خلاص یابد و حوالی
وی بشیر تازه و همچون طین مختوم و تر باقی فاروق کنند و رب به و سیب کشیر تخم نوک و جواب کنند و اگر
غشی افتد متواتر ماء الهم فرارنج دهند و شراب با آنکه مسک دو المسک نیز مناسب باشد **حرارة الرخمة** زهره رخمه
پیارسی مردار خوار گویند و بشیرازی خورد و بعضی ویرا موش گیر خوانند سودمند بود بازیت جهت کرانی کوش و بار و
بنفشه حوی در کوش مخالف جگانه در دشتقیه را مفید بود و آب سرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند
این بطوریکه گویند چون زهره وی خشک کنند در ظرفی آبکینه در سایه و در چشم ملسوح کنند در جانب کزیده سودمند
و اگر جاف کزیده بود و دیگری گویند نه چنین است و بعضی گویند جربت جهت هم کردم و مار و زنبور و بدان نافع بود

و صاحب بنیاج گوید ظن من است که لطف کنند **حریق** عصفربست و گفته شد **مرد** جز ما مثل و افیون را این
اسم خوانند **حرارة الصحر** و حرارة الصحر نیز خوانند و آن حنظل است و گفته شد **مرد** یعضید است
و آن نوعی از هند با بری بود و بغایت تلخ بود و رازی گوید حروری حنظل از کاه تلخ است که شیراز وی روانه
بود **مرد** قومی خوانند و آن نبیذ است که از کندم وجود کا و در سق غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه و آینه و
و خوشی بر دین خوانند و مست کنند بود **حرارة التریح** زماره اراخی خوانند و گویند عصبه اراخی است و گفته
شد **مرد** درخت باد تلخ است و در منفعت لور هر دو گفته شد منفعت آن **مسک** پیارسی مشک
خوانند و نیکوترین آن بیسی بود و گویند صینی و ابی و افند نقل از نسوی کند که کتاب مروج الذهب و عافان الجهر
آورده است که فضیلت مسک بیسی و صینی بر دو وجه است یکی آنکه آهوی صینی بر سنبه و همچنین جگر کند و آهوی
چینی بر خشایش دیگر جگر کند و دوم آنکه امل بیت قطعا از نافه پیرون نیارند و همچنان را بکشند و امل جینی
از نافه پیرون آورند و غش بجای آن کنند مثل خون و غیر آن از نوعهای که غش توان کرد و نیز صینی را راه دور است
و در دریا که شستن بسبب غم و اختلاط هوی آن و قوه آن ضعیف گردد و نیکوترین مسک آن بود که لونی
زرد بود و رایحه او تفاحی بود و آن آهوی گیرند که جوان بود و بعد از غایت پنج بود چون از وی گیرند و فرق میان
این آهوی که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شایع و صورت هیچ نیست الا بغیر از یک چیز این آهوی دارد و دندان
یش بود بشکل دندان فیل و شک مانند یک و جیب یاده و کمتر بود و گویند قوم انجا بشکار روند و اگر تیر بزنند نافه
وی بپزند و خوش که در نافه بود خام بود و چخته و رسیده نباشد بوی وی سهوکتی داشته باشد پس چندان زمان را بکشند
تا سهوکتی از وی زایل شود و از ماده هواستحیل مسک گردد و این دلیلست که میوه که بر درخت نارسیده بود و نتوان
خورد و چون از درخت فرو گیرند و چند روز را بکشند رسیده گردد و نتوان خورد و با جمله نیکوترین مسک
آن بود که در وعای خود نفیج یافته باشد و در بشره خود مستحکم باشد و از حیوان بود که مستحکم و تمام مواد بود و طبیعت
مسک گرمست در دوم و گویند خشکست در سیوم و قللمان گویند مسک گرمست در دوم و خشکست در سیوم و ابی
و پیارسی گویند عرق شبنمی کند و قوه دل بدید و شجاعت زیادت کند و مره سودا زایل کند و چون با آدوب
بود که مصلح وی بود در آن زحمت مسخی اعضا و مقوی اعضای خارجی بود چون بروی نهند و اعضای باطنی

پاشا مند و جماعتی از اطباء فارس و اهواز ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد
 و اگر قدری از وی باد و غنی خیری بگذارد و بر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد و جماعت بسیار کردن و سرعت
 انزال را در آن می گویند چون در طبع حل کنند و پاشا مند و این را کنده کند و سودمند بود جهت غلظت های سر که در سر باشد
 و غنی و سقوط قوه را نیکو بود و طبری گوید مطلق و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و چون در ام سوط کنند
 مقدار نیم عدس از وی با تخمندان زعفران صداع که از سردی بود زایل کند و قوه دماغ بدید و حکیم بن حسین
 گوید در ادویه چشم کشف قوه چشم بدید و سفیدی که رقیق بود زایل کند و لشف رطوبت بکشد و اسحق ابن بران
 گوید مرطوبی مزاج را و پیرا نافع بود خاصه در زمان سرد و در سرد سیرما و مصدع جوانان بود و مردوری مزاج بود
 خاصه در زمان گرم و کرم سیرما و با جله سودمند بود جهت جمع غلظت های سرد که در سر بود و سده بکشد و نافع بود
 جهت راجی که عارض شود در چشم و در وجله جسد و شکم بندد و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و فقا را
 نیکو بود و شیخ الرئیس گوید وی اصل تر یاق پیشی هلاهل بود و قرون سنبلی و مفرح بود و نوشی را سودمند بود
 و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و از آن خشکی بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان سوط کنند و اصبها
 سکه سرد را نافع بود و دماغ را سالم گرداند با ادویه که بدان سوط کنند و چون در روغن های که سفی باشند
 حل کنند و بر قناریست مانند خدر و فایح را سودمند و اگر بدان ادمان کنند فایح را زایل کند و این رضوان گوید
 بر بوی اسیر ظاهر خل کردن نافع بود و این رشد گوید ریاح غلیظ که متولد شود در اعضا نافع بود و چون پاشا مند
 و صاحب منلی گوید مقدار ما خود از وی قیرا حل بود و شرب بوی مضر بود و دماغ گرم و مصالح وی کافور بود و گویند
 بدان آن چند پیکستر در در عصب و در سه فعلها الا در بوی خوشی شما باقی در همه فعلها بدل مسک بود و گویند
 بدل آن عز نکوش است **مسواک الراتی** گویند زعفران است و گویند تحقیق شیطان است و گفته شد
مسوده و مستحق و مستحقان اسمهای بر ریت زرد و ندر طویل را **مسواک الحن** بزمان اندلسی جمده
 کو حکم را بدین اسم خوانند و شوا هر انیز مسک الحن خوانند و گفته شد **مسواک القود** دهنه است
 و گفته شد **مسواک العباسی** گویند رعی الا بل است و گفته شد و در نوک رس نیز بدین اسم خوانند **مسطار**
 شراب بد است افسرده زود مست کننده بود **مستجل** بوزید است و گفته شد **مستونیا** مسخو قینا و نحو تو

پاک ۱۰

بازماند

نیز گویند و آن زبل القواریر است بیارسی کف آبکینه گویند و مار الزجاج گویند و آن آب بود بر روی آبکینه مانند
 کف پیداشود و بعضی گویند آب خمرهای سبز است هنگام ساختن و بعضی گویند ریحه آبکینه است
 و آنچه محقق است کف آبکینه است و نهایت عار و حلو بود سفیدی چشم را زایل کند و مجفف رطوبه بود
 و حکم و جوب را نافع بود و چون در حمام بر اعضا طلا کنند و بدل آن آبکینه سفید است و قلیه کارزان
مقاطون عود هندیست و گفته شد **مسن** سنگیت الوان که کار و دشمنی بدان تیز کنند طاکه
 آن چون پستان آبکار لطوخ کنند و خصیه کودکان را بکشند که بزرگ گردد و اگر در اللعاب لطوخ کنند موی
 برویاند و اگر لبر که پاشا مند و دم سیر زکند از اند و صرع را نافع بود اما مسن زتی سبز چون گسته کنند و
 بریان کنند با تش و سخی کنند با سرکه و نظرون حله و قوبا و خنا زیر و سرطان واکله را نافع بود و چون سخی
 کنند شما و در چشم کنند سفیدی چشم را زایل کند و از برای تش که شیا فات که جهت چشم سازند بروی سازند
 اگر و بر بسوزند و سخی کنند شما و در چشم کنند سفیدی چشم را زایل کند و از برای تش که شیا فات که جهت چشم سازند
 بروی سازند و اگر و بر بسوزند و سخی کنند و بر سوختگی تش باشند سودمند بود **مشمش** سارسی زرد آلو
 گویند و قیصی خوانند و پیونانی ارمنیاق و نیکو ترین آن ارمنی بود طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و دیشود
 بد و سی گوید خوشی طعم تر از شفتالو بود و بعد نیکو تر از وی بود و خوری گوید مسهل صفا بود و مولد خلط غلیظ
 بود و خشک کرده وی چون بخوریا کنند و نفع آن پاشا مند مسک تشکی بود و مبرد معده و نفایت و تبهای
 حاده را نافع بود و اگر در معده طعام بود فاسد کند و بکزد و اولی آن بود که اگر در معده بقیقی طعام بود بخورند
 و آن پتان سکفین بخورند غشیان و غشی آورد و مدادی وی بقی کنند پس بر بوب فواکه ترش مانند غوره
 و اترج و لیمو و روغن استخوان وی بوی سیرا نافع بود **مشک هندی** معد هندیست و گفته شد
مشط الراعی دینافوس است و گفته شد **مشکط المشیج** و مسکط المشیر نیز گویند و آن فودج بری
 بود و شیرازی رنگ خوانند و از خواص وی آنست که چون کوفند بوی جوا کند و بعضی شیر خون از پستان وی
 بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود و سیوح و گویند خشکی در چهارم بود و رطوبات لزج از سین و تش بیرون
 آورد و شواب وی عظیم سودمند بود غشی و کرب را و وی حقی و بول و دم نفاس براند و سنگ کرده بریزند و مقدار

ماخوذ از وی یکبار بود وی اند غایت افراط دارد که در وی هست بعضی بول خون براند و مصالح آن رب مورد بود یا
ملوط و حبه در درج نافع بود و جالینوس گوید چون دانه ای از وی سخی کنند و باروغی لبان برشند و زن بفرجه
بخورد بر کبر در ذایل کند و اسخی گوید قویج را نافع بود چون دانه ای سخی نماید و دانه ای از وی سخی کرده و یکم کثیرا
با ده م خیره بنفشه برشند و با آب گرم پاشانند و از پیا سیوس گوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد
در هر سه روز **نیم از وی سخی** کرده با سه م تخم خربزه و ده م مسکه میش و سبب م غسل بخورد شهوتش زیاده
شود و چون پاشانند و بخورد **کشته بپنجاه** و مضروب بسفل و اصلاح وی بر که خمری کنند و گویند بدل وی
قودمانا هست و جالینوس گوید بدل آن در ادراغ سدس مر است و وزن آن و پاور گوید بدل آن اکلیل الملک
است و گویند بدل آن شقایق است **مصطک** بنار سی کند و سی خوانند و بسربانی کیا و بر وی مسطح و بر
پای نخین گویند و از اسکلک **روی** خوانند و کیه گویند و آن صفیست سفید بود و سیاه بود و آنچه روی بوده
سفید بود و آنچه سیاه بود معروف بود به بنطی و تخفیف در وی سخت تر از تخفیف مصطکی سفید بود و قوه
قبض در وی کمتر بود و وی لطیف تر و سودمند تر از کندر بود و گویند حد قوی کمتر از مجموع صفها بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در درج دوم و گویند تر است و قبض در اجزای کسان بود یعنی در ورق و در قی و قضبان و اطراف
و غر و طهار آن و عصاره ورق آن و قشور پنج آن قایم مقام افاقیا و عصاره حلیه الینس بود حبه قرطه معا
استطلاح بطن و نفث دم و زلالی که خون از رحم ایشان کسوده بود و درج و مقعد که بیرون آید و دستور
کوبه قوی مجموع درخت وی قابض بود و قوی غلظه وی و ورق و قشور پنج وی مساوی بود و اگر طبع ورق وی
بر ریشه های مکن و بر استخوان شکسته و اعضای مسترخ ریزند فافع بود و در قطع سیلان رطوبات غرض
از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان شوک را محکم کند و جوب را نافع بود تا کجی که جوب
موشی و سگ و گراز شاخهای وی مساوی سازند دندان را جدا دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوای
متضاده یعنی از قوه قبض و تسخینی و قوه تلین و بدین سبب است که در ارام معده و مقعد و امعاء و جگر
را نافع بود و خائیدن وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود
و بوی دمان خوش کند و بن دندان محکم گرداند و سخی معده بود و جگر و محلل رطوبات معده و مسکن مغصه گرداند

رطوبه بود چون باروغی ز پتی سوط کنند صداع سرد را نافع بود و چون بازیت بکند از شد شقاق لبها را سود
دهد و چون در ضحادات کنند در اعمار را نافع بود و چون آب سرد پاشانند رطوبت معده دفع کند و شتهای
پیاورد و بلغم بکند از درج دوم جگر را و ترقی دم را نافع بود و گویند مضروب و مثنی و مصالح وی آن بود که بر که
خوینانند و خشک کنند و با کثیر مستعمل کردن شش را بید بود و مصالح آن ضعیف و قوی و قند بود و بدل آن یک
وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن آن لبان که آن کند در یای خوانند **مضغ** غریب است
و قابضی بود و شکم بندد و اگر زیاد خورد قویج آورد سخت **مصل** طبیعت آن سرد و خشک
بود در درج دوم و این ماسه گوید در سیوم سودای مزاج را بید بود و مضروب معده و سفل کیموس
بدد و اگر با گوشت فربه بپزند ضرر آن کم شود **مصباح الروم** که با است و گفته شد **مطبخ** عقید
العنب خوانند میجیح گویند و گفته شود انشاء الله تعالی **مطح** لعوق مطحینا خوانند و آن
لعوق لوز است و در مرکبات گفته شود انشاء **مطبخ** نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن خشکتر
از بخته بود و آنچه با سر که دگر و یا بود گرم و خشک بود و آنچه گرمی بودی سر که بغایت گرم و خشک بود
و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده و آنچه با بازیر بود دستخرازمضم بود و خشکی آورد و اگر بر که
بخوشانند و بعد از آن بریان کنند تشنگی بیاورد و آنچه بی سر که آب بخوشانند بعد از آن مطبخی کنند
و مر و دار صنی بران کنند تشنگی آورد **مط** جلیار است و گفته شد **معشوق** از اجزاء تراحمست
گویند گفته شد و از تقانات ماهو هانه آن نیز گفته اند **معقار** صمغ اجاص است و گفته شد **معلا**
خصی الثعلب است و گفته شد **معین** مازریونست و گفته شد **معلا** نیکوترین روده آن بود
از حوی که سفند کیم و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصبی مصطکی بود که غذای وی دغانی بود و
وی دوالی در ساقین احداث کند از هر آنکه خون که از وی متولد شود بد بود و میل ببردی داشته
باشد و باید که پاک بشویند نیکو و با بازیر بپزند **معه** وی چون معا بود در احوالها و وی صاحب
تراز معا بود و سرد و خشک **مغاث** بهترین وی غذایی بود و سفیدی بود که میل بزرزی داشت
باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در درج دوم و گویند خشک بود و مقوی اعصاب بود و سخی و ضحاک و خشکستکی

و کوفت و الم و نفوس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت خلق و شش بود و باه را بر انگیزد و خاصه
 کرم و مقدار ماضی از وی یکم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضادات بدله و قلت
 کنند **مغره** نوعی از طین است سرخ رنگ پیونانی طبعی است و بر طبعی کوبند و بیشتر از کالی سرخ کوبند
 و بخاران مستعمل کنند و نیکوترین آن بود که سرخ روش بود و تاریک و کوبند نیکوترین آن مصری بود و طبعیت
 آن شیخ از یس کوبه سرد بود در اول و خشک بود در دوم و نفوس کوبید در قبض و تخفیف نیکوتر از طین مضموم
 بود و بر احتیاط ابا صلاح آورد و کرم بکشد و چون در سر که حل کنند و بر جره در جمیع و در مای کرم طلا کنند نافع بود
 خواه ریش شده و خواه ریش نشده و بر سوختگی آتش کنند در عاده بکشد و درم بکشد از دور ریش را خشک کند و
 چون سخی کنند و با تخم مرغ نیمه شست پاشا مندر خنزا بپندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرصه امعا و مثانه را سودمند بود
 و طبعیت بپندد و در و حکم را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقه کنند قطع از اطخون و حیض بکند و همچنین اگر حقه
 کنند قرصه امعا و **خون کاذب** معاف بپندد و آن بود قطع کند **مغره** قلیه یا دجانت **مقلیسا** صاحب مناجیه کوبه
 مانند قشینه بود و نیکوترین و کوبند کلیت سیاه رنگ که از کوه کاشانی آورند و مؤلف گویند آنچه محقق است ملکیت
 الوان بغایت نشت و اکثر سیاه بود که بر خن زند و غفلتی سفید بر آن باشد و آنگونه که آن استعمال کنند جبهه آنگونه که سفید
 کند و آنگونه که آن از اسنک محلی کوبند و در لک بر کان خوانند و در ولایت شیراز در قریه قاروف دیهیت که از ابرکان خوانند
 و از آن دیه خیزد و از اسنک بر کان از بر آن کوبند و وی قابض و مبرد و محفف بود و مقوی معده بود و سنگ بریزد و در
 داروهای چشم مستعمل کنند و مقدار ماضی از وی تا نیم بود و مضر بود بدل و مصلح کوبند عسل است و بدل آن قشینه است
مقاطیس حجر معنای طیس خوانند و گفته شد **مغات** هندی کلز است و گفته شد **مغذ** نافع بر یس و کوبند
 بادجانت کوبند نوعی از گاه کوبند یکی قول اول و دوم صحیح است و صاحب مناجیه کوبید بادجانت و گفته شد و
 نافع بری را مغذ خوانند و گفته شد **مغز** و نمونی از گاه کوبند بد بود خوردن وی **مفسر** چون مغز مطلق
 کوبند لسان الثور بود و گفته شد **مفرج قلب الخزون** تر جانت و باد بر بنویسند کوبند و گفته شد **مقل** صفیست که از
 کور خوانند و معروف بود بقل ازرق و مقل مکی و مقل الیود غنی بود و مقلی بود غیر مقل مکی که از غره و م است گفته
 شود انشاه و نیکوترین وی آنست که صافی بود و بلون ابریشم بود و از رقی که بر خن مایل بود و زرد حل شود و هیچ که خونی درونی

و چون بخور کنند خوب بود مانند اطفال الطیب و را بخیع غار کنند و طبعیت آن کرم بود در سیوم و کوبند در آفرید و اول خشک
 بود در سیوم و کوبند سرد بود و کوبند تر بود و رازی کوبید کرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و حکم دیسورید و کس
 کوبید چون بلعاب دمان روزه دار حل کنند تا چون حرم کرد و در دوم حجه کنند نافع بود و چون بخور بکشد و بخور
 کنند انضمام رحم بکشد و یک پیرون آورد و پاک گرداند و چون پاشا مندر سنگ کرده و مثانه بریزد و بول حیض
 براند و اگر در مسهل است کنند منع بکشد و اگر پاشا مندر کند کی جانوران و سرکه کهن را نافع بود و قوه مجامعت
 بدهد و فریبی آورد و مفتوح شده کرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار آن از وی تناول کنند یکدم باشد و وی
 خنزا بر ران نافع بود و زایل کند و ما بر که بر عطف طلا کردن نافع بود و خشک عضله و صلابت اعصاب و تعقد آن و کزاز
 و در دیلو و ریاح را نافع بود و چون پاشا مندر بخور کنند و بخور بکشد و کوبید کوبید نافع بود و خون آن بنبد و محمل
 او را م سفلی و انشاین و خون بسته بود و عرق النساء و نفوس را نافع بود و اسحق کوبید مضر بود بیکدم مصلح آن رغو
 بود کوبند مضر است بشش و مصلح وی کثیر بود و بدل آن بوزن آن کندر در یابی بود **مقل مکی** غر مقل دوم است
 صاحب مناجیه کوبید غر در خشت مقل بپشت خوانند چون تر بود و چون خشک کرد و وقل خوانند و در رونی استخوانی
 بود و آنچه بچته بود خارج آن در مکه خوردند و لذت بود و در اندلس رسیده خوردند عفو صفتی تمام و شسته و آبی اندک
 و بغایت خشن بود و قاقبض و بار بود شکم بپندد و قوه معده و مد پوست وی بچته تقطیر البول را نافع بود
 و این غر مقل مکی خوانند **مقلونیا** فلونی کوبند و گفته شد انشاه **مقلیان** ابرسانی حرف را کوبند و گفته
 شد **مقر** نبات صبر است و عسلی کوبند و گفته شد **مقدونس** و مقدونس نیز کوبند و آن کرفس مقدونی است
 و مغنوب باقد و تبار دوم و آن نظیر سالیونست و گفته شد **مکنسه** الاندر سیکر ان الحوت و گفته شد
 و قلو من و بومیس پر نیز کوبند و آن ماهی زهرج است و گفته شد **مکنه** قرشیه مخلطه است و گفته شد **مخلج**
 پیارسی نمک کوبند و آن انو است طبع عجیب و طبع اندرانی و سیاه نفلی و سیاه غیر نفلی و طبع هندی سرخ رنگ
 و طبع حرا بچته تلخ بود و تر دیکه بنوره بود و نیکوترین آن اندرانی بود سفید تنگ پیارسی از انگ طبرزد خوانند
 طبعیت آن کرم و خشک بود در دوم و دیسورید و مکی کوبید قوه وی قابض بود و جلا دهد و محمل و نفی بود و شست
 زیاده از ریشها بخورد و در داروهای جرب مستعمل کنند و او را م بلغم و حکم و نفوس جذام و قوما را سودمند بود و

نمک باد مار آب کنند و منع غلظت بکنند و سودمند بود غلیظ را و بکند از اند و چون بازیت بود و سرکه و عسل
پاییزند و بدان تخمک کنند خنای سکن کردنند و اگر با عسل بود و دم طحاه و تعاقب رانای بود و اگر با جو سوخته
و عسل ضماد کنند و قلاع و سترخا و لسه را مفید بود و با بزرگتان بر کزیدن عرق ضماد کنند نافع بود و با برونه
کوبی و زود فاکرندگی افی نر اسود مایه و بازفت و قطران بسل کزیدن عارشا و دار ناماف بود و با سرکه و عسل
دفع مضرت سم هزار پای بکنند و کزیدن زنبور چون یا میو یز و عسل ضماد کنند و مایل رانفج دهد و با فوج و غیر
با عسل منفعی او را م بلی بود که در انشین عارض شود و کزیدن نمک را سودمند بود و چون سخی کرده در فقه
کتان کنند و در سرکه فرو برند و بر عضو کزیده مالند نافع بود و چون با کچین یا پاشانند دفع مضرت افیون
و فطر کنند بکنند و با جو کزید چون با غداش که سرد بود مانند پیرو مایه و کوا میخ خلط کنند از طبیعت
خوب بکند که بکند کرم و خشک کرد و بر اسهال و قیاری دهد و بلیع بزج او معده و سینه دفع کند و معالجا
شویید و هر قسم طعام را یاری دهد و نافع حرطی مزاج بود و بخفار مضرب بود و چون بر که حل کنند و بدان مضغه
کنند قطع خون که از بن دندان آید چون که بسبب دندان بر کندن بود بکند و اگر کرم کنند و در دندان نگاه دارند
در دندان از نافع بود و چون بدان غوغه کنند بلیع قطع کند و دماغ یک گرداند و چون صوفیانه بدان بکنند و
بر جراحتهای که تازه بود و خون روان بود چون بر آن نهند خون را بپزند و دو لک از زنی چشم را تیز کنند و خنده و سفیدی
چشم را اشک گرداند و ضعیف گرداند و سبیل را سودمند و در معده سرد راناف بود و مصلح بلیع و بلیع غفن
خام و سودا و مقدار شربت نیم بود و نمک سوخته دندان را جلاد دهد و صفت سوختن و نیکوتر آن بود که نمک
را بشویند یکبار و در آن کشند تا خشک گردد و پس دردی بکنند و سرد یک بنهند و کمر سرائی نهند و آتش سوخته کوه
بر گرد یک بکنند و در آن کشند تا از حرکت باز آید آن زمان سوخته بود و نمک تلخ مسهل سودا بود و بقوت و زاری
کوبید بسیار خوردن نمک حرقی دم بود و مضبوط بصبر بود و مقلل منی و حکم و جوب آورد و صاحب منیای
کوبید مضرب بود و دماغ را و بصبر و شش را و مصلح وی آن بود که بشویند و سحر اضافه کنند و کونید بدان نیم وزن
آن نوشادر است و کونید نیم وزن آن بوره بود **ملح اللب اغین** سوید است و گفته **ملح الصباغ**
تنگار است و گفته **ملح بونیس** نوشادر است و گفته شود انشای **ملح سبخی** طبع عین است و گفته

ملح العرب بوره درخت غیب خوانند و وی قوی ترین بود با بود و گفته شد **ملح هند** نمک هندی کرم و خشک
بود و وی کرم و لطیفتر از انواع **ملح بود** **ملح نبطی** نیکوترین آن بود که منتق الراحت بود و طبیعت آن کرم
و خشک بود قیاری دیر و مسهل سودا بود و مقدار شربت نیم بود و مضرب بود و معالجا و مصلح وی مایل به زرد
بود **ملح قلا** است و گفته شد **ملح خیا** ملوکیه کونید و آن نوعی از خبار است و آن بستانی بود و بیشتر از
خطی کوبک خوانند و درخت وی مانند درخت خطی بود اما کلهی سرخی بود و نیکوترین ملوخی آن بود که سر
و بزرگ بود و قضبان وی بسرخ مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و کونید سرد و تر
بود در سیوم التهاب راناف بود چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان حیض راناف بود و اختلاف
دم و صداع آورد و چشم کرم را سودمند بود چون با آرد جو ضماد کنند و اسحق کوبید سده حکم و زهره بکشد
چون از آب وی سی می پاشانند و کونید مضرب بود بمشانه و مصلح وی کل بود یا کلاب **بنج** برود کافور است
و در حکایات گفته شود انشای **ملطاه** مشط الراس است و گفته شد **ملونیا** مقلونیا خوانند و آن فربه
در از بود و بیشتر از آنرا اختیار در از خوانند و آن مانند خیار زهره بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود هضم شود
مسک الارواح موقف الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد **منج** بنج است بسیار سی
منک کونید گفته شد در باب **با مسک** هر طلی که بردختی افتد یا سنگی را من خوانند مانند ترکیبش و
کز انگبین و شیر خشک و پید انگبین و امثال آن و طبیعت آن سر حویبه کوبید کرم بود در اول و معتدل بود در
رطوبت و بیوست سینه را نیکو بود و شش را و رطوبت آن بزداید و خشونت آن نرم گرداند و سرفه که از رطوبت
بود را بکشد و جیشش بن الحسن کوبید کرم بود در آخر درجه دوم و خشکی وی نزدیک کرمی وی بود و نیکو
ترین آن بود که لون وی صافی بود و هیچ حوب درخت با وی آنچه نبود سترخا معده را نیکو بود و طبیعت آن
حکم دارد و ماد الصغیر اسودد و در چون پاشانند ضماد کنند بر شکم و چون سحر کنند مقدار دانهی دماغ را
پاک کنند و بادمان غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند باد و بیای بزرگ بسیار
مشغول آن در بدن **منسم** در باب **عادر** صفت **حب المنسم** گفته شد صفت آن **منجوشه** سنبلیله است
و گفته شد **منند عوره** پیروغ است و گفته شود و بر وی مندر اعور من خوانند **منشور** حیزر اید بن اسم

خوانند و گفته و نوعی از خستگی است که از آشور خوانند **مندی** عود است و گفته شد **منج** مرغ
 است و گفته شد **منج راوشان** تخم خیریت و گفته شد **موز** در خیتست مانند نخل و ثمر ویر آموز خوانند
 و در طرف دریا بسیار باشد و بطعم شیرین بود مانند خفتی اش با پوست بود و طبیعت وی این ماسویه کوبید
 کرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و نش و مثانه و سرفه
 خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و کرده را نیکو بود و بول براند شکم و بسیار خوردن مولده بود
 و بلغم و صفرا زیاده کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود بغایت و مصلح وی نبات بود که با وی بخورند و
 با عسل و پیش از طعام باید که خورند و بعد از وی سکنجبین بزوری و بعد از غذا نشاید که خورند تا آن زمان
 که غذا نگیرد و نجاصت سم کلابت **مورد اسفوم** مورد تربیت و نیکوترین آن روی بود و طبیعت
 آن کرم و خشک است در دوم صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبات و طاع را نافع
 بود و چون بخورد کریم کرم را بکشد **موی** پیونانی میون خوانند و بعضی اثامی طیفقون خوانند و ساق
 نبات و ورق وی مانند شنب بود لیکن ساق وی غلیظتر بود و باری و کز بود و پنج ویرا مو خوانند و بوزن
 و لون غاریقون بود لیکن بزرگی مایل بود و اندک سطلی داشته شد و خوشبوی بود و این پنج مستعمل است طبیعت
 آن صاحب منهای کوبید کرم بود و خشک در سیوم و نیکوترین آن سفید روشن پاک بود و در وی رطوبتی با نفخ
 غیر نفیج بود و هالینوس کوبید طبیعت وی کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم بول و حیض براند و لطیف
 بود و کرم را سنبیل بود و قاصد در مفاصل را نافع بود و جگر سرد را سود و در خوردن و طلاء کردن و
 عمر السول را نافع بود اشامیدن و ضما کردن و در کرده و مثانه را نافع بود و چون بچوشانند یا بخوبی شانه
 و بسیار شانه و اگر بکوبند و با عسل بپزند و لعق کنند بادی که در معده بود و مخص و در رحم و مفصل
 سینه را سودمند بود و چون بچوشانند وزن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضما دکتد بوزن مار
 کودکان بول براند و اگر زیاده مستعمل کنند صداع آورد و اسهال کوبید مضر بود بسیار و مصلح وی تخم
 کرفس بود و بدل آن نیم وزن آن حوز بود نیم وزن آن سنبیل و کوبند بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه
 بود و کوبند نیم وزن آن حوز بود **مومیایی** نیکوترین معدنی بود که از ولایت دارا جود خیر و دیو سوز

الکیمی

کوبید مومیایی بقوه رفت و قفر بود و چون با هم پیانند و طبیعت آن بود که الامومیایی منطقی بسیار تمام
 دارد و طبیعت آن کرم بود در سیوم و لطیف بود و محلول و شیخ الرئیس کوبید کرم بود در آخر درجه دوم
 و خشک بود در روی و مقوی روح بود نجاصت و سودمند بود و در حمای بلغم را و خلع و کسر و سقطه
 و ضربه و فحاح و قوه خوردن و طلاء کردن و در در شقیقه و صداع سرد و صرع و در اسهال سودمند بود
 چون حبه بآب حرز نکشند و کراتی را با زعفران بطیخ سعت یارسی پاشانند نافع بود و منع
 نفث دم از شش بکند و خفاق بود در خلق را قیر اطل از وی بسکنجبین یارب توت سودمند بود و قیر اطل
 از وی بآب کون خفقا را نافع بود و حبه از وی یا قیر اطل کزندی عقوب را با شرب صرف پاشانند یا
 مثلث و مجذبان بار و غن کا و بر موضع کزندی ببالند و حبه کسر چون پاشانند زود نفوذ کند تا موضع
 کسر و نگیرد آنک در آبی که اینون جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستعمل کنند نافع بود حبه امساک
 بول هر روز دو حبه بآبی که تخم کرفس جیلی و فقا اذخوردان جوشانیده باشند پاشانند و ابتدا اجرام
 و دار الفیل هفت روز بیای بطیخ افشون هر روز نیم آنک پاشانند در معده که از سردی بود و
 سواد الفم و حبه هر روز شرب صافی پاشانند و کزندی مار و عقوب که زهر خورده باشد هر روز دو حبه بآبی
 که اینون و ورق دینه و بودند کوهی در آن بچته باشند پاشانند و ریشه که ظاهر کرد در اعصاب
 بسبب برودت هر روز دو حبه بآبی که سعت یارسی و راس جیلی در آن بچته باشند و حبه اختناق رحم
 و مجموع علتها که زنا باز دید شود از سردی دو حبه بآب ساد هندی پاشانند و حبه تب ریح کهن
 هر روز نیم آنک در آبی که پست م باد آورد در آن بچته باشند پاشانند و این خاصیتها زیاده تر ازین
 دارد اینجا گوناگاه کردیم لیکن آنچه از ولایت دارا جود آورد و معروف بشبانکاره بود این مصلحتها دارد
 غیر از آنکه که آن معول از آدمیت و غیر انواع دیگر که اگر کوهیا یا از آب خیزد و آن فقر الیه بود و
 مضاف آن نزدیک مومیایی بود و گفته شد صفت آن **مولدینا** نیکوترین آن بود که ببلون مرد سنگ
 بود و هالینوس کوبید بقوه مرد سنگ بود در حوضها کوشش زیاده بر ویاند و مولف کوبید بشیرانی از
 کماله کوبید چون بآب بایند و در شیب بغل مالند کنند آن ببرد **موم** شمع است و گفته شد موش در رنگ

مولوداند

پوس در بندیت و گفته شد **مولی** طست و گفته شد **مورامون** کوز البر است و گفته شد **مونیون**
نوعی از سمومست نزدیک به پلش و مداوی کسی که آن خورده باشد مانند مداوی پیش کند **مصاصح**
منجای کوبید سنگیت بحسن بلور و صاحب جامع کوبید نوعی از آبکینه که در معدن با مقیاس جمع میشود و
هی میگردد و در بر اخضر یابند در صغیر مصر و آن سنگیت سفید یک رنگ و نوعی دیگر هست که حس
و رنگ آن کمتر می باشد و صلب تر که چون نگاه کنند ظن کنند که هیچ اندرانی است و نوع او گفته شد بلور است
بجستگی و ابو طالب کوبید وی بجا صیت چون زن در در زمان زائیدن با خود دارد زائیدن بر وی سهل
گردد و هر مس کوبید کرانی زبانه او کسی که سخن کوبید چون سخی کتند بسر که و نمک و حرور و عفوان و نوشادر
و با غسل حل کنند و زبانه را بدان تحریک می دهد چند نوبت آن زخم را زایل شود و کسوف را طیس کوبید
می سودمند بود در تعاش و سل که عارض شود کودکان را از زنی را که شیر دشوار از پستان آید چون
بر پستان مس کنند شیر آسان بیاید و غلی کوبید چون آب سخی کتند سفید می چم زایل کند **مرد** نوعی از طینت
است که معروف است براهه الاسد و اهل شرق قلیع خوانند **ملین** در خنیت بزرگ و پیونانی لوط
خوانند و غروی بزرگتر از فلفل بود و سیاه رنگ و مغزوی سفید و شیرین بود و معده را نیکو بود و شکم بنید و
و وی لطیف و محفوف بود و نشانه جوب وی ترف دم زنا را نافع بود و قره امعا و ذرب و دیقور و بیا
کوبید طینت نشانه جوب وی چون پاشا مندا یا حقنه کتند سودمند بود جهت قره امعا و زانی که رطوبات
مرضی از رح ایشان روانه بود و موراسخ کردن و شکم بنید **میغ** پیونانی میغ سائیل را مصطفی خوانند
و غسل بینی نیز کوبید و غل و بر امیغ یا به خوانند و نیکوترین آن خوشبوی بود و بشیرازی آنرا بخور کوبید
و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و کوبید تر بود مسخی و ملین و منفع بود و کوبید
دماغ را پاک گرداند و هضم را نافع بود و طبیعت بنید و مقدار مستعمل از وی یک می بود و سرفه و زکام و نزله که
از رطوبت بود سودمند و چون پاشا مندا یا بخور بکیرند حقیق فرود آورد و از هوا وی آنست که بخور
کردن وی قطع را کج غفی میکند و و بار اسودمند بود لیکن صداع آورد و اسخی کوبید مضر است بشش
و مصطفی آن مصطفی بود و صفت میغ سائیل در بینی گفته شد **میشهار** کا و چشم است و گفته شد و صفا

پیشمان م

جامع کوبید میشا و میشهار طیلانیونست که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد **میسر** منم است و جوب
المس منم صفت آن گفته شد **میخج** پیارسی کج ش خوانند **میونج** زبیب جیلی خوانند و صاحب
جامع کوبید و جوب راسن است و این خلافت جوب راسن غیر آنست و میونج پیارسی میونجی خوانند و شکو
ترین آن مفری بود سیاه رسیده و معروف بود بمیونج حرجی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و
حق و اکال و حریف بود و بجا صیت شش را بکشد حاصه چون بازرنج بود و تنها بربوب ریش شده کردن
نافع بود و چون با بنده حبس زوی پاشا مندی کمیوس لرج آورد و وی مفر بود سپر و مصطفی وی کثیر بود و بول
وی کوبید عاف و قره طالود و در خوردن وی خطر بود که قره طالود سید کند **میوسن** شراب سوسن است
باب النون نارجیل بادنج
کوبید و رانج نیز کوبید و آن جز هندیت پیارسی تارکیل کوبید و بشیرازی کرد و هندی و نیکوترین آن تازه بود
که بغایت سفید بود و آبی که در آن بود شیرین باشد و طبیعت آن گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول با
زیاده کند و غذا بسیار دهد و منی پیواید و مسخی کرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بوسیرا سودمند
و کهن وی گرم را بکشد و حب القوع پیرون آورد و طبع بنید و وی بر معده ثقیل بود و پوست مغزوی هضم نشود
و از بهر آنست که پوست وی البته باید فراموشید و با شکر بخورند و کوبید شده وی غشیان و کوب و غشی آورد و در
وای وی بقی کتند بعد از آن برب فو که ترش **ناخواه** ناخن و ناخن و ناخن و ناخن کوبید بشیرازی زبان خوانند
و ناخواه اسمی پارسیست معنی آن طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن زرین تازه خوشبوی بود
که مایل بر خ بود طبیعت آن گرم خشک بود در سیوم و کوبید گرمی وی در دوم بود سده کتند و در او
بقی و بر من استقال کتند و دیقور بدوی کوبید چون با شراب پاشا مندا مفض و کرب البول و کتند کی جانور را نافع بود
و حیض براند و ابو جیح کوبید طینت وی نفع را کتند البته و وی تنهای کف را نافع بود و چون طینت وی بر کتند کی
عقرب ریزند در حال درد ساکن کند و فارسی کوبید قطع قبح که در سینه و معده بود بکشد و مسکن ریا و طعام
را هضم کند و در دندان و غشیا را عظیم نافع بود و کسی که طعم طعام نماند و بولس کوبید مسخی معده و عک
بود اشامیدن وی و ابی ماسویه کوبید کرده و مثانه را پاک گرداند و طبری کوبید شکم بکشد از اندک گرم و حب القوع

میرود و صاحب منباج گوید باید آب بول براند و آب وی چون در چشم بکشد خون بسته نگذارد و مقهور ماخوذ
از وی بکشد و داسخی گوید مقلل لبن بود و مصلح وی ترمس بود و گویند چون سخی **کشد و با غسل** بشنند و طلا کنند
بر هر دردی که بود در هر موضع که باشد ورم آنرا تحلیل دهد و چون زن بدان حفته کند رحم را پاک گرداند و در وقت
رحم عقی خشک گرداند و بوی آن خوشی کند و چون بر روی طلا کنند بشور لبنی زایل کند و چون بکوبند با گردگان
سوخته و بخورند ترخرا نافع بود **نایج** صاحب منباج گوید پوست وی کرم بود در دردم و ماضوی سرد و
بود در اول و محتل ریا ج سرد بود از دماغ و وی لطیف تر از ترنج بود و مانند وی بود در فعل و شریف گویند
درخت وی شهور است و غروی مرکب از قوی مختلف بود پوست زر زوی کرم و لطیف بود و **مضای** وی سرد
و خشک بود در سیوم و تخم وی و پیچ وی کرم و خشک بود و پوست وی **خشک** کرده سخی کتد و آب کرم پاشا مند
محلل مفض بود در زمان و اگر ادمان شرب وی **کشد** بازیت کرم دراز روده پرون آورد و پوست نارنج چون تر بود
در روغن خوبانند و سه هفته با قناب نهند در منفعت مانند روغن نارنج بود و چون دو مال از وی پاشانند
کوندکی عتوب و مجموع کنند گیاهای که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانه وی چون پاشانند نافع بود و سگاهی که عارض
شود بسبب کزندگی و مضای وی پاشانند خورند جگر را ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده
کرم را نافع بود و اثر سیاهی از جانه سفید ببرد و اگر سنگ در وی خوبانند بکند از اند و اگر عرقی باریک وی جی کتد
و خشک کرده سخی کنند و پاشانند سودمند ترین دوا بی باشد جته دفع زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود
نارمشک تاویل آن بیارسی مشک ازمان بود و نافعیت خوانند و این اقیاع رمان هندی است و صاحب
منباج گوید نقاج و قشوری و اقیاعی است مانند سیاه اما مولف گوید نقا صیت مانند غلج سرخ رنگ
اندک بزرگ سبز در میان آن بود و اسحق بن عمران گوید از خواسان خیر ذی الحله و منفعت وی مانند منفعت
سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی و طبیعت آن کرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند کرم و خشک بود
در سیوم لطیف بود و معده و جگر سرد را عظیم نافع بود و مطفف اخلاط غلیظه بود و محتل آن و شیخ الرئیس گوید
بدل آن دایکیم آن زنجیل و نیم وزن آن پوست پسته و دایک آن سنبل بود و این عمران گوید بدل آن بوزن آن کون
کرمانی بود و دایک آن قسط بحر و گویند بدل آن نیم وزن آن سنبل و نیم وزن آن زنجیل و نیم وزن آن قسط بحر بود

و گویند بدل آن نیم وزن آن قسط است **نار فارسین** نوعی از تر است که خوشبوی کرده اند بعضی از تیوعات
و آن کشنده بود **نار دین** سنبل و رویت و مولف گوید آن پختی است مشابه به بامیران و عروق الصفی شکل
اسارون ریشه بسیار داشته باشد لیکن ریشه وی باریک تر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن فربه تازه
خوشبوی بود و آنچه بسفیدی مایل بود بد باشد و طبیعت نار دین کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم چون
در کلها کتد موی فربه بر ویاند و وی بول و حیض براند و در مزاج نافع بود و در طبیعت وی نشستی و کیم
از وی فایده و لغوه را نافع بود و اسحق گوید مضر است بلش و مصلح وی کثیر بود یا غسل و بدل آن سنبل
هندی **نافوخ** و لبوت است و گفته شد **نار کپوا** رمان السقال خوانند و آن خشک شاش است و گفته شد
و نار کپوا خشک شاش سیاه است **ناب الکلب** دندان بنش سکن یوانه و غیره یوانه در باب عین در صفت
در عظام گفته شد **نار غلیت** نار مشکست و گفته شد **نار طف** بیارسی قسطه خوانند آنچه از شرک بود
معتدل بود و موافق جوانان و پیران و کلمان بود و مزاجهای سرد و کرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه در
بخشی شش بود سودمند بود اصحاب نزله را و قوه بول را نافع بود و آنچه از غسل بود موافق مزاجهای
سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مولد صفا بود خاصه جوانان را و آنچه بغسقی بود نافع بود کسی را که در سینه
دشمنی او شده و خلطی بلغم بود و آنچه بکشد بود کثیر غذا بود نافع شرفه و سینه را لیکن ثقیل بود و مزاج معده
و آنچه ببردگان بود در غایت کرم بود و معده بلغم را نافع بود و کرده لیکن صداع آورد و تعدیل وی بخشی شش و کاه
کتد و آنچه بیادام بود اندک کرم داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع بود **بنق رطب** بیارسی کنار تر
خوانند و عاب بنق دو ماکوبه طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین سرد
آن مکتوب بود و آنچه مایل بجزوه بود سخت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی سبب و عود مساوی
بود و آنچه معتدل بود از وی شکم بنبد و غیر معتدل دافع قوه بود از بهر آنکه هرظم نشود و مستحج همیشه بود
و وی مولد بلغم بود و از بهر سبب که حرور مزاج بعد از وی کجایی بود و سرد مزاج کلنگی **بنق یابی** کنار خشک
سرد و خشک بود سردی وی کمتر از سردی تر بود و در وی تخفیف و تنطیف بود قافض بود قوه معده برید
و شکم بنبد و منع ترف و اسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بر بانی کتد و با استخوان بکوبند و غذا

اندک دهد **نبت** **الازح** حب الصنوبر است گفته شد **نبت** **التمر** شراب خرمائی نیکوتر آن بود که از رطب
 سازند و طبیعت آن گرم و تر بود بد مزه افروخته کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و مسخن بود و دوی غلیظترین نبتها
 بود بغیر از دو شابی رسده آورد و مولد خون تیره سوداوی بود و مضر بود با عصاب و حواس و انار ترش مضر است و
 کم کند **نبت** **دو شابی** نیکوترین آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود حرارت آن کمتر از خرماس بود و مسهل
 طبیعت بود و چون بکند از غذا بسیار دهد و غلیظتر از خرماس بود و بر تر بکند و باداکنیز تر بود و مولد سده بود حاقه
 چون **نبت** **دو شابی** **العسل** گرم بود نهایت که متر از مضر بود و خشک باشد رطوبه معده و سرد مزاج و مضرهای سرد بلغمی
 را نافع بود خاصه چون با افادیه سازند و دوی خارا آورد بیشتر از مضر بود و مضر بود و دوی مصلح بود و دوی
 آورد و اولی آن بود که تنقل با بار مرده بکند و نقل آن بنید ازند و اگر خار عارض شود رب فواکه ترش مانند رب غوره
 و اگر چه و مانند آن خوردند **نبت** **الفانید والتین** مسهل طبیعت بود و سوداوی مزاج را موافق بود و کسی که غله کرده
 و مانند داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدل بود و مسخن دوی و جرب و حله آورد و فی الحبله مجموع نبتها
 مضر نشدند از شراب انگوری **نبت** **الرنیب** گرم و تر بود و حرارت دوی و در حراره فخر سیاه بود و چون افادیه
 در دوی کسب طبیعتی شد رطوبت معده را نافع بود و یکی نافع دوی نزدیک بود و مضر بود و اگر عمل با دوی بود
 گرم و خشک بود و سرد مزاج را از مضرهای سرد بلغمی را نافع بود و در اربول کند و مسخن کرده و مانند بود و نیک و فضلی
 که بود پرون آورد و شکم بنید و آنچه از میوه بزر خورد بود غذا بیشتر دهد و خونی که از دوی متولد شود منقن و غلیظتر
 از خونی بود که از شراب و زرد و متخیل شود و خلط سیاه که زرد در دوی خون خوانند و بعد از آن متخیل شود اگر دود
 و سوداوی مزاج باید که اجتناب نماید از دوی **نبت** **النارجیل** مسکری نیکو بود و مسخن و طبع بود و سود
 بود چته در دیشته و کرده که از خلط سرد بود **نبات** بهترین آن سفید شفق پاک سبک بود و طبیعت دوی
 معتدل بود و خلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن بود و اگر لا زور در ضایقه
 دوی کند سودا را نافع بود و مضر بود بمعه حراری و مصلح آن فواکه مر بود **نبات** **الرعد** گاه است و گفته
نجب پوست سلیقه است و نجب اسم قشری بود و مخصوص بود بسلیمه طب **نجب** **نجیل** و نجیر این هر سه اسم
 شیل است و گفته شد در **نخاس** بسیار سی مس کوبند و آن انواع است بکینوع سرخ بود که بزر دوی زند

و معدن آن قهر بود و آن فاضلترین انواع مس بود و بکینوع سرخ روشن بود و بکینوع بسیار عاقل بود و بکینوع
 زرد کنند و بکینوع طالع قنوت و آن گفته شد و مس چون بسوزاند رو سیخ کونید و دوی حریف بود و در دوی
 قبض بود و نیکوترین آن شبنمی رقیق طبع سرخ بود از هر دو طرف طبیعت دوی گرم و خشک بود در سیوم و
 در دوی حده و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای مسین مسهل بود و باید که حذر کنند از آنچه خیر نماند و دوی رنگند
 از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و حیوانی و گوشت و اولی آن بود که چربی در دوی بسیار بود چون گرم بود از دوی
 پیرون کنند و در نمانند که در آن سرد شود که مضر بود و در بخار دوی سم بود و گفته شد در **نخاس** **محرق**
 رو سیخ خوانند و گفته شد **نخام** مرغابی بود این ماسویه کوبید گوشت دوی اگر کم محوم طبع بود و فضل
 گرم و جرب و قوه جشم بدید و منی پیفراید و مصلح بدن بود و صاحب نهان کوبید صیحه آنست که در بهضم
 شود و از بهر اینست که با بازیر مستعمل کنند و از پی آن مثلث خوردند یا بعضی از جوارشات **نخاع** بسیار
 پشت مازو کونید و طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله** بسیار سی سپوس کونید طبیعت دوی گرم و خشک
 بود در اول و در دوی جلا و تلخین بود و تنقیه بسیار رسیده را نرم کرد و انداخته حسونیم از آب دوی و سکر سازند
 و دوی محلل ریاچ بود و بلغم و چون در موضع کینوع کینوع بود گرم کرده در کینوع کنند و نکمید کنند بدان موضع
 نفخ را تحلیل دهد و با سکر که گرم کرده بر جرب متفرج صناد کنند با نفع بود و چون با شراب پیزند و صفا کنند
 بر پستانی که در دوی بسته بود و درم آن ساکن گرداند و شیر روانه کند و نخاله با ورق تر تیزه پیزند و کزنگی
 عقرب صفا کنند در دساکن گرداند و اگر باب تنها همی سپیل و اگر سپوس در سکر خویاستند و بر آتش
 نهند و در آن در پینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا باید **ند** بسیار سی کشته خوانند و آن مرکب از
 عود و عنبر و مسک بود بخور دوی مقوی قلب بود و دافع سموم **ندع** صفت برتری است و گفته شد **نرجسی** **ند**
 عیبه خوانند بسیار سی تر کس کونید نیکوترین دوی مضاعف بود و بشیرازی آنرا هفت زرده کونید و طبیعت
 دوی معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و کونید گرم و خشک بود در دوم و کونید در سیوم سده دافع
 بکشد و زکام سرد را نافع بود و در دوی تحلیل قوی بود و صداع که از رطوبت بود سود دارد و مصلح سرد
 مای گرم بود و مصلح دوی بنفشه و کافور بود **نزد** طلا نیست مرکب از صندل سرخ و کل از منی و فوفل و

اتفاقاً و حضض **د** سفیداج و مرد است و در معای کرم رانافع بود و گفته شود در مرکبات **نرگ** مولف گوید صبا
 مناج و صاحب جامع صفت وی گفته اند آن گیاه است کوی که ورق آن بودی خیار نه مانند پنجه دیراد و انثر
 خوانند و گویند پلنگ را زانیدند و شخار است چون یکبار زانید بقدره حق تعالی اند که چون پنج آن بخورد دیگر استی
 نشود آن گیاه را طلب کند و پنج آن بر کند و بخورد دیگر آتین بشود و بقدره حق تعالی مزه در بدن وی پیدا شود
 و گویند در سی سر وی باشد و گویند در بن دند و گویند در شیردان وی بود و در میان سر کین یا بند و مولف گوید
 آنچه حقیقت در بن دند وی بود باقی خلافت و از آنجمله خوانند پیاری نرگ پلنگ گویند خاصیت آن بسیار است
 هر چه احتی که ماصور شده باشد آنرا بسایند آب و بر جاحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که صلا یه آن لعن کند دیگر آتین
 نشود و هر مرد که خود را در هیچ زن از وی باز نگیرد و امتحان وی آنست که اگر در شیر کوسفند اندازند شیر بریده شود
 و اگر کسی بخورد دارد و در اندرون دکان خیار رود و نالها در تنور افتد و نرگ از یک دانه سیر که جلته بود بسیار و رکها
 داشته باشد و لوریان عملی سازند و عملی را بکار دتوان ترشید و نرگ نتوان ترشید و مطلق رنگ نرگ برنگ پست
 پلنگ باشد سیاه و سفید **نرسی** و در صیغی خوانند و تن و نوعت کیسج پیاری کل مسکین خوانند و یکسج نرسی و
 وی نزدیک پیاسید بود و روغن وی مانند روغن نرگ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در او کوشنج البریس گوید
 در دو مکنونید در سیوم و وی منقی و مططف بود و سردی اعصاب رانافع بود و گرم کوش بکشد و طبعین و دوی را
 سود دهد و سده چینی بکشد و در دند از رانافع بود و مسکن قی و فواق بود چون چهار دم از وی پاشانند خاصه
 بری وی و اصحاب مره سود که سبب آن از عفونت بلغم باشد سود دهد و مسخ و معوی دل و دماغ بود چون
 ادمان بوسیدن وی کنند و محفل ریاح بود که از سرد سینه بود و جطه پیرون آورد و چون سخی کرده در حمام خود
 مالند زایل کند و چون خشک کنند و هر روز نیم از وی پاشانند چند روز پیانی جوانی را نگاه دارد **نرس** خریف
 گوید نوعی مرغیست و بغایت بزرگ و ثقیل الطیران بود پیاری آنرا اگر کسی گویند و در طیران چون بلبل که در شرق
 مغرب پرواز کند و در آن روز باز گردد و این از عجایبها است کوشنت وی گرم بود و چون بخورد تشنج رانافع بود
 و غلظت از گوشت مرغان بود و در هر مضم شود و کیوس بدد و مود مره سودا بود و نرگ بکوشنت کلنگ باشد
 و هم جنسی وی و گویند زهره وی چون در چشم کشند هفت نوبت و طلا کنند پیرامون چشم سودمند بود و جبهه نزد آب

رانی

و اگر با تخم آن عصاره بیدقه پیامیزند و بشویند و کحل کنند تا یکی چشم رانافع بود و غلظت احقان و جرب آن و پیوی
 چون بکند از دند و کوشن جکانشد گرم و گرمی رانافع بود و خلصه چون پیانی این عمل کنند **نشا** پیونانی المولس
 گویند پیاسی نشاسته گویند نیکوترین وی سفید بود که آنرا سراج خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و کوش
 سرد بود در دوم و تر بود چون باز غوان بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون پزند با سه جندان آب و روغن
 بادام آغشته کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش رانافع بود و وی ریش چشم را سود دهد و چون بریان
 کنند شکم بندد و چون با شراب بر کنند کافع طلا کنند سودمند بود و گویند نشاسته غذا کمتر دهد از هر چه اگر کدم
 سازند و در تر بگذرد و در پیغمفم شود و سده آورد و گویند موله سودا بود و مصلح وی خیره مای شیرین بود مانند سکر
 و عمل و بدل آن کرد آسیاب بود و گویند از مفسول **نشاره** طبع وی طبع درخت بود و نشانه خوب کهن خورده
 که مانند ارد بود و چون ضا کنند بر ریش نرگ بصلح آورد و چون با تخم آن انیسون یا شراب یا سیر که پخته و در فوکه کشا
 کنند و بسوزند و سخی کنند و بر قرصه غلیظه نشاند مفید بود و شریف گویند نشانه خوب از گرم خشک بود و چون با
 حنا پیامیزند و بر جوب مالند زایل کند و چون دو کنند که نرگ کان بکریزند و پیشه بکشد و منفعت نشانه عالی در باب
 فادر صفت فیک گفته شد **نضار** درخت کز چون در کوه بود نضار خوانند و چون در زمین بود یثا خوانند
 و گفته شد **نطرون** بوزه ارمنی است و گفته شد **نفع** پیونانی متنی خوانند و پیراز ما گویند و بشیرازی را قویه گویند
 و نیکوترین آن بستانی تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده باشد و طبیعت وی معتدل بود
 و در روی رطوبتی فضیله بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در اول و در وی
 قوه مسخن و قابض و رانافع بود و وی لطیفترین بقول خورنده بود و در سیوم و س کوی عصاره وی چون
پاسر که پاشانند قطع نفث دم بکند و گرم دراز بکشد و محک شته جماع بود و جوب آب انار ترش و دشاخ
 یا ششاخ پاشانند فواق و غشی و هیضه ساکن کند و اگر با سیون ضا کنند بر دیتلات بکند از دند و اگر پاشانند
 نهند با پست جوداع را ساکن کند و اگر پشان کشیر بسته باشد ضا کنند و دم آن ساکن کند و چون با نرگ ضا کنند بکشد
 سک دیوانه مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زایل کند و چون زن بخورد بر کبر پیش از جماعت منع آتینی
 بکند و اگر دوشاخ از وی در شیر مالند در که کشند شیر را نگاه دارد از فراخی و وی بغایت معده را نیکو بود و در

و قند

گوید چون بخایند در دندان نافع بود و چون موضع کزندی عقب نمند عظیم نافع بود و چون سوطه کشند صاحب خنایر
 که ظاهر بود بر گردن سه نوبت هر نوبت دانهکی مضاده ورق وی باروغنی بغایت مفید بود و صاحب بوسیرا
 بغایت نیکو بود ورق مضاد کردن و نیکوترین معالجه وی بود گویند بغایت موافق معده بود خوردن و مضاد کردن و در
 معده زیاده کند و قوی بدید و اشتها پیاورد و مخرج معده بود و قطع تی بکند که از بلغم و ضعف فم معده بود و چون با
 قدری عود یا مصطکی بخایند فواید و خفقا از زایل کند و مقوی دل بود و مفرح و یرقاز از آن بود و بسیار خوردن وی که
 در خلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود ببل و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی بود نه جوی بود **نفع**
 بسیار سی شتر مرغ گویند جالبی کوی کوی گوشت ببط و نفع کثیر الفضول بود و عسر الهم و رازی کوی گوشت وی غلیظه
 بود بغایت باید که اصلاح وی باشد اصلاح گوشت بکشد و این رهخوان گویند پی دی چون بکشد در اول تابستان و
 و در آفرینار و در هر موضع که بنهند مار دافعی بکشد و چون بوی وی بشنود غشی آورد و گویند پی دی محلل ادرام جالبیه
 بلغمی بود محللی قوی و بر کزندی عقب مضاد کردن و اشامیدن نافع بود و در دانه که از سردی بود سودمند بود
نقطه سیاه بود و سفید بود نیکوترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم واسحق گویند که
 وی لطیف و محلل بود و سده بکشد و در در کین و مفاصل و لقوه و فاج و سفیدی که در چشم بود و دفع نزول
 آب و در سرفه کمین را نافع بود چون نیمه از وی بآب گرم بپاشند مفعول را ساکن کند و باد را بشکند و سردی
 شانه را سود دهد و بجه مرده و شیمی پیرن آورد و بر کزندی که باطلاردن نافع بود و گرم دراز و حب القرم بکشد
 واسحق گویند مضر بود بلش و مصلح وی سرکه و کثیر بود بدل نقطه سیاه قطران بود **نقطه** عصفور است و گفته شد
تلک شجر زعفران است و گفته شد **نعم** غام الملک خوانند و غام گویند و آن سیسنبه است و نیکوترین وی آن بود
 سبز تر بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دم و شیخ الرئیس گویند دفع غنومات بکشد و شپش
 بکشد و در معال سوزان نافع بود و ملغوی سخت صلب و گرم بکشد و حب القرم پیرن آورد و بجه مرده و سنگ برزاند
 و گویند چون با سرکه بپزند و باروغنی کل بپایند و بر سوطه کشند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با
 شتراب پاشند فواید که از امتلا بود را بکشد و بختین تخم دی و بر کزندی زنبور مضاد کردن ماکیم با کسبجین تمهید
 بغایت نافع بود و بونیدن وی صداع سود آورده را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن با دروج

است و این مولف گویند که بوریجان برونی آورده است که بسیار بود که سیسنبه نفع میبخشد **نفس** بسیار سی مور
 گویند شریف گویند از قول تیا دوق که مور که در کورستان نام پند مور بزرگ چون سحی کشند و بر سر صطوح کرده
 باشند بعد از آن که تنقیه کرده باشند زرد زایل کند و چون حد حد داندی بگیرند و در پنجم روعنی زنبق اندازند
 و غرق کنند و سه هفته را بکشند و بعد از آن در قضیب بمانند بخواه تمام آورد و اعصاب قضیب را قوه تمام دهد
 و چون سحی کشند و آب بر شیب بخل بکشند بعد از آنکه موی بر کشیده باشند دیگر نرود و اگر برید ضعیف بود
 چون مکرر کشند دیگر نرود **نفس** بسیار سی پلنگ گویند از سوطه طالیس گویند خون وی چون بر کلف بماند در ما
 کشند تا خشک شود زایل کند و مغز وی چون بکشد از زرد بر و غنی زنبق و بخود بگیرند در دماغ بود و پی دی
 گرم و خشک بود و چون بدان دغان کشند نافع بود فاج را و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و جاحظ گویند اگر
 آدمی پی بکشد از اعضای خود مالد و برابر پلنگ زرد در جایگاه وی نشیند پلنگ قدرت بنود که حرکت
 کند و بر خیزد و زهره وی سم قاتل است و گفته شد و زردی نیز در صفت زد گفته شد **نفس** گرسنه
 است و گفته شد **نورس** نوعی از قتاد بزرگ است و آنرا شجر العدس خوانند و مسوکل العباس و مسوکل المسیح
 نیز گویند و صفت قتاد در قافیه **نور** کلسی است و بشیرازی آهک خوانند نیکوترین آن سفید است بود
 و آب ندیده وی بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده وی چون در روز یا سه روز بوی بکشد
 محرق نبود و تلک سخن بود و مفعول وی تخفف بود و بلغم گوشت زیاده بخورد و سوزشکی آنش بغایت نافع بود و
 مفعول وی مقلد بود و خشک و نوره بر هر موضعی که خون روان بود چون بران بماند قطع خون کند و وی مضر بود
 بتجفیف چون در حمام طلا کشند اولی آن بود که بعد از وی روغن بنفشه و کلاب و ثعلب عصفور و تخم خرزه دارد
 برنج بماند و اگر اعضا بسوزاند و دانه پیرن کند پس روغن کل دارد عدس و سرکه و کلاب طلا کشند نافع بود و
 خورده ردن وی کشنده بود علامت خوردن وی آن بود که دهن جو شش و در معده و سوزش آن عسر البول
 معص و اسهال خون بسبب قرصه امعا بکشد و نوره بانول بپزند آید و سردی اعضا و غشی احداث کند و
 و خفقان بود و ابقی کشنده باب گرم و روغن بس پیر تاز و روغن کل و جلاب و اشهای جرب از مرغ و روغن
 بادام و لعابات نافع بود **نوشادر** معدنی بود و عمل بود و این تلخید گویند نیکوترین آن طبیعی جزای صافی بود

مانند بلور و خافقی گوید کرم و خشک بود در آن سودم ملطف و مدیبه بود سفیدی چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم کرد و اند چون در خلق و مند باد و نه دیگر و خنای بلغمی را سودمند بود و ملطف هوا س بود و چون در آب حل کنند و در خانه بپاشند ماری بگریزد و اگر در سوراخ ایشان ریزند غیرند و چون سخی کنند آب و پاشانند علی که در خلق جفیه باشد بکشد و شریف گوید چون بروغنی به پرو رند و بر چوب سوداوی مالند در حمام زایل کنند و چون بخانند نوشادر و در دمان افی اندازند بکشد زود و چون باروغنی کل بپامیزند و بر برص مالند بعد از تنقیه برص را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن شب و بوزن آن نوره و بوزن آن نمک اندازی بود **نور التمر** پاری استخوان فرما گوید کرم و خشک بود و در وی تبخی و جلائی بود و چون بسوزند ریشهای بدن را نافع بود و اگر سوخته وی غسل کنند و سخی کنند و بیل بر خیزه چشم کنند موی بر داند و اگر در چشم کشند ریش را نافع بود و اگر خلط کنند با سنبیل الطیب نیکوتر بود در مره رویا نیدن و طبع وی سنگ پرون آورد **نور الاویج الکا** بلی استخوان بلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم عسر السول را سودمند و مقدار ماضی از وی یکبار بود و گویند مضر بود بپیر و مصلح و شراب بود **نور** بلبل است و گفته شد **نور** صاحب منجی گوید جبر است و صاحب جامع گوید جبر البر است و هر دو گفته شد **نور** جزی ریت و گفته شد **نیلوفر** لیلوفر خوانند و سربانی کربن الحاد و پیونانی تمسقا گویند و حب ویراجب العوس گویند خلافت نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که کل وی اسماگون بود و طبیعت آن سرد و تر است در دوم و سردی وی زیاده از تری می باشد بنفش بود و گویند سردی وی در سوم بود و پنج وی با برقی طلا کنند نافع بود و نیلوفر و رحای کرم را نیکو بود و کل وی منوم بود و صداع کرم را سودمند بود و منج احتلام بکند و شوره باه بشکند چون یکدم از وی باغراب خشخاش پاشانند منی بنبد و کجاصیتی که در وی است و پنج وی و تخم وی در دمانه را نافع بود صفا کردن و تخم وی زرق را سودمند و چون در آب بجوشانند و بر سر بزنند حرارت را ساکن کند و نیلوفر همان مضر بود و معده که بنفشه و خوردن وی مضر بود بمانه و مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه یا خلی سفید بود و اصل نیلوفر هندی حکم پیروج داشته باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود و وقتی که بعد از آن بر مغز آن و در حینی کشند **نیل** عصاره نیل است **نیل** نیلوفر است

الحاد

نیلوفر

و گفته شد **نیسوق** ادرک است و گفته شد **نیل** خشکیت عصاره ویرا پنج گویند و شجره ویرا عظم خواست و نیکوترین ورق وی سبز بود که بر سرخی مایل بود طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و گویند سرد است با اعتدال و متوسط بود میان تری و خشکی و قابض بود منع نفث دم بکند کلف و لایق زایل کند و دار الثعلب و سوختگی آتش را نافع بود و در اجابت بد که در اعضا صلب بود و ریشهای عفن سودمند بود و سرفه سخت کودکان را که فی کشته نافع بود و عصاره وی تر بچینی و اسحق گوید مستقی چون پاشانند سودد مده با فلوس خیار جنبه و اگر عصاره وی بپزد که حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر ادمان کنند بر خا زین صفا کردن صلابت وی بکند از دوا اسحق بن عمر ان گوید بدل پنج بوزن آن آرد جو و دد آنک و زن آن حامیفا یا مش **د**

باب **الواو** **واحد** بلغمه امل

یعنی بلبل است و گفته شد **ویر** فرو است و گفته شد درقا **ویر** **الارنب** بپزم گوشتش چون بر شریان دریده کنند با صبر و دقاق کنند و سفیده تخم مرغ منع خون رفتی بکند از آن **ویر** **اللقاح** بپزم شتر سوخته چون سخی کنند و در برنی دهند خون باز بندد **ویر** **الوچ** لامت حواسد پیونانی افور دن و پیارسا اگر خورند و قوه وی نزدیک بایر سا بود و زراوند نیکوترین وی سبز بود فربه خوشبوی سفید بر که بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیم لوز اصافی کند و محبف رطوبات مفاصل بود و باه را زیاده کند و کرانی زبان را سودد مده و لایق و بر صی و تشنج و درد پهلوی سین و جگر و صلابه سپرز و غصص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و کرنگی جانور را از سودد مده و سفیدی چشم را بکند و تاریکی که از رطوبت بود و اسحق گوید صفا و بلغم را سودد مده و شربتی از وی یکم بود و مضر بود بپسر و اصلاح وی تخم را زیاده کند و بدیع و رس گوید در شکستن باد تا قوتی حکم بدل آن بوزن آن کون کرمانی و دود آنک و زن آن ریوند صینه و اسحق بن عمر ان گوید بدل آن بوزن و ربع وزن آن عود قرنفل بود و خراستانی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند بدل آن بوزن آن کون و دود آنک و زن آن را زراوند و **خشخاش** در نیمه خراستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود کرم و حب الوقع پرون آورد و شربتی از وی بکمال بود و بدل وی

شیخ ارمنی بود و **دودع** پیارسی بکج خوانند و بزرگ وی سفید مده بود کوجک وی شیرازی کوش مایه نشو
 و آن نوع از حلقه زنت و حلقه زون شیخ بود و وی پهن و پهنه بود و در قوه مانند صدف بود و بجا صفت
 مانند شیخ و **دوج** زو فار طلب است و گفته شد **ورل** شیخ الرئیس کوبید لیل و زرع و سام ابروی بود و
 وی دراز بود و سردی کوجک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در شکل سر و بدن و گوشت و تیغ
 کرم بود و صفت بود و گوشت و پیه وی خاصه چون طلا کنند و در وی قوه جاذبه بود و جذب سیلی و شوک بکند
 سرکین وی مانند سرکین سوسمار سفید چشم زایل کند و موی بردار الثعلب بر ویاند و سرکین وی کلف و وضع
 و قوبار اناغ بود و شریف کوبید چون بکشد و بجان باخون در یک اندازند و بار و غنی به پزند تا تهر شود
 حبه فرطه که در سر کودکان بود بهیچ معالجه نیکوتر از این نبود و شریف کوبید پیه وی چون در قضیب
 مانند مالیدن **بنیانت** قضیب را بزرگ گرداند و بدل پیه وی سقنقور بود و **ورل** مانی سقنقور
 دست و گفته شد و **راجا لور** کرته السیفا است و گفته شد و **ورطوری** سطا خنیس است و گفته شد
ورس نباتی مینی بود و نبات وی مانند نبات کبجید بود یک سال کارند و ده سال باقی بود و ثمر بد
 و نیکوترین وی آنست که تازه و سرخ رنگ بود که بزرگی زنده مانند لون عصفور و بشکل بابونه بود و طبع آن
 گرم و خشک بود و در دوج قابض لطیف بود کلف و نمش رانافع بود طلا کردن چون پاشا خند و صخره اسودد
 و سنگ بریزاند و در دگر **دودع** در اناغ بود و مقدار شربتی از وی یکم بود و اسحق کوبید مغز است لیشی
 و مصلح وی غسل بود و کوبید جامه که بوی رنگ کرده باشد مقوی به بود و پوئیدن آن **ورد** چل چلنده به
 پیارسی کل کوبید و هر توری که بود آنرا کل کوبید و کل سرخ را حوچ خوانند و کل سفید را و تیر خوانند و نیکوترین
 آن تازه فارسی بود که هنوز تمام نشکفته باشد و رانجه وی قوی بود و بغایت سرخ بود و طبعیت آن مسیح
 ابی الحکم کوبید سرد بود در اول و خشک بود در اول درجه دوم وی در سیوم و متوسط بود در غلظ و لطافت
 و تخفیف وی قوی بود از قبض و وی مقوی اعضاء باطن بود و لثه و لسان و مصلح **نور و ورق** بود و در حمام
 چون بخورد بالند و قطع نایل بکند چون سحی کرده مستعمل کشد سحی بران و بغل نافع بود و گوشت در ریشها
 عمیق بر ویاند و مصلح **بر** ساکن کند و اتجاع وی نفث دم رانافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود و ده

و شده جگر را نیکو بود و سده که در جگر بود از حرارت نباشند و حلق را نیکو بود چون با غسل به پزند و بدان
 غوغه کنند و سکنی وجع مقعد بود چون به مرغ طلا کنند و بطیخ دی حقه کردن قره اعمار اناغ بود و تری
 مسهل بود ده م از وی ده مجلسی براند و سه م از وی جودت تب ربع رانافع بود و خشک **وی** مسهل
 بود و چون با غسل به پزند و بر معده ضا د کنند قره آنرا نافع بود و چون در دمان نگاه دارند غوغه و قلع را
 زایل کند خاصه چون با بعد سی و کافور بود و بوسیدن تازه صداع کرم را زایل کند و قوه دل و دماغ به بند
 و در بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی ماضی و مصلح وی بوسیدن کافور بود چون بر روی وی خسفند
 قطع شوه کنند و دفع مقرة وی بکب الزم کنند و شیخ الرئیس کوبید جوهری مرکب بود از کرم و سرد
 مانند مورد و سردی وی در دم و کرمی در اول بود و در وی تلین بود و پیوسته بود و بعطریه طالع جوهر
 روح بود و غشی و خفقا ن کرم رانافع بود چون آب وی اندک اندک تجع کنند و **ورد الحمار** در دالخیار
 خوانند و این ماسویه کوبید آن کلیت که اندرون وی سرخ بود و پیر و نرزد و طبعیت آن سرد و خشک
 بود و شیرازی آنرا کل قبه خوانند و در وی کوبید و رازی کوبید بهار است و **رد منقن** کلیت بد پوی و
 بلون مانند کل سرخ و آنرا یعقون خوانند و طبعیت وی گرم و خشک بود و پنج وی محرق بود مانند حاقور و حاق
ورد الحیر نوعی از غود الصلیب است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد و **رد الزنب** کل خطیت و ورد
 الرزانی خوانند و گفته شد و **رد و خرا** شقایق النعمان است و گفته شد و **رد الحب** کبک است و گفته شد
ورد صینی نرطیت و گفته شد و **ورشان** پیارسی مرغ الهی خوانند و گوشت وی شکم بند و دوشو
 همضم بود و باید که بسر که پزند و **ورق الخوخ** برک شغالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی بوره بکند
 و اگر آب آن در کوش جگانه کرم کوش بکشد و چون بر ناف ضا د کنند کرم شکم بکشد و **ورق البطرنا**
 برک کز یا بس قابض بود چون پزند و بر سر زنند یا آب وی بر وی میرند نافع بود و مقوی لثه مسترخی
 بود و **ورق الدلب** برک جنار نیکوترین آن تازه بود و طبعیت آن سرد و خشک بود و در همان کرم که در زانو
 بود نافع بود و ضا د کردن و چون بکوبند نیکو بر ریشهای تراشند خشک گرداند و سوختگی آتش رانافع بود
 و وی به بود بخلق و پنی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش از وی میرد و **ورق الغوب** برک دزک

چون بگویند و بر جواحت باشند گوشت بر ویاند و آب وی چون پاشانند کمی که علق خورده باشد نافع بود و جلیق
 بیرون آورد و **ورق الکرم** برگ نر جون نیکو بگویند و ضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن کند و ضا دردن با
 را یک پاره ای کاه قطع اسهال بکند و خاسیدن وی معوی نشسته مستخری بود و **ورق السرو** نیکوتر آن بود که سرد و کرم
 کیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند کرم و خشک بود و قابضی محکم بی لذع و **ورق الاجاص**
 برگ الوسیاه جون با شراب به پزند و بدان غوره کشته قطع سیلان موار از ملازه و حلق بکند و جون مضغه
 کتید منع سیلان مواد از نشسته بکند **العلیق** صفت آن در علق گفته شد و **ورق البلوط** سرد و قابض بود و آنکه
 تخفیف داشته باشد جون بگویند و بر جواحت باشند گوشت بر ویاند و در بنهای دشوار باصلی آورد و **ورق البیرو**
 برگ زیتون معتدل بود در سردی گرمی و خشک بود در دروم و جون بسوزند قایم مقام قویا بود در در و دمای چشم
 و جون لبر که به پزند در دند از نافع بود و آب پخته وی جون در دمان نگاه دارند قلع را از این کند و در ورق زیتون
 بری جون بردا خس طاکند سود دهد و جون آب غوره به پزند چند آنکه مانند عسل گردد و دهان خورده طاکند
 قلع کند و **ورق شوکی المضر** برگ درخت امغیلا **نفت** در صفت وی گفته شد منفعت و مقرة و **ورق السقم**
 برگ کچید سرد و تر بود جون بگویند و موی بدن بشویند در از وزم که در دند و خشکی وی را یک کند انشامه
ورق الکبر در صفت کبر گفته شد و **ورق الحنظل** صفت آن در حنظل گفته شد و **ورق السورجیان** در صفت
 شنبلیله گفته شد و **ورق الاترج** در صفت اترج گفته شد و **ورق التوت** در صفت توت گفته شد و
ورق الجوز محفف بود و در وی قبضی بود و جون بجانید و بر ریش نهند سود دهد و سودمند بود و جبهه بنزاع
 که در دهن بود و **ورق زیتون الهندی** گویند طالیفر است و گفته شد و **ورق الفار** صفت آن
 در فیه گفته شد و **ورق النبق** برگ کنار است معتدل بود و محفف و قابض و لطیف بود و مقوی مع
 بود و منفعی اورام و در وی تحلیل بود و **ورق شجرة البق** در صفت در در گفته شد و **ورق النخل**
 در صفت مصطکی گفته شد و **ورق حبة الخضر** در حبة الخضر گفته شد و **ورق السوسن** معتدل بود در گرمی
 و سردی و خشک بود در اول محفف و قرحا و بشوید و بر آن باشند بی آنکه بکزد و در وی سوسن
 سفید صلابه رجم نافع بود و **ورق الخفاف** برگ پید در وی حراره و اندک قبضی بود و طبیعت آن سرد

و خشک بود و عصاره وی در در سپرز و صلابه و سده آن نافع بود و سهل صغیر محرق و سودا و بلغم بود و قوی
 و صرع و کزندی عقوب ر نافع بود و جون پاشانند از وی تا یکم شراب و جون ضما و کشتن از پیر من هم سودمند
 بود و وی بول براند با سنجیق **اختناق** رجم نافع بود و معاصل و نفوس را در ویای کفند و **ورق المازنیون**
 در مازنیون گفته شد صفت وی و استعمال کردن آن و **ورق السرق** سرق است و گفته شد و **ورق العلیق** کل
 شکل سرد و خشک بود و قابض و محفف اختلاف دم ر نافع بود و نفث آن و در ب و ضعف معده
ورق اللوز چهار بادیم بهر دلد و مقوی دل و دماغ بود و **ورق السفجل** هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود
الشفط هم سرد بود و مقوی دل و دماغ و **ورق الکفری** طبیعت و منفعت بادام و سیب و به و احر و دما
 بکند یکر بود و **ورق الخیری** در خاک گفته شد صفت انواع آن و **ورق الباقلا** کل باقلا سرد و تر بود و مسکن
 حرارت دماغ بود و جون سحی کتند در مادن رصاصی و در افتاب نهند خضایی نیکو بود و موی را و سباه گرداند
 بجایت و **ورق الخشخاش** سرد و تر بود مسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و جون بر سر ضما
 کنند **شیر** نافع بود و منوم بود و مسکن صداع کرم و **ورق** نوعی از سالامند است و بخی کو بکتر از وی بود
 و از خواص وی آنست که عقوب فرو می برد و گوشت وی سم مهلک است و اگر در شراب افتد و بگرد آن شراب
 سم قاتل بود و گویند و رخنه حریا است تحقیق و گفته شد صفت آن و مداوی آن و **سینج** نباتت کوی که در
 سنگ بر وید در بار و بوی موی گویند و کف کوید بشیرانی آن را میو دار و خوانند طبیعت آن گرم و خشک
 بود و **ورق النیل** است طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبضی و جلا بود و موی را
 خضاب کند خاصه جون با جلا بود خضایی خوب آسان بود و **سینج الاذن** جوک گوش جون بردا خس طاکند
 نافع بود و بر شقای لب طاکند نافع بود و کزندی افی را آنجا کال نافع بود و سودمند بود و **سینج کایر النخل**
 ابر کون کوید عکیر است و گفته شد و صاحب جامع کوید خط است و مولف کوید تحقیق آن را مویایی بخی
 گویند و بزبان عکس دار آن را بر مو خوانند و دستور دیدن صفت وی گفته که آن عکس خوشبوی بود مانند
 میوه و آن تحقیق مویایی بخی است و منفعت وی در صفت وی گفته شد و صفت عکیر نیز گفته شد و طبیعت
 و **سینج الکور** گرم بود در دوم ترد یک بسیم و حدتی بلغم کند از بهر آنکه موی لطیف بود اگر کچید کند سرفه

کلیه را نافع بود و چون بر قو با نهند زایل کند و مولف گوید در دفع خوف و کسر افتادن از جای عمل
مومیایی میکند و کبریات امتحان رفته **و شیخ** است و گفته شد **و شق** فردوی کرم و خشک
بود و مسخنی قوی باشد و در وی اعانه باه بود و محوک جماع بود و کرده و پشت را نیکو بود و محوری خواهر
مفر بود و ادمان پوشیدن وی این باشد از بوسه **و غل** باد بخانت و گفته شد **و قل** مقل خشک
خشک است و در صفت مقل گفته شد **و لیج** جدال است و گفته شد **وین** الگور سیاه است و در غیب
گفته شد **و شیر** کل سفید است و در ورده گفته شد و طبیعت آن سرد تر بود و در رجه دوم و الله اعلم
باب **الها حال** قاقله صغیر است
و گفته شد **ماکول** گویند جعقل است و گویند تحقیق تراب الهالک است و گفته شد **هلبید** حب
حنظل است و گفته شد **مدیه** حمار قبان خوانند و عتر قبان و آن جانور دینب کو حبک بسیار پای که
در شیب خای آب سار بود چون با شرباب شامد عشر البول و بر قانرا نافع بود و چون سخی کنند و بار غش
کل در پوست **نازک** گرم کنند و در کوش جگانه در کوش را نافع بود و اطهر و سفیس گویند اگر در خرقة پیچند
و بر صاحب تب بندند نایل کند **مدیه** پیارسی مرغ سیلجان گویند غافقی گویند گوشت وی چون به نرند آب
شربت و صاحب قویج گوشت وی بخورد و مرق آن پاشانند و در خواص آورده اند که چشم وی اگر بر کسی بند
نسیان سردی غالب بود دفع آن بکند و اگر بر کسی بندند که از جذام ترسد مادام که با وی باشد یعنی نایب و اگر نایب
کرده باشد نافع بود و اگر روی بخور کنند در خانه کنند کان بگریزند و اگر آدمی با خود دارد و بخواهد بر روی
ظفر یابد و حاجتهای وی گذارد شود و خون وی چون بر سفیدی چشم جگانه زایل کند و در مغز وی بخور
کنند در ریح کبوتر هیچ حیوان موزی گردان نکرد و اگر مدله کشته بچمان بر دخانه بیاورند هر که دانه خا
بود از چشم بد این باشد اگر معار مدله خشک کنند و سخی کنند با سوسن و باروغی کچید پیانزند و بعد از
یک ساعت بفشارند و بر موی مالند سیاه و جوده گرداند و اگر حلیه شیب وی با خود نگاه دارند و مردمان
ویراد دست دارند و اگر بال وی نزدیک بود بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند مسخر را نافع بود
بال کسی که بر زن بسته باشند کشاده گردد باذن الله تعالی و دل وی چون خشک کنند و بگویند و باطلایا پاشانند قوه

ماه بدید و حلیه شیب و زبان و دراز ترین که در بال وی بود در پوست بندند و مرد بر آن رست بندد چون
خواهد که جماعت کند **قوله** خوانند و آن **مرد** درخت عود است و بعد از فلفل بود و اندکی
کو حکمت و برزد مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود و گویند کرم و تر بود و صاحب
مهنای گویند مقوی معده بود هضم دهنده و **طیخ** وی بول براند و سنگ بریزد و اسخی بنی عمران گویند در خلق
را نافع بود و شکم براند **دی** بوزن وی قاقله صغیر بود **سود** عروق الصغیر است و گفته شد
هر قلس نعله الیودیه گویند و آن نعل از نهند با بری است و بعضی گویند از شنبه است بقله بود
شریف گویند قرصه است و آنچه محقق است آنرا قله خوانند پیارسی تره دشتی و آن از انواع
گلشنی **جی** بود و در هند با گفته شود انشاه **هر فولیون** نام است و گفته شد **هر طمان** قرطمان گویند
و آن حیثیت میان کند و جو طبیعت وی معتدل بود میان سردی و گرمی و میل بتری داشته باشد و گویند
سرد بود و گویند بغایت گرم بود و خشک وی محفف بود بغیر لذت و در وی قبیض و تحلیل بود **هزار حشان**
هزار نشان نیز گویند و معنی آن پیارسی هزار کرد بود و بر باری فاشر گویند و گفته شد **هزار اسفند** حل
است و گفته شد **هشقیفل** حشقیفل نر است و گفته شد **هشت دمان** عود هندیست
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم نفوس را بغایت نافع بود و بدل وی قنطور یون باریک بود
هفت برج مازر یونست و گفته شد **هلیون** بطیخ است و گفته شد **هلیفیا** هند با است و گفته
شود **ملکوت** حلیو است و آن سلو جلیست و در حاض گفته شد صفت آن **هلیانه** شاهتره
است و گفته شد **هلیون** پیارسی مار جوب را گویند و مار کیا گویند و مال مغرب و اندلس سفوح خوا
نیکو ترین آن بستانی بود تازه و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند معتدل بود و ورق آن مانند ورق
رازیانه بود و صفت تخم وی گفته شد و وی مفتوح سده احشا بود و محل آن و طبیخ وی بوق النساره
ویر قانوا و در معار را نافع بود خاصه طبیخ اصلی وی و چون با شرباب به نرند و طبیخ آن پاشانند که نگی
رتیل را نافع بود و چون طبیخ وی مضغه کنند در دمنه از اسکن کنند و تخم وی همین عمل کنند و می کشند
و گویند قویج بلغم را نافع بود و ریجی و عسر البول و باه را زیاد کند و دشواری را کم راسود و مایه مسخی کرده

و مثانه بود مسخنی معتدل و تقطیر البول که از بروده بود پیری ن شود سود دهد و در دشت و در کهن
شده را نافع بود و سین و شش را نیکو بود و طبع دی چون سنگ پاشا مد کشد و کونید چون سر و کیش پاره کند
و در شیب خاک کشد در انجا پروید و آب و و تخم وی سنگ کرده و مثانه بریزند چون با بسل و قدری
روغن بلسان پاشا مند و وی معده را مضر بود و اولی آن بود که بچو شاستد و بعد از آن با گوشت به پزند
و وی وزیت اضافه کنند و طبری گوید اگر بچ دی خشک بردند آن نهند قلع کند بی وجع و فلاحه گوید اگر
اگر بچ وی سخی کشد و برین دندان نهند اگر اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر در دمنده بود ساکنی گرداند
و بدل آن خنجل بود **هینک** بزبان هندی حلیفت است و گفته شد **هند با** پیارس کاشنی خوانند
برای بود و بستانی بود برای راهبانی ثقلوس و قهویون کونید و ورق وی پهن تر از بستانی بود و معده
نیکو تر و بستانی را پیونانی بقیا خوانند و آن دوع بود کیس و ورق وی پهن بود نزدیک بکاه و کیس و ه
باریکتر بود و در طبع وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی تر شیرین بود و فاضلترین آن شامی بود و از انطو
نیا خوانند و طبیعت آن سرد تر بود در آخر درجه اول و کونید سرد و خشک بود در اول و کونید خشکی
وی در دوع بود و ویرط حشقون خوانند پیارس و تلخ و رازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع افعال
افعال و عصاره وی استقار نافع بود و سده جگر کشاید و دفع سمها بکند چون پاشا مند خاصه عقوب
وز نور و مار و تب ربع را بیل کند و چون آب وی بازیت پاشا مند با دهراد و بایا کشنده بود و
مقوی قلب بود و لبن و سفیدی چشم را بیل کند و هند با بستانی بروده دوی پست بود که در بری و مقوی
معده بود و سده جگر کشاید و سپرز و حاره خون و صفرا نیشاند و چون آب وی بچو شاستد و کف آن
بگیرند و با سگچین پاشا مند سده بکشاید و رطوبات عفن پاک کند و تبهای مد از را سود دهد و کاشنی
کیوس نیکو دهد و وی فاضلتر از کاهو بود در تابستان تلخی وی زیاده کرد و بسبب که پاشا مند میل بآتش
دشته باشد نزدیک با اعتدال چون صفا دهند با آرد جو خفقا از نافع بود با اسفید بایح طلا می برد و بود
صفا کردن بر نفوس نافع بود و در دجتم کرم را هم و هند با مسکن غشیان و همچنان و صفا و حرارت
معده بود و شکم بیند و تب ربع را نافع بود و کزندی مجموع جانور از اسام ابرص صفا کردن نافع بود

بایون

باسویق و چون خیا و جنبر آب کاشنی حل کنند و بدان غوغه کشند و درم حلق را سود دهد و مسکن غشی و همچنان
صفا بود اما بطل الهم بود و مصلح آن رشاد بود و نوعی ار کاشنی بری هست که از اخذ ریل خوانند و گفته شد
و کاشنی شاهی می که آنرا انطونیا کونید معتدل ترین کاشنیها بود و کیوس وی نیکو بود و مسخ گوید وی میان
کاشنی دکا هو بود و طبری گوید لطیفترین از کاهو بود و غذا اندک تر دهد و چون در قی کوفته بود در کرم
نهند بکند از د و سرد کند و آب وی با آب رازیانه تر قاز نافع بود و بچ دی از تخم وی بقوه تر بود و
و پوست وی مستعمل بود **هوج الجوس** مرانیه است و گفته شد و آن درختیست که در حوالی فارس
می روید مانند درخت یاسمین و جوس در وقت زهرمه استعمال میکشد و شکوفه شکوفه اش شمع ماند **هوج فاروق**
هیو فاروق خوانند و از فاروقون و اندر و سامن و قور چون هم خوانند و آن در وی روم هست
و آن قصبانی و زهری و خبی بود سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی بغایت سرخ اگر چه صاحب منبه
آورده که سرخ وی کمتر از سماق بود و هم آورده که حب بلسانت و هر دو سهوست و طبیعت آن گرم
است در سیوم و خشکست در آخر آن محلی و مطلق و رام بود صفا کردن و ورق آن سوختگی
آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب پاشا مند چهل روز پیانی بوق النار نافع بود و حیض
براند و بول و کزاز را سود دهد و غره وی مهمل و بود و بچه بیند از د و آب و ورق وی چون پاشا
نفوس را عظیم نافع بود و بدیعورس گوید بدل وی بوزن وی بیخ از فرو نیم وزن وی پنج کبر بود و
هوج جره هر تسید اس نیز کونید و آن عصب الرامل هست و گفته شد **هوج فسطید اس** صاحب
منه ای گوید عصاره حلیه التلیس هست و گفته شد **هوج فیلس** حسی الحار هست و گفته شد **هیضمان**
فجل بریت و گفته شد **هیل** بوال مال است و آن فاقه کوچک بود و گفته شد **هیشتر** ککری بریت
و درازی قد آن از یک کز زیاده بود و میانه اتی بود و شکوفه وی پهن بود و بلون بنفشه و با فوسفید
کرد و میان شکوفه مانند پنبه شود و اگر آن پنبه در گوش افتد کوی آورد **هیل** مال است
و گفته شد **هیرون** قصب است و گفته شد **هیرا** نفع است و منفعت و منفرة آن در
باب نون گفته شد و انه اعلم بالصواب

باب نون گفته شد و انه اعلم بالصواب

باب **الباء یا سمین** **یا سمینست** و محلاط
 نیز گویند بشرای کل اسم خوانند و آن سفید بود و زرد بود و گویند از رقی نیز بود و عیسی بن ماسه گوید دو
 نوع است زرد و سفید و سفید بقوه تر بود در حرارت و پوست و خوشبوی تر بود و هیچ بن الحکم گوید طبیعت
 وی گرم و خشک بود و از خود چوب دوم و اول سیوم ططف رطوبات بود و کلف زایل کند و صانع بانی را نافع بود
 و ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و احوال عیال و لقوه را نافع بود و مفتحه سده بود و رقی
 النسا را سود دهد و نوع زرد وی محلی و سخی هر عضو سرد بود و حره گرم را نافع بود و حروری مزاج را صانع آورد
 و مصحح وی روفن کل و سرکه بود و دیتورید و س گوید گرم که از زده بود و حبالت پیرن آورد و چون سخی
 کنند خشک کرده و با بسل برشته و پاشانند و غریف گوید چون یا سمین سفید سخی کنند و از آب وی پاشانند
 سه روز هر روز مقدار ده قطعه ترف ارحام بکنند و چون خشک کرده سخی کنند و بر موی سیاه پاشند سفید
 گرداند **یا قوت** نیکوترین آن سرخ زمانی بود و سواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بکفایت
 نافع بود و گویند چون از خود پیاورند منع نمودم بکنند و وی بغایت مفرج بود و باجدی که در دماغ
 نگاه دارند نوع **بخشد پیروج** دو نوع است یکی پنج لفاح خوانند و یکی را پیروج خوانند **الضم**
 گویند و آن پنج لفاح بر بیت و بصورت انسان بود و آن را پیروج الضم از بدن آن خوانند و موله گوید در حد
 کر میر شیر از نزدیک قلعه شهر ماری می باشد و قد آن از یک وجب کوتاه تر بود و دست و پای شسته و بلون
 سفید بود و بعضی گویند ویر اسک میگذارد زمین و آنرا اسکند خوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی آن
 بود که زرد باشد **طبیعت** وی سرد بود و سیوم و خشک بود و در اول سیوم مخدر و مسبت بود و اگر بود وی
 برش بالند بک هفته زایل کند یا اگر ریش کند و بر درهای صلب و دملات و خنازیر طرا کردن نافع بود و پیروج
 را چون بگویند و بر مفاصل صفا سازند زایل کند و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب پاشانند و
 پنخ و شود و از خوردن وی همان عارض شود که از خون افیون و وی مسبت و منوم بود و اگر در شراب
 کنند مستی زیاده کند بغایت و بهترین آن پوست وی بود و بوبیدن و رقی آنچه سفید بود و آنرا اساق بنود
 و ذکر خوانند مسبت بود و عداوی وی بقی کنند تا بکرم و غسل و شست و مسهلکی و سحر و در سفید

و شیر تازه اشامیدن و پیروج را در محبت خواص بسیار بود و گویند اگر کسی بام شخصی که خواهد چون پیروج بکشد
 در زمان هر عضو پیروج که بنید از آن شخص همان عضو جدا کند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبیعت بدین
 سبب اینها نیاریم **پیروج** هر نباتی که دیر البسی محرق مسهل مقطع بود آنرا پیروج خوانند مانند شیرین
 و عشر و لایغیه و مازریون و عطینا و ماهودانه و غلغلا و امثال آن و اصل طب آن بسیار بود و همه بد باشد و وی
 ترین از تیوعات لبس بود بعد از آن ثم بعد از آن پنج بعد از آن ورق و طبیعت آن گرم و خشک است
 چهارم و آن بود که در دوم یا سیوم و از خواص وی نیست که در بر که آب اندازند که مایه در آن بود مایه پیروی
 آب افتد و لبن وی موی سترد و چون بدان لطوح کنند خاصه در آفتاب و آنچه بعد از آن بر وی وضع شود
 و اگر مکرر کنند دیگر نرود و اگر بر دندان خورده جلالت قلع کند و بویس را قلع کند و مسهل بلیغ محلاط
 غلیظ بود و منفعت هر یک از تیوعات در باب خود گفته شد و گویند بدل آن در استفراغ بلیغ و مانند نیم
 وزن آن مسکینه بود **مخصص** نوعی از کرفس بزرگست و آنرا مشرقی خوانند و انواع کرفس
 گفته شد و گویند بکثر اسالیب نیست **بذر** ره فسوس است و گفته شد **بذر** قه خاما اقل است و گفته
 شد **پیروج** پیارسی موش دشتی گویند گوشت وی غذا بسیار دما و شکم براند **یراع** قصب است بهار
 می گویند و در قاف گفته شد **یرامیخ** هلیونست و گفته شد **یرنا** حنا است و گفته شد **یشف**
 یشب است خوانند و در حجر التت گفته شد **یعقوب** کبک تر است و در قیچ گفته شد **بعضیه** خذرلی
 است و گفته شد **نیمصار** پیاس است و گفته شد **یقطين** نزدیک عام که بود و در لفته هر دو
 که ویر اساق افراشته بود مانند که و در خربزه و خنظل و خیار که و امثال آن بود **یلخج** عود هندست
 و گفته شد **یمام** شقیق است و گفته شد **ینبوت** غروب نبل است و صفت غروب نبل گفته شد
 و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند خشکی موی در دم بود و گویند گرم بود و آن در صحرای
 بن دیوار بستنار و پیر و غروی مانند گردای گوشتند و حکمت بود و بلون سرخ بود که بسیاری زنده و دانه
 و دانه غروب شامی مانند یکدیگر بود بطین و مضمضه کردن در دندان نافع بود و در طبع وی نشستن متو
 مقوی سفل بود و وی سودمند بود جهت سیلان حیض مفرط خوردن و بخورد بر گرفتن و مضمضه و مسهل

راناغ بود و بزایل کند و خلط و سوس بد و ثقیل بود خاصه چون ترنجورند و بیزازی
 کور و کونید **نیقون** ناسیا است و گفته شد **نیق** بلغة اهل اندلس النخه است و گفته شد
نیق نبات است که بیزازی منبیل دارد و کونید و درجه احتیاج مستعمل کنند و الله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **ثَقَّة**

آمَابَعَدُ بدانکه این رساله دوم است از کتابات اختیارات بدیع که یاد خواهیم
 کرد در مرکبات مستعمل و الله الموفق المعین **والسید المصیر**
باب اول در منفعات منق یا قوتی

خفقا و سواس را سودمند بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد و خاصیت آن بسیار است
 اینجا کوتاه کردیم **صنعة آن** مروارید ناسفته هشتم بید چهارم یا قوت رفانی دوم زر محلول
 و نوة محلول از هر یک یکی حجر لاجورد یکمال نیم و عقیق و حجر نیش از هر یک سیم طباشیر سفید
 صندل مقاصری از هر یک پنج م کربا و کل نیلوفر زر شک بدانه از هر یک سیم صندل سرخ طبع
 مختوم از هر یک دوم کشیز خشک و تخم کل از هر یک سیم در بعضی نسخه افتیمون نشینم میکنند ساج
 هندی زر بناد در وچ از هر یک یک م نیم خود هندی پوست آترج کا و زربان از هر یک سیم بهمنین از
 هر یک دوم بادرنجبویه ریوند صینی از هر یک دوم تخم کاشنی کافور قصبوری عنبر استهب از هر یک سیم
 مشک ترکی یکی اریتم سوخته سیم شیر اطه هلیله کابلی از هر یک پینگ کلاب و نبات مصری از
 هر یک یک م شراب سیب حللی آب انار شیرین از هر یک دو م شراب پینگ دارد و الکوفته پخته
 مجموع با نبات و کلاب برشته و شراب سیب و آب انار اضافه کنند و در ظرفی چینی کنند چهل روز
 در میان جوینند و بعد از آن استعمال کنند سرنبی نیم تا یک درم **منق معتدل** خفقا و سواس و صغف
 دل را بیل کند و نشاط آورد **اخلاط آن** مروارید ناسفته و بید از هر یک پنج م کربا و دوم سیم صندل
 اطه مقشر طباشیر از هر یک چهارم کا و زربان پنج م کاشنی دوم نیم در وچ عقیق یکی ساج هندی دوم نیم
 افتیمون و رقی کل سرخ از هر یک سیم زر بناد دوم تخم بالنگو تخم فرخ مشک از هر یک دوم نیم و در بعضی نسخه استا

سه می کنند زعفران غبار از هر یک یکم کافور نیم مشک ترکی دانکی عود خام پنج کشتیز خشک دوم نیم
 خشک شش سفید بقیه کل از منی از هر یک دوم زر ورق دوم دار زرد نقره هر یک یکم بود شاید لعل نیمه
 جمله کوفته و بخته جواهر صلایه کرده بنز آب سیب یا حاضی بشنید شربت یکم یا یکم شاید اگر شراب سیب خواهد
 صود و بنقاد مل شراب شراب سیب کند و اگر شراب حاضی صد بشاد مال شراب حاضی کند و اگر مناسب کند شاید
مفعول سرد خفقا نیدن کرم را سودمند بود و قوه دل و دماغ و جگر بد و نشاط آورد **اخلاط آن**
 ورق کل سیخ و طبخ از هر یک دوم کشتیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یک مفر تخم
 خیار بن و مغز دانه کدو از هر یک چهارم تخم تورک بوزن آن بهمن سفید و کادربان از هر یک دوم
 زرشک بی دانه شش م مروارید ناسفته کربا و بسد از هر یک نیم و در بعضی نسخها کافور نیم و
 زعفران دانکی میکشد مجموع کوفته و بخته نبات بوق پد مشک بوقام آورند و دار و مان بدان بشنند
 یکم تا یکم مناسب بود ان شاء **مفعول** کرم خفقا ن سرد و ضعف دل را نافع بود ان شاء **مفعول**
اخلاط آن کادربان بالنگو بهمنی از هر یک هشتم ابلج در شلت خوبانید **خشک کرده بریان**
 کرده پس تخم فرخ خشک هشتم عود قاری دوم کل محتوم لولو ناسفته از هر یک یکم زعفران یکم و نقل
 بسد که با زرب کشتیز خشک از هر یک دوم کتاب سه ورق کل سیخ صندل مقاصری از هر یک پنج م
 عسل املیح چهار یکی یا قوت زر محلول نقره محلول از هر یک نیم دار صینی دوم زر بناد سه در پنج
 عقوبی یکم نیم منقی بنین قند سفید یکم نیم کربا و بسد باید که سوخته باشد دار و مان کوفته و بخته جواهر صلا
 کرد با هم دیگر بشنند شربت یکم **مفعول** جواهر شقه خواجه رشید است خفقا نرا و سواسی و ضعف
 دل را سودمند بود و جگر و کرده و دماغ و قوه دماغ و لون بغایت صافی دارد و نشاط عام و مادی
 سودای دفع کند و در قوه دل بغایت کمال است و خواص این ترکیب بسیار است اینجا کوتاه کردیم
صنعة آن یا قوت سرخ دوم یا قوه زر و یا قوت کبود و یا قوت سفید از هر یک چهارم لعل
 فیروزه از هر یک سه مال حرد زرد یکم عقیق چهارم حجر رشید سه مال لولو ناسفته چهارم
 بسد دوم که با دوم حجر لاجورد دوم تخم فرخ خشک پنج مال ابریشم محرق سه مال و ورق تو

سه مال پوست بیرون بسته چهارم امل مقشر پوست هلیله کابلی از هر یک ده مال با در جویه
 چهارم کل بیکور سه مال صندلین نیم با در جویه و نقل دار صینی کبابه صینی از هر یک سه مال
 کادربان پنج مال عصاره زرشک یا بجده مال عود قاری چهارم با در وچ دوم زر وچ
 عقوبی چهارم کل از منی دوم طین محتوم چهارم طبخیر سفید پنج مال غبار شنب چهار
 مال مشک ترکی یکم نیم زر ورق نقره ورق کل دار صینی از هر یک چهارم کافور قیصوری نیم
 قاقه کبار سه مال سنبل الطیب ساج هندی بهمن سرخ از هر یک دوم بهمن سفید
 چهارم آب سیب اصفهانی یکم آب به اصفهانی یکم آب حاضی نیم من کلاب یکم عرق پند
 مشک دوم نبات مصری دوم نبات باب و قها و آب میوه با بوقام زیاده آورده و چون فرو
 گیرند آب حاضی بران ریزند و دار و مان بدان بشنند شربت نیم تا یکم نافع بود ان شاء **مفعول** و کشتا
مفعول ضعف و سواس سودای و خفقا ن را بیل کند و دل را قوه دماغ و نشاط آورد و هر
 تمامه **صنعة آن** مروارید ناسفته سه بسد سه نیم کربا یکم لعل یکم یا قوت زر و یا قوت کبود
 و نقل یکم بهمن سفید دوم کبابه صینی بهمن سرخ از هر یک یکم زر بناد نیم تخم با در بنوبه سه ساج
 هندی یکم در وچ عقوبی نیم پوست پرن بسته پوست اتره و صندلین از هر یک سه مال کادربان
 پنج م کشتیز خشک دوم و زرق کل سرخ سه مال دار صینی یکم امل مقشر پنج م عصاره زرشک ده
 درم تخم فرخ خشک سه طبخیر سفید دوم عود خام یکم کافور قیصوری نیم زعفران دانکی غبار
 اشنب سه مال مشک ترکی دانکی نیم زر ورق نقره ورق از هر یک نیم مال شراب حاضی مصری نیم مال
 شراب سیب اصفهانی حمل مال شراب به اصفهانی بسته مال دار و مان کوفته و بخته بدان بشنند شربت
 یکم نافع بود ان شاء **دو المسک حلو مستعمل** ضعف دل و مرضای سودای را سود دارد
 و مادی که زنان آبتن را باشد نافع بود **اخلاط آن** مروارید ناسفته کربا بسد ابریشم محرق
 زر بناد در وچ عقوبی از هر یک مال بهمن سنبل الطیب قاقه و نقل ساج هندی اشنب از هر یک
 نیم م خند پد سه یکم و بعضی نیم میکنند در نقل زنجبیل از هر یک نیم م مشک مالصی نیم م و اگر

ج

یشب م

و انکی بود شاید و دار و ما کوفته و پخته با سه جندان غسل آتش ندیده بر شند شربت یکیم و قوه این تا سه سال
 باقی باشد **در المسک تلخ مستعمل** سودمند بود خفقا ترا و درم حلق و رطوبت معده **اطلا**
اطلا آن سبیل الطیب تر مشک ترکی سابقه هندی از هر یک دوم زعفران ناخواه نیم کرفس
 از هر یک چهارم صبر اسطوخودوس افستین روس از هر یک هشتاد ریوند صینی ششیم جند پندستر
 یکم نیم مجموع کوفته و پخته بغیر از حر را بخوبی بمانند و بکندارد و بیالاید و بر سر آن کند با سه جندان غسل
 مصفی بر شند شربت نیم یکیم و قوه این تا سه سال می ماند **مسحی نسخه مؤلف جده معده و دماغ**
 و جگر و قوه پشت و کرده زیادت کند و نشاط تمام آورد و منی پیوناید و باه راقوه دهد و اشتها طام
 باز دین کند و ماضی راقوه دهد **صنعة آن** قرقچین خرمخانی کبابه قرقفل جوز الطیب قاقله کبار
 و صفار تخم قرقچینک ورق بوسل از هر یک سه کاور بان بادرنجبویه از هر یک پنج سبیل الطیب آشنه
 از هر یک چهارم زعفران مصطکی از هر یک سه بهمن چهارم سادج هندی دوم زنجبیل دار قفل از هر
 یک یکیم پوست ابرج سه و ورق کل سرخ نیم سعد هندی یکیم نیم حسی الثعلب لسان العصافیر
 بسیار از هر یک سه غیر آتشید دوم مشک ترکی نیم لعل یکم مروارید ناسفته دوم کبریا یکم بد یکیم
 زردرق نیم نوره ورق نیمای خود خوب سی ماه اگر بعل خواهند دو وزن ادویه غسل و اگر قندی
 خواهند سه وزن ادویه قند اگر مخمور خواهد چنانکه بلع کند دار و ما کوفته و پخته به پست در و غش
 بادام جرب کند و اگر بقد کند چنانکه بختد باشد دهم خشاش با ادویه بگوید و بقند سازد شربت بقدر
 غریج و حسب ابدان **نوعی دیگر مسیحی** و این نسخه منسوب است بخواجه رشید **صنعة آن لعل** پنج ماه
 بسیار سه ماه زعفران سه ماه خرو خوب ده ماه قند سفید بخا هادی و اگر بعل خواهند غسل
 کف کوفته سی ماه کوفته و پخته بد آن بر شند شربت یکیم تا یکیم مناسب باشد
الثانی فی المعاجین مخون سقنقور املا مولی
 الحوم بقراط الزمان جالینوس العمد معین الحلة والدين طبیب علیه الرحمة والفران استه
 باه راقوه دهد و نشاط زیاده کند و کرده و پشت و دل و دماغ راقوه دهد و نغوظ تمام آورد

افلا

اخلاط آن شقاق مصری بهمن سرخ و سفید بوزید آن سورجان مصری بسیار از هر یک
 پنجم قورین از هر یک چهارم سره سقنقور پانجده ماه **خمس الثعلب** پانجده ماه سبیل سقنقور
 قضیب کاو خشک کرده سوده مغرب زلم مغرب جلعوز مغرب الحضر مغرب ناکیل لسان العصافیر
 خولجان قاقله کبار تخم سلیم دار قفل از هر یک پنجم زنجبیل سه ماه مشک قرقچینک صندلین
 خشتخاش سفید کاور بان ورق کل سرخ بادرنجبویه تخم پهلپون اسارون قرقه در و ج عقربی
 خیر بواکل قرقه و ورق قرقفل **خوبه آشنه** سفید از هر یک پنجم زعفران پانجده ماه سعد
 هندی زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی گزنه تخم گز و تخم اسپست از هر یک سه ماه عود خام
 پنج غیر آتشید ده مشک ترکی یکیم سبیل الطیب **دهم سادج** هندی سه لعل یکم نیم
 یا قوت زرد یکیم یفت سه لول و ناسفته نیم کبریا سه لعل سبیل زرنجول نقره محلول از هر یک
 سه خرو خوب صد ماه غسل بقدر حاجت **مخون لبوب** این نسخه هم از املا مولانا مرحوم
 معین الدین طبیب است رحمه الله علیه منی پیوناید و کرده و پشت راقوه دهد و مثانه پاک گرداند و بلغم
 و ریک و نغوظ تمام آورد و دل و دماغ راقوه دهد و نشاط آورد **اخلاط آن** مغربته مغرب قند
 مغربادام مغرب مغرب الزلم مغرب گردکان مغرب قلقل کچید مقشر از هر یک پنجم مغربا چیل حقی
 الثعلب از هر یک ده ماه خولجان سه ماه خشتخاش سه ماه دار صینی پنج ماه شقاق بهمن سرخ از هر یک
 سه ماه کاور بان پنج لسان العصافیر ده ماه مغرب دماغ کچینک پنج ماه قضیب کاو و جوان خشک کرده و
 سه ماه مابودیدان **سده ماه** پنج بابونه نیم ماه تخم قرقچینک نیم حسی الثعلب نیم ماه زرنباد زرنب
 زنجبیل قرقفل بسیار تخم بادرنجبویه از هر یک سه غیر آتشید پنج ماه مشک ترکی سه ماه عود خام
 ده زعفران یکیم مصطکی دو ماه مروارید ناسفته نیم لعل دوم یا قوت کبود یکیم زرنجول
 دو ماه نقره محلول سه ماه قند یکیم و اگر بعل خواهند همین سبیل **مخون اسرار الاطباء**
 این نسخه از ان مولانا مرحوم مسیح الرمان شمس الدین بن طلال اردبیلی نور الله قبره است خاصیت این مخون
 بسیار است اما مخصوص است بچند چیز که گفته شد اول آنکه باه را زیاده کند و مجامعت راقوه دهد و قضیب

را محکم دارد و گوشت روی نیکو گرداند و استعمال کنند بعد از حمامات تا از عرق النساء و نفوس و نقصان مجامعت
نقصان منی و از جمله رطوباتی اینی گردد ان شاء الله **اخلاط آن** شقاق خلجیان خصی الثعلب
لحمین ریح تو درین لسان العصاره از هر یک سه سره سقوفه سه مال حبالبان و حبالبان سه
فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار سی تخم جو چرخ جز کند ناخم باز تخم شلغم تخم اسپت خشخاش سفید خربزه
تخم تر تیره تخم شبت تخم خربزه شامی که آنرا حراد دهنواست تخم مایون خشک عربی از هر یک دوم دار صینی قرنفل
سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه جینی سعد کوفی دار فلفل قره جور الطیب نار مشک عود
خام عنبر اشهب زعفران از یک مال مشک ترکی داکنیم نار چیل مغز بادام مغز بته مغز حب صنوبر کباب مغز بته
الحضر معرب القطن کچید مقشر از هر یک هفتم زنجبیل بوزیدن قسط شیرین مغز حب الزم در روغن عرق
از هر یک دوم ادویه با هم بکوبند و مغز با هم و عنبر و مشک و زعفران با هم و با سه جند غسل گرفته بشوند
و در ظرفی چینی پاکاشنی نگاه دارد شربت از سه م تا سه مال مناسب بود **معجون این** در این خواص که ذکر
رفت از هوده است و مجرب **معجون لولویی** این نسخه از ان جالینوس است و این معجون را هفت منفعت
است قضیب را سخت کند و او عیه بکشاید و اعصاب دماغی را قوه دهد و شوه زیاده کند و در خون
تغیری عظیم پیدا کند چنانچه منی بلذت هر چه تمامتر بیرون آید و نفوط بسیار آورد و دوستی در دل زن زیادت
کند **اخلاط آن** مو و اید ناسفته سه از هر یک یک مال اینون بهمن سفید از هر یک یکم کاکچ اصل
البلااب از هر یک نیم مال نقاح اذخر سعد کز مانج از هر یک نیم سیلفه اسارون دار صینی مصطکی از هر یک
یک داکنیم صمغ عربی کثیر از هر یک داکنی با تخم ان غسل گرفته بشوند و در ظرفی آگینه کنند و در وقت
خواب دهنگام معجمعت یک ریاب فاتر بخورد و این بغایت است در آنچه ذکر رفت **معجون عطانی**
مستعمل موفف حبه دفع سرعت انزال بغایت مفید است **صنعة آن** بلوط کلناار شونیز لبان ذکر از هر یک
دهم م کون کرمانی ناخواه کرد یا از هر یک نیم پوست بلیله زرد آمله مقشر بلیله سیاه از هر یک
سم کشیر خشک دهم مجموع کوفته پنجه با سه جند ان غسل گرفته بشوند شربت دومی با باد و خواص نگاه
تجین غذا و نوبت کباب مناسب باشد ان شاء الله **معجون لبوب کبر** این نسخه از ان مولف کتابت خافیه

وی ثبت که منی بیفزاید و کرده را قوه دهد و نفوط تمام آورد و سرد و در یک از مثانه پاک کند **اخلاط آن**
مغز بادام مغز فندق مغز بته مغز حب قلقل مغز حبه الحضر مغز گردان مغز نار کلیل مغز دایج از هر یک
که آنرا با برسی انجک کونید مغز جلفوزه مغز تخم خربزه مغز حب الزم کچید مقشر خشخاش سفید انهریک
دهم کبابه قره خلجیان قرنفل شقاق مصری از هر یک پنجم مصطکی بسباسه لسان العصاره
سنبل الطیب از هر یک سه لحمین تخم مایون تو دری سرخ سفید وزر و بوزیدن مغزات تخم
جو چرخ شلغم تخم اسپت تخم پیاز از هر یک ششم خصی الثعلب قره خوب ده مال کزنه خشک عربی
کشن فرما قضیب کا و خشک کرده سوده از هر یک جاب مغز دماغ کجشک ترک در وقت بچان گرفته
باشد دهم زعفران زنجبیل نار مشک قرنفل از هر یک سیم غسل بقدر حاجت شربت دومی
غذا انجوتاب یا قلیه دو پیاز زرد تخم مرغ یا پیاز خام یا انجوتاب مناسب بود و از ماست و ترشی و
وسبزی احتر از کند **لبوب نوری** در نسخه دیگر که نفوط تمام آورد و منی زیادت کند و مجامعت را قوه
دهد و دوری مزاج را بغایت سودمند بود **صنعة آن** مغز بادام مغز فندق مغز جلفوزه مغز نار
نار چیل مغز حب الزم مقشر مغز حب قلقل مغز بته از هر یک دهم زنجبیل دار فلفل نار مشک از هر یک دوم و نیم
قائید سوزن ادویه فانید را با قدر آب بکد از دو ادویه کوفته پنجه بمان بشوند و مغز با هم کوفته همه بهم بشوند
معجون نکل سف و ماده الحیوة خوانند و این معجون منسوب است بفلسوفان و خاصیت این معجون پیش از حد است
چنانچه اگر شسته شود در چند ورق در کج و مخصوص است باغی مزاج را بلغم راد کند و قوه ماضیه بهد و مقوی
نفس بود و مغز و اشتها باز دید کند و حفظ میوزاید و من را نیز کند و سردی و جکیدن کیز دفع کند و بادا بشکند
و منی بیفزاید و قضیب را محکم دارد و در مفاصل و در دشت را بغایت سودمند بود و در اندرا محکم دارد **صنعة آن**
فلفل دار فلفل زنجبیل دار صینی پوست بلیله آمله مقشر شیطح هندی زراوند مدحج عروق بابونج خصی
الثعلب مغز جلفوزه مغز نار کلیل از هر یک دهم بابونج پنجم منتقی سیام غسل گرفته سه وزن ادویه
و در بعضی نسخا از ابانه پنجم میکند **معجون النوش دار** و آنرا جوارش منفع خوانند و منفع کنیز
نیز کونید و از معاین هندیست پیش از طعام و بعد از طعام شاید خوردن معده را قوه دهد و غذا را هضم کند

ورنک روی راسخ دارد و جگر را قوه دهد و بوی دماغ خوش کند و از معاجین کبار است **صنعة آن**
 ورنک کسرخ ششم سعد کوفی پنجم قرنفل مصطکی اسارون از هر یک سم حقیق قاقله سیاه
 جوز الطیب قره زعفران سنبل الطیب زرنب از هر یک دوم شیر آله یک رطل در نه رطل
 آب بکشد تا باز سه رطل آید فرو گیرند در دست مالند و صافی کنند و بکین فانیخ که مرار کعب الغزال
 است بقوام آورد و دار و دمان بپزند و اگر بصل کنند یا فندک شاید و قدری مشک اضافه کند و بعضی بخرشک
 و مر و آید ناسفته و ساج هندی از هر یک دوم میکنند شربت و دو مالینم **مخون انقودا کبیر**
 که آنرا بلاد روم بزرگ خوانند سودمند بود فاج و لقوه و صبح و تریاق جمیع رنجها بود که از سردی بود و
 باده قوه تمام دهد چنانچه بلغم مزاج را در احرا به هیچ ترکیب مفید تر از این نباشد **صنعة آن** عاقر قرحا
 شونیز نسط فلفل دار فلفل و ج از هر یک دوم و رقی سداب جنطیانارومی حلینث زراوند
 مدحرج حب الغار چند پسته شیطیه هندی خردل از هر یک پنجم غسل بلاد در حمار مالینم دار و ما کوفته پنجه
 در روغن روغن گردکان خوب کرده و با سه جند ان غسل کف گرفته بشنند و بعد از شش ماه استعمال کنند
 موفف کوبیده قوه باده کسان که بلغم مزاج بود این مخون دادم و استعمال کردند و بغایت پسندیده افتاد
 و در حفظ و ذهن و دفع و فاج و لقوه و در بنجای سرد سودمند بود شربت بکین یا بکین و هر چند کهن شود بهتر
 بود **مخون انقودا صغیر** خواص این تردیکست خواص کبیر **صنعة آن** حلینث سیاه پوست بکله مقشر
 از هر یک دوم سعد کوفی سنبل الطیب کندر ذکر و ج فلفل سیاه زنجبیل غسل بلاد از هر یک پنجم دار
 سه کفته و پنجه بروغن گردکان خوب کنند و با سه جند ان غسل کف گرفته بشنند شربت بکین یا بکین شاید
مخون افلونیا رومی سودمند بود قویخ را و عسر البول و سبوز و سبل و تشنج و در داحشا زایل گرداند
 و سرفه و خاق را نافع بود و در جگر اسودمند بود و در دندان و لاجون بروی دهند سکن گرداند **صنعة آن**
 زعفران پنجم فلفل سفید بزرگ از هر یک پسته افیون دم فطر اسالیون چهارم مخ کرفس نبطی سم سنبل
 الطیب چهارم ساج هندی سیخه عاقر قرحا حب لسان فرقیون از هر یک یکم دار و ما کوفته پنجه بروغن
 بلبلان خوب کرده و با سه جند ان غسل کف گرفته بشنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربت بکین یا بکین شاید

فندی

قویخ و در کرده باب کرفس دهند و بعضی از اطباء بدل مخ کرفس دو قو میکنند و قوه این مخون بعد از سه ماه
 تا سه سال می ماند **مخون برشعنا** مستقل این نسخه منسوب به شیخ الرئیس علیه الرحمة و الغفران برده
 دندان جون بروی دهند عظیم نافع بود و پنجه قویخ نیم فرو برد اثرش تمام دارد و وجهها سکتی گرداند
 و قطع خون بکند **صنعة آن** فلفل ایضی بزرگ از هر یک پسته افیون دم زعفران پنجم سنبل
 عاقر قرحا فرقیون از هر یک یکم مجموع کوفته پنجه با و جند ان غسل کف گرفته بشنند و بعضی سه وزن
 غسل میکنند و بعد از شش ماه که در میان جو نهاده بشنند مستعمل کنند **مخون انفع** این مخون از جمله
 مفوحات و از معاجین کبار است و بعضی اطباء این مخون را از تریاقات شمرده اند **احلاط آن**
 زنجبیل قرنفل فلفل سنبل الطیب دار فلفل خیر بو اجوز بوا قاقله کبار شیطیه هندی دار صینی
 ساج هندی لسان الکا العصاره در روغن عرقی بادرنوبه لسان الکور مصطکی خولجان و کبک
 مر و آید ناسفته صندل زراوند مدحرج سلیمه باقوت رمانی و رقی کله خ از هر یک دوم و با سه ششم پسته
 اتج زعفران پوست بکله از هر یک یکم بهمن نیم مخ شرب بکین مشک ترکی نیمه انگ کوفته پنجه
 بغایت سخی کرده و بصل مصفی بشنند شربت بکین یا بکین **مخون کبیر طلق** این مخون خاصیت بسیار دارد
 و اینها کو تا به کریم و خاصیت است حبه باده و قوه کرده بداند و منی زیاده کند و نفوذ آورد و دل و جگر و
 مغز را قوه دهد **احلاط آن** مخ کرفس مخ کزرنسب آموس را زیاده مغز مخ مغز مخ مغز مخ خیار
 پالنگویخ کرفس از هر یک پنجم فلفل سیاه قرنفل فلفل کوبیده کباب عاقر قرحا از هر یک سم قره
 زعفران کندر مصطکی عود از هر یک چهارم مخ حلینث شقاق مصری بوزیدان بهمن تودین
 لسان العصاره از هر یک پنجم زنجبیل مخ شلغم مخ اسپت مخ جوهر مخ ترتیزه مخ پیاز حب الرشاد
 کزنه مخ کندن نا خولجان جوز الطیب کل قره دار فلفل از هر یک سم بصل الفار مشوی یکم نیم مخ حب
 الزم مغز حب فلفل مغز خولجوز نار جیل از هر یک یکم حب التعلب ذکر کا و خشک کرده سوده مغز دماغ
 کبخشک نر که در وقت بهمان گرفته باشند خشک طلق کشته که بر تو نماید صدام غبار شرب ده م مشک
 ترکی نیم مجموع کوفته و پنجه فانیخ که آنرا کعب الغزال خوانند بوزن ادویه غسل بوزن مجموع مخون سازند شربت

کرم مزاج را دوم و سرد مزاج را پنجم و باید که یک کاس شیر کاه تازه و ده م شکر سفید اگر کرم مزاج بوده
 پیش از آنکه معجون تناول کند شیر و شکر سه شامند و بعد از آن معجون فرو برد و اگر سرد مزاج بود اول معجون
 فرو برد و در عقب آن یک کاسه ماء العسل یا شامه که مفید افتد و در قوه باه و ارجحیت بتر ازین
 معجون نیست و کبریات مؤلف این کتاب خواص این مشاهده کرده و محو است درین باب بجا نیست بود
معجون حجر الیود ریک کرده و مثانه بریزند **صنعة آن** مغز تخم خیار یا لنگ مغز تخم خرزهره مغز تخم
 کدو حب کاکی از هر یک پنجم حجر الیود پنجاهم کوفته و پنجه با سه جندان عسل کف کوفته بپوشند
معجون کاکی مستعمل سودمند بود در کدو و مثانه را **صنعة آن** بزر الیچ و از یانه از هر یک هفت
 درهم مغز تخم خیار زده پنجم تخم حاقن افیون مغز جلفوزه بریان کرده زعفران از هر یک سه حب کاکی
 پنجم عدد کثیر اخبارم مجموع کوفته و پنجه بمیخته بپوشند و بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون عقرب**
 جهت مثانه بجا نیست مناسب بود و از بکر کند کی عقرب محو است **صنعة آن** عقرب سوخته سه جنطیانا
 رومی یکم نیم زنجبیل یکم فلفل دار فلفل از هر یک دوم پنجم کاکی پنجم جند پد ستر جامم مجموع
 کوفته و پنجه بپوشند و بعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را غریبی دانکی و نابالغ را نیمه دانک
معجون سحرینا و این معجون را از ترایات شمرده اند سودمند بود در دمه و سوء الهضم و قولنج و طمر
 البول و حمله مرضهای بلغم و مادی غلیظ را **صنعة آن** جند پد ستر افیون دار صینی اسارون
 مود و قوا از هر یک یکم ماصاق فلفل دار فلفل قه قسط از هر یک شش ماه استعمال
 کنند **معجون زوفا** رب السوس زوفا خشک پرسیاوشان از هر یک ده م قردمانا فلفل از هر یک سه م
 مغز بادام تلخ زراوند مدح پنجم پنجم پنجم بعضی در عوض پرسیاوشان مشک را منسج میکنند مجموع
 کوفته و پنجه با عسل کف کوفته بپوشند شربت یکمی **معجون قباد الملک** خاصیت این بسیار است
 و سودمند بود در وجع مفاصل و نفوس را و در آن ساکن گرداند و از آن زحمت امین بود و در دسیر و ابواب
 غلیظ را و تبها کهنه و قولنج را دفع کند و سده بکشد و شک کرده بریزند و ضیق النفس و سرفه کهن و
 ریش روده و تار یکی چشم و درد کلو را بیل کند و هر که دور و زنجیر و صحت بدن نگاه دارد و بعد از شش ماه استعمال

کنند و قوه اینها سه سال می ماند شربت یکم **صنعة آن** جنطیانا اسطوخودوس قردمانا جادو کافور
 تخم سداب فراسیون اسطوخودوس میوه ساینه از هر یک پنجم مال مرز عرقان قسط فلفل سفید او
 سنبل الطیب و سون پوست پنجم لقا ح اشتی بود که کوهی پنجم و از یانه پنجم جزیری و رقی کل سحر
 ناردین افلیط حب بلکان مصری از هر یک سه مال دار صینی هشت مال سلجیه رومی شازده مال و
 عصاره عافت کاشم پنجم جند فوق ضعیف بادام از هر یک چهار مال افیون بزر الیچ سفید از هر یک شش مال
 صمغها و عصاره در مشک حل کنند و باقی ادویه کوفته و پنجه با سه جندان عسل کف کوفته بپوشند و در ظرف
 آبکینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون نجاح مستعمل** خاصه مهمل سودا است و بلغم و زنجبیل
 غلیظ **صنعة آن** علیله سیاه پوست بلیله آله مقطر پوست بلیله کابی افیون از هر یک ده م اسطوخودوس
 جودوس **صنعة آن** نسفتی ترب سفید جوف خرشیده از هر یک پنجم غاریون سه م جولا جود و جهر
 ارمنی مغول از هر یک دوم پنجم سقونیا سه م عسل کف کوفته صد پنجاهم **معجون خیار جبر مستعمل**
 ترب سفید خرشیده بروغن بادام جوب کرده جمل بنفشه خشک پستیم نمک هندی رب السوس از هر یک
 هفت م از یانه اینون مصطکی از هر یک پنجم سقونیا ده م عسل خیار جبر صد م روغن بادام جمل م
 دار و کافور و پنجه سقونیا ده م بنفشه سخی کند دار و کافور بروغن بادام جوب کند و عسل خیار جبر
 و صد م شکر سحر بپوشند و باید که عسل خیار جبر آتش ندیده باشد شربت پنجم مال تا هفت مال یاغ بود **معجون**
سورنجان مخصوص است جادوی نفوس و مفاصل و عرق النساء و در دشت **صنعة آن** سورنجان مهری
 سی مال فلفل سیاه دار فلفل ورق حنا از هر یک دو مال کون کرمانی شیطه هندی از هر یک دوم پوست
 پنجم کبر دو مال ط فلفل دو مال کف دریا دو مال ترب سفید جوف خرشیده بروغن بادام جوب کرده
 جمل مال زنجبیل هشت م بوزیران پنجم سقونیا سه م پوست بلیله زرد پنجم مال کوفته با سه جندان
 عسل کف کوفته بپوشند شربت هفت مال **معجون میوه** جهت هضم طعام و قوه یت و کدو سودمند بود
 و اشتها طعام باز داند کند **احلاط آن** عاقر قاشق مال فلفل سفید هفت م زعفران سه م قانقار کاه ده م فلفل
 هفت م مصطکی هفت م قردمانا هفت م جوز بوا سی عدد مشک ترکی نیم غیر اشک یکم خرد خوب سی م روغن

زیره کرمانی قطار سالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک دوم نیم سقونیا پنجم خرما پیرون بی دانه و مغز بادام سفید
کرده درق سداب از هر یک دهم نمود سرکه خویسانیده بکشیان روز و یکوبد و بغیرال فرو برد و غسل
کف گرفته سه وزن ادویه بر سر آن کنند و دارو را بدان برشند شربت بنیخه های تا بهفت ماه یک گرم
قرنیه را نافع بود **جوارش شربان** سودمند جهت سردی معده و جگر و این نیز مسهل قولنج است
خاص **اخلاط آن** زنجبیل قره قرنفل دار صینی سیلخه سنبل الطیب جوز الطیب مال مصطکی
فاقله حبیبان زعفران از هر یک چهارم نیم سقونیا س تریب سفید محو فر شیده بروغن بادام
جرب کرده هشتاد حبیبیل هشتاد قند سفید بوزن ادویه کوفته و پنجه بعل کف گرفته برشند شربت
از حاتم تا بهفت ماه کجب مزاج آب گرم جهت قولنج نافع بود **جوارش کافوری** سودمند بود ضعف
معده و بلغمهای غلیظه و سودا استمر **اخلاط آن** فلفل جوز الطیب زنجبیل سیبانه دار صینی نارنگ
قره فلفله و فرخیشک کافور زعفران از هر یک مساوی مجموع کوفته و پنجه با سه جند غسل کف گرفته
برشند و باید که کافور قیصوری باشد و اگر یافت نشود ریاحی **جوارش عود** نافع را قوه دید و اشتها
طعام باز دید کند و معده را قوه دهد و بلغم و رطوبه دفع کند **اخلاط آن** قرنفل قاقله کنار دم
عود حاتم پنجم زعفران از یکیم سنبل الطیب دوم مصطکی سه سیبانه دوم جوار یکم قره دوم
پوست اترج پنجم زنجبیل دار فلفل یکیم نبات دوم جوارش سازند نوع دیگر قرنفل دوم عود حاتم
پنجم پوست اترج دوم قره صینی دوم نبات یکیم **جوارش عکبر** خنبر آتشی یکیم نبات یکیم نبات را
بقوام آورند و از سر آتش فرو کرد و جنانچه رسم است و تیر بزند تا مرست آید عنبر در آن اندازد و بر تیر
حل کند و بزند و بر روی سنگ ریزد و بکارد و بر تیر دارد و مستعمل کند **جوارش مصطکی** سودمند بود
سردی معده و جگر و بادامی آن و بلغم قطع کند و آب رفتن دهان باز دارد **جوارش مصطکی** مصطکی
دو ماه قند سفید یکیم مصطکی باب ترکند و بسیار قند بقوام آورد و تیر بزند و چون پنجم گرم شود مصطکی
بر آن افشانند و خلط کند و بر سنگ زند و بکارد و مستعمل کند **جوارش فواکه** مولف گوید این کتاب گوید
این جوارش پیش از این کسی ترکیب نکرده است و صفت خاص منصف معده را قوه دهد و قوی باز دارد

و جگر و دل را قوه دهد و در روده دفع صغرا بکند و تنقل بدان دفعه چهار بکند **صنوع آن** آب انار ترش
و شیرین آب سیب آب به اصغریانی ملجی آب غوره آب زرشک آب سماق آب گیل مجموع بپوشانند
تا یکین باریک جابجی آید پس قند صاف کرده بقوام آورد و فرو کرد و بر تیر بزند آن آبهای ریزد و تیر میزند
جنانچه خواهد پس روی سنگ ریزد و در تیر زدن آب حاضی و آب لیو قندری ریزد و بر سنگ و بکارد و بر تیر
دارد **جوارش آمله** قوت معده و جگر بدید و اشتها طعام بید کند و غذا را هضم کند **صنوع آن**
شیر آمله پست های پوست پر پسته مصطکی پوست پنجه زرشک بی دانه عود حاتم از هر یک سه مگر شنب
یکم قند سفید یکیم نیم نوع دیگر **جوارش آمله** آمله در شیر خویسانیده پنجم مصطکی سه پوست
برنج سه پوست برون پسته سه زرشک مینقی دوم عود حاتم قند سفید یکیم نیم جوارش سازند
جنانچه رسم است **باب الرابع فی الاطیفات اطفیفات بزرگ مستعمل**
سودمند بود بواسیر را دلون نیکو کرد و اند و باه زیاده کند و معده را قوه دهد **اخلاط آن** پوست بلبله
کله بلی و بلبله سیاه پوست بلبله آمله مقشر فلفل دار فلفل از هر یک سی م زنجبیل بوزید آن سیبانه
شیرین هندی شقاق مصری تو در بین لسان العصاره مغز جند قفل کنجید مقشر قند سفید خشیاش
سفید همچنین از هر یک دهم کوفته و پنجه بروغن بادام جرب کرده با سه جند آن غسل کف گرفته برشند
خرنی یکبار تا دو ماه بعد از دو ماه استعمال کند و قوه این اطفیفات تا سه سال می ماند **اطفیفات کوچک** سودمند
بود استرخا معده را و رطوبه آن و بواسیر دفع کند و ذهن را نیکو کرد و اند **اخلاط آن** پوست بلبله کابلی
بلبله سیاه پوست بلبله زرد آمله مقشر پوست بلبله از هر یک دهم کوفته و پنجه بروغن بادام جرب
کرده با سه جند آن غسل کف گرفته برشند و بعد از دو ماه استعمال کند و قوه این اطفیفات تا دو سال می ماند
شرقی یکیم تا دو ماه **اطفیفات کشیزی** جهت صداع که از بخار معده بود بغایت نافع بود و قوه معده
بدید **اخلاط آن** پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله مقشر سیاه کشیز خشک اجرام اسادی و بعضی
بلبله سیاه نمیکند مجموع کوفته و پنجه بروغن بادام جرب کرده با سه جند آن غسل کف گرفته برشند
و بعد از دو ماه استعمال کنند شربی یکیم تا دو ماه شاید **اطفیفات دیدان مستعمل** جهت دفع کرمهای خود

و بزرگ نافع بود برنگ کابل مقشرده حبل السبل تر بد سفید محو فراشیده قسط یک از هر یک هم قشپیل
 زمسی استنیز روی شیخ ارمنی افیتون اقریطیل بلخ نفعی خردل سفید هم حنظل سعد هندی راسن
 خشک از هر یک سم کوفته بخته باد و جندان غسل کف گرفته بپوشند شربت از وی دوم تا چهار ماه شاید
باب **الحامس فی الطبایع اترج و تربا طبیعت وی گرم و**
 خشک بود قوه معده بدید خاصه با پوست مرکب کرده باشند **صنعة** بستانند اترج بزرگ که آنرا دبال خوانند
 و با تو گویند و اهل شبانکاره آنرا با قس خوانند و زردی آن پاک کنند و ترشی هضم کنند و گوشت آن شسته کنند
 و در دیک اندازند و با آب بپوشانند تا نیم بخته گردد و پیرون آورد و بپشتارد و غسل شستند سفید بر در دیک کنند و در
 اندازد و با قس آهسته بپوشانند تا بقوام آید اگر بپزند خواهند همین سبیل اما تربیات مثل اترج و حلیله و شقایق
 و جوز و جز و امثال آن بپزند بهتر بود که بغسل **شقایق مرتبی** مجامعت را قوه دهد و باه را زیاده کند و
 بقوط عالم آورد **صنعة آن** بستانند شقایق تازه و مقشر کنند و با آب بپوشانند تا نیم بخته گردد پس غسل بر سران
 کنند و بپوشانند تا بقوام آید و فرود در ظرفی کنند که سبز بود یا جینی تا جلد و زرد از آن استعمال کنند **جوز مرتبی**
 بله را زیاده کند و قوه پشت بدید و سینه را نیکو بود **صنعة آن** بستانند جوز بزرگ تر خوب و پوست آن بخرا
 شد و پاره کنند بقدر انگشت کوچکتر و خوب اندرون آن بیندازد و با قدری آب غسل بپوشانند تا نیم بخته
 گردد پس غسل بر سران کنند و اندک جوشی بپوشانند و فرود در ظرف کنند و تا جلد و زرد پیرون ظرف
 می شوید و شستن ظرف لازم است در همه تربیات بغیر از اترج که محتاج نیست **نفاع مرتبی** قوه معده
 و دل بغایت نافع بود **صنعة آن** بستانند سیب اصفهانی آن مقدار که خواهد و پوست آن باز کنند و اندازند
 آن پیرون آورد و با آب قند پاره بپوشانند تا نیم بخته گردد و قند صاف کرده بر سران کنند و بقوام آورد و در ظرف
 جینی یا کاشی کنند و بعد از آن جلد روز مستعمل کنند **سفرجل مرتبی** قوه وی زیاده تر از سیب مرتبی بود در
 تقویت معده و دل هم **صنعة آن** بستانند به اصفهانی شیرین و پوست وی باز کنند و پاره کنند پاره های کوچک
 و با آب بپوشانند تا نیم بخته گردد پس قند صاف کرده بر سران کنند و بپوشانند تا بقوام آید و فرود گیرند
 و در ظرف کنند و بعد از جلد روز استعمال کنند **کشمش مرتبی** قوه معده بغایت نافع بود **صنعة آن** بستانند

بلخ اصفهانی که کرده و با آب بپوشانند تا نیم بخته گردد پس قند صاف کرده بر سران کنند و بپوشانند چندانکه رنگ
 بگردد و در ظرف مرده شکل شود بعد از آن فرود در ظرف سبز کنند و بعد از جلد روز استعمال کنند و باید که از
 شستن پیرون ظرف دست باز دارند **اورک مرتبی** حرارت ساکن کند و طبیعت نرم دارد و تشنگی نباشد **صنعة**
آن بستانند الوجه اصفهانی خوب و با اندکی آب نیم بخته کنند و قند صاف کرده بر سران کنند و بقوام آورد
قروغ مرتبی سینه را بغایت سودمند بود و شش و مثانه را نافع بود که در وی صلابتی بود **صنعة آن**
 بستانند لک و تازه نازک پوست آن بخراشد و مغز آن بیندازد و پاره کند مانند انگشت و با آب بپوشانند تا نیم بخته
 گردد پس غسل بر سران کنند و بپوشانند تا بقوام آید و اگر بپزند خواهند همین سبیل **بطنج مرتبی** دفع حرارت
 بکند و تشنگی نباشد **صنعة آن** بستانند پوست خیار که دو سه روز در آب و آهک خویسانند و بعد از آن پیرون
 آورد و یکشنبه روز در نمک آب خویساند و یک پیرون آورد و شش با تو زرد آب صافی خوب اندازند و بعد از آن بر
 سواس نهد و قدری غسل و آب بر سران کنند و بپوشانند تا نیم بخته شود بعد از آن فرود گیرند و بنمید تا آب بیاید
 و دیک در غسل مصفی اندازد و بپوشانند تا بقوام آید و در ظرف کنند و بعد از جلد روز استعمال کنند
وج مرتبی مستعمل حبه قوه و قوینج رخی بغایت نافع بود و مصرع و بغایت سودمند بود و نافع **صنعة آن**
 بستانند ج ترکی فریب و شش با تو زرد آب خویساند بعد از آن پیرون آورد و قدری آب و غسل بر سران کنند
 و اندکی بپوشانند تا نیم بخته گردد پس غسل مصفی اندازد و بپوشانند تا بقوام آید و بعد از جلد روز استعمال کنند
جوز مرتبی سودمند بود معده و کوفه سرد را و باه را زیاده کند **صنعة آن** بستانند که دکانی ترکه هنوز پوست
 ارض صلب نشد باشد و پوست از وی جدا کنند و با اندکی آب و غسل بپوشانند تا نیم بخته گردد پس غسل صافی بر
 سران کنند و بپوشانند تا نیم بخته آید و در ظرف کنند و بعد از جلد روز استعمال کنند و دست شستن
 ظرف باز ندارد **لوز مرتبی** سودمند بود سرفه را **صنعة آن** بستانند بادام فربه و مقشر کنند و در دیک کنند
 و دو شب قدری و پاره آب بر سران کنند چندانکه آنرا بپوشانند و با قس آهسته دوسه جوشی بزنند و فرود
 گیرد و سه روز را بگذارد بعد از آن پیرون آورد و غسل شستند بر سران کنند و دوسه جوشی سبک بزنند و فرود گیرد
 و در ظرف کنند و بعد از جلد روز استعمال کنند و تا جلد و زردی می شوید **بنفشه مرتبی** سینه را نرم کند

خوب و آب آن بکیرد و قند صاف کرده بقوام زیاده آورد و قدری کلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود بر آن
 ریزد و آبش آهسته بقوام آرد **شراب حماض** ترکیب وی مانند شراب لیمو است که کفایت شد و منافع وی اهم
 منافع لیمو است بلکه زیاده **شراب تفاح** بهترین آن بود که از سیب شام یا اصفهانی گیرند طبیعت آن سرد
 و خشک بود و قوه فم معده بد و دل و جگر را نیکو بود و قی را دفع کند و صفرا بشکند و دفع خار بکند و زدن آهسته
 را نافع بود **صنعة آن** بستاند سیب اصفهانی خوب شیرین و مقشر کند و دانه از وی پرودن کند و بگوید و آب آن
 بکیرد و در هر یکین آب سیب نیم من قند صافی کرده بر سر آن کند و بگوید **شراب به** مانند شراب سیب
 که کفایت شد تا به ترش و شیرین هر دو باید که کشد **شراب فواکه** قوه معده بد و دل و جگر را نیکو بود و قی را دفع
 کند و صفرا بشکند و دفع خار بکند و زدن آهسته را نافع بود **صنعة آن** آب به و سیب و طلی و آب انار
 ترش و شیرین و آب سماق آب زرشک اکمل مساوی یکدیگر و اگر آب غوره و لیمو و خاص قدری اضافه کنند
 شاید آن آبها بیکو شوند تا بنیمه باز آید و هر یک من آب بکین قند صافی کرده بر سر آن کند و اگر نین کند شاید و بگوید
 تا بقوام آید **شراب تر هندی** طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوه معده بد **صنعة آن**
 بستاند تر هندی زرد تازه پاک کرده از فانه و جوب بکین و در چهار من آب بپزد تا باز دود انگ آن آید
 فرو گیرد و بپالاید و دو من قند صافی کرده بر سر آن کند و بقوام آورد **شراب انار ترش** قی باید دارد و قوه معده
 بد **صنعة آن** بستاند آب انار ترش و بگوید تا باز نیمه آید و هر یک من آب بکین قند صافی کرده بنهند
 و بقوام آورند و اگر قدری آب نعناع تازه اضافه کنند شاید **شراب نعنع** قوه معده تمام دهد **صنعة آن**
 بستاند آب انار ترش و شیرین که با پسته کرفته باشند و بگوید تا باز نیمه آید و هر یک من آب انار جو شیده نیم
 آب نعناع و قند صافی کرده بکین بر سر آن کند و بقوام آورد **شراب اجاص** بستاند الوسیاه خوب تر بکین
 و بنویسد پاک و در پنج من آب بگوید تا باز دود انگ آید فرو گیرد و بدست باله و صافی کند و بکین و نیم قند صافی
 کرده بر سر آن کند و بگوید تا بقوام آید **شراب احرور مکرروانی** مسهل صفرا بود و تشنگی نباشد **صنعة آن**
 بستاند ورق کل تازه بی نیم یک رطل و در پنج من آب بگوید تا نیک و بپالاید و دیگر یک رطل و در قی کل سرخ پاک
 بر سر آن کند و بکین تا هفت نوبت و ورق کل هرگز کند بعد از آن قند صافی کرده دو من بر سر آن کند و بگوید

تا بقوام آید شیرینی سی تا جهل شاید با سکنجبین قدری و آب برف **شراب ریپکس** شکم بپندد و
 قی باز دارد و دفع تشنگی بکند و صفرا بشکند **صنعة آن** بستاند ریپاس قلاتی خوب و سرد و بن آن بنزداند
 بمقدار سر انگشت و در مادن سنگی یا جوی بگوید و آب آن بکیرد در قیج چینی و یکشب رها کند و روز دیگر
 در قیج دیگر بپالاید تا تمام صاف شود پس قند را بقوام مشاش آورد و آب ریپاس بدان ریزد و باید که در
 دیک سکنجبین بپزند که بند توده باشد با تش آهسته بقوام آورد **شراب غوره** قیام مقام ریپاس بود
 در طبیعت **صنعة آن** بکیرد آب غوره خوب و صافی کند و بگوید تا باز نیمه آید و بپالاید و صافی کند و بهر
 یکین قند بکین آب غوره بر سر آن کند و بگوید تا بقوام آید و اگر خواهند هر یکین قند را نیم آب غوره نهند
 و آبش آهسته بقوام آرد **شراب مورد** سرد و خشک بود شش و سینه را سودمند بود و قوه معده
 بد بد بغایت و شکم بپندد **صنعة آن** بکیرد مورد دانه تازه و بگوید و آب آن بکیرد و صافی کند و بگوید
 تا باز نیمه آید و اگر مورد دانه تازه نبود بستاند مورد آه خشک بکین در چهار من آب بپزد تا بکین بماند فرو
 گیرد و بدست باله و صافی کند و نیم قند صافی کرده بر سر آن کند و بگوید تا بقوام آید فرو گیرد و استعمل کند
شراب توت سودمند بود حته درد کلو و خناق **صنعة آن** بستاند توت سیاه و آب آن بکیرد و
 صافی کند و بپزد تا بنیمه آید و پنج رطل از آن سه رطل قند صافی کرده بر سر آن بکند و بگوید تا بقوام آید
شراب انار عذب بستاند انار عذب و آب آن بکیرد و بگوید تا بنیمه باز آید و هر یک من آب انار جو
 بکین قند صافی کرده بنهند و بقوام آورد **شراب انجیر** قوه کرده بد و باه را بپزاید و غوطه تمام آورد
 و منی بپزاید و مشاء را پاک کند از ریک و بلغم و علت و قوه محامعت بد **صنعة آن** بستاند خود بکین
 و در پنج من آب بپزد تا باز دود انگ آید و بعد از آن بستاند انجیر خوب و منی و در پنج من بپزند تا بکین
 و نیم بماند بپالاید و طبع خود و انجیر بر سر هم کند و یک من و نیم غسل شند بر سر آن کند و در صینی صینی و ده
 حوله جان و قرفل و سنبل الطیب از هر یکیم زعفران شاخ نیمه مجموع کوفته و پنجه در صره بندد و در آن
 اندازند و بگوید تا بقوام آید فرو گیرد و استعمال کند شربت بنیمه مال لعق کند پیش از غذا و بعد از غذا
 نیز شاید و اگر آب کرم خورد هم شاید **شراب کاه زبان** در قوه دید و توحش سوداوی بپالاید

اخلاط آن بکیرد آب لسان المنور معطر کنی و آب مادر بخوبی بکین غسل صافی بکنی بر سر آن کند و بگو
شاند تا بقوام آید و زعفران شام یکم در آن بچوشاند و اگر در آن حل کند شاید و اگر بقصد خواهد شاید و اگر
و اگر کاه و زبان تر شود کاه و زبان خشک چهل یک در یکین کلاب خوشبایند و بچوشاند و پالاید و قند صافی کرده بکن
بر سر آن کند و بچوشاند تا بقوام آید شربت ده **شراب بالکلو** بتاند پالنگوتازه بکن و کاه و زبان خشک
سیم و بچوشاند و اگر پالنگوتازه بود سی مای بچوشاند و پالاید و یکین غسل شمر بر سر آن کند و بقوام آورد
و بعضی در شراب پالنگوتازه و صافی میکنند و اولی آن بود که نکند اگر احتیاج بود و طیفه طبیب است
ترکیب آن و اگر قندی خواهند همین سبیل **سکنجین ساده** تب زایل کند و تشنگی نشاند و محروق راه
موافق بود بکن باه را نقصان بود **صنعة آن** بتاند قند صافی کرده و سرکه سفید مقدار کفایت
بر سر آن ریزد و قدری کلاب و اولی آن بود که دندیک سکنجین بزند و بچوشاند تا بقوام آید و باید که سرکه در
اول بر سر قند صافی کرده ریزد تا چون بقوام آید سرکه خام نباشد **سکنجین سوجلی قوه معده**
بده و اشتها باز دید کند و سده بکشد و ناقهارا عظیم سودمند بود **صنعة آن** بکیرد به اصفهانی و
کوارای خوب خوشبوی و از دانه پاک کند و بگوید آب آن بکیرد و یکین آب به و یکین قند صافی کرده و چهار یک
سرکه بر سر آن کند و بچوشاند تا بقوام آید و اگر چند باره به در آن اندازد شاید **سکنجین بزوری سرد**
سده بکشد و استسقا و سوء القینه زایل کند و بول براند و تشنگی زایل کند و تبهای تیز را سودمند بود
اخلاط آن کاشنی تخم خربزه تخم خیار پالنگ و خیار زره از هر یک پنجم پوست پنجه کاشنی پوست پنجه از یانه
از هر یک ده م مجموع نیم کوفته و در سه رطل آب و سی مای سرکه بخوبی بکشد و زو و بعد از آن بچو
شاند و پالاید و یکین قند صافی کرده بر سر آن کند و بچوشاند تا بقوام آید **سکنجین بزوری گرم سده**
معده و هر بکشد و بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القینه را نافع بود و تشنگی
بدر و بکشد و ساکی کردند **اخلاط آن** پوست پنجه کبر پوست پنجه از یانه از هر یک هفت م تخم کاشنی
رازیانه اینسون تخم کاشنی تخم کشکوت از هر یک پنجم عصاره غافق ریوند صینی از هر یک دوم مجموع نیم کوفته
در سه رطل آب و چهار یک سرکه بخوبی بکشد و بچوشاند تا بقوام آید **سکنجین بزوری معتدل**

سده و هر بکشد و بول براند و تبهای مرکب را سودمند بود **اخلاط آن** تخم کاشنی تخم کرفس رازیانه
از هر یک سم تخم خیار زره تخم خربزه تخم خیار از هر یک پنجم پوست پنجه رازیانه پوست پنجه کاشنی از هر یک ده م مجموع
نیم کوفته و یکین قند صافی کرده بر سر آن کند و بچوشاند تا بقوام آید **سکنجین**
عنصل ضیق النفس و استسقا و برود سعال قدیم را بغایت سودمند بود **صنعة آن** بکیرد
سرکه عنصل یک چهار یک و غسل مصفی بکن بچوشاند تا بقوام آید **رب به و سیب** بکیرد آب به اصفهانی شیرین
خوشبوی و بچوشاند و صافی کند و بقوام آورد و صنعة رب سوسن نیز همین است و رب انار نیز هم **میبه**
بکیرد آب به ترش و شیرین ده رطل شراب کهن خوشبوی پنجه رطل بر آب کند و بچوشاند تا بقوام آید و فرو
گیرد و پالاید و در رطل و نیم غسل بر سر آن کند و این دارو را در **مره** بندد و بیندازد و زنجبیل صیفی و زعفران مصفی
عود از هر یک نیم م زعفران ریشه دانه کی مشک ترکی دانه کی **باب السابغ فی اللعوق لعوق**
پستان سودمند بود خوشبوی و سینه و سرفه و تشنگی را نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع
بود ان شاء **صنعة آن** پستان دولت عدد میویر طایلی بی دانه جلم فلوس خیار جنبه ده مای پنجه
مک خراشیده جلم مجموع در شش رطل آب به پزند تا باز دو دانه آید و دست باله و صافی کند و نیم قند به
سحید بر سر آن کند و بچوشاند تا بقوام آید **لعوق زوفا** سودمند بود و برود سرفه کهن و سرفه سینه و تشنگی را
از اخلاط غلیظ پاک گرداند **صنعة آن** بتاند پراسا و زوفا خشک از هر یک پست م ایر ساینم کوفته کند و با سه
رطل آب بچوشاند تا باز یک رطل آید و در دست باله و صافی کند و یک رطل قند صافی کرده بر سر آن کند و بچوشاند
تا بقوام آید **لعوق اسفیل** سودمند بود جهت برود سرفه کهن چون از رطوبت غلیظ بولبتاند اسفیل
بر یان کرده سه م ایر سادوم فراسیون و زوفا از هر یک یکم کوفته و پنجه اجیل مصفی بشد و ستمای
کند **لعوق خیار جنبه بنفشه** پنجه مای عناب پست دانه پستان پنجاه دانه میویر طایلی سی دانه پنجه
مک خراشیده ده م خشناش نیم کوفته پستهای زوفا خشک و رازیانه از هر یک سه م ایر ساینم کوفته سم
کثیر سه م صمغ الوسیاه ده م پریا و شان پنجه پنجه سفید پست عدد بچوشاند و بدست باله و صافی کند
و فلوس خیار جنبه پستهای در آن حل کند و قند سفید نیم م اضافه کند و باز دو سه جوش بدهد و مغز خیار

و مغز بادام شیرین از هر یک پنج مغز دانه سیم با قلع سفید کرده ده ماه خیاری سه ماه کل خطی پنج حلیوسم
 کوفته و بخته بدان برشد و پسته های روغن بادام شیرین اضافه کند **لوق خشیاش** سودمند بود ترله و
 و بختی خشی و خون رفتن آن و سرفه کرم را مفید بود بستاند صد عدد خشیاش رزک و دانه پرون آورد
 و در پنج رطل آب خویساند یکشنباز و ز و بختی آن کند و بختی آن کند و بختی آن کند و بختی آن کند و بختی آن کند
 خشیاش نمین قند صاف کرده و نمین مثلث بر سر آن کند و بختی آن کند و بختی آن کند و بختی آن کند و بختی آن کند
 و نشاسته از هر یک پنج م کوفته و بخته بدان برشد **لوق رب السوس** سودمند بود فصول
 بزج را که در سینه بود رب السوس کثیرا مغز بادام تلخ سفید کرده نیم راز یا نه از هر یک جزوی کوفته و بخته با
 غسل کف گرفته برشد و روغن بادام اضافه کند شربت یکم یاد و ماه بطبخ روزا پاشا منافع بود
باب الثامن في السقوفات **سقوف حب الرمان**
 مجموع سقوفات قوه آن تا دو ماه باقی ماند بعد از آن ضعیف شود و سقوف حب الرمان سودمند
 اسهال را که از ضعف معده و روده بود و قوه آن بدید **صنعة آن** انار دانه ترش و شیرین بریان کرده
 پستیم تخم مورد بلوط سحاق زیره کرمانی بر که خویساند یکشنباز و ز و خشک کرده و بریان کرده پست کنار
 پست سنجک کشیز بریان کرده خرنوب بنطل و شامی از هر یک ده م سکامود را مک از هر یک کوفته و بخته
 سقوف سازند شربت پنج م تا بخیای نافع باشد **سقوف مقلیاتا** سودمند بود اسهال و ترخ و ضعف
 مثانه و بواسیر و انقباض نافع بود **صنعة آن** حب الرشا و بریان کرده یک چهار یک زیره کرمانی بر که خویساند
 خشک کرده بریان کرده پسته های بزرگ کتان بزرگ کرات اخیلیج اسود از هر یک ده م مصطکی پنج م طلیه
 سیاه در روغن زیت بریان کرده و دار و ماه کوفته و بخته بغیر از حب الرشا که آن نیم کوفته باید شربت یکم یاد و
 بر سر آب سرد باز خورد نافع بود **سقوف البطین** که آنرا سقوف نشاسته خوانند سودمند بود سحج و اسهال
 حراری را **صنعة آن** بنکو تخم ریحان تخم مرو تخم حماض صمغ عربی کل ارمنی طباشیر از هر یک ده م صمغ و کل
 و طباشیر نشا تخم حماض کوفته و بخته و تخمها در آن میان کند و خلط کند و باید که مجموع بریان کرده بعیر از
 طباشیر و کل ارمنی که آنرا احتیاج نیست بریان کردن بجلاب ترکند و بروغن کل جوب کند شربت سه م تا بخیای

و فرود و اگر رب به یارب مورد خورد شاید **سقوف خرنوب** سودمند بود اسهال و استرخاء معده
 را و طرنوب بنطل بی دانه زیره کرمانی مدتی بر که خویساند یکشنباز و ز و خشک کرده و بریان کرده پست کنار
 بریان کرده اجزا مساوی کوفته و بخته شربت یکم یاد و ماه رب مورد برشد و لوق کنند **سقوف انبرباریس**
 سودمند بود ضعف معده را و قوه وی بدید و شکم بنبد و ناخواه سحاق زنجبیل انار دانه ترش بریان کرده و
 زرشک بی دانه پست کنار از هر یک دو م قند سفید پستیم مجموع کوفته و بخته استقال کنند **سقوف سحاق** سودمند
 بود حبه اختلاف سحاق ده م تخم مورد انار دانه ترش بریان کرده از هر یک پنج م خرنوب بنطل سی م صمغ عربی
 حلبار از هر یک یک م طلیه کوفته و بخته شربت پنج م استعمال کنند **سقوف طلیه** خاص مسهل نفوس و مفاصل و عرق
 النساء است سورنجان مصری هفت م پوست طلیه زرد هفت م سناکی ده م بوزیدان سه م ورق کل
 سرفه تخم پو سستنج کبر سه م ورق حنا سه م زعفران یک م مغز بادام مقشر سه م قند سفید م سقونیا
 مشوی یکم مجموع کوفته و بخته بغایت سحج کند شربت دو ماه بر سر آب سرد باز خورد **سقوف سورنجان**
 این مسهل م حبه نفوس و مفاصل و لواق النساء بغایت نافع بود انشاء سورنجان مصری ده م سناکی هفت م
 مغز بادام مقشر سه م پوست طلیه زرد سه م زعفران نیم م قند سفید سی م سقونیا مشوی یکم شربت دلاک
 بر سر آب سرد باز خورد **سقوف سرطان** حبه مسلول بغایت نافع بود سرطان نری سوخته ده م طین در منی
 صمغ عربی خشیاش سفید و سیاه متو تخم خرنوب از هر یک پنج م کوفته و بخته استقال کنند و باید که سرطان بجا کسترده
 زرشسته باشد و بعد از آن سوخته کند و ماه عسل **باب التاسع في الجبوب**
حب ابرج سودمند بود مرضای سرد معده را پاک کرد و اند از م حلیج طلیه غلیظ بزج **صنعة آن**
 ایازه فیه اکیه برید سفید محجوف خراشیده بروغن بادام جوب کرده یک م حب النیل انیسون غار بقون سفید
 از هر یک نیم م نکل هندی را نکلیم تخم حنظل را لکی کوفته و بخته آب راز یا نه ترب برشد و حب ازند هر یک بمقدار
 نخودی و این یک شربت بود اگر خواهد در ششاش شکر سرفه بچد و اگر خواهد در ششاش عسل و فرود و بجهت
 مسهل قوه آن تا دو ماه می ماند و بعد از آن ضعیف میشود و بهتر آنست که در روز که بازند در پست غالی نهند و
 گاه استعمال کنند **حب مستعل** صبر سقوطی یکم ترب سفید محجوف خراشیده بروغن بادام جوب کرده یکم

حب البیل غاریقون اینون از هر یک نیم تخم حنظل نمک هندی از هر یک دانگیم مقل کثیر از هر یک دانگی کوفته
 و پنجه تآب کرفس برشته و حب سازد و این یک شربت است **حب سورنجان** سودمند بود در معده و نفوس
 و عرق النار نافع بود صبر اسقوطی ترب سفید محجوف سورنجان مصری از هر یک یکم ماهی زهری یکم
 حب البیل غاریقون از هر یک نیم کثیر تخم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی و نیم کوفته و پنجه تآب
 کرفس برشته و حب سازد و این یک شربت است **حب بنفشه** جبهه درد چشم و سر و شقیقه سودمند بود
 و دماغ را پاک گرداند و جبهه درد گوش نافع بود **صنعة آن** بنفشه خشک دوم ترب سفید خرد شده برودن
 بادام چوب کرده یکم رب السوس پوست بلیله زرد اینون از هر یک نیم سقونیا مشوی نیمه انک
 کوفته و پنجه تآب جالسی برشته و حب سازد و این یک شربت است **حب شبیار** سودمند بود جبهه درد
 معده و سر **صنعة آن** صبر سقونیا سم پوست بلیله زرد و ورق گل سرخ بر سفید محجوف خرد شده
 برودن بادام چوب کرده مصطکی از هر یک یکم کوفته و پنجه حب سازد و شربت از یکم تا سه در
 وقت خواب فرو برد و نجفد **حب مقل** حلیمه سیاه پوست حلیمه زرد آمله مقشر پوست
 بلیله از هر یک یکم مقل ازرق چهارم مقل در آب کدما بکند از دور تا دور حل کند و دارو کوفته
 و پنجه بدان برشته و حب سازد و شربت دوم **حب غاریقون** نسخه صاحب خیره سد با بکشیاید
 و صاحب استقرار و بیمارهای جگر را سودمند بود **صنعة آن** غاریقون پنج مروج ترب
 محجوف سفید پنج ایر ساسم ایاره فیه اینچم فرایسون سم تخم حنظل دوم اینون یکم
 انزروت دوم سقونیا مشوی یکم کوفته و پنجه حب سازد و شربت دوم و قوه این حب تا شش ماه
 می ماند **حب اصطیقون** سودمند بود همه مرضها را که از بلغم غلیظ و سودا بود و تریاق بکشد **صنعة**
آن حبلسان و عود بلبلان و سلیمه سنبل الطیب اساردن دار صینی زعفران مصطکی
 پنج از خر و ج عصاره افستین نمک هندی زرد اند مدحرج از هر یک یکم صبر سقونیا
 پا خجده سقونیا مشوی غاریقون سفید تخم حنظل از هر یک سم افیتون اقريطی بسفاج
 فستقی از هر یک شش کوفته و پنجه حب سازد و در ظرف آگینه نگاه دارد بعد از آنکه در سایه خشک

کرده باشد شربت دوم نیم **حب قوقایا مستعمل** این حب جالینوس است سودمند بود در سردی و بلغم
 بود و چشم روشن کند و خلطهای غلیظ از زردن دفع کند **صنعة آن** صبر سقونیا عصاره
 افستین یا ورق افستین مصطکی از هر یک دوم سقونیا مشوی تخم حنظل از هر یک یکم
 کوفته و پنجه تآب کرفس برشته و حب سازد و شربت یکم **حب المسک** مستعمل مولف
 بوی دهن خوش کند و قوه دل بدهد سنبل الطیب فرخنگ قرنفل نارمشک کبابه قرنه
 بسیار فوغل خولجان سعد کوفی از هر یک یکم قاقله جوز الطیب از هر یک نیم پوست ترنج
 زنجبیل ساج هندی از هر یک یکم مشک ترکی نیمه تآب به و کلاب حب سازد و قدری صمغ عربی
حب عبال و این حب جبهه سرفه حار مفید بود مغز بادام سفید کرده مغز تخم خیارین نشاسته
 صمغ عربی خشک شش سفید از هر یک دوم رب السوس دوم با قلع مقشر سم کوفته و پنجه بلعاب
 بگو برشته و حب سازد و استعمال کند **حب عبال** جبهه سرفه بارد مفید است پنج از زایانه تخم کرفس رب السوس
 و سیادشان مغز بادام تلخ کوفته و پنجه تآب حالص برشته و حب سازد و استعمال کند **حب عبال** سرفه
 یا بس را سودمند بود نشا صمغ عربی رب السوس اجزا مساوی با حالص برشته و حب سازد و استعمال کند
حب عبال جبهه سرفه رطب سودمند بود و نفلی نبات مصری مساوی کوفته و پنجه حب سازد و در
 استعمال کند نوعی دیگر حلیمو سم پنج کاو زبان یکم کوفته و پنجه با چهارم نبات مصری برشته و
 سازد و بکار دارد **باب** **العاشرة فی الاقراض و خوردن**
مستعمل این نسخه از آن جنین بن اسحق شیراز است اختیار نسخها است و این قرص از ادویه تریاق
 فاروق است **صنعة آن** دار شیشگان اساردن از هر شش ماه فجاج از خرد و از ده ماه
 عود بلبلان قصب الذریره از هر شش ماه دار جینی پست مال فوششمار جاما پست چهار
 سلیمه شش ماه اقحوان سفید پست مال مصطکی شش ماه زعفران دوازده ماه مجموع کوفته
 پنجه بشراب ریجانی صافی برشته یا با العسل و قرص سازد و در قرص ساختن دست برین
 بلسان چوب کند و بعد از آن در سایه خشک کند و این قرص تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف

قرص ۲

مال

شود **قرص فتح** که در تریاق فاروق مستعمل است و این قرص بعد از دو ماه و شش ماه مستعمل کنند و قوه
این تادوسل باقیست بعد از آن ضعیف شود بکیرد اشق و آن ماده و نشان نری و مادگی آنست که نرا
دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب بود و هر دو قلاب در یک غلاف بود و نشان افغی آن بود که سر و
پهن بود و چشم وی سرخ بود و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن بود که سرخ حرکت بود و در
رفتن مقدار چهار انگشت سر وی از زمین برداشته بود و باید که در موسم بهار چون آفتاب بجل آید
و بر انگیزد و تا نور نشاید بکین چون آفتاب بجز از سه نشاید و چون بکیرد باید که هم در آن روز باران
دیگر و بر انگیزد که اگر نکند حدت سمیت وی زیادت شود و کشتن وی جنبانست که سر و دنبال بر هم
نهند و بیک ضرب سر و دنبال وی بمقدار چهار انگشت جدا کنند بقیه نیز بروی نهند و تنگ محکم بپوش
زنند جنبانکه قطعا هیچ پوست بروی نماند و بیک ضرب جدا شود بعد از آن پوست از وی بکشند و آلات
شکم آن بیندازند و چند نوبت بشویند آب شیرین و اگر با جاکسته بکشند بشویند شاید بعد از آنکه پاک
شسته باشد در یک سفالین کند یا مسین قلعی در ده و آب بر سر آن کند جنبانکه کفایت بود و
جوب شبت جنب شایخ در اندازد و نک و اگر خودی چند در آن اندازند شاید و بچوشاند تا قهر شود و
بعد از آن از یک پیرون آورد و استخوان از وی جدا کند و گوشت وی بگوید کوفتنی بغایت و بوزن آن نان
خشک کوفته اضافه آن کنند و دیگر بگویند بعد از آن اگر خشک صفت بود قدری از آن آب که در وی
جوشیده است اضافه کند بعد از آن قرص سازد و تنگ مثل ناخن بزرگد باید که دست بر دهن
لبان جرب کرده باشند در قرص ساختن و در پشت غزال و در سایه نگاه دارد تا خشک شود
و باید که قطعا اثر نم در وی نماند بر دارد و در ظرفی آبکینه نگاه دارد تا وقت حاجت **قرص اسفیل**
که در تریاق فاروق مستعمل است بستاند پیاز عنصل کوچک در خمیر کرد و در تنور نهند تا بخته شود
بعد از آن بکیرد مغز آن که بغایت نرم شده باشد و در مایون باید و بوزن آن در گریسته اضافه آن
کند و قدری شراب برشد بیک دست بر دهن کل جرب کند و قرص سازد و بعد از آن دو ماه استعمال کنند
و قوه این قرص تادوسل باقیست **قرص قومون** که در مر و دبطوس مستعمل است و آنرا

قونیون خوانند **صنعة آن** میوین طایفی بی دانه چهارم عکک البطم پست و چهارم مرصافی و از هزار یک
دوازدهم دار صینی مقل از رق اظفار الطیبت سلخه سنبل رومی اکلیل الملک سعد حب
الغار از هر یک سه م قصب الذریعه نه م زعفران یکم قمر الیهود دوازدهم و آنچه نفوق کردن بود
نفوق کند در مثلث و با سه وزن آن غسل ببرد و بکار دارد **قرص طباشیر ملین مستعمل سود**
مند بود تهای ملتیب صفاوی و دوسوی و تنگی نشانند و سرخ و خشو سینه را بغایت نیکو بود طباشیر سفید
چهارم ترنجبین سه مغز خیار زده و مغز تخم خیار پالک مغز دانه کدو از هر یک دوهی نشاسته صمغ عربی کثیرا
خشکاش سفید از هر یک یکم کوفته بخته بلعاب بگوید برشد و قرص سازد شربت بکیرد **قرص طباشیر مقدر**
سود مند بود تهای تیز و رفتن خون از شکم و رقی کل سرفه شش بی صمغ عربی نشا کثیرا از هر یک چهارم
تخم حماض طباشیر سفید از هر یک سه م کوفته بخته بلعاب بگوید برشد و قرص سازد شربت بیک مای
قرص طباشیر عتک سود مند بود جبهه اسهال صفاوی دوسوی صمغ عربی تخم حماض نشاسته از هر یک
دهم و رقی کل سرفه یا کجدهم سماق زرشکی بی دانه از هر یک هفت م مجموع بریان کرده و طباشیر مضم
کلار منی ده م کوفته بخته بکلاب قرص سازد و قوت این قرص شش ماه باقیست شربت بکیرد **قرص کربا**
نسخه مناج مستعمل مولف که بابلسه لولونا سفته تخم خرفه از هر یک پنج م سرد بر کوهی سوخته و پوست
تخم مرغ سوخته و کثیرا صمغ عربی از هر یک سه م کشیز بریان کرده خشکاش سفید و سیاه از هر یک شش م
و دغ سوخته و بزرالنج از هر یک دوم کوفته بخته بلعاب بگوید برشد و قرص سازد شربت بیکم و قوه این
هم شش ماه باقی ماند **قرص طباشیر کافوری** سود مند بود جبهه تب محرق و دق و تنگی نشانند و حال
زایل کند طباشیر سفید و رقی کل سرفه صندل مقاصر مغز تخم خیار زده و مغز تخم خیار پالک تخم کاشنی تخم کاهو تخم
تورک از هر یک چهارم کافور یکم کوفته بخته بلعاب بگوید برشد و قرص سازد شربت بیکم و قوه این
هم شش ماه ماند **قرص کلکسار** خون رفتن از شکم باز دارد سلخه رومی کلار منی صمغ عربی از هر یک
چهارم و رقی کل سرفه حصار آقا قیاز از هر یک سه م کشیز دوم کوفته بخته آب کلاب برشد و قرص سازد
شربت بیکم و قوه این شش ماه باقیست **قرص انجبار** صمغ را بغایت سود مند بود طباشیر عرق

انجبار چهارم ورق کل سره صمغ عربی کهر با از هر یک سم نشاسته کل ارمنی بسط طباشیر سفید رب السوس
گلزار از هر یک دوم اقا قیام کوفته پنجه برب مورد برشد و قرص سازد شربت یکم و قوه این قرص شش ماه
می ماند **قرص زرشک در مستعمل** سودمند بود تبهای بلغمی کهن را و درم حکم و معده را و عصاره
زرشک مغز تخم فربه مغز تخم خیار زره از هر یک سم ورق کلسه ترچین از هر یک شش مخم کثوت رب السوس
طباشیر تخم کاشنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غاف از هر یک دوم قوه لک منقح ریوند صینی از هر
یک دوم زعفران یکم کوفته پنجه باب ترچین قرص سازد شربت یکم و قوه این ناشی ماه می ماند **قرص زرشک**
کوچک زرشک بی دانه پا خنده مخم کاشنی تورک تخم خیار پالنگ از هر یک سم ورق کلسه پنجم
ریوند صینی سنبل الطیب از هر یک کوفته پنجه بلعاب نیکو برشد و قرص سازد و قوه این مخم شش ماه
می ماند **قرص بنفشه** در دهنم و در سرد شقیقه زایل کند و دماغ را از اخلاط پاک کند بنفشه خشک
چهل تریب سفید محو خراشیده پست م رب السوس ده پوست هلیله زرد ده سم سقونیا بریان کرده
چهارم شربت دومای سحر دایک تا ده شب در پشت غزال نگاه دارند و سحرگاه در جلاب جگر سرخ حل کرده
باز خورد و قوه این قرص چهار ماه می ماند **قرص کلی مستعمل** مسهل صفا و بلغم است ورق کل سره صمغ
هفت عصاره غاف طباشیر سنبل الطیب از هر یک یکم رب السوس چهارم کوفته پنجه باب برشد
و قرص سازد شربت یکم و قوه این قرص شش ماه می ماند **قرص ریوند** جهت تبهای کهن و صلابه جگر
و سپرز و درمهای آن و در آن بغایت سودمند بود ریوند چینی شش مخم قوه لک منقح کرس انیسون
عصاره غاف از هر یک دوم کوفته پنجه باب برشد و قرص سازد و قوه این ناشی ماه باقی باشد
شربت یکم تا یکم **قرص خشتخاش** سودمند بود در ریه های سینه و شش و در سینه و در مثانه زایل کند
صنعت آن ورق کلسه صمغ عربی از هر یک چهارم نشا کثیرا رب السوس از هر یک دوم خشتخاش سفید سیاه
از هر یک سم طباشیر پنجم زعفران دایک کوفته پنجه باب برشد و قرص سازد شربت یکم و قوه این مخم شش
می ماند **قرص غاف** نسخه صاحب نواج سودمند بود تبهای کهن و تب ربع و سده بکشد و یرقان
و در دهن و سپرز زایل کند غاف پست م سنبل الطیب ده طباشیر چهارم کوفته پنجه باب برشد و قرص

سازد شربت یکم و قوه این قرص شش ماه می ماند **قرص کالنج مستعمل** جهت قرصه مثانه و کرده بغایت مفید
بود مغز تخم خیار پالنگ حب کالنج مغز بادام سفید کرده رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کند و کوزه
از هر یک ده مخم کرس دوم انیسون مصری یکم کوفته پنجه قرص سازد شربت یکم تا یکم و بعد از شش ماه
استعمال کند و قوه این قرص تا دو سال می ماند **قرص زحیر** سودمند بود جهت اختلاف دم و ترخ طبع مخم
طبی ارمنی قرص طباشیر طرائث از هر یک دم مخم حاضی بوی صمغ عربی جلاب از هر یک چهارم نشا و
ورق کلسه از هر یک سم مخم کرس سماق مصطکی از هر یک یکم بلوط دانه مورد از هر یک دوم علفی
زیره کرمانی مدتر برکه و بریان کرده خنجا پنجم است از هر یک نیم کوفته پنجه بلعاب نیکو برشد شربت یکم
و قوه این ناشی ماه می ماند **قرص صداع** سودمند بود جهت بخوابی و در سرد شقیقه چون بر پشانی
و شقیقه طلا کند **صنعت آن** انیسون مولاد کافور از هر یک پنجم کند از انندت را که طبعی ارمنی از هر یک
دهم زعفران بر پنج پست پنجه لقا از هر یک پنجم کوفته پنجه جلاب و آب کاهو برشد و قوه صمغ خشک
مثلث سازد و در سایه خشک کند و بوقت حاجت باب کشیزه و آب و ورق کاهو یا سرکه باید و بر پشانی
طلا کند **قرص سرطان** جهت مسلول بغایت مفید بود طین ارمنی طین مختوم طین رومی تکتا
ورق کلسه از هر یک شش م سرطان سوخته ده کثیرا طباشیر سفید شاد مخم مفسول از هر یک پنجم
رب السوس سم کوفته پنجه باب لسان الحمل برشد و قرص سازد شربت دوم با شراب انار غلب جهت سل
و درق و نفث خون **باب الحادی عشره الایارجات ایاره و قش**
سودمند بود جهت اخلاط سوداوی و بلغمی و داء الثعلب و عظیم نافع بود و تفسر ایاره دواء الای است و ایاره
سا کمتر از حبوب و مطبوخات بود **صنعت آن** تخم حنظل پست م صبر سقوطی پنجم سکینج
جاوشیز از هر یک پست م خولجان ده م کاذریوک پست م فلفل سفید فطر اسالیون زراوند حرمج
دار صینی سیلخه زعفران زخیل جعه مرصاف از هر یک دوم کوفته پنجه صمغ الشرب خوب
و حل کند و با عسل کف گرفته سه وزن دارد و با برشد شربت و دمای تا چهارم بآب که افتخون و شاق
و هلیله سیاه و مویز طایلی و غار یقون و اسطوخودوس و کامفیطوس و بنفایج فستق و کاذربان

نیم دایک شاف سازد **شیاف قیصر** نافع بود ب چشم راشاد و دوزخ و دوزدهم اقلیمیا زرد و سبزه از هر یک شش م
 زنجار قلع قطار محرق از هر یک چهارم افیون یکم نیم شرباب شاف سازد **شیاف رومی** خوب را نافع بود **صنعة**
آن قیصر و مغز حلزون عقیق از هر یک یکم صمغ دوم صمغ در آب بکند و او دیاسیح کرده با آن شاف سازد
شیاف ابطی ابتداء رمد کرم و سوزش و درد چشم را سودمند بود صمغ کثیرا نشاسته از هر یک ده م اسفیداج
 شسته نیم افیون نیم بسفید نیم صمغ شاف سازد **شیاف کند** سی دیشهای را سودمند بود اشق
 نیم از زردت چهارم کند روم زعفران دوم بلعاب حله شاف سازد **شیاف مرا** که در ابتداء فرو آمدن
 آب سود دارد و عصب با صره را قوی گرداند زهره کلنگ و مارماهی و کرکس و بانه و آله و لکک خشک کرده
 متساوی هر ده م از این افیون نیم منقل کسب نیم از هر یک م بآب رازیانه ساف سازد **شیاف مرزنجوش** ابتداء
 آب و انتشار را نافع بود و شکوری و نار یکی چشم پوست هلیک زرد دوم تو تیا سبز دوم زنجبیل صینی نیم
 حوضی مکی ده م حوضی باب هند با و مرزنجوش حل کند و دیگر اجزا آب سوده با آن پامیزد و شاف سازد
شیاف دیرنج **نسخه اغراض** سبل جرب کهن سلاق سوختن چشم و سفیدی و موی فزونی و ماده این
 علتهاست تحلیل کند صمغ عربی کثیرا اقلیمیا زرد سفید از زهر مرزنجوش زرد نیم صمغ قلع قطار محرق مس سوخته
 دار نقل فلفل سیاه شاد نیم نشاسته زرد جو به سکر العشر از هر یک یکم از زردت یکم و نیم دم الاخرین افاقیا از
 هر یک و انگیم حوضی سنبل ماز و سوخته از هر یک نیم هم نرم باید و نیم بازرد آب سداب و ترشی ترنج
 حل کند و دار و دانه آن مرشد و شاف سازد **شیاف زعفران** که مخصوص است ب جرب اقلیمیا قلع کند از هر یک
 دوم فلفل دوم زعفران یکم زرد یکم نیم نوشادر نیم صمغ ده م بشراب کهن شاف سازد **شیاف بروما**
 ماده را از چشم باز دارد و ضربان و غلیظان نشاند و مزاج چشم را نرم و زرد و زما معتدل و کمال درستی رساند **صنعة آن**
 شاف مائید از زردت و زهره از هر یک پست زعفران ده م کثیرا یکم افیون نیم آب باران شاف سازد و بوقت
 حاجت بسفید نیم صمغ باید و چهار دانه که نافع بود **ورد احمر** ورق گل تازه پانزده م زعفران هشت م افیون
 سنبل از هر یک دوم صمغ هشت م آب رازیانه شاف سازد **ورد اصفر** از پس رمد بکار دارند سنبل
 کل سرف صبر از هر یک پست م بزر السنج یکم زعفران چهارم عصاره مائید شصت م غر زردت شصت م

افیون کثیرا نشاسته از هر یک دوم شاف سازد **شیاف عرب** را صبر کند غر زردت خرن سیا و شان کلند و آب
 شاف سازد **شیاف الذهب** نفع است از ابو الفضل و اسمعیل و ابو جعفر مغربی و ابو سهل کمال که غریب معراش از آن
 طلب کرد و گفت از جهت قوه با صره و زیادتی روشنائی چشم چیزی بسازند که بغایت مفید بود و چشم را نیز بین کند
 ایشان اتفاق کردند و این نسخه ترکیب کردند **اخلاط آن** اقلیمیا ذهب م تو تیا سندی نیم تو تیا رگ
 مغول ده م سرطان تجری دوم حر قشیا ذهبی سه م یا قوت زمانی سه م لعل آبدار سه م لاجورد ده
 بدخشان دوم دماخ فزنی شیرین سه م بسد دوم مروارید ناسته سه م مایران جینی نیم مامیشا
 رهبانی سه شاد نیم عدسی نیم زرد جو به سه ساج هندی دوم پوست هلیک زرد سه م سبل الطیب
 ده م دم الاخرین یکم حوضی مکی سه افاقیا مصری سه زعفران سه منقل قتی سه تسودا فلفل
 سه زنجبیل سه صمغ عربی ده م احجار بسنگ ساقی صلا می کند و آب پیرورد و او سیه سخن کرده
 بروغن بلسان جرب کند و با جوهر جمع کند و ورق طلا سه بسازد و بالرد و داخل اجز کند و آب
 غوره پیرورد و آب انار عذب در چشم کند **شیاف حرارت** کبیر نشخ نور العیون ابتداء آبر
 و انتشار و ظلمت و شکوری و غلظت و رطوبات **اخلاط آن** زهره باز زهره باشد زهره عقاب
 زهره کلنگ و قلق و کبک زرد ماده دراج کبوتر جیه شبوط آهو بزرگوهی کور و بابه کرک شیر نقار بلنگ
 یوز شغال خرگوش خنزیر و ب کا و سلفاه بجری کر ب فیل پرستوک سیاه داسه کا و کوهی بزرگ فواد
 تذرو بط حریط مرغابی خاریت سب پرک سوسمار سک بونی بوزنه خرطوبه های شاهین همای
 ظرطک مرغ اشتر مرغ کجشک سک آبی اشترک خاراند از زراع سیاه زاع پسته زاع سرخ منقار عقیق
 بوم بزرگ بوم کوچک فاخته موسیخه قمری طاوس را سو جغد بلیل هزارستان سقا کجشک زرد کجشک
 کوهی کجشک عکس کبیر سار صغوه موش طیرا بیل کجشک که دنبال جنباند کر ب دشتی بوتیا رجو صلا چاک
 سمور سنجاب قائم افی کیک انجر کبک دری باید که این زهره با جمیع جمع کند و در سایه خشک کند و با سبکینج
 آب نادبان شاف سازد و خشک کند و در ظرف آئینه نگاه دارند **شیاف ابطی** اسفیداج نیم صمغ
 چهارم کثیرا یکم افیون یکم بشیر دختران شاف سازد **شیاف عربی** تو تیا ده م صمغ دوم زعفران نیم م حوضی

الکتاب غرضه القریات

مکی یکم پنجین پنج م آب غوره برشد و شافه سازد **باب**
ترایق فاروق ترایق خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و سودمند بود که نزدیکی جانوران و مجموع زهر باد و دیام
 کشنده را و شربتی از آن بقدر حاجت بود اندک آن یک تنج و بسیار آن دومی و چون بر موضع کونکی طلا کنند سود
 مند بود و قوه دل بر بدن و جمیع مرضهای سرد را سودمند بود و اگر خواصی این نبشته شود در از که دسعال و عسر نفس و
 درد سینه و نش و نفخ معده و قولنج و استسقاء و برص و بقی و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که اسودا
 و بلغم بود نافع باشد و صرع و صداع و تاریکی چشم و درد شقیقه و بواسیر نافع بود و بول براند و حیض بکشد
صنعة آن اقراص متصل جمل و هسته های اقراص افلاک و اقراص اندر و حوزون فلفل سیاه انیون مصری
 از هر یک سبت و چهار مال ورق کلسه نیم شلغم بری قوم بری ایر سا غاریون رب السوس روغن بلبان از هر یک
 دوازده مال دار صینی قسطا فلون بود پنج جیلی فراسیون قسط فطر السالیون اسطوخودوس فلفل سفید
 کندر ذکر مشکطرا مشیع فقاخ از هر صمغ البطم سیله سودا سنبل الطیب حبه از هر یک نش لبنی نیم گرم کف
 سیالیون حرف بابل کادریوس ناخواه کافیتوس عصاره الحیه التیس نار دینی اقلیل شیخ جیلی سادج
 هندی مر جنطیا ناخم رازیانه طین مخموم زاج محرق که تمام سوخته باشد حماما و ج حب بلبان هو فاریقون صمغ
 ۶۰ قودمانا اینون افاقیا از هر یک چهارم دو قوتنه مقل از زرقا و شیر قنطوریون باریک زراوند مدحرج
 سکیچ از هر یک دوما چند پد ستر دوما و بعضی چهارم مسکند عسل که از کل حاشا باشد ده رطل شراب
 کهن خوب هشت رطل و رطل باید که بوزن بعد از بود هر رطل نود مال صمغها و عصارات شراب خوبانند و صل
 کند و عسل بر سر آن کند و یکشمار روز و راکند و بعد از آن ادویه کوفته و بخته بردن بلبان جرب کند و عسل مطبوخ
 برشد و در ظرف نقره یا صینی کند و باید که ظرف بر کند و استعمال کند بعد از یکسال و بعضی جایز دهمته اند بعد از
 شش ماه و گفته اند که شاید که استعمال کند تا پنج سال بران بگذرد یا هفت سال و بعضی گویند مستعمل نشاید کرد
 الا بعد از ده سال یا دوازده سال و آن زمان در غایت جوانی و قوت بود تا سی سال و جوان از سی سال
 گذشته تا شصت سال قوه آن باقیست و هر خواص که گفته اند همچنان دهمته باشد لیکن بعد از آن شصت
 همه مرضها که بدان نافع بود همان عمل کند اما دفع سحر و لزع و نفوش نکند و آن زمان بقوه معاجینی بزرگ

بعضی ۲

الترایق اربعة ترایق

کو حکم خوانند سودمند بود که نزدیکی جانوران از اخصوص عقرب و باد غلیظ که در معده
 بود و روده و در دگر و سپر و صرع و خفقا نر اسودمند بود و اگر زنی را یکم بر زبان رفته باشد به شکل
 زاید یکم فرود سمل که در **مشرطوس** آنرا از ترایق شمرده اند سودمند بود زهرهای مختلف و زنگنه
 جانور از اسک دیوانه و قولنج بکشد و قاع و لقوه و سترخار نافع بود و سده جگر بکشد و در معده طلب
 نرم کند و سینه را از اعلاط پاک کند و خون رفتن باز دارد و قوه باه بد و کون روی بیکو گرداند و شستهای
 طعام باز دید کند و رطوباتی که در شکم بود دفع کند و در معده و امعاء و غلاظ و رقاق را نافع بود و سنگ مثانه
 بریزاند و یک در جم نگاه دارد و دهن صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع زهر نکند و خاصیت این در بکت
 بترایق فاروق **اخلاط آن** مرزغفران غاریون زنجبیل در صینی عسل البطم کثیر از هر یک ده سنبل
 الطیب کندر ذکر خردل سفید عیدان بلبان اسطوخودوس از هر قسط سیالیوس کافیتوس قنه
 زراعتج دار فلفل عصاره هوفسطید اس چند باد سترجا و شیر میوه سادج هندی از هر یک هشتم
 سیله فلفل سیاه و سفید سور بخار حبه اسقور دیون دو قوت اقلیل الملک جنطیا ناروس دهن بلبان حب
 بلبان قونیون که آن قرصی مرکبت مقل از هر یک هفتم سداب دوم تخم سداب دوم اشق نار دین ده
 اقلیل و مصطکی صمغ عربی فطر السالیون قودمانا اینون مصری نیم رازیانه و رقی کل سره مشکطرا مشیع از هر
 یک پنج م اینسون و ج فومو سکینج اسارون از هر یک سیم افاقیا هو فاریقون سره سقنقور از هر
 یک چهارم هر چه صمغها باشد در شراب کهن ریختن خوبانند و حل کند و باقی دارد و کوفته بخته باده جند آن
 عسل مصفی برشد و بعد از شش ماه استعمال کند شربت یکم و قوه این تا هفت سال باقی ماند **ترایق حبه**
 کونکی عقرب **صنعة آن** زراوند مدحرج پوست یخ کبر از هر یک نیم کوفته بخته با شراب بیاشا

باب الرابع عشر في السنويات سنو

که دند از اجلا و بد بخایت بکیر و شاخ بزرگوهی سوخته عک اندرانی کف دریا از هر یک جزوی پنج
 فی سوخته دو جزو سادج هندی ربع جزوی سفال چینی جزوی که کوفته و بخته سحج کرده سنون سازند
سنون دند از اجلا و بد و پنج آن حکم دارد **صنعة آن** بکیر و نمک اندرانی و باید و در کاغذی بند و بر خاکستر

کرم اندازند تا سرخ شود بر دارد و چون خشک شود در قطران اندازند پس بستانند خودی از آن و از کف دریا و سعد
و دار صینی و مرصافی و خاکستر در عینه از هر یک جوئی و کافور و گشنیز جوئی و کوفته پنجه سنون سازد **سنونی که دو**
دندان را جدا دهد و سیاهان ببرد بکشد آگینه ساسی و کف دریا از هر یک برابر و در آن یک بساید و بر دندان مالند و باید
کوشش دندان را نگاه دارد تا سوده نشود **سنونی** که دندان را محکم گرداند و قوه آن بدهد بستاند شاخ
بزکوهی سوخته و نمک اندازی بصل مرشته و سوخته از هر یک جوئی و کلناز نیم جزو پوست مالیده زرد کلتر از هر یک
جوئی کوفته و پنجه بر دندان که چندان باشد که هیچ دندان محکم نکند و بوی دمان خوشی کند **سنونی** که بوی دمان
خوشی کند و پنجه دندان محکم دارد و دندان را قوت دهد بکشد شاخ بزکوهی سوخته و نمک بصل معجون
کوده سوخته از هر یک ده م زعفران سنبل الطیب مصطکی سداب خشک از هر یک دوم کلناز سماق از هر
یک یکم سعد سوخته جو سوخته از هر یک سه م کوفته پنجه سنون سازد **سنونی** جهت حفظ صحت دندانها شاخ
بزکوهی سوخته جزو خارج سنبل الطیب سعد از هر یک جوئی و نمک اندازی ربع جزو کوفته پنجه سنون سازد
سنونی که بوی دمان خوشی کند و پنجه دندان را سخت کند بکشد صندل سفید و پوست زنج خشک و زعفران و کل
از هر یک دوم کوفته پنجه سنون سازد بسواک **سنونی** که سیاهان دندان ببرد بکشد قنبیل ده م فلفل حرام
حاماسه ساج هندی دوم مار و سوخته نه م کوفته پنجه بسواک باله **سنونی** که کند پنی قطع کند بکشد
مر قلع فارسی پوست انار قصب الذریره قرنفل شربین مساوی کوفته پنجه پنی را بفتند که شراب بکافی
تر کرده بنهند تر کنند و از آن دار و کوفته پنجه بر پنی دهند و فتند دیگر بدان دار و نمک یا غار در و پنی دهند
سنونی که جهت جوشیدن دهن کنند بکشد فلفل آقا قیاساق بی دانه طباشیر کلناز ورق کل سرخ آرد جو
مجموع مساوی کوفته پنجه اول قدری سرکه و دو دندان کلاب نیم کرم کند و بکشان پاره دهن بدان بشوید
و بعد از آن دو استعمال کند که بغایت سودمند است **باب الحامس عشر في الادوية**
روغن بنفشه بستاند بادام شیرین و سفید کند و هر یک بادام بدو نیم کند و خشک کند و بدی که من بادام تخم
کل بنفشه در میان آن کند و شب در شیب جام خواب می اندازد و بر روز بخان پهن کند و چون ده روز بگذرد
اگر دیگر بنفشه مکرر کند خوبتر بود و تا جمل روز بر روزش دهد و بعد از آن روغن بکشد و اگر بعضی بادام مغزانه

کند و باشد شاید بلکه در روی رطوبت زیاده بود که در بادام **روغن کل بادام** در میان کل تخم آن که
در بنفشه ذکر کرده شد برورد و بعد از آن روغن بکشد **روغن کل سرخ** بکشد و ورق کل سرخ تازه و در
قنینه کند و روغن کچند سر آن کند و جمل روز در آفتاب آویزد و بعد از آن استعمال کند **روغن کل سفید**
تخم آنکه روغن کل سرخ کوفته بستاند و روغن یا سیمین و خیری و سوسن و زنبق و شربین و زعفران و
شقایق و امثال آن بدین نوع بسازد **روغن شامسفر** بکشد آب ریحان یکم و یک چهارم روغن
بادام و قدری آب بر سر آن کند و بچوشاند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن خشک** بستاند زنجبیل حرام
خشک نیم کوفته ده م بچوشاند و صافی کند و نمین روغن کچند بر سر آن کند و بچوشاند تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن قسط بزرگ سودمند بود در دجکر و معده و سردی مفاصل و استرخان **صنعة آن** ایر ساقه
اشنه قسط راس خشک سیخه عیدان بسان از هر یک ده م مرصافی بهج مجموع نیم کوفته یک شنباز و زرد آب
شیرین خویساند و بعد از آن بچوشاند و صافی کند و باید که آب پنجم بود باقی آهسته می پزد از اول روز تا آخر روز
و بعد از آن بیالاید و دومین روغن زیت بر سر آن کند و بچوشاند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن قسط**
کوچک که عصبها را محکم گرداند و سودمند بود در جگر و معده که از سردی بود و موی بر ویانند چون ظاهر کنند
صنعة آن بستاند قسط مرصاف سیخه ششم ورق مرصاف و جمل کل نیم کوفته کند و در شراب کهن خویساند
یک شنباز و زرد بعد از آن بچوشاند باقی آهسته و صافی کند و نمین روغن زیت بر سر آن کند و بچوشاند تا آب
بسوزد و روغن بماند **روغن مصطکی** سودمند بود در جگر و معده بستاند روغن کچند نیم مصطکی
خوب ده مال در قنینه کند و دیگری بر آب کند و آن قنینه در میان آب پیانیزد و باقی نرم می جوشاند تا
مصطکی بپزد بکشد از دو استعمال کند **روغن بابونه** بستاند بابونه در سایه خشک کرده پیستم و نیم روغن
کچند در قنینه بر سر آن کند و در آفتاب آویزد جمل روز و بعضی پیستم حلبه اضافه میکنند و اگر بابونه
تازه باشد بابونه خشک پیستم بچوشاند با چهارم آب تا باز نیم آید و برست باله و صافی کند و نمین روغن
کچند بر سر آن کند و باقی آهسته بچوشاند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن شیت** روغن کچند نیم

با تخم شنبه در سایه خشک کرده در شیشه کند و جمل و زرد آفتاب آویزد و روغن **حنای** بتاند ورق حنا
 و بکوشاند و صافی کند و روغن کنجد بر سر آن کند و بکوشاند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن مورد**
 بتاند آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا بادام یک رطل و بکوشاند تا آب بسوزد و روغن بماند
 و اگر مورد تر نبود بتاند مورد خشک دو من و بکوشاند و صافی و یک رطل روغن بر سر آن کند و بکوشاند
 تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن استعمال کند **باب السادس عشر فی المراهم**
مرهم شادنج حبه بوا سیر و شقاق عظیم نافع بود صنفه آن روغن بنفشه و روغن کل بادام از هر یک
 ده م و عصا زده حبه التیس کل قبرس کل ارمنی شادنج عدس شسته انهریک سیم افیون نیم و حار
 حبه موم سفید پنج م اسفیداج ده م زعفران یک م دارو کوفته پنجه بغایت سخی کرده موم بار و غنها
 بکند از دور تاون کند و مالند نیک و دارو مال بدن می ریزد و سخی میکند تا یکسان شود **مرهم سفید گو**
 برویاند و حرارت نافع بود موم و اسفیداج از هر یک ده م روغن کل چهار م موم و روغن بکند از دور اسفیداج
 بر آن ریزد و در تاون مالند بغایت و اگر حرارت زیادت بود قدری کافور اضافه کند و اگر از حبه سوختن بود
 و زردین جانوران مرد اسنگ پنج م اضافه کند و قدری سفید تخم مرغ با آن بزند نیک تا یکسان شود
مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت نوبر و یاند و بیشتر جراحات را سودمند بود **مرهم**
 نیم رطل زیت صافی یک رطل و ربع موم صافی ربع رطل زفت رومی پست علك پچم علك موم بازیت
 بکند از دور و مرد اسنگ بر آن ریزد و در تاون می مالند و منعقد شود **مرهم خل** گوشت برویاند و در شیشه خشک
 کند **مرهم** ده م کوفته پنجه با جمل سرکه و جمل زیت بزند و در تاون بکند و بساید و ببالند تا یکسان
 شود و اگر خواهد دوم دار زرد کوفته پنجه اضافه کند و بغایت سخی کند و استعمال کند **مرهم داخلون**
 حبه خنایر و سلع بغایت نافع بود و حبه و در حای بتاند حله و زردک و فلفل سفید از هر یک کینه و هر یک
 بخوبی بکشد و زرد بعد از آن بگیرد از لعاب هر یک یک رطل نیم و از مرد پنج یک رطل نیم و بغایت سخی کند
 و با سه رطل زیت بکوشاند تا نزدیک انعقاد و لون آن تغییر کند بعد از آن لعابات بکوشاند و مرد اسنگ

و روغن بر سر آن می ریزد و اندک اندک و آتش نرم می بوشاند تا منعقد شود **مرهم** حبه سوختن
 بغایت نیکو بود و هر اعضا که سوخته بود نافع بود بتاند اسفیداج اسری دم الا خون جگیده مرد اسنگ
 از هر یک مساوی بغایت سخی کند موم سفید قدری بار و روغن کنجد بکند از دور و در تاون کند و چند نوبت
 با آب شیرین بشوید بعد از آن دارو مالوده بدن افشاند و بمالند بساید و دیگر بار بشوید و استعمال کند
مرهم کافور نسخه انراضی مرد اسنگ سفید و سفید از زیر متساوی نرم سوده با موم سفید و روغن
 کل موم سازد و سفید تخم مرغ و اندک کافور با آن در تاون مالند تا یکسان شود **نسخه مختار** موم سفید
 ده م روغن یک رطل مورد اسنگ دوم اسفیداج ده م **نسخه قانون** مرد اسنگ یک م اسفیداج پنج م موم سفید
 هفتم روغن کل دو دقیقه سفید تخم مرغ یک عدد **نسخه بو حبان** مرافین اسفیداج پنج م مرد اسنگ دو
 خبت الفضة یک م کثیر یک م **داخلون** نسخه انراضی مرد اسنگ ده ستر سوده روغن زیت نیم هر دو در
 و یک کینه و با اسنگ می جنباند تا روغن سیاه گردد پس نیم لعاب بزرگ و ده ستر لعاب فلفل با آن پامیزد
 و بجنباند تا هم یکسان شود **نسخه قانون** نسخه مرد اسنگ یک م روغن کل سرکه می زند تا منعقد شود **مرهم رسل**
نسخه انراضی و مرهم سکنجی خوانند از هر یک دارو مال آن دوازه است حواریان عیسی علیه السلام دوازده
 اند هر یکی دارد و اختیاری کرده اند و ترکیب کرده اما همان سخت را و خنایر بر آنزم کند و ناسور سخی را بر فو
 بصلح آورد و در شش و جاحتمار از گوشت مرده و مرهم پاک کرد اند **اخلاط آن** مقل سه جزو اشق پنج م
 جاوشیرد و جزو کند سه جزو مرد اسنگ چهار جزو و صافی باز از هر یک دو جزو موم زرد پست جزو زیت صد و پست
 و زیت پنج پست چهار جزو زنجار و جزو زرد و جزو صفا بر که حل کرده و باز زرد بار و روغن و موم بکند از دور و با
 همه بکوشاند و استعمال کند **نسخه قانون** **مرهم رسل** که از مرهم حواریان خوانند شمع راتنج از هر
 یک پست هشت م جاوشیر زنجار و صافی قند از هر یک چهار م اشق چهار جزو و زرد و طول کند و مقل از هر یک
 شش م مرد اسنگ نه م زیت دو رطل در صیف و در شش رطل **مرهم با سلیقون** نسخه انراضی اما سخت
 رازم کند و گوشت برویاند **صنفه آن** موم زرد نیم زفت راتنج علك الانباط از هر یک چهار و قیه
 روغن زیت دو من نیم و در نسخه دیگر موم زیت و بوزن میم پیر کا و آورده و در قانون زفت هشت و قیه

آورد باقی سه موازیت و در ذخیره تجنیز **مریم باسلیقون کبیر** نسخه بوحنا بن سرافین مسماه طمرا
 فراسیقون که مع آن دواء الاربع است شمع را تیج زفت شمع البقوم ساوی زیت بقدر کفایت بعضی
 بر جای پیاده کاو روغن کاو می کنند و بعضی در شتا چیزی از قنه با آن اضافه میکنند **مختار** زفت را تیج از
 هر یک بیج استار قنه چهارم زفت بقدر حاجت در این نسخه شمع بکفته **مریم مصری** نسخه اغاض دین کوش که بسیار
 ریم بالا اید و همه آما سهارا سودد هر سر که هفت م انگین هشت م بیزد و کف بردارد و بقوام آورد و دوم زنجار
 سوده اضافه کند **مریم حبه سوختگی آتش** نسخه اغاض مرد اسنج خبث الفضة اسفیداج کیمولیا از هر یک سه
 ستیر بروغن کل و سفیده تخم مرغ مریم سازند **مریم زنجو** نسخه **منهاج** اورام را نافع بود و نهضه و هدر طمان
 و خنایر را نافع بود مرد اسنج نیم موم ده م کنند و کفته اشق از هر یک ده م علك البطم شش م زنجو هشت م
 بازیت و روغن شیر مریم سازد و در صیف بروغن کل و بعضی اسنج عوض زنجو می کنند **نسخه قانون** و دم
 حنصیه را نافع بود و خنایر و سرطان و مرد اسنج لبن اشق از هر یک ده م علك الانباط نسیم موم ده م هشت م
 زنجو هشت م زیت بقدر کفایت **مریم نوره** نسخه منهاج نافع بود اکله و سوختگی آتش و ریشهای خشک کرد اند
 نوره کوفته در کسبه گمان کند و در آب فیدین باله تا تمام نوره سوخته اگر کسبه بیرون آید و سنگ در کسبه با نرس
 آن آب از سر آن بریزد و نوره صافی کند و بازیت برشد و در صیف بار و روغن کل برشد و مستعمل کند **مریم**
الرقاصی نسخه منهاج گوشت برویاند و ریشهای خشک کرد اند بکیرد اسرب سوخته بکیرت نحاس محرق و
 اسفیداج رصاص کند و زکمره اسنج مرصافی اقلیمیا اشق جاوشیر مصطکی از هر یک دوم پی کرده کاو تیج
 علك البطم روغن مورد موم سفید از هر یک دوازده م زنجو صمغ عربی از هر یک چهارم انچه کوفتی باشد بگوید
 و انچه حل کردنی بود با سرکه خمر حل کند و با هم دیگر خلط کند و بکار برد **مریم قلقطار** نسخه **جالینوس** نافع بود و
 ریشهای دشوار و اورام جاسیه و سرطان و طواعین و مجاریات و جمیع اورام که از مواد در اعضا افتد
 بکیرد و ثوب خنزیر و پیوس و نمک و اگر کهن بود بهتر و در طم مرصافی کیده طم نیم قلقطار چهارم و قیه نیم تخم
 و ثوب و از جمیع عروق و غدد پاک کند و نیکو بگوید و آتش بکند از دوا صافی کند تا هیچ شغل در آن نماند پس بکیرد
 ایک رطل از آن و از زیت کهن یک رطل نیم و با آن خلط کند و قلقطار و مرد اسنج کوفته در ماون با هم دیگر خلط

کند پس در یک اندازد و می مالند بشاخ از جوب نخل فرماتا کیان شود و بکار دارد **مریم الککات** نیکو بود
 ریشهای را بکیرد خرقه گمان شسته سوخته و بکوبند تا مانند سره شود پس بکیرد زیت انفاق یا روغن
 مورد و قدری قنه در آن اندازد و بکند از دوا و از قوه سوخته سوده در آن بریزد **مریم اسفیداج** بکیرد
 اسفیداج بکین کوفته بچخته و در رطل زیت و اسفیداج بازیت می زند تا منعقد شود و بوقت حاجت
 بکار برد **مریم موقون القمر** نسخه قانون و جمع مقعد و آتش فارسی را سودمند بود بکیرد تخم حنظل
 اشنان کبریت کند شش از هر یک سه م مرنگ شیان ما میثا از هر یک شش م کرم ابریشم دوازده م زیت دوم
 زفت دوم کرم بار و روغن بکند از دوا و بیه کوفته بچخته با آن خلط کند و بکار برد **مریم غبه الذر** نسخه **قانون**
 بکیرد ما میران و عروق الصفو قنه اشق انزروت صمغ دم الاخرین از هر یک جزوی مرنگ بوزن می آید
 روغن شیر و روغن زیت هر یک بوزن ادویه معمم بقدر حاجت موم بار و روغن بکند از دوا و بیه کوفته بچخته
 سخی کرده با آن خلط کند **مریم شح حنظل** نسخه قانون شح حنظل چهارده م تر بر ستمونیا فریقون از هر یک
 هشت م تخم شبث نمک و مرصبر زهره کاو نمک هندی شونیز میو نیم جلی فلفل زنجبیل بلیله زرد مار یون
 بلیله از هر یک دوازده م کور اشق جاوشیر سکیسج از هر یک هفت م بوق کبریت زرد از هر یک شازده م
 حلیله بابونه بزرگ از هر یک ده م یعنی موم از هر یک ده استار انچه کد اختنی است بار و روغن کاو بکند از دوا و بچته
 کردنی است با آن نقوع کند و انچه کوفتی است بگوید و بپزد و با هم دیگر خلط کند و سخی کند نیکو تا مانند مریم شود
 پس در معده و جگر طلا کند و از صفر دفع کند که محتاج با سهال نباشد **مریم بقرد ما** نسخه **قانون** نیکو بود و حاج
 طم را که در معده و جگر و سهرز بود و صلاجه آنها و سردی آن بکیرد و در ما و سنبل و حما و فلفل دار فلفل قسط
 سلیمه لبان عاقر قرحا کور اشح مصطکی مرصافی لبنی حب بلسان را و ندم صمغ و طویل سعد لادن اکلیل الملک
 قرنفل از هر یک چهارم زنفون دوم ایر سافنه روغن بلسان پیاده کاو یا بطل از هر یک نیم صمغ بادام تلخ موم در
 روغن ناردین بکند از دوا و ویای دیگر با آن خلط کند مریم سازد **مریم تیاد و رنخی بوحنا بن سرافین** ریشها
 را بکند از گوشت و پاک کرد اند و نافع بود ضرب کارد و شمشیر را منفعتی تمام بکیرد مرد اسنج حمل نیم زیت
 یک رطل دم الاخرین نیم مرنگ انزروت اشق زراوند از هر یک شش م مرد اسنج بگوید و بجزیرت بپزد و در

رو سنجی چهارم تو بال مس سوخته دوم سادج عدسی شش می سازد **کحل الجواهر نوع دیگر** سرما صغیرانی
 دوم توتیا هندی یکم مرقشیا ذبی سوخته دوم سرطان بحری یکم نیم بایوت سس یکم مرجانی سرخ
 دوم دانه فرندی یکم عقیق سوخته دوم لاجورد یکم لؤلؤ ناسفته سه می زر سرخ یکم نقره یکم مایه
 دوم فلفل سفید دوم دار فلفل دوم اقلیمیا ذبی شسته دوم اقلیمیا فلفل شسته دوم زعفران یکم
 رو سنجی دوم تو بال مس سوخته یکم سادج عدسی شسته یکم لعل و فیروزه دوم اسفیداج قلعی
 شسته یکم شیخ سوخته شسته یکم زبد الجوه یکم نظرون نیم بوالضرب یغی زبد التواریر یکم مشک
 اندانی نیم انزروت یکم مشک نیم عنبر یکم توتیا کرمانی یکم اناقیا یکم کونش الجوه یکم حوضض یکم یکم
 سرمه سرخ دوم شفاف مامیثا یکم پوست خایه شتر مرغ یکم کافور قیصری تسبی استعمال کنند
باسلیقون اصغر نسخه مختار مسما یکم جرب و سبل و خارش چشم و تاریکی را نافع بود اقلیمیا زبد الجوه
 از هر یک دفع کاس محرق بخم اسفیداج رصاص ملج اندرانی نوشادر حبه فلفل دار فلفل از هر یک دوم
 آتش قرنفل از هر یک **باسلیقون اکبر** نافع بود تاریکی و خارش چشم و جرب و سبل آنرا زبد الجوه اقلیمیا از هر
 یک ده م حبه پسته سنبل الطیب سادج هندی ملج درانی دار فلفل فلفل اسفیداج رصاص اند از هر یک
 دوم کاس محرق با نخه م صبر نیم آتش قرنفل شفاف مامیثا از هر یک یکم نوشادر مایه ان از هر یک
 سه پوست بلبله زرد چهارم مشک طعام ریح رطل **باسلیقون نسخه قدیم** اند ششام لؤلؤ ناسفته پنج م
 توتیا هندی چهارم پوست بلبله زرد دوم فلفل یکم و در نور العیون درین نسخه زنگار چهارم و صد ف
 سوخته سه شیر آله دوم آورده **عزیز الکبر** نافع بود آتش و آب و صوف بر و غشا و سلاق
 توتیا هندی لؤلؤ ناسفته سب کاس محرق تو بال کاس سادج هندی اقلیمیا ذبی سنبل الطیب زعفران
 سرطان بحری صبر از هر یک یکم سادج مغسول ششام نوشادر فلفل سفید دار فلفل از هر یک یکم مشک
 دانکی کافور قیصری یکم تسبی و زعفران و کافور و مشک در آخر پندارند **عزیز صغیر** توتیا هندی کاس
 محرق تو بال کاس سرطان محرق سادج اند اقلیمیا ذبی زعفران سادج هندی از هر یک دوم نوشادر فلفل
 اسیق و اسود دار فلفل از هر یک نیم **کحل الزعفران** نافع بود تاریکی چشم و سلاق و حک و سیلان بستاند

سنبل الطیب زعفران از هر یک دوم دار فلفل یکم فلفل دانکی نیم نوشادر دوم کافور قیصری
کحل بنفسجی نافع بود دمه و حبه چشم را یکم سادج مغسول دوم عقیق کاس محرق از هر یک
 نیم سادج هندی دودانک مشک قاقله از هر یک دانکی کافور قیصری **قرطاطیقون اصغر** انزروت
 دوز و عصا ده مامیثا دوزی ذرور لبن جوی **کحل السادج** قوه چشم بد اند ششام مرقشیا
 چهارم اقلیمیا ذبی دوم زعفران نیم سادج هندی یکم سب دوم لؤلؤ ناسفته دانکی مشک
 قیصری **کحل روشنائی** سرطان بحری دوم پوست سنگدن کلنگ دوم پوست خایه شتر مرغ
 دوم آبلیم سوخته نیم اسفیداج سه سادج نیم اند یکم اقلیمیا زرد دانکی مرقشیا
 دودانک توتیا کرمانی توتیا هندی از هر یک دودانک مروراید ناسفته یکم نیم مشک نیم دانک
 کافور نیم صغیر کثیر الفیون از هر یک دوم کحل سازد **المسک** آثار بیاض را نافع بود کحل کردن
 بوالضرب زبد الجوه سرطان بحری توتیا قانصة الجاری پوست تخم مرغ از هر یک دوم لؤلؤ ناسفته
 تو بال کاس اسفیداج رصاص زجاج شامی زعفران الحدید مازو سوخته اقلیمیا ذبی دار فلفل
 توتیا هندی و کرمانی و محمودی و سبطین قیصری کاس محرق از هر یک یکم بورق ارمنی ملج درانی
 از هر یک چهارم مشک شیر زرق مرقشیا از هر یک سبی کنند فاند غبار و بعد از آن سه مشک
 اصافه کنند و استعمال کنند **قلع البیاضی** نافع بود سفیدی چشم و غشاده و دمه و غلظت جفان
 توتیا هندی دوم نیم کحل صفوانی چهارم مرقشیا دوم نیم کاس محرق دوم و دواثلث اقلیمیا
 ذبی و فضی و سادج عدسی از هر یک یکم لؤلؤ ناسفته قشور کاس از هر یک دودانک
 شیخ محرق دوم و دواثلث و مال الزجاج نیم فرعون نیم کوفته نیمه باب باران سخی کند و در
 آف دانکی کافور قیصری مشک بپندارد **کحل دمه باز دارد** و خارش چشم بستاند نسخه انواف
 توتیا سب مغسول ده م دار فلفل صبر زرد حبه از هر یک نیم و در ذخیره پنج م بلبله سیاه اضاف
 کرد بگوید و سخی کند و بکار دارد و اگر دوم فلفل اضاف کند شاید پیران و مرطوبان را سودمند بوده
باب الثانی المعشره الدورات در ورا صغیر

نسخه مناج در درجتم کهن که از رطوبت بود نافع بود آنوقت ده شیا فامشای نیم
صبر زعفران از هر یک نیمه افیون مصری دودانک **درور اصغر** نافع بود بقایای رمد را
که از ریاح غلیظ عارض شود صبر زعفران از رطوبت شش شیا فامشای صبر دودانک
درور اسیفی شش **درور اسیفی** نافع بود رمد را نزد یک ساکن شدن الم از رطوبت پنج
نشا دود شکر طبرزد صمغ ۶ بی از هر یک یکم یکا دارد **درور کافور** نافع بود در امت جشم و درد
آنرا صمغ محرق لولوا ناسفته از هر یک دوم نشاسته یک کافور قنطاری و دانی نافع بود اذات استقام
درور لین نافع بود قروح جشم را از رطوبت سفید در شیر فرخو سیاه و در ناکند تا خشک شود
و در ظرف آبکینه یا سبز و چون خشک شود سحر کند و استعمال کند **قلند فیون** اگر را محبوب
بود زرنجی اهر و اصف و دو قیه نوره افاقیا از هر یک شش و قیه قنطاری محرق چهار و قیه بعباره
لسان الحمل و سرکه استعمال کند **ترتیه مرد اسج** بکیر مرد اسج دسحق کند و در ظرف کند و دمن
نمک بر سر آن کند و آب جبهه آنکه جدا انگشت بر سر آن بایستد و هفت روز بگذارد و هر روز دوز و نوبت
تحرکی میکند و روز هشتم آن آب بریزد و آب شیرین تازه باز سر آن کند و تخمین جمل روز تغییر آب
میکند و هر روز دوز و نوبت تحرکی میکند بعد از آن مرد اسج سفید شده باشد بامثل آن استقیما
بر شد و قوه سازد و خشک کند جبهه جدری و سوختگی آتش و ریشهای طفلان که از حرارت بود نیکو باشد
غسل نوره بکیر نوره و در طشتی نهد و آب گرم بر سر آن کند و جمل روز بگذارد و هر روز تحرکی میکند
و میکند و تا صافی شود و آب بر سر آن می ریزد و دیگر آب صافی بر سر آن میکند پس نوره را قوه سازد
و خشک کند و بوقت حاجت بکار برد با آب سرد بگذارد و طلا کند **درور الملوک** وجع خلق را
و ضائق را نافع بود نشاسته پنجم طبشیر دوم و در سمع زعفران یکم شکر طبرزد بهیل نیم کافور
دانکیم **درور زرد** در درجتم بلغمی را نافع بود و رمد دیرینه را سودمند بود از رطوبت بشیر زنان
پرورده پنجم شیا فامشای دوم صبر نیم کل زعفران از هر یک نیمه افیون چهار دانک هر یک جدا گانه
بکوبد و بکوبد و بپزد و بوقت حاجت بکار دارد نافع بود **نوعی دیگر** نوتیادهم بسد ناله زرد صبر

از هر یک دوم دار فلفل نیمه **درور اصغر صغیر** **نوعی دیگر** از رطوبت مدبر هشتم شیا فامشای
صبر افیون نشاسته از هر یک نیمه زعفران سه مرصافی دانک **اصغر لین** از رطوبت
دهم نشاسته دوم درور اصغر کپور یکم یا بهدیکر بساید و بکار دارد **رمدی** نافع بود ریشی که
از خون و مره صفا بود نسخه علی بن صمغ نوتیادهم شکر طبرزد سه صدف محرق دوم **درور**
بیخ از رطوبت بشیر فرخو با حجام زعفران دودانک بعوض صبر ما میران صبر از هر یک نیمه شیا فام
ما میثا دودانک **درور صدفی** در درجتم که از گرمی بود سود دارد صدف سوخته لولوا ناسفته
از هر یک دوم نشاسته یکم کافور نیم دانک بساید و بکار برد **درور ربانی** حبابی جشم بدید بشاها
صمغ ۶ بی دوم اقلیمیا نیم سرمد از هر یک یکم بساید و بکار دارد **درور زرد بزرگ** رمد کهن و وزد
و اول جوب را نافع بود از رطوبت پرورده هشتم ما میثا ربانی دوم صبر سقوطی افیون نشاسته
نیم کل از هر یک نیمه زعفران دودانک مرصافی دانکیم بساید و بکار برد **درور ریشی** سبل و تا فنه
و کوسفیدی را سودمند بود شادنج شسته ریشی اقلیمیا نیم نمک هندی پوره ارمنی زنگار
صافی دار فلفل از هر یک حجام فلفل سیاه و سفید کف دریا از هر یک هشتم صبر سقوطی سبل الطیب
قنفل از هر یک حجام نیم زنجبیل دوم زعفران نوتیادهم از هر یک یکم بساید و بکار برد **درور تمسک بزرگ**
سبل را نافع بود سرطان کجی سوارا لهند کف دریا بعوض صبر قنطاری نوتیادهم
خایه شتر مرغ از هر یک دوم اسفنداج از زیر توبال مس آبکینه سامی لولوا ناسفته عقیق
سوخته سنگ مکی نوسبز دار فلفل سفال تقار سبز اقلیمیا زرتوتیا هندی اصل المغان کل اقلیمیا
کوش البحر و شنج قوتیا کرمانی قوتیا مجموع دی از هر یک یکم نمک اندرانی پوره ارمنی از هر یک حجام نیم مرصافی
شیر ذق از هر یک نیمه مسحقونیا دوم مسک دانک بساید و استعمال کند **درور تمسک کوچک**
قلع باض بکند بعوض صبر سه نظرون پنجم مسحقونیا پنجم لولوا ناسفته سه زنگار صافی یکم
لبد سه اشنه نیم پوست خایه شتر مرغ سوخته دهم نوتیادهم نیم مشک پنجم دانک بساید
و بکار برد **درور مردارید** شادنج شسته یکم شنج سوخته شسته دوم نوتیادهم پوره بآب باران

